انتشارات دانشگاه تهران
۲۱۲۸

تاریخ طب در ایران

جلد اول

چاپ دوم

قبل از اسلام

تألیف

دکتر محمود نجم آبادی

عضو فرهنگستان علوم پزشکی ایران

تاریخ طب در ایـران

جلد اول

قبل از اسلام

تألیف

دکتر محمود نجم آبادی
عضو فرهنگستان علوم پزشکی ایران

انتشارات دانشگاه تهران

شمارهٔ انتشار ۲۱۲۸

شمارهٔ مسلسل ۳۲۰۴

ناشر : مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
تاریخ انتشار : مردادماه ۱۳۷۱
تیراژ چاپ : ۳۰۰۰ نسخه
چاپ وصحافی : چاپخانه مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است

قیمت : ۳۰۰۰ ریال



دانشگاه خوب، یک ملت را سعادتمند می کند

«امام خمینی قدس سره الشریف»

فهرست مندرجات

به نام خداوند جان و خرد

مقدمه چاپ اول کتاب

حمد و سپاس خداوندی را سزاست که شیرینی شربت حیات را به بندگان خود عنایت فرمود و آنکه از نیستی آدمی را به عرصه هستی آورد و به حکم "خلق الانسان من علق" از آبی ناچیزوجود انسان را ساخته و پرداخته گردانید .

چنین‌گوید :را قم سطور دکتر محمود نجم آبادی فرزند مرحوم‌مرتضی نجم‌آبادی رحمه الله علیه از اوان تحصیل علم طب پیوسته شائق بودم ، که تاریخ طب کشورمان را تقدیم همکاران و طالبین آن نمایم . از بیست و اند سال قبل در این راه قدم گذاردم و آنچه ممکن بود از خرمن دانش پیشینیان اندوخته نمودم و پیوسته مایل بودم روزی این خدمت را انجام دهم‌و به حکم " من جد وجد ومن قرع با باولج ولج "درپی موضوع‌بودم تا شاهد مقصود را در آغوش گیرم .

بدوا " بسیار کوشا وجاهد بودم که تاریخ طب کشورمان را در یک جلد تقدیم خوانندگان و طالبین قرار دهم ، اما حوادث و انقلابات وامورشخصی و تدریسی وخدمتی مرا از این منظور مانع گردید .

تا آنکه به سال‌های تحصیلی۱۳۳۹ — ۱۳۳۸و۱۳۴۰— ۱۳۳۹ کەبتدریس " تاریخ بیمارستانها "در کلاس مدیریت بیمارستان‌جهت همکاران ، همچنین چندین سال درکلاس بهیاری وابسته به انجمن‌حمایت کودکان (یونی سف) و کلاس های وزارت‌بهداری تدریس آئین پزشکی و تاریخ پرستاری می‌کردم ، تصمیم گرفتم آنچه در کلاس های بالا جهت دانشجویان گفته بودم ، برصحیفه کاغذ بیاورم ، بدین معنی که علم الاخلاق یا آئین پزشکی و تاریخ بیمارستانها را یک جا چاپ کرده در دسترس دانشجویان دو کلاس بالا گذارم . ابتدا برای همین منظور شروع به چاپ کتاب شد و چنانکه ملاحظه می‌گردد مقدمه و قسمت اول کتاب درباره آئین و سنت پزشکی و تاریخ بیمارستان ها و پرستاری است که برای دو دسته دانشجویان کلاس‌های مدیریت بیمارستان وبهیاری می‌باشد .اما درسالهای تحصیلی۱۳۴۰— ۱۳۴۱و ۱۳۴۲— ۱۳۴۱ طبق‌دعوت جناب آقای دکتر احمد فرهاد رئیس دانشکده پزشکی‌تهران جهت‌ایراد سخنرانیهای چندی در زمینه‌تاریخ طب‌برای‌دانشجویان

سالهای چهارم و پنجم و ششم دانشکده پزشکی تهران دعوت گردیدم ، بدین لحاظ یادداشتهائی که طی مدت بیست‌واند سال در دست داشتم در طبق اخلاص نهاده ، طی سخنرانیهائی به دانشجویان عزیز عرضه داشتم .پس از آن بنابه دعوت آقای دکتر احمد جهانشاهی‌رئیس دانشکده پزشکی تبریزدر اردیبهشت ماه۱۳۴۱جهت ایرادسخنرانیهائی درباره تاریخ طب کشورمان به تبریز رفتم ، شکر خدا که این خدمت‌نیز انجام یافت .

این امور باعث گردید که در تصمیم قبلی کمی تغییر پیش آید ، بدین معنی که تاریخ طب کشورمان رانیز در کتاب مورد نظر بچاپ رسانم . لذا مصمم گشتم تاریخ طب قبل از اسلام را به جلد اول کتاب ضمیمه نمایم .

بنابراین کتابی که اکنون تقدیم‌خوانندگان و همکاران گرامی و دانشجویان عزیز دانشکده های پزشکی‌کشور می‌گردد ، شامل مقدمه‌ای است در علم الاخلاق یا آئین و سنت پزشکی و نظام پزشکی و قوانینی که مورد احتیاج طبیب و وابستگان به فنون طبی است . قسمت اول آن مختصری‌از تاریخ بیمارستانها و قسمت دوم آن تاریخ طب قبل از اسلام‌در کشورمان میباشد .

دراین دیباچه " بحکم الفضل للمتقدم " لازم می‌دانم خاطر محترم همکاران و دانشجویان و تمام طلاب و شائقین طب و فنون وابسته بدان را مستحضر گردانم ، که قبل از این جانب مرحوم دکتر عبدالحسین خان رکن الحکماء فیلسوف الدوله رحمه الله علیه کتابی‌درباره تاریخ‌طب (که به نظراین جانب می‌رسدترجمه وخلاصه‌ای ازکتاب عیون‌الانباء فی طبقات الاطباءابن ابی اصیبعه باشد ،با اضافات و ملحقات و فهارس و جلداول‌چندی که مؤلف بدان اضافه نموده ، همچنین از اطباء دوران معاصر و جدید نیز برآن ضمیمه داشته) ، بهمین نحو(طی جزواتی تمام نشده) برشته تحریر در آورده‌اند ، ایضا " در همین زمینه آقای دکترذبیح الله صفا نیزشروع به چاپ کتابی تحت‌عنوان " تاریخ مختصر طب و بیمارستان در ایران از قدیمترین عهد تاریخی تا اوائل قرن پنجم هجری " شروع نموده بودندکه متاسفانه تمام‌نشد ،و همکار دانشمند دیگرم‌مرحوم‌دکتر علی‌اکبر مجتهدی نیز کتاب تاریخ پزشکی تاءلیف ژوزف گارلند را ترجمه کرده‌اند ، همچنین از دانشمندان مقالات ورسائلی درباره موضوع تاریخ طب و اطباء و فلاسفه ایران مقالاتی به رشته تحریر آمده است که همه آنها مقدم برکتاب حقیر می‌باشند .

پس با ذکر سطور بالا و با کمال تعظیم به خدمات آنان برای روشن شدن این قسمت از تاریخ طب سطور بالا قلمی گردید که حق آنان محفوظ ماند چرا که:

"خوش است قدرشناسی دراین خمیده سپهر"

روزگاری بیاید و سایر همکاران کتاب بلکه کتابها در این شعبه ازعلم طب مرقوم دارند، باشد که آنان نیز یادی از نگارنده نمایند.

امیدوارم مجلدات بعدی کتاب را که تاریخ طب کشورمان پس از اسلام الی قرن حاضر باشد در سالهای آتی تقدیم طالبین و همکاران دارم.

تهران دیماه ۱۳۴۱

دکتر محمود نجم آبادی

بسمه تعالی

مقدمه چاپ دوم

چاپ اول کتاب حاضر درسال ۱۳۴۱ شمسی به عمل آمد .اکنون ۱۳۶۹ شمسی است که بیست وهشت سال از آن تاریخ می‌گذرد . طی این مدت نسخه های کتاب نایاب شده بود و طالبان آن مخصوصا " پزشکان ودانش‌آموزان خارج از ایران اغلب مطالبه دریافت کتاب را می‌کردند . نظر به اینکه چاپ اول کتاب به سرمایه شخصی مولف تهیه گردیده بود و تعداد نسخ آن بیش از هزار عدد نبود ،بدین لحاظ طبیعی است که جمیع نسخ آن طی بیست وهشت سال فروش رفته بود . از طرفی طی این مت از داخل و خارج از مؤلف درخواست جلد اول کتاب می‌گردید . بنابراین تصمیم گرفته شد با تجدید نظر در چاپ اول مجددا " تجدید چاپ به عمل آید .

اکنون بحمد . . . والمنه این آرزو جامه عمل به خودگرفت .با تشکراز شورای انتشارات و مدیر محترم چاپخانه و انتشارات دانشگاه و کارکنان این دستگاه بزرگ علمی‌دانشگاهی چاپ دوم کتاب تقدیم همکاران و دانشجویان دانشکده های پزشکی کشور و طالبان آن تقدیم میگردد . امید است مقبول نظر صاحبنظران و همکاران قرار گیرد .

از خوانندگان کتاب مخصوصا "همکاران تمنی دارم‌اگر اشتباه یاسهویا هر لغزشی در کتاب مشاهده نمایند مؤلف را مطلع و از این رهگذر خدمتی برای چاپهای آتی فرمایند .

نشانی مؤلف به قرار ذیل است :

تهران ـ جمشید آباد شمالی ـ خیابان شهید محمد علی صدوقی (نوذری شرقی سابق)
پلاک ۳۶/ کد ۱۴/۱۸۷

تهران اسفندماه ۱۳۷۰ شمسی

دکترمحمودنجم‌آبادی

بنام خداوند بخشنده مهربان

مقدمه

تاریخ طب ـ تاریخ اطباء ـ تاریخ طبابت ـ تاریخ بیمارستان ـ تاریخ پرستاری ـ قدمت تاریخ طب ـ گفتار هیجیا ـ علم الاخلاق پزشکی و پرستاری یا آئین و سنت پزشکی ـ طبابت خدمتی خدائی است ـ قسم‌نامه بقراط ـ حرفه‌پزشکی، رازداری ـ خطاهای پزشکی ـ سقط‌جنین و بچه کشی ـ وقایع چهارگانه .

۱ـ نظری بتاریخ طب

موضوع‌تاریخ طب و اطباء اگرچه از نظرتشریح و تعریف از یکدیگرمجزی می‌باشند ، بدین معنی که تاریخ طب یا تاریخ پزشکی عبارت از شرح و توصیف اصول و عقاید پزشکی و ترقیات علم طب در طی ادوار مختلفه در دنیاست ، به عبارة اخبری " تاریخ تحول طب " است . و تاریخ اطباء یا تاریخ پزشکان سرگذشت و شرح حال پزشکان است . اما ازنظر آنکه عموما " این دو تاریخ باهم پیوستگی دارندبدین لحاظ وقتی طب دورانی مورد بحث باشد طبیعةً نام اطباء آن دوران نیز بمیان می‌آید ، و این اطباء می‌باشند که نقش بزرگ عقاید طبی را ایفاء می‌نمایند ،پس چطور می‌توان این دو شعبه بزرگ از طب را از یکدیگر مجزی ساخت .

بیان این مطلب عقیده اکثریت اطباء و مورخین و تذکره نویسان مشرق زمین

و عده ای از مغرب زمین می‌باشد که طی قرون متمادیه در تذکره هاوتواریخ به همین نحو



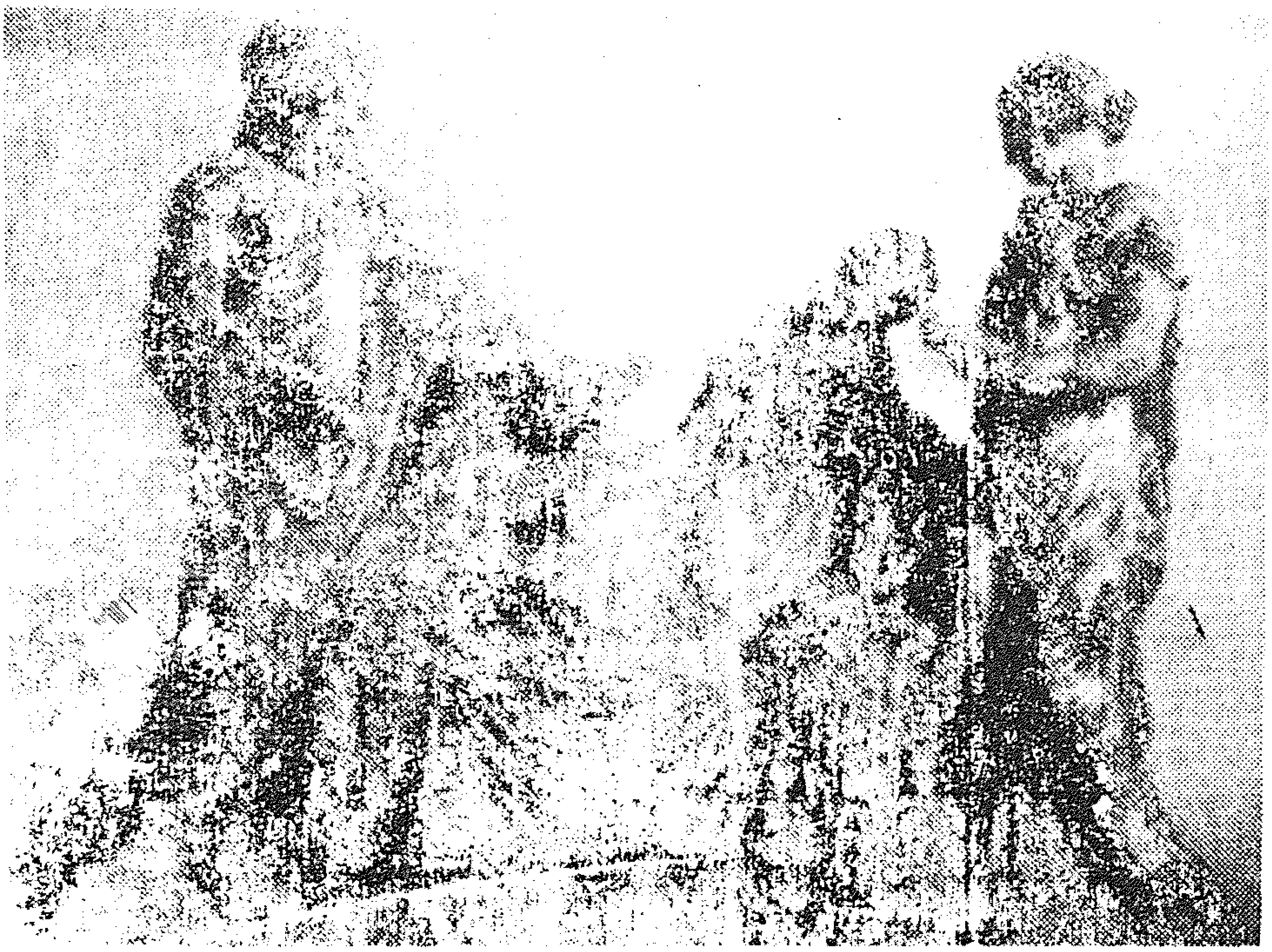
شکل ۱ــ یک عکس از اسقلبیوس رب النوع طب (تاریخ‌طب‌مصور آمریکائی اتول . بتمان)

عمل گردیده ، به عبارة اخری شرح حال اطباء منضم به آثار و موءلفات و عقاید آنان یک جا ذکر شده است ، به مانند فهرست ابن الندیم و طبقات الاطباء‌ابن جلجل اندلسی‌و تاریخ‌الحکماء جمال الدین قفطی‌و عیون الانباء ابن‌ابی‌اصیبعه و امثال آنها ، و از کتب متاء‌خرین مانند مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار تاءلیف مرحوم رکن الحکماء فیلسوف الدوله ، که اگر بخواهیم به ذکر جمیع منابع بپردازیم ،مطلب بدرازا کشد . فقط اجمالا " تذکر داده می‌شد که در میان مورخین مشرق زمین عموما "تاریخ پزشکی و تاریخ پزشکان را تواما " به رشته تحریر درآورده اند ، منتهی جانب شرح حال اطباء بر جنبه عقاید پزشکی آنان چربیده است ضمنا " آثار و موءلفات اطباء را نیز نگاشته اند .

اما درتواریخ و تذکره های‌مغرب زمین جانب شرح حال پزشکان کمتر ملحوظ شده بلکه بیشتر جنبه تاریخ پزشکی و اصول و عقاید پزشکان در دانش پزشکی مراعات گردیده است ، فقط کتبی که مخصوصا " در شرح حال اطباء بنحوی از انحاء به رشته تحریر درآمده است ، از قسمت دوم یعنی جنبه پزشکی و اصول و عقاید پزشکان کمتر صحبت بمیان آورده اند ، یا بهتر بیان نمائیم کتب تاریخ طب از تاریخ اطباء تقریبا " مجزی است .

در میان کتب تاریخ طب که در زبانهای بیگانه به رشته تحریر درآمده تعدادی از آنها بسیار مشهور میباشند که درباره تاریخ طب عمومی صحبت می‌نمایند :

منجمله تاریخ طب تاءلیف دکتر مونیه فرانسوی Dr.Meunier و تاریخ طب تاءلیف چارلز گرین کمستون انگلیسی Charles Greene Cumston که توسط مادام دیسپان دوفلوران Mme. Dispan de Floran به زبان فرانسوی ترجمـــه گردیده وتاریخ طب تاءلیفآ . کاستیلیونی‌ایتالیائی A.Ctastiglioni که توسط آقایان F.Gidon,J.Bertrand به زبان فرانسوی برگردانده شده و تاریخ طب لوسین لکرکفرانسوی L.Leclerc (که قسمتاعظم آن‌تقریبا "ترجمه طبقاتالاطباء



شکل۲ــ زن بیمار جوان با زن مراقب در خدمت اسقلبیوس (تاریخ طب دومنیل)

ابن ابی اصیبعه است)و یکی از آخرین و معتبرترین آنها کتاب تاریخ طب تاءلیف عده‌ای از دانشمندان فرانسوی می‌باشد که به سال ۱۹۳۶ میلادی به زبان فرانسوی تحت نظر شادروان استاد لینل لاواستین Laingel Lavastine به رشته تحریردرآمده‌ودر سه مجلد می‌باشد و از کتب تاریخ طب بسیار معتبر می‌باشد .

غیر از اینها چه درباره تاریخ پزشکی عمومی و چه تاریخ پزشکی و پزشکان کشور ما عده زیادی از تذکره نویسان شرقی و غربی از دوران قدیم تا به حال کتب و آثاری دارند که اگر بخواهیم به ذکر یک یک آنها بپردازیم ، مطلب خیلی طولانی می‌گردد .

پس تاریخ طب که به زبان فرانسوی Histoire de la Medecine گفته می‌شود به سه موضوع زیر اطلاق می‌گردد :

۱) تاریخ پزشکان یا تاریخ اطباء Histoire des Medecins

۲)تاریخ‌پزشکی‌یاتاریخ‌طب‌به‌معنای‌حقیقی Histoire de la Medecine

یا اگر بخواهیم ترجمه صحیح تری برای آن قائل گردیم باید بگوئیم Histoire medicale که به زبان‌انگلیسی‌به کلمه Medical History گفته می‌شود .چنانکه دکتـــــر سیریل الگود Dr.Cyrill Elgood درباره طب ایران نگاشته است‌وآن را به‌نام A Medical History of Persia نام نهاده است .

۳) تاریخ طب که عادة عبارت از جمع بین دو عنوان بالا یعنی تاریخ طـــب و سرگذشت‌اطباء می‌باشدو همان است‌که بیشتر کتب تاریخ طب در عالم‌انتشار یافته است .

در این کتاب تا آنجاکه مقدور و میسور بوده کوشش شده است قسمت اول و دوم هر دو ضمن تاریخ بیمارستانها و مختصری از تاریخ پرستاری به رشته تحریر درآید .

در تمام منابع بالا تاریخ بیمارستانها و پرستاری نیز ضمن کتب تاریخ طب ذکر گردیده است ،منتهی آنکه تعدادی کتاب اصولا "به نام تاریخ بیمارستانها و تاریخ‌پرستاری

مخصوصا "برای‌این دو رشته تاءلیف یافته است‌به مانند "تاریخ البیمارستانات‌فی‌الاسلام" تاءلیف دکتر احمد عیسی بیک و کتاب بزرگ Hospital Organization and Managcnent تاءلیف Malcolm T.Mac Eachern می‌باشد که قسمتی از آن به نام تاریخ بیمارستانها اختصاص داده شده و قسمت‌اول این کتاب از آن اقتباس‌شد که برآن مختصر اضافاتی گردیده و بعضی قسمتها که به نظر غیر لازم می‌رسید حـــــذف گردیده است .

به هرحال منظور آن است که تاریخ طب‌و طبابت و اطباء و بیمارستانها وپرستاری تا قریب یکصدسال قبل در یک جا جمع بوده ، سهل است تاریخ دامپزشکی‌ودندان‌پزشکی و داروسازی نیز منضم بدانها بوده است . منتهی کم کم در طی قرن اخیر تاریخ آنها از یکدیگر مجزی گردیده و برای تشریح این مطلب سطور آتی آن را روشن خواهد نمود .

پس‌از تقسیم بندی بالا اینک متذکر می‌گردیم که :

روزگاری وقتی کلمه طب بر زبان می‌آمدمقصود تمام شعب علم‌طب از طب‌داخلی. و جراحی و کحالی و شکسته بندی و امثال آنها بود ، پس از آنکه ترقیاتی در این علم بعمل آمد شعب دیگر طب از قبیل بیماریهای زنان ـ قابلگی ـ بیماریهای پوستی ـ بیماریهای قلب و ریه ـ بیماریهای گوش و حلق و بینی و بماننـد آنها در علم طب وارد شد . آنگاه از اواخر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم تا این تاریخ که علم طب ترقیات بسیار شگرف نموده .و اختراعات و اکتشافات کم نظیر دراین علم نصیب جهان پزشکی گردیده ، بسیاری از شعب بالا نیز به تقسیماتی چند منقسم گردید : به مانند بیماریهای ریه که به بیماریهای طبی ریوی ـ و جراحی ریوی و لوله های تنفسی وامثال آن‌منقسم‌شده و یا آنکه بیماریهای قلبی ازعروق و خون مجزی شده و هرکدام شعبه‌مستقل‌تشکیل‌داده چنانکه روزی در دانشکده های عالم بیماریهای اطفال ضمن بیماریهای داخلی تدریس

می‌شد اما بعدها کرسی بیماریها و تربیت اطفال وشعب بسیاری از این قسمت ازبیماریهای داخلی مجزی شد .

اکنون در دانشکده های بزرگ عالم علم‌مربوط به بیماریها و تربیت و رشداطفال به شعب چندی به مانند بیماریهای اطفال Pediatrie ویـــــرورش کــــــودک Puericulture و بیماریهای اطفال از نظر اجتماعی Pediatrie Sociale و امثال آنها تقسیم گردیده که هر کدام مستقلا " یک کرسی را تشکیل می‌دهد ، سهل‌است هر کدام از کرسیها ممکن است متعدد باشند .

ذکر موضوع بالااگرچه مطلبی بسیارساده و پیش پا افتاده است اماتذکر آن‌بیشتر از آن نظر بود که در سیر ترقی علم طب شعبات زیادی از آن تجزیه گردیده . به همین ترتیب هر کدام تاریخ علیحده‌ای دارند یعنی عمل سیر تکاملی که در علم الامراض پیش آمده است تاریخی برای هریک از آن شعب باز کرده و تاریخ آنها رادر حقیقت از ابتدای روز انشعاب باید بحساب آورد .

به هر حال با شرح بالا اینک به این نتیجه می‌رسیم که :

تاریخ طب اکنون از صورت سابق خود بیرون آمده وآن جنبه کلی قدیمی را از دست داده است یعنی به تعداد علوم طبی و شعب آن تاریخ وجود دارد مثل تاریخ بیماریهای قلبی ــ تاریخ بیماریهای عروق ــ تاریخ‌بیماریهای خون ــ یاتاریخ کالبدگشائی و تاریخ کالبد شناسی و امثال آنها .

به همین دلیل بعضی ها را اعتقاد آن است که تدریس تاریخ طب (به لفظ اعم که ما در ابتدای این مقال از آن گفتگو کردیم) کمتر متناسب است ، بلکه تاریخ هریک از شعب علوم طبی را ضمن بیان همان شعبه باید متذکر گردید یعنی استاد کالبد شناسی (تشریح) ضمن تدریس این شعبه از علم طب باید تاریخ آنرا نیز تدریس نماید .

اما این نظر هنوز موردقبول عامه نیست بلکه عده معدودی از اهل نظر برعقیده بالا می‌باشند و اکثریت قریب بالاتفاق با تدریس "علم تاریخ طب" به معنای اعم موافق



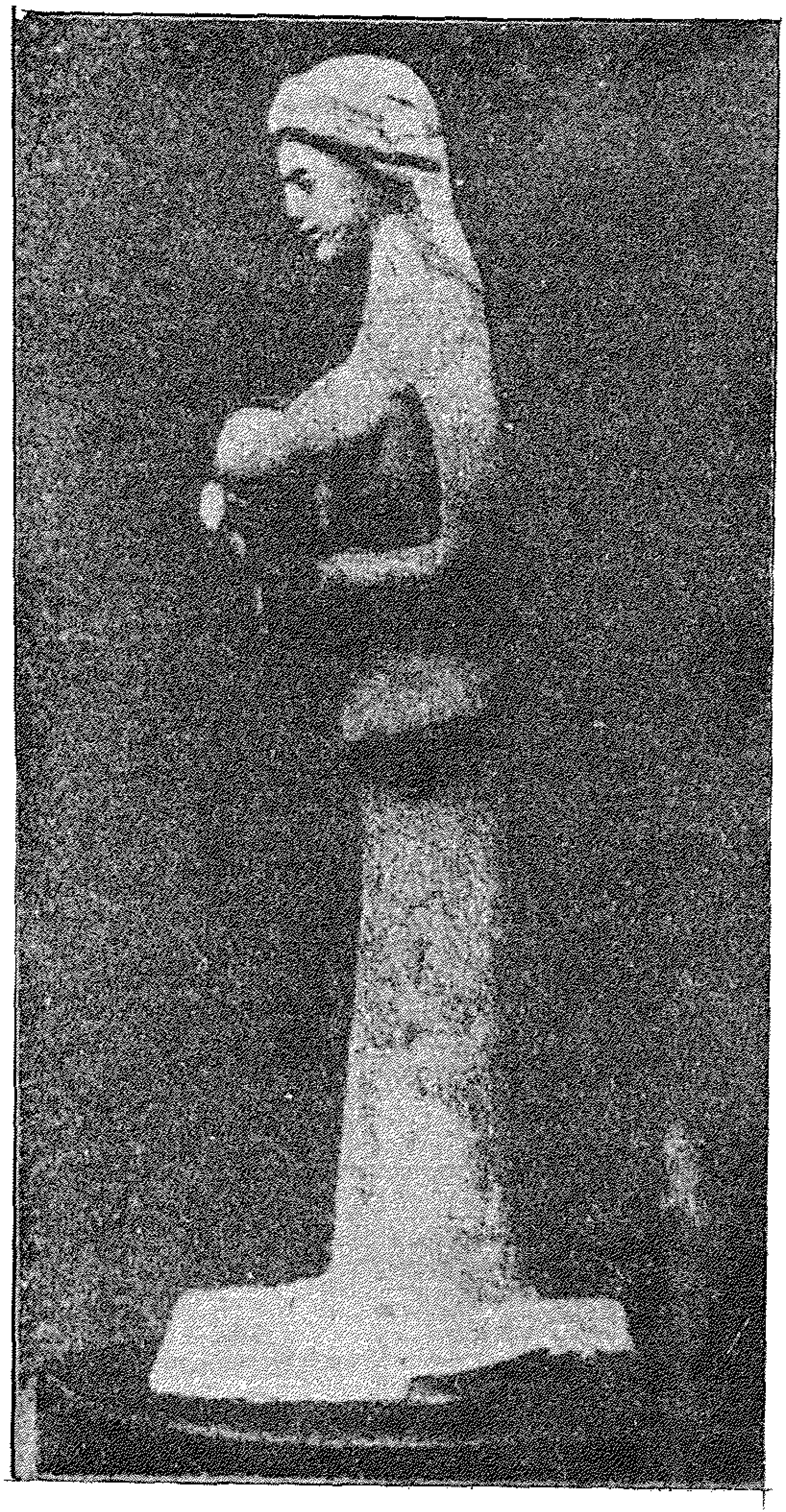
شکل ۳ـ زنان در حال نماز و دعا (اقتباس از انتشارات کارخانه کنـــل)

می‌باشند چنانکه کرسی آن در جمیع دانشکده ها اکنون برقرار است

در خاتمه این بحث اضافه می‌نمایم :

که در بسیاری از دانشکده ها از نظر آنکه تاریخ طب آئینه تمام نمای سیر تکامل طب و خدمات اطباء به این علم و بالنتیجه به مردم است و آن کمال مطلوبی است که همه اطباء در طبابت باید عمل نمایند یعنی " برداشتن درد از دل و بار از پشت مردم است " با علم‌الاخلاق پزشکی "Deontologie Medicale" (که این جانب آنرا آئین پزشکی نامگذاری نموده‌ام) توام می‌باشد .

عده ای علم‌الاخلاق پزشکی را " آداب پزشکی " و برخی از قدما آنرا " ناموس الطب " نامیده‌اند ، اما علمای تاریخ طب را عقیده آن است که تدریس " علم الاخلاق پزشکی " باید توسط طبیبی‌که لااقل چند صباحی ازعمرش به شغل طبابت و نشستن در محکمه و دیدن بیمار گذشته است بعمل آید تا معنای آئین و سنت پزشکی را درک نموده باشد .



شکل ۴ــ زنی‌که طفلی‌را شیرمی‌دهد (قبل‌ازمیلاد مسیح) (تاریخ طب ا . کاستیلیونی)

عقیده این جانب برآن است که باید تاریخ طب از علم الاخلاق پزشکی مجزی تدریس گردد ، سهل است درس علم الاخلاق پزشکی باید دربرنامه جمیع کلاس‌های دانشکده‌های پزشکی تعلیم شود و با این سیری که متاءسفانه کار طبابت به طرف مادیات سوق داده می‌شود ، علاوه بر آنکه‌باید درتمام سالهای دانشکده اخلاق پزشکی‌و آئین و روش وسنت آن (یعنی وظائفی که طبیب باید بدانها عمل نماید و تکالیفی که نسبت به مردم و بیماران مرعی دارد و موضوعاتی که باید از آن اجتناب

ورزد)تدریس گردد ،مجالس سخنرانی وایراد خطابه های زیادی برای دانشجویان‌امروزی که پزشکان آتی خواهند بود ترتیب داده شود تا از خطر سقوط احتمالی که برای طبیب در جامعه ممکن است پیش‌آید و احیانا " انحرافات دیگر جلوگیری کرد .

اما تاریخ بیمارستانها و تاریخ پرستاری با تاریخ طب همراه می‌باشند و هر جا صحبت ازطبیب و طبابت‌و تاریخ طب شود تاریخ بیمارستانها و پرستاری و امثال آن‌طبعا " در میان خواهد آمد ،پس چطور ممکن است در کتابی شرح حال و مقام طبی رازی پزشک نامی ایران برده شودوآنوقت از ریاست وی بر بیمارستانهای بغداد و ری صرف نظرکرد ؟ یا آنکه چطور ممکن‌است تاریخ طب دوران قبل از اسلام را در ایران ذکر کرد آنوقت از دانشکده پزشکی و بیمارستان جندی شاپور سخنی نگفت ؟ بنابراین به دنبال تاریخ طب تاریخ دانشکده های پزشکی و بیمارستانها و پرستاری سهل است که باید تذکر داده شود از تاریخ دندانپزشکی و داروسازی نیز باید صحبت نمود .

در این کتاب علاوه برآنکه از تاریخ بیمارستانها بحث و گفتگو خواهد شد ضمن بیان مطلب مختصری نیز از تاریخ پرستاری ولدی الاقتضاء از سایر فنون وابسته به طب نگاشته خواهد شد .

در مورد تاریخ بیمارستانها و پرستاری نیز کتب بسیاری انتشار یافته که از اغلب آنها در این کتاب استفادات کامل گردیده است ، به مانند تاریخ پرستاری تالیف ل . ر . سیمر L.R.Seymer وکتاب تاریخ بیمارستانها تالیـــف Malcolm T. Mac Eachern و کتاب تاریخ البیمارستانات فی الاسلام تاءلیف دکتر احمد عیسی بیک‌و امثال آنها و کتب تاریخ طب که در صفحات قبل از آنهااسم برده شده است . بنابراین تاریخ بیمارستانها و پرستاری که قسمتی‌از تاریخ طب است و در این کتاب از آنها صحبت خواهد شد در حقیقت یکی از شعب تاریخ طب یا بهتر بیان نمائیم یک شعبه اختصاصی

تاریخ طب می‌باشد .

در این کتاب تا آنجا که ممکن و مقدور بوده کوشش شده است قسمتهائی که به کارآن دسته از اطباء و دندانپزشکان و داروسازان و قابله ها که مدیریت بیمارستانها را دارند و یا بعدا " تکفل آنها را عهده دار گردند مفید باشد نگاشته شود ، بدین معنی که قسمت هائی از این کتاب خلاصه‌ای از سخنرانیها و دروسی است که این جانب درسالهای تحصیلی ۱۳۳۹– ۱۳۳۸و ۱۳۴۰ – ۱۳۳۹ درکلاس مدیریت‌بیمارستان در دانشکده‌پزشکی جهت همکاران و دروسی‌که در طی سالیان دراز درکلاس بهیاری انجمن ملی‌حمایت کودک جهت دانشجویان‌ایراد نموده‌ام .

به هر حال تشریح موضوعات بالا از نظر روشن شدن مطلب لازم بنظر می‌رسید .

اینک وارد اصل و مبنا و قدمت تاریخ طب می‌شویم .

۲ ـ قدمت تاریخ طب

چنین بنظر می‌رسد که قدیمترین یا یکی از قدیمترین تواریخ تاریخ طب باشد . چرا که آدمی از روز اول زندگی با درد و رنج همراه و بدیهی است برای رفع درد و الم که غریزه‌ای طبیعی می‌باشد می‌کوشیده است ،به عبارة اخری در برابر سلامتی که بایدآنرا کمال مطلوب آدمی نام داد بیماری نیز خودنمائی می‌کرده است . از این جهت اگر نام تاریخ طب را "تاریخ درد" بگذاریم یا برحسب عقیده عده‌ای " تاریخ درمان درد " راه اشتباه نرفته‌ایم .

درباره تاریخ پزشکی که بنظر می‌رسد قدیمترین تواریخ‌دنیا باشد این جانب در رساله‌ای که درباره " مختصری از طب اسلامی (بخصوص خدمات ایرانیان) و نفوذ آن در طب اروپا "به صورت سخنرانی دردومین جلسه کنگره پزشکی ایران که شنبه یازدهم‌تیرماه

۱۳۲۴ هجری شمسی مطابق با دوم ژوئیه ۱۹۴۵ در تهران ایراد نموده و در مهر ماه‌همان سال بچاپ رسانده‌ام ، همچنین در مقدمهٔ ترجمه کتاب طب اسلامی تاءلیف شادروان پرفسور ادوارد برون انگلیسی که توسط آقای مسعود رجب نیا به سال ۱۳۳۷ هجری‌شمسی ترجمه شده‌و مقدمه تحفه حکیم مومن به سال ۱۳۳۸ بچاپ رسیده است کمی حق مطلب ادا شده است و اینک قسمتهائی از آنها را در این مبحث متذکر میگردم :

" از همان روزی که آدمی درصدد دفع شر و زحمت و درد از خود برآمده است تاریخ طب شروع میشود و قطعی است اولین فردی که توانسته رفع درد از خود و یا از دیگری بنماید اولین طبیب بشر بوده است .

" بدین مناسبت باید گفت تاریخ طب و اطباء یا تاریخ پزشکی و پزشکان با هم توام اند و چون آدمی جان خود را نفیس ترین و عزیز ترین گوهر میدانسته ، با علاقه کامل از اول درصدد رفع درد از خود برآمده است .

" پس طب و طبابت در دو کلمه مختصر میگردد وآن دو کلمه این است :

" برداشتن درد از دل و بار از پشت آدمی است و طبیب جز این کمال مطلوبی نخواهد داشت " .

اینهمه افسانه هائی که در کتب درباب معالجات و درمانهای فوق العاده و خارق العاده آمده ناشی از عزیز و نفیس بودن جان آدمی است .

اگر آدمی برای رفع‌درد انگشت به دندان گیرد و یا آنکه داروئی استعمال نماید که مثلا " زایمان بی درد شود نتیجه ونظر و غایت مطلوب یکی است .

بیم و ترس از بیماریهاو امید به بهبود آنها از قدیم الایام درنهاد بشری‌وجود داشته و اگراز ازمنه قدیمه طب باخرافات‌و موهومات همراه بوده به علت موضوع‌بالااست .

موضوع بیم و امید مطلب کوچکی نیست که خیلی بتوان ازآن بآسانی گذشت

بلکه از روزگاران قدیم الی زماننا‌هذا نقش بسیار بزرگی در کار بهبود و درمان و یا عدم بهبود ایفاء نموده است و از این دو موضوع یعنی بیم و امید مباحث زیادی در طب‌بمیان آمده که یکی از آنها تلقین Suggestion و یا تلقین به نفس (تلقین بخـــود) Auto Suggestion و امثال آنها می‌باشد که اگربخواهیم وارد آنها بشویم ، مطلب طولانی گردد .

در اینجا ترجمه‌ای از بیان هیجیاربةالنوع‌تندرستی (در تاریخ یونان) رااز‌نظر خوانندگان محترم می‌گذرانم تا امید زندگی وحیات از نظر قدما معلوم و مشهود گردد :



شکل ۵ــ هیجیــا

من " *هایجیا* " هستم :

"مظهر بهداشت .الههٔ‌نیرو و نشاط دست‌پرودهٔ‌کوههای سر سبزو پربرکت . فرزند گاهوارهٔ دشت های خرم و مرغزارهای با صفا وآبشارهای خروشان .

" از هوای سالم . از شیرهٔ نباتات . از عصارهٔ هسته های حیات بخش چنین‌تندرست و نیرومندم . در چشمهٔ خورشید استحمام می‌کنم . در آغوش امواج دریا می‌آسایم‌از دم‌جان بخش نسیم سحر تنفس می‌کنم .جانم از اهریمن بیماریها و روانم از عفریت

بداندیش و انحرافات ایمن است .

" من *"هایجیا"*: ربه النوع تندرستی . پیک زندگانی . مربی شادی و شادمانی هستم: ای رنجوران ـ بیماران ـ ناتوانان .

" ازوادیهای بایر ولم یزرع .از مکانهای تنگ و مرطوب و ازمیان اجتماعات انبوه که تنفس آزاد درآن به اشکال صورت می‌گیرد به سوی من شتابید . از من پیروی کنید تا آلایشهای روان و نارسائیهای جان را در دره های ژرف مدفون سازیم . با تنی سالم . روانی روشن و عقلی متعادل به فراز کوهها به آغوش آبشارها وبه سایهٔ درختان انبوه بال و پرگشائیم .

" تا مشام شما را از عطر گلهای یاس معطر گردانم ، چشمان شما را بهسان دو پنجرهٔ به سپیدهٔ بامداد آشنا می‌سازم و ساحت جان و مغز و قلب شما را به پرتو خورشید چون طالع بلند اختران منور می‌گردانم .

درخون شما عطرگل سرخ درخشندگی لعل و صفای گوهرمی‌گذارم تا چون نخستین طلوع فجر صادق و بسان ژاله های روی سبزه ها صاف و روشن و زلال گردد .

" من . "هایجیا": مظهر بهداشت هستم . من می‌آیم به سان پیک خوش‌بختی . هرجا که مرا دعوت کنند گام می‌گذارم به فاضلابها . به مکانهای ظلمانی و محروم از نور خورشید . آنرا به مرغزارهای خرم و دشتهای پر گل و لاله مبدل می‌سازم . همراه نسیم سحر . در بی روزن کلبه های رعیتی را به پنجره هائی که نور خورشید را تا اعماق هستی و حیات دعوت می‌کندمبدل می‌سازم و به‌جای درهای کوتاه آن برای‌کاروان شادی‌وسلامت و سعادت دروازه های بزرگ نصب می‌کنم .دیوارهای دخمه های تنگ بیغوله های تاریک را که زیستگاه اهریمن بیماریهاست ،از پرنیان فکر پاک و عواطف منزه آزین بندی‌می‌کنم .

" من " هایجیا " هستم . این هیاهوی اعصاب فرسای شهر را به من بدهید تا آنرا مبدل به سکون و آرامش مرغزاران و صفای تاکستانها برای آسایش جان داران شما



شکل ۶ـ یک عکس از اسقلبیوس (رب النوع طب) (کتاب تاریخ طب دانیل لکلر)

مبدل سازم . این‌غوغای توانفرسا و ناله های نامرئی روانهای علیل و جانهای ناتوان را به یک موسیقی عالی زندگی و نشاط برگردانم .

"هایجیا" مظهر بهداشت می‌آید غمهای کهنه را دردلهای علیل و زخمهای دیرین را در روانها التیام می‌بخشد. اشخاص نومید بار دیگر غم ها را با تبسم فرشتهٔ امید معاوضه کرده. رانده شدگان و شکست خوردگان در پیکار حیات بار دیگر شروع به تجدید حیات می‌کنند.

" هایجیا " : مظهر نشاط و تندرستی هستم.

" مادران را به من سپارید تا تیرگی تولد را از رحم آنها برگیرم و به نور حیات و آسایش منور گردانم. اندام کودکان را به من سپاریدتا در آن نیرو، نشاط و رمق حیات و چالاکی بدمم که تمام بیماریها، شرارت، پریشانی، محنت و انحرافات دروان کودکی را از خود دور سازند.

" جوانان و زنان جوانرا به من بدهید تا کلیه آرزو و اشتیاقهای آنها را به سوی عقل و آسایش سوق دهم.

" آیا با من همگام نمی‌شوید؟ مرا یاری نمی‌کنید؟ . نومیدی ؟. نومیدی؟. دورباش برای همیشه ای نومیدی. (این ترجمه از رساله ای که از طرف اداره کل بهداشت انتشار یافته اقتباس گردیده است).

در مورد قدمت طب نمی‌توان‌تاریخی قائل گردیدچرا که از تمدنهای خیلی‌قدیم اطلاعات زیادی دردست نیست تا بتوان از تاریخ علوم و یا یکی از شعب آن که علم طب است مطالبی دقیق برصحیفهٔ کاغذ بیاید. بدین معنی که پزشکی قبل از تاریخ برای بشر منحصر به تجاربی بوده که طی زندگانی در برابر حوادث آموخته بود.

آنچه از نوشته های گذشتگان مستفاد می‌گردد طب در دوران ایرانیان قدیم (آریان‌ها)ازعلومی بوده که توسط آنان قبل از بسیاری از ملل پیشرفت کرده است.

درباره قدمت این علم درمیان‌آریائیها (چه ایرانیها و چه هندیها) اطلاعاتی در دست است که می‌رساند علاوه برآنکه آنان قبل از بسیاری از ملل در این علم وارد بوده ،سهل است پیشرفت هم داشته‌اند و درمان بیماران و بکار بردن داروها را نیکو می‌دانستند .

تاریخ‌طب وشعب منحصربدان یعنی تاریخ اطباء وطبابت وداروسازی‌و دندانپزشکی و بیمارستانها و پرستاری و امثال آنها از دوران قدیم با آدمی همراه بوده است و در دورانهای قدیم چنانکه در بالا مذکور افتاد این شعب تمام یک رشته بیشتر نبودمقصود آن است‌که بشرفقط در فکر بهبودخود بوده است و بس یعنی رفع‌درد و رنج از وجودخود .

بدیهی است رفع درد و رنج و بدست آوردن راحت و لذت برای بشر امری طبیعی بوده بنابراین چه هندی و چه چینی و چه مصری و کلده‌ای و آشوری و ایرانی و یونانی‌همه‌در پی آن بودند .

پس اگر در خلال این کتاب از نظرات و اقوال اقوام مختلفه صحبت بمیان آید برای روشن شدن مطلب و اینکه اقوام به چه نحو علوم طبی و فنون وابسته بدان را از یکدیگر اقتباس نموده‌اند ،می‌باشد .

اقتباس علوم مخصوصا " طب (که با جان آدمی سروکار دارد) امری عادی و طبیعی است . هریک از اقوام و ملل و دول بر اثر ارتباط با یکدیگر توانستند علوم را از یکدیگر اخذ نمایند و اگر ارتباط بین‌اقوام وجود نداشت ،شاید بسیاری ازعلوم در درجات ابتدائی قرار می‌گرفت .

درباره علم طب باید گفت از علومی بود که دهان بدهان از مردمی به مردم دیگر انتقال یافته است ، چنانکه اگر مهاجرت عده‌ای از دانشمندان روم‌شرقی به آسیای صغیر و بین النهرین و ایران نبود ، قطعا " علم طب در دوران قبل از اسلام و پس از آن

به درجه عالی در طب‌ایرانی و اسلامی پدید نمی‌گردید و نمی‌توانست مبنای محکمی برای طب کنونی گردد.

باری مقصود آن است که طب هر ملت و قومی علاوه بر طب مخصوص خود از طب اقوام دیگر نیز استفاده بعمل آورده است.

این مطلب درباره طب کشور مابسیار صادق و نمونه بارزی از این اختلاط می‌باشد بدین معنی که طب دوران قبل از اسلام و پس از آن تا قریب صد و پنجــاه ســـال قبل مرکب از طب ایران و یونان و هند بوده است.



شکل ۷ــ یک عکس از بقراط طبیب (تاریخ طب مصور آمریکائی اتول . بتمان)

طبابت و آئین پزشکی

طبابت خدمتی خدائی است

در این قسمت از تاریخ پزشکی و بیمارستانها لازم می‌دانم مختصری درباره طبابت در یک قرن اخیر و مخصوصا " در پنجاه ساله آخر چند کلمه از نظر ثبت در تاریخ بنگارم .

همانطور که در ابتدای کتاب در فصل مربوط به " طب و طبابت " مختصری ایراد مطلب گردید اینک نیز متذکر می‌گردم که در هر صنف و دسته‌ای خدای ناکرده افراد نابابی پیدا می‌شوند که به آن صنف صدمه می‌زنند و بالنتیجه دیگران را نیز بدنام می‌نمایند .

باید دانست قدما درباره طبابت و طب علاوه بر نظرات امروزی ما اصول مهمه‌ای را در نظر داشتند :



شکل ۸ـ
یک عکس خیالی از ابن سینا فیلسوف و طبیب
بزرگ ایرانـــی



شکل ۹ـ
یک عکس خیالی از رازی پزشک و حکیم
نامدار ایرانی

۱ــ به علم طب از نظر شرافت آن مایل بودند بدین معنی که معتقد بودند که هر علم و هنری شرفی دارد که طالبین برای شرف آن در پی کسب آن برمی‌آمدند .

۲ــ علم‌را ازنظرعلم‌و فضل می‌آموختندیا به قول قدما علم را " من حیث هوعلم وفضل " دوست می‌داشتند . و بدین ترتیب در حقیقت شائق و عاشق برای علم بودند . درباره علم طب هم به شرح ایضاچنین عقیده داشتند که باید این علم را آموخت ازنظر آنکه آدمی عالم و دانشمند شود . برای رضایت روح و روان و تسکین خاطر به تحصیــل می‌پرداختند ، منتهی اگر طی این مدارج می‌توانستند برای جامعه مفید باشند امید اجر فوق العاده نداشتندبلکه همین مفید بودن برای جامعه جهت‌آنان بزرگترین اجر وپاداش بود . پس به طور خلاصه " شرف علم " را مدنظر داشتند .



شکل ۱۰ ــ دیوسقوریدوس و امتحان مهر گیاه (تاریخ طب مصورآمریکائی‌اتول .بتمان)

فردوسی شاعربلند پایه ایرانی آموختن علم را برای آرامش تن و جان و معاشرت با دانشمندان و دوری از نادانان را واجب و نادانان را بی آئین می‌دانسته :

او می‌گوید :

بیاموزز و بشنو زهردانشـــــــی	بیابی زهر دانشی رامشـــــی
دگر با خردمند مردم نشیـــــن	که نادان نباشد بر آئین ودین
که دانا ترا دشمن جان بـــــود	به ازدوست‌مردی که نادان‌بود
هنرمند با مردم بی هنـــــــر	به فرجام هم‌خاک دارد به سر
ولیکن ازآموختن چاره نیســـت	که گویدکه داناونادان‌یکی‌است

۳ـ عموم اطباء قدیم خود را برای مقام طبابت لائق نمی‌دانستند و نام طبیب برخودنمی‌گذارندچراکه این مقام راخیلی بالاو والا می‌دانستند وعموما "خود را "متطبب" می‌نامیدند . چنانکه رازی و ابن سینا و عده زیادی در تمدن اسلامی خود را "متطبب" می‌گفتند . بعضی پا را بالاتر نهاده کلمه " طبیب" و "حکیم" مطلق را برای ذات باری عزاسمه می‌دانستند و بس واگرکسی خودرا بهنام‌طبیب می‌خواندآنرانامتناسب‌می‌دانستند .

۴ـ اصولا "طب به صورت کسب و امرار معاش نبودبلکه امرار معاش و ادامه زندگی از راه طب و طبابت در درجه ثانی قرار داشت ، یا آنکه به قدر روزی و معاش روزانه ازآن بهره مند می‌گردیدند . متاء سفانه در عصر حاضر در دنیا طب به صورت تجارت در آمده که باز هزار بار افسوس طب تجاری (La Medecine Commerciale) بیشتر باب شده است .

شواهد زیادی در تاریخ طب ایران موجود است که عده‌ای از اطباء حقوق و ماهانه های بسیار کلان از امر او ولاه و خلفا و سلاطین می‌گرفتند و ویزیت آنان نیز زیاد و دستگاه بزرگ محتشمی داشتند .

متاءسفانه این دسته بودند که سرمش برای دیگران شدند و خدای ناخواسته طب تجاری و کسبی را باب نمودند .

من باب مثال متذکر می‌گردم معروف است که رازی عیالش را طلاق داد ولی به واسطه دست تنگی نتوانست مهریه وی را بپردازد و ابوالقاسم کعبی به طعنه ویرا خطاب کرده گفته است : " تو که ادعای ساختن کیمیاداری چرانتوانستی کابین زنت رابپردازی " ؟ مرحوم ادیب الممالک فراهانی در این باب در قصیده‌ای بسیار شیرین چنین گفته است :

"گزیده قرن و رقیب معاصرش کعبـــی — که بود یار وی اندر سر او در مکتـب "
"به طنز و طعنه‌بد و گفت‌ای یگانه‌حکیم — مراز کار تو باشد به روزگار عجـــب "
"سه علم‌راشده‌ای مدعی و در این‌سه — خبر نباشدت‌از ریشه و فنون و شعـب "
" نخست دعوی اکسیر و کیمیــا داری — کز آنت بهره نبینم بهیچ روی و سبب "
" برای ده درم از مهر زن بزندانــت — گشوده شد در اندوه و بسته باب طرب "
" برآمداز جگرت سوز و تلخ کام‌شدی — زترش روئی آن نوعروس شیرین لــب "

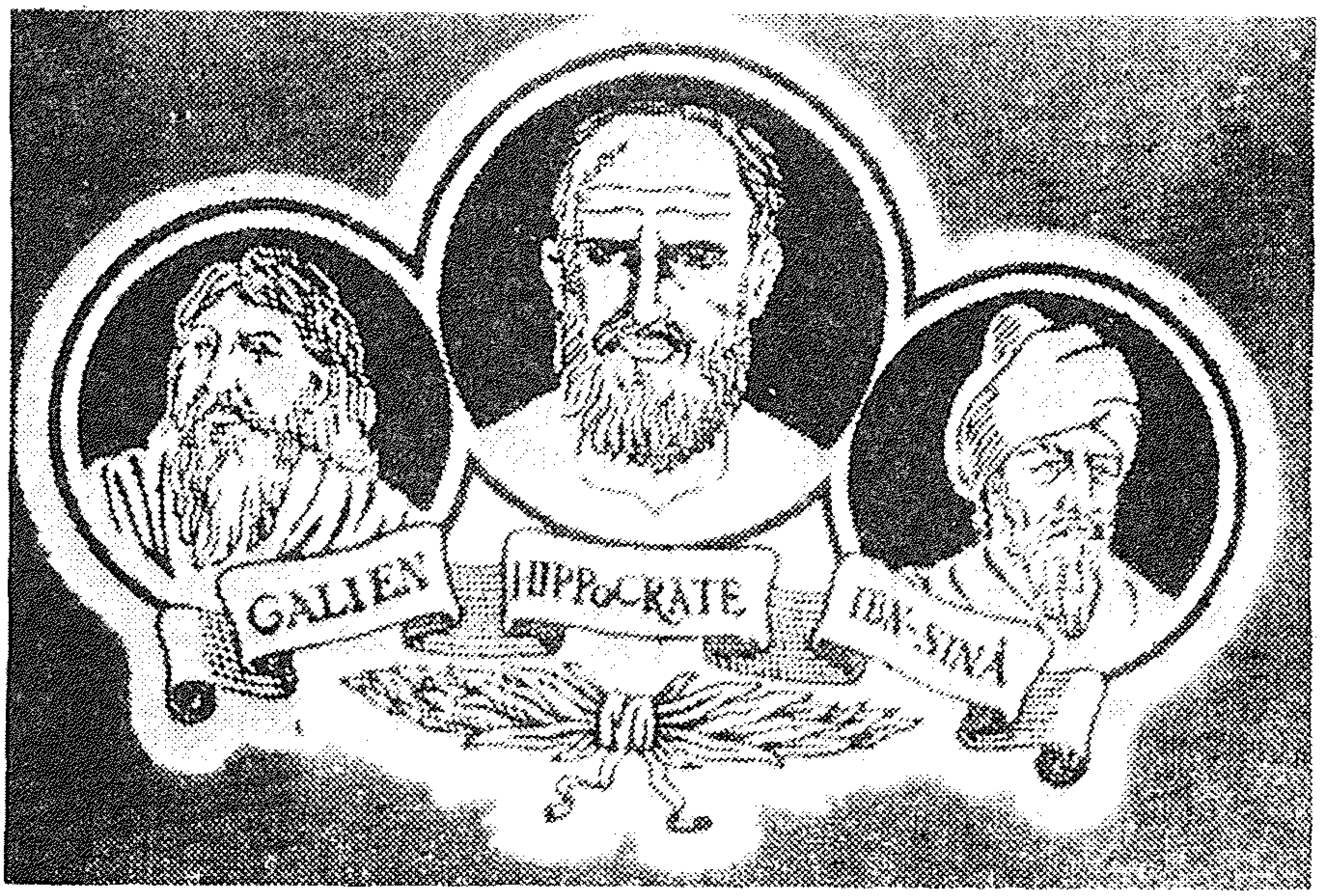
از این قبیل حکایات زیاد است .

رازی ازآن دسته از اطباء بود که به تمام معنی کلمه طبیب بود و بس و جز خدمت خلق خداکاری انجام‌نمی‌داد .تمام عمرتهی دست بود با تمام آنکه قریب دویست‌وهفتاد و پنج اثرو تاءلیف از خود بیادگار گذارد ،کسی در دوران و پس ازمرگش ثروت و اندوخته برایش سراغ ننموده است .

۵ــ آنکه بعضی‌از اطباء برای نیل به مقامات و مناصب دیوانی منتهای جدوکوشش را نموده‌اند یا آنکه بر اثر معالجات غریبه توانستند به دربار خلفا و سلاطین و امراء راه یابند و بالنتیجه‌از کار طبابت منحرف و به مقامهای عالی رسیدند . در تاریخ کشور ما عموما " اطبائی که به صدارت رسیده‌اند اول طبیب عادی سپس طبیب معروف . آنگاه

طبیب خلفاء وسلاطین امراء و سپس به صدارت رسیده‌اند . یعنی مقدمه صدارتشان از طبابت بوده است . اما مثل آن است که‌وقتی طبیب به مقام صدارت رسید در مدت‌تصدی این مقام باید باطبابت خداحافظی کند والا چنین بنظر می‌رسد که عاقبت ها نامحمود باشد .

داستان صدارت ابن سینا و خواجه رشید الدین فضل الله همدانی وامثال آنها و عواقب نامحمود آنان دلیل برثبوت مطلب بالاست .



شکل ۱۱ــ ابن سینا ــ بقراط ــ جالینوس

به هر حال کمی از مطلب اصلی دور شدیم . غرض آن بود که دسته‌ای طبابت را نردبان ترقی قرار دادندو ازراه اصلی خود دورشدند .البته کسی نباید منکر آن شود که طبیب حق ندارد مقامات بلند و مناصب دیوانی داشته باشد ،اما چون برای طبابت گام

نهاده است بهتر آن است که در این کار به خدمت جامعه مشغول باشد .

۶ـ اما اشتباه و خطا از هر فردی امکان سر زدن دارد .طبیب هم به مانند همه کس ممکن است اشتباه و خطا و لغزش داشته باشد ، ولی چون بظاهر جان مردم و بیماران در گرو طبابت و خدمات طبیب است‌از این لحاظ وقتی مادری جان فرزند دلبندش را در خطر یا پدری جگر گوشه‌اش را درحال احتضار می‌بینداز طبیب جان فرزند و جگر گوشه‌شان را می‌خواهند و بس. دنیا در برابر چشم مادری که فرزندش را بروی دست گرفته و جز علاج از طبیب چیز دیگری نمی‌خواهد جهنمی سوزان است و بس.

پس اگر گاهگاهی از طرف مردم به طبیب حمله می‌گردد ، باید بگوئیم با ذکر مطالب بالا حق به جانب آنان است ، منتهی این حق موقتی است وموقعی که پدر و مادر داغدیده به حال خود آمدند ،حق به طرف طبیب می‌دهند و گاهی هم از کرده خود پشیمان شده ازطبیب پوزش می‌طلبند ،سهل است یکی از مریدان پابرجای‌طبیب می‌شوند .

ذکر مطلب بالا از آن نظر بودکه خوانندگان این کتاب مخصوصا " افراد خاندان بزرگ طبابت از بدگوئی و ناسزای مردم نسبت به خودشان آزرده نگردند .

چرا که :

نبیند مدعی جز خویشتن را که دارد پرده پندار در پیش

حال که مطلب بدین جا کشید لطفا " به سطور زیر توجه فرمائید تا آنکه موضوع اصلی را بنگارم :

من میخواهم برای دفعه اول با کسانی که خود را برای آموختن علم طب به طور کلی حاضر می‌نمایند وآنان که پیشه طبابت و پرستاری و فنون وابسته به طب دارند چند نکته اساسی‌را که به نظربسیاری ازدانشمندان عالم‌سر زندگی معنوی‌بشری است‌تذکردهم :

تمام خلقت این دستگاه بزرگ عالم آنطور که بعضی هاتصور می‌نمایند عبث و سرسری نیست بلکه برخلاف آن بر روی ترتیب صحیح و وزن و تناسب مخصوص می‌باشد .



شکل ۱۲ــ اینجا یونان است (آکروپل)

این بشر کم اطلاع است که تصور می‌نماید آنچه هست و نیست اوست و چون نامش اشرف مخلوقات است هرچه بخواهد بکند و هر راهی که بخواهد برود ، و بدون چون و چــــرا کارهایش صواب است وهیچ کس را دخالت در کار او نیست یعنی اصولا " مثل آن است که گوشش بسیاری مطالب را نمی‌شنود ، انگار نه انگار که این دستگاه عظیم را ترتیب و نظم خاصی است که اوهم باید در این عالم بنحوی زیست کند که بتواند با این نظم و تناسب هماهنگ گشته و به وظیفه خود عمل نماید .

یا به فرموده اسدی طوسی :

جهانرانه بر بیهــــده کـــرده انــد ترا نزپی بــــازی آورده انـــــــــد

اما تکالیف و وظایفی که برای بشر در عالم است بسیار زیاد می‌باشد که اگــر بخواهم به یک یک آنها بپردازم مطلب بدرازا کشد همین قدر می‌گویم :

افراد هر جامعه علاوه بر وظایف عمومی وظائف خصوصی نیز دارند که باید در انجام آنها جاهد و کوشا باشند ،

یکی از افراد جامعه پزشک و وابستگان به فن پزشکی و همراهان وی می‌باشند که در برابر وظیفه بزرگی قرار گرفته که باید حتما " با بهترین وجه وظایف خصوصی خود را به انضمام وظایف عمومی انجام دهند ،

یا نباید کسی نام طبیب برخود گذارد یا اگر گذاشت باید در اه خدمت خلق تا سرحدامکان کوشش نماید ،

اصولا "وقتی طبیب و همراهان وی نتوانستند و یا نخواستند کار اساسی خود که خدمت به مردم‌است انجام دهندبا مردم عادی چه تفاوتی داشته بلکه این دسته برآنها برتری دارند ، پس در این صورت طبیب و همراهان وی نقش دیواری بیش نیستند ، بنابراین آنچه نام آدمیت برآن گذارده‌اند باید در اینان به طور اکمل باشد .

آنانکه خور و خواب را پیشه خود قرار می‌دهند به قول سعدی شیرازی با حیوان فرقی ندارند چرا که :

خور و خواب و خشم و شهوت شغب است وجهل و ظلمت

حیـــوان خبـــر نـــدارد ز جهــــان آدمیـــــــت

این جهان آدمیت برای پزشک و پرستار جهان پزشکی و یا عالم خدمت به خلق

ویا دنیای خدمتگزاری به جامعه است و بس، آن کس تواند اصولا " نام آدمی برخود نهد که گامی چند برای خدمت خلق یعنی درد از دل مردم و بار از پشت آنان بردارد .

من معتقدم که :

آدمـی را آدمیـــــت لازم اســـــت   ورنه جان در کالبـد دارد حمــــار

دنیائی زیباتر از دنیای خدمت نیست ، آهنگ و صدائی موزون تر برای پزشک و پرستار از صدای راحتی قلب و سینه بیمار بهبود یافته نمی‌باشد ، عالمی بالاتر و بهتر و ملکوتی تر از عالم خدمت به مردم نیست ، آنانکه به خدمت و تیمار داشت آدمی مشغول می‌باشند بزرگترین خدمات‌را در جامعه انجام می‌دهند و منظره زیبائی که پزشک‌و پرستار در برابر آن لذت می‌برد همان سیمای خوش روشن مریض درمان یافته است ،

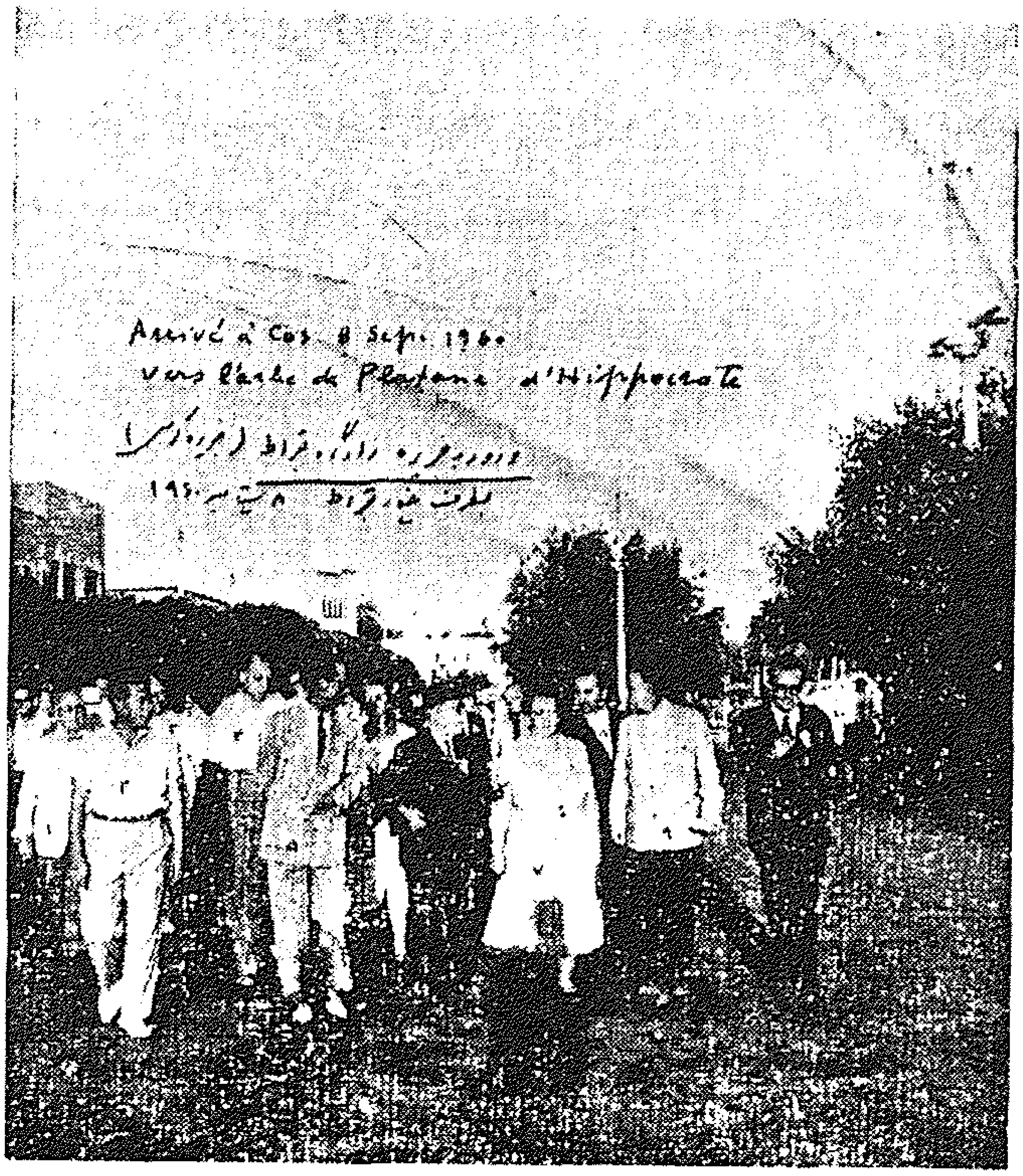
بهترین صحنه که پزشک و خدمتگزاران فنون پزشکی را مسرور می‌سازد که اگر هزاران بارآنرا ببینند بازهم سیر نمی‌شوند ،موقعی است که پدر و مادر جگر گوشه ازدست رفته را دوباره بدست می‌آورندو یا آنکه خانواده‌ای گمشده خود را بار دیگر در میان خود می‌بینند ،

وه چه منظره زیبائی که خدمتگزاران عالم طب در عمر خود می‌بینند و چــــه آهنگهای دلربائی رامی‌شنوند!

اگر از من سئوال شود ،عرض می‌کنم : دیدن چنین منظره و شنیدن چنین‌آهنگی بزرگترین سعادت بشر است .

جنگ پیش می‌آید ،آتش سوزیها ، فرارها ، اسارتها ، جدائیها ، ناکامیهـــــا ، محرومیتها ،قتلها ،غارتها ، شکنجه ها ،جان دادنها ،فراقها ، بیماریها و هزاران جنایات دیگر دیده می‌شود .

به ندای خداوندی و امر ناموس طبیعت مرهم‌گذار زخمها و ریشها و درمان کننده این رنجها و تسکین دهنده این همه دردها خادمین حقیقی بشر یعنی طبیب و پرستار می‌باشند که در جهان پزشکی باید عهده دار آنها باشند .



شکل ۱۳ــ اینجا جزیره زادگاه بقراط است (جزیره کوس)

نقاش و صنعتگر ماهر دربرابر منظره کوه و دشت و دمن و یاتابلوئی که به طبیعت نزدیک باشد محو و از خود بیخود می‌گردند ،

موسیقیدان نیز در برابر صداهای طبیعی و یاآهنگ های ساز بی اختیار و مات و

مبهوت می‌گردد ، نه تنها نقاش و موسیقیدان بلکه هر صنعتگری در مقابل صنعت و حرفه خود بی تاب شده ، لذت می‌برد .

طبیب و پرستار صنعتگرانی هستند که در برابر خدمت انجام شده برای خلق خدا لذت می‌برند .

فکر سالم ، عقل سلیم ، بازوی توانا ، دست قوی ، دانش اندوخته ، سینه ستبر ، چشمهای بینا ، گوشهای شنوا و همه این عوامل وقتی از طرف کارکنان خدمات اجتماعی و نوعی برای خدمت خلق باشد بجا و مناسب است والا اگر در غیر محل خود استفاده گردد نزد هر عاقلی پشیزی ارزش ندارد .



شکل ۱۴ــ یک عکس از بقراط طبیب یونانی پدر علم طب و صاحب سوگندنامه معروف

چشم طبیب و پرستار برای دیدن بیماران و گوش آنان برای شنیدن ناله دردمندان و دستهایشان برای گرفتن نبض تب داران و قدمهایشان برای رفتن به بالین افتادگان و فکر و هوش و دانش و هرچه اندوخته‌اند برای بیماران است و بس .

کم فروشی ، دروغ ، ترشروئی ، دزدی ، بدچشمی ، نابکاری ، ظلم ، تعدی ، بی‌رحمی ، خیانت ، تقلب ، دوروئی ، نادرستی و ناپاکی ، بی ناموسی و هر صفت بد دیگری که در قاموسها و فرهنگ ها باشد ، اگر از غیر طبیب و پرستار سرزند ضررش به جان مردم نیست یا اگر باشد کم است ، اما اگر خدای ناکرده از دسته خدمتگزاران واقعی بشر یعنی خادمین حقیقی سرزند علاوه برآنکه به‌جان مردم آزار و گزند می‌رسد ، من معتقدم به ایمان هم دستبرد زده می‌شود .

تحمل و خسارت همه چیزبرای آدمی قابل‌گذشت و فراموش شدنی‌است‌جزبیماری و مرگ جگر گوشه، پاشیده‌شدن خاندانهاو پراکندگی آنها بر اثر مرگ پدر و مادر و امثال این امور که جبران پذیر نیست،

چه موضوعی در برابر چنین فقدانها ممکن است تکافو با رنج و درد باطنی و ریش درونی آدمی بنماید؟

پدری جگرگوشه خود رابیمار می‌بیند دنیا در نظرش تاریک است مادری که‌فرزند دلبندش را در بستر مرگ مشاهده می کند همه چیز و حتی خودش را فراموش می‌کند، حاضر است به جای فرزند بمیرد و بار دیگر نفسی از طفل خود ببیند،

فرزندانی که پدر و مادر یعنی‌رئیس خانواده خودرا از دست می‌دهنددر جهنمی هستند که طاقت فرساست،

پس ای دانشجویان اگر خدای نکرده در کارمان کم فروشی، کم‌پذیرائی، دروغ، ترشوئی و امثال آنها را مرتکب شویم بزرگترین گناه را مرتکب شده‌ایم و اصولا " ارتکاب این صفات از قبل طبیب و پرستار گناه نابخشودنی است ".

اینجاست که بدبختانه باید گفت:

"ای پرستار وای طبیب بدان تاوقتی داغی از فقدان جگر گوشه و فرزندی بردل پدر مادر و یا رنجی بر قلب یا باری بر پشت بیمار است و شماها انجام وظیفه ننموده‌اید نفرین برشماست، که تاماند آن برتو نفرین بود ".

باری سخن راکوتاه کنم و فقط به یک مطلب که درچند سطر قبل گفتم‌می‌پردازم:

" آنچه خداوند نیرو به طبیب و پرستار داده است وآنچه در خلقت برای آنان به ودیعه گذارده است برای بیمار است و بس".

شکر خدا که این خدمت باید به دست ما انجام گیرد و همه خود را برای آن

آماده و مهیا ساخته‌ایم ، پس باید در این وظیفه مقدس منتهای کوشش مبذول گردد و سر سوزنی غفلت نشود ، تا در برابر وجدان راضی و در پیشگاه افکار عامه سربلند باشیم ، تا بزرگترین خدمت را نموده و نیکوترین اثر را از خود بیادگار گذاریم .

امید است به یاری خداوند متعال نیروئی که به ما داده شده است وظایفی که مربوط به ماست انجام دهیم و تا آنجا که ممکن است سعی نمائیم که موفق به این خدمت بشویم .

ما باید دربرابر نسل‌آتیه خجل و شرمنده نباشیم ،روزی‌مردمی دراین‌سرزمین بودند واینک پس از هزاران سال نام آنها سرلوحهٔ جمیع افتخارات ماست .

هزار سال قبل پزشکانی مانند رازی و ابن سینا و جرجانی و عده زیادی از طبیبان و خادمین حقیقی جامعه در ایران زمین به خدمات‌صادقانه خود مشغول بودند ، دردها از دل و بارها از پشت مردم برداشته ، با هزاران عوائق و موانع برای این منظور و در آغوش کشیدن شاهد مقصود کوشش نمودند که نام آنها تا ابد جاویدان مانده است ، آنان کاری انجام‌داده‌اند که چشم روزگار مثل و مانند آن را تابه حال ندیده و تمام‌مردم دنیا با نظر عظمت و بزرگی به آنان نگاه می‌کنند ، تا آنجاکه استادی و معلمی شان برای ساکنین دیار غرب محرز می‌باشد که ما ایرانیان در برابر مردم دنیا مفتخر و سربلند گردیده‌ایم ، ما نیز اکنون بایدوظیفه خود را طوری انجام دهیم که در برابر نسل آتیه خجل و شرمنده نباشیم ، شاید روزی برسد تا ما را هم با نام نیک یاد کنند .

تمام مطالب بالا در دو کلمه بیان می‌گردد یعنی‌خدمت‌به خلق می‌باشدوبس .

اما نکته دیگری‌راباید متذکر گردم سپاسگزاری و حق شناسی از خدمات خادمین بشری است و این مطالب را بدین نحو توجیه نموده‌ام :



شکل ۱۵ــ نشان هفدهمین کنگره بین المللی تاریخ طب منعقده در یونان از چهارم تا چهاردهم

سپتامبر ۱۹۶۰

همانطور که در غذای معمولی اگرچاشنی نباشد بی مزه است وآنطور که باید گوارا نمی‌باشد ،در غذای روح و زندگی معنوی نیز باید چاشنی‌وجود داشته باشد والا بی مزه و بی نمک خواهدبود ،این چاشنی‌را حق شناسی می‌گوئیم ، برای هر فرد که بخواهددر زندگی کامروا وکامکار باشدباید بااین چاشنی سروکار داشته باشد والا اگر چنین‌نباشدفرق‌آدمی‌باحیوان‌چیست ؟

حال ممکن است دانشجویان عزیز بگوئیدکه مردم باید نسبت به طبیب و پرستار بیشتر سپاسگزار باشند ،

عرض می‌کنم :

" اگر حق شناسی مردم نسبت به ما محرز باشد به عقیده من ماها باید بیشتر سپاسگزارباشیم، که موفق به خدمت مردم شده و توفیق آنرا تحصیل نموده‌ایم .

به حکم وظیفه وجدان مقدمه علم‌الاخلاق پزشکی را به نام خدمتگزاری مردم شروع نمودم و به این شعر استاد اجل شیخ شیراز ختم می‌نمایم :

(عبادت بجز خدمت خلق نیست)

۴ ـ قسم نامه بقراط

حال بپردازیم به قسم نامه بقراط

قبل ازآنکه به اصل قسم‌نامه بپردازم مختصرمقدمه‌ای برای آن از نظرخوانندگان این کتاب می‌گذرانم :

در دو هزار و پانصد سال قبل طبیبی به نام "بقراط" آئین و سنتی برای طبیب وضع کردکه رابطه بین طبیب و مردم را معین نموده‌که به نام " قسم نامه"یا " سوگندنامه" یا "عهد نامه" بقراط است .

این قسم نامه برای هر طبیب در طی عمر طبابتش یک مرتبه باید در برابر قضاه و گواهان ایراد گردد ، و کسی نمی‌تواند طبیب شود و دست به کار طبابت زند ، تا این قسم و عهد و سوگند را یاد ننماید .



شکل ۱۶ـــ تجدید سوگند بقراطی در زادگاه وی‌پس‌از ۲۵۰۰سال طبق‌رسوم قدیم یونان .

وقتی دانشجوی دانشکده پزشکی دروس علمی و عملی را تمام کرد ، رساله‌اش را نوشت و رساله‌اش در برابر استادان مورد قبول واقع گردید ، آنگاه که خواست به طبابت بپردازد در برابر استادان و گواهان حاضر گردیده به کتاب مذهبی خود قسم یادمی‌کند که طبق همین قسم نامه به طبابت بپردازد .

این سوگند که به قسم نامه بقراطی در تمام دنیا معروف است یادگار پدر علم طب بقراط حکیم یونانی است .

بقراط در ۲۵۰۰ سال قبل از این قسم نامه‌ای را برای طالبین علم طب و اطباء وضع نمود که تاکنون در طب باقی و در طبابت ساری وجاری است .

روزگاری برای درمان همین ناخوشی که در صورت و بدن انسان پیدا می‌شود و به بادسرخ معروف است هزاران درمان می‌نمودند و به هزاران وسیله متشبث می‌شدند تازه آیا خوب می‌شد یا نه؟ خدا عالم است . اما حالا به مجرد بروز باد سرخ در صورت و یا بینی یا دماغ و یا گوش و غیره با چند تزریق درمان می‌یابد .

زمانی برای درمان ناخوشی خانمان براندازی که مدت چندین قرن دنیا و نسل بشر را متزلزل ساخته بود و اسمش سیفیلیس یا کوفت است ، چه دردسرها برای طبیب و بیمار داشت . اما حالا درمانش با داروهای اکتشافی جدید آسان شده است .

مثلا" در قدیم برای درمان سیفیلیس جهت آدم ناخوش حمام جیوه و قلیان جیوه و بخور جیوه و روغن مالی جیوه تجویز می‌کردند اماحالا درمان این بیماری خیلی آسان شده است .

از مطلب دور نشویم ، مقصود آن است که طب روزبروز در ترقی و تکامل است ، یعنـــی طبابت و درمان ناخوشیهاهر روز افقی‌روشن تر در برابرچشم اطباء ودانشمندان

و آنان که شب و روز وقت خود را وقف خدمت مردم نموده‌اند پدیدار می‌نماید .

مقصود از مقدمه بالا آن بود که مطلب زیر کمی روشن تر توضیح داده شود .

اما سوگند نامه بقراط از ۲۵۰۰ سال تا به حال ابدا "تغییری نیافته است . اینکه بیان می‌کنم ابدا تغییر نیافته ، راه اغراق نمی‌روم و سخنی خلاف نمی‌گویم ، بلکه باید گفت یک جمله هم بدان اضافه نشده است .



شکل ۱۷ ــ تجدید سوگند بقراطی در زادگاه وی پس از ۲۵۰۰ سال طبق رسوم قدیم یونان .
یونان در کنگره ۱۹۶۰ میلادی   مولف کتاب در عکس دیده می شود .

این قسم‌نامه یا عهدنامه که یکی دو صفحه بیش نیست وظائف طبیب را در برابر همکاران و استادان و مردم و قسمتی از آن وظائف مردم را در برابر طبیب معین می‌نماید و به تمام زبانها ترجمه گردیده است .

امروز در جمیع دانشکده های پزشکی درسی به نام "آئین و اخلاق پزشکی" که همان "وظائف الطبیب" می‌باشد دیده‌میشود. و یکی از استادان آن را تدریس می‌نماید.

هرکتاب یارساله‌ای که برروی این ماده از دروس دانشکده پزشکی نوشته شده همان قسم نامه بقراطی است، منتهی شرح و بسطی برآن داده یـــا بهتر عرض کنم شاخ و برگی چند براین ریشه و ساقه کهن سال افزوده‌اند.

بقراط در زیر درخت چنار جزیره زادگاه خود می‌نشست و به تدریس طب برای شاگردان خود مشغول بود.

این درخت چنار اکنون پس از ۲۵۰۰ سال در جزیره کوس زادگاه بقراط سبز و خرم است. هنوز از اطراف و اکناف عالم اطباء و دانشجویان و سیاحان برای دیدن این درخت چنار به یونان می‌روند و رنج راه تحمل می‌کنند، تا لذت دیدن زادگاه و محل تدریس استاد را دریابند.

در شهریور ماه ۱۳۳۹ نیز هفدهمین کنگره تاریخ طب بین المللی در یونان تشکیل و جلساتی چند دراین جزیره برقرار شد.

همه اطباء شرکت کننده در زیر چنـــــاز بقـراطـی گرد آمدند و به یاد استاد بزرگ سخنها گفتند و تجدید خاطره از ۲۵۰۰ سال قبل بعمل آمد، عده‌ای نیز الواحی چند بیادگار گذاردند.

نگارنده کتاب نیز که در این کنگره شرکت داشتم چند کلمه‌ای نیز به مناسبت این کنگره خطاب به استاد بقراط گفتم:

"همه ما به دور کرسی استاد بقراط پدر علم طب و استاد استادان وبانـــی علم وظائف الطبیب گردآمده‌ایم که به‌وی سلام بدهیم امیدواریم که سلام ما را جواب بدهد.

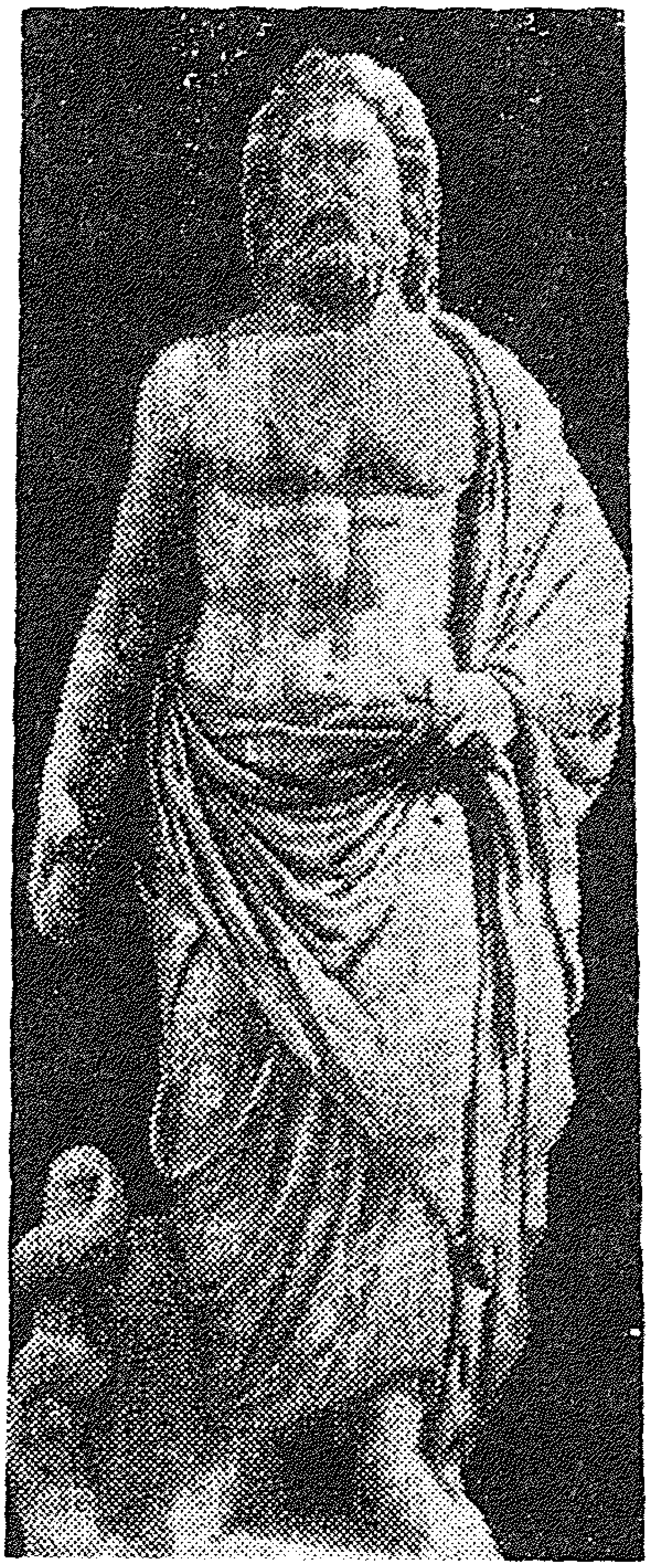
" به توای بقــــراط : بدان که شاگردانت ازاطراف واکناف برای دیدن زادگاه و محل تدریست خدمت رسیده‌اند ، تا کوچکترین حقی از حقوق بزرگی که تو به گردن



شکل ۱۸ــ طالب علم طب طبق آئین و رسم قدیم یونان قسم یاد میکرده است . پاناسه و هیجیا دراطراف او می‌باشند

بشرداری ادا نمایند ، تو متعلق به تمام دنیا هستی ، تو منحصر به محل و جای مخصوصی نیستی تو از آن همه‌ای ، در ودبر توای بقراط بزرگ" .

آنگاه همه نمایندگان به طرف آمفی تآتر بزرگ آپولن رهسپار شدندودرآنجا به مانند آئین و سنت پیشین یونان طالب علم طب در لباس قدیمی یونان در میــــان



شکل ۱۹ ــ مجسمه اسقلبیوس پدر هیجیا و پاناسه (از کاستیلیونـــــی) .

پـاناســـه و هیجیا ایستاد و سوگند نامـه بقراطی را در حالی که در دست چپ داشت و دست‌راست را به علامت تعظیم و قسم‌افقی بلند کرده بود ،قسمنامه را خواند ،همه‌حضار نیز دست راست را بلند کرده تجدید قسم نمودند وبدین ترتیب پس از ۲۵۰۰ سال برزادگاه و محل تدریس بقراط سنت و آئین‌و رسم بقراطی برگزار و تجدید گردید .

تا اینجامختصرمقدمه وضمنا "مختصر اطلاعی از آئین پزشکی بود .

اکنون می‌گویم : این آئین به تمام زبانـهاترجمه گردیده است‌و درجمیع‌دانشکده های پزشکی در آخرین لحظه که دانشجوی پزشکی از دانشکده خارج می‌گردد خوانده می‌شود .

سوگندنامه بقراطی که اصل آن‌بزبان یوانی بوده به جمیع السنه بر گردانده شده است ، منجمله به زبان عربی نیز ترجمـــه گردیده است و از نظرآنکه این ترجمه توسط یک طبیب بزرگ ایرانی بعمل آمده است ما نیزاین ترجمه را ازعربی بـــه پارسی‌برگردانده ازنظر خوانندگان‌این‌کتاب‌می‌گذرانیم :



شکل ۲۰ـ هیجیا و پاناسه دختران اسقلبیوس (از تاریخ‌طب مصور آمریکائی اتول . بتمان)

پزشک عالیشان‌ایرانی "علی بن‌عباس مجوسی اهوازی" درباب دوم مقاله نخست از کتاب اول " کامل الصناعه الطبیه الملکی " اندرزها و وصایائی از گفته های " بقراط" و اطباء دیگر و علمای قدیم ذکر نموده که ما ترجمه و مفاد آنرا ذیلا می‌نگاریم :

" هر که بخواهد پزشک دانشمندی گردد بایداز پندهای بقراط حکیم که درزمان خود برای پزشکان گفته پیروی نماید " .

" نخستین موعظت آن است که ستایش پروردگار و فرمانبرداری خداوند عزوجل را به جای آرند و پس از آن استادان خود را بزرگ دارند و در خدمت و سپاسگزاری و گرامی داشت آنان همت گمارند " .

" همچنانکه درحق پدر و مادر خود احترام ونیکی می‌کنید وآنان را دردارائی خود شریک می‌دانید باید در حق استادان نیز چنان کنید " .

" فرزندان استادان رانسبت به خود بردار بدانیدو هر که بخواهدطب بیاموزد و استحقاق آن را داشته باشد ، بدون اجرو مزد و شرط و امید تلافی به‌آنها یاد دهید و آنان را به منزله فرزندان خود و معلمینتان بشمارید و از مردمان پست و سفله مانع‌شوید که این علم شریف را فرا گیرند " .

" پزشک باید در درمان بیماران و حسن تدبیر و معالجه‌آنان چه با غذا وچه‌با

دارو بکوشد و منظورش از درمان استفاده و پول پرستی نباشد و بیشتر اجر و ثــــواب را مدنظر دارد ، هیچ گاه داروی خطرناک به بیمار ندهد و وصف آنرا نیز به بیمار ننماید و مریض را به چنین داروها نه دلالت کند و نه از آن سخنی راند . از تجویز داروهای سقط کننده جنین پرهیز نماید و آنها را به احدی معرفی نکند " .

" پزشک باید پاک و با کیش و خدا پرست و خوش زبان و نیکو روش باشد و از هر ناپاکی و پلیدی و گناه دوری جوید . نسبت به زنان چه بانوچه کنیز نباید از نظر بد نگاه کند و به منزل آنان جز برای درمان و معالجه وارد نشود " .

" طبیب باید راز بیماران را محفوظ دارد از افشاء سر آنها به خودی و بیگانه و نزدیکان ودوران دوری جوید ، چرا که بسیاری از بیماران بیماری خود را از پدر و مادر و کسان خود مستور و مکتوم می‌دارند ولی آنرا به طبیب می‌گویند (مانند دردهای رحمی و بواسیر و امثال آنها) پس طبیب باید از خود بیمار در کتمان بیماری بیشتر دقت نماید " .

" بر پزشک است که درجمیع احوال آنچه بقراط حکیم‌فرموده رفتارنماید و رحیم و پاک چشم و مهربان و خیر رسان و خوش زبان باشد و در درمان بیماران بخصوص مسکینان و فقرابه‌جدبکوشد ، در فکر سود و اجر از این دسته نبوده بلکه اگر ممکن شود دارو را از کیسه خود بدانها بدهد و اگر این کار ممکن نگردد ، به درمان آنها پرداخته شب و روز به بالینشان حاضر شود ، مخصوصا " اگر بیماری آنها حاد و تند باشد چرا که بیماریهای حاد زود تغییر ودگرگونی پیدا کنند " .

" برای پزشک شایسته نیست به خوش گذرانی و تنعم و لهو و لعب مشغول‌گردد ، باید از نوشیدن شراب بپرهیزد چرا که به دماغ ضرر رساند و ذهن را فاسد کند . باید پیوسته به مطالعه کتب یعنی کتب طبی و خواندن آنها مشغول باشد و ملول نگردد بلکه

خود را مجبور نماید که هرچه می‌خواند یاد گیرد و حتی مطالب را درآمد و رفت متذکر شود و آنچه محتاج الیه است چه علما "و چه‌عملا "در ذهن خود فرا گیرد تا همیشه‌محتاج به مراجعه کتاب نباشد به علت آنکه گـاه اتفاق افتد کتب را آفت رسد در این صورت به آنچه محفوظ دارد رجوع‌نماید " .

" باید مطالب را در جوانی آموخت به دلیل آنکه نگاهداری و حفظ آنهـــا در پیـــــری ، که مادر فراموشی است ، آسانتر می‌باشد " .

" طالب علم‌طب باید پیوسته دربیمارستانها و محل بیماران در خدمت‌استادان دانشمندو پزشکان‌حاذق به کارهای بیماران واحوال آنان پردازد تا در مصاحبت و خدمت این استادان و پزشکان زبردست از عوارض و احوال بیماران آنچه که خوانده‌است ، یاد گرفته از نیکی و بدی فرجام بیماریها آگاه شود . اگر چنین کند ، در این صناعت بمقامی بلند می‌رسد " .

" بنابراین اگر کسی بخواهد طبیبی حاذق و فاضل باشد ، باید بدین دستورها رفتار کند و این پندها را در گوش داشته ، به صفات و اخلاقی که ذکر شد خوی گیرد ودر عمل کردن بدانها سستی نورزد وآنرا کوچک نشمارد .اگر بدین رویه رفتار نمود ،درمانش در بیماران موءثر خواهد گشت و مردم بدو اعتماد نموده و بدو خواهند گروید و اونیز به دوستی و ذکر خیر آنان نائل شده و از قبل مردم منتفع خواهد شد ، " خداوند متعال از همه داناتراست " .

۵ـ حرفه پزشکی و پرستاری

حال چندکلمه درباره حرفه پزشکی و پرستاری و نظام‌پزشکی و رازپوشی وشهادت و خطاهای پزشکی و سقط‌جنین و بچه کشی و وقایع چهار گانه از نظر آنکه با کار طبیب و داروساز و دندان پزشک و قابله و پرستار و تمام کسانی که با بیمارستانها و موسسات عام المنفه سروکار دارند به نظر مفید می‌رسد می‌نگارم .

الف ـ حرفه پزشکی و پرستاری و نظام پزشکی

حرفه پزشکی و پرستاری مانند اغلب حرفه ها در قدیم الایام در بیشتر کشورها آزادبود و هر کس می‌توانست بدون قیدو شرط بدان اشتغال ورزد .اما امروزه چنین نیست و همه کس نمی‌تواند به کارطبابت یا فنون وابسته بدان اشتغال ورزد بلکه باید گواهینامه مربوط را در دست داشته باشد .

در ایران اول دفعه در یازدهم جوزا سال ۱۲۹۰ قانونی به نام قانون طبابت از تصویب مجلس شورایملی سابق گذشت که حق اشتغال به طبابت را برای افراد معین نمود و پس از آن به سالهای ۱۳۰۶ و ۱۳۰۸ و ۱۳۱۱ قانون دیگر به نام قانون اجازه طبابت و تمدید آن و مدت قبول مدارک داوطلبان به تصویب مجلس شورایملی سابق رسید که تکلیف عده‌ای را برای اشتغال به طبابت‌معین نمود .

همچنین برای اطباء خارجی که بخواهند در ایران طبابت نمایند قانونی در شهریور ماه ۱۳۱۲ از مجلس شورایملی‌سابق گذشت که تکلیف این دسته نیز معین شده است . و از این گذشته آئین نامه هائی برای شغل طبابت است که ذکر آن باعث تطویل

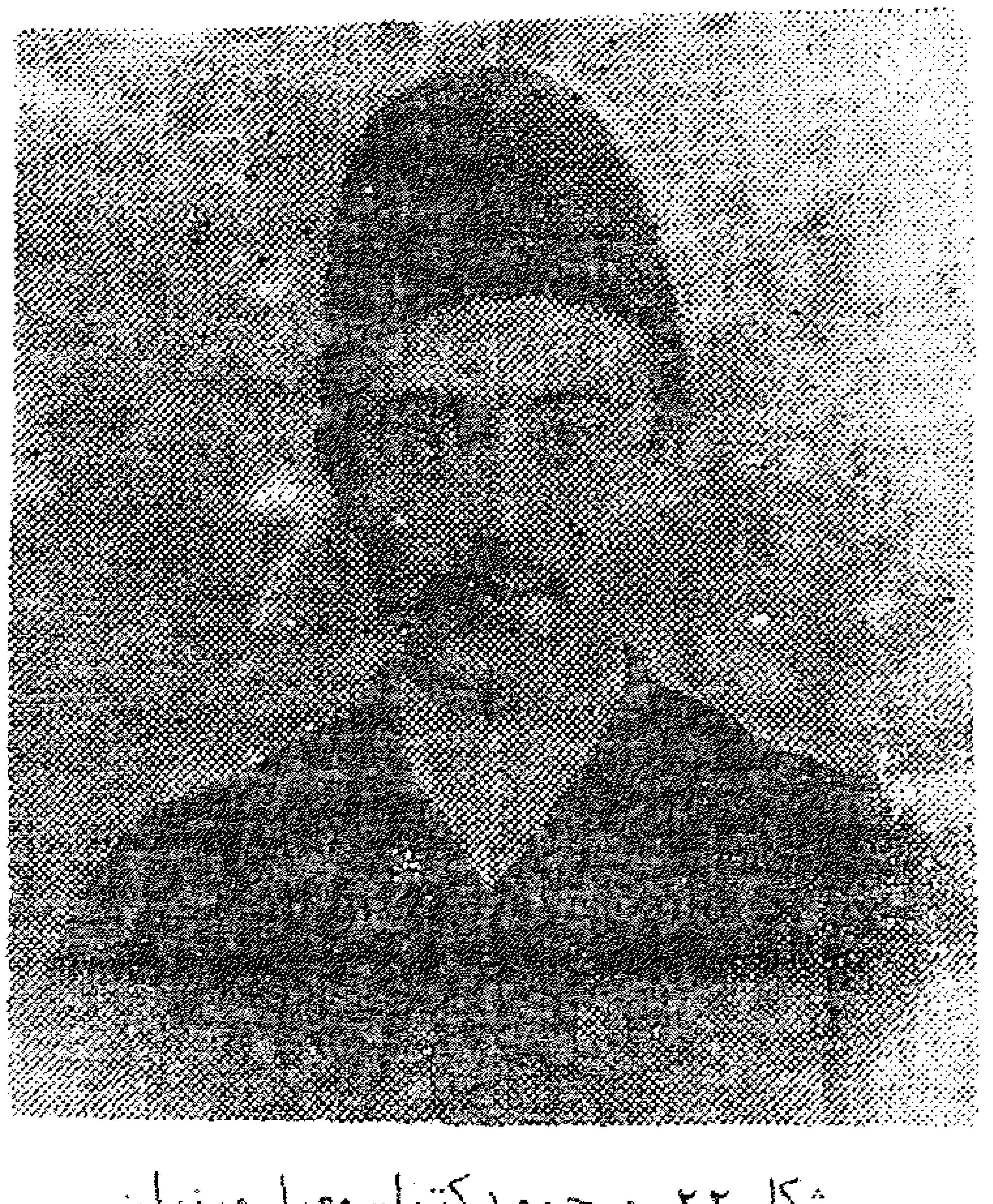
کلام می‌گردده برای اطباء و کارکنان فنون پزشکی تدوین گردید .



شکل ۲۱ــ مرحوم دکتر حبیب عدل

بیان نکات بالا از نظر تشریح موضوع بنظر رسید کمال لزوم را داشت . بدیهی است برای پرستاران و بهیاران که باید به این شغل با ارزش اشتغال ورزند نیز مقرراتی است . ضمنا " شرط ورود برای تحصیلات پرستاری و بهیاری و کمک بهیاری باید بترتیب اقلا شش سال و سه متوسطه و پنجساله ابتدائی بود و دورهٔ آنها نیز متفاوت است که بتـــوانند پرستار و بهیار و کمک بهیار شوند .

مسوءلیت بهیاران و پرستاران به مانند اطباء در حدود وظایف و تکالیف آنان است که هر بهیار و پرستار باید طبق وظائف محوله انجام وظیفه نماید .

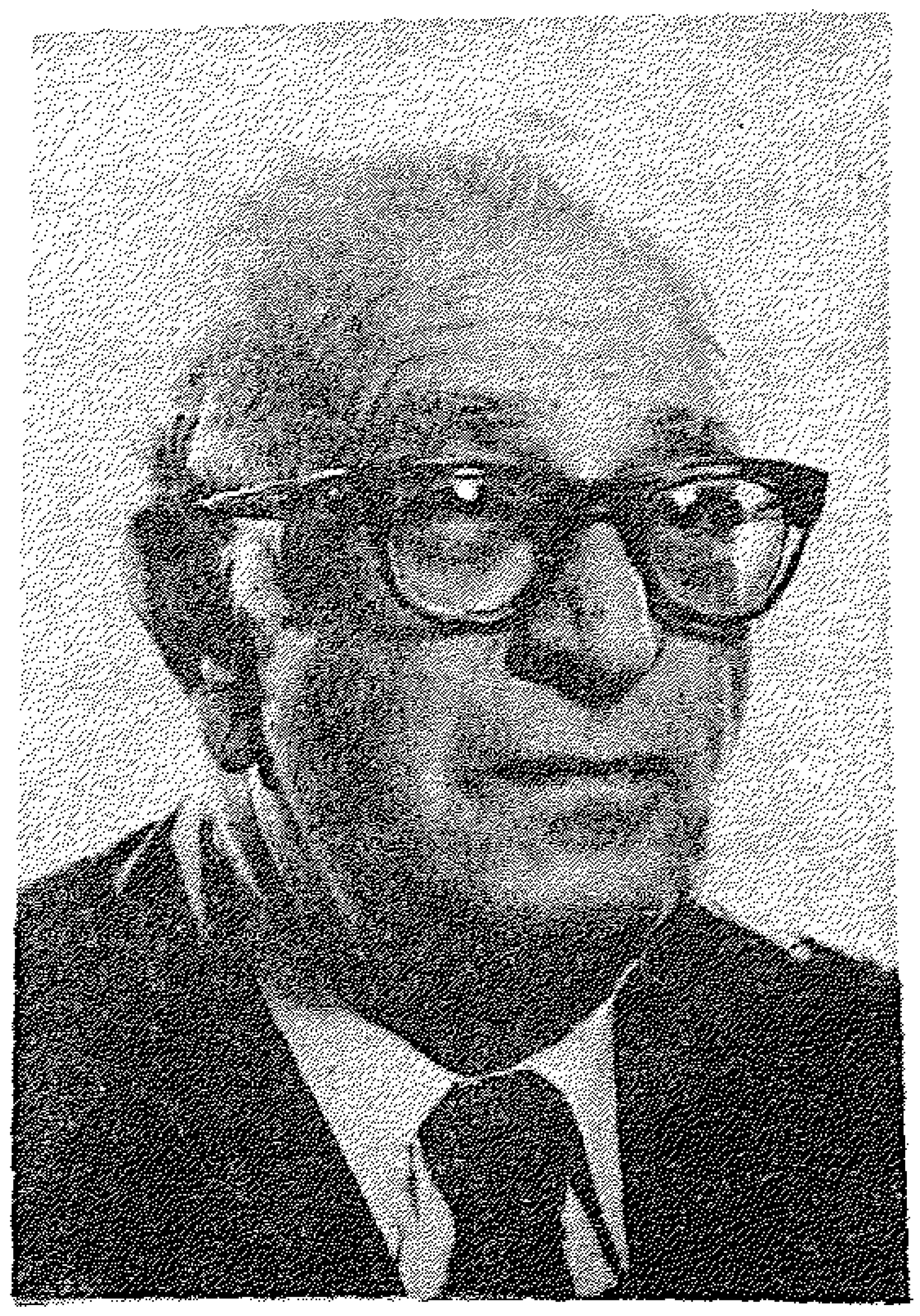


شکل ۲۲ــ مرحوم دکتر اسمعیل مرزبان (امین الملک)

در اغلب کشورها نظام مربوط به حرفه و شغل پزشکی و فنون وابسته بدان به موجب مقررات قانون معین گردیده است .

در کشور ما نظام مربوط به حرفه و شغل پزشکی و فنون وابسته بدان به موجب مقررات قانون معین شده است . قبل از سال ۱۳۰۰ خورشیدی ِ عده‌ای به‌نام "اتحادیه اطباء دیپلمه" وپس

ازآن به‌کوشش عده‌ای "کانون پزشکان ایران" و ازشهریور ۱۳۲۰ " سندیکای پزشکان ایران " و "سندیکای اطباء ایران" و" جامعه‌پزشکی ایران "بترتیب با اساسنامه و آئین‌نامه‌های خاصی که اغلب شبیه‌یکدیگر بودند تشکیل شد ، اما هیچ کدام صورت قانونی به خود نگرفت .



شکل ۲۳ــ مولف کتاب ازخادمان نظام پزشکی ایران

سپس در سال ۱۳۲۹ هجری شمسی از طرف وزارت بهداری طرح قانونی به نام نظام پزشکی که همان است که در فرانسه "Ordre des Medecins" می‌گویند از طرف وزارت بهداری به مجلس شورایملی سابق پیشنهاد گردید .

به‌همین نحو پس از شهریور ۱۳۲۰ ببعد " اتحادیه ماماهای دیپلمه" و بعداً" نیز "سندیکا و اتحادیه پرستاران دیپلمه ، "تشکیل یافته و چنانکه از اسم آنها مستفاد می‌گردد ، برای امور صنفی ماماها و پرستاران می‌باشد ،امید است این اتحادیه یا سندیکاها بتوانند حقوق ماماها و پرستاران و شاغلین رشته های مربوط به این مشاغل شریف را محفوظ دارند .



شکل ۲۴ــ مرحوم دکتر محمد حسین ادیب

عده‌ای از همکاران ما که اکنون سر بزیر تراب نهاده در کار نظام پزشکی ایران منتهای مجاهدت را نموده‌اند که سر دسته آنان شادروان دکتر حبیب عدل بود . این طبیب کم‌نظیر شاید قریب سی سال باجد

وافی و سعی کم نظیر برای کار نظام پزشکی زحمت کشید ،افسوس که رفت و نتوانست ثمره زحمات خود را ببیند .

غیر از وی دیگران هم درین امر مهم کوشا بودند و سعی آنان نیز مشکور است به مانند مرحوم دکتر اسمعیل مرزبان (امین‌الملک)و مرحوم دکتر محمدحسین‌ادیب .

از همکارانی که فعلا "حیات دارند و نیز خدمات ذیقیمتی برای کار نظام پزشکی کشیده‌اند ، عده‌ای میباشند که اگر مقرر شود نام تمام آنها در این مقدمه آید مطلب بدرازا کشد .

ما نیز به نام حق شناسی و ثبت در تاریخ پزشکی به نگارش سطور بالا مبادرت ورزیدیم .

سرانجام به سال ۱۳۳۹ قانون نظام‌پزشکی از تصویب مجلسین شوراو سنای سابق گذشت ، تکلیف و وظائف پزشکان را دربرابر مردم و وظایف مردم‌را در قبال‌پزشکان‌معین نمود بدین شکل :

۱۲/۲۷۹۶۸ ــ ۱۳۳۹/۱۰/۱۹

وزارت بهداری

مواد مصوبه دایر به اجرای قانون نظام پزشکی که به تصویب مجلسین سنا و شورای ملی سابق رسیده است که ذیلا " نگاشته می‌شود :

این مواد مصوبه بعدها تغییرات و منضماتی بدان اضافه شد که محتاج به تهیه رساله جامع جدیدی می‌باشد .

ماده اول ــ قانون نظام پزشکی که به تصویب مجلسین سنا و شورایملی سابق ،رسیده به موقع اجرا گذاشته شود . به موقع اجرا گذاشته شود .

ماده دوم ـ هیئت دولت مامور اجرای این قانون هستند به تاریخ دهم دیماه ۱۳۳۹.

قانون نظام پزشکی

ماده اول ـ نظام پزشکی سازمانی است مستقل و دارای شخصیت حقوقی ومرجع صلاحیتدار برای حفظ شئون و پیشرفت امور پزشکی و تنظیم روابط حرفه‌ای بین پزشکان و حفظ حقوق مردم و موسسات ملی و دولتی در برابر صاحبان فنون پزشکی و بالعکس در سراسر کشور می‌باشد.

ماده ۲ـ کلیه پزشکان‌و دندانپزشکان‌دارای‌پروانه اشتغال‌به حرفه‌پزشکی‌در ایران، بدون استثناء عضو نظام پزشکی ایران بوده و مشمول مقررات این قانون می‌باشند.

ماده ۳ـ در مرکزهر شهرستان‌که لااقل ۲۵ نفرپزشک ودندانپزشک‌باشند سازمان نظام پزشکی تشکیل می‌شود.

تبصره ـ مرجع‌رسیدگی به امورپزشکی شهرستانهائی‌که عده پزشک و دندانپزشک آنها کمتر از۲۵ نفر است نظام پزشکی استان مربوط خواهد بود. چنانچه در مرکز استان مربوط این عده پزشکان به حد نصاب قانونی نرسیده مرجع قانونی نزدیکترین شهری‌است که شعبه نظام پزشکی داشته باشد.

ماده ۴ـ نظام پزشکی دارای هیئت مدیره مرکزی بوده و در مرکز هر شهرستان نیز که نظام پزشکی تشکیل شود هیئت مدیره برای آن شهرستان انتخاب خواهد شد.

ماده ۵ ـ هیئت مدیره مرکز مرکب است‌از:

۱ـ پانزده نفراز پزشکان غیرنظامی مرکز به انتخاب اکثریت پزشکان غیر نظامی

مرکز .

۲– دو نفر دندانپزشک به انتخاب اکثریت دندان پزشکان مرکز .

۳– دو نفر پزشکاز پزشکان لشگری و انتظامی (پزشک لشگری به معرفی ستاد وپزشک‌انتظامی به معرفی وزارت کشور) .

ماده ۶– هیئت مدیره نظام پزشکی شهرستانها مرکب است از :

۱– هفت نفر پزشک غیر نظامی به انتخاب اکثریت پزشکان غیر نظامی آن شهرستان .

۲– یک نفر دندانپزشک به انتخاب کلیه دندانپزشکان آن شهرستان .

۳– یک نفر پزشک لشکری آن شهرستان (در صورتی که آن شهرستان لااقل مرکز تیپ باشد به معرفی ستاد مربوط) .

ماده ۷– شرایط انتخاب شوندگان .

۱– سن کمتر از ۳۵ سال نباشد .

۲– نداشتن سابقه محکومیت جنجه و جنایت .

۳– داشتن حسن شهرت .

۴– لااقل ده سال سابقه پزشکی اعم از مرکز و شهرستانها .

ماده ۸– دوره عمل هیئت مدیره سه سال خواهد بود و سه ماه قبل از انقضاء دوره عمل باید اقدام به تجدید انتخاب هیئت مدیره بنماید .

مادام که هیئت مدیره جدید رسمیت نیافته هیئت مدیره قدیم بکار خود ادامه خواهد داد .

تبصره – اولین انتخابات هیئت مدیره نظام پزشکی مرکز و شهرستانها پس از

تصویب این قانون ظرف سه‌ماه طبق آئین نامه‌ای که وزارت بهداری تهیه و به تصویب هیئت وزیران می‌رساند شروع می‌شود .

انتخابات دوره های بعد مرکز و شهرستانها طبق آئین نامه‌ای خواهد بود که هیئت مدیره نظام پزشکی مرکز تهیه می‌نماید .

ماده ۹ ـ نظام پزشکی هر شهرستان دارای شورای انتظامی خواهد بود .

شورای انتظامی مرکز مرکب است ازدادستان استان و رئیس اداره پزشکی قانونی و پنج نفر پزشک و یک نفر دندانپزشک که بیست سال سابقه حرفه پزشکی را داشته باشند به انتخاب هیئت مدیره نظام پزشکی و یک نفر از اعضاء هیت مدیره مذکور به نمایندگی آن هیئت در شورای انتظامی .

تبصره ـ شورای انتظامی هرشهرستان مرکب است ازدادستان شهرستان و پزشک قانونی آن شهرستان (در صورتی که پزشک قانونی نباشد پزشکی که سمت پزشک قانونی داشته باشد) و سه نفر از پزشکان و یک نفر دندانپزشک واجد شرایط به انتخاب هیئت مدیره نظام پزشکی شهرستان مربوط و یک نفر از اعضاء هیئت مدیره نظام پزشکی آن شهرستان به نمایندگی آن هیئت در شورای انتظامی .

ماده ۱۰ ـ دادسرا درباره رسیدگی به اتهام بزه ناشی از حرفه صاحبان مشاغل پزشکی نظر مشورتی شورای انتظامی نظام پزشکی را هم می‌خواهد و شورای انتظامی نظام پزشکی موظف است حداکثر ظرف یک ماه نظر خود را اعلام دارد .

ماده ۱۱ـ تخلفات حرفه پزشکی و مجازاتهای انتظامی و تعقیب و طرز رسیدگی به آن تخلفات و اجرای احکام مربوط به موجب آئین نامه‌ای خواهد بود که هیئت مدیره مرکزی نظام‌پزشکی تنظیم و زارت بهداری برای تصویب به کمیسیونهای مشترک دادگستری

و بهداری مجلسین تقدیم می‌دارد .

ماده ۱۲ـ نظام پزشکی هر شهرستان مرجع امور حرفه‌ای و صنفی خواهد بود .

ماده ۱۳ ـ برای سایرطبقات پزشکی‌ازقبیل متصدیان‌آزمایشگاهها ـ داروسازان ـ ماماها و پرستاران نیزآئین نامه های صنفی جداگانه ازطرف وزارت بهداری تنظیم خواهد شد که پس از تصویب کمیسیون های بهداری و دادگستری مجلسین قابل اجرا خواهدبود .

ماده ۱۴ـ وزارت بهداری‌و وزارت دادگستری مامور اجرای این قانون می‌باشند .

قانون فوق مشتمل بر ۱۴ ماده و سه تبصره در جلسه روز شنبه سوم دیماه هزار و سیصد و سی و نه شمسی به تصویب مجلس سنای رسیده است .

رئیس مجلس سنای سابق

از نظر آنکه امرنظام پزشکی چه از نظر وظائف طبیب در برابر مردم و چه ازنظر وظائف مردم در برابر طبیب بسیار مهم و معتبر می‌باشد ، شمه‌ای درباره این‌موضوع مهم که در کشور انگلستان مجری است از نظر خوانندگان گرامی می‌گذارنیم .

سطور آتی ازشماره سوم سال پنجم (خرداد ماه ۱۳۳۰) مجله جهان پزشکی‌است که خلاصه‌ای از سخنرانی آقای دکتر نصره الله عاملی در کانون پزشکان ایران است بدین شرح : . . . . .

در تشکیلات پزشکی انگلستان دو قسم قانون است ، یکی قانونی که در پارلمان وضع شده است و باصطلاح "قانون نوشته" است و دیگری قانونی است که همه آنرا قبول دارند و درجائی نوشته نشده است و در تشکیلات پزشکی قسمت‌دوم نقش مهمتری ایفا می‌کند .

در ۱۸۵۸ یعنی ۱۳۴ سال قبل طبق قانون هیئتی به اسم شورای عمومی پزشکی

در انگلستان تشکیل شد .

اعضاء این هیئت از این قرار هستند .

هیجده نفر از طرف دانشگاههای بریتانیا .

نه نفر از هیئت های طبی ، پنج نفر از طرف پادشاه انگلستان ،

هفت نفر از طرف عامه اطباء ، سه نفر دندانساز .

وظائف این شوری به طور مختصر از این قرار است .

۱ــ نظارت در برنامهٔ تحصیلی دانشجویان پزشکی و میزان اطلاعات لازمه برای قبول شدن در امتحانات ،

۲ــ تهیه و نگاهداری کتاب نام کلیه پزشکان انگلستان با دیپلم های آنها ، (البته هر کس نامش ثبت شود حق طبابت داردوالا کسی که دارای دیپلم های لازم‌باشد و نامش دراین کتاب ثبت نشودحق طبابت نخواهد داشت و از اینرو اهمیت ماده اول که بایستی نظارت در تعلیم پزشکی با این هیئت باشدمعلوم می‌شود) ،

۳ــ تهیه فارماکوپه انگلستان ،

۴ــ نظارت در طرز رفتار پزشکان .

در ماده بیست و نهم قانون ۱۸۵۸ چنین می‌نویسد :

" اگر پزشکی که نامش ثبت شده است در انگلستان به علت جنحه یا جنایتی محکوم شود یا اینکه شورای عمومی پزشکی پس از تحقیقات و قضاوت کافی او را محکوم به رفتاری ناهنجار درکار صنفی خود بداند درصورتی که شورای عمومی پزشکی صلاح بداند ، نام چنین شخصی را از دفتر پزشکان خواهدشد " .

نظر آقایان را به جمله "در صورتی که شورای عمومی پزشکی صلاح بداند" جلب

می‌نمایم و مقصود این است که ممکن است پزشکی به جنحه یا جنایتی در محاکم قضائی محکوم شود ولی شورای عمومی پزشکی صلاح‌نداند که اسم‌او را حذف‌کند ،ولی در هرصورت شوری مجبور است که به قضیه رسیدگی نموده و نظر خود را معلوم دارد .

مقصود از رفتار ناهنجار به‌طور خلاصه از این قرار است :

۱ــ *گواهی و گزارش* ــ قانون در مراحل مختلف از پزشک می‌خواهد که گواهی صادر نماید ،مثلا "گواهی فوت ــ یا گواهی‌تولد ــ گواهی دیوانگی ــ گواهی برای‌گذرنامه ، گزارش بیماریهای مسریه و غیره .

در این موضوع قانون چنین متذکرمی‌گردد : " هر پزشکی که معلوم شود که‌گواهی امضاءنموده و یا اجازه داده است که به‌اسم او صادر شود که این گواهی دروغ گمراه‌کننده یا شایعه باشد نام او از دفتر پزشکان ممکن است حذف شود " .

۲ــ *کمک غیر مجاز* ــ اگر پزشکی به شخصی که دیپلمه و مجاز نیست اجازه دهد که در روی بیماری که در زیر نظر اوست عمل جراحی یا هر نوع درمان دیگری انجام‌دهد نام پزشک از دفتر حذف خواهد شد .

این ماده شامل دانشجویان رسمی پزشکی ــ قابلگی و پرستاری نیست .

۳ــ فروش *داروهای* سمی ــ هر پزشکی که به یک شخص غیر دیپلمه اجازه دهد که در منزل یامطب او و یا به اسم او داروئی مخدر و یا سمی بفروش برساند نام پزشک‌از دفتر حذف خواهد شد .

۴ــ حرفه پزشکی ــ هر پزشکی که با دادن داروی بیهوشی یا هر نوع عمل دیگری یک شخص غیر دیپلمه را در درمان بیماری کمک نماید نامش حذف خواهد شد .

۵ ــ *اعلان* و تبلیغ ــ *الف* ــ اعلان کردن پزشکان به نفع خود و مخصوصا اگر

به ضرر سایر پزشکان باشد ،

ب ــ استخدام یا حتی اجازه دادن برای چنین اعلانی ،

ج ــ همکاری یا قبول نمودن کاری در مؤسسه‌ای که به توسط اعلان ، بیمار برای خود جلب می‌نماید ، پزشک را مسئول نموده و نامش از دفتر حذف خواهد شد .

آنچه در بالا ذکر شد چند نمونه بود از رفتار ناهنجاری که پزشکان ممکن است مرتکب شوند بدون اینکه در نظر محاکم قضائی جرم باشد در صورتی که در نظر شورای عمومی پزشکی جرم بزرگ شناخته می‌شوند .

آنچه تا حال گفتیم راجع به تنبیهات مخصوص پزشکان بود ولی پزشک در عوض دارای مزایائی نسبت به عموم است که این مزایا عبارتند از :

امضاء گواهی های پزشکی که تا کسی نامش ثبت نشود حق امضاء چنین گواهی ندارد ، حق تجویز داروهای مخدر و سمی ،

و از همه مهمترآن است که طبیب حق داردبرای بدست آوردن حق الزحمه خود به محاکم حقوقی متوسل شود ، یعنی صورت حسابی که طبیب برای بیمار خود می‌نویسد مانند یک قبض رسمی است و اگر ماهم بخواهیم نظام پزشکی داشته باشیم این قسمت بایستی حتما " گنجانیده شود .

قسمتی که پزشکان را در انگلستان بسیار در زحمت می‌اندازد ، اشتباه درمعالجه یا سهل انگاری می‌باشد و شرح قانونی آن بدین قرار است :

"دارا نبودن مقدار لازم معلومات و بکار نبردن مقدار لازم توجه نسبت به‌بیمارتا حدی که سلامتی بیمار در مخاطره بیفتد ،سهل انگاری به اندازه‌ای که خسارت واردبیاورد ولی سهل انگاری که خسارت وارد نیاورد قابل تعقیب در محاکم حقوق و جنائی‌نیست."

در این جا دو مثال ذکر می‌شود یکی راجع به شکستگی هاست که اگر قبل و بعد از جا نیفتادن به پزشکی که دراین کار معروفیت و تخصص دارد مراجعه نشود سهل‌انگاری است .

دیگر آنکه اگر بیمار بیهوشی را که از اتاق عمل به تخت خواب بر گردهاند کیسهٔ آب گرمی در پهلوی بدن او بگذارند که بسوزد این هم سهل انگاری است .

پزشکان برای اینکه از این جهت در زحمت نباشند ، موٴسسات مخصوصی تشکیل دادهاند که از همه مهمتر Medical Defence Union است که این جانب هم عضو اتحادیه هستم (اتحادیهٔ دفاعی پزشکان)که سالی یک لیره هر عضوی می‌پردازد و هرگاه چنین تهمتی به شخصی زده شد اتحادیه دفاع می‌کند و کلیه مخارج را می‌پردازد .

اتحادیه پزشکان

تاحال نامی ازاتحادیه پزشکان‌انگلستان نبرده ام ،دلیلش این است‌که اتحادیه پزشکان ارتباطی با شورای پزشکی یا نظام پزشکان ندارد بلکه هر پزشکی آزاد است کــه دراین اتحادیه داخل شود و تقریبا " تمام پزشکان انگلستان عضو اتحادیه هستند .

این اتحادیه در سال ۱۸۳۲ تشکیل شده است و بیش از شصت هزار عضو دارد ، کار این اتحادیه قسمتی صنفی و قسمتی علمی است و البته با مقامات دولتی مرتبا در تماس هستندو دولت هم قوانین مربوط به پزشکان وامور بهداشتی‌را بانظر اتحادیه‌تنظیم می‌نماید چنانکه در ابتداء هم عرض کردم قسمت مهم قوانین و تشکیلات پزشکی آنهائی است‌که نوشته نشده و همه به آن رفتارمی‌نمایندو ملاحظه خواهید فرمودکه وضع بدپزشکی در مملکت ماهم‌به علت بکار نبردن این نکات است .بهتر از همه آن است از موقع‌تحصیل



شکل ۲۵ـ صحنه‌ای از رقابت پزشکان در روزگار پیشین

شروع کنیم .

تحصیل پزشکی در انگلستان مانند سایر ممالک دنیا شش سال است پس از اخذ دیپلم ، پزشک معمولا" شش ماه تا یک سال در بیمارستان مقیم است که تمام شبانه روزدر بیمارستان بسر می‌برد و فقط روزی یک ساعت ممکن‌است به خارج برود . عده زیادی از پزشکان پس از این یک سال تصمیم می‌گیرند که طبیب عمومی باشند ، عده‌ای نیز مصمم به دخول در قسمت بهداشت می‌شوند که در ادارات بهداری شهرها استخدام‌می‌شوند و هیچ نوع طبابت دیگر نمی‌کنند و عدهٔ هم‌تصمیم می‌گیرند که متخصص در رشته های مختلف بشوند .البته دیپلم هائی هست که بسته به نوع تخصص دو تا شش یا هفت سال طول می‌کشد تا شخص این دیپلم ها را بدست آورد ، ولی داشتن دیپلم تنها برای اینکه شخص را متخصص بشناسند کافی نیست ، بلکه مهمترین محک همانا نظریه‌همکاران‌است ، ولی دراینجا می‌رسیم به اصل موضوع که از لحاظ کار فرق‌بین پزشک عمومی و متخصص چیست ؟

البته متخصص چندین‌سال پس ازدیپلم‌گرفتن با زحمت‌زیاد و گذراندن‌امتحانات مختلف و حقوق خیلی مختصر بسر برده است ، در صورتی که در این مدت پزشک عمومی مطب داشته و زندگانی خود را تاءمین کرده است هردو طبقه پزشکان برای جامعه منتهای لزوم را دارند و هردو به درد یکدیگر می‌خورند .

پزشک عمومی محرم فامیل و معالج کلیه اعضاء آن می‌باشد و کلیه بیماران در وهله‌اول به او مراجعه می‌نمایند و اوست که تشخیص می‌دهد که لازم است به متخصص مراجعه شود یا خیر؟ و کدام متخصص، یک پزشک عمومی می‌تواند در روز تا شصت بیمار یا بیشتر ببیند ، ولی یک نفر متخصص که نصف روز را در بیمارستانها صرف وقت‌می‌نماید

بیش از پنج بیمار نمی‌تواند بپذیرد که آن هم با تعیین وقت قبلی است .

از لحاظ ویزیت اگرچه اکنون مطابق قانون جدید بیمه آنرا می‌پردازد ولی یک نفر پزشک عمومی از ۲/۵ تا ۱۰ شیلنگ از بیماران می‌گیرد چه آنها را در مطب ببیند چه در منزل ، درصوتی که یک نفر متخصص سه الی پنج لیره یعنی بیست برابر یک نفر پزشک عمومی خواهد گرفت .

این تفاوت فاحش بین ویزیت دوطبقه پزشکان به منفعت هردو طبقه و به منفعت بیمار است به دلائل ذیل :

اولا " ــ برای بیماران مراجعه به پزشک خانوادگی خرج زیادی ندارد و بیماران می‌توانند هر موقع که کوچکترین کسالتی داشتند به او مراجعه نمایند ،

ثانیا " ــ متخصصین هیچ بیماری را بدون اینکه معرفی نامه ازپزشک خودنداشته باشد نمی‌پذیرند و کمتر کسی هم حاضر است که هربارچهل تا هفتاد تومان خرج کند که متخصص را ببیند ،

ثالثا " ــ پزشک عمومی اطمینان داردبیماری را که به همکار متخصص خود معرفی کرده ،این بیمار و فامیلش‌از دست او نخواهندرفت در صورتی‌که ممکن است و شاید خلاف این موضوع احیانا " در کشور ما مشاهده شود ،

رابعا " ــ متخصص دقت خواهد داشت‌که بیماران را با دقت کامل ببینند ولااقل برای هرکدام سه ربع ساعت وقت صرف کند ،البته درمانهای بعدی‌را هم‌به پزشک شخصی و فامیلی واگذار نموده و فقط اظهار عقیده می‌کند

خامسا " ــ بیماران فقیر راکه در نزدپزشک فامیل‌درمان می‌شوند ولی نمی‌توانند خرج متخصص را بدهند ، پزشک آنها را به متخصص صبحها که در بیمارستانها کار می‌کند

می‌فرستند و بدیهی است که متخصص هم این بیمار را بدقت بیماران غنی معاینه خواهد کرد والا پزشک عمومی بیماران غنی خود را نزد او نخواهد فرستاد . . . . " "تمام شد " .

در خاتمه این قسمت متذکر می‌گردیم که خوشبختانه قانون نظام پزشکی چنانکه قبلا " متذکر گردیدیم از تصویب مجلس شورا و سنای سابق گذشت و انجمن نظارت بر انتخابات آن طبق مقررات قانون مزبور و آئین نامه مربوط تشکیل گردید . اولین جلسه انتخابات انجمن نظارت دراسفند ماه ۱۳۳۹ در وزارت بهداری سابق تشکیل ومرحوم دکتر محمد علی ملکی به ریاست سنی انجمن نظارت انتخاب گردید ،وپس‌ازاستخراج‌آراء مرحوم دکتر عباس ادهم (اعلم‌المللک) به ریاست اولین‌انجمن نظارت انتخابات مرکزی پزشکان‌تهران انتخاب شد . امیدواری کامل‌است که رابطه طبیب و مردم به نحو احسن با خوشی و خیر برقرار گردد .



شکل ۲۶ــ مرحوم دکترعباس‌ادهم (اعلم الملک) اولین رئیس‌انجمن‌نظارت‌انتخابات مرکزی‌نظام پزشکی ایران

به طور خلاصه می‌توان مسئولیت طبیب و پرستار را در برابر وظائف محوله بدین نحو بیان‌داشت که بر اثر بی مبالاتی و

بی احتیاطی و عدم توجه و امثال آن اگر ضرری و یا خدای نخواسته مرگی اتفاق افتــد مسئول آن پزشک وپرستار می‌باشد .

در کشور ما در چنین مواقع که بر اثر بی مبالاتی‌قتلی اتفاق افتد ، به موجب ماده ۱۷۷ قانون قتل غیر عمدی به واسطه بی مبالاتی و بی احتیاطی یا اقدام به امری‌که مرتکب در آن مهارت نداشته باشدو یا عدم رعایت نظامات دولتی که واقع شود به حبس تاءدیبی از یک سال تا سه سال محکوم خواهد شد . بعلاوه ممکن است محکمه مرتکب را از پنجاه الی پانصد تومان غرامت نیز محکوم کند .

چنانکه در این ماده ملاحظه می‌شود مرتکب هرکه باشد مستحق چنین مجازاتی است بنابراین چه طبیب و چه پرستار و چه بهیار در برابر قانون یکسان می‌باشند .



شکل ۲۷ــ اولین جلسه انجمن انتخابات نظام پزشکی جهت تعیین اعضاء انجمن مرکزی انتخابات از راست بچپ آقایان دکتر محمود شروین ــ اسمعیل کوثری ــ حسین مرشد ــ محمود نجم آبادی ــ احمد نظام ــ دکتر ابراهیم برزگر .

در اغلب کشورها برای حرفه طبابت و همچنین پرستاری مقررات قانونی است که تکلیف طبیب و وابستگان به علوم طبی را معین کرده است مثلا " در فرانسه برای وظائف عمومی اطباء و وظائف آنان در برابر بیماران و بالعکس وظائف همکاری بین اطباء و خانواده های طبیب و امثال آنهاقانون مخصوصی است که تحت ۸۰ ماده تدوین گردیده و جمیع اطباء موظفند به آن عمل نمایند .

به همین نحو درباره پرستاران نیز مقرراتی است که همه پرستاران‌ملزم باجراء آن می‌باشند .

بعلاوه در موقعی که دانشجوئی به مقام پرارج طبابت می‌رسد باید قسم بخوردکه وظیفه خود را به بهترین وجه انجام دهد .

اینک ذیلا " متن یک سوگند نامه پزشکی را برای مثال و نمونه می‌نگاریم :

سوگندنامه

اینجانب .... فارغ التحصیل سال .... دانشکده .... دراین هنگام‌که‌آئین قانونی‌دریافت‌دانشنامه خود را انجام داده و برای پرداختن به پیشه پزشکی شایستگی یافته ام دراین .... برای‌شما هیئت‌قضاه رساله دکتری وحضاردیگربه‌خداوند تبارک و تعالی و قرآن کریم سوگند یاد می‌کنم‌و شرف‌ووجدان خویشرا گواه می‌گیرم‌که همواره درپیشه خودبه راه پرهیزگاری و درستی‌گام‌برگیرم و دربرابر عزت فن طب سیم و زر و جاه و مقام‌را خوار بدارم‌و بیماران از پادرآمده را دستگیر باشم راز مریضان را هیچ گاه فاش‌نسازم‌و بکارهای

نادرست مانند افکندن جنین و دادن داروهای‌کشنده به هیچ گونـــــه نپردازم . همواره بکوشم تا آنچه می‌کنم پسندیده خدا و راستی باشد . اینک با پیمانی استوار زیر این سوگند نامه را بدست خود امضا می‌کنم و آنرا به نام سند شرافت خویش به دانشکده پزشکی می‌سپارم .

بتاریخ .... ۱۳ *محل امضاء*

باری عین همین سوگند نامه درباره پرستاران و بهیاران مجری است که باید پرستار و بهیار بدان مؤمن باشند .

بیش از این درباره وظائف پرستار و بهیار بحث و شرح لزومی ندارد ، چرا که مقدار زیادی از این وظائف در صحائف قبل ذکر گردیده است .

اکنون چند کلمه درباب رازپوشی و شهادت و خطاهای پزشکی و سقط جنین و بچه کشی و وقایع چهارگانه از نظر آنکه با کار طبیب و داروساز و دندانپزشک و قابله و پرستار و تمام کسانی که با بیمارستانها و مؤسسات عام المنفعه سروکار دارند و بنظرمفید می‌رسد می‌نگاریم :

ب ـ رازپوشی در حرفه طبابت

رازپوشی بزرگترین صفتی است که باید طبیب و وابستگان به طب بدان متصف باشند ، یا بهتر بیان شود اولین وظیفه طبیب و جمیع وابستگان بفنون طبی آن است که رازپوش باشند .

چنانکه در سوگند نامه بقراط و همچنین در متن سوگند نامه فارغ التحصیلان از دانشکده پزشکی‌در فصول قبل بیان شد ،طبیب باید رازپوش باشد و راز بیماران رامحفوظ

دارد و از افشاء سر آنها به خودی و بیگانه و نزدیکان و دوران دوری جوید .

بقدری رازپوشی در طبابت مهم است که در قانون جزاء کشورها مجازات بسیار شدیدی برای اشخاص قائل گردیده‌اند .

(از قانون مجازات عمومی)

ماده ۲۲۰ــ اطباء و جراحان و قابله ها و دوا فروشان و کلیه کسانی که به مناسبت شغل یا حرفه‌خود محرم اسرار می‌شوند ، هرگاه در غیر از مواردی که برحسب قانون ملزم می‌باشند اسرار مردم را افشاء کنند از یک ماه تا یک سال به حبس تاءدیبی و از بیست و پنج تا دویست تومان غرامت محکوم خواهند شد .

پس ملاحظه می‌فرمائیدکه افشاء سرتاچه حد مجازات دارد .

افشاء سرگذشته از آنکه اخلاقا " صحیح نیست ، بلکه اغلب نتایج بسیار بد در بردارد . چه بسا کانونهای خانوادگی که بر اثر افشاء سرازهم گسسته می‌شوند و چه قتلها و جدائیها و ناکامیها و بدبختیها که بر اثر عدم مراعات رازپوشی پیش می‌آیند .

عواقب وخیم افشاء سربانداز‌های روشن و آشکار است که دیگر احتیاج به شرح و بسط نیست .

اینک فهرست وار انواع و اقسام افشاء نمودن اسرار را ذیلا " می‌نگاریم :

۱ــ افشاءکردن راز (به هر قسم و به هر وسیله ، مانند جراید ،مجلات و یا آنکه نام بیمار و گراور ویرا درج نماید) ،

۲ــ افشاء نمودن راز بیماران به مناسبت حرفه پزشکی ،

۳ــ افشاء کردن راز بیماران که نتیجهٔ خسارتی متوجه آنان گردد ،

۴ــ اگر طبیب قصد و نظر فاش کردن راز بیماران را داشته باشد ولواینکه ضرری

به بیمار نرسد ،

اینها روءس مطالبی بود که درباره فاش کردن اسرار بیماران از طرف طبیب و وابستگان به فنون طبی بود .

اما شقوق مختلفه رازپوشی دربرابر بیمار واشخاص و خانواده ها و جامعه وشرکتها به شرح زیر میباشد .

۱ـ رازپوشی از بیمار ،

۲ـ رازپوشی در برابر خانواده ،

۳ـ رازپوشی در برابر مستخدمین ،

۴ـ رازپوشی در برابر جامعه ،

۵ـ رازپوشی در برابر تشکیلات و خدمات اجتماعی و وزارتخانه ها و ادارات ،

۶ـ رازپوشی در برابر شرکتهای بیمه ،

۷ـ رازپوشی در برابر شرکتهای بیمه عمر ،

۸ـ رازپوشی در برابر ادارات ،

۹ـ رازپوشی در برابر دادگستری ،

سطور و مواد بالا چنانکه از عناوین آنها برمی‌آید وظائف طبیب و پرستار را در برابر همه کس و همه جوامع در مورد رازپوشی روشن می‌سازد .

خطرات ناشیه از رازپوشی در برابر بیمار و خانواده‌و مستخدمین و شخص ثالث و جامعه بسیار روشن و آشکار است .

چه بساخطرات بزرگ جانی و مالی و از هم پاشیدگی کانونها که بر اثر گفتن‌سریا اسراری از طرف طبیب یا پرستار تولید شده است .

مثال و حکایات زیادی در این امر موجود است که اگر بخواهیم به ذکر آنـهـــا بپردازیم مطلب بدرازا کشد .

به همین نحو رازداری در برابر تشکیلات اجتماعی و وزارتخانه ها و ادارات و شرکتهای بیمه و مخصوصا "بیمه اتفاقات و بیمه عمر و وزارت دادگستری وامثال آنـهابسیار مهم و معتبر است ، منتهی در مورد بعضی از مراجع بالا بمانند دادگستری و محکمه و هیات قضاه بنحو خاصی که قانون معین نموده است .

یکی از این موارد بیان سریا اسراری در برابر مراجع قضائی به صورت شهادت می‌باشد .

ج ـ شهادت در حرفه طبابت

تا به حال آنچه گفته شد در مورد رازپوشی و نگاهداری سربیماران بود که در همه احوال طبیب و پرستار باید بهترین رازدار و سرپوش بیماران باشند .

اینکه دراین مبحث در مورد شهادت چند کلمه می‌نگاریم :

همه می‌دانیم که کتمان شهادت صحیح نیست ، ولی از طرفی اگر طبیب به مانند هر فرد دیگری از شهادت سرپیچی کند ممکن است ضررها و زیانهائی برای افراد و جامعه در برداشته باشد .

چنانکه شهادت دربرابر محاکم وضع خاصی پیدا می‌کند ، به این ترتیب که طبق سوگندنامه طبیب‌بایدسر بیماران رامحفوظ دارد و ازطرفی در برابر دادگاه قسم می‌خورد که هرچه بداند بگوید بنابراین چه باید کرد ؟

برای حل این مسئله مهم بعضی گویند باید رازپوشی و سکوت را نسبی کرد ولی

عده دیگر معتقدند که باید طبیب با کمال صراحت طبق قانون رفتار نماید .

بنابراین طبیب و پرستار به سه طریق زیرمی‌توانند به عنوان شاهدتلقی گردند .

۱ــ طبیب و پرستار به عنوان شاهد ،

۲ــ طبیب و پرستار به عنوان مطلع ،

۳ــ طبیب و پرستار به عنوان طرف دعوی در محاکم دادگستری .

شرح هریک از شقوق بالا بسیار مفصل و موارد مربوط به وظائف وجدانی و پزشکی و قانونی طبیب و پرستاربسیار دقیق است که اگربخواهیم بتفصیل به تمام آنها بپردازیم مطلب بدرازا کشد همین قدر می‌گوئیم : که در جمیع موارد دو عقیده حکمفرماست و دو دسته از دانشمندان علم الاخلاق پزشکی و پزشکی قانونی در برابر هم می‌باشند .

دسته اول معتقدندکه حتی الامکان بایدطبیب و پرستارطبق سنن‌و آئین‌رازپوشی را که اصل مهم و اساسی است محفوظ دارند ،مگر تحت‌شرایط و ضوابط قضائی .

دسته دوم می‌گویند درعین آنکه باید طبیب و پرستار رازپوشی را محفوظ دارند سکوت نسبی را مراعات نمایند و زمانی اظهار دارند که بدین وسیله از ضررها وزیانهای دیگر جلوگیری بعمل آید و نتیجه طبق قانون رفتار شده است .

مطلب مربوط به رازپوشی و شهادت را به همین جا ختم می‌نمائیم و امیدواریم همه در کار رازپوشی و شهادت طبق وجدان و قانون رفتار نمائیم .

د ـ خطاهای پزشکی

خطای در امور طبی به مانند سایر امور که برای هر کس ممکن است اتفاق افتد ، برای طبیب و پرستار نیز پیش می‌آید .

هیچ کس نمی‌تواند ادعا نماید که ازخطا و اشتباه مصون می‌باشد و هرکس چنین ادعائی کند بسیار در اشتباه است .

طبیب و پرستار هم بمانند مردم از اشتباه مصون نمی‌باشند ، منتهی بعضی اشتباهات و خطاها جبران پذیر و قابل گذشت است و برخلاف برخی غیر قابل جبران و نابخشودنی می‌باشد .

قانون و عرف و سنن برای خطاهای پزشک و وابستگان به علوم طبی را ترتیب و قاعده قائل شده‌اند که طبق آن قواعد باید رفتار شود .

مثلا " اگر طبیب در نوشتن نسخه اشتباه کند (با آنکه داروساز نباشد آن نسخه را بدهد) ، این طبیب و داروساز هر دو خطا کرده‌اند و مسئول می‌باشند ، اما اگرداروئی به شخصی سازش نداشته باشد ، خطا متوجه کسی نیست . همچنین در مورد دستورهائی که طبیب درباره تجویز دارو به پرستار و بهیار می‌دهد باید این دسته کاملا " مراقبت نمایند که طبق دستور رفتار نمایندو اگر خدای ناکرده مثلا "داروی شخص بالغ را به‌کودک خردسال عوضی بدهند طبیعی است که پرستار و بهیار مسئول می‌باشند .

در کلیه کشورها در برابر این قبیل اشتباهات و خطاها قوانین و نظاماتی است که جزای افراد را معین نموده است .

اینک دراین مختصر رؤس مطالب مربوط به خطاهای طبی را نگاشته و از شرح و بسطآنها برای احتراز از اطاله مقال خودداری می‌نمائیم :

۱ـ اشتباه و خطا در نوشتن نسخه ،

۲ـ اشتباه وخطا به عنوان انتقال بیماریهای مسری ،

۳ـ اشتباه و خطا در تشخیص بیماری و درمان آن ،

۴ـ خطا و اشتباه فاحش در جراحی که خود منقسم به چند قسمت می‌شود : به مانند خطای فنی ـ بی احتیاطی ـ غفلت ـ بی احتیاطی در زایمان ـ خطاهای بزرگ در فیزیوتراپی و امثال آن .

به هرحال خطاهای بالا چه درنسخه نویسی و چه درتجویز دارو و چه درکارهای مربوط به اتاق عمل و چه بی احتیاطی در امر زایمان و یافیزیوتراپی برای طبیب و پرستار برحسب درجات مختلفه و اشتباهات ناشیه از شخص به میزان زحمت و دردسر و یا نقص اعضاء و یا منجر شدن به مرگ فرد طبق قانون مجازات دارد .

باید بدانیم هر فردی چه طبیب و چه پرستار و بهیار در وظیفه‌ای که دارد باید منتهای جدو کوشش را بکاربرند که آن وظیفه را به بهترین وجه عمل‌نمایند و اگر اشتباه یا خطائی‌ازاو سرزند قانون‌مجازات عمومی‌تکلیف‌آنانرامعین‌کرده‌است . بعلاوه‌دردادگاهها اگر براثر خطا و اشتباه طبیب و پرستار خساراتی متوجه بیمار گردد ، محکوم به پرداخت غرامت می‌باشند .

هـ ـ سقط جنین و بچه کشی Avortememt-Infanticide

مقصوداز سقط جنین بیرون‌آوردن جنین و یامحصول باروری قبل از موعد طبیعی و معین بعمد می‌باشد که سه تا سه ماه و نیم است .

بنابراین حفظ جنین و به ثمر رساندن‌آن از طرف مادر از واجبات است ، چرا که طبیعی است این محصول پس از مدت معین یک فرد می‌شود . بعلاوه در زندگی داخلی رحمی نیز موجود زنده است ، پس حفظ نفس و نگاهداری آن برهمه کس واجب است .

در حال حاضر در اغلب کشور ها سقط جنین به هر نحو باشد چه از طرف مادر ،

و چه از طرف افراد دیگر که عمد انجام گرفته باشد ،جرم است و مجرم به موجب تشخیص محکمه مرتکب جنحه یا جنایت گردیده است .

در جمیع مذاهب نیز سقط جنین به هیچ وجه جایز نیست و باید از آن احتراز نمود و دراین باب تاءکید بلیغ گردیده که از این عمل اجتناب شود و مکرر تذکرات بسیار جدی داده شده است .

هر کس عامل عمدی سقط جنین غیرقانونی شود چنانکه بیان شده مجرم می‌باشد و طبق قوانین جاریه کشور مجازات می‌گردد .

اینک مواد قانون جزا در این مورد را ذکر مینمائیم :

ماده ۱۸۰ــ هرکس به واسطه ضرب و یا هر نوع اذیتی عمدا " موجب سقط حمل زنی گردد به حبس با اعمال شاقه از ۳ تا ۱۰ سال محکوم خواهد شد .

ماده ۱۸۱ ــهرکس به واسطه دادن ادویه و یا وسائل دیگری سبب سقط حمل زنی گردد جزای او از یک سال الی سه سال حبس تاءدیبی است و اگر زن حامله را دلالت به استعمال وسائل مذکوره نماید جزای او از سه تا شش ماه حبس تاءدیبی خواهد بود .

ماده ۱۸۲ ــ زنی که عاملا "بدون اجازه طبیب راضی به خوردن ادویه یاماکولات یا مشروبات یا استعمال وسائل مذکوره شده یا تمکین از استعمال آن وسائل کرده و به این واسطه حمل خود را ساقط کرده باشد مجازات او از یک تا سه سال حبس تاءدیبی است و اگر این اقدام زن در نتیجه امر شوهر خود باشد زن از مجازات معاف و شوهر به مجازات مذکوره محکوم خواهد شد .

ماده ۱۸۳ــ طبیب یا قابله یا جراح یا دوا فروش و اشخاصی که به عنوان طبابت یاقابلگی یا جراحی و یا دوا فروشی وسائل سقط حمل را فراهم آورند به سه تا ده سال

حبس با اعمال شاقه محکوم خواهند شد مگر اینکه ثابت شود که این اقدام طبیب یا قابله یا جراح برای حفظ حیات مادر می‌باشد .

پس با ذکرموارد چهارگانه بالا مکافات و جزای عمل هر فردی که اقدام به سقط نماید معلوم شد .

اینک انواع سقط جنین را فهرست وار بیان می‌نمایم :

۱ــ سقط بدون اراده و خود بخود ،

۲ــ سقط عمدی طبی از نظر درمان ،

۳ــ سقط عمدی و جنائی بدون مجوز طبی ،

در صورت اول که سقط به خودی خود انجام می‌گیرد عموما " در اثر بیماری مادر و ضایعات دیگر پیش می‌آید و هیچ کس مسئول آن نیست و در حقیقت مصیبتی است که به مادر وارد شده است نه معصیتی .

صـــورت دوم وقتی است که وضع مادر در خطر است لذا برای نجات مادرطبیب اقدام به سقط می‌نماید ، این‌نوع سقط هم مجازات کیفری ندارد چنانکه در قانون هم پیش بینی نگردیده است .

عموما " دراین قبیل مواقع از طرف طبیب معالج مجلس مشاوره طبی از چند طبیب و متخصص و ماما و امثال آنها تشکیل داده و حکم به این امر می‌دهند .

اما در صورت سوم‌که سقط جنائی است‌وقتی است که عمدا "سقط انجام می‌گیرد ، در این موقع چنانکه قانون صریحا " متذکر گردیده است مرتکب سقط باید مجازات گردد .

حال چند نکته راجع به بچه کشی متذکر می‌شویم :

بچه کشی عیـــن قتل است و در قانون بچه کشی مثل قتل عمد تلقی می‌شودو

مجازات آن طبق ماده ۱۷۰ می‌باشد .

ماده ۱۷۰ــ مجازات مرتکب قتل عمدی اعدام است مگر در مواردی که قانونا " استثنا شده باشد .

و ـ وقایع چهارگانه

چنانکه می‌دانیم وقایع چهار گانه عبارتند از : ولادت ، فوت ، ازدواج وطلاق . طبیب و وابستگان طبی درجمیع ادوار زندگی آدمی از ابتداء تولد تا دم واپسین با مردم سروکار دارندو این امر بقدری واضح و مبرهن است که احتیاج به شرح و بسط ندارد بدین جهت مردم حقوقی به گردن اطباء دارند و از همین نظر است که قانونگذاران همانطور که رعایت حال طبیب و وابستگان بهوی رانمودهاند متوجه حقوق مردم بر اطباء نیزشده‌اند .

طبیب و ماما و پرستار درهمه احوال بایدمراقب و مواظب بیمار باشند و همانطور که در فصول بالا مشروحا " بیان شد در کار خود خداوند را حاضر و ناظر و با وجدان پاک در کار بیماران قدم گذارند .

قانونگذاران برای پدر و مادر وقیم و وصی و شوهر وزن و برادر و خواهر و رئیس خانه و بنگاه و مسافر خانه و امثال آنها وظائفی معین داشته و در جمیع مواردآنانــــرا نائب و قائم مقام طبیب قلمداد کرده‌اند .

مثلا " تکلیف اطباء و ماماها اطلاع دادن از مولود جدید ، همچنین برای پدر و مادر وقیم و وصی را معین کرده است ، ولی در موسسات و بنگاههای عام المنفعه به مانند بیمارستانهاو زایشگاهها و امثال آنها اطلاع وقایع چهارگانه به عهده رئیس این موءسسات می‌باشدواین طبیب ومتصدیان و روءسای ادارات می‌باشند که باید تکالیف آنهاراانجام دهند .
دهند .

اینک دراین قسمت مواد مربوط به ثبت احوال‌مصوب ۱۳۱۹/۲/۲۲را‌می‌نگاریم :

ماده ۲ـ تولد هر طفل باید در ظرف ۱۵ روز از تاریخ تولد ولادت در شهر به مرکز ثبت احوال محل و در دهات در صورت نبودن مامورثبت احوال به کدخدایان برای ثبت در دفاتر سجلی اعلام شود .

ماده ۳ ـ اعلام تولد طفل به عهده پدر و یا سرپرست و یامادر به ترتیب زیر خواهد بود :

۱ـ پدر طفل در صورتی که در محل حاضر باشد .

۲ـ ولی یا سرپرست طفل یا خانواده که طفل در آن متولد شده است .

۳ـ مادر طفل در اولین موقعی که قادر به انجام این وظیفه باشد .

ماما یا پزشکی هم که در حین ولادت طفل حاضر است مکلف می‌باشد در ظرف یک هفته ولادت طفل را به حوزه ثبت احوال اطلاع دهد .

در مورد اطفالی که در بنگاههای عمومی از قبیل بیمارستان . زایشگاه . مسکین خانه و زایشگاه وزندان‌وبازداشتگاه و غیره متولد می‌شوند اطلاع دادن به عهده رئیس بنگاه خواهد بود .

بنابراین ملاحظه می‌فرمایند ذیل این ماده تکلیف پزشک و ماما هم به‌مانند والدین معین گردیده است .

اما در مورد وفات نیز به موجب ماده سیزدهم همین قانون باید در ظرف چهل و هشت ساعت مراتب مامور ثبت احوال اعلام گردد .

ماده ۱۳ـ هرگاه فوت در یکی از بنگاههای عمومی از قبیل بیمارستان و مسکین خانه وپرورشگاه و زندان و بازداشتگاه واقع شود ، اعلام نامبرده به عهده رئیس بنگاه

است و اگر فوت در یکی از اماکن عمومی از قبیل گاراژ و گرمابه و مسجد و مهمانخانـه و غیره شود به عـهده مدیر یا متصدی آن مکان است .

بنابراین درمواد مذکور فوق وظائف طبیب و بالنتیجه وابستگان به وی نیزروشن گردیده است .

در مورد ازدواج و طلاق نیز موادی است که طبیب و وابستگان به وی باید از آن اطلاع داشته باشند ، منتهی از نظر آنکه مطلب بدرازا خواهد کشید از ذکر تمام موارد صرف نظر می‌نمائیم ، ولی دانستن بعضی از قسمت های آن بسیار مفید است .

اول آنکه سن پسر و دختر برای ازدواج‌ازنظرطبی و بلوغ کامل و استعداد باید مدنظر گرفته شود و طبق قانون مدنی کشور ما قابلیت صحی داشته باشد .

در این موارد از کتاب نکاح و طلاق طبق مواد ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۴۶و ۱۰۴۷ قانون مدنی پیش بینی های لازمه شده است و درجمیع این‌موارد تکلیف طبیب (بالنتیجه وابستگان به وی) معین گردیده است .

مثلا" طبق ماده ۱۰۴۰ هریک از طرفین می‌توانند برای انجام وصلت از طرف دیگر تقاضای گواهی طبیب به صحت ازبیماریهای مسری از قبیل سیفیلیس و سوزاک‌مطالبه و سل مطالبه نماید .

یا طبق ماده ۱۰۴۱سن قانونی نکاح انات قبل از پانزده سال تمام و سن قانونی ذکور۱۸ سال تمام بایدباشد و همچنین در مورد بیماریهای زن و مرد طبق قوانین مدنی اختیاراتی به زن و شوهر داده شده است ، همچنین مزاوجت با کسی که هنوز استعداد جسمانی برای ازدواج پیدا نکرده ممنوع می‌باشد .

به هر حال از نظر آنکه طبیب و اطرافیان آن در طول عمر اشخاص و خانواده ها

و تمام مردم‌جهان با همه کس سروکار دارند یعنی از ابتدای تولد تافوت و سیر مراحـل زندگی ازازدواج و طلاق و امثال آنها با مردم‌همراه بوده و آنی ازمردم منفک نمی‌شوند ، دانستن مواد مربوط که بیان گردید خالی از فایده نمی‌باشد .

مقدمه کتاب را به اینجا ختم می‌نمائیم و امیدواریم این مقدمه راهنمائی برای تمام افراد خاندان بزرگ طبیب باشد و همه بتوانیم برای خیر و خدمت مردم قدم برداریم .

اما شما ای دانشجویان عزیز طب و فنون وابسته بدان و پرستاران و بهیاران بدانید که ما همه خود را برای خدمت مردم حاضر نمودیم ، اگر خدای ناخواسته در این عـهد و میثاق عـهد شکنی نمائیم ، از اصول اخلاق ووجدان دور افتاده‌ایم و در پیشگاه محکمه وجدان و فتوت محکوم خواهیم بود .

حال خود دانید .

مقدمه کتاب را در اینجا خاتمه می‌دهم و به قسمت اول کتاب می‌پردازم .

" تمام شد مقدمــــه "

قسمت اول

تاریخ طب و بیمارستان و پرستاری

در ایران

(قبل از اسلام)

قدمت تاریخ طب وبیمارستان و پرستاری قبل ازتاریخ، درمصر، درکلده وآشور، درچین وخاور دور، درفلسطین (عبریها) ، درشبه قاره هند، در یونان ، در ایران‌باستان ، دوران هخامنشی‌ها .

اگرچه در ابتدای مقدمه کتاب مختصری درباره قدمت تاریخ طب نگاشته شد ، اما از نظر آنکه این‌امر یعنی قدمت تاریخ طب امری مهم و معتبر بنظر می‌رسد و تاریـــــخ بیمارستانها وسایر فنون وابسته به تاریخ طب بدان مربوط می‌باشند ، لذا در ابتدای این قسمت ناچار بازشمه‌ای درباره این موضوع چه ما قبل تاریخ و چه پس ازآن مختصری بحث نموده ،آنگاه به تاریخ طب و بیمارستانها و پرستاری کشورخودمان در دوران ماقبل اسلام می‌پردازیم .

نکته دیگری که حائز اهمیت است آنکه ، اگر اطلاع به علوم و فنون مخصوص یک کشور و یا یک قوم بود و ارتباط بین اقوام وجود نداشت ، طبیعی است علوم هیچ گاه مدارج مترقی را سیر نمی‌کرد ، و گسترش نمی‌یافت ، مخصوصا " درباره طب باید گفت که

چون آدمی جان خود را خیلی عزیز می‌دارد ، پیوسته درصدد کسب اطلاعات و معلومات تازه و جدید بوده و آنی از آن غفلت نمی‌ورزیده است .

بدین مناسبت درتاریخ طب وفنون وابسته‌بدان‌اختلاطی ازطب‌کشورهاوملل دیگر مشاهده می‌شود و گاه این اختلاط به مرحله‌ای رسیده که طب اصلی کشوری ذیل‌طب کشوری دیگر درآمده است .

بنابرین درمقدمه این قسمت بحثی درباره قدمت علم‌طب (قبل و بعد ازتاریخ) و طب اقوام مختلفه خواهیم کرد .

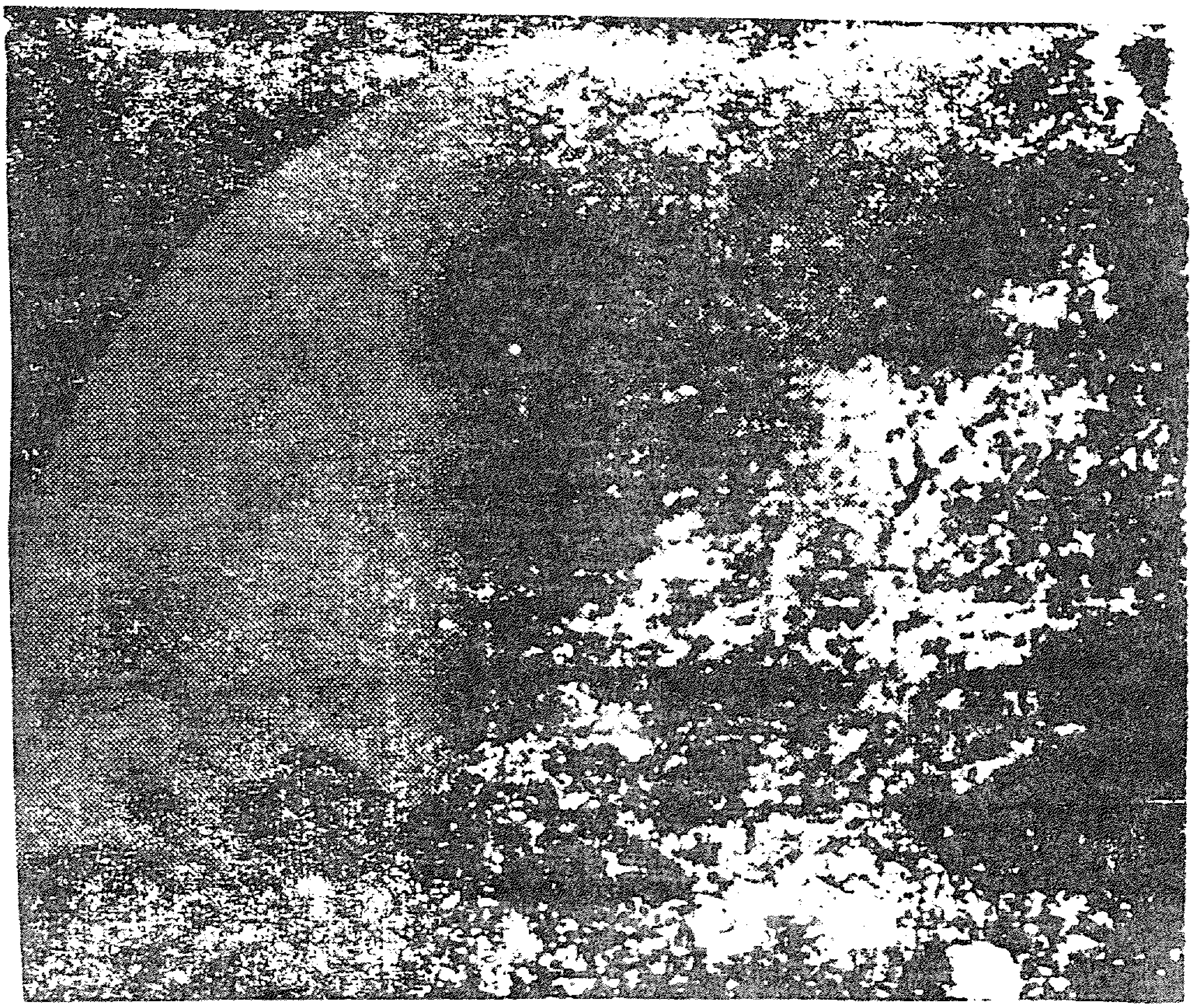
طب و طبابت از روزی که بشر خود را شناخته با آدمی همراه بوده و مردم‌ماقبل تاریخ از خواص بعضی گیاهها و نباتات و اطلاعات بسیار ابتدائی در مورد علوم به مانند نجوم و زیاد امثال آنها داشتندو برحسب احتیاج بدان قسمت ازعلوم تمایل‌می‌نمودند که به عقیده آنان بیشتر مورد نظر و احتیاجشان بوده است(باعنبارزمان)

اصولا" بشر برای زندگانی روزمره واحتیاجات آنی خود پیوسته با بیم و امید همراه بوده ،همچنین طب که از ضروریات ابتدائی بشر بشمار می‌رود ، بدیهی است قدمت بیشتری داشته است . به هر حال برای فهم این مطلب دریافتم که یکی از بهترین شروح قسمتی‌از ترجمه تاریخ علم‌تاءلیف شادروان جرج سارتون (۱۹۵۷ — ۱۸۸۴)را که توسط آقای احمد آرام ترجمه گردیده ، ذیلا" بنگارم ، تا حق مطلب ادا گردد :

۱ ـ مقدمه

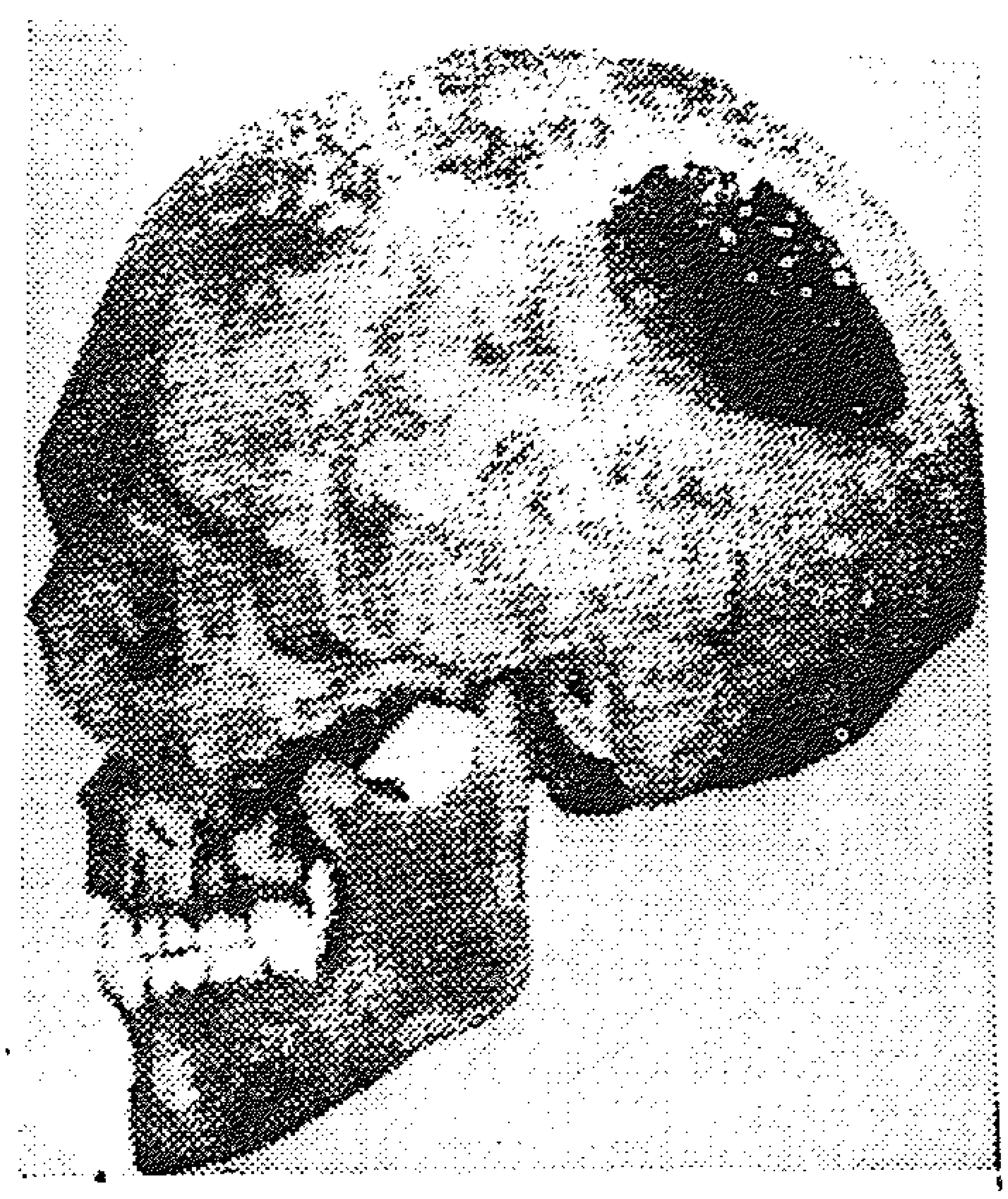
" پیش از این به معرفت ماقبل تاریخی در مورد گیاهان و داروهای نباتی‌اشاره کردیم ،و این معرفتی است که از راه تجربه مربوط به زمانهای بینهایت دراز بدست‌آمده ،

و آزمایش و خطا صدها و هزاران سال پی در پی ادامه یافته است . برای ما امکان ندارد که بفهمیم چگونه چنین تجربه های نامعلوم و تصادفی این اندازه دنباله پیدا کرده ونتایج آنها از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته است ، ولی قدر مسلم این است که نیاکان پیش از تاریخ همچون مردم ابتدائی که هم امروز می‌توان آنان را مشاهده کرد ، گیاهان و چیزهای دیگر را موردآزمایش قرارمی‌داده و برحسب سودو زیان آنها را به اقسام گوناگون تقسیم می‌کرده اند . چوپانان بیابانگرد راه ساده شکسته بندی و جا انداختن استخوان را



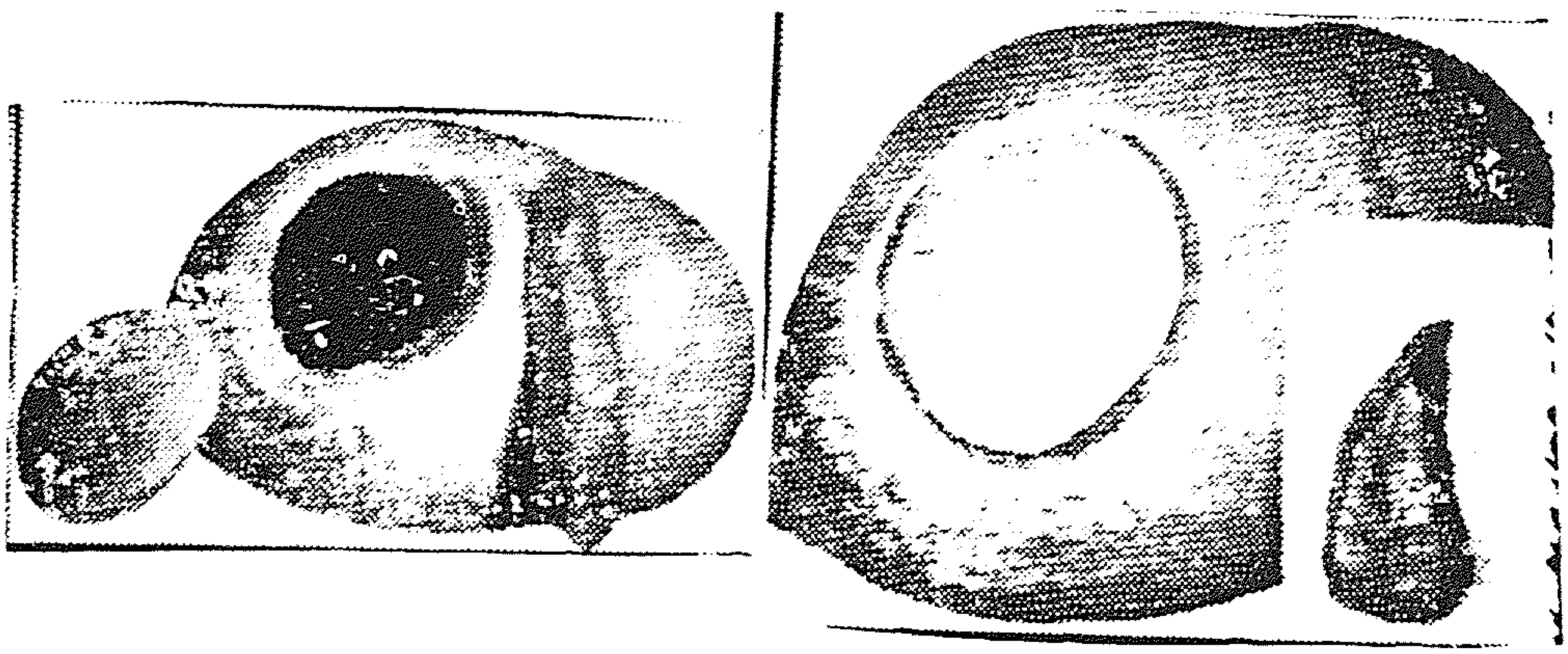
(شکل ۲۸) آثار ماقبل تاریخ از جمجمه ای که سوراخ شده است (اشتینک وزودهـــف)

می‌دانسته‌اند. در آن زمانهای دور بنا به ضرورت فن قابلگی در کار بوده وقابلگان هوشمند هنر خود را به دستیاران جوان خویش می‌آموخته‌اند. در همه این حالات بـهتریـــن و سخت ترین آموزگار یعنی احتیاج پیوسته همراه آدمی بوده و وی را رهبری کرده است. اگربازوی مردی از حمله جانوری یا از فرو ریختن سنگ‌کوهی آسیب می‌دید، یاساق پایش می‌شکست، پیوسته برای جلوگیری از چنین حوادث بسرعت می‌توانستند کاری انجام دهند، و همچنین برای نابسامانیهای بیماران دیگر راه حلهای مستقیمی وجود داشت. به احتمال قوی فن درمان کردن یکی از حرفه های کهن است. پاره‌یی از اوقات چنان اتفاق می‌افتاد که کامیابیهای مرد درمان کننده بیش از ناکامیهای وی مورد توجه قرار می‌گرفت، و به این ترتیب نام‌آور می‌شد و دیگران از روش وی تقلید می‌کردند. پزشکی پیش ازتاریخ جنبه علمی نیم‌تجربتی و نیم جادویی داشته و پزشکان و جادوگران به‌آن می‌پرداختند. امکان دارد که موفقیت فوق العاده بعضی از آن جادوگران وابسته به قدرت روحی آنان ، یا از آن‌جهت بوده که‌دیگران به چنین نیروئی در آنان اعتقـــاد داشته‌اند. می‌توان چنین فرض کردکه معالجه با ایمان و عقیدهٔ لااقل در یکی‌از نقاط جهان درسپیده دم‌تمدن آغاز شده است.



(شکل ۲۹) جمجمه دوران مفرغی با سوراخ بزرگ (دوگلاس‌گوثری)

همه اینها حدس و تخمین است ، ولی در یک مورد خاص دلیل مستقیم و روشن دردست است که آن مردم از روی آگاهی و باجراءت خاص بکارهای پزشکی اقدام می‌کرده‌اند . بعضی از جمجمه های پیش از تاریخ که بدست ما رسیده علاماتی دارد که نشان می‌دهد در آن زمانها بر روی کاسه سر عمل جراحی و شکسته بندی صورت گرفته است . خواننده ممکن است بپرسد که : " از کجا می‌دانید که این عمل جراحی بر روی کاسه سر انسان زنده صورت گرفته و به اعمال مذهبی مربوط نیست که روی کاسه سر مرده انجام می‌داده‌اند ؟ " دلیل ما براینکه چنین اعمالی بر روی جمجمه زنده صورت گرفته آن است که سوراخهای استخوان پرشده و استخوان تازه آن را پوشانده و این خود دلیل آن است که عمل جراحی



(شکل ۳۰ و ۳۱) دو مرحله سوراخ کردن جمجمه بـا چاقوی سنگی (دو گلاس گوثری)

و شکسته بندی استخوان مربوط به استخوان سر زنده بوده است . آیا چرا استخوان کاسه سر را سوراخ کرده‌اند ؟ به چنین پرسشی نمی‌توان پاسخ گفت ، ولی می‌توان احتمال داد که جراح این عمل را برای راحت کردن بیمار از رنج صدمات جانکاه فشار مغز سرانجام

داده باشد . ممکن است کسی بپرسد که چگونه این عمل جراحی صورت می‌گرفته است ؟در جواب این سؤال باید گفت که صنعتگران دوره پیش از تاریخ بعضی از انواع متـــــه را می‌شناختند و بکار می‌برده‌اند ، و گواه براین مسئله سنگهای سوراخ شده و مته هائی است که از میان آثار اکتشاف شده ماقبل تاریخ بدست آورده‌اند . سوراخ کردن سنگ با مته سنگی کاری بسیاری طولانی است و البته برای یک جراح سوراخ کردن استخوان جمجمه آسان تر است ،گواینکه تحمل چنین عملی برای مردی که استخوان سرش را سوراخ می‌کنند ناراحت کننده و دشوار است . "

این بود شرحی که ازکتاب تاریخ علم در مورد قدمت پزشکی یا بهتر بیان گردد پزشکی قبل از تاریخ می‌باشد .

معروف است که انسان تنقیه را از پرندگان آموخته است ، اما عده زیادی از مورخین (مخصوصا " مورخین اسلامی)معتقدند این عمل تنقیه جنبه تفکـری داشتـــــه است .

در مذهب مقدس اسلام تحصیل‌این‌علم‌یعنی‌طب با علم ادیان از طرف پیغمبر اسلام (ص)تاکید شده است . ازاین روچنین مستفاد می‌گردد که‌علاوه‌براحتیاج آدمـــــی پیشروان دین نیز بدان توجه کامل داشتند .

درباره اینکه کدام سرزمین به عنوان زادگاه و محل پیدایش پزشکی است ،عقاید مورخین و تذکره نویسان و استدلالات آنان متفاوت است ،عده‌ای برآنند که سرزمین مصر این افتخار را داشته ، دسته‌ای آنرا به بابل و کلده و آشور ، برخی آن را در جزیره ردس (Rhodes — از جزائر دریای اژه یونان) یا سایر جزائر و خاک یونان ، پاره‌ای آنرا به هندوستان و چین نسبت می‌دهند ، عده‌ای نیز اصولا " درمانهای اولی را به سرزمین

آمریکای لاتین (پرو) نسبت می‌دهند و شواهد زیادی از این‌کشور بدست آمده است که



(شکل ۳۲) کاشتن دانه های خوراکی و درو کردن با داس سنگی .

مردم کشورهای آمریکای جنوبی (مخصوصا " پرو) از بابت درمانهای طبی خیلی پیشقدم می‌باشند .

اگرچه درمانهای اولی در میان کشورها و اقوام ساری بوده ، اما مقصود از عبارت بالا آن است که علم طب در کدام یک از سرزمینهای قدیم که بعدا " ما به تمدن‌آنها آشنائی یافتیم عمومیت یافته و به صورت یکی از علوم محتاج الیه بشری در آمده است و اینکه درمان کنندگان مردم به‌نام طبیب خوانده شده‌اند .

حال برویم بر سر موضوع منابع طب در ایران باستان .

منابع طب در ایران باستان همانطور که در ابتدای این مقال بحث شد از طب

کشور خودمان و همچنین از سایر کشورها و ملل اخذ گردیده، بدین مناسبت لازم اســت



(شکل ۳۳) جراح پروئی (آمریکای جنوبی) مشغول باز کردن جمجمه بیمار است (ازمجموعه تابلوهای پارک دویس)

شمه‌ای درباره طب ملل کهن در این قسمت ذکر گردد .

این مطلب بسیار واضح و بیش پا افتاده است ، اصولا " از روزی که بشر زندگی را شروع نمود ،چه درمراحل اولیه و چه درشهرها حس احتیاج به بهبود وضع خود و برطرف نمودن درد و رنج داشته و این موضوعی است‌که برای او از ضروریات ابتدائی بوده ، و باندازه‌ای روشن است که احتیاج به شرح و بسط ندارد . از روزی که بشر پس از برخورد باسنگ‌ویاهرجسم کوبنده‌ای به انگشت و دستش احساس درد می‌نمود و مثلا " انگشت را پس از کوفته شدن و یا برخورد به سنگ به دهان می‌برده که رفع‌درد از خود نماید تاآنکه

از درد اولی منصرف شود ، تا امروز که زایمان بدون درد را می‌بلیند در پی آن بوده ، که از درد دوری نماید و نگذارد درد به وی راه یابد یا از آن منصرف شود .



(شکل ۳۴) سریک جذامی (قربانی در برابر میترا ــ ازرنه دومنیل)

این امر یعنـــی برطرف‌نمودن‌درد از وجود آدمی در میان جمیع مردم از روزهای اول زندگـــی تاکنون ساری و جـــاری می‌باشد و نمی‌توان گفت بشر دقیقه‌ای از آن‌منفک بوده ، سهل است بعدها که ترقیاتی در علم طب بعمل آمده ، آدمی پـــا را از محیط احتیاجـــات اولیه فراتر نهاده وبـــر اثر حب حیات و لـــذت زندگی در پی معجـــون جوانی یا باصطـــــلاح اطباء اسلامی" اکسیـــر ــ اعظم" افتاده است ، و ما امیدواریم ازاین ماده در فصل مربوط به طب ایران پس از اسلام شمه‌ای بنگاریم .

مطلــــب بسیــــار واضح و روشن است که دفع یا رفع درداز بدن ، منظور نظر آدمی ازابتدا تا به حال بوده است ، بدین جهت اگر بخواهیم نام دیگری بر تاریخ طب بگذاریم باید آنرا " تاریخ درمان درد یا دردنامه" بگوئیم .

به هر حال توضیح مقدمه بسیار مختصر بالا از نظرتاریخ طب و فنون وابسته بدان ضروری می‌رسید ، باتوجه به اینکه آدمی برای حفظ جان و حیات خود بدون رعایت محل و مکان و شخص به هـرکـس احتیــــاج داشتــــــــه تشبـــث نمــوده ودر حقیقت این امر را در این ضرب المثل عربی که : "الغریق بتشبث بکل حشیش" می‌توان یافت . پس اگر در طی تاریخ طب ایران ملاحظه شود که ایرانیان از همسایگان و ملل دیگر استفاداتی کرده‌اند ،امری عجیب نیست ، سهل است بسیار طبیعی می‌باشد ، به دلیل آنکه موضوع جان شوخی بردار نبوده و نیست و نخواهد بود .

بدین لحاظ از نظر روشن شدن مقدمات تاریخ طب و مراحل نخستین آن لازم است ، نظری به منابع و مآخذ طب دردوران باستان افکنده شود و قدمت آن در میان دول و ملل قدیمه از نظر گذرانده و از ارتباط آنها با طب ایران آشنائی پیدا شود ،چرا که عموما " طب اغلب ملل قدیمه از بسیاری جهات با یکدیگر شباهت کامل دارند ، و تا از طب ملل قدیم اطلاع ـولو آنکه مختصر باشد ــ بدست نیاید ، .موضوع طب و طبابت وبیمارستان و پرستاری در ایران تا قبل از اسلام روشن نخواهد شد ، و این همبستگی بسیار اهمیت خاص دارد .

برای این موضوع لازم دانستیم شمه‌ای از طب مصر و کلده وآشور و بابل و چین و خاور دور و هند و یونان و روم را بنگاریم .

۲ ـ در مصر

به عقیده بسیاری از مورخین سرزمین مصر مقام اول را در طب داشته و از مآخذ و منابعی که بدست آمده است ، این سرزمین دارای یکی از نمونه های طبی بسیار قدیمی است .

مصریان موجد طب را ایزیس (Isis) و مدون کننده آنرا هرمس (Hermes) می‌دانستند .

می‌گویند طبیب مشهوری که در مصر در حدود سال ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح ع زندگی می‌نمود و به نام Imhotep می‌باشد ، کم کم مقامش تا سرحد الوهیت رسیده و به مانند اسقلبیوس Aesculape که در میان یونانیان مقام رب النوع درمان را داشته ، رسیده است .

بسیاری از دستورهای پزشکی در معابد و در دست علماء روحانی سپرده شده است .



(شکل ۳۵) ایوتی Iwti طبیب قدیمی مصر
(نوزده همین سلسله ــ از اشتینک وزودهوف)

در بعضی از کتب شماره این

دستورهایا کتب رابه چهل و دوضبط کرده‌اندو مطالبی‌دراین‌نوشته ها (کتب)از ساختمان بدن و بیماریها و جهازات بدن و بیماریهای زنان و چشم و امثال آنها دیده شده است .

یکی ازاین کتب (کتاب ششم) بوده که به نام"Livre sacré d'Ambre" می‌باشد ، که بنیان پزشکی محسوب می‌گردیده و در آن از علامات و عاقبت بیماری‌صحبت شده است . چنین بنظر می‌رسد گفته های بقراط طبیب بزرگ یونانی از این کتاب ماءخوذ گردیده است .



(شکل ۳۶) ایمهوتپ (طبیب مقدس مصریان ــ از اشتینک وزودهوف)

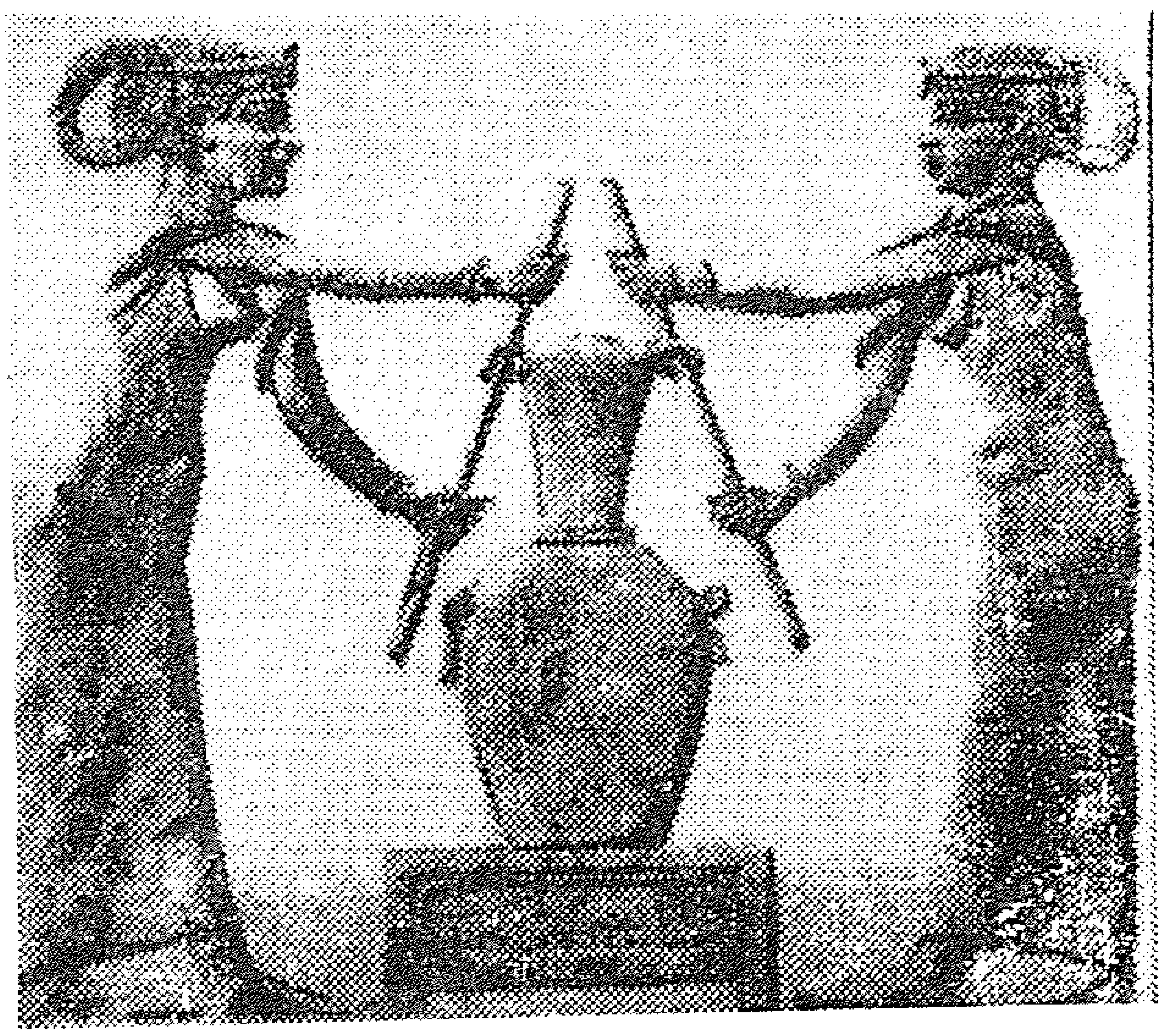
مصریان سحر و جادو را در طـــب دخالت می‌دادندو اصولا "این امر در دوران طب قدیم در میان جمیع اقوام دیده می‌شود ولی آنکه توانست طب را از صورت خرافـات بیرون آورد بقراط طبیب بزرگ یوانی اســت (شرح آن بعدا " بیاید) ، منتهی استقلال طب و تمایزنام طبیب از جادوگر بنظرمی‌رسد از مصر شروع گردیده است .

مصریان به چهار عنصر آب و خاک و بادوآتش معتقد بودند و وجود آدمی رااز این چهار عنصرمی‌دانستند و عقیده داشتند که خداوندانسان را به مانند خود خلق کرده و در بدن وی روح دمیده و قلب را عزیزترین عضو بدن قرارداده و چنین معتقد بودند که

قلب درطی سالیان زندگی تغییرمی نموده وتا پنجاه سالگی به منتهای بزرگی خود منتهی میشود ، آنگاه کم کم کوچک می‌شده تا آنکه به قدر موقع تولد می‌رسیده است .

مصریان معتقد بودند ، کسی بیش از صد سال عمر نمی‌نماید و رگهای بدن را معبر روح (یادم‌های حیات) می‌دانستند (روح بخاری) و در موقع مرگ این دمها ازبدن خارج شده و خون منعقد گشته شرائین و اورده خالی می‌گردند وزندگی ختم می‌شود .

جنین بنظرمی‌رسد که مصریان به مانندهندیها (بعدا " بیاید) دم را مایه‌حیات می‌دانستند .



(شکل ۳۷) داروسازی در مصر قدیم (اتول . بتمان)

لازم است بدانیم با آنکه طب در دوران‌مصریان با جادو همراه بوده ،اما چنانکه نگارش رفت نام طبیب در خلال نوشته های آنان که باقیمانده است دیده می‌شود .

درخلال نوشته‌های پاپیروس مربوط به علم طب نسخه‌ای دیده می‌شود که بیشتر به طلسم وافسون شبیه تر است . یکی از کاملترین آنها "پا پیروس ابرز " .

(Papyrus Ebers) است که مصر شناس بزرگ آلمانی به نام جرج ابرز آنرا انتشار داده است .این مجموعه به شکل دائرهالمعارف طبیاست (۱۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) که از بسیاری بیماریها در آن صحبت شده است و از داروهائی مثل زیره (Cumin) ، رازیانه (Fenouil) ، مرمکی (Myhrre) و روغن کرچک (Huile de Ricin) صحبت شده است .

در نوشته ها و کتاب داروسازی آنان داروهای چندی دیده میشود که تطبیق آنها با داروهای کنونی مشکل بنظر میرسد .

در یکی ازاین پاپیروس ها که ماسپرو (Maspero) دیده و در کتاب خودمتذکر گردیده ، علائم یکی ازبیماریها را چنین مینگارد :

" سرعت قرعات نبض، ورم قلب ، ثقل و سنگینی شکم ، بیمار شبها زیاد تشنه میشود ، رختهای بیمار رویش سنگینی مینماید و یا آنکه باوجود پوشش زیاد گرم میشود ، دهان بیماربیمزه وگوشتهای بدن به مانندآن است که کوبیده باشد ،اگر شکم بیماربخواهد کار کند چون بیش از اندازه پرباد است ، اجابت مزاج ممکن نیست . "

در مصر به مانند اغلب کشورهااصولا " طب در دست بزرگان دین بوده است .

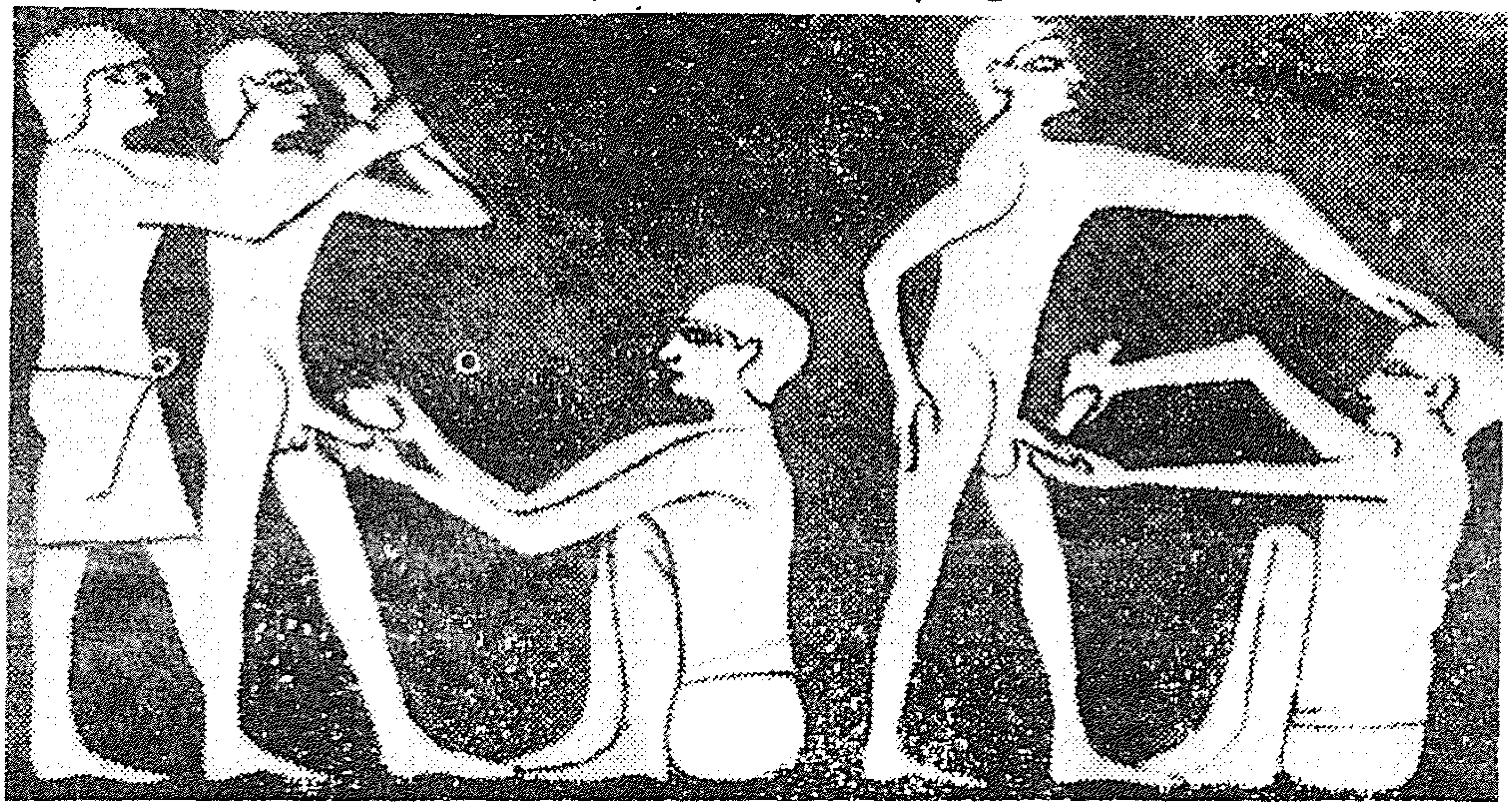
درباره بهداشت بایدگفت مصریان بدان بسیار اهمیت زیادی میدادند ،خوردن گوشت میش و خوک را جائز نمیدانسته ، از پیاز ونمک احتراز مینمودند .

به عقیده مصریها پیاز را مبهی و اشک آور میدانستند .

تدخین (دود دادن)با صمغهاو سوزاندن مورد (Myrthe) راتوصیه ، همچنین عطر زیاد استعمال مینمودند (اثر این عقیده امروز در مصر دیده میشود) .

آنان معتقد بودند ، که نمک باعث جوع (پرخوری) و آبخوری فراوان میباشد .

اما درباره بیمارستان آنچه تا به حال تحقیق شده در مصر قطعا "بیمارستانی به



(شکل ۳۸) ــ ختنه کردن در مصر قدیم (اتول . بتمان)

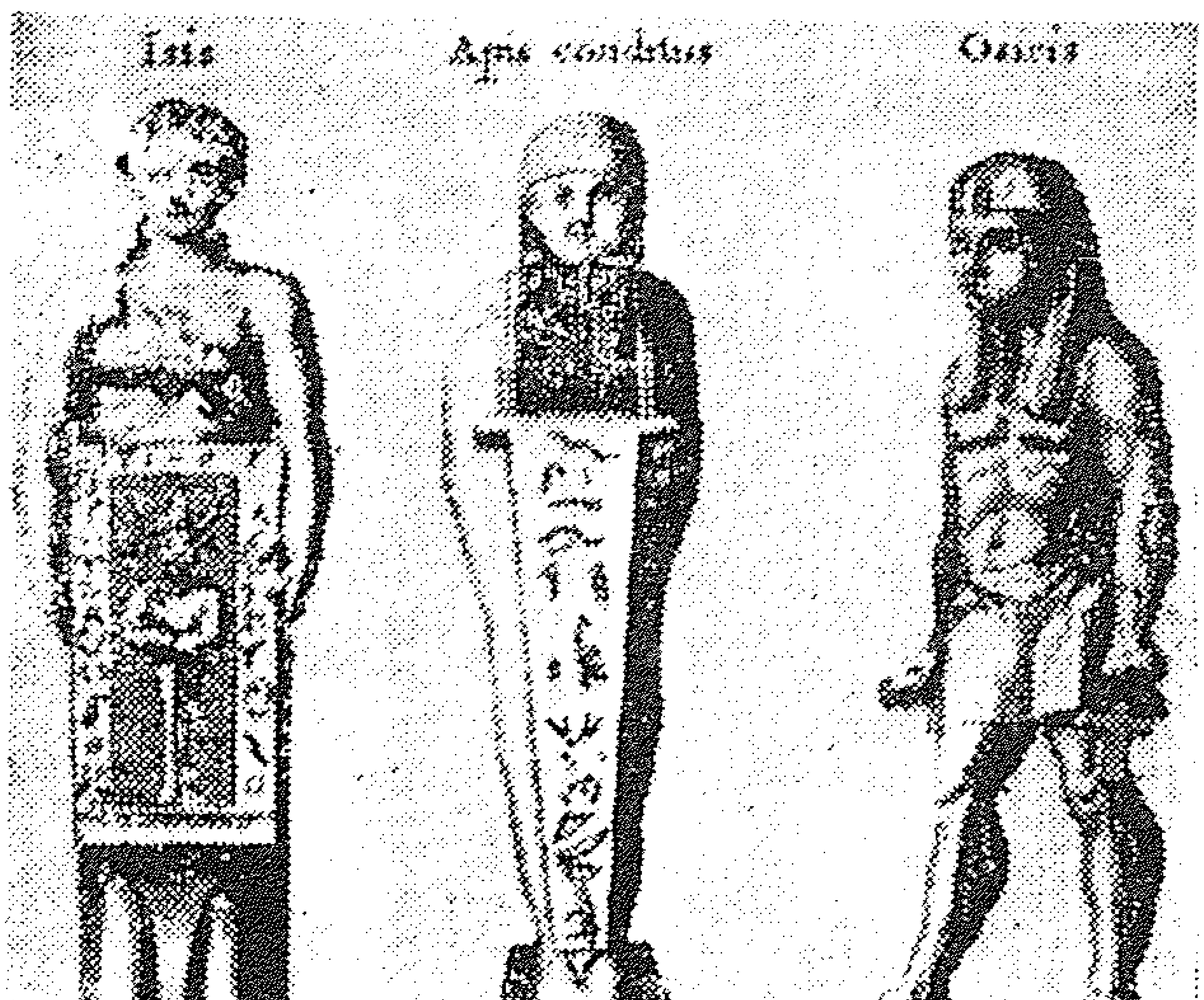
مانند بیمارستان جندی شاپور یا بعضی کشورهای دیگر دیده نشده است .

از موضوعات بسیار مهم آنکه مصریان بـرای درمـان خـود در معـابـد شب را بروز می‌آوردند و باصطلاح اعتکاف می‌جستند ، تا از شر بیماری رهائی یابند . بسیارا حتمال دارد دریکی از زوایای این معبد محلی برای بیماران و رنجوران مورداستفاده قرار گرفته است .

اما پرستاری باصطلاح و شکل کنونی درمصر وجود نداشته بلکه مردان و زنان در هر خانواده به پرستاری می‌پرداختند ، یا آنکه محتمل است این فن به مانند یونان و روم قدیم درمیان خـانـواده‌هـا توسط زنان و بندگان انجام گرفته باشد ، ولی ماماهای زیادی برای عمل زایمان در مصر بوده‌اند .

دربارهٔ بهداشت باید دانست که مصریان بدان بسیار مقید بودند و این موضوع نزد آنان بر درمان رجحان داشته، برای احتراز از بیماریها هر ماه سه روز متوالی بدن خود را به وسیله داروی معی و تنقیه پاک می‌نمودند (طبق گفته هردوت مورخ یونانی) . از آن گذشته از خوردن و نوشیدن اجتناب می‌نمودند، چرا که معتقد بودند، در اغذیه موادی است که آدمی را در معرض بیماریها قرار می‌دهد .

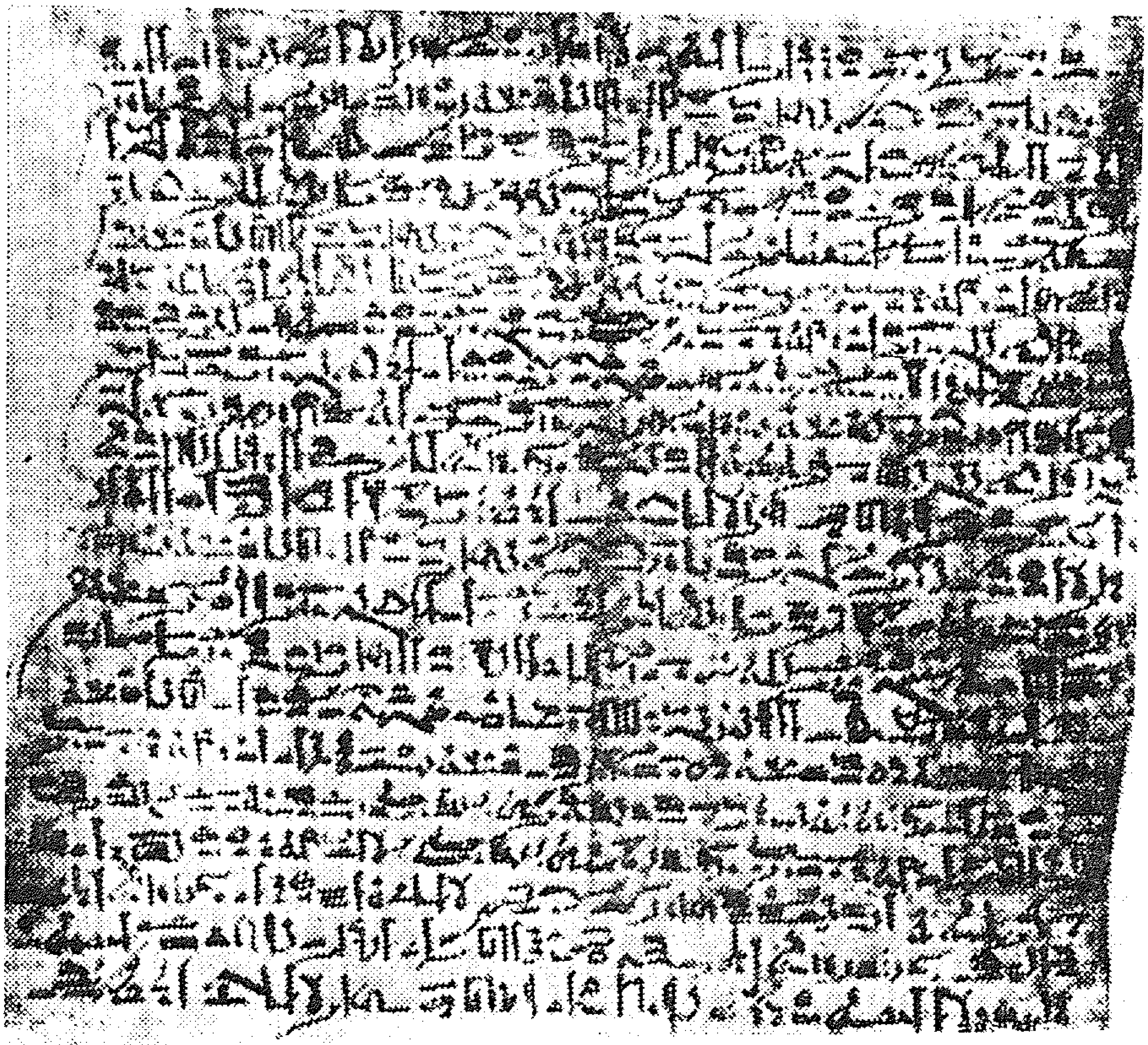
عقیده مصریها آن بود که در روز دهم بیماری بروز می‌کند .



(شکل ۳۹) خدایان مصری (دانیل لوکلر)

تعـــــــدادی از داروهائی را که مصریهادر بیماریهای سخت بکـــــار می‌بردند، در اینجا متذکر می‌گردیم : به مانند کات کبود، زاج (Aluns) گــــل ارمنـــــــی (Bol armenien) روغن سدر (Huile de cédre)، عسل و مغز و جگر سیاه و شـــــــوره (Nitrate de Potasse) و کندر (Encens) و خون حیوانات (جانوران) و شاخ گوزن که آنها را به صورت شربت و اماله و ضماد و روغنهای مالیدنی استعمال می‌نمودند .

در تب ها کوشش می‌کردند که مریض عرق کند ، لذا بیمار را با پارچه های پشمی می‌پوشاندند ،اگر عرق نمی‌آمد آنگاه به نظر آنان بیماری سخت بود ، لذا گل بابونه را با روغن مخلوط نموده به بیمار می‌مالیدند .



(شکل ۴۰) شرح یک مور دکزاز از پاپیروس ادوین اسمیت (دوکلاس کوثری)

برای بهبود بیمار و برطرف شدن بیماری روغن تخم کرچک را برای بیماری که مبتلی به زخم بود و می‌خواستند ماده کثیف از آن خارج شود استعمال می‌نمودند .شاید مصریها قدیمترین کشوری باشند که زاج و نعناع (Menthe) و تریاک (Opium) را در

کار طبابت استعمال می‌نمودند .

در جراحی باتخماق مخصوص،نقطه معینی را از سرمی‌زدند ، به طوری که شکافی به استخوان وارد نشود ولی بیمار بیحس گردد و از این رو می‌توان گفت غیر از ایرانیان که به وسیله شراب به بیمار بیهوشی می‌دادند مصریها نیز درباره بیهوشی و بیحسی بی نصیب نبودند .

اعمال جراحی در آن دوران صرفا " برای شکافهای استخوانی بود . و هیچگاه داخلی نبوده است .

در اسنادی که بدست آمده است از درمان و معالجات جراحی صحبت شده است و غیر از آنها از دامپزشکی نیز گفتگو می‌نماید .

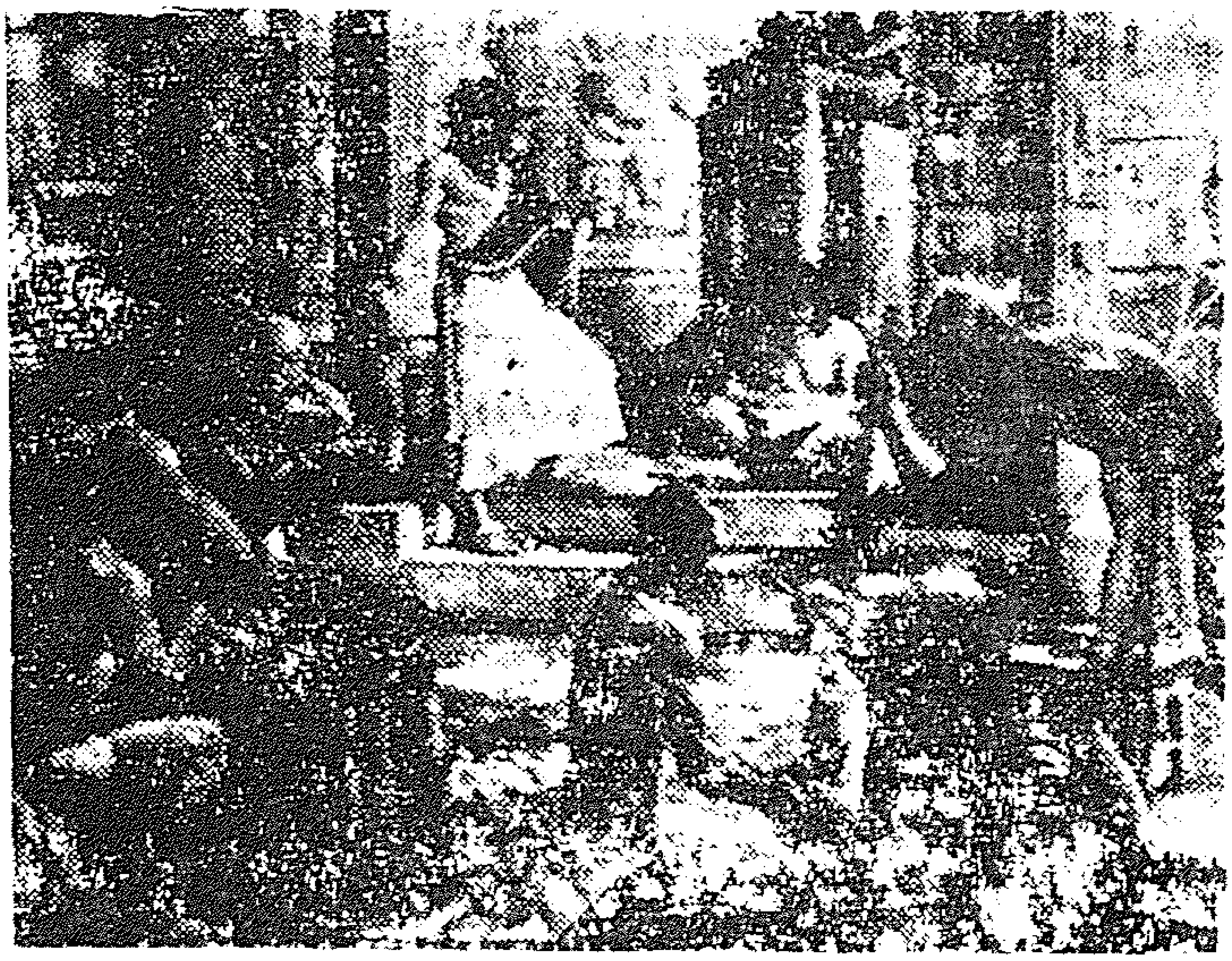
مصریها برای‌قلع ماده صبح‌زود به‌موضع روغن می‌مالیدند وبرای‌جلوگیری‌اززحمت‌و آزار مژگان به چشم کندروخون مارمولک و خون خفاش استعمال می‌نمودند .

آنچه مسلم است مصریها در پزشکی ماهر و دقیق بوده‌اند (به نسبت دوران) .

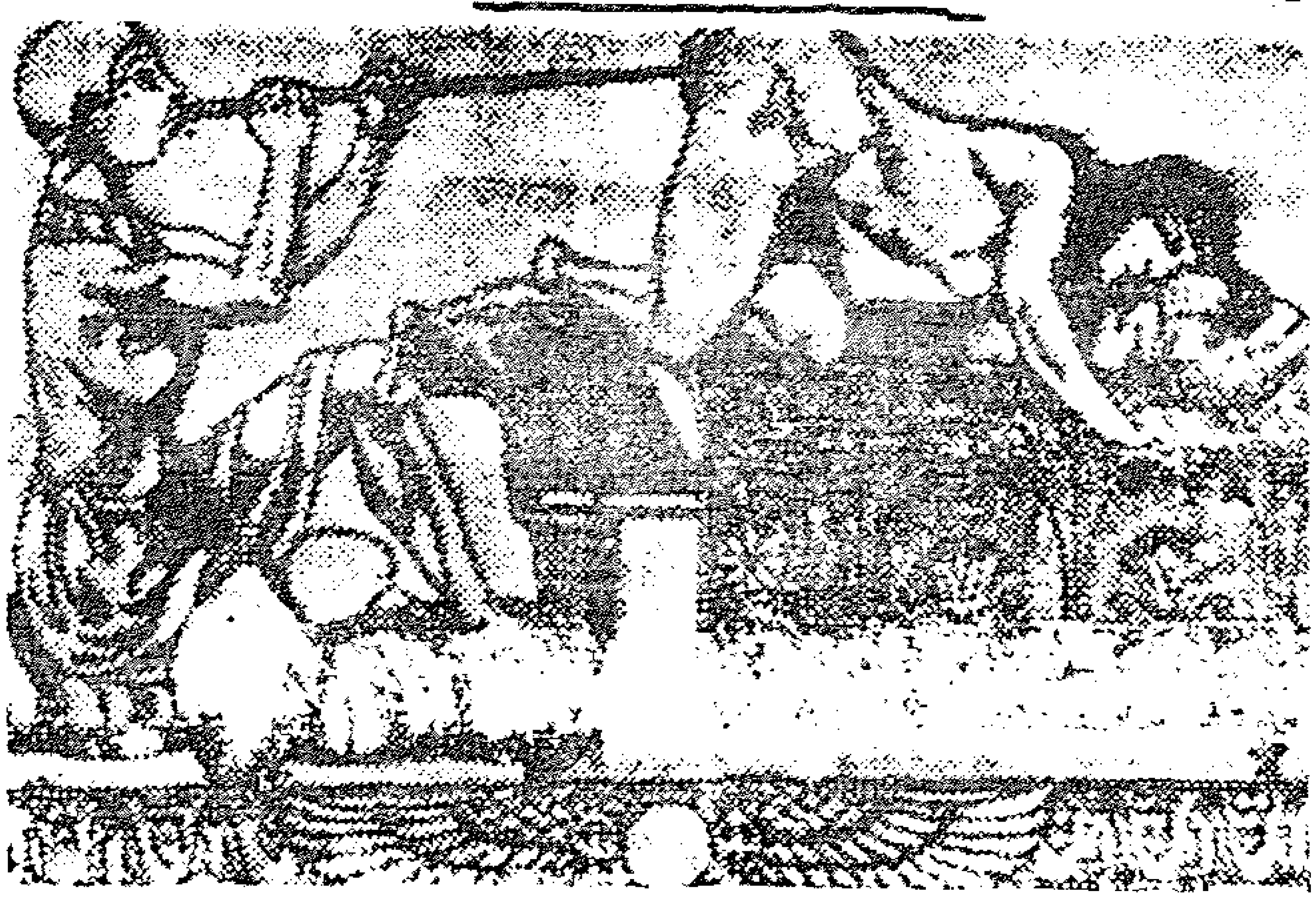
همر شاعر بزرگ یونانی در کتاب خود "ادیسه" به داروهای مصری اشـاره می‌نماید . هرودت گوید : که مصریان برای هر قسمت طبیب جداگانه داشتند او می‌گوید کورش پادشاه‌قدیم‌ایران (وفات ۵۲۹ ق.م) در دربارخود ماهر ترین چشم پزشکان را استخدام نموده همچنین داریوش بزرگ (۵۴۸ ـ ۵۲۱) از اطباء ماهر مصری در دربارش استفادات نموده است .

معالجات معمولا " در منازل صورت می‌گرفته و در خارج از منزل فقط در معابد این امر انجام می‌یافت و بدین ترتیب طب با معابد بسیار توأم بوده است و عموما " پزشکان از طبقه کشیشها بوده‌اندو این امر قبل از یونانیان و ظهور بقراط که توانست

طب را از معابد و درمان را از او رادمجزی نماید ، تقریبا " در جمیع شئون پزشکی دوران قبل از بقراط در دنیا ساری و جاری بوده است .



(شکل ۴۱) در یکی از سالن های معبد Asit رئیس روحانی با کمال دقت استحصالات داروئی‌ودرمانی را مراقبت می‌نماید (ازژورنال‌دولامدسین ــ آندره سوبیران‌وژان‌دوکرنی)



(شکل ۴۲) ایبیس Ibis راه تنقیه را با آب دریا برضد یبوست باز کرد
(از ژورنال دولامدسین)

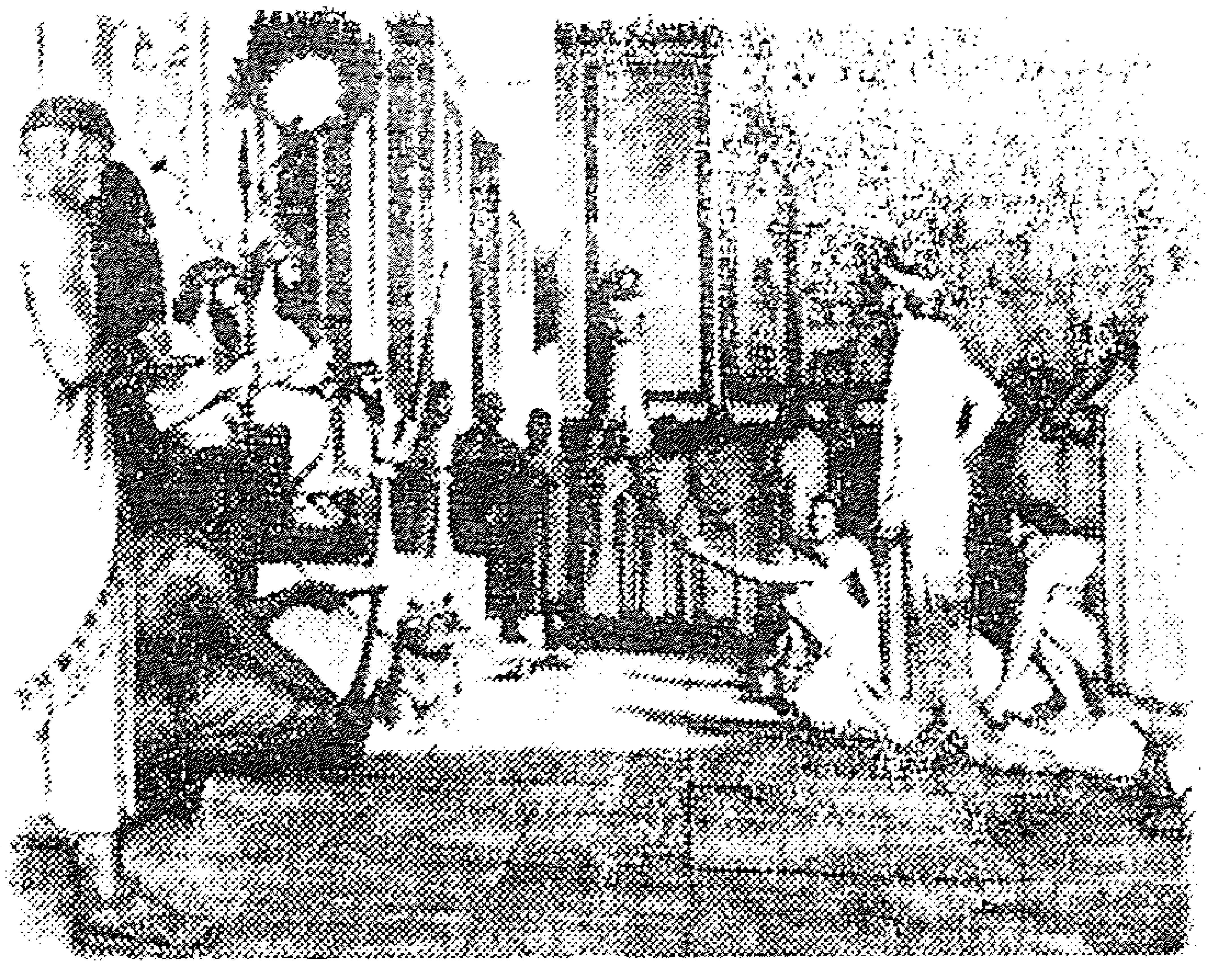
به طور خلاصه ،علم طب و سحر تقریبا "از هم مجزی نبوده وبرای درمان‌بیماران دواءما " بکار رفته است .

باید گفت طب مصری برمبنای تصورات و تخیلات غیر علمی بوده است .

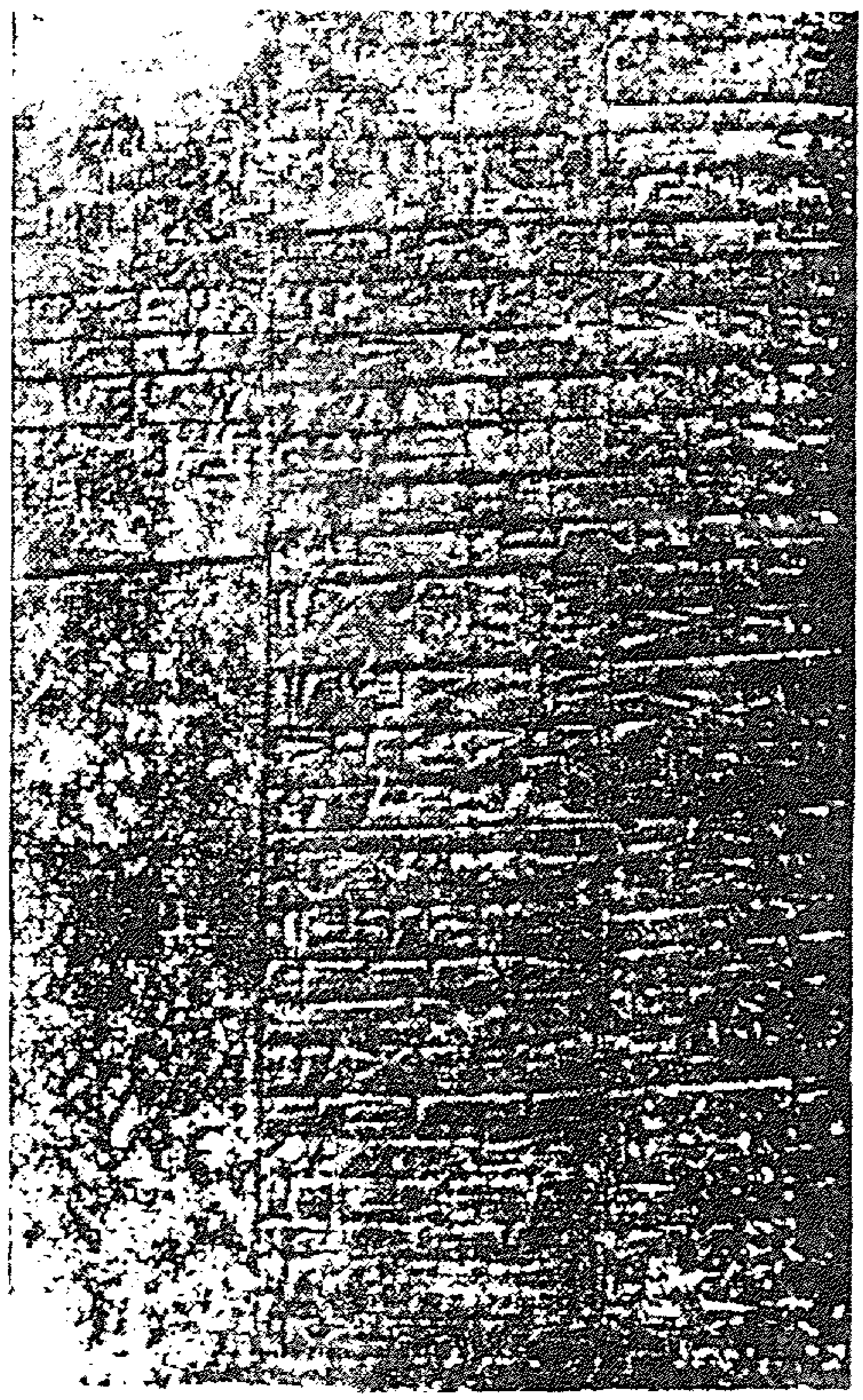
۳ـ در کلده و آشور و بابل

آشوریها و کلدانیها بیشتر طب جادوئی داشتند .

حمورابی Hammurabi پادشاه بابل که قریب ۲۲۰۰ سال قبل از میـــلاد مسیح (ع) می‌زیسته ، برای حوادث خطرناک و پیشامدهای زیانبخش و حق القدم اطباء و جریمه جراحان غیرماهر و همچنین دایه هایی که خوب پرستاری نمی‌نمودند ،قوانینی‌وضع نموده است :



(شکل ۴۳) طبابت در بابل قدیم (از انتشارات پارک دویس)



(شکل ۴۴) قدیمترین متن طبی جهان (نقل از مطبوعاتساندز Sandoz ـ این عکس از روی یک صفحه گل رسی که مربوط به ۴۰۰۰ سال قبل بوده توسط پرفسور کرامر S.N. Kramer (دانشگاه پنسیلوانیا) وعده‌ای از دانشمندان تهیه گردیده است.

مثلا "کیفر کور کردن یک چشم کور نمودن چشم کحال و مجازات شکستن یک دندان محروم ساختن از یک دندان را قرار داده است.

همچنین دایه مقصر رامجازات بریدن پستان و کحالی که چشم را بترکاند بریدن دست بوده است. اولاد جسوررازبان‌می‌بریدند. برخلاف اگر طبیبی عضو خرد شده را درمان می‌کرد، یایکی‌ازاعضاء و جوارح درونی شکم را معالجه می‌نمود، اجر و مزد کافی می‌داد.

در بابل تکامل تدریجی در عالم طب از چهار هزار سال قبل از طب یونان ظهور نموده است. بابلیها معتقدبودندکه ارتکاب گناه رب‌النوع‌ها برای آدمی عقاب قائل‌می‌گردند، ودر برابر رب النوع هائی بودند، که درمان بیماریها را می‌نمودندو نتیجه آنکه روحانیون آنان در کار طبابت

دخالت داشتند .

آشوریها که بربابلیان فرودآمده و آنها را مغلوب ساختند ،همان میراث بابلیان را گرفته و عقیده داشتند که صحت و مرض از طرف رب النوع ها به انسان می‌رسد .

آنان به سه رب النوع که مسئولیت بیماری را بعهده داشتند معتقد بودند ، که عبارت بود از دیوسل ، دیو امراض کبدی و دیو سقط جنین و مرگ و میر اطفال .

آشوریان معتقد بودند ، همانطور که روح شریر باعث پیدایش بیماری می‌گردد ، به همین نحو داروئی که بروی عرضه گردد از آن متنفر گردیده عضو بیمار را ترک خواهد کرد . نتیجه آن شد که هر قدر بیماری سخت تر بود به همان اندازه داروی قی آور بیشتر می‌دادند .

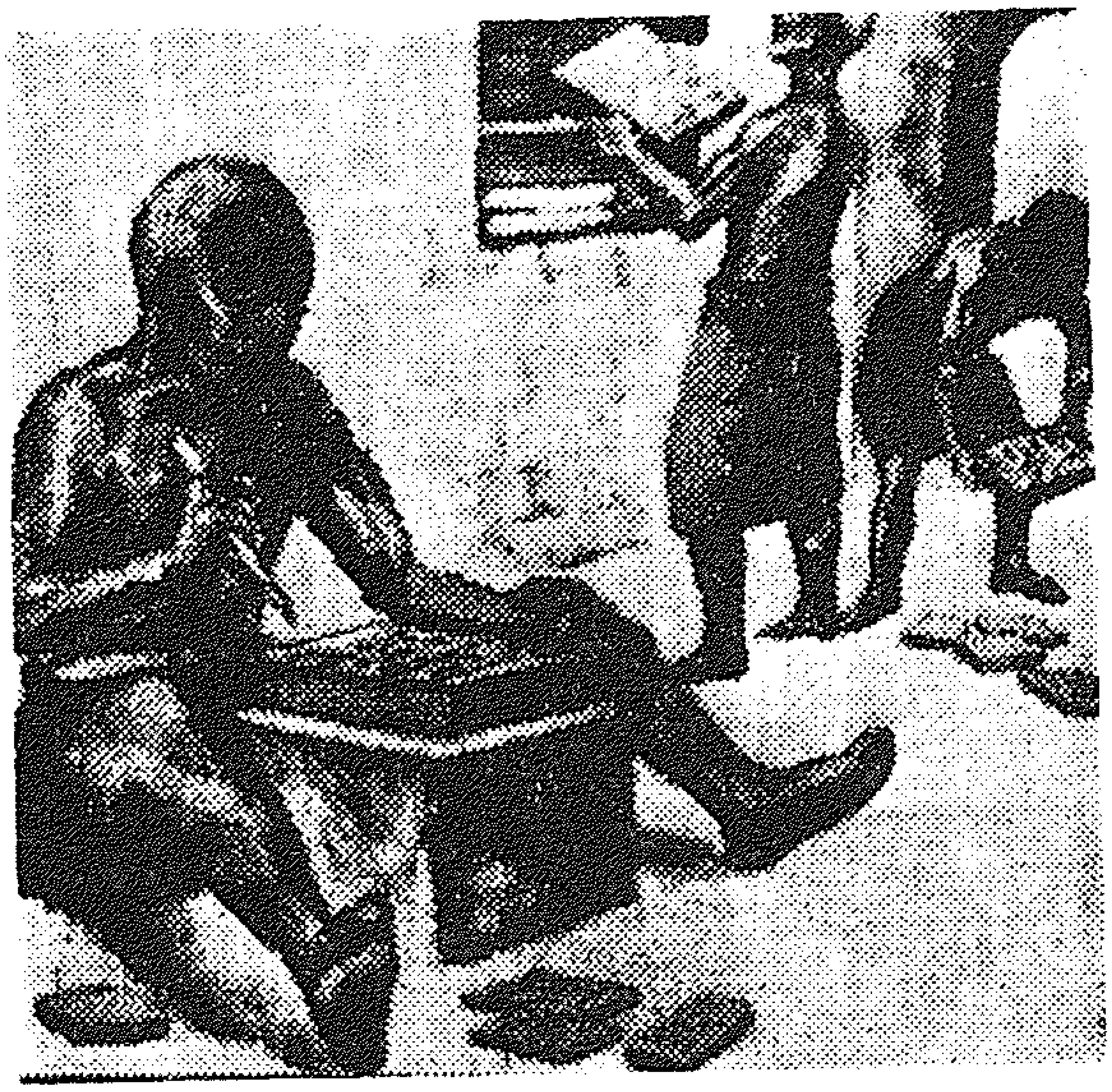
در قانون حمورابی مکافات و پاداش هردو برای طبیب بوده و این امر یکی از خصوصیات مهم طب آشوری است که تکلیف طبیب و جراح و چشم پزشک را تعیین نموده است .

درباره بهداشت همگانی چنین بنظر می‌رسد این مطلب یا از سرزمین آشورشروع شده و یا آنکه آشور یکی از سرزمینهای اولی است که در آن بهداشت عمومی مراعات می‌گردیده ، مثلا " اگر زنی پس از زایمان ناپاک تلقی می‌گردیده به هرچه که آن زن دست میزده ، آلوده می‌شده است و یا آنکه اگر کسی مس میت می‌کرد ناپاک بوده است .

بعید نیست پس از غلبه ایرانیان برآشوریان قسمتی از این تعالیم طبی از آشوریان اخذ شده باشد ، چنانکه در اوستا هم نظیر آن دیده می‌شود .

هردوت گوید : " چون در بابل طبیب نداشتند ، بیماران را به بازار میآوردند تا عابرینی‌که مبتلی به بیماری شبیه مرض وی شده بودندتوقف نموده در باره درمان با آنان

مشورت کنند . "



(شکل ۴۵) سومریان با خطی که میخی است روی صفحات گلی می نوشتنــد .

چنین رسمی تا ظهـور قانون حمورابی (قریب ۲۲۰۰ سال قبل از میلاد مسیح ع) وجود داشته تا آنکه طبیبانی پیدا شدند و طبق قوانیـن حمورابی با آنها رفتارگردیده است .

مزد درمان طبیب در قانون حمورابی و همچنیـن مکافات خلافکاری طبیب در این قانون تدوین و عمل می‌شده است ، مثلا" طبیبی که یـک عمل دستی توسط نشتر انجام می‌داد و او را ازمرگ رهائی می‌بخشید یا آنکه آب مروارید شخصی را نشتر می‌زد حق ده و برای بنده آزاد پنج و برای غلام دو واحد پول آن دوران بوده است .

آشوریان بیماری برص (Vitiligo) را مسری می‌دانستند و از اشخاص مبتلی به این بیماری ممانعت می‌کردند که به اطراف منازل و مساکن مردمان سالم آمد و رفـت نمایند .

نظر باینکه بابلیان از علم نجوم و هیئت بهره کافی (به تناسب آن زمان)

داشتند ، اثر و نیروی ستارگان و نجوم را در اعمال و رفتار بیماریها دخیل می‌دانستند و به تفال (فال نیک) و تطیر (فال و عاقبت بد) اعتقاد کامل داشتند و بسیاری از اعداد به مانندهفت و امثال آنها نزدآنها خطرناک تلقی می‌گردیده است . پس از علبه آشوریان بر بابلیان ، میراث طب بابلی به آشور انتقال یافت و مقدار زیادی از متون قدیم آشوری که اکنون در دست است بانسخه هائی چند از آن دوران بیادگار مانده ، همانطورکه‌درپاـ پیروس های مصری از آنها متذکر گردیدیم .

مثلا " اگر شخص مبتلی به جرب و خارش سر بود گوگرد را سائیده در روغن سرو مخلوط نموده به سر می‌مالیدند .

بعلاوه برای درمان‌جرب‌ورد وافسون نیز می‌خواندند .

از این دو دستور چنین مستفاد می‌گردد ، که درمان و افسون و اوراد و طلسم در طب آشـــوری ا دخالت داشته و طلسمهائی برای چشـــم درد بـــــوده است .

در مورد بیمارستان آثاری :ازبقایای تمدن آشوری دیده نمی‌شود که بتوان بدان قانع شدکه بیمارستانی یا بیمارستانهائی دراین سرزمین‌وجود داشته ، اما دربارهٔپرستاری و پرستاران از آن به صورتی صحبت گردیده است .

(قسمت اعظم‌اطلاعات بالا در متون کهنه و قدیمی که با خط میخی بر روی الواح گلی حک شده است اکنون در موزه بریتانیا می‌باشد) .

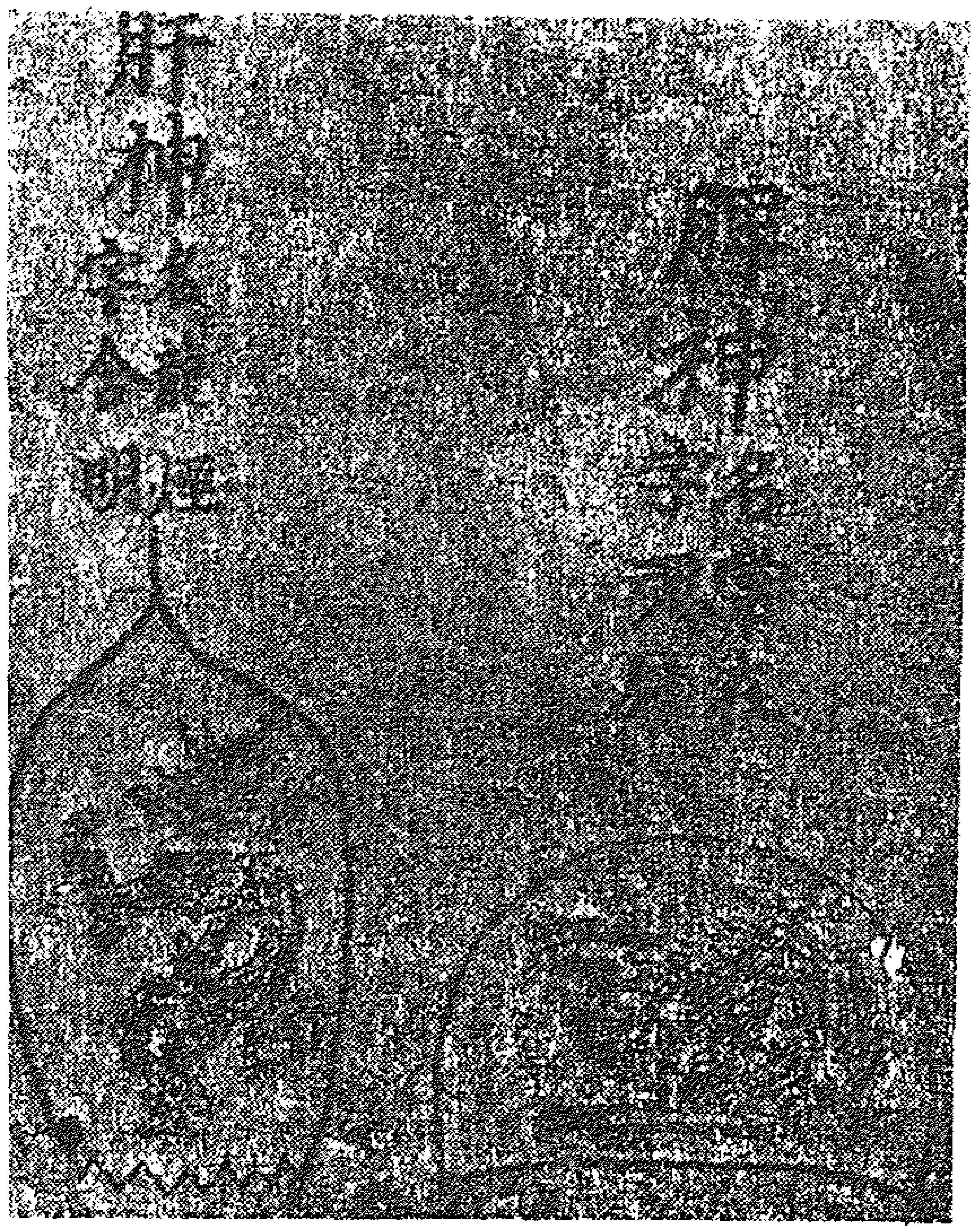
۴ ـ در چین و خاوردور

بد نیست چند کلمه بسیار مختصر درباره چین و خاور دور گفته شود و پس ازآن

به‌طب یونانی بپردازیم ،

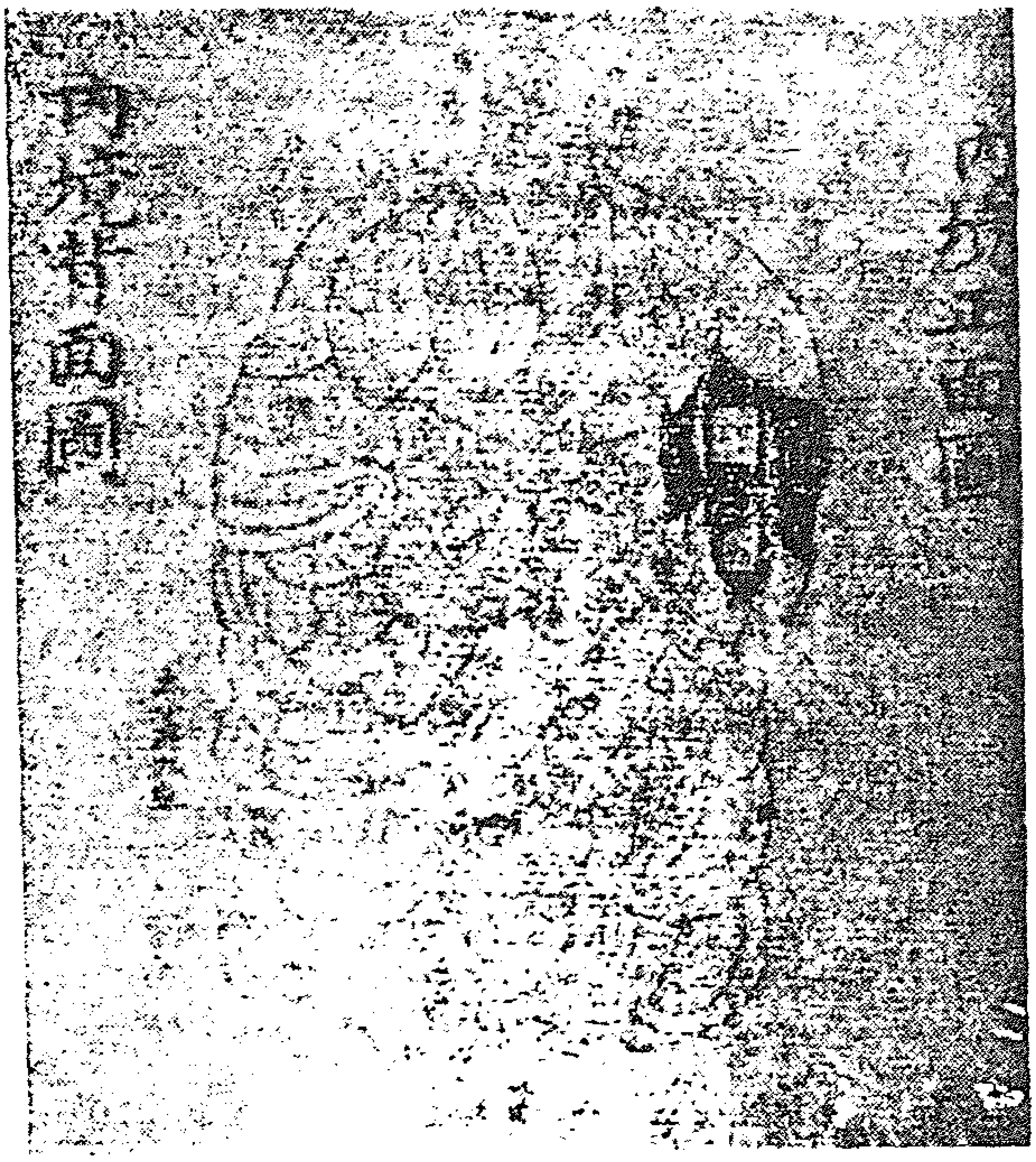
طب چینی بنظر می‌رسد ، در قرون متمادیه قبل‌از میلاد مسیح (ع) پایه‌گذاری شده است .

در طب چین طبق کتب و سالنامه های آن چنین آمده است که آنان وجود را در دنیا با پنج عنصرجنبنده ابتدائی قائل‌بودند که عبارت از آب و آتش و فلز و خاک و جنگل (چوب) باشد واین پنج عنصر به پنج احشاء آدمی بستگی داشته‌اند یعنی معتقد بودندکه کلیه ازآب و قلب‌ازآتش و ریه از فلز و طحال از خاک وکبد از چوب است (مقصود آنکه احشاء آدمی منسوب ومرتبط به این مواد می‌باشند) .



(شکل ۴۶)تشریح چینی از سلسله Sung — طحال که در آن حیوان زیبائی زندگانی می‌کند (از کاستیلیونی)

معرفت به نبض در طب چینی بسیار معتبر است و چینیان انواع و اقسام نبض را می‌دانستند و درمان آنان بیشتر پرهیز غذائی و سوزن زنی (زدن سوزن بر روی بدن)



(شکل ۴۷) تشریح احشاء (اندرونه) مستخرجـــه از کتاب Nei-Ching (ازکاستیلیونی)

بوده است . بعلاوه تعالیم کلینیکی نیز در طب چین دیده می‌شود .

نکته قابل تذکر آنکه چون چین و ژاپـــن (خاوردور) از ایران خیلی دور بوده و دسترسی و آمد و رفت با ملل و اقوام این سرزمین مشکل و دشوار و بعلاوه راه بین کشور مـــا و آن سرزمین خیلی طولانی و جاده ها غیر قابل عبور و از راه دریا هم چنـــدان آسان نبوده‌است ، لذا اثر فوق العاده‌ای طب خاوردور بر روی طب ایران نداشته است .

از آن گذشته هندوستان در مسیر یکی از راههای رسیدن به سرزمین خاور دور ، قرار داشته لذا طبیعی چنین بنظر می‌رسد ، که طب هندی که درسر راه بوده برای استفاده مهیاتر و آسانتر و دسترسی بدان طبیعی تربوده است . بدین لحاظ ایرانیان از طب‌هندی استفادات زیادتری نموده‌اند . ولی به طور کلی طب چینی در کشور آسمانی چین با آنهمه جمعیت مورد استعمال زیاد و مقام ارجمندی را در خاور دور داشته و اثری شایسته بر روی

طب هندی وارد ساخته است وچنین بنظرمی‌رسد ،استفاداتی که ازطب چین برای‌کشورهای آسیای مرکزی و غربی حاصل گردیده باز مقداری از آن توسط هندوستان شده است .

در چین همانند بسیاری از تمدنهای قدیمی ، جادوگری و طبابت وروحانیت یعنی جادوگران و اطباء و کشیشان با یکدیگر در درمان دخالت داشتند .

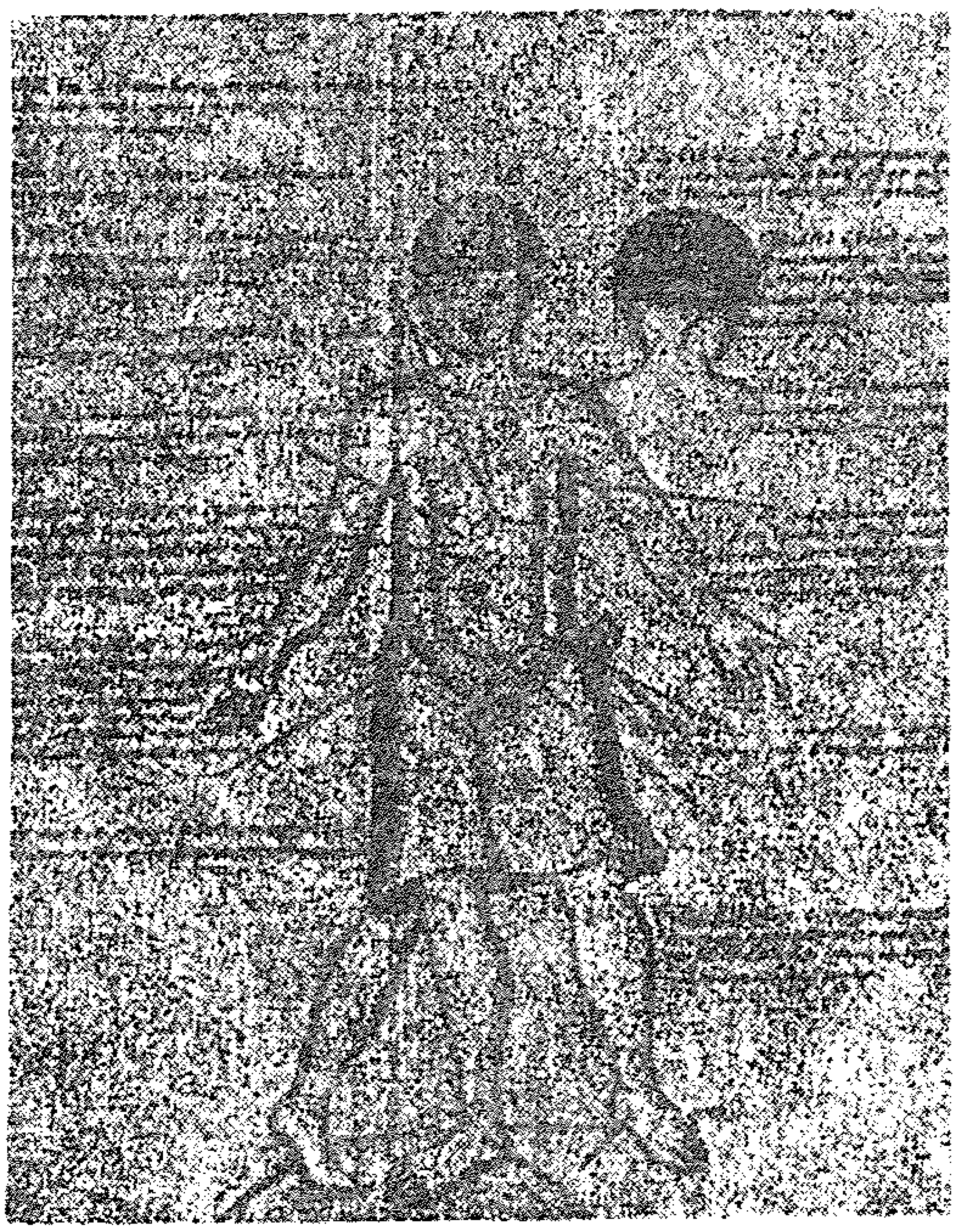
اصولا "طب چین و خاور دورشباهتی با طب خاورمیانه و خاور نزدیک نداشتند .

سو (Sou) ـ حکیم بزرگ چینی تعالیم خود را بر تجربه استوار نموده بود .

چینیان برای استفراغ طریقه‌ای داشتند که اشخاص را روی گاو گذارده و گاو را می‌راندند و بدین نحو عمل استفراغ انجام می‌گرفت .

می‌گویند مؤسس یا پدر علم طب در چین شن لونگ(Shen-Nung) که‌در حدود سال ۲۸۰۰ ق. م . می‌زیسته کتابی به نام پن تساو (Pen T'sao) یا گیاهنامه‌را تاءلیف‌نموده‌است . بنظرمی‌رسد قدیمی ترین‌کتاب طبی است که در علم طب تاءلیف یافته است .

پس‌ازآن‌کتاب دیگری که به نام نی چینک



(شکل ۴۸) تسمیه تشریح توسط چینیها ـ تعیین جای نبض در نقاط مختلفه بدن (ازکاستیلیونی)

(Nei Ching) یا "قانون طب" در چین تاءلیف گردیده که انشاء آن را بهامپراتوری از چین به نام هوانگ تی (Huang Ti) و چی پای (Chi Pai) که در حدود ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌زیسته نسبت می‌دهند .

خلاصهآنکه در این کتاب از تشریح ووظائف الاعضاء و جریان خون و تنفس گفتگو نموده است .

در سلسله چو (Chou) پزشگان و جراحان و متخصصین پرهیز متــــــداول بود دوهمچـــنین بهداشت همگانی در این دوران توسعه یافته است .

ذکربیمارستان‌درکتب چینی دیده شده ، کـــه در پایتختهاموء سساتی برای کر و لال و فالج و ناقص الخلقـه و دیوانه بوده است . در ایـــن موسسات از افراد مذکوره در بالا پذیرائی می‌گردیـــده و مواظبت‌می‌شده ،تا بهبـــود یابند ، منتهی این قبیـــل موء سسات بیشتر به مهمانســرا شبیه بوده تا به بیمارستـــان و اغلب‌توسطروحانیون (کشیشان) اداره می‌شده ،دولت هـم در



(شکل ۴۹) درمان استفراغ توسط چینی ها
(از کاستیلیونی)

آنها نظارت و مسئولیت داشته است . در مورد پرستاری و پرستاران مطلبی که با این امور تطبیق نماید دیده نشده است .



(شکل ۵۰) مجسمه پادشاه جذامی آنگکور Angkor

(از کاستیلیونی)

مطلب مهم در طب چین آنکه طبیبی به نام چانک چونک چینک (۱۵۰ پس از میلاد) Chang Chung Ching بود که وی را لقب " بقراط چین " داده اند . وی کتب زیادی تاءلیف نموده و به مطالعات کلینیکی پرداخته ومقاله‌ای درباره تیفوئیدد ارد که بسیار قابل ملاحظه است .

در چین درمان با آب و ورزش و جراحی و استفاده از داروی بیهوشی بعدا " پیش آمده است ، اما همانطور که در بالا بیان شد از پرستاری و پرستاران چیزی دیده نشده است (از منابع مختلفه) .

۵ـ فلسطین

عبریها از خیلی پیش طب مخصوص بخود داشتند و این امر بررروی

طب ایران باستان بی اثر نبوده است .

اینان به مانند هندیان حیات را وابسته به روح (دم)می‌دانستند و معتقد بودند که گوشت بدن را زنده نگاه می‌دارد .

درباره درمان بیماریهااطلاعات آنها اگرچه به مانند مصریها نبوده ولی طب اختصاصی خودرا از دست نداده و همانطور که تاکنون در آئین خود بسیار مؤمن و معتقد مانده‌اند ، در مورد طب خود و درمان بیماریها نیز تعصب خاصی داشتند .اینان کبد را محل جمیع امراض و دل را محل فکر و اندیشه می‌دانستند .

از جراحی و شکسته بندی اطلاع داشته و عظام راجا می‌انداختند و از همه‌مهمتر ختنه می‌باشد که در آئین کلیمیها رائج بلکه از واجبات دینی بوده است و تاکنون نیز مجری‌می‌باشد .



(شکل ۵۱) ختنه کردن حضرت مسیح ۴ـ تابلوی موزه لور (از کاستیلیونی)

تصورمی‌رود اولین قومی که این عمل را اجراء می‌نمود و سپس به دیگران آموخته است کلیمیها باشند (بعضیها ختنه را به مصریان نسبت داده‌اند) .

اماآنچه از خلال‌صحائف تاریخ درباره طب عبریها مستفاد می‌گردداز تورات‌کتاب مقدس‌آنان است .

در تورات اشاراتی چند به مسائل طبی شده و درباره درمان زخمها و جراحات صحبت گردیده ، همچنین درباره امراض نیز از بیماریهائی اشارت رفته است . مثلا" در تورات درسفر لاویان باب ۱۳ و ۱۴ از بیماری برص (Vitiligo) ذکر و تاءکیدگردیده که مبتلی به این بیماری نجس می‌باشد و از مردم باید دوری‌جوید .

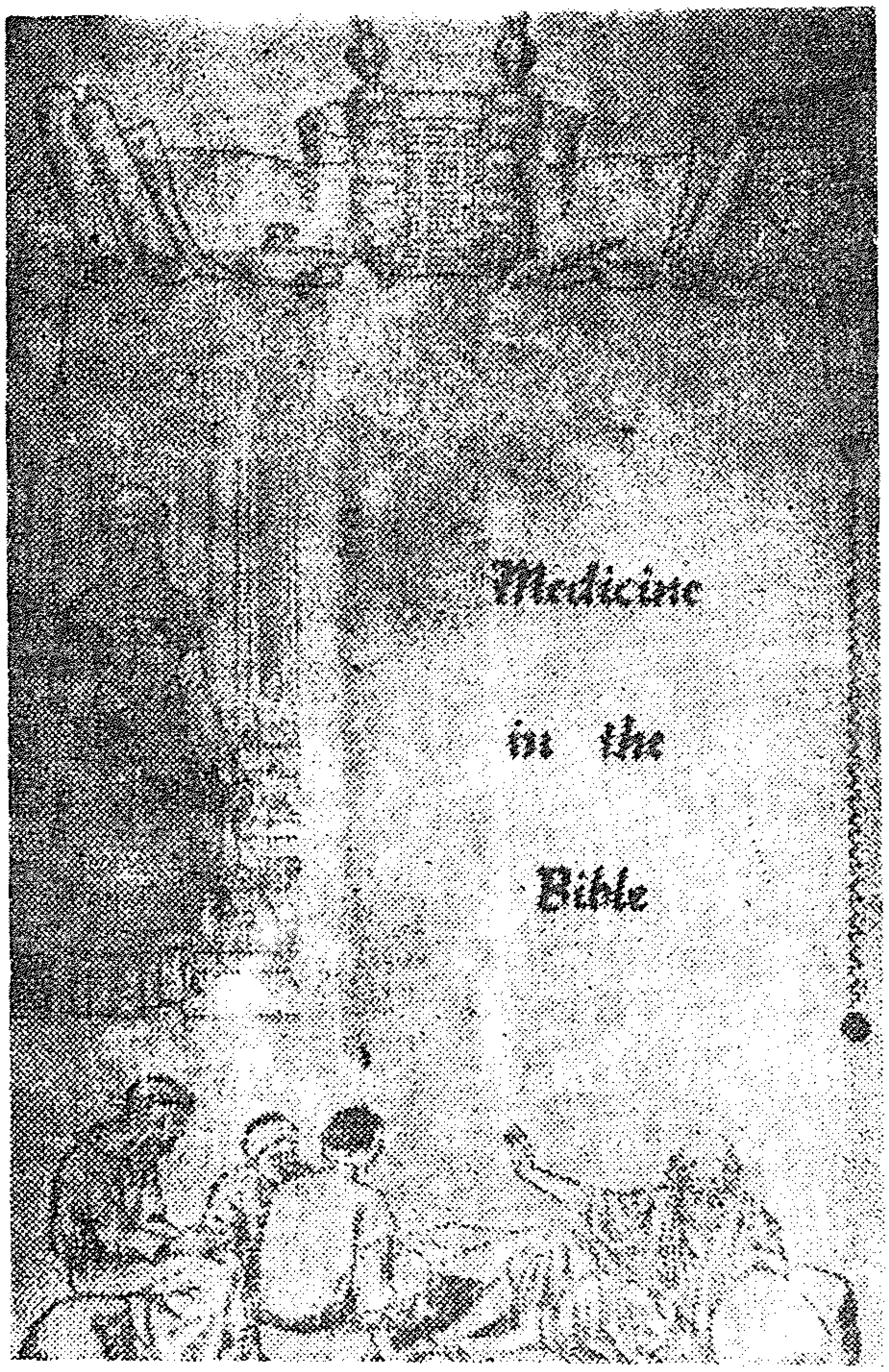
همچنین درکتاب سوم از اسفار پنجگانه در باب سیزدهم (سفر لاویان)خداوند بهموسی (ع) و هارون فرمود اگر در پوست بدن شخصی لکه و یا برآمدگی و یا زخمی به مانند پیس باشد بایدآن شخص را نزد هارون ببرندیا نزدیکی از پسران که از کاهنانند . اگر کاهنی آنرا بیماری پیس شناخت ، باید حکم به نجاست او بدهد و اگر لکه روشن در پوست بدن سفید باشد و عمیق تر از پوست بدن نباشد و مدتی که در آنجا بیرون آمده سفید نگردیده باشد ،کاهن باید او را مدت هفت روز نگاهدارد ،آنگاه در روز هفتم دوباره شخص را معاینه نماید اگر آن علت بهمان وجه مانده باشد و در پوست بدن پهن و صاف نشده باشد کاهن می‌بایست هفت روز دیگر او را نگاهدارد و پس از آنکه هفت روز سرآید، برای سومین باراو را خوب معاینه نماید ،اگر آن لکه تیره رنگ شده باشد و در پوست پهن نشده باشد پس کاهن حکم به پاکیزگی و طهارتش بدهد و این بیمـــــاری قوبا (Exentheme) می‌باشد ، پس جامه خود را بشوید و پاک می‌باشد .

اما اگر قوبا پس از آنکه کاهنی او را دید و بیمار را پاک شمرد بیشتر پوست بدن را فرا گرفت مجددا "کاهنی باید او را ببیند و اگر آن قوبا در پوست بدن‌پهن شده‌باشد ، پس کاهن باید حکم به نجاست او دهد ، چرا که این برص است . اگر در شخص بیماری برص باشد ، کاهنی باید حکم به ناپاکی وی دهد زیرا او ناپاک است .

کسی کەمبتلی به برص است ، باید لباسش چاک شده و سرش برهنه باشد و لب

پائینی اش پوشیده گردد . (باید دانست در تورات مقصود از پیس که به برص ترجمه می‌شود بیشتر مقصود جذام یا Lepre است) .

گذشته از آن در مورد این بیماری باز در تورات از آن سخن رفته و دستورهای اکیدی به بنی اسرائیل داده شده است .



(شکل ۵۲) طب انجیلی (از مجله همدرد پاکستان)

درباره بیماران جذامی چنانکه درتواریخ مسطور است ، در دنیا مخصوصا" در اروپا سختگیریهای زیادی شده است .

در قرون وسطی رفتار بسیار ناهنجاری که با بیماران جذامی شده اثر دستور تورات می‌باشد .

در بهداشت نیز عبریهادر میان ملل قدیمه مشرق نظرات مخصوص داشتند و موضوع تعطیل یک روزدر هفته به نام شنبه درمیان آنان اجرامی گردیده .

بنظر می‌رسید ناشی از رعایت بهداشت و استراحت باشد .

غیر از موضوعات بالا موضوع تطهیر و پاکی و اجتناب از ناپاکی و نظامات دیگر بهداشتی مخصوصا "دربارهٔ زن زائو پس از وضع حمل و طبقه بندی مواد غذائی در تورات دیده می‌شود .

یکی از مسائل بسیار مهم در طـــب عبـــری قرنطین و تطهیر پس از درمان است .

چنانکه دربالا مذکور افتاد از بیماری جذام و احتراز مردم از آن شواهد و امثله زیادی است که تا چه حد از این بیماری اجتناب می‌نمودند و همانطور که در بالا نگارش رفت آنچه در تاریخ پزشکی در قرون وسطی و پس از آن درباره جذام (حتی اکنون)در میان ملل می‌باشد ناشی از تعالیم و دستورهای تورات است .

چنین بنظر می‌رسد اولین قانون یا بهتر بیان داریم "امر و دستور پزشکی" از عبریها باشد .اگرچه سایر ملل هم‌کم و بیش بدان توجه داشتند ، ولی عبریهابه مناسبت تاءکیدات بلیغه که درتورات شده ، در اجراء و دستورهای پزشکی و رعایت قوانین طبی و احتراز از بیماریهائی که طبق احکام تورات به‌آنها امر شده است ، بسیار دقیق بوده‌اند و این امر برحسب نظر عده‌ای از مورخین و تذکره نویسان مربوط به این نکته بود که قوم بنی اسرائیل خود را قوم منتخب و مخصوص خداوند می‌دانستند ،بنابراین می‌خواستند ، در جمیع امور متشخص تر و متعین تر از سایر اقوام باشند .

می‌گویند براثر بروز و انتشار برص دو پادشاه یا امیر از یکدیگر جدا گردیده‌اند .

درباره عیادت بیماران و تاءسیس محل برای‌بیگانگان تاءکید بلیغ مذهبی به‌قوم بنی اسرائیل شده است .

در تاریخ قوم بنی اسرائیل به نکته‌ای برخورد می‌کنیم که دانستن آن بسیار مفید



(شکل ۵۳) قوم بنی اسرائیل خداوند را طبیب اول می‌دانستند (از تاریخ طب مصور آمریکائی اتو ل . بتمان)

است و آن تاسیس امکنه و منازل خاصی برای پذیرائی بیماران خارجی بوده که می‌توان آنها را به نام بیمارستان تلقی کرد .

طب قوم یهود مقتبس از تورات می‌باشد و کمتر بنظر می‌رسد که طب سایراقوام در آن دخالت داشته باشد بلکه برعکس طب یهود بر روی سایر اقوام اثر گذارده منتهی بعدها طب کشورها واقوام دیگر معتبر تر از طب یهود شده است .

اشاراتی چند در تورات به جراحی و امراض داخلی شده است و در بهداشت عمومی و طب از نظرنژادی و مذهبی یهودیان راعقاید مخصوصی است که هنوز هم بسیاری

از آن عقاید باقی می‌باشد .

باید گفت حضرت موسی علیه السلام علاوه برآنکه سیاستمدار بزرگی‌بوده ،اصولا " طب را از نظر سیاسی به قوم خود نشان داده است .

۶ـ در شبه قاره هند

آنچه از تواریخ و تذکره ها مستفاد می‌گردد آنکه طب هندی یکی از قدیمترین علومی است که از دوران خیلی قدیم‌مقام و منزلت خاصی داشته ، سهل است اکنون نیز ارج مخصوص داردو اصولا "حق‌آن است‌که طب این سرزمین را بیشتر مورد مطالعه قرارداد چرا که یکی از منابع بزرگ طب جهان و ایران می‌باشد .

هندیان حیات را وابسته به دم یا نفخه‌ای می‌دانستند ، که سبب حرکت آدمی بود . و معتقد بودند ، وقتی زندگی برای آدمی میسر است ، که حال اعتدال بین نفخه باطنی و خون و صفرا برقرار باشد ، اما همینکه این‌حال اعتدال از بین رفت ، مرض هویدا می‌گردد . بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت ، که کار طبیب رفع این عدم‌اعتدال واعاده صحت بوده است .

در طب هند قدیم به مناسبت فراوانی گیاهان در آن سرزمین و پی بردن به خاصیت آنها یکصد و هفت نوع‌گیاه را که بهود می‌داده می‌پرستیدند و این‌انواع گیاهان را برای بهبود بیماریها و دفع سموم و تب و زیان گزیدگی مارها بکار می‌بردند .

از نظر اصول مذهبی بیماری را خشم خداوند و علت بیماریها را از حیوانی که پنهان بود می‌دانستند و درمواقع شیوع بیماریهای وبا و طاعون به خداوندپناه می‌بردند واز آنان عفو گناهانشان را می‌خواستند .



(شکل ۵۴) یک عکس از بودا (از مطبوعات هندی)

باز چنانکه ملاحظه می‌شودطب در نزدآنان عموما " بادعا واوراد همراه بوده بدین معنی که هم دوا استعمال‌می‌نمودندوهم به دعا می‌پرداخته و از برهمن ها اورادوادعیه مطالبه می‌نمودند .

هندیان در جراحی مهارت داشته (البته‌به تناسب علم آن دوران) و غیر از زخم بندی اعمالی انجام می‌دادند . پزشکان هر روز حمام رفته و مو و ناخنها را کوتاه می‌نمودند و لباس سفیدی می‌پوشیدند .

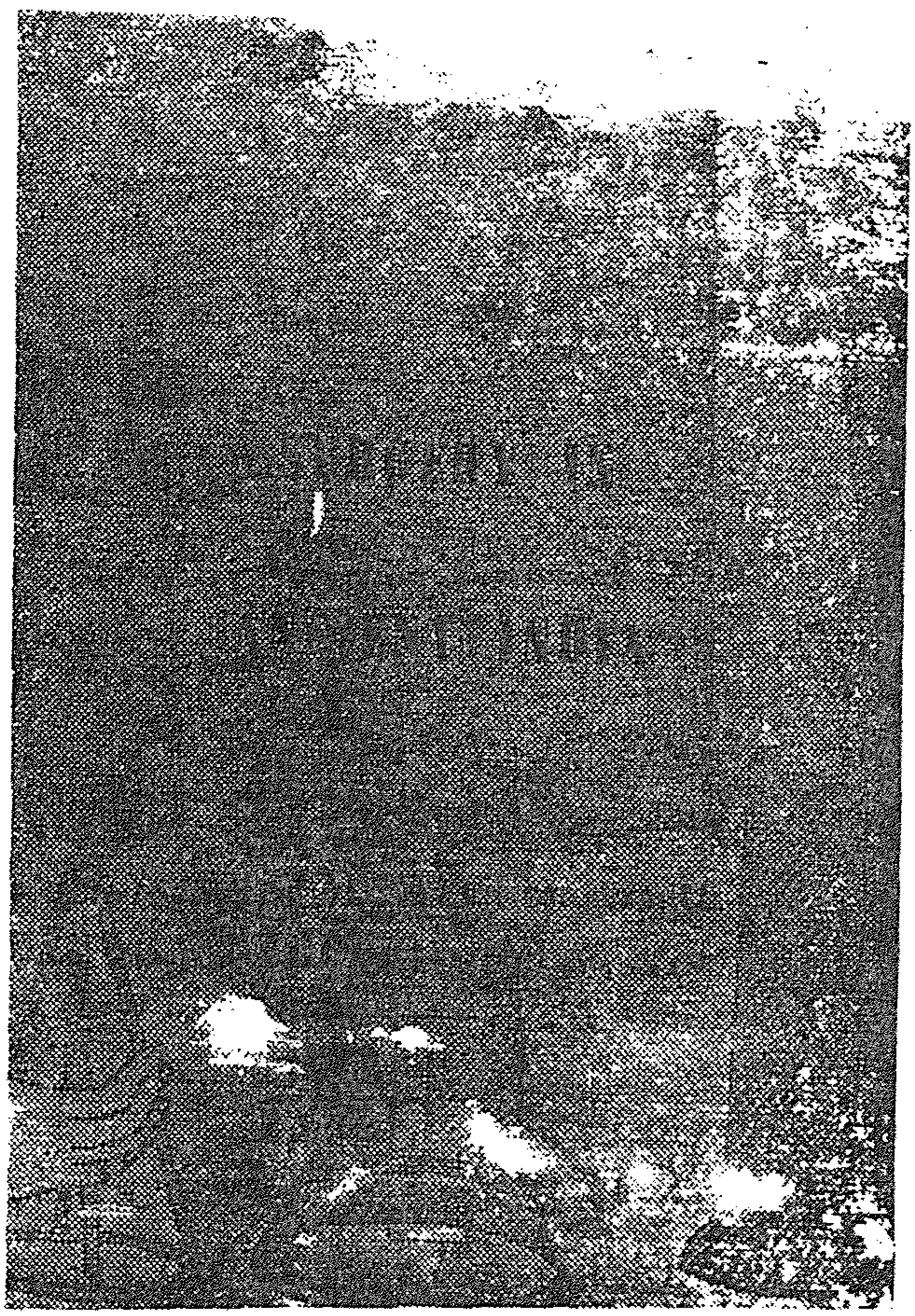
از کشورهائی که بیمارستانهای اولیه داشته سرزمین هند است و این امر یکی از

موضوعات بسیار مهم و عجیب آن دوران است ، که در این سرزمین تقریبا " شش قرن‌قبل از میلاد مسیح بیمارستان وجود داشته است .

در ادبیات هندو آمده است که شش قرن قبل از میلاد مسیح بودا برای هر ده قریه یک طبیب تعیین نموده و برای افراد فالج و بیچاره بیمارستان بنامی کرده است .

پسر بـــودا (Upatiso) مکانی برای‌پناه بیماران‌وزنان آبستن ساخته که ایـن عمل سرمشقی‌بـــرای فدائیان بودا شده که پس از بودا و پسرش بیمارستانهائی بنـــا گردیده است .

دربیمارستانهائی که در هند ساخته شده است‌به بیماران اکیدا " توصیه گردیده که در نظافت و پاکیزگی خود کوشا باشند ، به‌بیماران میوه و سبزیهای تازه



(شکل ۵۵) ادوات‌جراحی‌درهندقدیم (ازمجله‌همدرد پاکستان)

به هند و داروی متناسب برایشان تهیه گردد و درخواستهای بیماران را انجام دهند.

درسیلان نیز به‌شرح ایضاء بیمارستانهائی بوده است.

از موضوعات مهمه آنکه درسه قرن قبل از میلاد مسیح در هند بیمارستانی ساخته شده که شاید از نظر اصول به‌مانند بیمارستانهای امروزی بوده است.

اما از نظر تاریخ طب وارتباط طب هند و ایران، باید دانست که قسمتی از طب ایران‌ماءخوذاز طب‌هندوستان است واین ارتباط از دوران خیلی قدیم برقرار بوده و تا این تاریخ نیزاین ارتباط بجاست و چون چنین رابطه نزدیک بین دو طب ایران و هند موجود بود، پس از آنکه



(شکل ۵۶) ایندرا (Indra) طب را به Dhawantari تعلیم داد که وی بسهم‌خود آنرا به Sustruta وسوستروتا طب را به شاگردانش انتقال میدهد- گراور هندی (از کاستیلیونی)

طب ایرانی در تمدن اسلامی مقامی ارجمند پیدا کرد ،این مرتبه هندیان استفادات کامل از طب ایران نمودند که هنوز این‌اثر در طب کنونی هند بیش‌از ایران خودمان می‌باشدو آن اینکه در هندوستان و پاکستان کنونی طب یونانی و طب ایرانی با بهتر بیان داریم طب بقراطی و ابن سینائی رواج دارد ،سهل است مدارسی برای این نوع طب موجوداست که به همان سبک قدیم بدرمان بیماران می‌پردازند .

در ایران ما تا صد سال قبل تقریبا " طب قدیم متداول و اجـــرا میگـردیـــده او بطور متوسط ساری و جاری بوده ، منتهی پس‌از ورود ورخنهٔ طب اروپائی ، طب قدیم در بوته فراموشی قرار گرفت و اکنون‌کم‌و بیش در گوشه وکنار کشور عده‌ای از اطباء بـدان عنایت‌دارند .امادرهندوستان و پاکستان‌اصولا "مکاتـــب‌و مدارس و موٴسساتی است که تقریبا " به همان سبک و روش قدیم طبابت می‌نمایند و آنرا طب یونانی ویاطب‌ابن‌سینائی‌ا نام نهاده‌اند .. یکی از ایـن مراکز در شهر لاهور مرکـــز ایالت بزرگ پنجاب است ،که علاوه برآنکه در دانشگاه این



(شکل ۵۷) سوستروتا طبابت می‌کند (ازکاستیلیونی)

شهر بزرگ تاریخی طب به سبک اروپائی تدریس می‌گردد طب یونانی و ابن سینائی نیــز متداول است و از کسانی که بدان توجه و عنایت خاصی‌داشت‌دوست‌و همکار ،دانشمنــد فقیــــدم ، پرفسور حکیم سید احمد نیر واسطی ابود، که در سبک معالجات ابن سینائــی تبحر فوق العاده داشت ، دیگر از مراکز مهم طب قدیم دُر شهر بنارس هندوستان است .

از آن گذشته مقدار زیادی‌ازکتب طبی قدیمی‌ایران و تمدن اسلامی‌درهندوستان و پاکستان چاپ شده است که انشاء اله در موقع خود از آنـها بحث خواهیم کرد .

رابطه بین طب ایران و هند بسیار نزدیک می‌باشد و این موضوع را ضمن تاریخ طب و بیمارستانها در دوران ساسانیان مفصل بیان خواهیم داشت .

در هندوستان چنین بنظر می‌رسد طب از خیلی کشورها قدیمی تر باشد . در کتاب Veda که به زبان سانکریت (Vid به معنی علم‌و دانش است)می‌باشد ۱۶۰۰ سال‌قبل‌ازمیلاد‌علم‌طب‌را خدادادی می‌دانستند . در وداها یعنی Rig - Veda و Sama - Veda و Atharva - Veda و Ayur - Veda ، مرض را خشم یـــزدان می‌دانستند ، بعـلاوه سروده‌هائی است کـه حاکی‌از تضرع‌واستغاثه درپیشگاه پزشکان‌الـهی است که درباره افاقــه



(شکل ۵۸) سوستروتا گوش را با تکه‌ای از گونه ترمیـــم می‌نماید ، بیمار با شراب خواب آور بیهوش است (از ژورنال دولا مدسین)

مرض بعمل می‌آوردند .

برای درمان افسون ها و طلسم ها بکار می‌بردند و دیده می‌شود که طلسم شفابخش"افسون‌های درمان پذیر" برداروهامقدم می‌باشد .اولین شخصی‌که داروا‌ستعمال کرده روحانی یاطبیب جادوگری بوده که به وسیله مهارت در عمل جراحی مقام رفیعی در جامعه بهم رسانده بود .

در Ayur Veda که درباره علم الحیات است و در هشت قسمت نوشته شده از دارو و جراحی وامراض‌اطفال گفتگو می‌کند . دو رساله یا دو خلاصه در کتب الهی و مذهبی هنداون دیده می‌شود :

۱) رساله جراحی

۲) رساله پزشکی

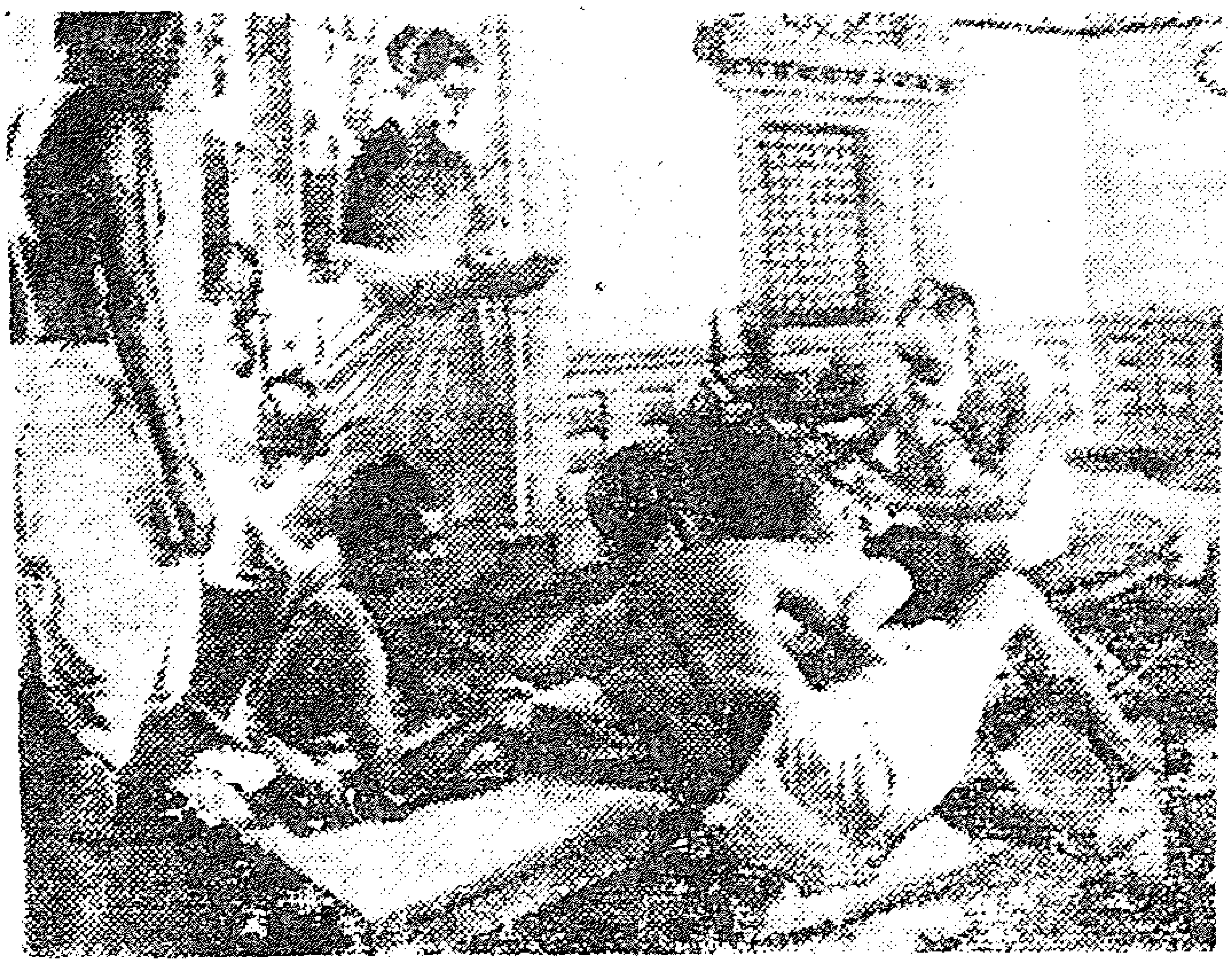
در این دو رساله یا دو خلاصه مطالبی درباره بیمارستان و ملازمین آن یعنی پرستاران دیده می‌شود .

در رساله جراحی از اعمال یدی و پیوند بینی و پیوند پوستی و امراض گوناگون چشم صحبت می‌کند .

نکته دیگر ذکر صفات عالیه طبیب است (مثل سوگند نامه بقراط) که درباره طبیب می‌گوید :

" طبیب باید لباس خودرا نظیف و پاکیزه نگاهدارد ،صورت خودراخوب بتراشد، و نگذارد ناخن هایش بلند شود . جامه سفید و کفش بپوشد ، عصا و چتر در دست داشته باشد و با یک نگاه ملایم و ملاطفت آمیز که حاکی از دوستی او نسبت به تمام مخلوقات

است به مردم‌نگاه کرده و با ایشان به‌گردش و تفریح برود . . . . . . پزشک باید ازرفاقت



(شکل ۵۹) سوستروتا جراح و طبیب معروف هندی به درمان مشغول اســت
(از مطبوعات پارک دویس)

و معاشرت با زنان صرف نظر کند .مخفیانه با ایشان مذاکره نکند و از شوخی کردن باآنان بپرهیزد " .

درباره پرستاری که به نام "ملازمین مرد "اسم برده شده است چنین شرحی‌آمده است : " طبیب و مریض و درمان و ملازمین (پرستاران) چهار عامل اصلی یک دوره درمان پزشکی محسوب می‌شوند " .

" اگرطبیب باصلاحیت نباشد ،سه عامل دیگر درمان خالی ازفائده هستند " .

" تنها شخصی صلاحیت دارد در کنار بستر مریض از وی پرستاری یا ملازمت کند که با حوصله باشد . رفتارش مطبوع و خوش‌آیند باشد ، از هیچ کس غیبت نکرده و

نسبت به نیازمندیهای بیمار استوار و پا بر جا و از هر جهت مواظب حال او باشد . تعالیم طبیب را اکیدا " و به طرز خستگی ناپذیر پیروی کند . اوست که پرستار است " .



(شکل ۶۰) عمل آب مرواریدتوسط سوستروتا (یا بقراط هند) (نقل از تاریخ طب اتو .ل . بتمان) .

پرستاری از نظر هندیها به میزانی بوده است که هم اکنون بدان توجه میکنند .

پرستار باید : ۱) معرفت و علم نسبت به طرز وتهیه و ترکیب دارو برای رژیم؛ ۲) فداکاری نسبت به مریض؛ ۳) پاکی روحی؛ ۴) پاک چشمی داشته باشدو اینها چهارشرط اصلی پرستاری بوده است .

درباره بهداشت معتقد بودند که استحمام بدن را پاک و تمیز می‌کند ، نیروی آدمی و طول عمر را زیاد می‌نماید ، خستگی را از بین می‌برد ، عرق وکثافتهای بدن را برطرف می‌سازد ، برقوه زیست می‌افزاید . مسواک نمودن دندان و شانه سر در طب هندی بسیار معمول بوده . احکام و فرائض بیشماری در طب هندی دیده می‌شود که بهداشت خانوادگی و شخصی را معین کرده است .

غذای مناسب و قابل اکل در طب هندی توصیه شده است .

چنین بنظر می‌رسد که اولین طرح بهداشت و معاونت عمومی در طب هندی دیده شده است . بدین شکل همانطورکه سابق مذکور افتاد هر ده قریه یک طبیب و یک بیمارستان داشته است . این بیمارستانها در محل وسیع نباید در معرض آفتاب و

دود وغبار وصدای آزار دهنـد ، قرار داشته باشند . تدارک ملازمین بیمار و نظافت آنها ومراقبت از بیماران وصلاحیت طبخ غذا وتهیه دوا و استحمام وشستشوی بیمار وپهن کردن و نظافت رختخواب توصیه شداست .

ملازمان نباید هیچ گاه نسبت به کاری که انجام آن به وسیله طبیب یا مریـض دستور داده شده بی‌میلی‌نشان‌دهند .

در جزیره سیلان هدیه و مرحمتی پادشاهان Dootoogameny پادشـاه سیلان (۱۳۷ ق.م . وفات کرد) که اعمال نیکی انجام داد ، هیجده بیمارستان برپاکرد .

اطباء دراین بیمارستانها با حقوق برگزیده شدند ، نسخه های پزشکان از انبـار سلطنتی داده می‌شده است .

این بود مختصر اطلاعاتی از طب شبه‌قاره‌هند .

۷ ـ در یونان و رم

چنانکه در ابتدای این قسمت درباره قدمت علم طب متذکر گردیدیم ، عده‌ای از محققین را عقیده آن است که سرزمین یونان در قدمت علم طب سهم بسیار مهمی داشته ،بلکه بعضیها معتقدند که این‌سرزمین مهد علم طب است .در اینجا نظر آن نیست که دراین باب یعنی قدمت دانش پزشکی اداء مطلب گردد ، بلکه بیشتر از آن نظر است که اجمالا " نظری به طب یونان ، یا بهتر بیان گردد طب بقراطی افکنده شود و اثر طـب یونان را بر روی طب ایران‌باستان روشن سازیم .

یونانیان طب‌را ازاسقلبیوس (Aesclepios) که‌فرزندآپولو (Apollo) است می‌دانند . وی را طبیب بزرگ می‌دانستند ، کم کم وی به سرحد پرستش رسید ، وامر

طب و درمان با معابدتوأم گردیده است . بدین معنی که بیمار در معبد معتکف می‌گردید



(شکل ۶۱) یک عکس از اسقلبیوس (از کتاب تاریخ طب دانیل لوکلر)

که درمان پذیرد .خوابهائی که بیمار می‌دیده ، توسط کاهنان تعبیر گردیده و بدین‌وسیله به درمان وی کمک می‌شده است .

مراحل اولیه طب در یونان به مانند سایر ملل و کشورها بوده و اینان برای طب یک منبع و منشاء الهی قائل بودند . اولین نامی که از پزشکان برده شده است در هومر است که (Machaon) و (Poladeiros) (اطباء نابینا) فرزندان اسقبلیوس می‌باشند . (ایلیاد بخش دوم) .

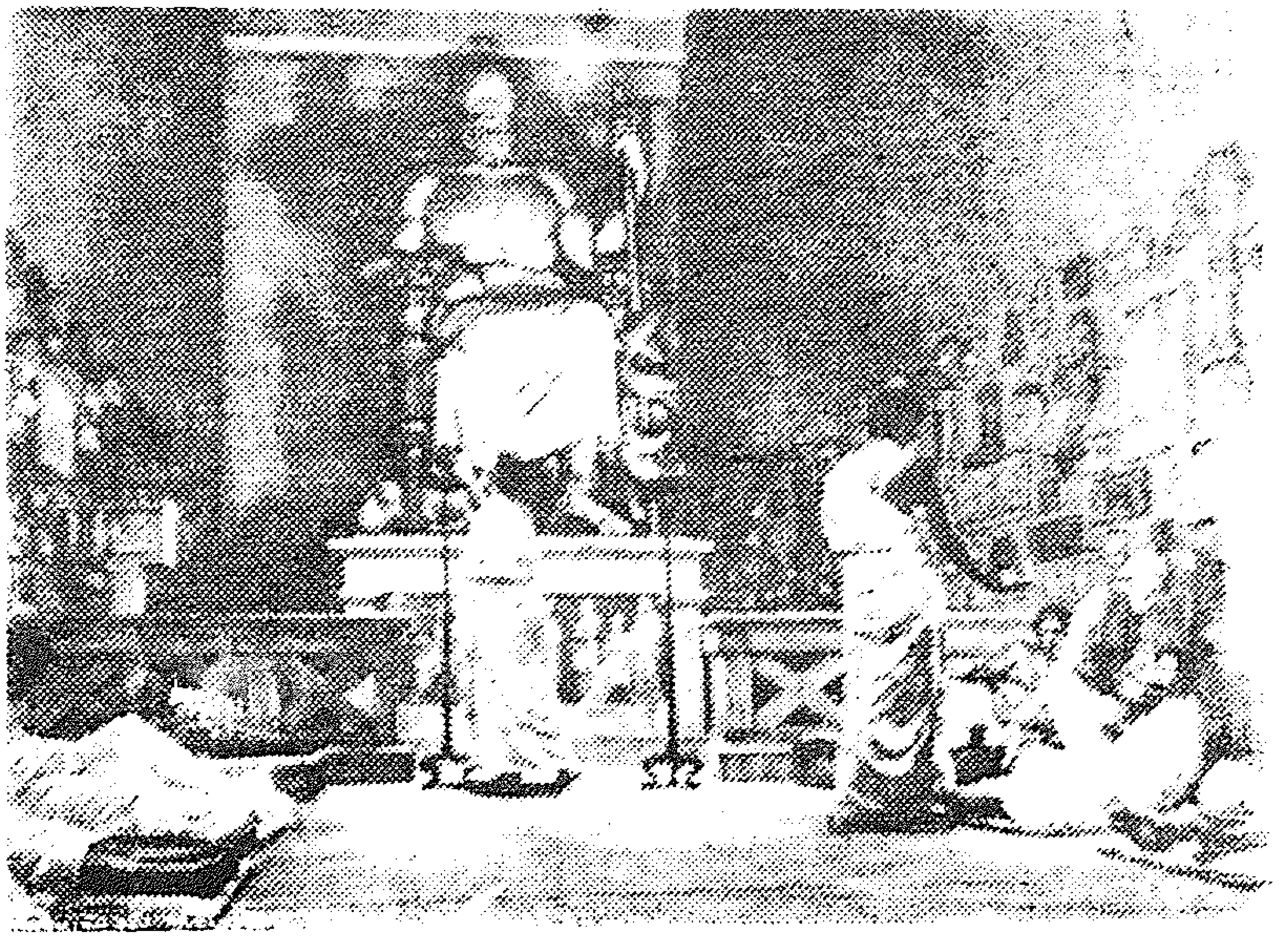
افکار پزشکی در دوران قبل از بقراط بسیار محدود و همانطور که بیان گردید در اطراف معابد و کاهنان و متولیان این محلها دور می‌زده است .

عده‌ای از مورخین طب یونان را به دو قسمت تقسیم داشته‌اند .

اول طب قبل از بقراط ــ دوم طب بقراطی (یا مکتب بقراطی) .

به هر حال ما از نظر روشن شدن موضوع محتاج به نگارش سطور بالا گردیدیم .
در اینجا اضافه می‌نمائیم ، که درمانها به طور کلی به مانند جمیع کشورها و ملل ، (مصر و کلده و آشور و غیره) درمانهای اولیه بوده است و شاید بسیاری از این درمانها در یونان از مصر اقتباس گردیده باشد .

همان مقامی که ایمهوتپ در مصر داشته ، اسقلبیوس در یونان احراز کرده است .



(شکل ۶۲) در معبد یا درمانگاه اسقلبیوس (از کتاب تاریخ طب دانیل لوکلر)

درباره اعتکاف بیماران درمعابد بنظر میرسد که یونانیان این عمل را از مصریها آموخته باشند .بدیهی‌است این امر رابطه بسیارنزدیک و توأم درمان را بامعابد می‌رساند ،

مضافا "به آنکه در معابد حالت آرامش و امید و اعتماد به بهبود با توکل کامل همرا مبیمار بوده است .

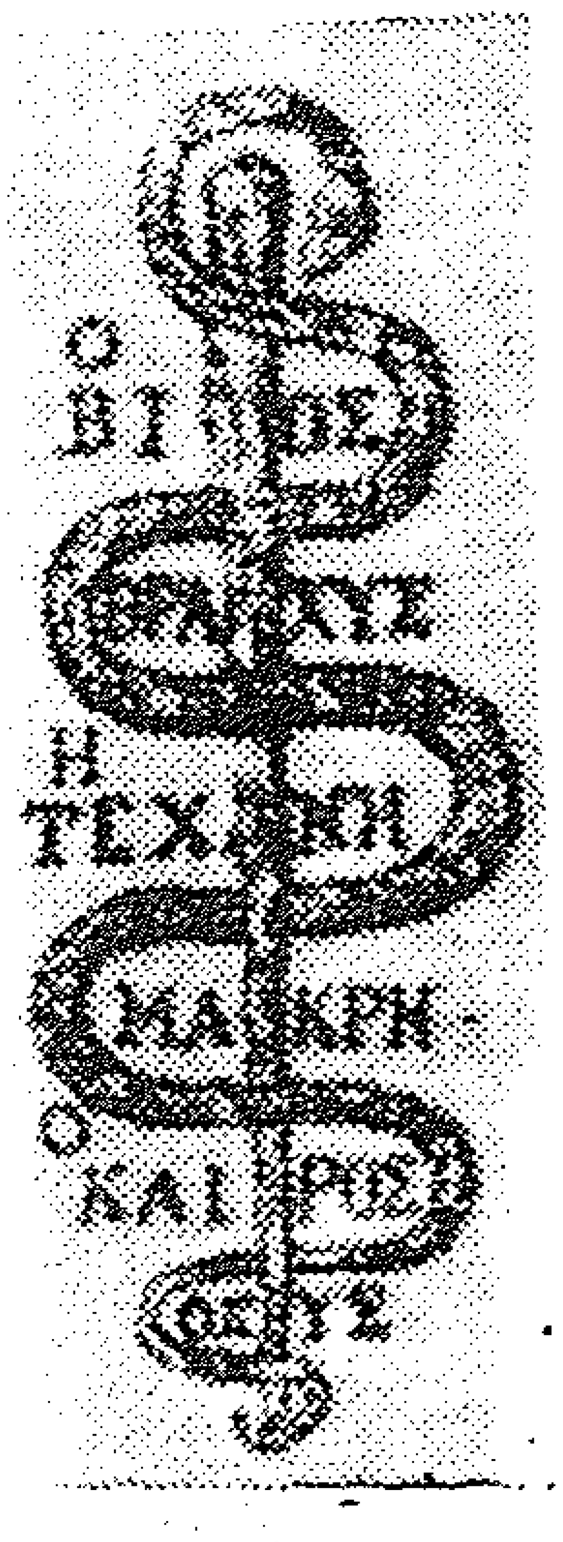
عده‌ای راعقیده آن است که کارپزشکی در یونان ازهمان‌دوران هومراز روحانیون مجزی بوده است ،یعنی پزشکان از رهبران مذهبی متمایز بوده‌اند ، اما آنچه از صحائف تواریخ مستفاد می‌گردد ، آنکه بیماران درمان خود را از معابد و عبادتگاه و در خدمت روحانیون تمنی می‌نمودند .



(شکل ۶۳) اطفال از اسقلبیوس برای درمان پدرشان استغاثه می‌کنند (از تاریخ طب اتو ل . بتمـــان)

مطلبی را که نباید از خاطر محو نمود ، آنکه بیماران بهبود یافته (یا بهبـــود نسبی یافته) در معابد بیشتر تحت‌تلقین کاهنان و متصدیان معابد قرار می‌گرفتند وبعلاوه این امکنه برای تقرب روحی و تلقین به نفس نیز محل بسیار مناسبی بودند و همین امـر باعث گردید کهمعابد یونانی به صورت درمانگاه درآید .

چنین بنظر می‌رسد اولین دفعه در جنوب یونان در اپی در (Epidauros) که پرستشگاه اسقلبیوس بوده ،روش بالا تواء م با عبادت بوده و ارتباط بیماران با کاهنان برقرار شده‌و بیشتر این درمانها جنبه روانی داشته است ، کم کم نظیر معبد و پرستشگاه اپی دروس در بسیاری از نقاط دیگر یونان پیداشدکه نام تمام آنها را (Asklepion) گذاردند .



(شکل ۶۴)زندگی‌کوتاه کارطولانی ــ تجربــــه مشکل (نقش بـــــررروی عصای اسقلبیوس) (از کتاب تاریخ طب اتول . بتمان) .

از این اسکلپیون ها در سرزمین یونان بسیار وجود داشته کهنام آن مترادف با درمانگاه می‌باشد .

موضوع امید به بهبود و دفع شر از قدیم‌برای بشر امری طبیعی بوده و به همین جهت مارکه دراشکال یونانی اغلب با اسقلبیوس همراه می‌باشد ،مبنی برهمین اصل بوده است بدین شرح که:

مار در مذهب یونانیان قدیم فرزند زمین بوده است .

در آئین مردم کرت ، (جزیره جنوب یونـــان) مار علامت و نشانه ربه النوع زمین لرزه بوده است .

یونانیان قدیم مار را پهلوی ربه النوع آتنـــــــا (Athena) به عنوان نشانه عقل و نماینده اسقلبیوس

می‌دانسته که با آن درمانهای معجزه آسای خود را انجام می‌داد ، که بعدا " علامت درمان شده است .

باید دانست در یونان قدیم دو مکتب یا دو مدرسه بزرگ وجود داشت ، یکـــی مکتب کنیدوس دیگری مکتب کوس و در هردواین مکاتب عده‌ای از اطباء به تدریس‌اشتغال داشتند .

اما مکتب کوس به واسطه وجودبقراط طبیب بزرگ یونانی که درحقیقت بنیانگذار این مکتب می‌باشد ، از نظر طب و اثرش بر روی طب دنیا بسیار مهم و معتبر است ،بدین لحاظ اگر بقراط و طب و آثارطبی وی مورد مطالعه قرار گیرد ، از آن جهت است که ، اولا " این مکتب بسیار خوب تشریح گردیده ثانیا " بعدها ضمن تاریخ طب در ایران ، چه قبل‌از اسلام و چه پس از آن ، از نظر آنکه از طب بقراطی استفادات زیادی بعمل آمده است ، بسیار مورد احتیاج خواهد بود ، لذا لازم دانستیم به عنوان نماینده کامل مکتب کوس شمه‌ای از بقراط در این قسمت متذکر گردیم .

در یونان مدارس و مکاتب چندی بوده که مهمترین آنها چنانکه در بالا مذکور افتاد دو مکتب کنیدوس و کوس می‌باشد .

در هر دو این مکاتب اطباء چندی با روش خاص خود به خدمت وتدریس‌اشتغال داشتند . مثلا " در مکتب کنیدوس درباره امراض خاص گفتگو می‌شده ، در صورتی که در مکتب کوس (مسقط الراس بقراط)از بیماریهای عمومی بیشتر بحث شده است .

از اطباء بزرگ مکتب کنیدوس طبیب دربار ایران موسوم به کتسیاس می‌باشد که بعدا " ضمن تاریخ طب دوران هخامنشی از آن صحبت خواهیم کرد .

اما مکتب کوس عده زیادی طبیب داشته است که سردسته آنهابقراط بزرگ‌است .



(شکل ۶۵) شیرون جراح کمـــــک اسقلبیوس (از کتاب تاریخ طب‌اتو ل بتمان)

ذکر مطالب بالا از نظر روشن شـدن طب قبل از اسلام و اثر طب یونان بر روی طب ایران بنظر لازم می‌رسد، چرا که طـب درخشان یونان از دوران بقراط شروع می‌شود و می‌توان گفت طب یونان تقریبا" همان طب بقراطی است.

اما بقراط اهل جزیره کوس بود وی به سال ۴۶۰ قبل‌ازمیلاد مسیح ع در این جزیره بدنیا آمده است.

وی طبابت را از هرودیکوس اهل سلومبریا (Herodicos de Selymbrie) آموخته است. وفات وی به سال ۳۷۵ قبل از میلاد اتفاق افتاده است. بقراط بنظرمی‌رسد بیش از صـد سال عمر کرده باشد. میگویند. مدفن‌وی‌در شمـال یونان در ایالـت Larissa می‌باشد.

بقراط یکی از اعضاء هیئت اسکلپیون بوده و اوست که توانسته است طب را از اوراد و سحر جدا سازد. اگر به همین یک نکته در زندگی و اثر وی با دقت مطالعه شود کافی است بگوئیم که وی خدمت بزرگی به عالم طب و طبابت کرده است.

شاید از نظراتی بتوان تاریخ طب را اصولا" به دو دوره بزرگ تقسیم نمود: اول دوران قبل از بقراط. دوم دوران پس از بقراط.

اگرچه این تقسیم‌چندان صحیح نیست، اما از آن نظر که طب توسط بقراط صورت علمی بخود گرفته، شاید حق بقراط باشد که چنین تقسیمی در تاریخ طب بعمل آید.

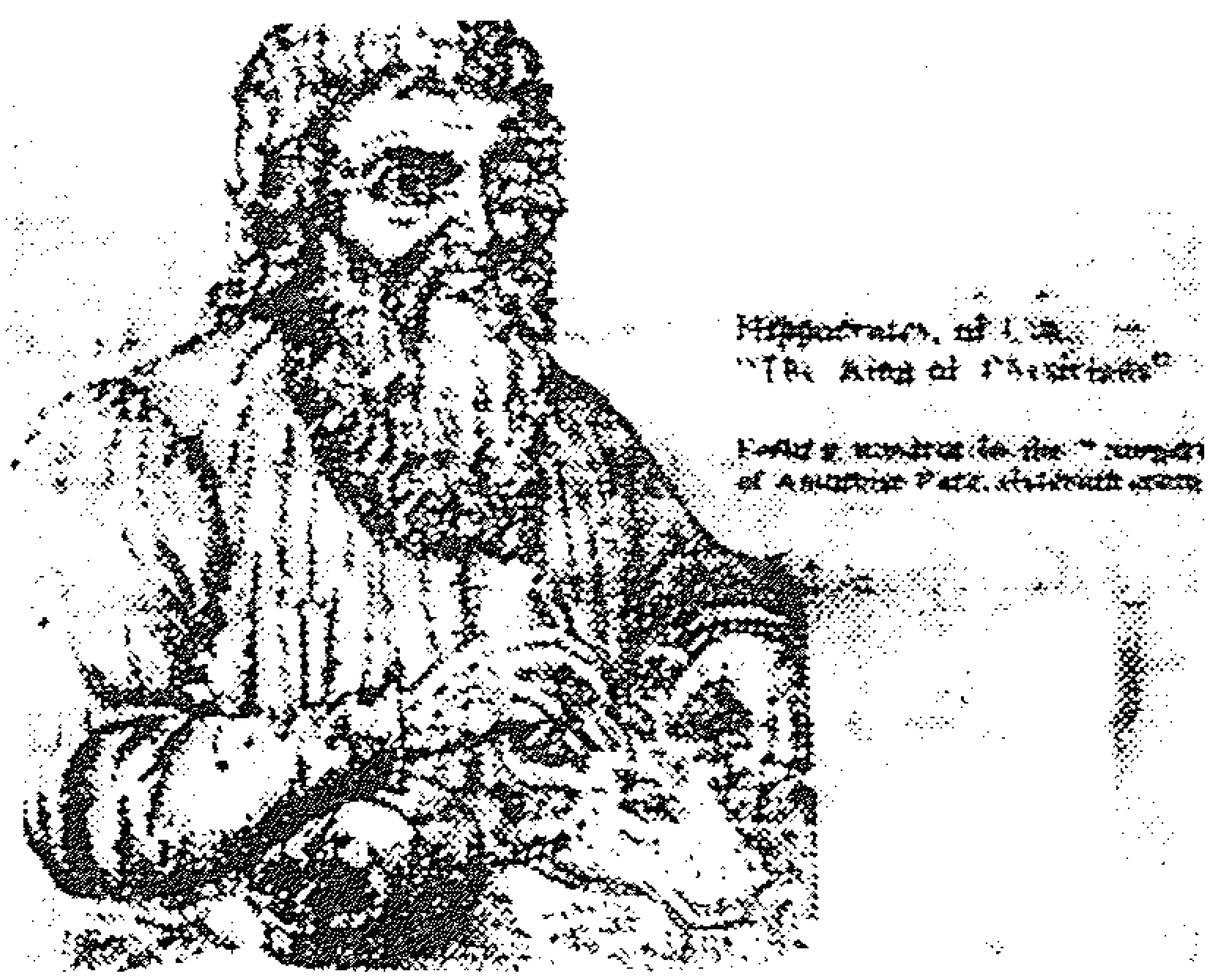
بقراط باارد شیردوم پادشاه ایران (۳۵۹ــ۴۰۵ق ۰م ۰)هم عصربوده ومورد مشــورت نیز قرار گرفته است .

برای آنکه مجموعه ای از افکار و عقاید و آثار بقراط (یا بهتر بیان شود طــب بقراطی) دانسته شود ، لازم دانستیم به طبقه بندی زیر در شعب مختلفه طب پرداختهاز نظر خوانندگان این کتاب بگذرانیم :

الف ــ در تشریــح ــ

پزشکان بقراطی اطلاعاتی موجز و کافی در تشریح استخـــوان داشته ، ولی در مورد اعضاء و جهازات ورک ها و اعصــاب خیلی کم بوده است .

در اینجا متذکــــر می‌گردیم ، که علم تشریح نزد پزشکان بقراطی خیلی ساده و شاید بتوان گفت ابتدای شروع این علم را تشکیل می‌دهد .



(شکل ۶۶) یک عکس از بقراط طبیب بزرگ یونانی

ب ــ در فیزیولژی ــ آنچه پزشکان بقراطی از وظائف الاعضاء می‌دانستند ، عبارت بوده از مایعات و ترشحات بدن به مانند خون و بلغم و صفرا .

سلامتی را تعادل بدن و بیماری را ثمره عدم تعادل آن می‌دانستند .

ج ــ تقدمه المعرفه ــ Pronostic - در تقدمه المعرفه پزشکان بقراطی بسیار



(شکل ۶۷) یک عکس از بقراط (از کتاب اطبا مشهور تاءلیف دومنیل)

صاحبنظر بودند و اهمیت آنرا در نوشته های آنان می‌توان یافت ، که در مراحل مختلفه بیماری از عاقبت مرض صحبت و گفتگو نموده‌اند و این مطلب یکی از موضوعات بسیار مهمه طب بقراطی است ، که بعدها اثرش بر روی طب اسلامی و ایرانی و همچنین طب عالم باقی مانده است ، تا عاقبت بیماری رادر ادوار مختلفه آن طبیب بتواند تشخیص دهد . درحقیقت برای تشخیص بیماری تقدمه المعرفه کمک بزرگـــی می‌نمود ، تا آنجا که تقدمه المعرفه محل و مکان بسیار ممتازی در طب یونان مخصوصا " طب بقراطی داشته است .

د ــ در علم الامراض ـ باید دانست پزشکان بقراطی (مخصوصا " بقراط) در علم الامراض اطلاعاتی نسبتة وسیع داشته و از بیماریهای ذات الریه و ذات الجنب وتب سه یک (F.tierce) و سل و ناخوشیهای نخاع و حمله (هیستری) و صرع و جنون و دردهای عصبی و بیماریهای کبد (بطور کلی) و بیماریهای چشم و روده و سوء القنیه و

ورم غده ،بناگوشی (Oreillon) و کزاز و خیارک و تب ها و انواع نبض هـــا و بیماریهای واگیر (اپیدمی) در کتابهای خود ذکر نموده اند .

نظر به اینکه بیماری را عدم تعادل بدن می‌دانستند ، از این جهت هر عارضه‌ای را منسوب به این عدم تعادل پنداشته و از این جهت پیوسته در فکر آن بودند که بدن عدم تعادل پیدا نکند .

بقراط از بیماریهای واگیر (اپیدمی هاکه معرب آن ابی ذیمیا است) بسیار مطول صحبت داشته است .

کتاب اپیدمی بقراط از جمله کتبی است ، که بعدها مورد استفاده طبیب بزرگ ایرانی محمد زکریای رازی واقع گردیده و امیدواریم در فصل مربوط به این طبیب از آن صحبت کنیـــم .

در اینجا متذکر میگردیم که بقراط در کتاب غذا (خوراک Peri trophes) از اغذیه و خوراکهای متعدده و شرح تغذیه تذکر داده است .

وی معتقدبوده ،که غذای مایع بهتر جذب می‌گردد ، همچنین درباره انتخـاب غذا نیز شروحی متذکر شده است .

هـ ـ درجراحی ـ چنانکه‌درمجموعه بقراطی بیاید ، بقراط کتبی چند دربـاره زخمهای‌سر وشکستگیهاوامثال‌آن داشته‌است .



(شکل ۶۸) بقراط با آتش افروزی در کوچه های آتن طاعون را برطرف کرد ـ پزشکان لندن همین عمل را به سال ۱۶۶۵ میلادی تکرار کردند (تاریخ طب اتول . بتمان)

در مورد شکستگیها به طوری که از اشکال ضمیمه صفحات بعدی مستفاد می‌گردد آنکه بقراط (و پزشکان بقراطی) انواع و اقسام شکستگی ها و در رفتگی ها را طبق‌معمول آن زمان مجری می‌داشتند .



(شکل ۶۹) جلد یک جعبه اثاثه طبی
با تصویر بقـــراط
(از کتاب زودهف و اشتینک)

درباره جراحی نیز در ایلیاد ذکری آمده است ،که توجه به جنگجویان بوده‌است .

در ایلیاد در یکی از اشعار رزمی‌چنین مضمونی آمده است :

" تیر را از محل زخم بیرون کشیده و با مهارت داروی تسکین بخشی که شیـــرون (Chiron) برای پدرش داده بود روی زخم پاشید (ایلیاد فصل چهارم " .

در درمان ــ معالجات بقراطی دردنیا معروفیت تام دارد .

در آن دوران انواع و اقسام داروهای مسهل‌ومقی وعسل‌و ماءالشعیر (Tisane) و داروهای مقوی‌وضدسیلان طمث و بخور را استعمال می‌کرده ، بعلاوه خون گرفتن‌و پرهیز واستحمام‌ومالش‌و و تنقیه وحقنه نیز متداول بوده است .

در این قسمت نمی‌خواهیم از جمیع درمانهای آن دوران بحث نمائیم ، بلکـــه موصوع قابل ذکر آن است ، که این درمانها با اصول تداوی که جالینوس بیادگار گذارده عینا" (می‌توان گفت تقریبا" بی کم و زیاد) در طب اسلامی وارد گردیده ، منتهی اطباء ایرانی توانستند تغییراتی چند در آن بدهند و ما این موضوع را ضمن تاریخ طب دوران پس از اسلام متذکر خواهیم شد .

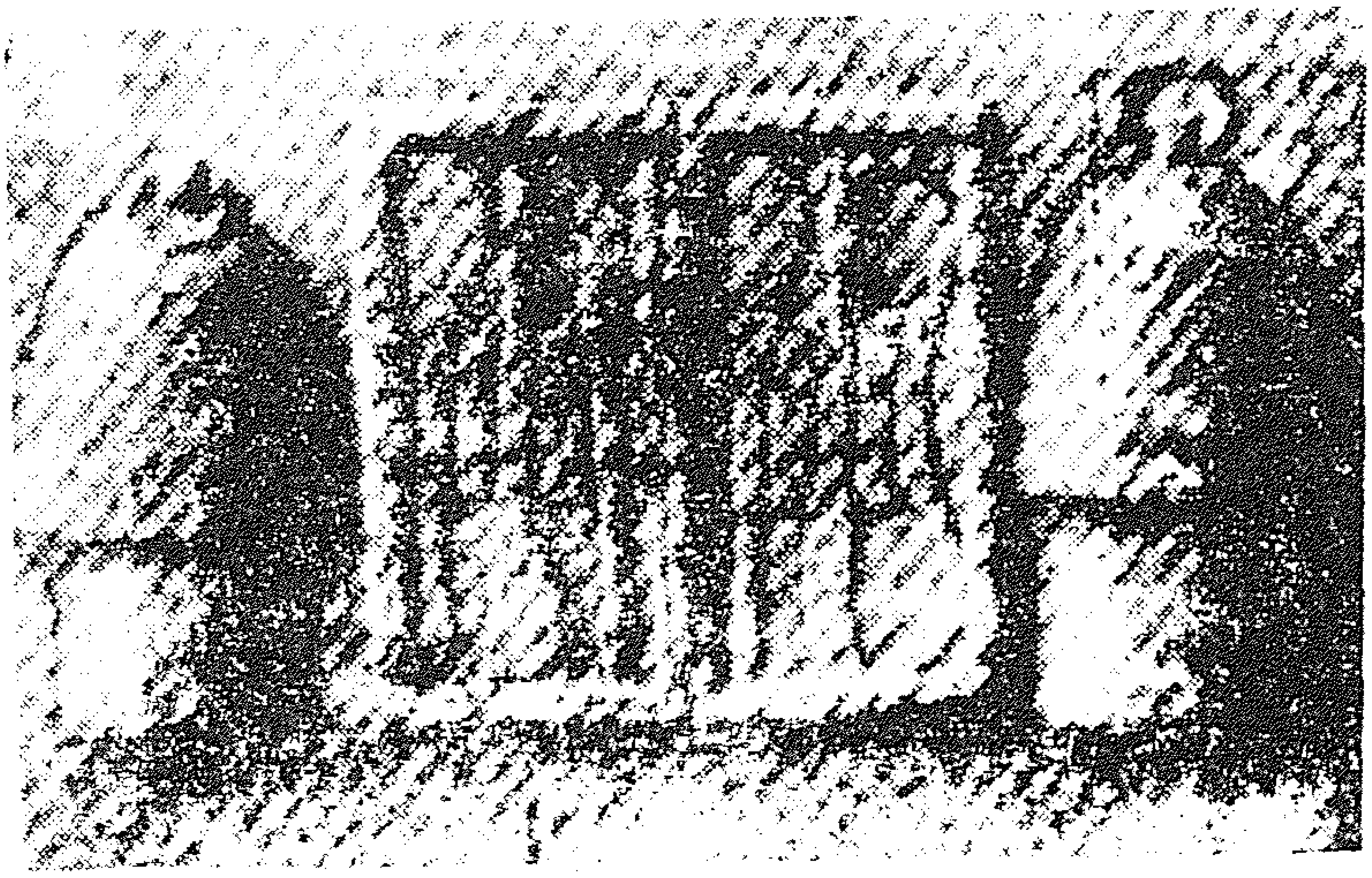
در بهداشت نیز توسط بقراط و پزشکان بقراطی قدمهائی برداشته شده ، که یکی از این نمونه ها موضوع آب و هوا و مکان است ، بدین شرح که یکی از کتابهای عالمانـــه بقراط در باب هواها (اهویه) و امکنه می‌باشد ، که رابطه بین بهداشت و سلامتی را با آب و هواو از بیماریهائی که براثر اوضاع جغرافیائی و منطقه‌ای است تذکراتی داده‌است .

بیماریهای واگیـــر را اغلب مربوط به‌آب و هوا و بادهای ناسالم می‌دانسته ، و اصطلاح هوای وبائی از آن دوران به طب اسلامی وارد شده است . چنانکه در مجموعه بقراطی بیاید ،در کتاب هواها و آبهاوزمین ها از این موضوع صحبت ،شد،ه است .درباره دارو باید گفت ، عده‌ای بودند که کار آنها گردآوری گیاهان بوده که برای استعمال آنها جنبه سحر و جادو نیز دخالت داشته است .

وــ تعالیم بقراطی ــ همانطور که گفته شدوی ابتدا در جزیره کوس درآمفی تآتر بزرگ این جزیره و همچنین در زیر چنار بقراطی مدرس داشته ، سپس به‌آتن رفته و از آنجا به ایالت شمالی یونان مهاجرت کرده و در تمام این مراحل به تدریس علم طـــب اشتغال داشته است .

شرح بیمارانی که وی در کتب خود متذکر گردیده ، چند مورد می‌باشد که بسیار شیرین است . بعلاوه در کتاب اپیدمی از این موارد (یعنی درمان بیماران) گفتگو کرده

است . چنین بنظرمی‌رسداولین طبیبی که درعالم به شرح حال وتاریخچه بیماران‌پرداخته است ، بقراط بوده که پس از وی دیگران نیز به وی تاءسی جسته‌اند و تاریخچه هـــا و ملاحظات چندی بر روی بیماران و شرح حال آنها و شرح بیماریشان به رشته تحریر در آورده‌اندو نتیجه‌ای که از روش آموزش وی باقی‌مانده آنکه بقراط روش‌علمی‌درمان‌بیماریها را در علم طب وارد ساخته است .



(شکل ۷۰) یک جعبه جراحی‌مرکب ازچاقو و شیشه حجامت‌درآسکلپیون‌آتن (ازکاستیلیونی)

اینک من باب مثال ترجمه یکی از تاریخچه های کلینیکی مقتبس از کتـــاب بیماریهای همه گیر (اپیدمی ها) رامتذکر می‌گردیم :

" زنی که گلو درد داشت و در منزل Aristion مریض بود ، لب به شکایت گشود . زبانش قرمز و بتدریج خشک شد . روز اول بدنش مرتعش و داغ و روز دوم حالش

سخت و تب حادی عارضش شد . ورم مایل به قرمزی سخت در گردن پیداشد و تااطراف سینه توسعه یافت ، دست و پایش سرد و کبود شدند ، صدای نفس کشیدنش بلند گردید ، مایعات از منخرینش بیرون می‌آمد و نتوانست غذا را ببلعد ، ادرار و مدفوعش قطع شد .

روز چهارم حال بیمار شدت یافت .

روز پنجم بیمار فوت کرد " .

خلاصه آنکه بقراط توانست طی تعالیم خود برای اولین بار در تاریخ پزشکی مرض را ، (که تا آن موقع به وسیله شیاطین می‌دانستند) از اوهام جدا سازد و اگرخدمات وی را در بسیاری از موضوعات طبی نادیده بگیریم ، همین امر بزرگترین (یا یکی از بزرگترین) خدمات وی به عالم طب است .

بقراط در زیر چناربزرگی در جزیره کوس می‌نشسته وبتدریس‌علم‌طب‌می‌پرداخته است .

شاخه های این چنار پس از ۲۵۰۰ سال ، بر روی صفه‌ای در جزیره مذکور می‌باشد که اکنون طالبین و شائقین علم طب از اطراف واکناف عالم برای دیدن این درخت‌چنار به یونان می‌روند و رنج راه تحمل می‌کنند تا لذت دیدن مدرس بقراط را درک نمایند .

در شهریور ماه ۱۳۳۹ که هفدهمین کنگره بین المللی پزشکی در یونان تشکیل گردید ، نمایندگان اغلب کشورها در کنگره مزبور شرکت نمودند . بنده ناچیز نیز دراین کنگره شرکت داشتم .

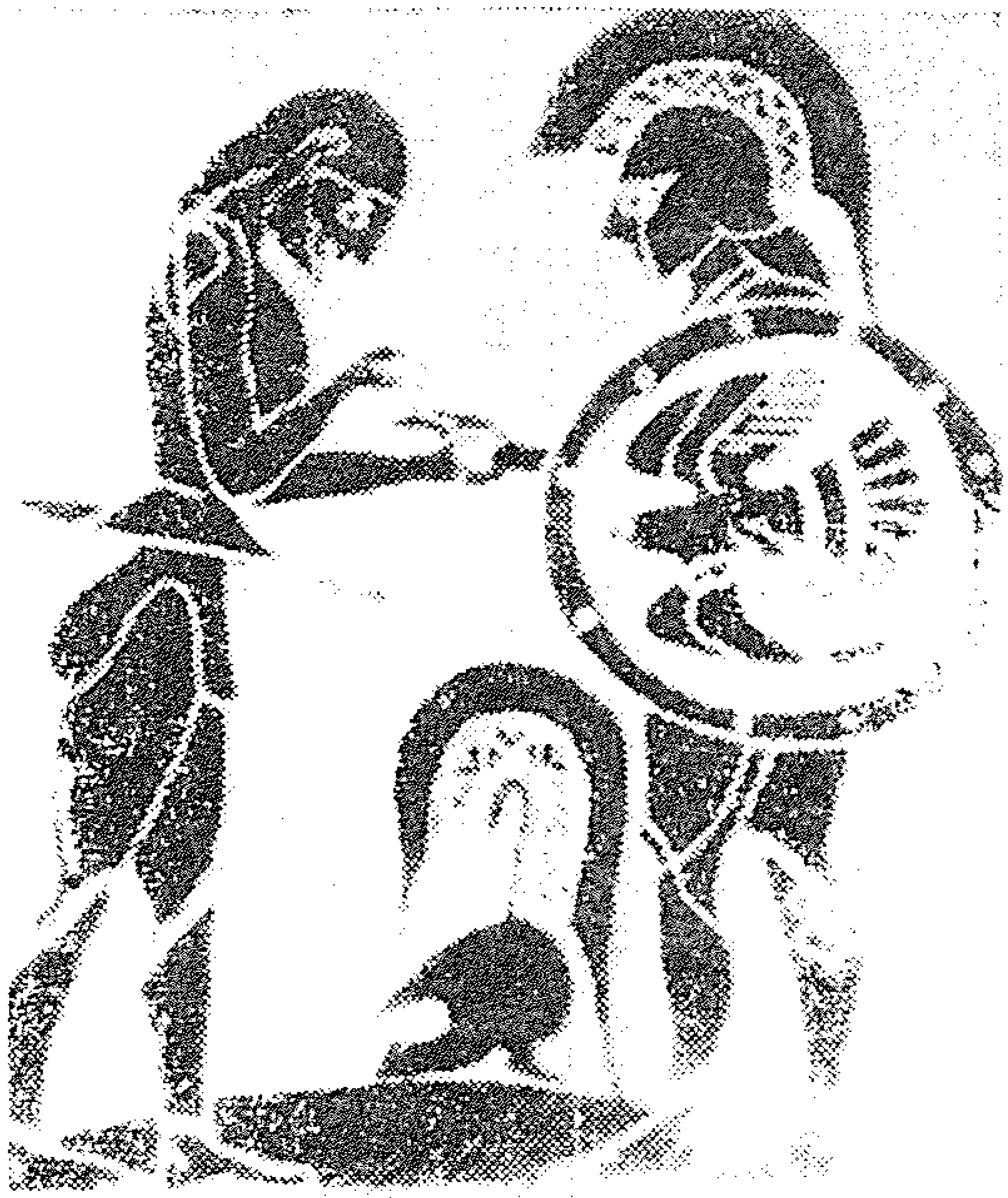
برنامه کنگره بر روی چهار موضوع بود :

۱ــ بقراط و مکتب وی ؛

۲ــ طب مکتب اسکندریه ؛

۳ـ طب بیزانس،

۴ـ مطالب متفرقه.



(شکل ۷۱) زخم بندی جنگجویان یونانیان قدیـم
(از کتاب تاریخ طب اتول .بتمان)

در این کنگره بیشتر بر روی طب بقراطی صحبـــت و گفتگو گردید و عموم اطبـــاء درباره اثر کتب و آثار و علم بقراطی در دنیا مطالبی ایراد نمودند . بنده نیز چند کلمه درباره "اثر کتب و آثار بقراط بر روی‌کتب طبی‌اسلامـی و ایرانی" ایراد کردم . (مجله جهان پزشکی شماره های‌هفتم وهشتم‌سال‌چهاردهم ۱۳۳۹) .

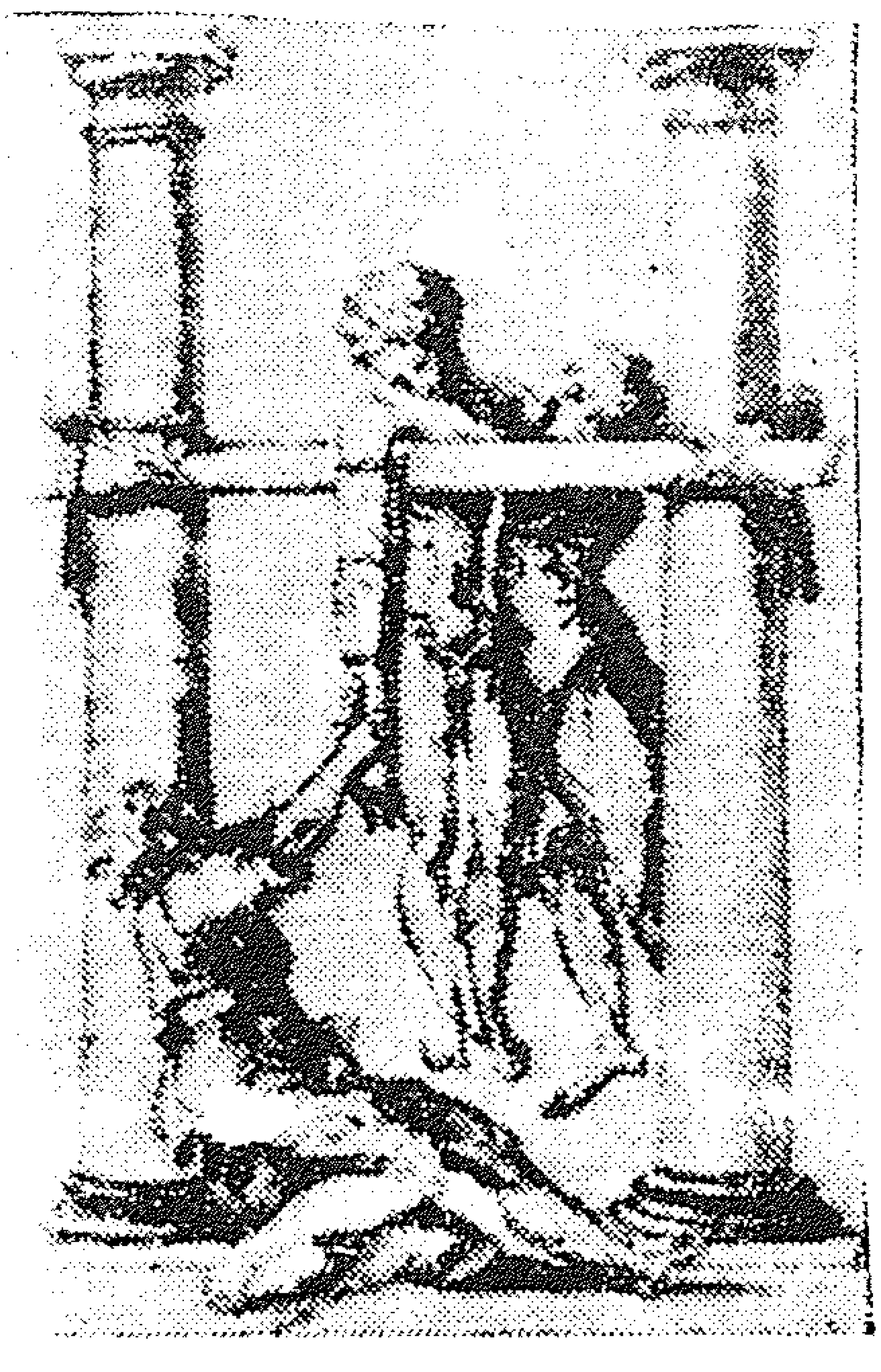
در زیر چناربقراطی همه اطباء شرکت کننده دور هم گردآمدند و به یاد استاد بزرگ سخنها گفتند و تجدید خاطره‌ای از ۲۵۰۰ سال قبل بعمل آوردند .عده‌ای نیز الواحی چند به یادگار گذاردند .

بنده کمترین نیز که در این کنگره شرکت داشتم چند کلمه‌ای به مناسبت ایـــن کنگره خطاب به استاد بقراط گفتم :

" همه ما به دورکرسی استاد بقراط پدرعلم طب و استاد استادان پزشکی وواضع علم‌وظائف‌الطبیب‌گردآمده‌ایم‌که به وی سلام‌بدهیم ،امیدواریم‌که سلام مارا جواب‌بدهد .

" به توای بقراط عزیز: بدان که شاگردانت از اطراف و اکناف برای دیدن زادگاه و محل تدریست خدمت رسیده‌اند ، تا کوچکترین حقی از حقوق بزرگی که تو به گردن بشرداری ادا نمایند ، تو متعلق به تمام دنیا هستی ، تو منحصر به محل و جای مخصوصی نیستی ، تو از آن همه‌ای ، درود برتوای بقراط بزرگ " .

آنگاه همه نمایندگان به طرف آمفی تآتر بزرگ آپولن رهسپار شدند ، در آنجا به مانند آئین و سنت پیشین یونان طالب علم طب در لباس قدیمی یونان در میان دو فرشته پاناسه و هیجیاایستــــادند و قسمنامه بقراطی را در حالی که در دست چپ داشتند ودست راست را به علامت تعظیم و قسم افقی بلند کرده بودند ، قسمنامه‌راخواندند . همه‌حضار نیزدست راست رابلند نموده تجدید قسم نمودند و بدین ترتیب پس از ۲۵۰۰ سال برزادگاه و مدرس بقراط سنت وآئین و رسم بقراطی برگذار گردید .



(شکل ۷۲) طریقه جا انداختن شانه

(از ژورنال دولامدسیــن)

ذکر سطور بالا ازآن نظربود که موضوع مقام‌بقراط کمی روشن تر گردد تا بتوانیم بعدها اثر و نفوذ آنرا بر روی طب عالم درک‌نمائیم .

ز ــ کلمات قصار ــ بقراط را کلماتی کوتاه یا باصطـــلاح کلمـــات قصـــــاری (Aphorisme) است که از آن عـهد به یادگار مانده است . این کلمات قصار چنانکـه از اسم آنـها مستفاد می‌گردد ، مجموعه‌ای می‌باشد که به عباراتی مختصر و موجز بیان مطالب طبی مفیدی جا داده شده است .

این کلمات درهر دو مدرسه کنیدوس و کوس وجود دارد ،اماآنچه مربوط به‌دوران بقراطی است بـهتر و خوبتر می‌باشد .حال اگر بخواهیم جمیع کلمات قصار را در این‌کتاب متذکر گردیم ، مطلب بدرازا کشد ، فقط اضافه می‌نمائیم : " اثر این کلمات هم به مانند بسیاری از آثار بقراطی بر روی طب پس از اسلام درایران و دنیا باقی مانده و ابن سینا و رازی و دیگران از آنـها اقتباساتی منضم به اضافاتی نموده‌اند که در موقع خود از آنـها ذکر خواهیم کرد " .

ح ــ سوگند نامه بقراط ــ اما اثر بزرگ یا یکی از بزرگترین آثار بقراط سوگندنامه وی است که از آن در مقدمه کتاب به طور تفصیل صحبت گردید .

این سوگند نامه چنانکه گفته شد به تمام زبانـها ترجمه گردیده است .

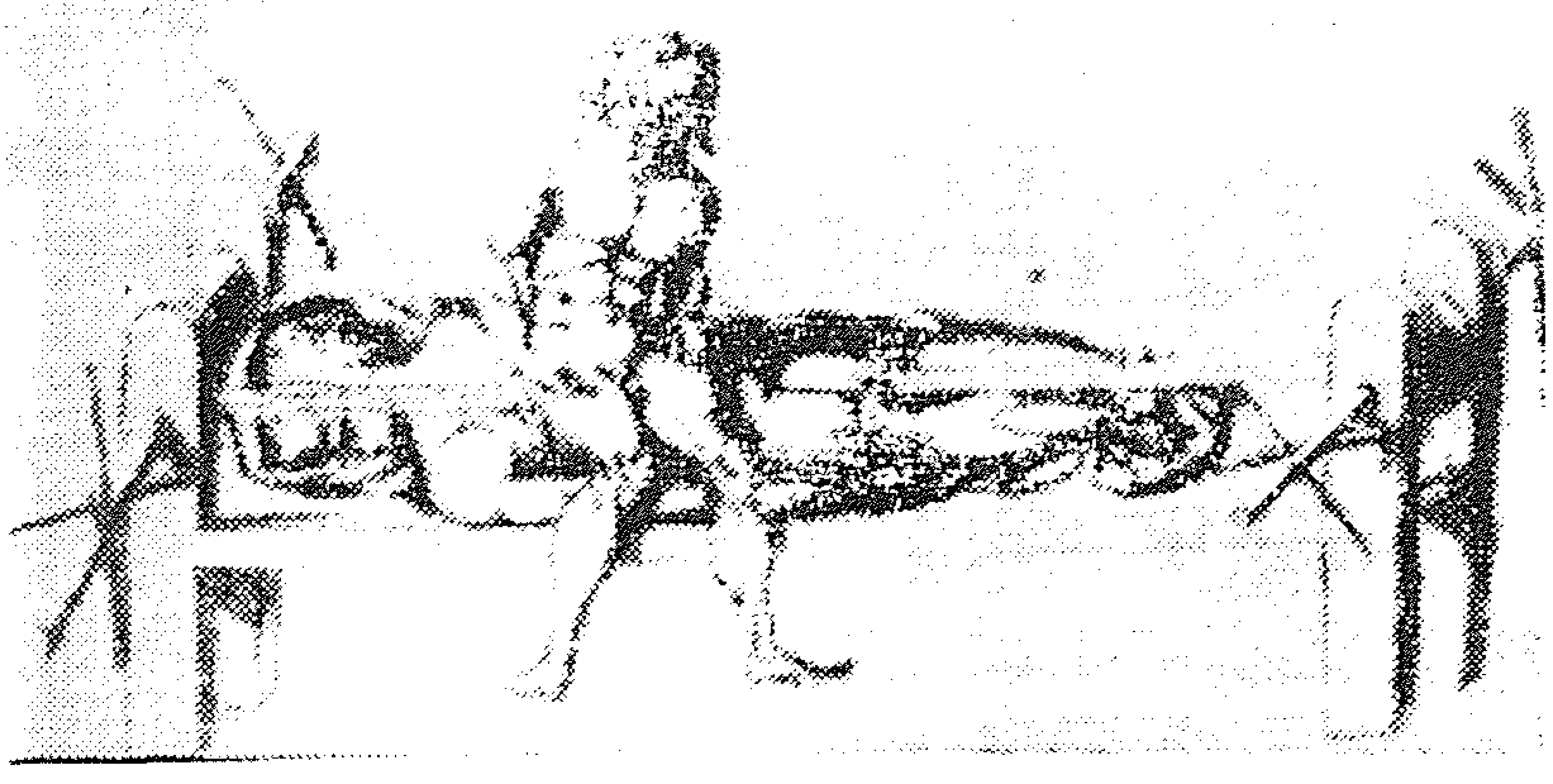
اغلب اطباء ایرانی نیز آنرا در کتب خود متذکر گردیده‌اند منجمله طبیب عالیشان ایرانی علی بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی متوفی به سال ۳۵۲ هجری قمری آنرا در ابتدای کتاب " کامل الصناعه الطبیه الملکی " یا کتاب " ملکی " آنرا به عربی نگاشته که ترجمه آنرا تحت عنوان " پندنامه اهوازی " با متن عربی با شرح حال وتشریح کتاب ملکی دو بار یکی به سال ۱۳۱۸ شمسی (از انتشارات بنگاه پروین) و یکی به سال ۱۳۳۲ شمسی (شماره ۲۸۶ انتشارات دانشگاه) بچاپ رسانده‌ام که عینا " در مقدمه‌کتاب چاپ گردیده است و احتیاجی به تکرار آن نیست .

بعلاوه اغلب موٌسسات و بنگاههای فرهنگی و طبی به انحاٌ مختلف تمام یـــا قسمتی از آنرا ترجمه نموده‌اند .

برای اطلاع از میزان علم طب در دوران بقراط باید مجموعه بقراطی را مطالعه کرد که تقریبا " رفع احتیاج هر طبیب را می‌نماید .

ط ـ مجموعه بقراطی (Corpus Hippocratum) ـ چنانکه از اسم آن مستفاد می‌گردد مجموعه آثار و کتب بقراط می‌باشد که از وی باقیمانده است .

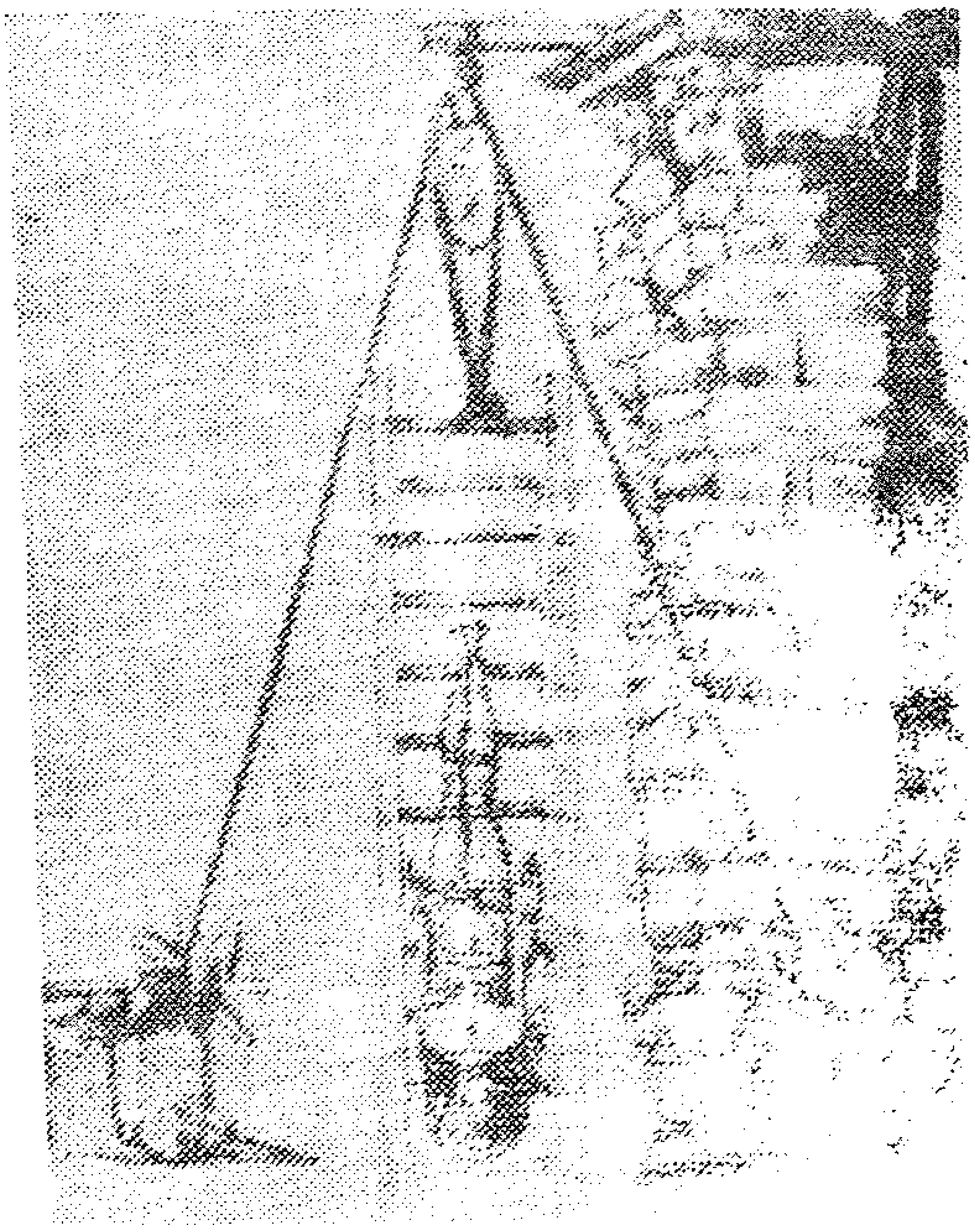
این مجموعه برای اطباٌ و طالبین علم طب (یعنی دانشجویان) بوده ،که‌عده‌ای از اطباٌ برآنها شروحی نگاشته‌اند (چه در مشرق و چه در مغرب) . از شارحین بزرگ وی جالینوس می‌باشد ، که برکتب و آثار بقراط شروح زیادی نگاشته است .تا آنجا که نام این دو طبیب در تاریخ طب پیوسته با یکدیگر همراه آمده است .



(شکل ۷۳) طریقه جا انداختن در رفتگی ستون فقرات با فشار متداوم (از ژورنـــــال دولامدسیـــن)

غیر از وی مترجم بزرگ طب اسلامی حنین بن اسحــــق عبادی (همان مترجمی که درمیان اروپائیان بنام Johannitus معروف است) وعده دیگر آثـــار بقراط را ترجمه و شرح نموده‌اند و ما امیدواریم این مطلب‌را در طب ایران پس از اسلام مفصلا " متذکر گردیم .

کتب و آثار وی در اروپا به لاتینی و یونانی ترجمه وچاپ گردیده و مدتها مورد استفـاده قرار گرفته ، اما در مشرق زمیــــن ترجمه آثار وی به عربی معمــــول بوده است .



(شکل ۷۴) جا انداختن یا آویختن بیمـار در مورد در رفتگی ستون فقرات (از ژورنال دولا مدسین)

اینک فهرست وار قسمتی از مجموعه بقراطی را ذیلا " می‌نگاریم بدین شرح :

۱) کتاب تقدمه المعرفه ۲) کتاب بیماریهای مقدس ۳) کتاب غذا و پرهیز ۴) کتاب بیماریهای وبائی ۵) کتاب زخمهای سر ۶) کتاب جراحی ۷) کتاب مفاصل ۸) کتاب شکستگی ها ۹) کتاب آلات جا انداختن ۱۰) کتاب هواها وآبهـا و امکنه ۱۱) کتاب بحران .

مثلا " بقراط در کتاب تقدمه المعرفه از سیر بیماریهای حاد بسیار خوب ازعهده برآمده است ، یا آنکه در کتاب بیماریهای مقدس مشروحا " متذکر گردیده که بیماریها از طبیعت است و اگر بعضیها بدانها جنبه الهی میدهند از آنجهت است که بی اطلاع میباشند . دراین کتاب از بیماریهای دماغی صحبت مینماید و صرع را که قبل از وی بیماری مقدس میدانستند ، رد نموده است .

آنگاه به انواع‌تبها پرداخته ، یک یک آنها را مورد مطالعه قرار داده و متذکر گردیده است ، که نام بیماریهای مقدس منشاء آن از جادوگران و شارلاتانها میباشد .

در کتاب پرهیز چنانکه ازاسم آن مستفاد میگردد ،از پرهیز و غذاصحبت‌داشته و معتقد بوده که در بیماریهای حاد پرهیز و غذا بسیار صحیح میباشد .

کتاب امراض وبائی بقراط در حقیقت یکی از شاهکارهای بقراط است ، این کتاب مجموعه‌ای از ملاحظات کلینیکی وی میباشد که شرح داده شده است .

در این کتاب تعدادی‌گزارشهای کلینیکی میباشد .شرح یک یک آن‌دراین‌مختصر ممکن نیست ، همینقدر میگوئیم که این ملاحظات بالینی روی بیمار توسط وی دنبال میگردیده است .

رازی پزشک بزرگ ایرانی در ابتدای کتاب حاوی خود بدین مطلب اشاره و از عظمت مقام‌بقراط یادنموده است . که شرح همه آنها دراین قسمت میسر نمیباشد .

ی ــ بیمارستان و پرستاری ــ درمعابد یونان قدیم چنین بنظر میرسدداروهائی نیز به مریض داده میشده ، منتهی کاهنان کارهای طبی و جراحی را در محلهای دیگری انجام میدادند . معابد در حقیقت پناهگاه آرام و محیط متناسب و زیبا برای بیماران و فرسودگان و امثال آنها بوده ، پزشکان بیماران خود را در محلی که شبیه اتاق مشورت یا

جراحی بوده بازدید می‌کردند . ملازمین آنها اعم از مرد و زن یا غلامان اصولا " بـــا پرستاران کنونی وجه شبه نداشتند .

درباره پرستـــاری و پرستار اسمی از این دستـــه بخصوص در یونان نیامـــده است ، فقط باید دانست کـه بنابرروایات یونانی دختـــر اسقلبیوس‌مساه به‌هیجا دائما " در مراسم و آداب مذهبی با پدرش همراه بوده است .



(شکل ۷۵) جا انداختن در رفتگی فک (از ژورنال دولامدسین)

بیمارستان در دوران قبل از بقراط اصولا "وجـود نداشته ، بلکه معابد محـــل استراحت و درمان و اعتکاف بیماران مخصوصا "بیماران روانی بوده ، و از این جهت قرنها طول کشیده ، که بیمارستان به تمام معنی کلمه در یونان پیدا شده است .

درباره پرستار چنین بنظر می‌رسد ، که از دوران بقراطی و پس از آن به مناسبت درمانهائی که در اسکلپیادهامی‌شده ،رواج داشته است . مراقبتهائی که درباره زخم‌بندی و شستشو از بیماران می‌شده ، همان پرستاری واقعی است . وی معتقد بوده که باید طبیب شخصا " ملازم امر باشد .

بقراط در کتاب Decorum (آداب معاشرت)گوید : " بگذار یکی از شاگردانت‌بدون اکراه جهت اجرای تعالیم و مباشرت درمان ،تصدی‌بیمار را برعهده گیرد . کسانیکه به اسرار و رموز فن وقوف دارند برگزین ، تا هر چیز لازم را بیفزایند و درمان را بـا اطمینان بکار بندند .همچنین بایداز چیزهائی که در فواصل بین بازدیدها رخ داده و از نظر می‌گریزند پیشگیری نماید " .



(شکل ۷۶) طرز جا انداختن شکستگی ران (از ژورنال دولامدسین)

هیچگاه یک فرد عامی را به مباشرت چیزی مگذاروالاهر گونه بد اقبالی که پیش آید ملامتش متوجه تو خواهد شد " .

زنان یونانی مقارن بقراط یک نوع تعلیم و تربیت بسیار مقدماتی را اخذ کرده و در یک قسم زندگی انفرادی بسر می‌بردند .

از پرستاران حرفهای در این دورانها اسمی برده‌نشده ، اما کار قابلگی معمول بوده است .

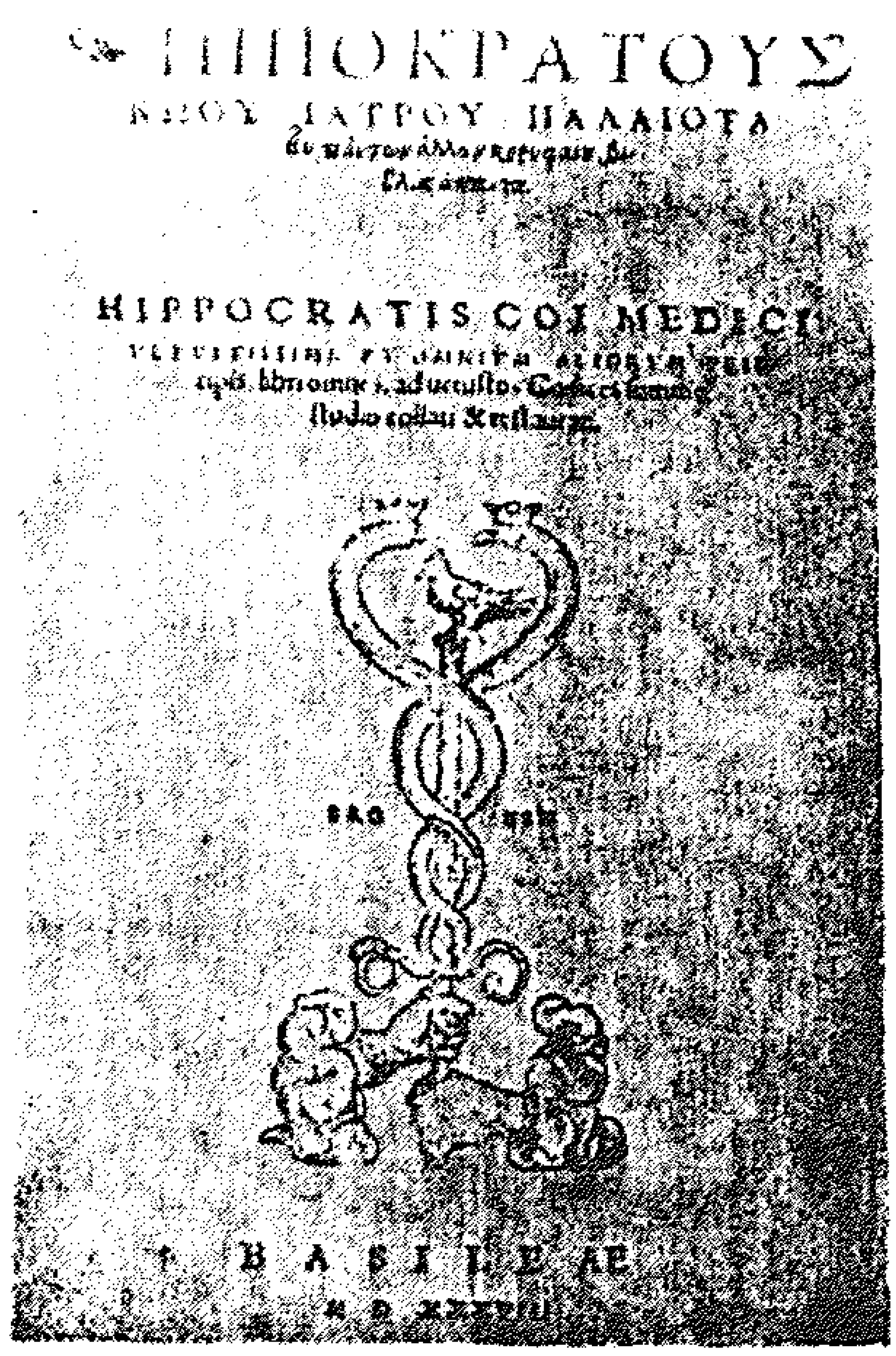
ملازمان خانگی‌برای کار زایمان زنان حامله درحقیقت کارپرستاران رامی‌نمودند .

چنین بنظر می‌رسد که زنان آن عصر برای وظائفی که در برابر بستر بیماران نموده‌اند کار پرستاران را انجام می‌دادند .

به طورکلی پرستاری به وسیلهٔزنان به نحوی‌که در بالا مذکورافتاد عمل‌می‌گردیده است و نباید چنین تصور کرد ، که زنان یونانی به معنای واقعی پرستار بوده‌اند .

تا اینجا شمه‌ای از طب دوران پزشکان بقراطی می‌باشد که سردسته آنها بقراط طبیب بزرگ بود . اکنون دوران پس از بقراطی را مورد مطالعه قرار می‌دهیم و اضافه می‌نمائیم ، این دوران رادر تاریخ طب به دودوره: اول از بقراط تا جالینوس و دور دوم دوران پزشکی رومیهاتقسیم نموده‌اند .

دوره اول یعنی از بقراط تا جالینوس ، دانشمندانی در یونان پدید آمده‌اند ،به مانند افلاطون (Platon ۴۳۰ قبل از میلاد مسیح ع) و ارسطو یا ارسطاطالیـــس (Aristote) و دیوژن (دیوجانوس Diogene) که در عالم طب خدماتی انجام داده‌اند ، مخصوصا " افلاطون و ارسطو از نظر آنکه فیلسوف بوده‌اند ، درباره روان و حواس پنجگانه و انواع روحها (به مانند روح عقلانی‌که محل آن‌را در مغز و مرکز حواس سامعه و باصره وشامه را دراین‌عضو قائل بودند) و روح حساس که آنرا میان پرده حجاب حاجز (دیافراگم) و گـردن می‌دانستند . از آن گذشته وجود آدمی را از چهار عنصر یعنی آب و باد و خاک و آتش دانسته و غلبه هریک از این عناصر را در آدمی باعث بیماری یعنی نتیجـــه



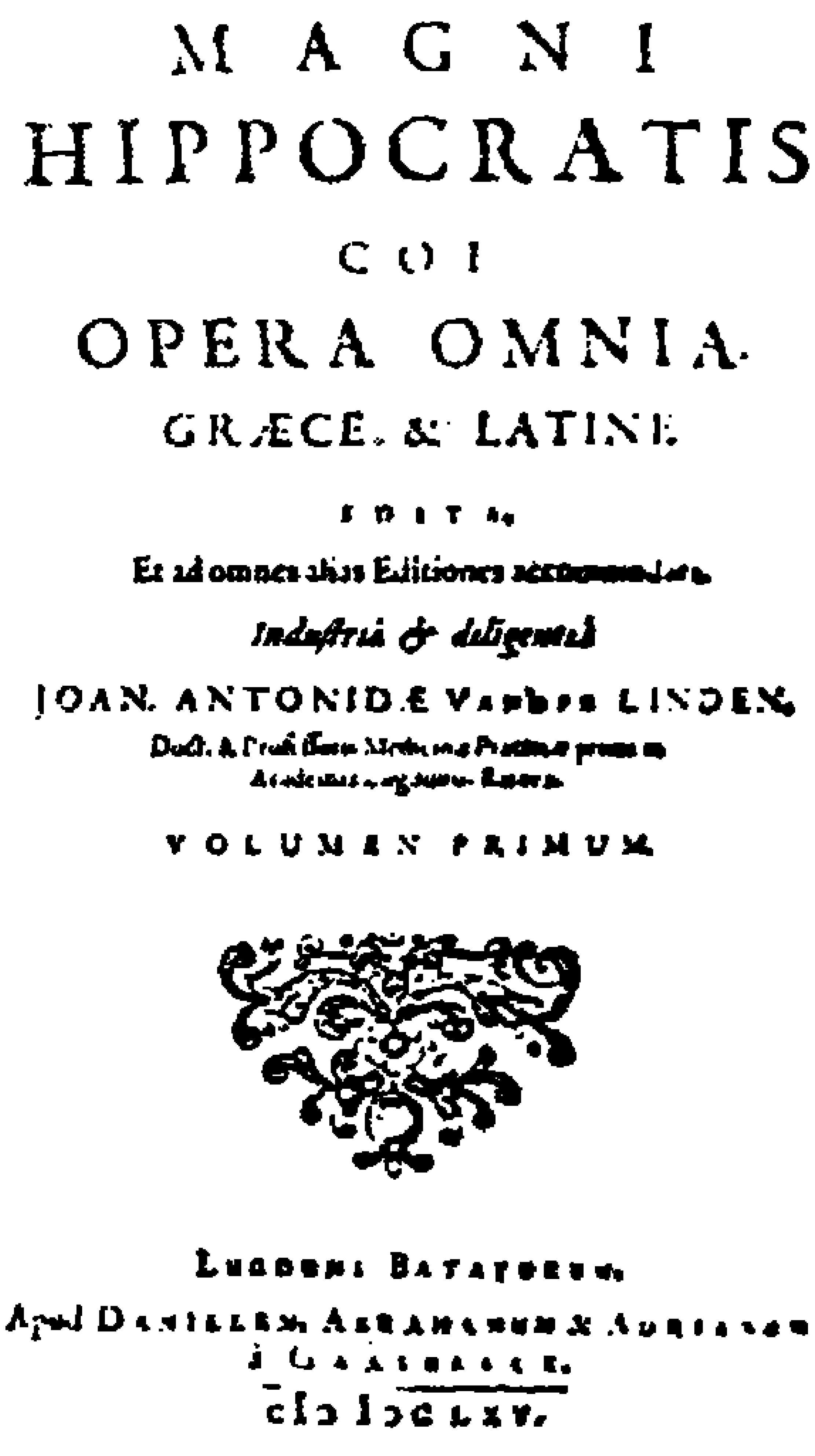
(شکل ۷۷) پشت جلد کتاب بقراط چاپ بال سویس ۱۵۳۶ میلادی

عدم تعادل آنها را به مرض تعبیر می‌نمودند .مثلا "غلبه آب را باعث تب سه یک و باد را تب روزانه و خاک را تب چهار یک و آتش را تب دائم می‌دانستند .

موضوعات بالا اگرچه ممکن است در بادی امر کمی آسان و غیر قابل ملاحظـــه بنظر رسد ،اما بعدا " در تاریخ طب ایران و اسلام خواهیم دید ، که نظرات همین فلاسفه آثار زیاد و عمیقی بر روی طب اغلب کشورها گذارده است . از آن گذشته افلاطون بـــه اخلاط اربعه یعنی (خون و صفراو سودا وبلـغم (یعنی Sang و Bile و Atrabile و Phlegme) نیز اعتقاد داشته و کمی و زیادی آنها را باعث بیماریها می‌دانسته است .

ارسطو (۳۲۲ــ ۳۸۴ قبل از میلاد مسیح ع) که پدرش طبیب بود هم فیلسوف و هم پزشک و هم شاگرد افلاطون می‌باشد .

نظرات ارسطو نیز به مانندافلاطون بوده و چون مدتـها شاگردی وی را نموده بدین جـهت آثار و عقاید افلاطون در وی اثر فوق العاده داشته است . ارسطودرباره پوسیدگی و عفونت (Infection و Putréfaction) صحبت داشته‌است . اوست که نبض را شناخته و محل آنرا در شرائین دانسته ،یعنی در حقیقت از اورده جدا نموده است . وی ترشح ادرار را از کلیه ها می‌داند . بعلاوه درباره ضریـــح

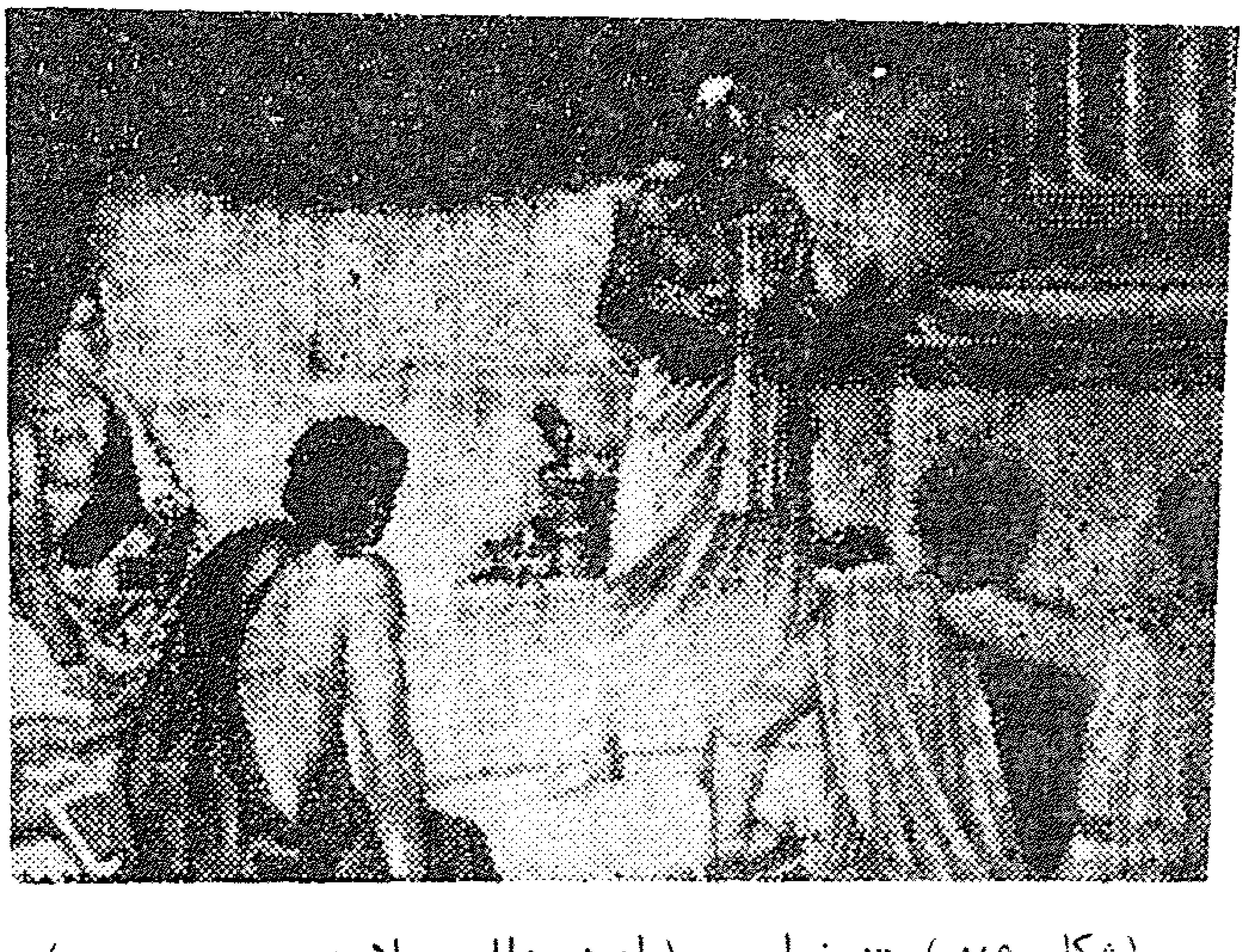

MAGNI
HIPPOCRATIS
COI
OPERA OMNIA.
GRÆCE. & LATINE
EDITA,
Industriâ & diligentiâ
JOAN. ANTONIDÆ Vander LINDEN,
VOLUMEN PRIMUM.
CIↃ IↃC LXV.

(شکل ۷۸) پشت جلد ترجمه یونانی به لاتینی کتاب بقراط لیدن هلند

استخوان و رگهائی که به آن عذا می‌دهند صحبت داشته، واز سرایت بیماریها سخـــن گفته است .

اگر بخواهیم درباره این دو فیلسوف که نظرات و عقاید آنان در دنیا اثر بزرگ گذارده، بحث نمائیم مطلب بدرازا کشد ، فقط متذکر می‌گردیم که مکتب این دو که پس از مکتب بقراطی در دنیا پدیدار گردیده، (البته بیشتر از نظرات فلسفی و حکمتی) بسیار با اهمیت می‌باشد .

در این دوران طبیب دیگر یونانی به نام تئوفراست (۳۷۱ قبل از میلاد مسیح ع) (Theophraste) است که پس از ارسطو بوده ،وی در خواص گیاهان وآشنائی با آنها بسیار زحمت کشیده است .اوکسی‌است که از دارچین وفلوس و هل ومـــــــورد واقونیطون (Aconit یا تاج الملوک) و فوزر (که برای دفع کرم کدو استعمال می‌نموده و اکنون نیز استعمال می‌گردد) و زنجبیل و میعه سائله (Styrax) و سدر وامثال آنها در کتاب خود ذکر کرده است(ازمنابع‌مختلفه) .



(شکل ۷۹) تئوفراست (از ژورنال دولامدسیــــــــن)

پس از این دوران یکی از مکاتب بسیار مهم تاریخ طب، مکتب اسکندریه است ، که اطباء بزرگ از این مکتب بیرون آمده، و هر کدام خدمات گرانبهائی در علم طب نموده‌اند، نتیجه و اثر خدمات آنها بر روی طب ایران واسلام هویداست. یکی از دانشمندان این مکتب هروفیل (۳۲۰ قبل از میلاد مسیح ع) معروف و همان است که Pressoir d'Herophile به نام اوست. وی در تشریح طبیبی کم نظیربوده و درباره اورده‌و شرائین و جریان خون نظراتی داشته، که مدتها پس از وی در تاریخ‌طب برقرارمانده، تا آنکه هاروی (Harvey) دانشمند بزرگ انگلیسی گردش خون را روشن کرد واز آن به بعد نظرات این دانشمند و دانشمندان پس از وی به مانند جالینوس در بوته فراموشی گذارده شد.

غیر از هروفیل در مکتب اسکندریه پزشکان دیگری نیز بوده که ذکر آنها باعث تطویل مقال گردد.

اما در روم و طب این قوم که در حقیقت باید مکتب آنرا شاگرد مکتب یونان دانست، به طور کلی همان عقاید و نظرات سابق یونان با تکمیلاتی که در آنها شده در عالم هویدا گردیده است. اثر مکتب یونان واسکندریه بر روی مکتب طبی روم بسیار زیاد است، و مدتها پزشکان رومی بهمان رویه و نظرات این دومکتب به طب ادامه می‌دادند.

در کشور روم نمایندگانی پا به عرصه وجود گذاردند به مانند بلیناس (Pline) و تمیزن (Themison) و سلز (Celse) و دیوسقوریدوس معروف (Dioscoride) وآخرین آنها جالینوس می‌باشد.

اطباء رومی شاگردیونانی‌ها بودند و همه آنها پیروی از مکتب یونان می‌نمودند،

منتهی آنکه هر کدام نکته یا نکاتی چند به طب یونانی اضافه‌نمودند ،اما اصل و ریشه آن طب یونانی بوده است .

اینان درباره تشریح و علم الامراض و داروشناسی‌و داروسازی‌و تبها و امثال آنها ، قدمهائی برداشتماند که قابل توجه است ، اما وقتی با دقت بدین موضوعها در تاریخ طب مشاهده می‌شود ، واضح‌وآشکار است که طب رومی دنباله طب یونانی است .



(شکل ۸۰) دیوسقوریدوس(نقل از مطبوعات داروئی مرک)

یکی ازستارگان‌بسیار درخشان آسمان طب رومی دیوسقوریدوس (دیوسکورید ۵۶ پس از میلاد مسیح ع) است که درباره خواص گیاهها و روغن ها و مرهم ها و امثال آنها ابتکار زیادی بکار برده است .

وی در کتاب خود که تا قرن شانزدهم میلادی مورد مطالعه جمیع اطباء جهان

بوده ، از بسیاری نباتات طبی و مرهم ها و روغن های مالیدنی و امثال آنها که با گیاهها می‌ساخته صحبت نموده است .

چنین بنظر می‌رسد برای اولین دفعه دیوسفوریدوس درکتاب خود از تریاک و خواص وی برای سرفه و تب روده ها سخن گفته است .

نام دیوسفوریدوس، همچنین مندرجات کتابش در اغلب کتابهای دوران طب ایران و اسلام بسیار آمده است . کتاب وی یکی از نفیس ترین کتب طبی در تاریخ طب می‌باشد .

حال چند کلمه درباره جالینوس (۲۰۰ـ ۱۳۱ پس ازمیلاد مسیح ع)که اروپائیان ویرا Galien می‌گویند و در زمان امپراطور روم مارک اورال (Marc - Aurele) زندگی می‌کرده است صحبت نمائیم .

باید دانست پس از بقراط و ظهـــور جالینوس درفاصلهٔ این مدت طب یونانی مدراجی را طی نموده و مکاتب پس از بقراط یعنی مکتب افلاطون و ارسطو و مکتب اسکندریه تا قبل از جالینوس خدماتی انجام داده اند ، اما آنکه توانست در حقیقت جانشین بقراط باشد ، جالینوس است . عموما "نام بقراط و جالینوس با یکدیگر در کتب تواریخ طب ذکر می‌گردد و هردو در تاریخ طب نقش بسیار بزرگی را ایفاء نموده‌اند . این دو طبیب توانستنــد



(شکل ۸۱) یک عکس از جالینوس
(از مجله همدرد پاکستان)

تعالیم پزشکی را در دنیـــای قدیم تا قبل از ظهور پزشکان بزرگ ایرانی به تسخیر خود ، درآوردند، سهل است نظرات آنها برروی دوران درخشان طب ایرانی و اسلامی بسیار مهم بوده و عموم پزشکان این دوران خود را شاگرد آندو می‌دانستند و نظرات آنها را گرامی می‌شمردند و هردو را به نام استاد بزرگ در کتب خود ذکر کرده‌اند .



(شکل ۸۲) یک عکس از جالینوس

جالینوس از مردم برغاموس (Pergame) در آسیای صغیر و از یونانیـــان این سرزمین بود و همین امریعنی آسیائی بودن وی باعث محبوبیت زیاد وی نزد ایرانیان و اعراب گردیده است .

وی در طب پیروی ارسطو را نمود و مسافرتهائی به جزیره قبرس و بعضی جزایر دیگر نمود ، سپس به مسقط‌الراٴس خود برغاموس مراجعت کرد و به طبابت پرداخت و خدماتی درباره شفا دادن بیماران مخصوصا " در رفتگی ها و جا انداختن استخوانها و التیام زخمها از خود نشان داد .

می‌گویند روزی در شهر آشوبی بپا شد و چون وی مرد آرامی بود و از جنجال می‌هراسید ، شهر را ترک کرد و به طرف روم رفت و چون شهرتی بسزا داشت ، دشمنانش

اسباب زحمت وی را فراهم ساخته ، لذا مجددا " به آسیا مراجعت نمود ، اما مارک اور ل امپراطور روم وی را طلبید و به طبابت این شهر اشتغال ورزید . بازهم دشمنان وی را راحت نمی‌گذاردند و در حقیقت جالینوس در این شهر دربدرو از خانه‌ای به خانه دیگر می‌رفت ، تا آنکه در قصر امپراطور جای گرفت .

اولین مرتبه در این شهر که امپراطور و فرزندش بیمار شدند ، جالینوس آن دو را از خطر بزرگ نجات داد و همین امر باعث پیشرفت بزرگ‌وی گردید .

جالینوس به مانند بقراط در جمیع شئون و شعب علم طب (البته به تناسب آن دوران) وارد بوده است و مادانش این طبیب بزرگ را فهرست وار در این مختصر متذکر می‌گردیم تا کاملا " حق و مقام وی در عالم طب ایران (بلکه دنیا) مشهود گردد .

جالینوس در تشریح بر روی میمون و حیواناتی به مانند گاو وخوک عمل می‌نمود و در کتاب خود از استخوانها و عضلات و احشاء و سایر قسمتها متذکرشده‌است . وی از اسکلت انسانی تکه های آنرا تهیه کرده بود و یک اسکلت کامل آدمی برای تدریس (یا رفع احتیاج) داشته‌است .



(شکل ۸۳) جالینوس تشریح دوبوابرملرک اول امپراطورروم می‌آموزد (ازطب مصور ـ آمریکائی اتول . بتمان)

در فیزیولوژی چنین بنظر می‌رسد که برای اولین دفعه این طبیب فتح باب نموده باشد و در این امر آثار و یادگار زیاد گذارده است. نبض را از انبساط و انقباض قلب می‌دانسته است. وی نشان داد که قطع طولی و عرضی در نخاع عوارض حرکتی و حسی دربردارد. اگر قطع عرضی نخاع شود آنچه از اعضاء در پائین قطع است، اعصابش از کار می‌افتند. وی اولین بار در برابر عده‌ای حیوانی را بی صدا کرد، بدین شکل که یک بند زیر عصب های راجعه (Nerfs recurrents) انداخت، که وقتی آن بند محکم و تنگ اعصاب را می‌گرفت، حیوان ساکت و بی صدا می‌شد و بالعکس حیوان صدا می‌کرد.

بر اثر قطع نخاع (در محل عقده حیاتی) که بالای فقره اول گردن، حیوان را می‌کشت. گذشته از آن درباره تنفس (شهیق و زفیر) و عمل عضلات سینه امتحانات نمود و ثابت کرد که در موقع شهیق سینه باز و در موقع زفیر سینه تنگ می‌شود.



(شکل ۸۴) جالینوس به درمان مشغول است (از مطبوعات پارک دویس)

رواج داشت ، یعنی قریب دوازده قرن اهمیت تشریح جالینوسی در مکاتب طبی دنیابرقرار بوده است ، در این موقع با آنکه وزال تشریح جالینوس را رد کرد ، اما از وی تجلیل کامل نمود .

در ایران نام جالینوس به عنوان بزرگترین و حاذق نرین و متبحرترین طبیـــب تلقی می‌گردید . چنانکه وقتی می‌خواستند برای طبیبی خیلی تجلیل و افتخار قائـــل گردند وی را "جالینوس دوران" خطاب می‌نمودند .

کتب و آثار وی بسیار متعدد می‌باشند . وی را شانزده کتاب بوده که در طـــب اسلامی به نام سته عشر جالینوس (شانزده‌کتاب) معروف می‌باشد . این کتابها درباره علوم طبی بوده و عموم طلاب علم طب می‌بایست آنها را بخوانند . عده‌ای از مورخین بدان اشاره کرده و خواندن آنرا به طالبین علم طب توصیه می‌نمودند . چنانکه نظامی عروضی سمرقندی درمقاله چهارم از کتاب چهار مقاله خود از آن صحبت داشته و مـــا امیدواریم این قسمت را ضمن فصل مربوط به رازی و ابن سینا متذکر گردیم .

کتب جالینوس عموما " به زبان عربی برگردانده شده است و استفادات اطباء دوران پس از اسلام از این کتب بوده است . از مترجمین بزرگ که این کتب را ترجمه نمـــوده حنین بن اسحق عبادی مترجم بزرگ اسلامی سابق الذکر و خواهر زاده وی حبیش بن الاعسم (که شرح آن ضمن دوران ترجمه کتب یونانی بیاید) می‌باشـد .

آثار طبی جالینوس فهرست وار به قرار زیر است :

کتاب تشریح ـ کتاب منافع الاعضا (فیزیولوژی) ـ کتاب استطقسات ـ کتاب مزاج ـ کتاب قوای طبیعی ـ کتاب شناسائی علل اعضاء ـ کتاب علل واغراض ـ کتاب تب ها ـ کتاب چشم ـ کتاب حیله البرء .

وی به چهار خلط معتقد بوده و هریک از آنها را به یک عنصر نسبت می‌داد . مثلا " سودا را به خاک و صفرا را به آتش و خون را به هوا و بلغم رابه آب تشبیه‌می‌نموده است .

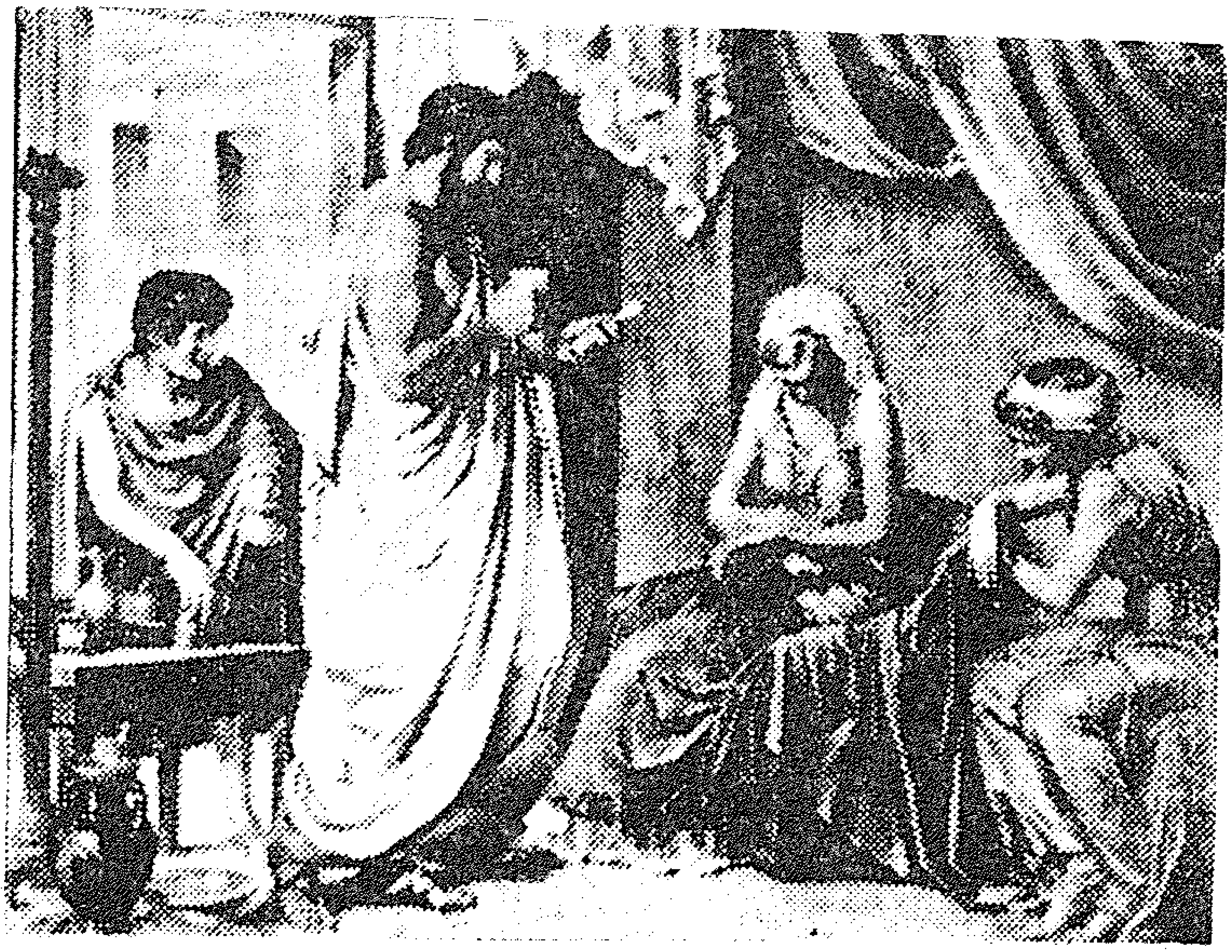
درباره علم الامراض از بسیاری بیماریها اطلاع‌داشته و غیراز بیماریهای خارجی (جراحی) تمام بیماریهای داخلی (باطنی) را مربوط به اخلاط می‌دانسته است . گذشته از آن درباره تغذیه‌و اعتدال در اکل و شرب توصیه‌های بسیارممتاز نموده ، مثلا " درمورد شیر حیوانات توصیه‌می‌نموده‌است که اگر کسی شیر خوب و سالم بخواهد باید خوراک و غذای خوب به حیوانات بدهدتا نتیجه حاصل گردد . وی به ورزش و مالش (ماساژ)معتقد بوده و گفته است ورزش برای تندرستی مخصوصا " آنان که چاق هستند بسیار مفید است .

درباره تب ها معتقد بوده که این امر از فساد خون و عدم هضم اغذیه است .

از انواع‌و اقسام مسهل ها و مقی ها (داروهای قی آور) و ملین ها و مدرهــــا (ادرارآور)و طمث آور و مخدر و ضد دردو مرهم‌ها و ضدسم وپادزهر (Antidote) و بسیاری ترکیبات دیگر ، همچنین تعداد زیادی از داروهای نباتی و حیوانی در آثار خود ذکر کرده است . خلاصه‌آنکه وی مجموعه از علوم پزشکی و جراحی و داروسازی (چنانکه اکنون نیز داروهای جالینوس نیز در داروسازی و داروشناسی مصطلح و معمول است) ،یا به طور مجموع از علوم طبی و فنون وابسته بدان اطلاع کامل (به میزان‌معلومات آن دوران) داشته ، که پس از وی آثارش قرون متمادیه مورد مطالعه و استفاده اطباء
گردیده است .

من باب مثال متذکر می‌گردیم اولین دفعه که آندره وزال (André Vésale) که به سال ۱۵۴۳ میلادی کتاب تشریح خود را انتشار داد ، تشریح جالینوس در در دنیا

اما باید دانست بیمارستانها و فن پرستاری در روم قدیم ، به مانند طب رومی



(شکل ۸۵) جالینوس با قوطی روغن (از ژورنال دومدسیـــن)

که در حقیقت شاگرد مکتب طب یونانی بوده در دنباله همان وضع و ترتیب یونان قرار داشته ، منتهی مقام علم طب در روم به مقام و پایه بلند طب یونان نمی‌رسیده است . مقصود آن است که مقام بزرگ طب و طبیب به مانند یونان نبوده بلکه پزشکی یک حرفه عالیمقام تلقی نمی‌گردیده ، سهل است ، حرفه پستی بنظر می‌رسید ووتادوران قیصر ژول سزار (۴۴ قبل از میلاد مسیح ع) که آزادی برای پزشکان در خدمت دیوانی اعطا کرده توسط بندگان آزاد به موقع اجرا گذارده شده است .

نظر به اینکه ورود طب روم از یونان بوده بنابراین‌اطباء یونانی اکثریت پزشکان روم را تشکیل می‌دادند .

در امر بهداشت همگانی در روم به مطلبی برخورد می‌نمائیم ، که حائز اهمیت

است و آن ذخیره آب تمیز می باشد. بعلاوه رومیان زه کشی باطلاق را از قدیم معمول می‌داشتند ،در حمام ها و منازل خصوصی یک طریقه و سیستم حرارت مرکزی توسط دودکش های ناقل حرارت و محفظهٔ بچشم می‌خورده، و از این بابت با یونان تفاوت کلی داشته است .

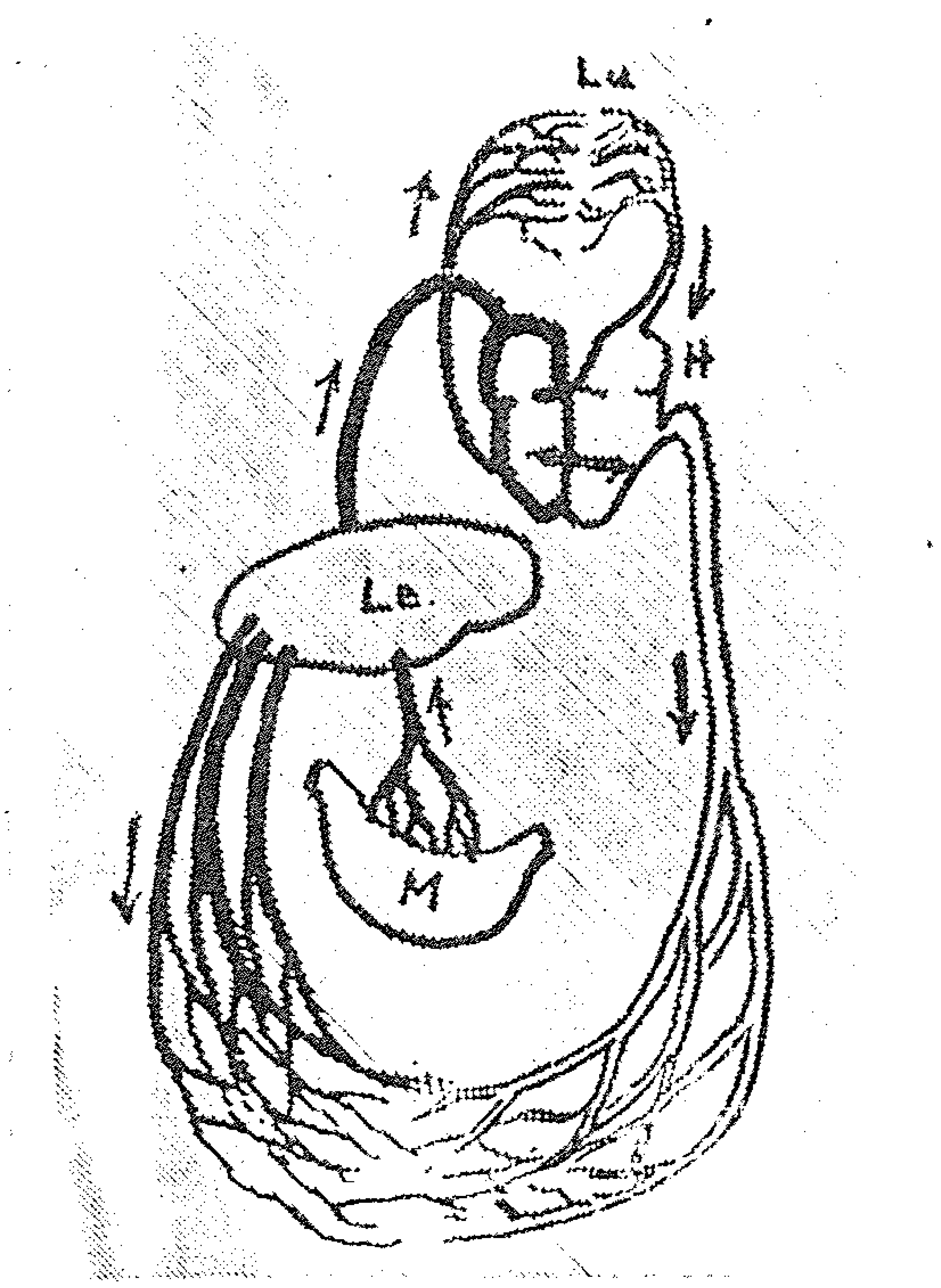
موضوع جالب آنکه ،در تاریخ طب روم بیمارستانهائی برای بیماران و مجروحین لشکریان برپانموده‌اند ،و می‌توان گفت به واسطه لشکرکشی های رومی‌و جنگهائی‌که توسط این قوم پیش آمده، ایجاد بیمارستان که از لوازم مهم و نتیجه این لشکرکشیها بوده برقرار گردیده که مربوط به جنبه‌نظامی‌آنها بوده‌است .

مطلبی که حائزاهمیت فوق‌العاده است آنکه ،احتیاج مبرم کشور روم به سپاهیان و توجه کامل به این دسته یعنی جنگجویان (که در حقیقت پاسبانان کشوربودند) ،باعث گردید که بیمارستانها و پرستاری صحیح برای سپاهیان تهیه گردد و بیش از هر طبقه به این دسته (یعنی سپاهیان) توجه معطوف شود .

اول دفعه در منزل افراد از سپاهیان زخمی پذیرائی و پرستاری می‌گردیده و در کتب آمده است ، که Fabius سردار رومی سربازان زخمی را بین سناتورهاتقسیم می‌کرده است . بعدها همین امکنه به صورت تازه تر و مجهز تر درآمده که زخمی ها و مجروحین را برای درمان و بهبود بدانجا می‌بردند .

اما بعدها در اردوها اداره‌ای طبی بوجود آوردندکه ، درحقیقت بیمارستان‌های ارتش بود ، و این اداره و متصدیان آن برای توجه و درمان بیماران اختصاص داشت . عده‌ای طبیب و غیر طبیب ، (که عموما " این دسته از حیث مقام بالاتر از اطباء بودند) به خدمت درمانی مجروحین اشتغال داشتند . بعلاوه ملازمین مجروحین ، (یا بهتر بیان

گرددپرستاران) در خدمت دو دسته بالا برای مجروحیـــن پرستاری می‌نمودند .کم کم در نقاط مختلفه امپراطوری روم در مواقع اردوکشی امکنه‌ای تعبیه گردید ، که در حقیقـــــــت بیمارستانهای آرتشی بود ،که بعدها از روی همین بیمارستانها محلهای دیگری به نــــــام بیمارستان ساخته شد .



(شکل ۸۶) جریان خون برحسب نظرجالینوس

(از اشتینگ و زودهف)

این محلها (یــــا بیمارستانها) در امکنه آرام و بی صدا ساخته شده ، کـــه بیماران راحت و آسوده باشند . ابتداء بیمارستانها برای اعیان (خانواده های متمول) ، سپس برای غلامان و اشخاص متوسط الحال بوجود آمد ، کـــه مجموعه آنها بیمارستانهای روم را تشکیل می‌داد . بعلاوه غلامان در بیمارستانهـــــای خانواده های متمول مسئول نگهداری و پرستاری مجروحین و سایربیماران ومجانین بودند .

در آثاری که از رومیان در اوائل قرن اول میلادی باقی مانده است از ملازمین بیماران که عموما "غلامان بودند صحبت شده است ،اما ازپرستاری واقعی حرفی درمیان نیست .

از آن گذشته در میان خانواده های سلطنتی بیمارستانهائی وجود داشته، کـه همان غلامان منتهی متخصصین، آن هم اعم از مرد یا زن در آنها بکار اشتغال داشته و تحت نظر پزشکان انجام وظیفه می‌نمودند.

اما پرستاری به تمام معنی با مفهومی که امروز از آن مستفاد می‌گردد در روم قدیم‌نبوده است، فقط قابله ها بکار و حرفه تخصصی خود در کار زایمان مباشـــــرت می‌نمودند.

بر روی هم آنچه ازاسناد و مدارک مربوط به دوران رومیها ملاحظه می‌شود، آنکه طی قرون متمادی این قوم بیمارستانهائی (یا امنکنه ای) برای سربازان و محلهائی جهت اعیان و غلامان داشتند. ، بعلاوه عموما " درمان و مباشرت کار بیماران در منازل صورت می‌گرفته است.

موضوعی که بسیار مهم و معتبر است آنکه، بشر دوستی وحمایت از جان آدمی، در میان رومیهامفهوم فوق العاده‌ای نداشته، بلکه نسبت به علامان منتهای بدرفتاری می‌شده و هنگام بیماری آنها را در برابر معابد قرار می‌دادند که عموما " نتیجه آن مرگ این دسته بوده است.

قسمت اول کتاب یعنی تاریخ طب و بیمارستان وپرستاری درمیان اقوام مجاور ایران (قبل‌ازاسلام) از منابع ومآخذ خارجی اقتباس وترجمه گردیده که صورت آنها در متن کتاب وفهرست منابع ومآخذ آمده است.

قسمت دوم
تاریخ طب در ایران باستان
(قبل از اسلام)

دوران آریائی و دوران زرتشت و هخامنشی‌ها

الف ـ دوران آریائی و زرتشت و هخامنشی‌ها

۱ـ مقدمه مختصر ـ موضوع طب و طبابت و اطباء و بیمارستان و تاریخ آنها در ایران باستان ، از علومی است که اغلب مورخین بدان ها اشاره نموده و این علم به مانند بسیاری از علوم دیگر در کشور ما از دوران قدیم و دنباله آن در دوران هخامنشی ها و اشکانیان و ساسانیان مقامی ارجمند داشته است .

آنچه ازکتب مورخین و تذکره نویسان مستفاد می‌گردد ،آنکه طب ایران دردوران قبل از اسلام (مخصوصا " در دوران ساسانیان)بسیار پرارزش و موءسسات پزشکی درکشور ما بسیار معتبر بوده است .

بزرگترین منبعی‌که درباره طب دوران هخامنشی ها و قبل از آن می‌توان استفاده کامل نمود ، اوستا کتاب مقدس مذهبی زرتشتیان و سایر کتب مذهبی آنان است . غیر از آن از کتب تواریخ مورخین مشرق و مغرب (مخصوصا " یونانیان) نیز دراین باره بسیاری از موضوعات طب ایران باستان روشن می‌شود .

چنانکه در مقدمه کتاب و صحائف قسمت اول مذکور افتاد ، طب ایران علاوه برطب این سرزمین از طب اقوام و ملل و کشورهای دیگر مقتسبات زیادی داشته ، که براثر

اختلاط و امتزاج آنها با یکدیگر مجموعه طب ایران را تشکیل داده است .

بدیهی است طب اقوام مجاور نمی‌توانسته در یکدیگر بی اثر باشد ، ایران‌نیز از این موضوع مستثنی نبوده است ، منتهی میزان اثردانش پزشکی اقوام بر روی یکدیگر را باید با تجزیه و تحلیل تاریخ پزشکی اقوام روشن نمود .

ما امیدواریم طی این قسمت تا آنجا که ممکن شود متدرجا " این موضوع راروشن نمائیم .

اینک بدین‌مقدمه مختصر اضافه می‌نمائیم : که در دوران ایران باستان (قبل از هخامنشی) و دوران زرتشت پیغمبر ایران باستان در قوم آریائی افسانه ها و حکایات فراوانی درباره طب و طبابت و اطباء وجود دارد که از نظر آنکه منابع و مآخذ طب ایران بیشتر روشن گردد بدانها نیز خواهیم پرداخت .

همانطور که درابتدای این قسمت مختصری ازطب کشورهاو اقوام همسایه‌کشورمان نگاشته شد ، تمام آنها آثاری بر روی طب ایران گذارده‌اند ، که متدرجا در قسمت های مختلفه طب کشورمان خواهیم دید .

اگر در ابتدای قسمت اول کتاب شمه‌ای از طب اقوام و ملل و کشورهای مجاور ایران بیان گردید ، بیشتر از آن نظر بود که ضمن تشریح و توصیف طب ایران زمین در اغلب موضوعات به طب آنان برخورد می‌گردد ، بدین معنی موضوعات اقتباسی که ازطب اقوام و کشورهای مجاور در ایران بعمل آمده است روشن شود .

از خلال صحائف تاریخ چنین مستفادمی‌گردد که مهاجرت قوم‌آریائی‌به سرزمین ایران و سکونت درآن در حقیقت ابتدای تاریخ طب کشور ما می‌باشد ، و این نکته در اوستا در تواریخ مورخین مشرق و مغرب آمده که در ضمن نگارش قسمت های مختلفه طب

ایران ماقبل از اسلام به آن خواهیم پرداخت .

قدیمی ترین دوره تاریخ پزشکی در کشور ما دوره آریائی است ، که آریائیها در زادگاه اولی خود که همان خوارزم امروزی و باصطلاح آنان آیاریاویژ بوده و بنظر می‌رسد سی قرن قبل از میلاد مسیح باشد شروع گردیده است .

دراین دوره برحسب عقیده زرتشتیان اولین طبیب به نام تریتا (Thrita) , و این نام همانند ایمهوتپ (در مصر) و اسقلبیوس (در یونان بوده اند ، که شرح آن را ضمــــن نخستین پزشک خواهیم دید .

اکنون می‌گوئیم : طب ایران باستان که مقداری ازمبانی آن چه دربهداشت وچه در درمان و همچنین قوانین و نظاماتی چند از آن گفتگو بعمل آمد ، دارای مقامی ارزنده می‌باشد و تا ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح (ع) اصولا " از ورود و رخنه طب یونانی و بقراطی به ایران اثری دیده نمی‌شود ،بلکه باید گفت براثراختلاط وامتزاج ایرانیها و فتوحاتی که نصیب پادشاهان هخامنشی گردیده ، علاوه برطب مخصوص سرزمین ایران از طب سایر اقوام نیز استفادات کامل بعمل آمده است .منتهی پس از ظهور بقراط و اثر دوران درخشان تمدن یونانی و اختلاط ایرانیان با آنان و جنگهای بین ایران و یونان ، پای طب یونانی به ایران باز شد وآثار زیادی بر روی طب ایران باقی گذارد . بعضیها معتقدند که اصول و مبانی پزشکی و تعالیم آن اول توسط ایرانیان به یونانیان انتقال داده شده است و این امر چنانکه در بالا گذشت ، تا ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح (ع) اثری از آثار علوم یونانی در ایران دیده نمی‌شود ، تا آنکه از ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح (ع) یعنی ۲۰۰ سال بعد آثار علوم یونانی در ایران هویدا گردیده است .

از خلال صحائف تاریخ ایران باستان چنین مستفاد می‌گردد ، که مکتب زرتشت

یا مکتب مزدیسنا خیلی پیشتر و زودتر از مکاتب طبی یونان در عالم‌وجود داشته است .

مکتب مزدیسنا که تحت رهبری زرتشت ایجاد گردیده، در شمال غربی ایران (آذربایجان) بوده، و در این مکتب طریقه درمان‌وبهبود از طریق مذهب و روحانیت به مردم آموخته شده ،و چون برحسب عقیده پیروان زرتشت آن بوده ،که اهورامزدا نیکی را آفریده و رنج و درد و بیماری از وسوسه اهریمن است ، بدین جهت مبارزه بین بیماری و بهبود یعنی اهریمن و اهورامزدا پیوسته برقرار بوده، و این امر که در حقیقت احتیاج کامل بشر برای صحت و سلامتی بدنش بوده و بسیار طبیعی می‌باشد ، ذیل عقاید و ایمان مذهبی آنان و فلسفه بالا در لباس روحانیت در آمده است .

در ایران باستان دو مکتب وجود داشته ، یکی مکتب مزدیسنا و دیگری مکتـب اکباتان .

در مکتب مزدیسنا که به پیروی ازدستورهای زرتشت پیغمبر ایران باستان باشد ، هر موضوع که در اوستا و سایر کتب مذهبی زرتشتیان آمده ، نشانه این مکتب می‌باشد . چنانکه هرچه درباره پزشک‌و درمان و بهبود بیماران و علاج درد دردمندان همچنین مراجعه به طبیب ، از تعالیم زرتشت می‌باشد ، و اصولا "ورود کلمه طبیب و جدا ساختن خرافات و موهومات از درمان ، و واگذاری آنرا به طبیب در طب زرتشت و مکتب مزدیسنا می‌بینیم و شاید افتخاری که برای پدر علم طب بقراط یونانی که خرافات و اوهام را از طب جدا ساخته ، درباره ایرانیان صادق باشد ؟

معروف است همینکه زرتشت مشهور به درمان کننده شد ، از اطراف و اکناف بیماران فالج و صرع و پوستی و چشمی و امثال آنها به وی روی آوردند .



(شکل ۸۷) نگاره فــره وهــــــــر

می‌گویند لهراسب که به بیماری سختی مبتلی شده بود بر اثر تداوی تلقینی در وی توسط اشو زرتشت بهبود یافته است .

اساس بزرگ این مکتب اعتماد به پاکی و راستی و چهار عنصر می‌باشد که مـــا امیدواریم ذیل فصول آتی از آن ذکر نمائیم .

مکتب دیگر دوران ایران باستان ، مکتب اکباتان می‌باشد ، و این مکتب قریـب یکصد سال پس از زرتشت توسط یکی از شاگردان وی به نام " سئناپـوراهومستــــوت " (Saena Poure Ahumstute) تاءسیس گردید .وی بایکصد نفرشاگرد کاردرمان مردم راعهده داربودند .

فلوطرخس (Plutarque) درکتاب خود متذکر گردیده است ،که در مکتب سده اکباتان ، که شخصا " بدان راه یافته بود ، از حکمت و نجوم و طب و جغرافیا تعلیم داده می‌شده و صد شاگرد در آن بتحصیل مشغول بودند .

ذکر دو مکتب بالا از آن نظر بود ،که وقتی دراین کتاب از مکاتب کنیدوکوس در یونان واسکندریه در مصر صحبت می‌شود ،این نکته روشن گردد ، که در ایران باستان هم مکاتب طبی وجود داشته و معلوم نیست این مکاتب بر روی مکاتب بالا بی اثر باشد ، منتهی آنکه مکاتب یونان و اسکندریه بر روی طب عالم بسیار مؤثر بوده‌اند .

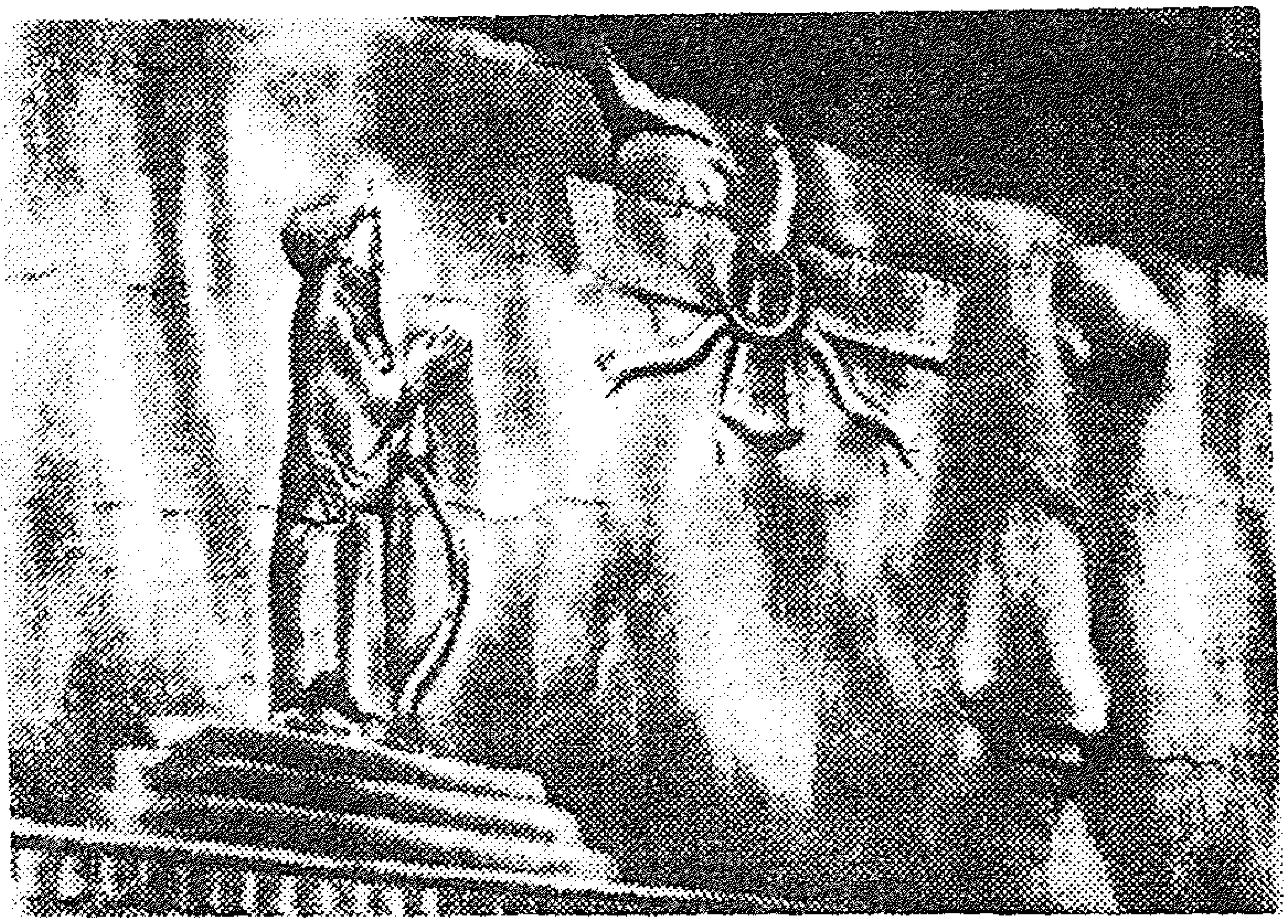
اما در ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح (ع) در یونان آثاری که دال برآن باشد ، که صاحب اطلاعات در طب به مانند ایران بوده باشد ،دیده نمی‌شود ، بلکه ظهور بقراط جنبش فوق العاده‌ای به این علم داده است ،که بعدها وی را به عنوان " پدر طب " لقب داده‌اند ، وانگهی بسیاری از لغات طبی از ریشه هند و اروپائی و بعضی ها ریشه بابلی دارند ، تا آنجا که یونانیان نظریه اخلاطی را از بیگانگاه می‌دانستند .

اصولا " باید دانست که قبل از رونق دو مکتب کوس و کنیدوس در یونان ، در ایران و کناره های دجله و فرات و همچنین هندوستان علم طب برای خود محل و مکانی ارجمند داشته است .مثلا "در هندوستان تعلیم علم طب بعمل می‌آمده است و نظریه اخلاط چهارگانه درکتب‌هندیان دیده می‌شود .چنین بنظرمی‌رسداین‌نظرات‌از هندوستان به ایران آمده و ایرانیان مشعل دار این نهضت بوده‌اند .

در طب هندی چنانکه از کتب آنان درباره طب و فروغ‌آن برمی‌آید ، آنکه فصلی از این علوم راجع به بدن انسان که نقشی از دنیاست ، که هر قسمتی از بدن آدمی را به قسمتی از زمین تشبیه نموده‌است "پشت به‌آسمان ،بافتها به خاک ، استخوانها به کوهها ، عروق بمنهرها ، خون بدن به آب اوقیانوسها ، کبد به گیاه ، و مغز به فلز (مایعی در دل خاک) تبشبیه گردیده است " .

در ایران باستان فرضیه‌خلطی سهم بزرگی در پیدایش نظریه انسان یا جهان

کوچک داشته است ، و به موجب این فرضیه انسان تمام‌ترکیبات جهان را به میزان ومقامی کوچکتر تولید می‌نماید .



(شکل ۸۸) اهورامزدا حلقه ای در دست چپ دارد که بر سر پادشاه ایران می‌افکنــــد

عین همین عقاید در تالیفی از آثار بقراط دیده می‌شود . حال باید دانست عقاید و نظرات بالا که شبیه یکدیگر می‌باشند ، کدام یک اصلی می‌باشد ؟ آنچه بیشتــر بنظر می‌رسد صحیح و معتبر باشد ، آنکه چون بقراط پس از نظرات هندیان (شایـــــد ایرانیان) بدان توجه کرده باشد ، نظر اصلی و ابتدائی از خارج یونان باشد وآنچه در یونان و آثار بقراط آمده است نظر بعدی می‌باشد .

به هرحال منظور از نگارش سطور بالا شرح و بسط بیفائده و اطاله کلام نیست ، بلکه برای روشن شدن موضوع مربوط به قدمت علم طب در ایران باستان است ، و اینکـه نظرات طبی بیشتر بنظر می‌رسد از مراکز اولیه خود چنانکه گفته شد ، به یونان رفته است

و اگر نظرهای طبی هندیان را قدیم تر از ایران بدانیم ، بعید نیست ایران واسطه انتقال موضوعات بالا به یونان شده باشد .

در مورد نظرات مربوط بـه ساختمـان بـدن آدمـی از بعضـــي نوسه هـــاو اصطلاحات ایرانی و هندی چنین مستفاد می‌گردد ، که ایرانیان و هندیان از آنـها اطلاع داشته ، و تشبیهاتی که درباره مواد و عناصر با قسمتهای مختلفه بدن بعمل آمده است ، یا عینا " و یا شبیه‌آنـها در طب یونانی دیده می‌شود . از این رو می‌توان چنین استنباط نمود که طب یونانی با آنکه نمایندگان بزرگ در دنیا از خود بیادگار گذارده و به‌عالمیان عرضه کرده ،از طب مشـرق زمین (ایران‌و هندو اقوام اطراف دجله و فرات)نیز استفادات فراوان نموده است . منتهی آنکه همین عقاید و نظرات به صورتی مرتب و نو و منظم بـا تکمیلاتی چند (البته باقتضای آن دوران) در عالم پراکنده شده ، و غریب آنکه پس از انتقال طب یونانی به مشرق زمین و ترجمه کتب‌طبی یونانی (از بقراط و جالینوس و سایر اطباء و دانشمندان) به زبانـهای سریانی وعربی و انتشار آن در میان اطباء مشرق زمین ، ایرانیان همه آنـها را فراگرفته ، و از خود ابتکاراتی بکار بردند ، که پس از قرنـها همیـن ترجمه های عربی کتب طبی‌یونانیان مجددا "به یونانی برگردانده یعنی‌ترجمه شده‌است . امید است این مطلب را در ضمن کتب طبی و سیر و تکامل آنـها در طب ایران مفصلا" پس از اسلام بیان داریم .

بنابراین ایران دردوران هخامنشی‌و قبل از آن با چند تمدن غیرایرانی سرحد داشته ، یعنی مصر و هندوستان و تراس(یونان) و بین‌النهرین و بدین مناسبت پیوسته از این تمدن ها کمک گرفته است .

۲ــ **خلقت زمین** ــ اولین فقره از وندیداد حصه سوم اوستا و شریعت زرتشت درباب اول در مورد خلقت زمین چنین است :

فقره (۱) اهورامزدا (یعنی خدای دانای مطلق) به سپیتمان زرتشت گفت :

" ای سپیتمان زرتشت وقتی که جائی برای سکونت نبود من جاهائی‌آرام ده خلق کردم برای اینکه اگر من جاهای (دیگر) آرام ده (غیر از آریاویج) خلق نمی‌کردم تمام مردم جهان جسمانی به آریاویج می‌رفتند (یعنی خدا می‌گوید وقت خلقت زمین جاهای خوب دیگر غیر از آریاویج هم خلق کردم و گرنه اهل جهان همه بجهت خوبی آریاویج آنجا جمع می‌شدند و جاهای دیگر زمین خالی می‌ماند) . " صفحه ۹ وندیداد باب اول مترجم سیدمحمد علی حسن داعی الاسلام چاپ بمبئی ۱۹۴۸ میلادی .

در اینجا متذکر می‌گردیم که اوستا نام کتاب مذهبی زرتشتیان است و تشابه کامل با زبان قدیم هندوستان یعنی سانسکریت دارد که در حقیقت می‌توان گفت با زبان اوستا برادر می‌باشند . از سانسکریت کتب زیاد و ادبیات فراوان ، اما از زبان اوستا تنها یک کتاب باقی مانده است که متضمن پنج قسمت است بدین ترتیب :

قسمت اول ــ یسنا که سرودها و پرستش ها وگاتها که سرود و مناجات است .

قسمت دوم ــ ادعیه و نمازها ،

قسمت سوم ــ ویدیوداد که به وندیدار مشهور است و متضمن احکام شریعت زرتشت می‌باشد .

قسمت چهارم ــ یشتها که در آن ستایش و پرستش خداوند و فرشتگان می‌باشد ،

قسمت پنجم ــ خرده اوستا که شامل ادعیه و نماز است (برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به مولفات استادپور داود) . آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشگاه کلمه

وندیداد که غلط مشهور است را رد نموده و صحیح آن را ویدیـــوداد Vidivdad که ریشه اوستائی آن (وی دئودات Vidaevadata) یعنی قانون برضد دیویا قانون ضد دیویسناست می‌دانند ، با استفاده از کتاب تاءلیفی ایشان درباره تاریخ طب و بیمارستان که متاءسفانه ناتمام مانده وحقاً "ایشان پیشقدم درنگارش تاریخ طب و بیمارستان در ایـــران می‌باشند صمیمانه تشکر می‌نمایم .



(شکل ۸۹) یک تصویر از زرتشت

درباره خلقت عالم و نقش جمشید درآبادانی دو وندیداد در باب دوم که شامل ۴۳ فقره است ، درباره خلقت مردمان (زن و مرد) و دستور اهورمزدا به زرتشت ، برای تهیه جا و مکان ، جهت مردمان و حیوانات و طیور و امثال آنها آمده است .

فقره سوم درباره دین و دینداری می‌باشد . فقره چهارم اهورمزدا به زرتشت می‌فرماید که : " به جمشید دستور دادم ، سرپرست و نگاهبان و پاسبان گیتی من باشد " .

در فقره پنجم آمده که جمشید سرپرستی و نگاهبانی وپاسبانی گیتی راعـهده‌دار گردیده ، که در سلطنت وی باد سرد و گرم و درد و مرگ نخواهد بود .

همچنین در فقره پنجم آمده است ،پس از آنکه در سلطنت جمشید که سیصدسال گذشت ، زمین پرازمواشی و ستور و انسان و سگ و پرنده و آتش سرخ شد و مواشی و ستور و مردم جا برای ماندن نداشتند .

آنگاه در فقره دوازدهم چنین آمده که پس از گذشت ششصد سال از سلطنت جمشید بازجا برای حیوان و انسان و پرنده نماند .

فقره بیستم حاکی است ، که پس از گذشت هزار سال از سلطنت جمشید که با تقدس رفتار نموده که در آن مدت دنیا مقدس و با عدالت و مثل عالم مجردات بوده است .

فقره بیست و یکم حکایت از آن است ، که جمشید بانو کرهای بسیار انجمنی از بهترین مردمان را برداشته به کنار رودی درآریاویج رفت ،و با انجمن که از فرشتگان مجرد به امر هورامزدا تشکیل گردیده بود ، در کنار رود بهم پیوسته .

فقره بیست و دوم حاکی‌از آن است که اهورامزدا جمشیدرا به‌آمدن‌سرمای‌سختی آگاه ساخته است .

آنگاه در فقره بیست و پنجم دستور ساختن محوطه هائی (غارخانه) به جمشید داده شده ،که مربع و هر ضلعش به درازای یک میدان اسب باشد ، که در آن برای سکونت آدمیان و گاوهای شیرده مواشی و ستور و سک و پرنده بسازد .

سپس در فقرات بیست و ششم و بیست و هفتم و بیست و هشتم تاءکید بلیغ گردیده که جمشید دراین غار آب انبار نماید و خانه و اتاقهاو ستونها و دیوارها بسازد ، و نسل بزرگترین و بهترین و قشنگترین مردان و زنان و حیوانات و همچنین خوشبوترین گیاه و درخت ببرد تا قطع نسل نشود .

در فقره بیست و نهم چنین آمده است : " ای جمشید دراین غار گوژسینه و گوژ پشت و نامرد ظالم و آنانکه دندانهای بد شکل دارند راه مده " .

پس از آن فقرات سی ام تا چهل و سوم دستورهای دیگری از اهورامزدا به‌جمشید است .

آنگاه جمشید طبق دستورهای بالا رفتار نموده ، بدین ترتیب که برای غـــار روشنائی و زمین ها را آبادی و مواشی و حیوانات و آب انبار و محل برای سبزیها و خوراکیها و گیاهها و درختهای خوشبو و منع ورود اشخاص ناقص قائل می‌گردد .

تمام این فقرات می‌رساند که آبادانی و راحتی زندگی و امور اجتماعی و صحت و سلامت در ایران باستان اهمیت فوق العاده داشته است .

فردوسی شاعربلند پایه ایران درباره آفرینش جهان و خدمات جمشید وآفرینش آدمی ، نیز تقریبا " مضمونی به مانند بالا در شاهنامه ایراد داشته است ، که ذیلا اشعار چندی از آن را در اینجا نقل می‌نمائیم :

ازآغاز باید که دانی درست ... ز سرمایه گوهران از نخست
که یزدان زناچیز چیز آفرید ... بدان تا توانائی آمد پدید
وزو مایهٔ گوهر آمد چهار ... برآورده بی رنج و بی روزگار
گهرها یک اندر دگرساخته ... زهر گونه گردن بر افراخته
پدیدآمد این گنبد تیز رو ... شگفتی نمایندهٔ نوبنو
فلکها یک اندرد گربسته شد ... بجنبید چون کار پیوسته شد
چوزین بگذری مردم آمد پدید ... شد این بندها را سراسر کلید
سرش راست برشد چوسرو بلند ... بگفتار خوب و خردکار بند

پذیرنده هوش و رای و خرد	مر او را دد و دام فرمان برد
ز راه خرد بنگری اندکی	که معنی مردم چه باشد یکی
ترا از دو گیتی برآورده‌اند	بچندین میانجی بپرورده‌اند

درباره خدمات جمشید فردوسی فرماید :

کمر بست بافر شاهنشهی	جهان سربسر گشته او را رهی
زمانه برآسود از داوری	بفرمان او دیو و مرغ و پری
جهان را فزوده بدو آبروی	فروزان شده تخت شاهی بدوی
منم گفت " بافره ایزدی	که هم شهریاری و هم موبدی
" بدان راز بد دست کوته کنم	روان را سوی روشنی ره کنم "
چو گرمابه و کاخ های بلند	چو ایران که باشد پناه از گزند
زخارا گهر جست یکروزگار	همی کرد زو روشنی خواستار
پزشکی و درمان هر دردمند	در تندرستی و راه گزند
گذر کرد از آن پس بکشتی درآب	زکشور بکشور برآمد شتاب

ذکر مطالب بالا بیشتر از آن جهت بود که مبانی عقیده های ایرانیان باستان و خدماتشان از نظر طب و بهداشت مختصری روشن گردد . بدیهی است در ایران باستان به مانند جمیع اقوام افسانه ها و حکایات زیادی آمده است ، اما چون در طی این کتاب احتیاج به دانستن موضوعات طبی ایران باستان خواهیم داشت بیان مطالب بالا خالی از فائده نبود .

۳ـ امشاسپندان و مقام آنها درحفظ صحت ـ باید دانست که در آئین زرتشتی ، پس از خدای عزوجل یعنی ذات واجب الوجود که اهورامزدا نام دارد سایر مقامات بزرگ

روحانی به چند طبقه منقسم گردیده است .

اولین مرتبه امشاسپندان می‌باشند که جمع امشاسپند یعنی بزرگ بیمرک کـــه امشاسپندان بزرگان بیمرگ می‌شود .

اینک مختصری از متن کتاب فروغ مزدیسنی تالیف شادروان کیخسرو شاهرخ را که دو دسته از امشاسپندان را که صحت و سعادت و سلامت آدمی به‌آنها محول است ، می‌نگاریم :

" . . . (۱) وهومنه یا باصطلاح حالیه میان زرتشتیان و ترقیات اخیره بـهمـــن یا وهمن . . . و از روایات اوستا چنان استنباط می‌شود ، که صحت و سعادت ونیکی تمام ضمائر قلوب به این مشاسپند مفوض است . . . "

" . . . (۵) هروتات یا معمولا " خرداد امشاسپند ، که به معنی سلامتی و عافیت و کمال است . این امشاسپند موکل و حافظ سلامتی و رسائی در مخلوق میباشد و از این جهت است ، که دراوستا سلامتی جسم را موجد سلامتی روح تعیین و در حفظ آن مبالغه و در رسائی و کمال انسان اصرار وتاءکید نموده است ،چه که طی مدارج و مقامات‌انسانیت خارج از صحت و کمال ناقص است و هیچ گاه نتوان ناقص را با کامل و سقیم را با صحیح هم‌ترازو و عدل کرد پس اینکه برای خشنود داشتن این امشاسپند ، تاءکید و مبالغه شده است ، غرض از حفظ صحت روح و جسم و کمال در مقامات عالیه انسانی است " .

به طور خلاصه امشاسپندان که مقامی روحانی عالی دارند ، شش مقام می‌باشند بدین شرح : ۱) وهمن (وهومنه) ۲) اردی بـهشت (اشه وهشتایا) ۳) شهریور (خشترایا) ۴) سفندارمذ (سپنتـهه آرمیتی) ۵) خرداد (هروتات) ۶) امرداد (امرتات) .

در اوستا و بسیاری از کتب مذهبی‌زرتشتیان تعالیم و دستورهای زیادی درباره

توجه به حفظ صحت بدن و مقام امشاسپندان آمده ، که اگر بخواهیم به شرح آن پردازیم مطلب بدرازا کشد .

(برای اطلاعات بیشتر درباره توحید درآئین ایران باستان رجوع شود به‌کتاب " یکتاپرستی در ایران باستان " تالیف م .اورنگ) .

اکنون شرح بسیار کاملی که دوست دانشمندم‌آقای فیروز آذرگشسب برایم ارسال داشته‌اند و خلاصه سخنرانی‌در شب ۲۱ شهریور ۱۳۴۰ ایشان در سازمان فره‌وهر می‌باشد در این مختصر با تشکر از محبت ایشان درج می‌نمایم .

"واژه امشاسپند از سه جزء تشکیل شده جزء اول ا حرف نفی است ، جزء دوم مشه به معنی مردن و مرگ و جزء سوم سپنتا یعنی پاک و بی آلایش و مقدس، بنابرایـن روی هم می‌شود " بیمرک مقدس" یا " مقدس جاویدان " .

"امشاسپندان صفات مجرداخلاقی پروردگارند که به صورت ملائکه و فرشتگان‌در آمده‌اند ، درگاتـها فقط از شش امشاسپند و بترتیب زیر نامبرده ، ولـی در اوستای متاخر اهورامزدا را نیز در راس امشاسپندان قرار داده ، و تعداد آنـها را به هفت بالا بردند :

بهمن یاوهومن ـ اردیبهت یا اشه وهیشتا ـ شهریوریاخشتراوئیریه سپندارمذ یا سپنتا آرمیتی ـ خرداد یا هه اروتات ـ امرداد یا امرتات .

" طبق تعلیمات زرتشت ، مقصود از زندگانی مبارزه دایمی با قوای اهریمنی و تلاش در راه آبادی و پیشرفت جهان است ، و آرزوی نـهائی همه افراد بشر برخورداری از بخشش" هه اروتات و امرتات " یا تکامل و جاودانی و رسیدن به معبود حقیقی ، یعنی خداوندیکتاست .برای رسیدن به این هدف اشو زرتشت طی مراحل شش گانه امشاسپندان و برخورداری از صفات مختلفه آنـها را ضروری دانسته است .

" اکنون می‌پردازیم به شرح این مراحل شش گانه:

" اولین مرحله بهمن امشاسپند یاوهومن مظهر منش پاک و اندیشه نیک و حکمت و دانش خداوند است . طبق گاتها زرتشت همیشه در مواقع سختی و شک و تردید نسبت به مسائل‌زندگی ،ازاین فرشته کمک می‌طلبد .ازآنجائی‌که تمام‌بدبختی هاوخوشبیختی‌های بشر بستگی به طرز تفکر و اندیشه او دارد ، و هیچ کاری در جهان صورت نمی‌گیرد ، و نقشه ای طرح نمی‌شود ،مگر آنکه قبلا" خیالش از مغز بگذرد ، به همین جهت به همه‌افراد بشر واجب است ، که به کسب علم و دانش پردازد ،و قوای دماغی و هوش خدادادی خود را پرورش دهد ، و بانور دانش جهل و غفلت را که مایه تباهی و فساد است ، از خود دور کرده و نیک را از بدو راه را از چاه تمیز دهد . برای برخورداری از بخشش و هومن که در گاتها مکرر از آن نام می‌برد ، و عبارت است از ضمیری روشن و خاطری آسوده و فکری سنجیده و متعادل ، شخص باید سعی کند مغز خود را از هرگونه افکار پلید و ناشایست مانند خشم و غضب و کینه و نفرت و حرص وآز و رشک‌و حسد و امثال آنها پاک کرده ، و به جای آن اندیشه های پاک و بی آلایش مانند مهر و محبت‌و رحم‌و عطوفت و جوانمردی و سخاوت جایگزین سازد .وقتی که فکر انسان پاک شد ، طبعا" از نعمت و هومن برخوردار خواهد شد ، یعنی کارها را از روی عقل و خرد و بدون تعصب و غرض انجام خواهد داد ، مرتکب لغزش و خطا نخواهد شد ، یاوه گوئی و هرزه دارای نخواهد کرد ، و تمام‌کارش از روی سنجیدگی وپختگی خواهدبود .در اثر اندیشه نیک گفتار و کردار نیز پاک وبی‌آلایش خواهد شد ، و به دنبال هومت هوخت و هورشت خواهد آمد . ان است اولین گام درراه رسیدن به سعادت و نجات .کارهای عجیب و غریبی که مرتاضان هندی و یاهیپنوتیست‌ها انجام می‌دهند ، و امراض صعب العلاجی را که روانپزشکان به وسیله تلقین اندیشه مداوا

می‌کنند ،تاثیر و اندیشه را بخوبی روشن می‌سازد ،به همان اندازه که افکار سوء زیان بخش است ، افکار نیک و پاک مفید و سود بخش می‌باشد .

دومین مرحله اردی بهشت امشاسپند با اشاوهیشتاست ، که مظهر راستی و درستی و زهد و تقوی و نظم و ترتیب و آئین جاودانی ، سیر تکامل و ترقی کاینات می‌باشد . مهم ترین صفتی که اشوزرتشت مردم را به فرا گرفتن آن توصیه نموده و آن‌رااساس‌وپایه مذهب خویش قرارداده اشوئی است ،که دارای معانی بسیار عمیق و متعدد است ، وامروزه فقط به معنی راستی و درستی و پارسائی و پرهیز گاری گرفته شده است .

" فیثاغورث فیلسوف یونانی گفت : " طبق تعلیم زرتشت خداوند باراستی یکسان است و از پرتو راستی می‌توان به بارگاه قدس خداوندی رسید " . در گاتها نیز اهورامزدا را با راستی هم اراده دانسته و نام مزدا را با راستی مترادف ذکرکرده‌است . در قسمتی‌از اوستا می‌خوانیم : "ایروپنتا ایواشهه" راه نجات در جهان یکی است و آن راه راستی است . ایرانیان قدیم



(شکل ۹۰) تصویر دیگری از زرتشت پیامبرایران‌باستان

فرزندان خودرا از کودکی به راستی عادت می‌دادند ، و از دروغ پرهیز داشتند ، هرکاری که احتیاج به دروغ گفتن پیدا می‌کرد به آن دست نمی‌زدند .داریوش در یکی ازکتیبه‌های خود چنین وصیت می‌کند : " ای کسی که بعد از من به سلطنت خواهی رسید اگر بخواهی بنای استقلال مملکت و سعادت ملت بر نیکی استوار گردد باید دروغ را از این مرز و بوم رانده و راستی را در آنجا استوار سازی " .

" راستگوئی و درست کرداری چندان هم سخت نیست : زیرا روح راستی که پرتوی از نور خداوندی است در قلب همه ما موجود است ، و ما را به شاهراه حقیقت و سعادت رهبری می‌کند ، کمی باید همت داشت و برهوسهای شیطانی مسلط شد و منافع خود را بر دیگران ترجیح نداد ، زیرا شخص اشویا پارسای به تمام معنی کسی است ، که خوشی خود را درخوشی دیگران بداند ، و به خاطر راستی راستگو باشد و نظری به نتیجه کار نداشته باشد ، کار را برای نفس عمل انجام دهد ، و نظری به نفع و ضرر آن کار نداشته باشد . شخص پارسا درست به مفهوم واقعی " اشم و هو" کار خواهد کرد ، یعنی از راستگوئی ولو انکه به ضررش تمام شود ، سرنخواهد پیچید . "اشو" به تمام معنی شخص وارسته‌ای است و برهوای نفس کاملا " تسلط دارد ، این است دومین مرحله تکامل و برهر مرد و زن واجب است ، که خود را به صفت پاکی و راستی متصف سازد .

" سومین مرحله امشاسپند شهریور یا "خشتره و ئیریه" است ، که در اوستا به نام "وهوخشتر" نیز آمده ،و مظهر قدرت رحمانی و سلطنت آسمانی‌اهورامزدا می‌باشد .وقتی که انسان دو مرحله از مدارج ترقی و کمال را طی کرد و به صفت منش پاک و راستی و درستی متصف گشت ، آن وقت مورد لطف و عنایت پروردگار قرار گرفته ، و به او قدرت و نیرو داده می‌شود .این نیروی ایزدی را شخص باید در راه خدمت به همنوع ودستگیری

فقرا و بیچارگان بکار برد ، هیچ گاه از قدرت مادی و معنوی خود سوء استفاده نکند ، و همیشه در نظر داشته باشد ، که این نیرو از جانب خداوند است ، همانطور که کورش و داریوش خود را مظهر سلطنت آسمانی دانسته و قدرت خود را برای آزادی اسراء و رفاه حال بیچـارگان بکار می‌بردند . هرگاه همه افراد بشر قدرت و نیروی مادی و معنوی خود را در راه خدمت به خلق و کمک و یاری برادران و خواهران خود بکار برند ، و در راه بهبود و ترقی مملکت و ملت بکوشند ، بزودی اصول برابری و برادری همه جا گسترش‌پیدا کرده و سلطنت آسمانی خشترا در این جهان مستقر خواهد شد .

" چهارمین مرحله سپندارمذ ، امشاسپند یا "سپنتاآرمیتی" ، مظهر عشق پاک و محبت بی ریا و ایمان بخدا است . فداکاری و تواضع و فروتنی نیز از معانی دیگر ایــن امشاسپند است . بر هر مرد و زن واجب است ، که قلب خود را از عشق و محبت به خلق و ایمان به خدا پرکرده ، و نسبت به همه کس مهرورزد و نیکی کند ، محبت او باید شامل حال همه کس گردد ، خواه سیاه و خواه سپید ، خواه مسلمان و خواه زردشتی ، خواه‌دوست و خواه دشمن ، چنین محبتی طبعا " تولید محبت در طرف خواهد کرد ، و اثرات نیک آن متوجه خودما خواهد شد . اشوزرتشت هزاران سال پیش این حقیقت را درک کرده بود ، که در اشتوت گات ها فرمود : " خوشبختی برای کسی است که برای خوشبختی دیگران کوشش کند " . هرگاه مردمان جهان این تعلیم اخلاقی زرتشت را بکار بندند ، و کبر و غرور و خودخواهی را کنار گذارند ، و قلب خود را از محبت نسبت به همه لبریز سازند ، فرشته صلح و صفا و امنیت و آسودگی بر جهان بال و پر خواهد گشود ، و دیو مهیب جنگ و خونریزی که دنیای امروزی را به نیستی و نابودی تهدید می‌کند از بین خواهد رفت .

" مسلما پس از طی مراحل چهارگانه فوق ، و آراسته شدن‌به صفات چهار امشاسپند ،



(شکل ۹۱) تصویر دیگری از زرتشت
پیامبرایران‌باستان

انسان‌ازنعمت تکامل‌وجاودانی که بخشش خرداد و امرداد یاهه اروتات و امرتات است برخوردار خواهد شد . این‌دو امشاسپند همیشه با هم ذکر شده‌اند .

" یکی مظهر کمال و رسائی و دیگری جاودانی اهورامزداست .وقتی که انسان از کمالات معنوی و اخلاقی کاملا "برخوردار شد و به‌درجه تکامل رسید ، طبعا "روحش پاک و قابل عروج به بارگاه خدا می‌گردد . و در عرش برین مکان نور و سرور که مقر اهورامزداست مسکن می‌گیرد ،و جاودان درکنار معبودحقیقی بسر خواهد برد .

" در خاتمه لازم است یادآور شوم ، که هریک از این امشاسپندان به تنهائی ممکن است انسان را به درجه کمال و نجات رساند ، چنانکه دریسنای ۶۰ می‌خوانیم " بشود که به وسیله بهترین اشوئی (راستی وپاکی) تو را (اهورامزدا) دیده به تو نزدیک شده و سرانجام به تو ملحق گردیم " ،ولی زرتشت طی مراحل شش گانه را باهم مناسب تر وبهتر

دانسته است و آن را بهترین وسیله نجات و رستگاری بشر شمرده است . " تمام شد "

به طور خلاصه آنچه از فلسفه امشاسپندان مستفاد میگردد آنکه: امشاسپند و هومن ، برای آرامش فکر و طبیعت و مزاج سالم وخوبی و حکمت و تربیت و علم و ترویج آن و آموزش و پرورش و فروغ حکمت و امشاسپند هروتات یا فرشته صحت و سلامت برای تندرستی و سلامتی و حفظ نسل و نظافت عمومی و بهداشت و سلامت فردی و ورزش و خوراک سالم و میانه روی و پاکیزگی و عادات سالم می‌باشد .

به طورکلی درباره یکتا پرستی در ایران باستان باید گفت که ، این امر در میان قوم آریائی پیرو زرتشت برقرار بوده است ، و چنانکه گفته شد خداوند یگانه را اهورامزدا می‌گفتند . در گاتها هم در بسیاری از قسمتهای آن اهورامزدا را اهورای یگانه و خداوند قادر و مقدس که از همه چیز آگاه و جاودان که محل و مقامش در عرش برین ، در جایگاه نور و فروغ می‌باشد یاد کرده و عموما " نام اهورامزدا بر سر امشاسپندان جای دارد و آفریننده کل دانسته شده است .

در گاتها آمده است : " ستایش به راستی برای اهورامزداست که آفریننده زمین و آسمان و گیاه و نور و خواب و بیداری و شب و روز می‌باشد " .

چنانکه در بالا مذکور افتاد فیثاغورث گوید : " برطبق تعالیم زرتشت خداوند باراستی یکسان است " .

۴ـ ارتباط طب و عقاید مذهبی ـ طب در دوران قدیم در جمیع کشورها مانند مصر و یونان و کلده و آشور و امثال آنها با عقاید دینی همراه بوده ، درمان بیمارانرا با عقاید مذهبی توأم می‌داشتند و اصولا "در همه جادیده می‌شده ، که کار درمان بخشی با پرستشگاه یا (Hospital) مربوط می‌باشد و کلمه (Hospiial) که ازلاتیـــن

آمده است از کلمه (Hospes) و (Hote) مشتق می‌باشد و Hospitium محلی برای پناه دادن و پذیرائی مسافرین و زوار بوده که امور این امکنه با پرستاران زن و مردان دینی بوده است .

در ایران باستان هم عموما " کار پزشکی با علماء دین و موبدان بوده است . چنانکه فردوسی در زائیده شدن رستم و سایر امور طبی این امر را بخوبی بیان می‌دارد .

در ایران‌باستان موبدان بکارپزشکی می‌پرداختند .شاهد مثال آنچه در شاهنامه در جمیع موارد استفاده و استمداد از موبدان بوده است می‌باشد .

چنانکه درصفحات بالا مذکور افتاد ،چنین بنظر می‌رسدآشه و هیشتا (امشاسپند اردی بهشت)مظهر روحانی و درمان و علاج بوده و موبد واسطه بشمار می‌رفته است .

اما نقش طلسم و اوراد واذکار و ادعیه در ایران باستان به مانند سایر اقوام معتبر بشمار می‌رفته ، حتی تا دوران ساسانیان نیز این امر رواج داشته ، بدین مناسبت وظائف روحانیون بسیار زیاد بوده است .

رئیس پزشکان عمل افرادی (پزشکان) که به فن طبابت اشتغال داشتند ، تحت نظر و مراقبت قرار می‌داد .

در اوستا برای پیشوایان مذهب علاوه بر حفظ راستی و درستی و پرستش خدای یگانه ، وظائفی درباره دستگیری فقرا و بینوایان آمده است ، و چنین تعبیر کرده‌اند ، که پیشوایان مذهب همانند شبانی که مامور محافظت گوسفندان است ، باید به حفظ مردم همت گمارد ، سهل است از موعظه به سلاطین نیز کوتاهی ننماید ، و اوست که باید مذهب را از خرافات و اوهام خالی نماید .

اتروان Athravan که آذربان یعنی نگاهبان و پاسبان آتش در آتشکده ها

بود ، و همچنین مغان (جمع مغ) که در دوران هخامنشیان ماگو Magu و سپس در اوستا مغو Moghu آمده است به کمک بینوایان و دستگیری فقرا می‌پرداختند .

درباره ارتباط پزشکی با عقاید مذهبی در اغلب کتب مذهبی و تاریخی این امر بخوبی مشاهده می‌شود ، که به چه نحو از وجود مردمان روحانی استفاده بعمل می‌آمده است .

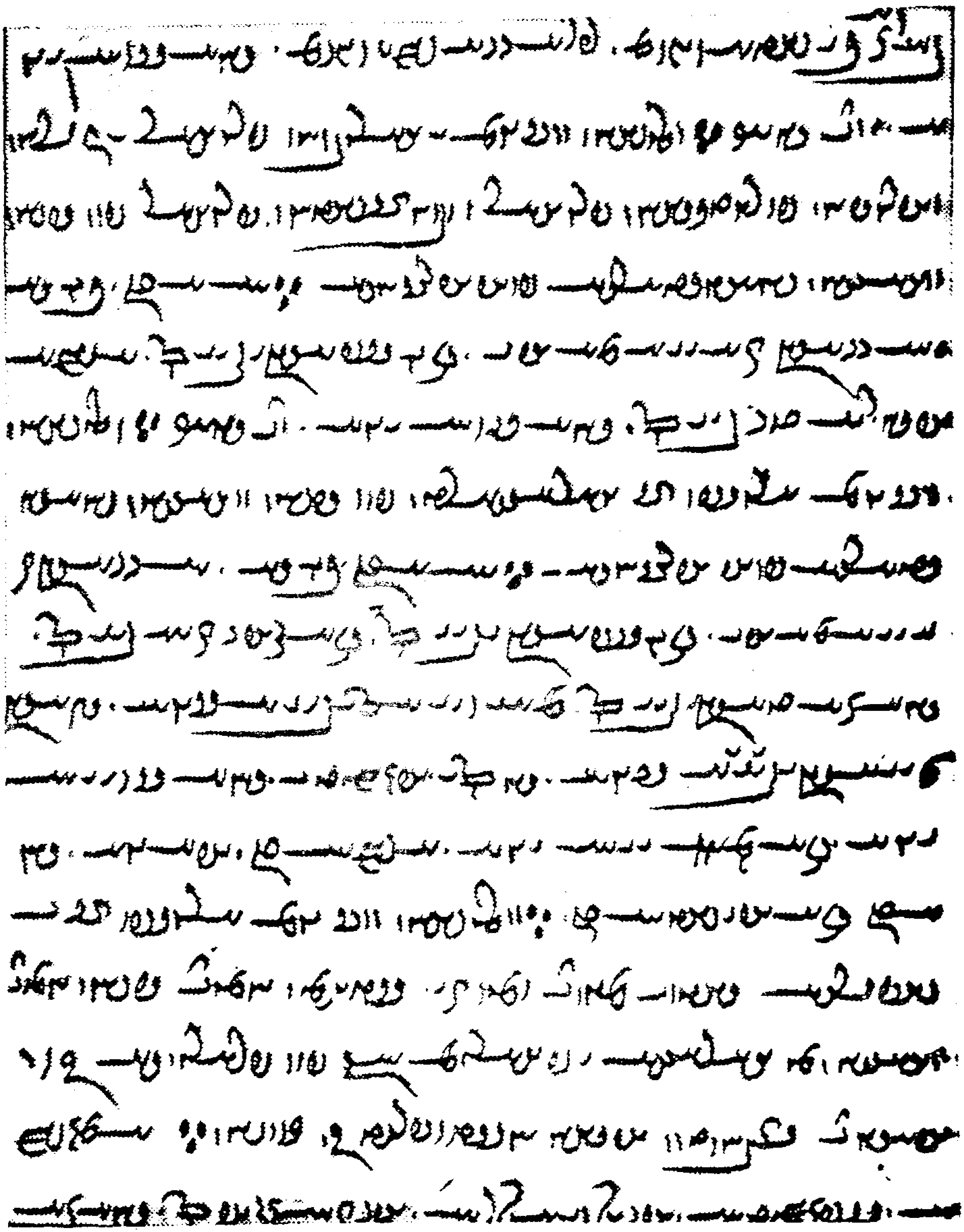
از آن گذشته ، چنانکه مذکور افتاد ، عموم موبدان علاوه برآنکه مردمان روحانی و حکماء قوم بودند ، اطباء جسم بشمار می‌رفتند .

در شاهنامه فردوسی در بسیاری از افسانه ها ، موضوع استمداد از موبدان آمده است ، چنانکه در زائیده شدن رستم‌از موبد چیره دستی که به جراحی مادر رستم‌پرداخته نام برده شده است . امیدواریم ضمن تاریخ ایران باستان در این باب آنچه آمده است ، به نظر خوانندگان محترم برسانیم .

۵ــ *روان یا روح در اوستا* ــ این قسمت اقتباس و خلاصه‌ای از سخنرانی دستور دانشمند دکتر فرامرزبد که ترجمه آقای فیروزآذرگشسب در مجله هوخت است می‌باشد .

" کیش زرتشت کیش یکتاپرستی است و ایمان کامل نسبت به پروردگار توانا و مطلق و آفریننده جهان یعنی اهورامزدا را تعلیم می‌دهد .

" یسنای ۴۸ فقره ۳ می‌گوید : " مرحله نهائی روح رسیدن به نور الهی یا درک وجد روحی و بزرگترین خوشبختی است ، و این امر موقعی صورت حقیقت بخود می‌گیرد ، که شخص به درجه کمال خود واقف گردد ، و هرگونه آلایش و پیوستگی مادی را از خود بگسلد " . وجد روحی یا "اوشتا" موقعی صورت حقیقت بخود می‌گیرد که اندیشه و گفتار و کردار پاک باشد ، و جسم و مغز و روح باهم یکی شده باشد . در این حالت شخص در



(شکل ۹۲) قدیمترین نسخه خطی اوستا (در کوپنهاک ــ نقل از کتاب یکتا پرستـــــی تاءلیف م . اورنـــک)

نفس خود یک اتحاد و پیوستگی با روح بزرگ که همه جا حاضر و ناظر است ، حس می‌کند ، بشر رفته رفته بمعرفت نفس پی می‌بردو فاصله بین او با آفریدگار روز بروز کمتر می‌شود ، ولی از آنجائی که وجود کل یا پرودگار لایزال و نامتناهی است ، پیشرفت بشر نیز دائمی و بی انتها خواهد بود .

برابر یسنا ۵۵ بند یک ،شخصیت انسان از نه قسمت تشکیل شده است ، که از آن سه قسمت مادی یا جسمانی و سه قسمت اثیری یا حیاتی و سه قسمت معنوی و روحانی می‌باشد . واژه های اوستائی و نه قسمت مزبور بامعانی به شرح زیر است :

۱ــ گئیتیا = مادهٔ یا عناصر مادی ــ مادهٔ تشکیل دهنده بدن ــ احساسات ،

۲ــ تنو = تن ــ دستگاه اعصاب ــ کالبد ،

۳ــ ازدی = اسکلت ــ قسمت استخوانی و دستگاه پی ،

۴ــ اوشتان = نفس ــ جان ــ نیروی زندگی ــ گرمی قلب ،

۵ــ کهرپ = کالبد اثیری ــ شکل و هیئت ــ نمودار اثیری جسم ،

۶ــ تویشی = نیرو و توش و توان ،

۷ــ بئودنگ = هوش ــ شعور باطنی ــ نیروی فهم ،

۸ــ اوروان = روان ــ نفس مدرک ــ روح ،

۹ــ فره وشی = فروهر ــ جوهر معنوی کائنات ــ روح القدس ــ پرتو خدائی ــ رهبر روان .

" ازنه‌قسمت فوق که در یسنا و اوستا مفصل‌تشریح شده و تشکیل دهنده شخصیت انسان است ، موقع مرگ سه قسمت مادی و اولی آن از بین می‌رود و سه قسمت دوم که نامرئی و اثیری هستند ، پس از مرگ باقی می‌مانند ، ولی اینها نیز طبق قوانین مربوطه

به نوع‌خود پس از اندکی از بین می‌روند و تنها سه قسمت آخری که اصول روحانی‌ومعنوی را تشکیل می‌دهند ، بکار خود ادامه خواهند داد . از این سه اصل آخری فره وشی یا فروهر که جوهر ذاتی و معنوی کاینات است ، بتنهائی نفس و شخصیت انسان را می‌سازد ، و روان یا روح بئودنگ یا شعور باطنی نمودار و تجسمی از آن پرتو خدائی می‌باشد .

" در یسنای ۴۶ بند ۴ دو اصل دیگر به سه اصل معنوی فوق اضافه گردیده و روی هم پنج اصل معنوی را که بعد از مرگ باقی می‌ماند بترتیب زیر نامبرده است :

" اهو ، دینا ، بئودنگ ، اوروان ، فروه وشی .

" راجع بماهو باید گفت وقتی این واژه جنبه معنوی داشته باشد ، معنی ضمیر باطنی است و اوشتان معنی نفس و جان را می‌دهد . اهو گاهی معنی احساس قلبی یـــا وجدان را نیز دارد .

" کلمه دینا به معنی احساس درک معنویات و شخصیت روحی و اخلاق وفضیلت مکتسبه انسان است .

" وظیفه بئودنگ یا هوش رساندن پیام حواس از راه سلسله اعصاب به روح می‌باشد . در خواب ظاهرا " هوش کار نمی‌کند ، و در عوض روح برای مدتی از قیداندیشه و احساس آزاد می‌گردد ، و خستگی را از تن می‌زداید ، و در واقع هم روح هم تن هردو استراحت می‌کنند . در نوشته های پهلوی بئود رابط بین جهان درون و برون شناخته شده است . هنگام مرگ بئود از تن خارج شده ودر روز داوری یعنی بامداد روز جوابگوی کلیه اطلاعاتی خواهد بود که موقع حیات خودش در اختیار روان گذاشته است .

" آیا بعدا " بئود چه خواهد شد ؟ از متون کتب دینی ، چیزی بدست نمی‌آید ، ولی بنظر می‌رسد که بالمآل در روح مستحیل خواهد شد . در اولین قسمت "اهنودگاتها "

به واژه ترکیبی روان بر می‌خوریم که " گئوش اوروان " است و به روح آفرینش و روح مادر زمین یا روح عالم هستی معنی شده است . این واژه مرکب سه دفعه در گاتها ذکر شده است :

" اولین بار درفصل ۲۹ یسنا بند ۱ چنین آمده است : " روان آفرینش به درگاه پرودگار از پریشانی و بیچارگی و رنج و عذاب مردم شکایت کرده و استدعای نجات دهنده‌ای را می‌نماید ، در پاسخ اهورامزدا روح زرتشت را به روان آفرینش نشان داده و می‌فرماید :

" رهبر روحانی که بتواند دردهای بشر را تسکین بخشدو جهان را از هرج و مرج و بی نظمی نجات دهد زرتشت است " .

" در فصل ۲۸یسنا بند ۴ می‌خوانیم "وقتی که روح باوهومن " اندیشه نیک " هماهنگی داشته باشد به بهشت خواهد رفت " .

" در یسنای ۴۶ بند ۱۱ " روح و وجدان شخص بزهکار هنگام نزدیک شدن به پل چنیوت (صبح روز چهارم پس از مرگ) در بیم و هراس بوده ، و زمانی درازدرسرای دروغ (یا جهنم) بسر خواهد برد " .در یسنا و اوستا آنچه درباره روح‌بحث شده می‌توان چنین خلاصه کرد :

" اولا " ــ روح باید با وهومن یا اندیشه پاک و ضمیر روشن هماهنگی کامل و ارتباط خیلی نزدیک داشته باشد ، زیرا تنهابه کمک وهومن روح می‌تواند از وسوسه های شیطانی برکنار مانده و راه راست را بهتر تشخیص دهد ،

" ثانیا " ــ درک تکامل و جاودانی که آرزوی نهائی هر فردی است تنهابه‌وسیله و هومن میسر است ،

" ثالثا " ــ وجدان یا ضمیر باطن با روان ارتباط ناگسستنی دارد ،

" رابعا " ــ در گاتها درباره روز داوری چنش آمده است : که تنها پشتیبان و یاور روح در روز داوری همان کارهای نیک و اندیشه پاک و خدمت به همنوع است که شخص در موقع حیات انجام داده است ،

" خامسا " ــ بهشت و دوزخ گاتها عبارت است از حالات ذهنی و غیر مادی روح و یا وضع تفکر شخصی ، بهشت سرای نور و سرور و جایگاه اهورامزداست و دوزخ برعکس آن یک نوع بیماری فکری و ناراحتی روحی می‌باشد . همین طور پل داوری (چنیوت) یک موضوع فلسفی می‌باشد و پلی است بین دو نیروی مغز و قلب و همین جهان ، زیرا همین جهان است که ما باید وضع آینده خود را تشخیص داده و راه مناسب را اختیار کنیم .

" در گاتها و سایر قسمت های اوستا راجع به " فرشوکرتی " یا پیشرفت مداوم روح و درک جاودانی آن سخن رفته ، و در هیچ جای اوستا نشانه‌ای از رستاخیز دیده نشده ، آنچه در اوستا آمده این است که روح با وجود اینکه فنا ناپذیر می‌باشد ، معهذا مادام که در قفس تن زندانی است به مثابه مرده‌ای است که پس از خارج شدن از جسم زندگی جدیدی از سرمی‌گیرد و در حقیقت منظور از رستاخیز ، رستاخیز روح است بدین معنی پس از آنکه انسان فضایل اخلاقی و کمالات معنوی را در خود تقویت کرد و به درجه تکامل رسید ، آن وقت روح او را بخشش " امرتات " یا جاودانی برای همیشه برخوردار خواهد گردید . " تمام شد " .

ذکر مطالب بالا برای روشن شدن موضوعات از نظر تاریخی بی کم وزیاد دراین مختصر بیان گردید ، که تصورات آن دوران درباره روان آنچه در کتب مذهبی زرتشتیان آمده است ، دانسته شود ، چرا که طی تاریخ طب در ازمنه مختلفه و ادوار متفاوته قبل از

ظهور اسلام اطلاع بدان بسیار لازم خواهد بود .

به طور خلاصه از صحائف کتب مذهبی و تاریخ ایران باستان چنین مستفـــاد می‌گردد ، که درآئین زرتشت بدن ، از دو قوه جسمانی و روحانی ترکیب شده ، و توصیه گردیده که هردو قوه باید قوی باشند و مردم باید در تقویت این دو قوه بکوشند . آنان معتقد بودند که اگر قوه جسمانی ضعیف گردد ، باعث تاءثر روح می‌شود بنابراین باید در صحت و تندرستی بدن کوشا بود تا روح سالم باشد .

چنانکه در بالا مذکور افتاد ، در عین آنکه پزشکی در ایران باستان با مذهب ارتباط داشته ، در گاتها (سرودهای زرتشت که مهمترین قسمت اوستا می‌باشد) آمده است ، که برضد موهومات و خرافات ستیزگی ، و بنیان مذهب برپایه عقل و علم نهاده شده است ،چنانکه زرتشت درگاتها (یسنا ۳۰ قطعه ۲) پیروان خودرا از تقلید باز داشته وآنان را به پیروی عقل صحیح توجه داده است .

۵ ــ *چند کلمه درمورد طلب علم در ایران باستان* ــ درآئین زردشت طلب‌علم وآموختن دانش مخصوصا " علم دین بسیار توصیه گردیده ، و مردم نادان و بی دانش پیوسته منفور بوده و از آئین زرتشتی دور ، بدین معنی که آنان را پیرودین نمی‌دانستند یعنی بیدین تلقی می‌شدند .

در فقره ۴۴ ــ از باب چهارم وندیداد چنین آمده است :

" . . . . . و اگر خواهش خرد (یعنی علم) کند به او کلام مقدس (یعنی علم و دین زردشتی) باید آموخت " .

در فقره ۴۵ و ۴۶ درباب چهارم وندیداد تاکید بلیغ درباره علم طب شده است .

فقره ۴۵ ــ این است اوقات تحصیل برای طلاب علوم‌دینی که)پاس اول و پاس آخر روز و پاس اول و آخر شب باید در تحصیل خرد (علم) با پرهیز گاری صرف شود ، باید با پرهیزگاری و فروتنی در تحصیل علم استقامت داشته باشد (در دو پاس) وسط روزو (دوپاس) وسط شب استراحت کند ــ (طالب العلم) روز و شب چنان کند تابخواند (یعنی بیاموزد) ، آنچه را هیربدهای سابق خواندند . (یعنی آموختند) .

فقره ۴۶ ــ ای زردشت مردان (تحصیل‌علم‌کننده) باید (در سعی تحصیل‌علم) مثل آب داغ باشند (یعنی با زحمت بسیار باشند) گوشت و لباس موافق خواهش خود نگوید (یعنی هنگام تحصیل علم مقید به غذا و لباس خوب نباشد) .

از این سه فقره (نقل‌ازترجمه وندیداد)بخوبی مستفاد می‌گردد ،که طلب علم مخصوصا "علم دین در آئین زرتشت برای افراد از لوازم بلکه از واجبات بوده است .

فردوسی شاعر بلند پایه ایرانی درباره طلب علم وآموختن دانش در شاهنامه ابیاتی چند آورده است ، که می‌رساند طلب علم از نظر آموختن وآرامش تن و جان به چه میزان بوده ، وآدم بی دانش و نادان را همانطور که درآئین زرتشتی بیدین تلقی می‌نمودند ،اونیزچنان‌می‌دانسته‌است .همچنین‌درباب هفتم‌ترجمه وندیدادفقرات ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ تذکراتی درباره طلب علم طب و وظائف طبیب آمده است که‌آنرا در فصل مربوط متذکر خواهیم شد .

۶ــ نخستین پزشک ــ در اوستا آمده است که اولین طبیب تریته (Thrita) پدر گرشاسب پهلوان بوده ، این مرد کسی است که برحسب عقیده زرتشتیان مرض و مرگ و زخم نیزه و تب سوزان را از تنها برطرف می‌نموده است .

طبیب‌بزرگ که در طب زرتشت به نام تراتونا (Thraetaona) است کسی

است که در حقیقت مخترع علم طب و کشنده روح خبیث است که انگره مینو باشد ، بعلاوه دهنده هوم و سازنده تریاق نیز می‌باشد .

در وندیداد باب بیستم در فقره اول و دوم آمده‌است :



(شکل ۹۳) گشتاسب پادشاه کیان و حامی زرتشت

" زرتشت از اهورامزدا سوال کرد کیست ، در میان دانایان و پرهیزکاران و توانگران و پیشوایان که تندرستی دهنده و باطل کننده جادو و زورآور که بیماری و مرگ و زخم نیزه پران و گرمای تب را از تن مردم قطع کرد "؟

اهورامزدا درپاسخ فرمود " ای سپیتمان زرتشت ،تریته درمیان مردم‌وپرهیزگاران و پیشوایان اولین فردی است که تندرستی دهنده و باطل کننده جادو و زورآور بیماری را و مرگ و زخم پران و گرمای تب را از تن مردمان دور نماید " .

در فقره سوم آمده است که: تریته طبیب برای درمان تجسس کرد و از فلزات درمان برای مقابله بادرد و مرگ بی هنگام و سوختن و تب و سردرد و تب لرزه و مرض آژانه و بیماری اژهوه و بیماری پلید و مار گزیدن و بیماری دور که و بیماری ساری و نظر بد و گندیدگی وکثافت که اهریمن درتن مردم آورد بدست آورد . " (شرح این بیماریها در فصل مربوط خواهد آمد) .

بعلاوه در کتب مقدس زرتشتیان آمده است " که اهورامزدا کاردی مرصع به‌تریته عنایت کرد تا با آن عمل جراحی انجام دهد " .

از آن گذشته تریته ازخواص گیاهان داروئی و عصاره و فشرده آنها اطلاع داشته است .

به هر حال معروف چنین است اول فردی که بدرمان و تداوی بیماران پرداخته تریته است که آریانها مخصوصا "هندیها او را خوب می‌شناختند و دستورهایش را درکشور آریان پیروی می‌نمودند .

در فروردین یشت فقره ۱۳۱ آمده است که " فروهر پاک دین فریدون از خاندان آبتین را میستائیم از برای ایستادگی برضد گری و تب سرد . . "

اما کلمه ترتیا که هندیان از آن یاد می‌نمایند و در اوستا به نام تریته آمده، بنظر می‌رسد همان فریدون است.

مقصودآن است که ایران باستان همانندجمیع ملل و کشورها یک پدر یاربالنوع طب یا بهتر بگوئیم، نماینده درمان بخش و بهبود داشتند و همانطور که اسقلبیوس در یونان و ایمهوتپ در مصر بوده در ایران نام فریدون می‌باشد.

غیر از تریته نام دو تن در تاریخ پزشکی ایران باستان (دوران اول آریائیها) پس از تریته دیده می‌شود یکی "یما Yema " و دیگری "تراتااونا Thraetaona " سابق الذکر. اولی توانسته است که بیماران مبتلی به امراض پوستی و استخوانی ودندانی را از افراد سالم مجزی دارد ودومی چنانکه گفته شده ستاره شناس و سازنده هوم وتریاق نیز میباشد (از یادداشتهای مرحوم پورداود و رساله آقای دکتر سهراب خدابخشی).

دراین جا یک خبر از شاهنامه را درج می‌نمائیم و آن می‌رساند که پیدایش‌دانش و هنر پزشکی را از جمشید دانسته و او را چنانکه در ذیل خدماتش در اوستا آمده است، ضمن کارهای بزرگ جمشید فرموده است:

دگر بویهـــای خـوش‌آورد بـــاز — که دارند مردم به بویـــش نیـــاز

چو بـان و چو کافور و چون مشک‌ناب — چو عود و چو عنبر چو روشن گـلاب

پزشکـی و درمـــان هـــر دردمنـــد — ره تنـــدرستـــی و راه گـــزنـــد

همـان رازهـا کـرد نیـــز آشکـــار — جهان را نیامـد چـو او خواستـــار

۲ــ بیماری و تندرستی ــ حال که قسمتهائی چند در صحائف بالا مذکور افتاد، به موضوع بسیار مهم در طب آریائی و زرتشت و اوستا می‌پردازیم و دنباله آنرا تا ظهور اسلام از نظر خوانندگان گرامی میگذرانیم:

الف) بیماری ـ موضوع مبارزه ایزد واهریمن یا خوبی با بدی یکی از اصول‌مهمه و مبانی اصلی آئین زرتشت می‌باشد که در مورد تندرستی و بیماری نیز صادق است دو اصل نیکی و بدی پیوسته با یکدیگر در ستیز می‌باشند .

در ایران باستان بیماری‌و شرارت را ازدیوان می‌دانستندو فرشته سعادت‌و آفتاب برای هر بیماری که دیو شرارت در زمین گسترش می‌دهد چاره جوئی می‌نماید و تمام آنها را از روی زمین برمی‌دارد . آنگاه در موسم باران عنایت آسمان باعث تولید درختان و گیاهان گردیده و خواص‌آنها بیماریها را درمان می‌نموده از مرگ جلوگیری می‌نماید .

مار که روح خبیث می‌باشد توسط انگره مینو بوجود آمده ، بدست ترا تااو[1] بقتل می‌رسد .

در اوستا باب سیزدهم فقرات اول تا ششم‌آمده که به چه نحو اهورامزدا پیوسته با اهریمن‌درمقابله‌می‌باشد و به چه ترتیب اعمال اهریمن را خنثی می‌نماید .

آریائیها عموما "علل بیماریهارا از خشم خدایان دانسته وبرای رفع بهرخدایان به قربانی در برابر آنان می‌پرداختند .

بیماری را یک نوع بلیه نازل از آسمان و بیماری های روانی را عموما " نفوذ و حلول ارواح خبیثه شیاطین در انسان می‌دانستند .

در دوران آریائی جادو و سجر را نیز از طرف اشخاص برای افراد دیگر علت بیماری بشمار می‌آوردند .

کم کم از این نظر کمی عدول گردید و در دورانهای بعدی ، عامل مهم بیماری را از اهریمن می‌دانستند و این وسوسه اهریمنی را به‌آنگره مینو نسبت داده‌اند .

در وندیداد آمده است‌که اهورامزدا فرموده که من اعطاکننده نعمتهاو آفریدگان

جهان روشن و خوشی انــدام هستم ولی اهریمن ۹۹/۹۹۹ بیماری پدید آورده اســـت (وندیداد باب بیست و دوم فقره ۱ و ۲) .

بدیـــن شکـــل :

"اهورامزدا به زرتشت گفت :

" من که دهنده نعمتها هستم که این دنیا را زیبا وروشن و خوش اندام ساختم ، به جلو می‌رفتم و می‌گذشتم . پس مار (اهریمن) بمن نظر انداخت و پس از آن برای من ۹۹۹۹۹ مرض پیداکرد .ای کلام مقدس (مقصودادعیه بوده اســت) که پرنور می‌باشی مرا درمــان کن " .

آنگاه در فقرات سوم و چهارم و پنجم اجرت و مزد آنرا بیان می‌دارد . عموما "



(شکل ۹۴) لهراسب پادشاه کیــان

در اوستا اهریمن نماینده پلیدیها و کثافات‌و منبع دردهاست .

کوروش را عقیده آن بود که اغلب بیماریها از زیاد خواری و غذاهای فاسد و بد وآب و هوای بد و احتراز از ورزش و آبهای آلوده است (گفته گزنوفرن) .

بعلاوه از مفاد قسمتی از اوستا چنین مستفاد می‌گردد که مردار خواران ناپاک می‌باشند و به چشم و شکم‌و دل خودآسیب می‌رسانندو سفیدی چشم آنان بزرگ گردیده ، اهریمن برآنها غلبه می‌نماید .

درباب بیستم فقره هفتم به درد و مرگ و سوختن و تب و سردرد و تب و لرز و بسیاری از بیماریها نفرین شده است .

درباره بیماری که آنرا معلول چشم بد یا چشم زخم که از جادوی دشمن و یا اهریمن باشد می‌دانسته ،موبد بر بالین بیمار آمده و آیاتی چند تلاوت می‌نموده و پارچه سفیدی را بالای سر بیمار به اهتزار آورده و بعضی اوقات با صدای بلند نام شیاطین مظنون را می‌خوانده و سعی می‌نموده که با افسون آنها را دور سازد .

چنانکه در بالا مذکور افتاد مقابله اهورامزدا با اعمال اهریمن ، که یکی از نشانه های آن مبارزه تندرستی با بیماری است از خلال صحائف اوستا بخوبی مشاهده می‌شود ، چنانکه در وندیداد آمده است که به چه نحو باید در برابر حمله دیو مرگ به زنده و یا کثافت از مرده به زنده مقابله گردد . اهورامزدا در پاسخ گوید : " باید کلام گاتها خوانده شود تا رهائی حاصل شود " .

طبق نظرات ایرانیان باستان عوامل بیماری متعدد بوده ، به مانند برودت و حرارت ،گرسنگی وتشنگی ،عفونت و کثافت ، اضطراب و پیری . بعلاوه زیاده روی وعادات ناپسند نیز بیماری را تشدید می‌نموده است .

کم کم معتقد گردیدند ، غیر از اینها خون نیز سهمی مهم در انتشار بیماری در سراسر بدن دارد ،چنانکه در دوران ساسانیان موءمنین موءظف بودندطهارت و قوه‌حیاتی خون که بدن را بمانند زیوری آرایش می‌داده حفظ نمایند .

بنظر می‌رسد ، عفونت از راه فعل و انفعلات شیمیائی یکی دیگر از علل امراض طبیعی تشخیص داده شده است .

ب) تندرستی ــ در فرس و سانسکریت در و و Duruva و Dhruva به معنای استوار و پایدارآمده‌و در گزارش پهلوی اوستا به درست Durust ترجمه گردیده است .

آنگاه در اوستا دروتات Drvatat یعنی درستی آمده است و چنین بنظر می‌رسدکه باید کلمه درستی مرکب از دروا Drva وستی باشد که به معنی بود ، وجود ، یا هستی و آفریده است (از مرحوم پورداود) .

درباره درمان و تندرستی و خوشی سرزمین چنین آمده است :

" در یسنا ۶۸ فقرهٔ ۱۵ " رامش خواستارم از برای این سرزمین از چراگاه خوب برخوردار تندرستی (و) درمان خواستارم ، از برای شما مردان پارسای پاک هرآنچه اندر میان زمین و آسمان نیک (و) نغز است ، خواستارم ، (از برای شما) : هزار درمان ، ده هزار درمان " .

امیدواریم مجددا " درباره علل بیماری در فصل مربوط به نامهای بیماری حق مطلب را بهتر ادا نمائیم .

۸ــ بهداشت (حفظ الصحه) ــ در آئین زرتشت آمده است ، که‌وقتی شخصی چهار صفت خدائی راستی و درستی (اشا و هیشتا) و منش پاک (وهومن) و اقتدار و قوه

رحمانی و سلطنت آسمانی (خشترا) و روح عشق و محبت و اطاعت و تواضع (آرمئیتی) را یافت ، به حد کمال اخلاق خواهد رسید و همای سعادت و بهروزی برسر افراد سایه خواهد افکند ، صحت جسمانی به وسیله هروتات به افراد عطا می‌گردد . پس بهداشت (حفظ الصحه) از وظائف بزرگ مذهبی زرتشتیان می‌باشد .

بهداشت شخصی (فردی) و قراء و قصبات و شهرها نیز جزو همان‌وظائف‌برای زرتشتیان آمده است .

درباره بهداشت در فروردین یشت باب ۲۹ فقره ۱۴۱ ، برعلیه بیماریهای جرب و تب و امثال آنها از فریدون کمک خواسته شده است . همچنین در فقره ۱۴۳ درباره نیرو و صحت و تندرستی برای فرزندان صحبت شده است .

باید دانست ایرانیان قدیم چون به آخرت عقیده مندند ،بالنتیجه به زندگانی دراین دنیا و سلامت خود نیز پای بندی کامل داشتند (چنانکه قبلا بیان شد) وبرخلاف پیروان بعضی‌از ادیان کشورهای همجوار خود که پشت پا به دنیا زده بودند وبه زندگانی علاقه نداشتند، ایرانیان معتقد بودند که آدمی برای زندگانی مفید و کارهای اجتماعی خلق شده است ، زیرا که زندگی را یک جنگ و مبارزه دائمی بین نیکی و بدی می‌دانسته و می‌کوشیدند که دنیا را به میل و دلخواه خود و اراده خداوندی آبادان نمایند .

تربیت روحانی و جسمانی طفل با والدین خصوصا " به دست مادر بوده‌است .

تاءمین بهداشت‌از وظائف فرمانروایان بوده وفرمانروایان عادل موظف بودند ، که درکار بهداشت مردم کوشا باشندو درجمیع فرائض اعمال مذهبی به بهداشت‌منتهی می‌گردد . او امر بسیار در وندیداد درباره حفظ الصحه آمده است . مثل آنکه شخصی که از فنجانی آب آشامیده ، دیگری باید از آشامیدن از آن فنجان احتراز جوید . از کثافات

زنده و همچنین لمس مرده باید اجتناب نمایند ، چرا که ممکن است ، تولید بیماری مسری نماید .

در بهداشت همگانی طب زرتشت مراحل بسیار عالی پیموده است .قوانین مربوط به طهارت تشریفاتی ممزوج با قوانین منع اشاعه بیماریها میباشد ، که تفکیک آنها از یکدیگر اشکال دارد .

آلودن آتش و خاک و آب و گیاه ممنوع بوده است در طب زرتشت بزرگترین ناپاکی مس میت بشمار میرفته ، که بر اثر آن آدمی ناپاک شده و میباید طهارت یا غسل نماید .

این آلودگی نزد زرتشتیان بسیار مورد نظر بوده ، حتی قبل از مرگ نیز بدان توجه داشتند ، و پس از فوت شخص توسط روحانی و کمک وی با دستکشی که در دست داشتند میت را شستشو میدادند .

از موضوعاتی که درطب ایران باستان بدان برخورد میکنیم نهایت دقت وتوجه به شستشوی بدن و لباس است ، که جزو مسائل مهمه دینی و عرفی آنها بوده است .

در میان ایرانیان قدیم حفظ صحت بدن شرط اول حفظ روح بوده است . و در تمام ادعیه و در نمازهایشان صحت و نیروی تن را پایه اول صحت روح میدانستند .غسل میت و اجتناب ازهرچه که از مرده و کثافاتی که از زنده جدا شده باشد واجب بوده ،چرا که ممکن است بیماری مسری به بدن سرایت کند . اگر کسی اتفاقا " لمس میت یا کثافات نماید تا خود را غسل ندهد نباید داخل اجتماع گردد .

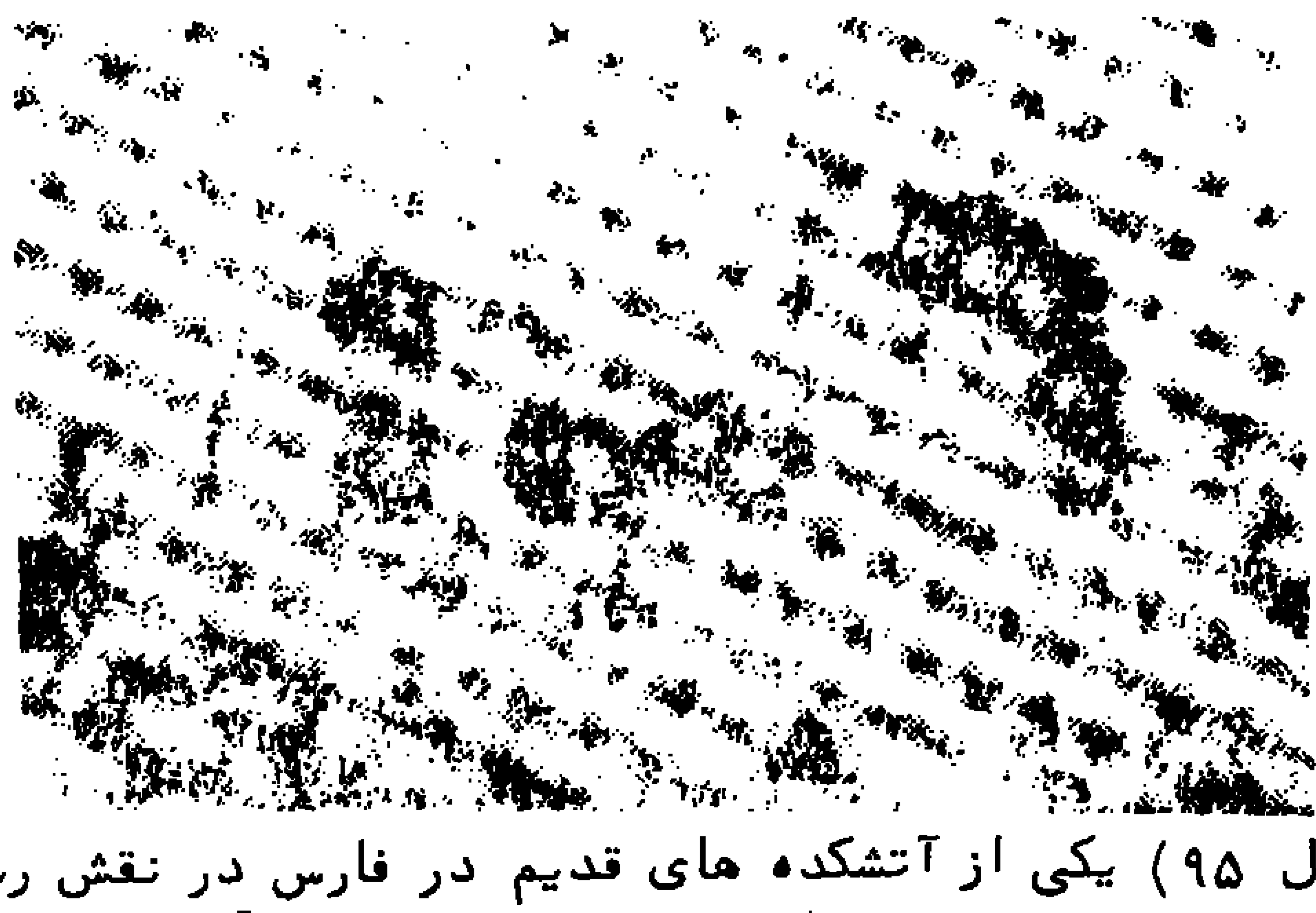
درباره نشستن مگس از شخصی به شخص دیگر و یاوزش باد که احتمال انتقال بیماری داده میشود ،در آئین زرتشتی امر گردید و روزی چند مرتبه دست و صورت خود

را بشویند . (باب پنجم وندیداد و فروغ مزدیسنی) .

درباب مطهرات پاک کننده بزرگ را آفتاب می‌دانستند ، خاک و آب و باد رانیز پاک می‌شمردند .مثلا " درباره زمین زراعتی در وندیداد درباب سوم آمده است : اراضی که در آن خانه ساخته شود و اشخاص خدای تعالی را پرستش نمایند و یا آنکه به قوانین مذهبی دو نفر نیز ازدواج نمایند و با اولاد خود در آنجا به ایزد پرستی مشغول باشند و زندگی نمایند و یا آنکه در آن بر اثر زراعت از کثافات وباتلاق صورت آبادانی بخود گیرد و یا زمینی که در آنها گله و رمه تربیت شوند و امثال آنها از شرائط اصلی و بزرگ پاکی خاک می‌باشد .

اجتناب از غسال و مرده کش از واجبات بوده است واگر احیانا " این آمیزش شده باشد ، باید شخص قبل از پیوستن به جمعیت شستشو نماید . همچنین از بستر زنان زائو باید دوری جوید چرا که احتمال سرایت مرض موجود است .

آلودگی آب را به کثافات از گناهان کبیر می‌دانستند و اگر کسی در حین گذر از نهر آب ببیندکه در آن کثافتی رفته است ، بر هر زرتشتی واجب است که آن کثافت را از نهر دور نماید .



(شکل ۹۵) یکی از آتشکده های قدیم در فارس در نقش رستم
(از کتاب یکتاپرستی در ایران باستان)

پاکی و پاکیزگی در آئین زرتشتی اصل پارسائی بوده است .

دوددادن و سوزاندن چیزهای خوشبو درآتش را برای پاک‌کردن‌مجری‌می‌داشتند و در حقیقت‌آتش را به مانند آفتاب از مطهرات می‌دانستند ، به همین جهت آتش نزد آنان گرامی بوده است .

مجموعا " چنین بنظر می‌رسد بهداشت در ایران باستان علاوه برآنکه بسیار مهم‌ومعتبر بوده بر درمان ترجیح داده شده و طب زرتشت‌طب پیشگیری و بهداشتی‌است .

ـ ۹ ــ *بهداشت آب* ــ ایرانیان آب را از هر نوع پلیدی دور داشته و چون آب را برای آبادانی و ترقی کشور واجب می‌دانستند ، به پاکیزگی و بهداشت آن بسیار پای‌بند بودند .

آب در آئین زرتشت بسیار محترم و ارزنده و از مطالعه کتب مذهبی آنان چنین مستفاد می‌گردد که این عنصر بسیار مقدس بوده است .

آب را منبع زندگی جمیع موجودات و رستنیها و آبادانی می‌دانستند و برای نگاهداری آن فرشته‌ای را قائل بودند که نام آن خرداد بود .

عجب شگفت انگیزاست که در آئین زرتشتیان درباره آب مسائل‌و اصولی راقائل بودند ، که باموازین کنونی تباین کلی نداشته است .

اینک بسیار مختصر دراین باره می‌نگاریم :

۱ــ برای آب مشروب صافی و زلالی و بی رنگ و بوئی و مزه و عدم آلودگی به کثافات را (که آنها را از تراوش اهریمن می‌دانستند و معتقد بودند باعث بیماری است) قائل بودند ،

۲ــ ریختن کثافات و مواد ناپاک به مانند مدفوع و ادرار و آب دهان و خون و

اخلاط ولاشه و به مانند آنها در آب غدغن و مرتکب به مجازات محکوم بود .

۳ـ مجازات فردی که در آب جاری اخلاط وآب دهان می‌انداخت می‌بایست مبلغی جهت آتش مقدس به مغان بپردازد همچنین صد حیوان موذی بکشد .

۴ـ آنان معتقد بودند برای آشامیدن هر کس باید ظرف علیحده داشته باشد .

۵ـ آنان که عمدا " آب‌ر آلوده نمایند و مثلا " مرده و لاشه در آن اندازند تا مجازات اعدام محکوم بودند .

۶ـ حمام نمودن و تغسیل و شستشوی لباس (حتی شستن دست و رو) در آب جاری ممنوع بود . به همین نحو اگر کسی می‌خواست شنا کند ، می‌بایست اول خود را در خارج بشوید و پاک کند سپس وارد استخر گردد .

مورخین یونانی به مانندهردت متذکرگردیده که آب جاری نزد ایرانیان مقدس بوده و پیوسته از آلودگی و ورود کثافات بدان جلوگیری می‌نمودند .

سایر مورخین یونانی به مانند استرابون Strabon و گزنوفن Xenophon نیز به مانند هرودت درباره مقام بزرگ آب در میان ایرانیان در کتاب خود متذکـــــر گردیده‌اند .

فقرات ۲۶ـ ۲۷ـ ۲۸ـ ۲۹ـ ۳۰ـ ۳۱ـ ۳۲ـ ۳۳ـ ۳۴ـ ۳۵ـ ۳۶ـ ۳۷ـ ۳۸ـ ۳۹ـ ۴۰ـ ۴۱ باب ششم وندیداد موید مطالب بالاست و خلاصه آن چنین است :

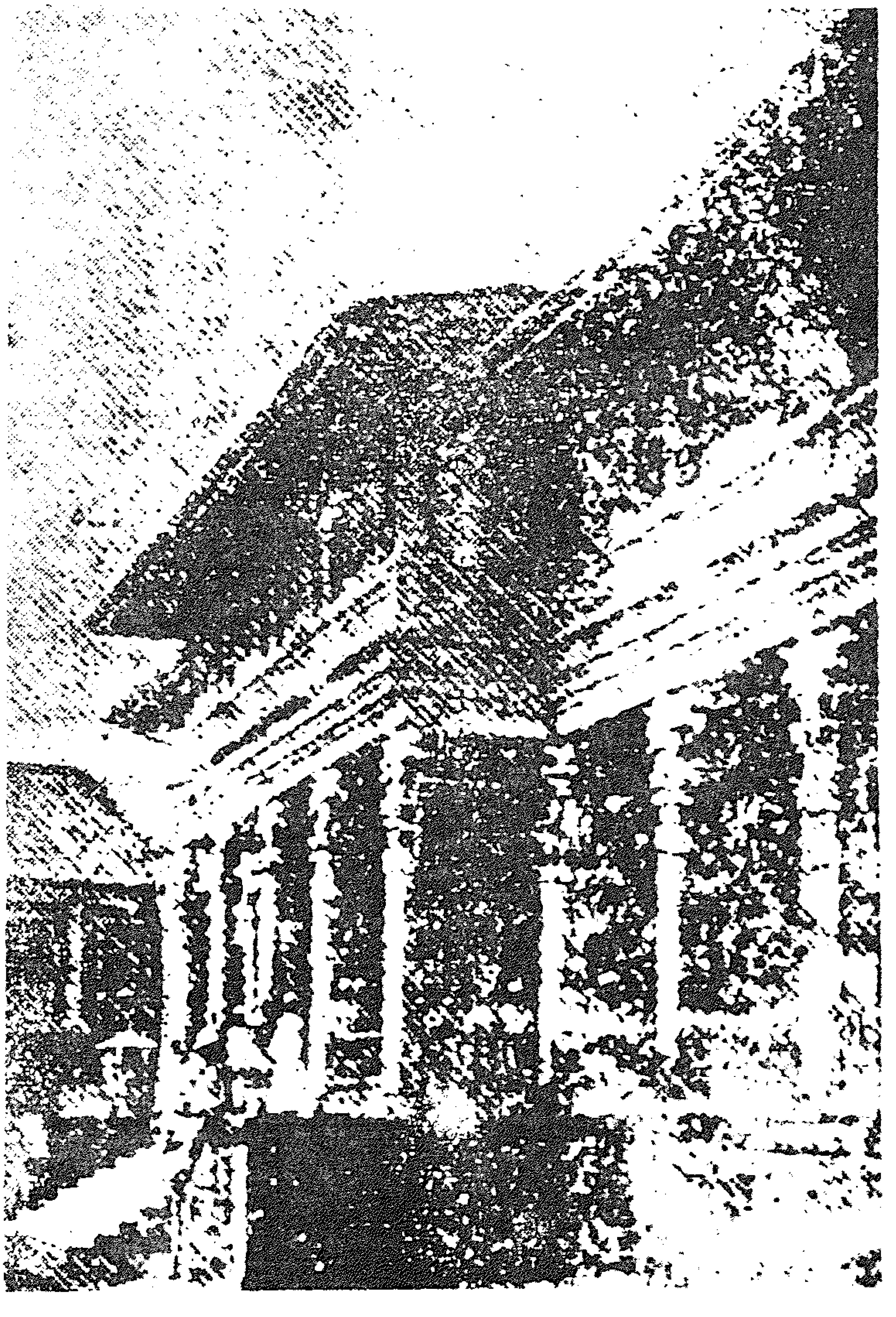
" هرگاه مزداپرستان به یک آب جاری برسند که در آن مردهٔ سک یا انسان باشد چه‌با بکنند ؟ دستوراست که با کفش کنده و لباس کنده منتظربایستد (تا مرده محاذی اوبیاید) آنگاه تاقوزک پا در آب رود و مرده را بیرون آورد و اگر لازم گردد تا کمر در آب رود تا به بدن مرده برسد (و بیرون آورد) .



(شکل ۹۶) رازی و شاگردان (از کتاب سلیم عمار) .

" اگر مرده سک یا انسان که در آب جاری متلاشی و گندیده شده است باشـــد مزداپرستان چه باید بکنند ؟

" باید هرقدر که در دو دست او جا بگیرد از آب بیرون بیاورد و بر زمین خشک بگذارد .



(شکل ۹۷) آتشکده ایرانشهر در اودوادا Udvada (بمبئی)

(از کتاب یکتا پرستی در ایران باستان)

" درباره آب راکد (اگر مرده سگ یا انسان درآن افتد)چقدر آنرا نجس وچرکین و کثیف می‌کند ؟

" به قدر شش قدم از چهار طرف و تا وقتی مرده را از آب بیرون نیاورند ، آن آب نجس و غیر قابل خوردن است ، از آن آب مرده را بیرون بیاورند و بر زمین خشک بگذارند و پس ازبیرون آوردن مرده اگر میسرباشد نصف‌آن آب اگرممکن‌نشود ثلث والاربع و اگر میسر گردید خمس‌آن آب را خالی کنند ــ پس از آن که مرده به بیرون آورده شد و آب (نصف یا ثلث یا ربع یا خمس)کشیده شد آن آب پاک خواهد بود و مثل سابق‌قابل خوردن حیوان و انسان می‌شود .

" اما درباره آب چاه و چشمه اگر مرده درآن افتد تا وقتی که مرده در آب است آن آب نجس‌است وقابل خوردن نیست . مرده را باید ازآب بیرون بیاورند و برزمین خشک بگذارند .

" اگر ممکن باشد نصف و اگر ممکن نشد ثلث والاربع و اگر آن هم ممکن نشود خمس‌آب را خالی کنند . پس‌از آن که مرده بیرون آورده شد وآب بترتیب بالانصف یا ثلث یا ربع یا خمس کشیده شد آنچه باقی مانده پاک است .

" چه میزان از برف و تگرگ (در صورتی که مرده برآن افتد) نجس و کثیف است ؟

" دراین صورت چهار قدم از چهار طرف را نجس کند ، و تا وقتی که مرده را از آب بیرون آورند ، آن آب (یعنی برف و تگرگ) نجس و غیر قابل خوردن است ، از آن آب باید مرده را بیرون آورند و بر زمین خشک بگذارند .

" اما پس از آن که مرده بیرون آورده شد و برف و تگرگ آب شد ، آن آب پاک

می‌شود و مثل سابق قابل خوردن حیوان وانسان است .

" چقدر از آب جاری (در صورتی که مرده در آن افتد) نجس و چرکین و کثیف می‌شود ؟

" باید مرده ازآب بیرون آورده شود و سه مرتبه باران برآب بباردتاآن آب‌پاک شود و به مانند سابق (یعنی مثل پیش از افتادن مرده در آن) قابل خوردن حیوان و انسان می‌شود " .

این بود خلاصه‌ای از شانزده فقره از باب ششم وندیداد که سئوال و جواب بین زرتشت و اهورامزداست که تکلیف متدینین به آئین زرتشت را معین می‌نماید .

به همین نحو در دوران ساسانیان گرامی و پاک نگاه داشتن آب و جلوگیری از آلودگی آن بسیار مورد نظر زرتشتیان و آلوده نمودن آب در آئین زرتشت از گناههای بزرگ بوده که در بعضی اوقات برحسب درجه اهمیت مجازات اعدام درباره مرتکب‌معمول می‌گردیده است .

از قوانین بهداشتی و طبی (یاروش بهداشتی و طبی)برمی‌آید ، آنکه آب هم به مانند آتش همان حرمت آتش را داشته است . همچنین احکامی درباره آبهای حاصل از برف و تگرگ و باران دارد . (فقرات ۳۶– ۳۷– ۳۸– ۳۹– ۴۰– ۴۱ باب ششم وندیداد) .

درباب دوم وندیداد فقره۳۴ درباره مخزن ومحل نگاهداری آب آمده است که :

"جمشید در محلی آب را به اندازه مسافت هزارقدم انبار کرد در آنجا بازاری ساخت که در آن سبزیها و خوراک فاسد نشونده بود " .

درباره آب همانطور که در بالا مذکور افتاد ایرانیان قدیم معتقدات کم نظیری داشتند .مثلا " در فقره هشتم از باب پنجم وندیداد آمده است : که زرتشت از اهورامزدا

سئوال می‌کند که آیا آب انسان را می‌کشد؟ پس اهورامزدا در پاسخ می‌گوید: آب انسان را نمی‌کشد.

طبق گفته هرودت: "ایرانیان در رود قضای حاجت نمی‌کنند، آب دهـــن نمی‌اندازند، در آن دست نمی‌شویند، نمی‌گذارند کسی چنین کارها کند ورود را خیلی محترم می‌دارند". همچنین آب دهان انداختن و یا قضای حاجت درحضور دیگری‌ممنوع بوده است.

درباره آلودگی آب، به مانند خاک آلودگی بسیار آسان بوده وچنانکه قبلا" مذکورافتاد لمس جنازه و دست زدن به آن بیش از آنکه مراسم‌تشریفاتی طهارت (تطهیر) بعمل نیامده باشد، از گناهان بسیار بزرگ بوده است.

فیثاغورس حکیم درسیاحتنامه خود در ایران گوید: " سلاطین هخامنشی پیوسته ازآب رودخانه نزدیک شهر شوش استفاده می‌نمودند و در مواقع سفر از هر آبی (یا از آبهای معمولی) نمی‌آشامیدند و برای این کار که هنگام سفر بی‌آب نباشند، آب رادر تنک های نقره ذخیره نموده،وسط گردونه ها می‌کشیدند (آب را می‌جوشاندند که ازپاکی آن اطمینان حاصل نمایند) تا رفع احتیاج نمایند ".

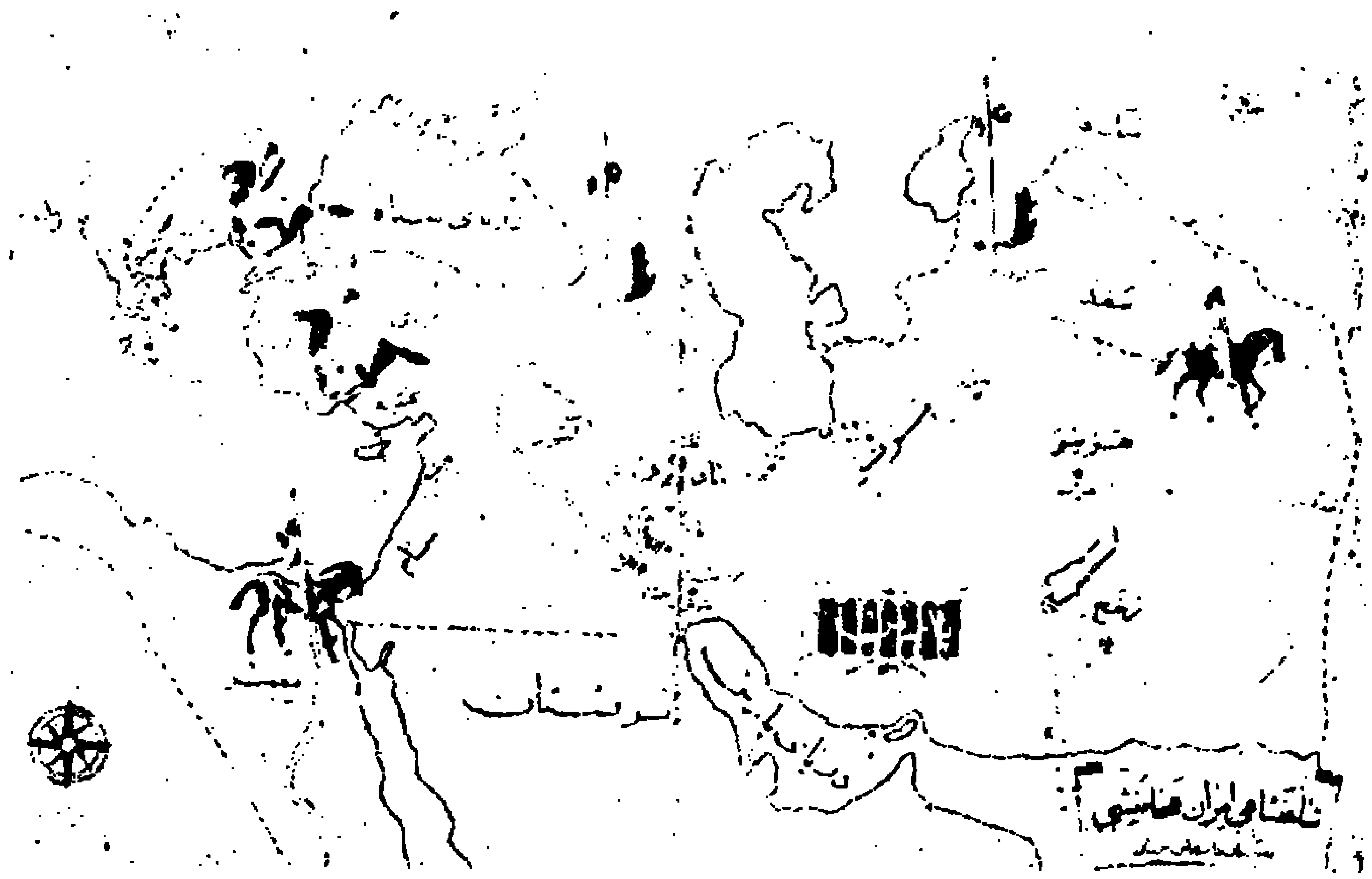
به طور خلاصه درایران باستان مقدس شمردن آب و نینداختن فضولات وکثافات ولاشه و مردار بر روی زمین از موضوعات بسیار مهمه و سنن مذهبی آنان بوده است،مثل آن است که ایرانیان باستان تولید بیماریها را در لاشه انسانی و مردار حیوانی وآلودگی و عفونت را در نتیجه آلودگی آب می‌دانستند.

۱۰ـ بهداشت زمین و مسکن و غذا و دفن مردگان ـ در ایران باستان ایرانیان کوشش داشتند، که از آلودگی زمین جلوگیری نمایند و طبیعی است نتیجه این امـــر

جلوگیری از انتشار بیماری می‌نموده است .

در وندیداد آمده است (فقره چهارم از باب سوم)که زرتشت از اهورامزداسئوال کرد که سوم خوشترین جای زمین کجاست؟ اهورامزدا جواب دادجائی که بهترین عله و علف و درختان میوه دار کاشته شود و در زمین خشک آب جاری باشد و زمین باتلاقی را خشک کند .

در فقره یازدهم از باب سوم وندیداد آمده است: پنجم بدترین جای زمین آنجاست که زن و فرزند مقدس بیشتر راه را گم کرده و در گردو گل افتند و ناله کنند .



(شکل ۹۸) نقشه ایران هخامنشی (نقل از کتاب جغرافیای فرهنگ) .

بدین نحو معلوم‌می‌شود که گردوغبار و گل و لای وباتلاق در آئین زرتشت جهت زندگی نامتناسب بوده است . فرشته نگهبان زمین را ایرانیان سپندارمدیا سفندارمـــد

می‌نامیدند و این فرشته مامور آبادانی و سرسبزی زمین بود . آنان معتقد بودند که‌هرگاه زمین پاک نگاه داشته شود و درآن کشت و زرع و ساختمان بعمل آید و سبز و خرم گردد و درآنها درخت کاشته شود و گله و رمه پرورش داده شود سپندارمذ یعنی فرشته نگهبان زمین از شخصی که بدین نحو عمل نماید خشنود می‌گردد ، و برخلاف فرشته از اراضی ناپاک و کثیف و پراز مردار و یا زمین های بی زراعت و بایر متنفر و منزجر است و در چنین اراضی حاضر نمی‌گردد . به همین نحو توصیه گردیده است ، که پیروان اهورامزدا از محلهای آلوده دوری جویند .

درباره مکان سالم‌برای آریاها درباب اول وندیدادفقرات سوم و چهارم وپنجم تا بیستم چنین آمده است :

" فقره سوم . من که اهورامزدا هستم در بهترین مکانها و شهرهائی که آفریدم اول آریا ویج است که خوب می‌باشد ، اما اهریمن قتال بر ضدآن کار کرد مار بزرگ و سرما درآن خلق نمود " .

" فقره چهارم ــ درآنجا که ده ماه سرماست و دو ماه گرما درآن ده ماه آب سرد و زمین سرد و گیاهها سرداست و درآنجا در وسیط زمستان‌بارندگی می‌شود ومشکلات سخت می‌آورد " .

پس از آن درفقرات پنجم الی بیستم اهورامزدابه شهرها و دهکده ای که‌آفریده که مردم استراحت نمایند ، بیان می‌دارد به مانند سغد (سوگودا Suguda) و بلخ (باختر یا باختری Baktari) و گرگان و ری و گیلان .

باب سوم وندیدادعموما "از مقوله بالا صحبت داشته ، و درآنها خوشترین‌جای زمین برای مسکن و خانه و امکنه‌آباد ، که درآنها آتش و گاو و گوسفند و زن و فرزند و

اهل خانه و وسائل زندگی خوب باشد ، همچنین بهترین غله و علف و درختان میوه‌دار و زمین‌خشک و آنجاکه توالد و تناسل مواشی و ستور زیاد باشد . همچنین‌از بدترین‌امکنه که در آنجا دیوها از گودال بیرون آیند و باهم بدوند و امکنه ای که سک وانسان مرده‌در آنها مدفون شود و سوراخهائی که در آن اهریمن باشد و آنجا که زن و فرزند مرد مقدس راه را گم کرده باشند و در گردو گل افتند و ناله کنند شرح داده شده است .

درباره جای خوش و یا باصطلاح زرتشتیان خوش‌ترین جای زمین که برای‌زندگی مناسب باشد ، زرتشتیان را عقاید خاصی بوده است .

دراین باب زرتشت از اهورامزدا سئوال می‌کند که جای خوش‌زمین کجاست ؟ و چه مکانی برای زندگی مناسب است ؟ اهورامزدا پاسخ می‌دهد و تکلیف پیروان را معین می‌نماید .

قسمتی ازباب سوم‌و ندیداد دراین زمینه است ،که محل خوب و خوش کجاست ؟ در بسیاری‌مواردآنجا که مرد مقدس و خانه وآتش و گاو و گوسفند وزن و فرزند باشند ، توصیه گردیده است .

در فقره سی و سوم از باب دوم و ندیداد آمده است : " جمشید غاری ساخت چهار گوش به طول یک میدان و درآنجا نسل مواشی و ستور و مردم و سک و پرنده و آتش سرخ روشن را برد ، آنگاه جمشید غاری چهار گوش به طول یک میدان اسب برای سکنای مردم و چهار گوش به طول یک میدان برای گاوهای شیرده ساخت " .

در فقره سی و چهارم از همین باب آمده است که : " جمشید در غار بزرگی که به امر اهورامزدا تهیه نمود ، خانه ها ساخت با اتاقها و ستونها و دیوارها و حصارها " .

در فقره سی و هشتم از همین باب در مورد آبادی غار جمشید طبق دستور

اهورامزدا درباره آبادی دستورهائی داده است .



(شکل ۹۹) یک عکس از کـــورش
پادشاه بزرگ هخامنشی

در آئین زرتشت آنقدر راجع به زراعت توصیه گردیده که ذیـــل فضیلت زراعت صریحا "تذکرداده شده ، باید زراعت کرد ، تا زنده ماند و تا آدمی تغذیه صحیح ننماید نمی‌تواند دیانت محکم داشته باشد ، همان مثلی که در میان ما رایج وساری است "شکم گرسنه ایمان ندارد " ، درمیان ایرانیان باستان عملا " بوده است .

در فقره سی و سوم از باب سوم وندیداد آمده است که "ازنخوردن توانائی پیدا نمی‌شود و نه دینداری درست ونه موافق خواهش بچه بـــه بدنیاآوردن ، زندگی درجهان جسمانی خوردن است و نخوردن مـــرگ آور است " .

مرده در نظر ایرانیان از کثیف ترین چیزها بوده و بدین جهت زرتشتیان مرده خود را در دخمه می‌گذاشتند .

همچنین اگر زمین های زراعتی به مردار حیوانی‌و لاشه انسانی‌آلوده شده‌باشد ، باید یکسال درآن زراعت نگردد ، بلکه در معرض نور و آفتاب قرار گرفته تا پاک و قابل زرع گردد و هرکس برخلاف آن عمل نماید ، گناهکار محسوب گردیده و برای منزه شدن و بخشودگی گناهش می‌بایست مبلغی جهت آتش مقدس بپردازد تا رستگار شود .

چنانکه مذکور افتاد آنان که بعمد زمین را آلوده نمایند به مانند انداختن‌لاشه و مردار و یا آب دهان واخلاط و مدفوع و امثال آنها گناهانی‌داشته که علی قدر مراتبهم کفاره داشته است .

چنانکه در بالا متذکر گردیدیم ، درباره کشت غله و آب دادن به زمین و خشک کردن باتلاقها درآئین زرتشت بسیار تاءکید گردیده است ، و آنکه مدتی زمین را بی‌کشت گذارد مردی خوشحال تلقی نگردیده است ، بی حاصل گذاردن زمین را به مانند زنی دانسته که خوش‌اندام و قشنگ باشد و عیال مرد خوبی باشد ، اما مدتی بی زائیدن‌پسر بماند (فقرات بیست و سوم و بیست و چهارم باب سوم وندیداد) .

فقرات بیست و پنجم‌تا سی و پنجم همین باب درباره زراعت و خوشحال بودن مرد زارع و کشتکار است ، که از پیروان اهورامزداست و برخلاف آنکه به زراعت و آبادی نگرود روزگارش سیاه خواهد بود .

در اوستا آمده است که زرتشت از اهورامزدا پرسید چه مدتی باید زمینی که برآن سگ یا انسان مرده بی زراعت بماند ؟ اهورامزدا در پاسخ گفت : باید چنین زمینی یک سال بی زراعت بماند (فقره ۱ــ باب ششم وندیداد) و پس از یک سال اگر در آن زمین بخواهند چیزی بکارند ، و آب به آن بیاورند ، مجاز خواهند بود (فقره ۲ــ باب ششم وندیداد) .

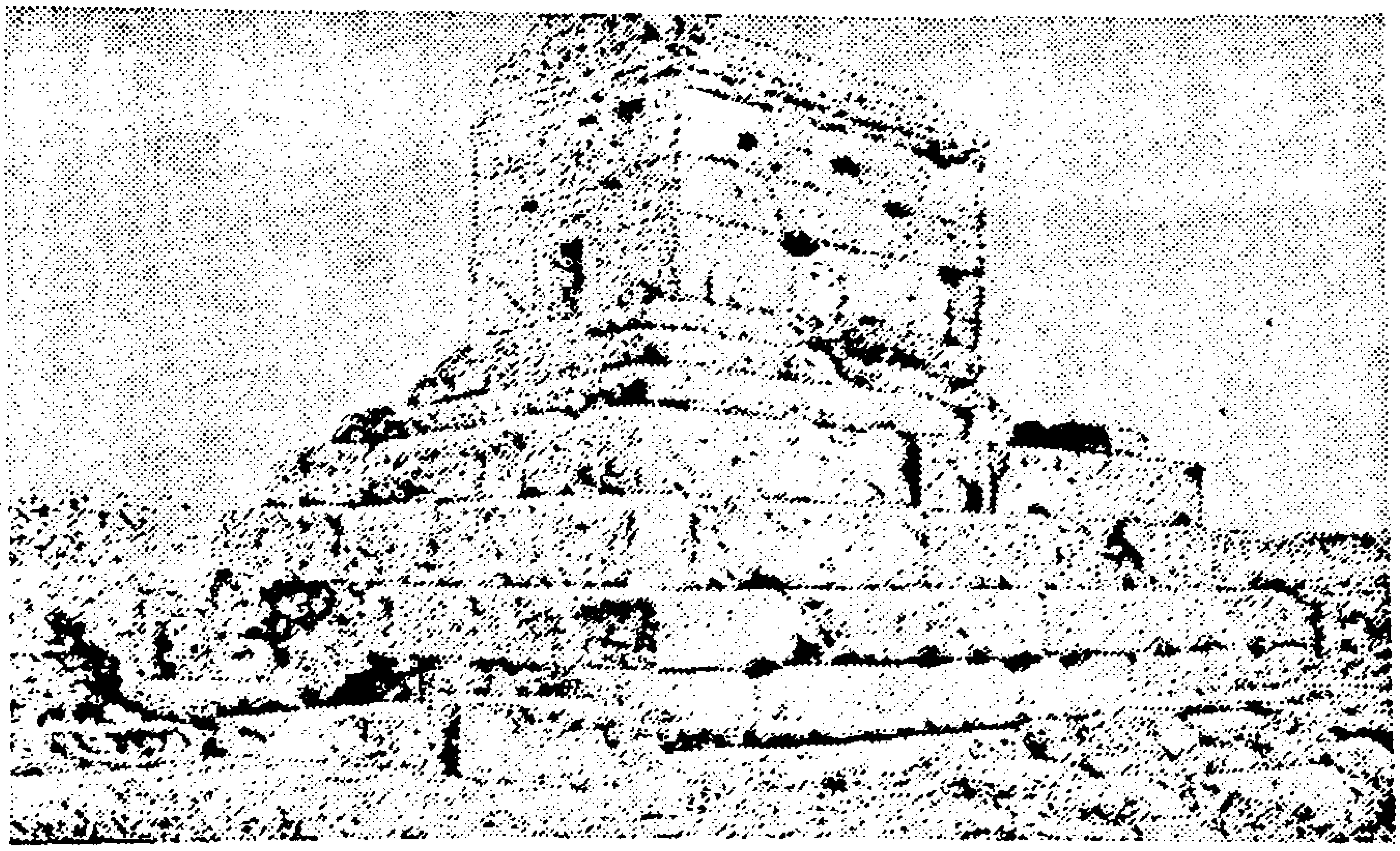
آنگاه درباره سرایت نجاست و سزای چنین اشخاص آمده است: که به گناهکار باید چهار صد ضربه تازیانه زده شود (فقرات ۳ و ۴ و ۵ از باب ششم وندیداد) .

دفن اموات در زمین ممنوع بود .اگر جنازه انسان یاسک در زمین دفن می‌گردید ، برای مدت شش ماه که در زمین می‌ماند مجازاتی معادل ۱۰۰۰ تازیانه بود و برای مدت یک سال ۲۰۰۰ تازیانه و اگرد و سال یا بیشترمی‌ماند گناهی‌نابخشودنی و غیر قابل کفاره بود ، (فقرات ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ از باب سوم وندیداد) مردگان را در دخمه‌ای که ساخته بودندگذارده‌و آنان رادر این محلها نگهداری می‌نمودند و تا سقف این دخمه ها راباسنگ‌می‌پوشاندند ،به‌طوری‌که‌هیچ‌حیوانی‌نمی‌توانست ذره‌ای از آنرا برباید و با آلودن آب یا نبات سبب اشاعه بیماری گردد .

این دخمه ها را (یا برج ها) بسیار دقیق می‌ساختند ، بطریقی که نه به میت بیحرمتی و نه به آب و نه به آتش بی اعتنائی بعمل آید .

چنانکه گفته شدمردگان را دردخمه یا برج می‌گذاردند . این برجها عموما " دور از شهرها بنا گردیده و دور آنها، دیواری بلنداحاطه نموده بود ،که در وسط آن چاهی ، که نام آن "استودان" (استخوان دان)بوده و در آهنی (فلزی) داشته است ، پس از آنکه مرده را تغسیل و تکفین نموده به این محل می‌بردند ، آنگاه کفنش را پاره کرده تالاشخوران (یاپرندگان دیگر به مانند کرکس) گوشت های مرده را بخورند ،سپس متصدی محل گاه و بیگاه بدانجا می‌آمده ، تا استخوان مرده ها را در چاه وسط بریزد .

اشخاصی که اعمال مرده‌از تغسیل و تکفین و حمل آنهابه دخمه و یا گذاردن در تابوت و سایر اعمال را بجا می‌آوردند و بـاصطلاح عملـه‌اموات‌بودند ، در آئین ایرانیان قدیم کثیف محسوب می‌شدند .



(شکل ۱۰۰) آرامگاه کوروش در پازارگاد

این اشخاص نمی‌توانستند وارد اجتماع گردند و مسکن آنان در خارج شهر در محلی نزدیک دخمه ها بوده است و هرگاه این دسته (عملةاموات)می‌خواستند دراجتماع داخل شوند ،مراسمی خاص داشت ، بدین معنی که باید مراسمی را اجراء نمایند (بهمانند غسل) تا آنکه بتوانند به اجتماع وارد گردند .

باید دانست مقابر پادشاهان هخامنشی عموما " باخانواده و نزدیکان آنان علیحده بوده ، و مرده آنان در دخمه نبوده ولی دردوران ساسانیان همه را بدون‌استثنا در دخمه می‌گذاردند .

اما نگاهداری مرده بسیار مذموم بوده و برای شخصی که چنین امر را مرتکب گردیده مجازات سخت مقرر گردیده است (فقره ۱۴ باب پنجم وندیداد) .

طبق گفته‌استرابون :" مراسم دفن چنین است که مرده را قبل از اینکه به خاک

بسپارند موم می‌مالند " .

امر بهداشت چنانکه بیان گردید درطب ایران باستان بسیار معتبر بوده، و شاید در میان اقوام و ملل (آنطور که از تواریخ مستفاد می‌گردد) تا قرون هفتم و اوائل هشتم میلادی اصول بهداشت و مراعات آن به مانند بهداشت ایرانیان نبوده است .

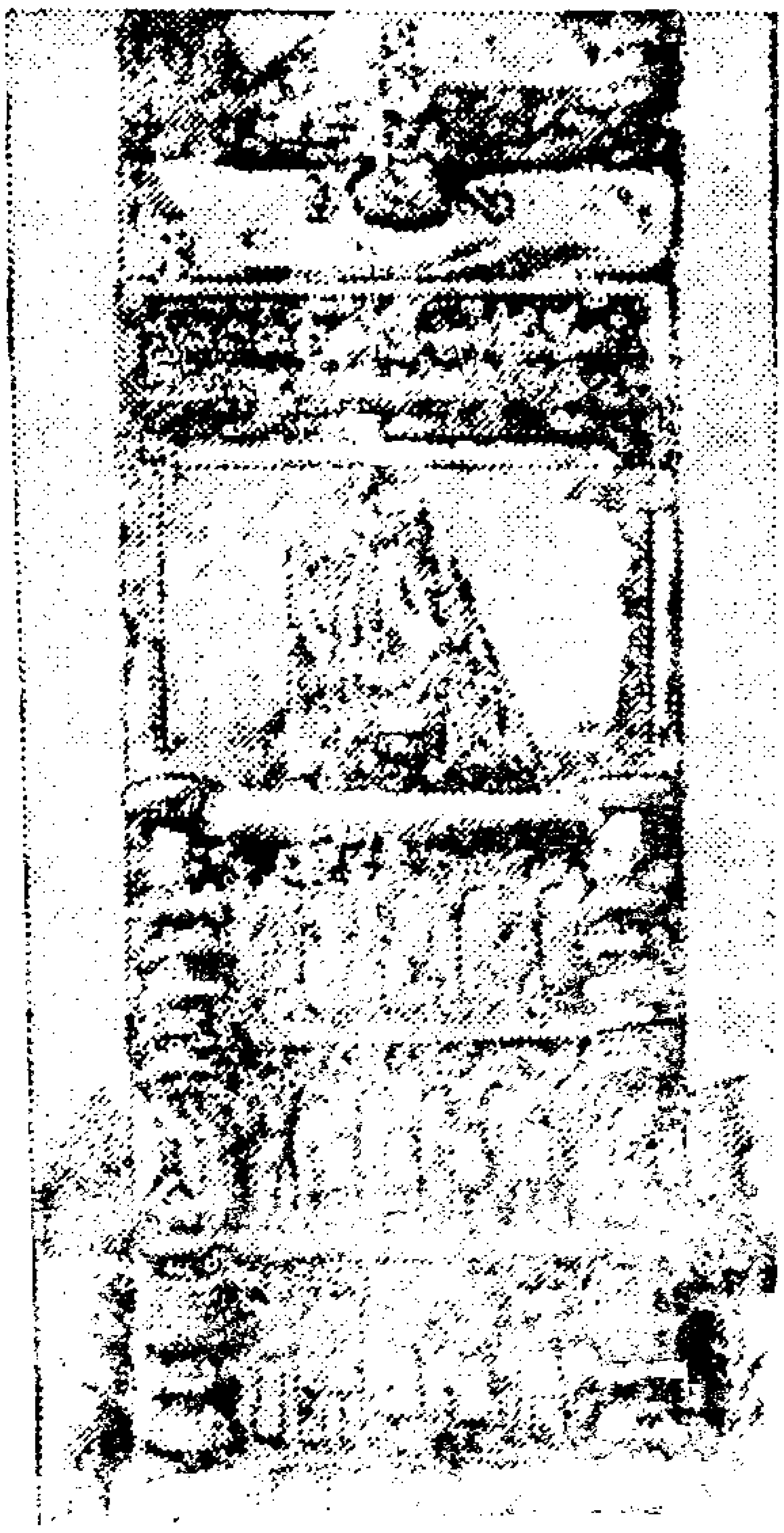
فردوسی شاعر بلند پایه ایران زمین ابیات زیادی در این باره در شاهنامه سروده که یکی از شاه بیت های آن که میتوان سرلوحه امر بهداشت و وزارت بهداری باشد این است :

بدانگه که یابی تنت زورمنــد　　　ز بیماری اندیش و درد و گزند

در باب هشتم وندیداد در فقره هشتم و نهم درباره دفن مرده آدمی دستور رسیده است ، که در زمین سخت به قدر نیم پای معتدل (مقصود از معتدل و میانه آن است که نصف گرفته شود و مقصود از پا از کف پا تا بیخ ران است) و در زمین نرم به قدر یک قد آدم معتدل بکنند ، و در زیر آن خاکستر یاخاک بریزندو روی آن خاکستر آجر یا سنگ یا کلوخ گذارند ، پس از آن بدن مرده را در آن گودال گذارده ، دو یا سه شبانه روز یا به مدت یک ماه بگذرد ، تا آنکه موانع برای حمل مرده رفع شودو باد زمین را خشک‌نماید تا بتوان روی زمین مرده خود را ببرند .

نکته‌ای که جالب است آنکه در اوستا دستور ساختن اناق کوچک (یا باصطلاح اوستا کده) برای مرده (مرد وزن و بچه) آمده ، که سر مرده که روی بالش بلند است به سقف (کده) نخورد (در ارتفاع) و از پاهای مرده بلندتر نباشد (در طول) ، و از دو دست مرده عریض تر نباشد (در عرض) که چنین گور را کده شرعی گویند (فقره ۱۱باب پنجم وندیداد) . به همین نحو در فقرات ۱۲ و ۱۳ باب پنجم وندیداد دراین مقولــه مطلب است .

چنانکه در بالا مذکور افتاد برای مصون ماندن کالبد استخوانی آدمی در اوستا آمده است که باید استودان (استخوان دان) ساخته شود ، که از دسترس سگ و شغال و گرگ محفوظ باشد و اگر کسی استطاعت داشته باشد از سنگ یا آهک یا گل آنرا (یعنی استخوان دان را) بسازد والا در تشتک یا لحافی آنرا بگذارند و بعد ازآفتاب دادن استخوانها را بسته دفن نمایند (فقرات ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ باب ششم وندیداد) .



(شکل ۱۵۱) تصویر داریوش در
تخت جمشید

برای مزید اطلاع اضافه می‌نمائیم که بیشتر قسمت از باب هشتم وندیداد درباره دفن اموات و رسوم و سنن آن می‌باشد، که مختصری از آن را در بالا متذکر گردیدیم.

در زمینه خوراک و خوردنیها ایرانیان باستان را عاداتی بوده که ذیلاً نگاشته می‌شود:

" آنان گوشتهای گاو و گوسفند و شتر و گورخر و آهو و اسب و همچنین گوشت حیوانات شکاری و شیر گاو و گوشت الاغ را مصرف می‌نمودند و از خوردن گوشتهای خزندگان و ذوحیاتین و حیوانات گوشتخوار پرهیز و از خوردن گوشت خوک و سگ و انسان اجتناب می‌ورزیدند ".

مطالب بالا قسمتی است که از خلال صحائف کتب قدیمه ایران باستان مستفاد می‌گردد، اما در برخی از کتب و رسائل آمده است، که زرتشت نیز به مانند برهمانیها اکل گوشت را غدغن نموده و این مطلب از مفاد بعضی از قسمتهای گاتها مستفاد می‌گردد، بدین ترتیب، " در گاتها نفرین برای آنان آمده است که گاو را با فریاد شادمانی قربانی می‌نمایند"، منتهی آنچه در عمل بوده آنکه ایرانیان قدیم گوشت مصرف می‌نمودند و در تهیه آن کمال دقت و مراقبت را مرعی می‌داشتند.

اما درباره مردمانی که لاشه آدمی یا مردار حیوانات را بخورند در حکم وآئین زرتشت آمده است، که آنان ناپاک هستند و هیچ گاه پاک نمی‌شوند (وندیداد باب هفتم فقرات بیستم و سوم و بیست و چهارم).

در فقره بیست و سوم و بیست چهارم باب هشتم وندیداد زرتشت از اهورامزدا

سئوال می‌نماید شخصی که انسان مرده یا یک مردار را بخورد دوباره پاک می‌شود یا نه؟

اهورامزدا در پاسخ می‌گوید: " ایشان‌ناپاک هستند و هیچ گاه پاک نمی‌شوند چرا که به شکم و دل خود زیان رسانند و سفیدی چشمشان بزرگ می‌شود، برناخن آنان دوء نجس حمله کننده به میت حمله کند، پس از آن تا ابدایشان نجس خواهند ماند ".

از آن گذشته سوء تغذیه و بدغذائی در آئین ایرانیان باستان مکروه و ناپسند آمده، حتی بدغذا دادن به سک و بدخوراکی آنها بسیارمذموم بوده است. در وندیداد باب سیزدهم ففرات بیستم الی بیست و هشتم احکام و مکافات افرادی است که به سگ پاسبان گله و محله و بی صاحب و توله سگ غذای‌بد بدهند و یا آنهارا بی‌خوراک‌گذارند که مکافات آنها بترتیب ۴۰۰ و ۱۸۰ و ۱۴۰ و ۱۰۰ ضربه تازیانه می‌باشد.

درباره خوردن گوشت دروندیداد آمده است، آنان که با گوشت‌تغذیه می‌نمایند و شکم خود را بدان پر می‌نمایند، بر کسانی که چنین نمی‌کنند برتری و رجحان دارند و همچنین در میان ایرانیان باستان رسم‌چنان بوده که در ماه چهار روز کشتار می‌نمودند.

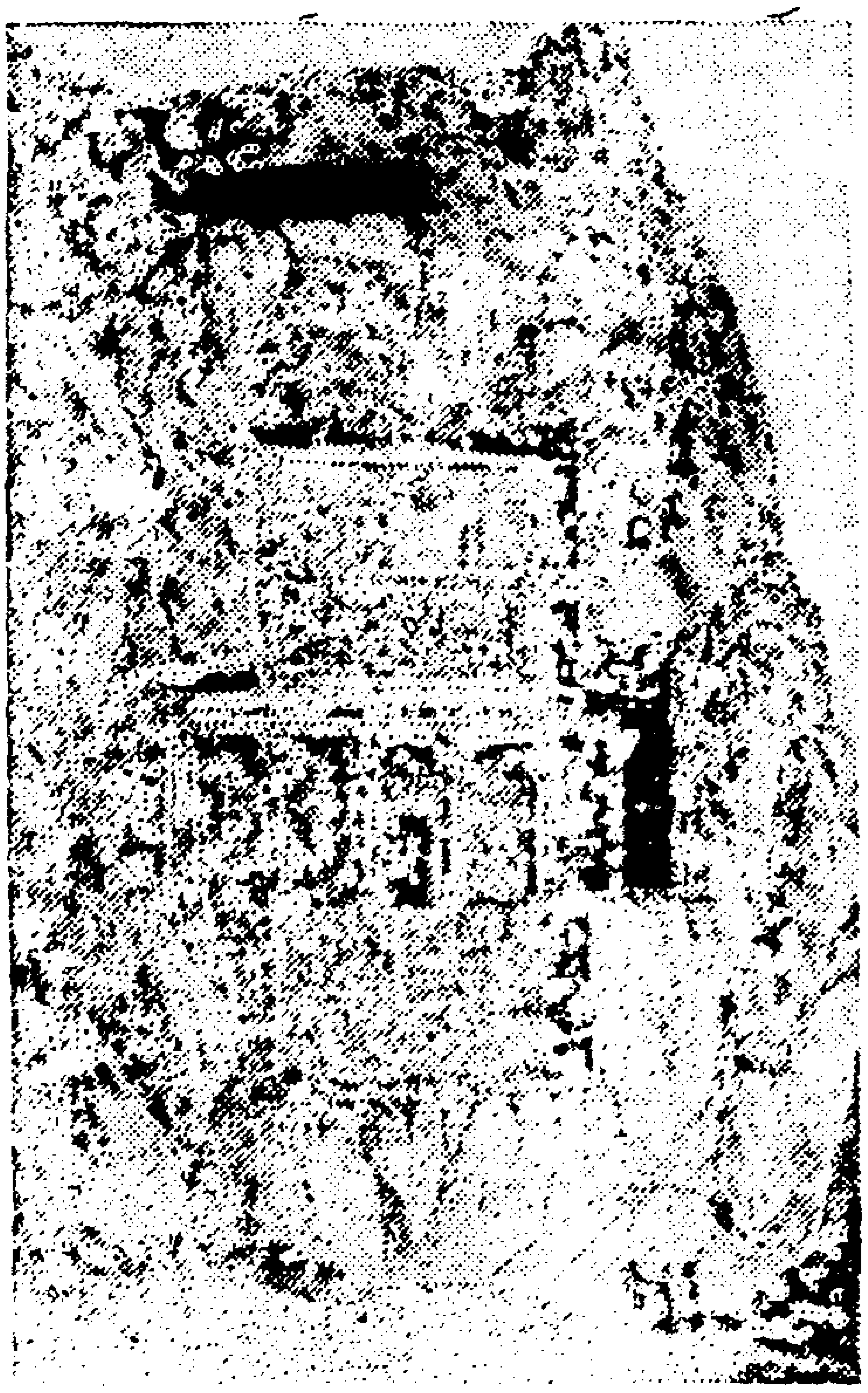
" طبق گفته هردوت پارسیان شراب را بسیار دوست می‌داشتند ".

" گزنوفون‌گفته است: که غذای روزانه جوانان، بعداز ورزش نان‌و نان وشیرینی و بولاق اوتی و نمک و عسلی است، که می‌پزند و یا می‌جوشانند و مشروب آنها عموما" آب است ".

باز گزنفون گفته است " . . . سابقا " برحسب قانونی دیگر می‌بایست روزی فقط یکدفعه غذا صرف کنند، تا باقی مانده روز را به کار و روزش بپردازند، حالا هم یک بار غذا صرف می‌کنند، ولی با اشخاصی که زودتر از همه غذا می‌خورند، سر سفره می‌نشینند و با اشخاصی که دیرتر از همه می‌خوابند ازسر سفره برمی‌خیزند. سابقا " امر کرده بودند که کسی ظرف شب را به سر سفره نیاورد، زیرا عقیده داشتند که زیاد آشامیدن به بدن‌و روح زیان می‌رساند، حالا هم آوردن ظرف شب به سر سفره ممنوع است، ولی بقدری می‌آشامند، که به‌جای اینکه ظرف را نزد آنان آرند، آنها را به طرف ظرف می‌برند، زیرا نمی‌توانند بپا بایستند. سابقا " قاعده چنین بود که در موقع حرکت چیزی نخورند و نیاشامند و در ملاء عام کاری، که خوردن و آشامیدن است نکنند، حالا هم این قاعده محفوظ است . . . ".

"تن‌پروریهای پارسیها‌بیش از زمان کوروش است .اگرچه کوروش‌هم لباس وزینتهای مادی را اختیار کرد ، ولی به آن ترتیب زندگانی پارسیها را حفظ می‌کرد . امروز نقوای پارسیها در آنها خاموش شده وچیزی که حفظ کرده‌اند تن آسائی مادیهاست .

" می‌خواهم چند دلیل از سستی و رخوت آنان‌بیان کنم .بعضی پارسیها اکتفا نمی‌کنند به اینکه بـر بسترهای خیلی نرم بخوابند ، بلکه می‌خواهند که پایه های تختخوابهای آنها برقالی ها باشد ، تا مقاومت‌کف اتاق را نرم تر حس کنند . اما در باب اسباب میز نه فقط‌از اختراعات سابق خود چیزی نکاسته اند ، بـل همه روزه چیز های تازه اختراع می‌کنند و میز برای غذاها ، مستخدمین از مرد و زن ، در خدمت خود دارند . در زمستان اکتفا نمی‌کنند که مردها بدن و پاها را بپوشانند ، بل دستها را در پوستهای ضخیم و انگشتان را در قابهائی نگاه می‌دارند (مقصود دستکش است که معلوم می‌شود در یونان نبوده و در ایران بکار می‌بردند . م) . آنها در تابستان



(شکل ۱۰۲) تصویر مقبره داریوش درنقش رستم (پارس)



(شکل ۱۰۳) آتشدان در حال اشتغال (از کتاب یکتاپرستی در ایران باستان)

اکتفا به سایه‌های جنگلها و تخته سنگهای کوه نمی‌کنند ،بل به وسیله کارهای مصنوعی سایه های دیگری برای خودشان ترتیب می‌دهند (باید مقصود گزنوفون چتر و آفتاب گردان باشد ، " (نقل از کتاب ایران باستان مرحوم حسن پیرنیا مشیرالدوله) .

درباره چاشنی ها و ادویه ها باید دانست اینها موادی بوده‌اند که از هند به ایران آمده و سپس در ایران نیز متداول گردیده است .

اما آداب غذا خوردن در میان ایرانیان چنانکه در بالا هم اشاره شد ، به طرز نسبهً صحیحی انجام می‌گرفته است . برای سلاطین و پادشاهان اوقات تناول غذا منظم و مرتب بوده ،بدین معنی که در سر ساعت معین غذا می‌خوردند ، اما درباره دیگران چنین نبوده است .

عموما "افراد برای آشامیدن آب ظرف علیحده و مخصوص‌داشتند . در موقع‌غذا بر چهار پایه نسبه بلند می‌نشستند و از صحبت کردن‌احتراز داشتند و چنین معتقد بودند ،که آب و ترشحی که از دهان خارج می‌گردد ،سبب آلودگی غذای دیگران‌می‌شود .

غذای افراد عموما " دو مرتبه در شبانه روز بوده است ، در موقع شکار عقیده داشتند یک وعده کافی است ، جهت آنکه تمرین برای مواقع جنگ باشد .

به هر حال تا آنجا که اطلاع حاصل است آنکه انواع و اقسام خوراکیها (برحسب احتیاج و مقام افراد)در ایران باستان متداول بوده و از خلال صحائف تواریخ چنین مستفاد می‌گردد ، که تغذیه و بهداشت آن در ایران باستان نسبه خوب بوده است .

فردوسی در شاهنامه درباره انواع و اقسام خوراکیها در ایران باستان ضمن حکایات و سرگذشتهای شاهان ایران قدیم بسیار سخن گفته است . اینک من باب مثال چند شعری از استاد سخن پارسی ذیلا " نقل می‌نمائیم .

همی نـــان کشکین فراز آورم — چنین راند ایزد قضا بر سرم

بخوالیگرش‌گفت‌هرگون‌خــورش — که او را بباید بیــاور بـــــرش

یکی مرغ بریان بفرمــود گــرم — نوشته بدو اندرون نــان نــرم

اما درباره مشروبهای الکلی باید دانست که از کتب مذهبی زرتشتیان چنین برمی‌آید که زرتشت مشروبهای الکلی را نهی نموده است (گاتها یسنای ۴۸) ، منتهی این امر عموما " عمل نمی‌شده است و ایرانیان علاوه بر آنکه شراب می‌آشامیدند در مجالس نیز ساقی مخصوص داشتند که اول خود ساقی (برای رفع سوء ظن افراد) کمی از آن می‌آشامیده سپس به دیگران می‌داده است .

ولی امری که مورداتفاق جمیع مورخین‌است آنکه شراب رابرای بیهوشی استعمال می‌نمودند و ما این مطلب را در محل خود یعنی بیهوشی متذکر خواهیم گردید .

بد نیست چند کلمه درباب پوشاک در ایران باستان در خاتمه این مقال متذکر گردیم . استرابون در کتاب خود متذکر گردیده که :

" . . . لباس روء سا عبارت است از : زیر شلواری سه قسمتی ، کمرچین درقسمتی که دامنهایش تا زانو می‌رسد ، لباس زیر سفید است و لباس رو از رنگهای گوناگون جامــه تابستانی ارغوانی یا بنفش است و جامه های زمستانی از رنگهای مختلف ، دستارهامانند دستار مغ‌هاست و کفش هایشان گود است .

بیشتر مردم قبائی می‌پوشند که دامن هایش نصف ساق پارا می‌گیرد و پارچه ای از کتان به دورسر می‌پیچند . . . " (نقل از کتاب ایران باستان مرحوم مشیرالدوله) .

مطلب در نوسته های نویسندگان دوران ساسانی دیده می‌شود که فهرست آنها را خاطر نشان نموده‌اند .

در وندیداد آمده است اگر اشخاصی‌که یک جا نشسته و یا خوابیده باشند بریک بستر و یا زیر یک روپوش و دربرابر آنها دویا پنج یا پنجاه و یا صد نفر زن و مرد باشند ، اگر از آنان که در زیر یک روپوش هستند یک نفر بمیرد ،اگر مرده ملا باشد دیونجس مرگ از مرده به دیگران حمله خواهد کردتا یازده نفر و تا شخص زنده دهم را هم‌نجس‌خواهد کرد ، ولی اگر مرده لشگری باشدآن دیونجس تا به ده نفر حمله خواهد کرد و شخص‌زنده نهم را نجس خواهد کرد ، اما اگر مرده از طبقه برزگر باشد دیونجس به زندگان حملـــه خواهد کرد تا به نه نفر برسد و تا شخص هشتم را نجس خواهد کرد (وندیداد باب‌پنجم فقرات بیست و هفتم و بیست و هشتم) . این مطلب می‌رساند که اصولا " انتقال بیماری و عامل آن در نظر ایرانیان باستان امری محتوم و با شکل و طرز خاصی مورد نظر آنان بوده ات .

به همین نحو احکامی درباره سگ و شغال و روباه و یا انسان کافر مرده و سرایت بیماری از آنها آمده است ، منتهی به نحوی دیگر مجری بوده است ، که اگر بخواهیم به ذکر جمیع فقرات و یا مفاد آنها بپردازیم مطلب به درزا کشد (رجوع شود به وندیداد باب پنجم فقرات بیست و نهم تا آخر سی و پنجم) .

از موضوعاتی که در آئین زرتشت باعث نجس شدن یعنی کافر یا غیر پیـــــرو اهورامزدا (بی دین و بی آئین زرتشتی) می‌گردد ، طبق مندرجات اوستا آنکه کافر در زندگی آب را می‌زند (یعنی به آب بی احترامی می‌کند) و پرهیز کار را چنان زند کـه بیهوش شود و از حال برود (وندیداد باب پنجم فقره سی و هفتم) .

اگر مرده‌ای در خانه باشد ،باید بیرون برده شود . در احکام آنان است کـــه اثاثه (سیخهای فلزی که در عبادتهای مخصوص در دست گرفته می‌شود ، طشت و پیاله‌ای که در آن هوم خورده می‌شود) و هوم و هاون را بیرون برند و مرده را هم بیرون ببرند (وندیداد باب پنجم فقرات سی و نهم و چهلم) .

اما بایددانست درمورد انهدام‌واقعی‌ماده متعفن در ایران باستان نزد ایرانیان برطرف نمودن امراض محسوب می‌گردد ، چنانکه امروز هم این اصل مورد قبول است .در ایران باستان البسه فرد مبتلی به بیماری عفونی باید از بین برده شود ، اگر احیانا " فردی آنرا بفروش می‌رسانید ، مرتکب جنایت بزرگی در برابر بهداشت عمومی شده بودو به مجازات سخت می‌رسید .

غلات و علوفه خشک عفن دور ریخته می‌شدند ، به همین نحو شیر فاسد وعفن گاو را نیز برای مصرف بکار نمی‌بردند ، سهل است چنین گاوی را مناسب برای مردم نمی‌دانستند . به موجب وندیداد شستشوی لباس افرادی که در اثر بیماریهای غیر مسری مرده‌اند و یا البسه‌ای که به مواداستفراغی یا خون یا جراحت مرده ، آلوده شده بودتمیز نمی‌دانستند .

چنانکه قبلا " متذکر گردیدیم ، در باب ششم وندیداده آمده است ، زمینی که برآن سگ یا انسان مرده باشد ، یک سال باید بی زراعت بماند . پس نباید مزداد پرستان تا یک سال در زمینی که برآن سگ یا انسان مرده چیزی بکارند یا آب به آن بیاورند ، بعد از آن اگر بخواهند درآن زمین چیزی بکارند و آب بدان بیاورند مانعی ندارد ودر غیر این صورت آب و زمین و درخت هرسه نجس شود .آنگاه زرتشت از اهورامزدا سوال می‌نماید اگر مزدا پرستان زمینی را که برآن سگ یا انسان مرده در آن طی یک سال‌کاشته

شود ، مکافات این گناه چیست؟ اهورامزدا در پاسخ می‌فرماید به آن تن گناهکار چهار صد ضربه تازیانه باید زده شود .

" زرتشت از اهورامزدا سوءال نمود سزای شخصی که به قدر بالاترین بند کوچک ترین انگشت استخوان سگ مرده یا آدم مرده را دور اندازد و از آن چرک و چربی بیرون آید و یا کسی که تمام بدن سگ یا انسان مرده را دور بیندازد ، در حالتی که از آن چرک و چربی بیرون آید ، سزایش چیست؟ در پاسخ اهورامزدا گفت :

" سزای اولی شصت ضربه تازیانه و سزای دومی دو هزار تازیانه است" . به همین نحو افرادی که بالاترین بندانگشت میانه یا بند بزرگترین انگشت و یا یک انگشت و یک‌دنده و یا دو انگشت یا دو دنده و یا یک بازو یا یک ران و یا یک سر از انسان و سگ که از آنها چرک و چربی بیرون آید ،جز ایشان بترتیب صد ضربه و صد و چهل ضربه و صد و هشتاد ضربه و چهار صد ضربه و هفتصد ضربه و هزار و دویست ضربه تازیانه میباشد (باب ششم وندیداد ") .

به همین نحو جهت استخوانهای مرده استودان (استخوان دان) می‌ساختند که از دسترس سگ و شغال و گرگ محفوظ و از گزند باران‌مصون باشد .

با دقت فوق العاده‌ای که درباره پاک نگاهداشتن آب و جلوگیری از ورودکثافات در آن ، همچنین دقت در امر زراعت در زمین (که مرده انسان و یا سگ در آن مدفون گردیده) ،ایرانیان باستان توانستند تقریبا "پیوسته آب سالم و عاری از کثافات استعمال نمایند ، که نتیجه کمتر با بیماری سروکار داشته باشند .

باب ششم وندیداد که شامل پنجاه و یک فقره است ، تماما " درباره انتقال بیماریها و ناپاک شدن آبها وهوم (دو بند درباره هوم است) و به صورت سئوالهای

زرتشت وجواب های اهورامزدا و تعیین تکلیف مومنین به آئین‌زرتشت و مکافات‌متخلفین می‌باشد .

به طور کلی در طب زرتشت کیفر افرادی که برخلاف اصول بهداشتی رفتار نمایند ، بسیار منظم پیش‌بینی شده است و چنانکه در سطور بالا ملاحظه گردید ، افراد به تناسب جرم خود ،به میزانی که استحقاق دارند ، مجازات می‌گردند و این امر درهیچ یک از ادیان ما قبل اسلام بدین توضیح و تشریح و دقت دیده نشده است .

باب هفدهم وندیداد درباره حفظ‌صحت و بهداشت بدن و بعضی تکالیف مزاد پرستان می‌باشد ، که به چه نحو باید از ریختن مو و ناخن حتی در زمین احتراز جویند ، که مبادا حشرات جمع شوفد و باعث زیان مردم گردند و یا آنکه باعث شوند که در مزرعه‌ای ریخته شود و سبب تجمع حشرات گردیده ، غله مردم را در مزرعه و علف را در علفزار بخورند . در این باب از فقرهاول الی فقره یازدهم (آخرین فقره) ترتیب‌ریختن مو و ناخن و دفن آنها را در گودال و احتراز از این عمل و خطرات حاصله از مواد بالا را صحبت می‌دارد .

به طور خلاصه درایران باستان مقدس شمردن آب و نینداختن فضولات وکثافات و لاشه و مردار بر روی زمین از موضوعات بسیار مهمه و سنن مذهبی بوده است ، مثل آن است که ایرانیان باستان تولید بیماریها را در لاشه انسانی و مردار حیوانی و آلودگی و عفونت را در نتیجه آلودگی آب می‌دانستند .

در مورد بهداشت آب و حرمت این ماده در طب ایران باستان مطالب بسیار آمده است که قسمتی ازآنرا متذکر گردیدیم ، اینک در خاتمه این مقال مطلبی بسیار ارزنده از وندیداد استخراج نموده برای تتمیم موضوع می‌نگاریم :

اصولا " درطب‌زرتشت‌آزاررساندن‌به حیوانات کاری ناپسند وغیرملکوتی‌است ، اما حشره‌کشی‌وکشتن حیوانات موذی‌علاوه برآنکه مذموم نبوده ، تاکید بلیغ درکشتن آنان گردیده ، که باید بدان رفتار شود . و در اغلب ابواب وندیداد فقرات‌چندی دراین دو موضوع آمده است ، منتهی چون برای آب و حرمت مخصوص به این ماده اهمیت فوق العاده قائل بودند ، و از حیوانی که وجودش را در آب (رودخانه وغیره) واجب می‌دانستند ، سگ آبی بوده (برای آنکه این حیوان یا حیوانی که در آب زندگی می‌نموده سایر حیوانات موذیه را از بین می‌برده است) ، بدین لحاظ یک باب از ابواب وندیداد که باب چهاردهم است با هیجده فقره درباره سزای زننده سگ آبی و مکافات قاتل آن و کفاره و سایر امور مربوطه به این حیوان آمده ، که خلاصه آن چنین است :

" اگر کسی سگ آبی را بزند بیست هزار تازیانه باید به او زده شود و ده هزار بسته هیزم خشک از چوب سخت و ده هزار بسته هیزم از چوب نرم که از چوب اورواسن یا وهوگونه یا وهو کرته یا هذانیپتــه (شرح آنها در مبحث ضدعفونی بیاید) یا از درخت خوشبوی دیگر برای نذر به آتش جهت کفاره روح خودش باید بدهد . (فقرات اول تا سوم) .

" اما کشنده سگ آبی باید ده هزاردسته برسم‌ده هزار نذرهوم و شیرپاک‌درست برای کفاره روح خودش بدهد . همچنین باید ده هزار مار بر شکم رونده و ده هزار مار سگ شکل و ده هزار وزغ نفس کش و ده هزار وزغ آبی و بیست هزار مورچه گزنده را بکشد تا کفاره‌اش پاک شود . به همین نحو باید ده هزار پشه جاهای کثیف و ده هزار مگس‌کثیف را بکشد و ده هزار گودال برای غسل مس میت در زمین بکند و چهارده آلت آتش روشن کنی برای روحانیون زرتشتی بسازد تا آنکه با پرهیز کاری خوب برای کفاره روح خودش

کرده باشد . دیگر آنکه مقداری اثاثه و لوازم آتش روشن کن و آتش پاک کن و آتش گرم‌کن و تبر و تیشه تیز و لوازم تهیه هوم که طبق آئین زرتشتی تهیه گردیده ، با بسیاری لوازم دیگر از قبیل کارد و بشقاب و پارچه و دهن بند و امثال آنها را باید برای کفاره روح‌خود به روحانیون بدهد . " (فقرات چهارم‌الی هشتم) .

" کشنده سگ آبی باید تمام اسلحه لشگری (از قبیل نیزه و وشمشیر و گرز وکمان و سپر و فلاخن و زره و گردن بند و نقاب و کمربند و ران بند) را به زرتشتیان لشگری بدهد . به همین نحو جمیع آلات و ابزار کار زراعت را به زرتشتی برزگر و یک جوی آب که عمقش یک قدم و عرضش هم یک قدم باشد و یک زمین قابل زراعت و یک خانه که دارای طویله حیوانات باشد ،با آذوقه و علوفه آنها و چهارده حیوان کوچک (مثـــل گوسفند)و چهارده توله سگ به زرتشتی پرهیز گاربدهد و چهارده پل برآب جاری‌ببندد . به همین نحو کشنده سگ آبی باید هیجده خوراک ناموافق قاصد (مسافر) را مبدل به خوراک موافق و هیجده ماده سگ را از کیک و کثافت و نجاست پاک و هیجده شخـــص پرهیز گار زرتشتی را با گوشت و خوراک یا شراب و شهد سیر کند " . (فقرات نهم تـــا هیجدهم) .

موضوع مجازات بالا اگرچه به افسانه شبیه تراست (چه اجرا می‌شده یا نمی‌شده است) ،می‌رساند تاچمیزان‌آب مورد احترام خاص ایرانیان باستان بوده است . مکافات و مجازات کشتن سگ آبی و کفاره مجرم تقریبا " به مانند کفاره و مجازات کسی است که با زن در موقع قاعدگی نزدیکی کند و نطفه در رحم زن بریزد .

اکنون اضافه می‌نمائیم اگردر فصل مربوط به بهداشت آب و یا این فصل و شاید فصول دیگر مطالبی تکرار شده ، اولا " باید دانست که ابواب وندیداد هریک مخصوص به

یک مبحث نیست ، بلکه عموما " مطالب و موضوعات دینی در بسیاری از ابواب مخلوط آمده ، ثانیا " از نظر همین اختلاط موضوعات و مباحث در بسیاری از فقرات ابواب چند موضوع طبی و بهداشتی و درمانی و دینی با یکدیگر مخلوط گردیده ، لذا اجبارا " درطی این کتاب بعضی اوقات مطالب تکرار شده است .

درباره آب چنانکه گفته شداین ماده را ایرانیان باستان از مطهرات می‌دانستند و قوانین زیادی در اوستا آمده که آب را بسیار عزیز وگرامی می‌شمردند و این امر اصولا " از آن نظر بوده که آب از هر پلیدی و ناپاکی دور باشد . مثلا " از وظائف افراد یکی آن بود که به مجرد دیدن کثافتی در آب ولو آنکه خود آن شخص عامل آن نباشد ، بایدآن



(شکل ۱۰۴) معبد مسقف میترا

کثافت (پلیدی) را از آب خارج سازد .ایضا " در وندیداد آمده است که اگر جنازه‌ای در رودخانه یا استخر یا چاهی باشد ، مادام که جنازه در آن است آن آب قابل آشامیدن و استفاده نیست ، و برای آنکه قابل استفاده گردد باید طبق مقرراتی رفتار کرد ، که ایـن مطلب در صفحات قبل منظور گردید .

در مورد آبی که در شهرها جریان دارد مسافتی تا سه قدم (پا) در پائین و نه قدم در نزدیکترین محل به منشاءآن و شش قدم در سراسر محلی که جنازه قبل از انتقال در آن قرار داشته قابل استفاده نبوده است .معلوم و مفهوم‌گردید به چه علت وفلسفه‌ای در طب ایران باستان عفونت در بالای رودخانه بیش از پائین بوده است .

چنانکه قبلا "مذکور افتاد ایرانیان باستان بمتجزیه بیماران و امتناع مردم‌کثیف وآلوده از معاشرت با مردم سالم بسیار معتقد بودند . چنانکه در مورد متصدیان دفن و کفن مردگان وزن حائض وآبستن وزنی که بچه مرده بدنیا آورده او امری مبنی بردوری از افراد سالم صادر می‌نمودند و همانطور که در صفحات قبل‌متذکرگردیدیم ،عمله‌اموات از شهرها دور و برای آمدن به شهر و اختلاط با مردم مراسمی قائل بودند .

حال اطلاعات مختصری درباره علم‌طب و شعب مختلفه آن‌ماخود ازکتب‌مذهبی زرتشتیان و تذکره ها و تواریخ نگاشته می‌شود و کوشش شده تا آنجاکه مقدور و میسوربوده نکات و ملاحظاتی که از نظر تاریخ طب و نمایاندن علوم طبی آن دوران است از نظـر خوانندگان این کتاب بگذرانیم واگر تقدیم و تاخیری در شعب مختلفه علوم طبی دیده می‌شود از آن جهت است که تنظیم مواد و تطبیق آنـها با طب امروزی خالی از اشکال نبود و اگر بعضی مطالب تکرار گردید ، علت آن است که در اصل نسخ و کتب مطالب با یکدیگر مخلوط بوده است .

۱۲ــ در تشریح وخوش اندامی و بد اندامی و بد شکلیـ آنچه از کتب دینی زرتشتیان برمی‌آید ، آنکه بدن آدمی را به هفت عضو تقسیم داشته و به مانند هندیان برای اعضاء تشبیهاتی قائل گردیده بودند ،مثلاً" عضله و پوست و استخوان و مغزوعصب را به مانند زمین و موی بدن را به مانند درخت و رستینها و رگ و خون و ترشحات‌بدنی را مثل آب می‌دانستند (بندهش بخش آخر) . درباره جنین آدمی در شکم مادر آنرا ترکیبی از عضلات و موها و اندرونه (یعنی امعاء واحشاء و قلب و ریه و امثال آنها) و جهاز آمیزشی و دست و پا می‌دانستند (فروردین یشت قسمت (۱) ، همچنین از عروق و بندها و استخوانها در اوستا صحبت شده است .

درآئین و رسم ایرانیان باستان از خوش‌اندامی و اندامهای رسا و متناسب پیوسته به نیکی و خوبی یاد گردیده ، برعکس از مردمان کرو کور و قد کوتاه و کم شعور و مصروع و گوژپشت و سینه گوژوپیسی و امثال آنها ، علاوه برآنکه به نیکی یاد نشده ،سهل است تنفر ازآنها رالازم الرعایه می‌دانستند ،چنانکه در باره مردمان پیسی علاوه برآنکه ازآنان اجتناب می‌نمودند ، آنها را در خارج از شهر دور از جمعیت میگذاردند که از معاشرت با مردم‌دور باشند .

در ایران باستان مردم بدشکل و بدهیکل و زشت پیوسته منفور عموم بودند و آنان را پیرو اهورامزدا (مومن) نمی‌دانستند ، بلکه آنها را از اهریمنی گذشته بی‌دیانت میشمردند . برخلاف مردم خوش روپاک و بدون بیماری را با دیانت میدانستند .در فقره سی و ششم و سی و هفتم باب دوم وندیداد آمده است ، که اهورامزدا به جمشید دستور داد ، که درآن غار بزرگ که ساختهای باید مردم (زن و مرد) باشد تا قطع نسل نگردد ، همچنین اشخاص ناقص بمانندگوژپشت و گوژ سینه و ظالم‌و درویش و فریب دهنده وبخیل

و بد دیانت و آنان که دندانهایشان بدترکیب و کسی که بدنش پر از پیس است و آنها که دارای علامات دیگر اهریمنی میباشند نباید باشند .

طبق گفته هرودت : " اگر از پارسیها کسی به مرض جذام مبتلی گردد ، یا تنش را زخمهای سفید بپوشد ،او را به شهر راه نمی‌دهندو چنین کسی مراوده باسایرین ندارد . گویند که این مرض درازای گناهی است که مریض نسبت به آفتاب کرده ، هر خارجی را که دچار این مرض گردد ، بیرون میکنند و نیز کبوترهای سفید را می‌رانندند ، زیرا به این عقیده‌اند که این مرض از آنهاست (نقل از کتاب ایران باستان مرحوم حسن پیرنیـــــا مشیرالدوله) .

۱۳ــ وظائف الاعضاء ــ از این شعبه از علم‌طب در ایران باستان اثرمهمی‌دیده نمی‌شود . شاید در اواخر ساسانیان در مکتب جندیشابور از آن اثری دیده شده باشد . معروف چنین است که انوشیروان پادشاه بزرگ ساسانی مجالس مناظره و مباحثه درباره علوم طبیعی وفلسفی و روانی تشکیل می‌دادکه دراین مجالس دانشمندان‌ایرانی ویونانی و هندی شرکت می‌نموده و درباره مسائل طبیعی و امثال‌آنها بحث و فحص می‌نمودند و ما این مطلب را امیدواریم ضمن تاریخ طب در دوران ساسانیان مفصلا " بنگاریم .

قوای بدن را چنانکه قبلا" متذکر گردیدیم به پنج قسمت تقسیم می‌نمودند ، (ناخوشی های روانی را به آنها منسوب می‌داشتند) که عبارت بودند از جان و وجدان و روان و ادراک و روح قدیمی (یاازلی) که بترتیب در زبان قدیم ایران باستان عبارتند از اهو، دئنا ، اروان ، بئوزا ، فره وشی .

اکنون سطوری چند درباره قوی و بعضی مطالب در مورد مزاج از نظر ایرانیان باستان در این فصل نگاشته می‌شود :

ایرانیان باستان‌حرارت و رطوبت و برودت وخشکی را چهار قوه مهم‌می‌دانستند که تعادل و تساوی در طبیعت را بسته به میزان آن چهار می‌دانستند ، و معتقد بودنـــد قوای محر که مثبت از راست و قوای محرکه منفی از چپ بدن که محل قلب آدمی است صادر می‌گردد .

کبد را به مانند دریای فراخکرت به طرف جنوب وجایگاه تابستان و سپرزرا (طحال) در طرف شمال و محل زمستان و سینه چون از جنوب و جمیع ستارگان از مشرق به مغرب که محل ابر است سبز می‌نمایند . کبد چون منبع خون است در طرف راست قرار گرفته (باب بیست و هشتم بندهش) .

ایرانیان قدیم‌حرارت و رطوبت رامذکر وبرودت و خشکـــی را مـوٴنـــث ، آسمان و باد وآتش را نیز مذکر وآب و زمین و درخت و ماهی را موٴنث می‌پنداشتند .

در میان بروج حمل و اسد وقوس (فروردین و امرداد وآذر) را حافظ قوای حرارت (گرمی) و ثور و سنبله وجدی (اردی بهشت و شهریور و دی)را مظهر قوای خاک وجوزا و میزان و دلو(خرداد و مهر و بهمن) را مظهر قوای باد و سرطان وعقرب وحوت (تیر وآبان و اسفند) را مظهر قوای آب فرض می‌نمودند ، بنابراین برجهای آتشی و بادی که عبارت از بروج اول و سوم و پنجم و هفتم و نهم و یازدهم بود را مذکر و بروج خاکی وآبی که عبارت از بروج دوم وچهارم و ششم و هشتم و دهم و دوازدهم بود را موٴنث می‌دانستند .آنان چنین معتقدبودند که این دوازده برج بر جمیع اعضاء و جوارح بدن آدمی حکومت می‌نمایندو بدین ترتیب بدن را به مانند قوهٴ مغناطیسی که از دوقوه ضد یکدیگر (مثبت و منفی)تشکیل گردیده و عالم را مرکب از دو قوه مثبت و منفی گرم و سردتر و خشک ، زیر ورو و موٴنث و مذکر تصور نموده و تعادل این قوی را لازمه حیات

و نشو و نما و همه آنهارا لازم و ملزوم یکدیگر می‌دانستند (نقل از رساله زن و مقام‌عالی او در خانه و جامعه سخنرانی شادروان بهرام گورانکلساریا سال ۱۳۰۹ شمسی) .

اینک ذیلا "لغات چندی با معانی و معادل آنها از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم :

ائونک ، زفن ــ دهان	بروت ــ ابرو	دواتیره ، چشمن ــ چشم
ا اینیک ــ صورت	بنا ــ ناف	رئش ــ ریش
ارزو ، انگوشت ــ انگشت	پاد ــ پا	ران ــ ران
ارتن ــ آرنج	پاشنه ــ پاشنه پا	رزدی ــ قلب ، دل
ازدی ــ استخوان	پانسته ــ پوست	زست ، کو ــ دست
اشکو ــ ساق پا	پرسو ــ دنده	زفر ــ فک
اوتها ــ چربی	پرشتی ــ پشت	زنک ــ درشت نی
اودر ــ شکم	تنو ــ تن	ژنو ــ زانو
بازو ــ بازو	دندان ــ دندان	سرئونی ــ تهیگان
سوش ــ شش (ریه)	گریو ــ گردن	وانا ــ بینی زن
سوپئی ــ شانه	گئوش ــ گوش	ور ــ سینه
فستان ــ پستان	مرک ــ مغز	وغدن ــ سر
کشا ــ زیر بغل	مئیدی ــ میان و کمر	وهوتی ــ خون
کهرب ــ کالبد	موشتی ــ مشت	هخ ــ کف پا
کئیسو ــ گیسو	نائوانگهن ــ بینی مرد	هزوا ــ زبان

(لغات بالا و معادلهای آنرا آقای بهرام خسروی ارسال داشته اند که بدین وسیله از ایشان تشکر می‌شود) .

۱۴ـ بیماریها ـ چنانکه قبلا" نیز متذکر گردیدیم ، در اوستا تعداد بیماریها نود و نه هزار و نهصدو نودو نه ذکر گردیده است . بدین شکل که: " اهورامزادبه زرتشت گفت من که دهنده نعمتها هستم که این خانه (مقصود دنیاست) خوشگل و روشن و خوش اندام ساختم ،جلو می‌رفتم و می‌گذشتم ، آنگاه اهریمن که مار بسیار مرگ آور است ، برای من ۹۹۹۹۹ مرض پیدا کرد ، ای کلام مقدس که پرنور هستی تومرا درمان کن (مقصود آن است که اهورامزدا ابتدا می‌خواست هر بیماری با دعا درمان شود " . (فقرات اول و دوم باب بیست و دوم وندیداد) .

از بیماریهای مذکور در بالا تعداد کمی از امراض به اسم و مشخص و تعدادی‌نیز به قرینه در کتب مذهبی‌و تواریخ و تذکره هاراجع به ایران باستان‌می‌توان بدست آورد .

آریائیها عموما "بیماری را قهر و غضب خداوند می‌دانستندوچنین معتقدبودند وقتی خدایان خونخوار و به خون بندگان تشنه می‌شدند و یا آنکه احتیاج به قربانی پیدا می‌نمودند ، امراض را به شکل بلیه آسمانی نازل می‌نمودند . از طرفی چنانکه در صفحات قبل مذکور افتاد بیماری رابر اثر ورود و حلول ارواح خبیثه دربدن‌شخص‌بیمارمی‌دانستند و یا آنکه برطبق نظر مکتب مزدیسنا ،معتقد بودند عامل بیماری مربوط به وساوس‌شیطانی و در دورنج و آسیب و ناراحتی و بدبختیها را بر اثر وسوسه اهریمنی می‌دانستند .

اکنون اضافه می‌نمائیم که در آئین زرتشت اهورامزدا علاوه برآنکه صفات و کمالاتی را که قبلا"مذکور داشتیم دارا بوده ،نماینده نیکی و راستی وسلامتی می‌دانستند که در برابرش اهریمن (انگره مینو) وجود داشته است . زرتشتیان قوای نیکی را به

امشاسپندان (چنانکه مذکور افتاد) و ایزدان منسوب می‌داشتند . درباره امشاسپندان مفصلا " طی فصل سوم اداء مطلب گردید ، اما ایزدان فرشتگانی پائین تر از امشاسپندان تمام آنها منشاء خیر و نیکی بودند و در برابر اهریمن (قوای شر) و دیوان که پیوسته باقوای نیکی در ستیز بودند وجود داشتند .

این‌دو قوه دائما "بایکدیگر در جنگ بوده ،بدین مناسبت تمام‌بدیها ،بیماریها ، تاریکی ها ، و امثال آنها را از دسته دوم و برعکس خوبیها ، صحت ، روشنی و امثال آن را از دسته اول می‌دانستند .

" از این رو در ایران باستان نیز به مانند یونان و مصر قدیم رب النوعهائی قائل بودند مانند میتره یا مهرکه در حقیقت به منزله آپولون (Apollon)وآدروان (Atharvan)بودند که به معنای رب النوع آتش و ایندره یا انـــدرا (Indra یا Andra) که رب النوع رعد و وریتره (Vritra) (مخفی کننده و دزد) بودند . ابری‌که باران‌نمی‌دادبزرگترین‌دشمن بود و دربرابربزرگترین ومحترمترین لقب وریتره ـ کش بود .به همین نحو اهریمن دیگری به نام آهی (Ahi) که همان ماریا اژدها که درکوه مسکن دارد و دیوان را به یاری خود می‌طلبید ، تمام از منازعه دائم اهورامزدا و اهریمن می‌باشد . (چندسطر بالا ماءخوذ ازکتاب مزدیسنا تالیف مرحوم‌دکترمحمد معین‌می‌باشد)

" ایشان را عقیده آن است که ثرتراتااونا (Thraetaona) همان فریدون است ، می‌نگارند وداستان آژی‌دهاک (Aji Dahaka)که افسانه نزاع‌تری‌تنه (Traitana) (مارسه سر) را شامل می‌باشد ، منازعه فریدون با مارسه سر است که فردوسی این نام را به عنوان ضحاک و اژدها که دومار (بجای مارسه سر) بر کتفش رسته بود و فریدون با او می‌چنگید و ویرا منکوب کرد ، معرفی می‌نماید :

نهان بود چند از دم اژدهـا   بفرجام هم زو نیامـد رهـا

بکشتی ومغزش بـرون آختـی   مر آن اژدها راخورش‌ساختی "

مطالب بالا از نظر روشن شدن بیماری و علل و عوامل آن ، همچنین‌مطالعـه‌ کنندگان در برابر آنها لازم بنظر می‌رسید " .

حال‌می‌گوئیم : دراوستا کتاب مقدس زرتشتیان که شامل چندین‌قسمت‌است (شرح مفصل تمام قسمت های اوستا و همچنین تفسیرها و سایرموضوعات آنرا بعدا " ضمن فصل زرتشت و تعالیم وی خواهیم دید) و همچنین سایر کتب مذهبی و آن دسته از این کتب که از دوران ساسانیان ترجمه‌و برگردانده شده است ، شامل قسمتهائی درباره امور طبی و بهداشتی می‌باشد . همانطور که در صفحات قبل مذکور افتاد ، چنین بنظر می‌رسد در ایران باستان بهداشت برتر از درمان بوده است .

اما موضوع حلول ارواح خبیثه در ابدان آدمی در اغلب کتب مذهبی آمده است و به مانند آن است که در این مطلب ادیان ما قبل از اسلام متحد الکلمه می‌باشند . در اینجابی تناسب نیست که متذکر گردیم‌در ابتـدای کتـاب کـه ازکتب اغلب‌اقوام و ملل سطوری چند به رشته تحریر درآمد ،از طب انجیلی سخنی نرفت ، علت آن بودکه طب انجیلی و تعالیم حضرت مسیح (ع) مدتها درمیان اقوام مختلفه رسوخ کامل نیافته بود ، از آن گذشته مسیحیان اولی همان کلیمیانی بودند که به آئین مسیح (ع) درآمده و وی را همان نجات دهنده می‌دانستند . آن دسته از کلیمیان که بر سنن و اعتقادات سابق باقی مانده کلیمیانی هستند که تاکنون باقی مانده اند .

حلول ارواح خبیثه در بدنهای انسانی در اغلب کتب مذهبی (ماقبل اسلام) و همچنین تذکره ها و تواریخ دیده می‌شود . در طب انجیلی هم درباره علت مرضوجا ـ

گرفتن روح خبیث (شیطانی) که در بدن باعث بیماریها میشود ، چنین تعبیر گردیده‌که این امر مستقیما " از طرف خداوند به صورت کیفر گناهان آدمی است و یا به صورت سحر آمده است . از آن گذشته مبارزه نور و ظلمت و قوای ملکوتی و شیطانی (به مانند آئین زرتشت) بسیار دیده می‌شود ، که ما من باب مثال از انجیل استخراج نمودمبدین قسمت اضافه می‌نمائیم که شباهت بین طب اقوام ملل مختلفه با یکدیگر کمی روشن گردد .

باید دانست چون آئین زرتشت تاآنجا که جمهور مورخین‌بدان معتقد می‌باشند قبل از حضرت مسیح (ع) بوده ،بدین مناسبت بیشتر بنظر می‌رسد تعالیم‌زرتشت بر روی اصول و مبانی تعالیم دیگر ادیان نفوذ نموده باشد .

حال نکاتی چند ماخوذ از انجیل درباره روح خبیث و پلید و ارتباط آن با بیماریها که بسیار شبیه مطالب کتب مذهبی زرتشتیان است ذیلا " نقل می‌نمائیم :

در انجیل یوحنا آمده است : " زیرا هرکه عمل بد می‌کند روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی‌آید مبادا اعمال او توبیخ شود " (انجیل یوحنا باب سیم آیه ۲۰) .

"ولیکن کسی که براستی عمل می‌کند پیش روشنی می‌آید تا آنکه اعمال اوهویدا گردد ، که در خدا کرده شده است " (انجیل یوحنا باب سیم آیه ۲۱) .

"و بعد از آن عیسی را در هیکل یافته بدو گفت اکنون شفا یافته دیگر خطا مکن تا برای توبدتر نگردد " (انجیل یوحنا باب پنجم آیه ۱۴) .

" و وقتی که می‌رفت کوری مادر زاددید . و شاگردانش از او سئوال کرده گفتند ای استاد گناه که کرده این شخص یا والدین او که کور زائیده شده . عیسی (ع) جواب داد که گناه نه این شخص کرد ونه پدر و مادرش، بلکه اعمال خدا در وی ظاهر شود (انجیل یوحنا باب نهم آیات ۱ و ۲ و ۳) .

"چون بخشکی فرود آمدناگاه شخصی‌از آن شهرکه از مدت مدیدی دیوهاداشتی ورخت نپوشیدی و درخانه نماندی بلکه در قبرها منزل داشتی دچار وی گردید " (انجیل لوقاباب هشتم آیه ۲۷) .

" زیرا که روح خبیث را امر فرموده بود که از آن شخص بیرون آید ، چونکه‌بارها او را گرفته بود ، چنانکه هرچه او را به زنجیرها و کندها بسته نگاه می‌داشتند بندها را می‌گسیخت و دیوها او را به صحرا می‌راندند " (انجیل لوقا باب هشتم آیه ۲۹) .

" و در آن نزدیکی گله گر از بسیاری بودند که در کوه می‌چریدند . پس از او خواهش نمودند که بدیشان اجازت دهد که در آنها داخل شوند ، پس ایشان را اجازت داد . ناگاه دیوها ازآن آدم بیرون شده داخل گرازان گشتند که آن گله از بلندی بـــه دریاچه جسته خفه شدند " . (انجیل لوقا باب هشتم آیات ۳۲ و ۳۳) .

" و هنگامی که ایشان بیرون رفتند ناگاه دیوانه گنک را نزد اوآوردند . و چون دیو بیرون شد گنک گویا گردیدو همه در تعجب شده ، گفتند در اسرائیل چنین امر هرگز دیده نشده بود . لیکن فریسیان گفتند به واسطه رئیس دیوها دیو ها را بیرون می‌کنند " (انجیل متی باب نهم آیات ۳۲ و ۳۳ و ۳۴) .

" به قسمی که مریضانرا در کوچه ها بیرون آوردند و بر بسترها و تخت هـــا خوابانیدند تا وقتی که پطرس‌آید ، لااقل سایه او بر بعضی از ایشان بیفتد . و گروهی از بلدان اطراف اورشلیم بیماران و رنج دیدگان ارواح پلید را آورده جمع شدند و جمـــع ایشان شفا یافتند " (کتاب اعمال رسولان باب پنجم‌آیات ۱۵ و ۱۶) " .

ذکر مطالب بالا یعنی علل اصلی بیماریها (از جهاتی که بین اقوام مشترک بوده) و ارتباط‌آنها و اثرآنها را بریکدیگر کمی روشن ساخت ، مضافا " بدانکه طبق‌روایت

انجیل وقتی حضرت مسیح (ع) دربیت‌لحم دیده به دنیا گشود، سه نفر طبیب روحانی حضور داشتند و انجیل این سه نفر فیلسوف را به عنوان مجوس (مغ) نامیده است. این مطلب می‌رساندکه نفوذ ایرانیان درمیان کلیمیان وسپس مسیحیان باقی و تعالیم ایرانیان در میان این اقوام رائج بوده است.

درباب بیستم وندیداد در چند فقره که درباره تندرستی و باطل کننده جادو وتریته طبیب نخستین و گیاههای داروئی‌سخنی رفته نفرین به درد شد وآنرا معلول اهریمن دانسته و همچنین مبارزه با بیماریها را متذکر گردیده است.

درباب بیست و یکم وندیداد درفقره سوم آمده است: "اگر مرض در روز تباهی آورد درشفق شام درمان کندو اگر مرض در شفق شام تباهی آورد (باران) در شب درمان کند واگر مرض در شب تباهی آورد (باران) در بامداد درمان کند، چون باران برجاهای باران خور ببارد آب و زمین تازه و گیاه تازه و درمان تازه و کشت خرم تازه (پیدا می‌شود)".

اما بیماریهائی که نام آن در کتب مذهبی زرتشتیان و تذکره ها و تواریخ آمده است، برخلاف گفته اوستا که ۹۹۹۹۹ مرض دانسته، چنین نیست. تعدادی ازاین بیماریها معلوم گردید که چه می‌باشند و بانام بیماریهای کنونی تطبیق می‌گردند. اما متاٴسفانه تعداد دیگری به طور وضوح معلوم نشد، به حدس و از روی قرینه استنباط گردید، که چه نوع بیماری می‌باشند.

اینک یک یک بیماریها راتاآنجاکمبرای‌نگارند مقدوربوده است از نظر خوانندگان این کتاب گذرانیم:

الف) تب ـ کلمه تب دراوستا به شکل تفنو و تپنو زیاد دیده می‌شود، که معنای

آن تب یعنی بیماری که حرارت طبیعی بدن آدمی را بالابرد ، می‌باشد و کلمات تپیدن (طپیدن) و تپش (طپش) و امثال آنها از این کلمه آمده است .

غیر از تب کلمه تب گرم (ممکن است آفتاب زدگی باشد ؟) نیز دیده شده است .

اصولا "باید دانست که بیماریهای تب دار از نظرآنکه تب دربیماریها در نتیجه جنگ بین عوامل بیماری زا و بدن می‌باشد ، فصل مخصوصی دراین باره از قدیم درمیان جمیع اقوام و ملل وجود داشته است . بدین مناسبت باید گفت تب که یکی از علائم بیماریها و جزئی از آنهاست ، خود بتنهائی محل و مکان مخصوصی در طب از خیلی‌پیش پیدا نموده و جزئی بوده که اعلب از کل مهمتر گردیده و عنوان مستقل یافته است . در جمیع تواریخ تمدن این عارضه به صورت واحد بسیار بزرگ و ممتاز درآمده و اغلب اطباء از دوران خیلی قدیم (وحتی تاصدسال‌قبل‌دربعضی‌کشورها)کتابهادرباره آن نوشته شده است . ما امیدواریم دراین باره درتاریخ طب پس‌از اسلام مفصلا "جهت خوانندگان‌کتاب مطالبی‌متذکر گردیم .

در اردیبهشت یشت در بند ۱۰ چنین آمده است : " هرکه بر ضد اهریمن قیام کند ، بیماری و مرگ و دیوها و افکار واهی و تب را برمی‌اندازد ، و سخت ترین تب ها را نابود نموده و برمی‌اندازد " .

دو کلمه تب و درد در اوستا به صورت دو بیماری ضمن بیماریهای دیگر آمده است بدین شکل : " ای درد به تو نفرین می‌کنم ،ای مرگ به تو نفرین می‌کنم ای سوختن به تو نفرین ، ای تب به تو نفرین می‌کنم ، . . . الخ) .

ب) دیوتب ــ آن تبی بوده است‌که آدمی را پریشان و گیج و بیهوش می‌نموده

است . شاید مقصود تبهای شدید بر اثر بیماریهای عفونی و یا سرسام بوده است؟

پ) سردرد ــ این کلمه که تحت عنوان بیماری ذکر می‌گردد ، عینا " از اوستا استخراج گردیده است . بدین معنی که در فقره هفتم باب بیستم وندیداد صریحا " ذکر گردیده است " . . . ای سردرد به تو نفرین می‌کنم . . . " و بنظر می‌رسد کلیه درد های سرناشی از انواع واقسام بیماریها می‌باشد و بدین معنی‌که عرضی است به نام مرض.

ت) تب‌لرزه ــ این کلمه که در اوستا آمده است و بسیار روشن می‌باشد بنظر می‌رسد همان تب نائب (نوبه) باشد .بدین شکل " . . . ای تب لرزه به تو نفرین می‌کنم " (فقره هفتم ــ باب بیستم وندیداد) .

ث) پیس ــ (Vitiligo). ــ در اوستا کلمه‌ای به نام پئسه (Paesa) است که همان پیس یا پیسی می‌باشد که عربی آن برص است . شخص پیسی دور از مردم زندگی می‌کرده است . بیماری برص در اغلب کتب طبی قدیم دیده شده است . بعضی اوقات این بیماری را با جذام (Lèpre) و یا آنکه با یکی از عوارض حاصله از جذام اشتباه نموده‌اند .

در فقره هفتم و نهم باب بیستم وندیداد از بیماری پلید نام برده شده است ، چنین بنظر می‌رسد پیس باشد . در پهلوی کلمه پسک (Pesak) آمده است .

ج) کچلی ــ از این ناخوشی دراوستا تحت کلمه کل‌ضمن بیماریهای پوستی‌سخن رفته است .

چ) جرب (Gâle) ــ در اوستا جرب به نام گـرنـو (Garno) که‌همان گری می‌باشد آمده و درمان کننده این بیماری مقامی ارجمند داشته است .

اصولا " باید دانست بیماریهای پوستی به واسطه کراهت منظری که برای شخص

تولید و در انظارافرادرابسیار ناهنجار می‌نموده است ، از خیلی قدیم بیماران مبتلی به این بیماریها مورد نفرت عامه بوده‌اند . در اغلب کتب مذهبی از این بیماری و بیماران مبتلی بدان به بدی یاد شده وبه نظر بد بدانها می‌نگریستند ، چنانکه در فصول قبل شمه‌ای از آن بیان گردید .

در وندیداد باب چهارم فقره بیست و نهم آنجا که اهورامزدا به جمشید دستور می‌دهد که در غار اشخاص بدشکل و بدهیکل را نبرد ، امر می‌نماید کسی که بدنش پر از پیس باشد همچنین اشخاصی که علامات دیگری که اهریمن در آنها نهاده باخود بدانجا نبرد .

ح) آماس و ورم ــ درباره این دو عارضه در کتب ایران باستان به نام باد سفید و باد سرخ و باد کبود نام برده شده است و بنظر می‌رسد این عوارض آماس های کلیوی (Nephrites)و (Erysipèle)و (Oédème) باشنــد .

خ) گندیدگی و کثافت ــ در اوستا این دو لفظ ضمن بسیاری از بیماریها آمده ، بدین معنی که در فقره ششم و نهم باب بیستم وندیداد از آن چنین ذکر گردیده است :

فقره ششم " . . . برای مقابله با نظر بدو گندیدگی و کثافت که اهریمن در تن مردم آورد " . فقره نهم " . . . و گندیدگی و کثافت که اهریمن در تن مردم آورد مقابله می‌کنم " ، در حقیقت باید از نظر طبی اولــی را (Putréfaction) و دومی را ناپاکی یعنــــــی(Saleté) دانست .

د) بیماریهای پلید ــ در اوستا نامی‌از بیماریهای پلید برده که بزشتی و بدی از آن صحبت شده‌است .در فقرات ششم‌و هفتم و نهم باب بیستم وندیداد از بیماریهای پلید اسم برده شده‌است ، که بیشتر به نظر جذام یا پیس باشد یــا آنکــه با احتیاط

بگوئیم بیماریهای پوستی. در صفحات آتی فقرات مذکوره در بالا را ضمن ذکر بیماریهای دیگر عینا" نقل می‌نمائیم که کمی مطلب روشن تر گردد.

ذ) سوختگی ها ــ (Brûlures) ــ یکی از بیماریهائی که در طب ایـران باستان دیده می‌شود، سوختگی یا سوختگی هاست. بر روی هم آنچه از خلال صحائف کتب مذهبی‌زرتشتیان و تذکره هاو تواریخ مستفاد می‌گردد ،ایرانیان‌باستان به بیماریهای پوستی اهمیت زیاد می‌دادند و چون به زیبائی و تناسب بدن و اندام بسیار معتقدبودند بدین مناسبت در درمان آنها واحتراز از بیماریها و بیماران پوستی بی اندازه جهد می‌نمودند.

ر) بیماریهای خارجی ــ درباره بیماریهای خارجی در ایران باستان اطلاعاتی بوده، منتهی به میزانی که معلومات آن دوران به اطباء اجازه می‌داده است. بدیهی است کسی را هم توقع آن نیست که آنان را دراین قسمت از علم‌الامراض اطلاعات زیاد باشد، بلکه مقصود آن است که به تناسب سایر شعب طب دورانشان معلوماتی داشته‌اند.

مثلا" درباره شکستگی‌ها و در رفتگی ها عامل آنرا استاویداتو (استاویداتوش) (Stavidato) می‌دانستند. در وندیداد باب پنجم فقره‌نهم چنین آمده‌است:

"... پس اهورامزدا گفت آتش انسان را نمی‌کشد. دوایکه نامش استودی دوتوش (یعنی شکننده استخوان) است ابتدا نفس آن کسی که در آتش افتاده می‌کشد، آنگاه آتش استخوان و جان او را می‌سوزاند...".

اما درباره سایر بیماریهای خارجی‌و یا اعمال جراحی مطلبی که بتوان با موازین کنونی تطبیق نمود چیزی دیده نمی‌شود.

ز) مارگزیدگی ــ از این عارضه در وندیداد ضمن فقره هفتم باب بیستم نام

برده شده است .

ژ) مرگ بی هنگام ــ این نام‌در وندیداد آمده است و می‌توان آنرا مرگ مفاجات دانست یا آنکه آنرا با سکته هاتطبیق نمائیم .

س) گوژپشتی و گوژسینه‌ای ــ که مقصودبرآمدگی ستون فقرات از پشت وبرآمدگی استخوان سینه از جلو می‌باشد . بنابراین گوژپشیتی راممکـــن اســت بیشتـــر همـــان بیماری پـــت (Pott) دانست .

ش) کحالی ــ اما درباره بیماریهای چشم و کحالی باید دانست که در کتب مذهبی و همچنین در تواریخ هم از این شعبه علم طب و هم از چشم پزشک (کحال)اسم برده شده است . مثلا" در دینکرت (هشتم و دوازدهم و سی و سوم) از چشم پزشک صحبت شده است . چنانکه در فصل مربوط به علل بیماریها مذکور افتاد ایرانیان یکی از علل و عوامل بیماریهاو دگرگونی چشم را از مردار خواری دانسته اندو چنانکه درصفحات قبل متذکر شدیم در وندیداد آمده است : شخصی که انسان مرده یا سگ مردار را بخورد ناپاک گردیده و هیچ‌گاه پاک نخواهدشد ، چرا که به شکم و دل خود زیان رساند ، و سفیدی چشم آنان بزرگ گردد . . و تا ابد آنان نجس‌خواهند بود " (فقرات بیست و سوم و بیست و چهارم باب هفتم وندیداد) .

فردوسی شاعر نامی ایران در خوان هفتم رستم آنجا که رستم به مازندران‌برای رهائی کاوس رفته است گوید :

" پزشکان که دیدند کردند امیـد   بخـون دل و مغـز دیو سپیـد
چنین گفت فرزانه مـردی پزشـک   که چون خون او را بسان سرشـک
چکانی سه قطره بچشـم انـدرون   شود تیرگی پاک با خـون برون "

از آن گذشته هردوت در تاریخ خود می‌نویسد که: " روزی داریوش ضمن تاخت و بر اثر اصابت گوشه کمان یکی از همراهان چشمش مجروح شد دستور داد از دربار اطباء مصری را احضار نمایند تا به درمان بپردازند ".



(شکل ۱۰۵) اینها سه نفر زرتشتی هستند که از دور ستاره درخشانی را می‌بینند (طبق روایت انجیل آنجا محل تولد حضرت مسیح ع بوده است)

بعلاوه در دربار داریوش از چشم‌پزشکان مصری صحبت شده است که ما این قسمت را ضمن اطباء خارجی در دربار هخامنشیان خواهیم دید .

ص) زایمان و سقط جنین و بیماریهای زنان و بهداشت آنها ــ از آنجا که در کتب مذهبی زرتشتیان و تذکره ها و تواریخ موضوع بیماریهای زنان و بهداشت آن ، همچنین موضوعات مربوط به این شعبه از علم طب و بهداشت عموما " با یکدیگر آمده است ، لذا

ماهم جمیع آنها را دراین فصل از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم .

چنین بنظر می‌رسد که ایرانیان قدیم کمی وزیادی قاعدگی را معلول بیماری می‌دانستند . دراین باب وندیداد و سایر کتب مذهبی دستورها و احکام چندی آمده، که تکالیف پیروان به آئین زرتشت را معین نموده است .

اصولا " باید دانست ابواب پانزدهم و شانزدهم وندیداد که اولی شامل پنجاه و یک فقره و دومی شامل هیجده فقره است درباره معاصی کبیره واحکام زن حائض وحامله و وظائف و رفتار مردان در مواقع قاعدگی زنان و امثال این امور با آنان است .

قاعده زنان را در اوستا دخشته (Dakhshta) و در پهلوی دشتان (Dashtan) آمده است فقرات اول تا پنجم ازباب پانزدهم وندیداد مربوط به گناهان بزرگ می‌باشد ، که چهارمین معصیت کبیره آن است که مرد در زنی که نشان حیض دیده یا حائض شده باشد یا خون حیض از او جاری است نزدیکی کند و پنجم معصیت کبیره آن است که مرد در زنی که حامله است و شیر به پستانش (آمده یا نیامده باشد) نزدیکی نماید و نطفه خود را در زن بریزد و زن مجروح گردد .

سقط جنین در آئین زرتشت از کارهای بسیار ناهنجار بوده، بدین معنی که اضمحلال حیات را به عنوان از بین بردن و نابودی عالی ترین شکل خلقت اهورامزدا می‌دانستند و مکافات در مورد سقط جنین کمتر از مجازات قتل عمدی نبوده و روحانیون و پزشکان با یکدیگر دراین مورد مبارزه شدیدی با مرتکبین می‌نمودند .

در اوستا به جنین چهار ماه و ده روز چندان اهمیت داده نشده است ، به نظر میرسد معتقد بودند که روح در بدن وی حلول ننموده است .

چنین بنظر می‌رسد ساقطین جنین از میان بانوان (پیرزن ها ــ فقره چهاردهم

باب پانزدهم) بوده‌اند .

در مواقعی که سقط جنین اتفاق می‌افتاد و پس از زایمان شراب برای زائو تجویز می‌نمودند ، همچنین غذا به زائو داده می‌شد اما از خوردن آب زائو ممنوع بود . اگرزائو مبتلی به تب می‌گردید روز چهارم می‌توانست آب بیاشامد .

چنین بنظر می‌رسد که در طب ایران باستان خواص بعضی داروهای سقط کننده جنین را می‌دانستند که وسائل سقط جنین را فراهم می‌ساختند (بعدا " می‌آید) . از داروهائی که دراوستا از آن در این باب ذکرشده است بنگ (ماخوذاز شاهدانه)می‌باشد .

درباره سقط جنین قوانین وآدابی بود که مواظبت و پرستاری زنان حامله و بی سرپرست را خاطر نشان ساخته ، سهل است درباره سگهای حامله نیز تاءکید بلیغ گردیده است ، بدین معنی که افراد مؤمن می‌بایست از هر حیوان حامله اعم از دوپا یا چهارپا ، زن یا ماده سگمواظبت نمایند .

کفاره و مجازات مردی که در زن حائض که خون ازاوجاری‌باشددانسته نطفه‌خود را بریزد وآن زن هم هوش وحواس داشته باشد چنین است :

" باید یک هزار حیوان متوسط(مثل گوسفند)بکشد و یک هزار دسته هیزم پاک از چوب سخت با پرهیزگاری خوب برای آتش نذر بیاورد و یک هزار دسته چوب نرم یا چوب و هوگئونه (یاوهوگئن)یاوهوکرتی (وهوکرته)یا هدانئپته (هذانئپ تا ـ هذانئپاتا) (کندرو عود و چوب انار شرح آنها در مبحث ضد عفونی بعدا " بیاید) ، یا یک درخت خوشبوی دیگر با پرهیزگاری خوب برای آتش نذر بیاورد ، و یک هزار برسم دسته ببندد (برسم عبارت از شاخه های بریده درختی است شرح مختصری از آن ضمن هوم بیاید) و یک هزار نذر هوم و شیر پاک و درست بازدید شده و شیره درختی که هدانئپته (همیشه

سبز) برای آب مقدس ببرد و یک هزار مار برشکم رونده را بکشد و دو هزار مار دیگر را بکشد و هزار وزغ زنده را بکشد و دو هزار وزغ آبی را و سه هزار موریانه و سی تیر چوبی بطور پل روی آب جاری (برای عبور مردم) بگذارد و دو هزار تازیانه به او زده شود " .

این بود کفاره و مجازات مردی که چنان گناهی مرتکب شده و در ضمن توبه هم نموده باشد . (فقرات شصت و هفتم تا هفتاد و ششم باب هیجدهم وندیداد) .

چنانکه در مورد کشنده سگ آبی متذکر گردیدیم ، اگرچه این مکافات بیشتـــر افسانه ای می‌باشد ، اما می‌رساند که تا چه اندازه ایرانیان باستان درباره نزدیکی مرد با زن حائض اهمیت قائل بودند .

بنظر می‌رسد شدیدترین یا یکی از شدیدترین کفاره و مجازات در آئین زرتشت برای مجازات بالا باشد (تقریبا " به مانند کفاره کشنده سگ آبی است) .

به همین نحو اگر زنی بچه مرده بزاید دستورهائی داشته که بسیارقابل ملاحظه است .

خلاصه آنرا می‌توان از باب پنجم وندیداد بدست آورد بدین ترتیب :

" اگر در خانه زنی حامله بچه یک ماهه تا نه ماهه و (۱۰ماهه) مرده به دنیا بیاید ، باید درآن خانه پاکترین و خشک ترین جا که کمتر رهگذر باشد و دور از آب روان وآتش اهورامزدا و برسم با تقدس دسته بسته و مردم پرهیزگار باشند او را بگذارند و سی قدم از آتش وآب و برسم و سه قدم از انسان دور باشد . برای زن بچه مردمزائیده جامه و خوراک و شراب (بدون آب) بدهند و سه شبانه روز صبر نمایند آنگاه خوراک گوشت و غله و شراب بدهند و پس از گذشت سه شب اول هیجده شب دیگر (دو نه شب) زائو باید صبر کند ، تا بتواند محل و خوراک و لباس را لمس نماید و لباس چنین زنی که



(شکل ۱۰۶) پس از تولد حضرت مسیح (ع) طبق روایت انجیل سه نفر از علماء زرتشتی (مغان) حضور یافتند .

بچه مرده بدنیا آورده ، پس از پاک کردن و شستن برای بسیاری از تشریفات و اشخاص مذهبی بکار نمی‌آید (از فقره چهل و پنجم تا پنجاه و نهم باب پنجم و ندیداد) .

به همین نحو رحم زنی را که بچه مرده زائیده بدخمهٔ تشبیه نموده که دوری از آن برای مردم واجب بوده است .

" اما اگر زنی در حال قاعده باشد و کسی جلوی آنرا بگیرد مکافاتش چهار صد تازیانه ، و اگر فردی نزد زن قاعدمبرود برای دفعه اول شصت تازیانه و برای دفعه دوم صد تازیانه و برای‌دفعه‌سوم یکصد و چهل تازیانه کیفر دارد (فقرات سیزدهم وچهاردهم و پانزدهم)".

" اما اگر مردی برای مرتبه چهارم نزد زن حائض برود و بنشیند و خون از زن

به لباس آن مرد ریخته شود ولی نطفه در زن ریخته نشود سزایش یکصد و هشتاد تازیانه است ".

" درباب پنجم وندیداد فقره پنجاه و نه آمده است : " وقتی درخانه مزداپرستان زنی حائض شود ، یا کسی زخم یا ضربت بخورد یا جای نجس اجبارا " استعمال گردد ، آنگاه لباس زنی که بچه مرده زائیده برای اشخاص مذکور فرش و روپوش انتخاب می‌شود ، تا وقتی که حائض و مریض صحت یافته دست به دعابلند کند ،از آن به بعد دیگراستعمال آن لباس جائز نیست " .

به طور کلی ارتباط جنسی با زن قاعده اکیدا " ممنوع بوده و در آئین زرتشت آمده است : " آنکه با زنی در حال قاعدگی خود در غیر موقع طبیعی یا هنگام معمولی هم بستر گردد دست کمی از فردی که جنازه پسر خود را بسوزاندنخواهد داشت " . (فقره هفدهم باب شانزدهم وندیداد) .

به همین نحونزدیکـی با زنی که وضع حملش نزدیک بوده و یا آنکه شیر در پستانهایش آمده باشد (یا نیامده باشد) ممنوع بود .

باب شانزدهم وندیداد کمشامل هیجده فقره است از ابتدا تا انتها تمام‌درباره احکام مربوط به تکالیف پیروان به آئین زرتشت بازن حائض می‌باشد و خلاصه این‌هیجده فقره که به صورت سئوال زرتشت از اهورامزدا و جواب اهورامزدا به زرتشت است چنین می‌باشد .

" زن حائض باید از خانه مزداپرستان به میزان نصف یا ثلث یا ربع یا خمس دور باشد .

" همچنین از آتش و از برسم نیز به اندازه پانزدهم قدم دور باشد .کسی که

برای زن حائض غذا می‌برد باید سه قدم از او دور باشد . آنگاه میزان خوراک زن حائض گفته شده است .

به همین نحو اگر از زن حائض بچه زائیده شود ، باید بچه را گرفته دستهایش و سپس تنش را بشویند (بنظر می‌رسد مقصود دراین جا نفاس باشد) (فقره هفتم باب شانزدهم وندیداد) .

" فقره هشتم تا یازدهم دستور زن حائض در مدت قاعدگی است و آن اینکه باید زن در موقع قاعدگی تا شب چهارم تنها باشد ، اگر خون قطع نشد تا شب پنجم تنها بماند (فقره هشتم) ، بعد از شب پنجم اگر خون قطع نشد تا شب ششم و بهمین نحو در صورت عدم قطع خون تا شب هفتم و شب هشتم و شب نهم باید زن در تنهائی بماند (فقرات نهم و دهم) .اما پس از ختم شب نهم اگرخون قطع‌نشد باید مزداپرستان ترتیبی برای رفع حیض بنمایند و غسل ترتیب دهند و دویست حشره بکشند (فقرات یازدهم و دوازدهم) .

" زن درموقع قاعدگی می‌بایست از شوهر خود دوری جویدولی اگر احیانا " زنی قاعده خود را از شوهر مخفی دارد شوهر حق داشته ویرا طلاق دهد ، و اگر مرد ندانسته با زن حائض مقاربت کند ، گناهکار محسوب می‌گردیده و می‌بایست کفاره بدهد .

" زن آبستن پس از وضع حمل (که دیگر از وی خون نرود) حق داشته به آب و آتش مقدس نزدیک گردد (از وندیداد) " .

درباره دانستن پدر و مادر و نطفه و تخم و صلب و بطن فرزند در ایران باستان اهمیت بسیار قائل بودند که هر کس هویتش معلوم باشد ؟ از کمر و از بطن کیست ؟

فردوسی در سهراب نامه از زبان سهراب و مادر وی چنین گوید :

" ز تخم کیم وز کدامین گهر ؟ — جگویم چو پرسد کسی از پدر ؟ . "

بدو گفت مادر که " بشنو سخن — بدین شادمان باش و تندی مکن "

" توپور گو پیلتن رستمی — ز دستان سامی و از نیرمی

" از ایراسرت زاسمان برتر است — که تخم توزان نامور گوهر است " .



(شکل ۱۰۷) تصویر خیالی از رازی در بیمارستان بغداد

ض) سایر بیماریها ـ در کتب مذهبی زرتشتیان از بیماری هائی نامبرده شده است که عده‌ای از آنهاشناخته نشد و بعضی از آنهارا به قرینه می‌توان دریافت که مقصود چیست ؟

درباب بیستم و بیست و یکم وندیداد در فقراتی چند نامهائی از بیماریهابرده شده است که اطلاع برآنها خالی از فایده نیست .

اینک فقراتی از ابواب بالا راخلاصه‌می‌نگاریم آنگاه به تفسیر یک یک بیماریها میپردازیم .

فقره هفتم : " ای درد ، ای مرگ ، ای سوختن ، ای تب ، ای سردرد ، ای تب لرزه ، ای‌مرض اژانه ، ای مرض اژهوه ، ای مرض پلید ، ای مار گزیدن ، ای مرض دروکه ، ای مرض ساری ، ای نظر بد ، به تو نفرین می‌کنم " .

فقره نهم : " بامرض ایشیره ، با مرض اغوایر ، با مرض اغرا ، با مرض اوغرا ، با درد ، با مرگ بی هنگام ، با سوختن ، با تب ، با سردرد ، با تب لرزه ، با مرض آژانه ، با مرض اژهوه ، با مرض پلید ، با مار گزیدن ، با مرض دروکه ، با مرض ساری ، با نظر بدو گندیدگی و کثافت که اهریمن در تن مردم آورد مقابله می‌کنیم " .

باب بیست و یکم فقره هفدهم : " ای خورشید و ماه و ستارگان طلوع کن برای دور کردن مرض کخودی برای دور کردن مرض ایهی برای دور کردن جادوگر زناکار " .

اژن (اژانه) (Ajana) ـ یک نوع بیماری ـ حالت تهوع ،

اژهوه (Ajahva) ـ یک نوع بیماری یا اختلال دماغی و حواس و بدخوئی و نزله و سرفه حیوانی ،

مرض پلید ـ بیشتر بنظر می‌رسد جذام و پیس باشد ،

مارگزیدگی ـ بسیار روشن است و احتیاج به توضیح ندارد ،

دروکه (Droka) ـ بیماری و اختلال دماغی ، گدائی ، فقر ، نقصان ، لاغری ، بدی ،

بیماریهای ساری ـ بنظر می‌رسد مقصود بیماریهای بومی است ،

نظر بدیابدنظری ـ بنظر می‌رسد بدچشمی و یا چشم زخم باشد ،

ایشیره (ای شیر)ـ (Ishire) ـ یک نوع‌بیماری یا اختلال حواس، بدخوئی اغتشاش؛ برهم خوردگی، نزله و سرفه حیوانی،

اغوایر (اغویر ـ اغوئیری) ـ یک نوع اختلال دماغی و حواس،

اغرا (اغرا) ـ نوع بیماری است،

اوغرا (اوغر) ـ یک نوع بیماری و یا اختلال دماغی است.

مرگ بی هنگام ـ بنظر می‌رسد سکته و مرگ مفاجات باشد،

کخودی ـ کج، روح تبهکار،

ایهی (ای خ ـ (Ayahi) طاعونی، حالت تهوع،

درآبان یشت بند دوم و درفروردین یشت بند یکصدو سی و یکم‌از چند بیماری نام برده شده است.

بدین شکل: " از این زورمن (آب تقدیس شده) نباید بنوشد نه یک سرته (Šareta) نه یک تب دار، نه یک ناقص الاعضاء، نه یک سچی (Satchie) نه یک کسویش (Kaswiche) زن، نه کسی که گاتها نمی‌سراید، نه یک پیسی.

در فروردین یشت بند یکصدو سی و یکم نیز ازچند بیماری نام برده شده‌است. بدین شکل: "فروهرپورآبیتن را درود می‌فرستیم،از برای مقاومت برضد جرب و تب وتب و لرز. ونئزه (Naez) و واوارشه (Wavarcha)و . . . ".

سرته ـ سرماخوردگی، بی خونی (مجازی)، ترسیدن، لرزیدن،

سچی ـ در فرهنگ اوستا تحت‌عنوان مس چیش به کلمات زشت و شیطانی ادا کردن، بدگوئی ترجمه گردیده است،

کسویش ـ (کسوی) پستی، فرومایگی، خست،

نئز ــ اخلاطی (مزاجی) است ۱) کثافت ، پلیدی ، آلودگی ، زشتی ، ناپاکی ۲) ناتوانی ، سستی ، علیلی ، نقص ، وسواس ، اخلاط ،

واوارشه (واورشی) ، ناپرهیزگاری ، هرزگی .

بیماری های زیر نیز از فرهنگ اوستا استخراج گردیده است :

اژیواک ــ دردیکه از گزیدن مار تولید می‌شود ،

اغستی ــ لرز ، لرزیدن ، نرمی استخوان ،

اخستی ــ عفونت ،

ایفر ((Oyfar)) ــ رودل ، سوء هاضمه ، امتلاء معدی ،

ادرش چ (Oderesheha) بدبینی ، تبهکاری ،

معادل های بیماریهای مذکور در بالا از فرهنگ اوستا بنام :

A Complet Dictionary of the Avesta-English. Languages تالیف
K. E. KANGA

چاپ بمبئی سال ۱۹۰۰ میلادی استخراج‌گردیده‌وازمرحوم‌ان‌عباسقلی‌امیربیگلری و مراد اورنگ که منتهای همکاری را در این باب‌با نگارنده نموده‌اند سپاسگزارم .

۱۵ــ مبارزه با فحشاء و توجه به ازدیاد نفوس ــ امر مبارزه با فحشاء از مسائلی بوده است که در ایران باستان بدان بسیار اهمیت داده شده است .

هرگاه مردی مطلع گردد که زن کار نامشروع نموده ، حق طلاق وی را داشته‌است . بعلاوه برای زنان بدکار مجازات بسیار سخت حتی تا اعدام هم اجراء می‌شده‌است .

قسمتی‌از باب هیجدهم وندیداد که شامل ۷۶ فقره می‌باشددرباره مبارزه‌با فحشاء و مذمت‌درباره زن و مرد بدکار و کفاره آنان است .

اکنون خلاصه‌ای چند فقره از باب بالا را از نظر خوانندگان گرامی میگذرانیم :

به موجب فقرات این باب مرد زناکار یکی از گناهکاران است ، مرد زناکار زندگانی را تباه کند و گناهش کفاره بردار نیست . مرد زناکار حق پوشیدن کشتی (زنار) به کمر و صدره (پیراهن مقدس) به تن را ندارد . وی مانند جادوی خطرناکی است . زرتشت از اهورامزدا سئوال میکند به چه کسی توکینه ورزتر میباشی؟ در پاسخ اهورامزدا میگوید با مرد و زن زناکار که نطفه شخص خوب و بد و گناهکار و غیر گناهکار را مخلوط نماید . زناکار بانگاه خود یک ثلث از رود روان و یک ثلث از درختان خوب روئیده باطراوات راویک ثلث روپوش(یعنیگیاه) زمین ر بخشکاندویک‌ثلث‌ازمردم مقدس نیک نیت و نیک گفتار و نیک کردار و باهمت و پرهیزگار راکم کند .زناکاران از مار تندرو و گرگ ناخن دراز ووزغی که هزار بچه میزاید خطرناکترند . (فقرات پنجاه و چهارم الی شصت و ششم باب هیجدهم وندیداد) .

از مفاد فقرات بالا مستفاد میگردد که تاچه اندازه مبارزه با فحشاء در میان ایرانیان باستان اهمیت داشته است ومجازات آن (بدیهی است پس ازثبوت) خودکشی و یا اعدامبوده و از طرفی نتیجه آن افراد راتشویق به ازدیاد نفوس و زناشوئی مینموده است که ما این مطلب را نیز بعدا " مورد مطالعه قرار خواهیم داد .

درباره احکام مربوط به نزدیکی مرد با دختر دستورهای چندیدر وندیدادآمده است .

باید دانست در ابتدای باب پانزدهم در فقرات اول تا هشتم ذکری از گناهان بزرگ آمده است که عبارتند از :

۱) اگر مرد پرهیزگار زرتشتی را دانسته و فهمیده به مشرب دیگر یا دین دیگر

(یعنی غیر زرتشتی) نسبت دهد ،

۲) اگر کسی به سگ پاسبان گله یا مجله استخوان غیر قابل جویدن یا خوراک داغ بدهد که آن خوراک دهان سگ را سوزانده و زخمی نماید ،

۳) اگر کسی سگ حامله را بزند یا براند یا او را بترساند و در نتیجه آن سگ در گودال یا چاه یا دره یا چشمه آب جاری افتد و زخمی شود ،

۴) مردی که در زنی نشان حیض دیده نطفه خود را دروی بریزد ،

۵) مردی که در زن حاملهای که شیر به پستانش آمده یا نیامده باشد اما حمل بسته شده باشد نطفه خود را بریزد و زن مجروح گردد .

پس از این فقره تعدادی احکام در فقرات دیگر درباره نزدیکی با دختر باکره آمده است و مجازاتهای شدیدی برای فردی که با دختری عمل منافی عفت نماید قائل شده است .

خلاصه آن احکام چنین است : " اگر مردی بادختر باکرهای نزدیکی کند و دختر حامله گردد خواه آن دختر تحت کفالت ولی خود باشد یا نباشد ،خواه نامزد شده باشد یا نشده باشد ، آن دختر نباید از خانه بیرون رود و خلاف احکام حیض چیزی را مس‌کند یا نگاه به آب و درخت کند و در غیر این صورت گناهکار است . همچنین دخترحق ندارد رحم خود را دشتان کند و پنهانی آب و دارو بخورد (یعنی‌خودرابه قاعدگی افکند و بچه بیندازد) گناهش به پدر و مادر (بزرگان خانواده) سرایت می‌نماید . مردی که با دختری نزدیکی نموده و دخترحامله شده است و بچه آورده مخارج فرزند و مادر به عهده مرد است . اگر مرد غذای نامناسب برای بچه آورد گناهش بر مردزانی است . اگر دختری حامله در محل پنهانی بزاید مخارج زندگی و نطفه‌اش تا وقتی که طفل‌بزرگ شود با پدر

طفل است . (فقرات نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم باب پانزدهم وندیداد) .

به همین‌نحو درباره سقط‌مجازاتهای شدید در طب ایران باستان بوده است .

" اگر مردی با دختری خردسال یا بزرگ نزدیکی کند خواه آن دختر در کفالت و حفاظت ولی خود بوده یا نباشد ، خواه نامزد شده باشد ، یا نشده باشد ، اگر دختر بگوید که مرد مرا حامله کرده وآن مرد بدختر بگوید برای انداختن حمل نزد پیرزنی برود و چاره پرسد و آن پیرزن برای او بنک آورد یا شئته (Shaeta)یا غنانــه (Ghnana) یا فرسپات (Fraspat) یا یک گیاه مسقط حمل بیاورد و دختر به وسیله آن دارو حمل خود را بیندازد از این عمل مرد و دختر و پیرزن هرسه یک اندازه گناهکارند (فقرات سیزدهم وچهاردهم باب پانزدهم وندیداد) .

احکام بالا می‌رساند که در سقط‌جنین عمال و شرکاء آنها همه مجرم بوده اند .

ابواب پانزدهم و شانزدهم وندیداد چنانکه قبلا" هم فقرات زیادی از آنها را یادآور شدیم احکام طب قانونی بشمار می‌رود .

درباره ارتباط مرد بامرد یا پسر وارتکاب این عمل منافی عفت در وندیداد آمده است که به عامل آن (اگر به عنف واجبار عمل شده است) باید هزار و ششصــد ضربه تازیانه زده شود (فقره بیست و ششم باب هشتم وندیداد) ،ولی اگر این عمل به اختیار انجام یافته است عامل گناهکار و ناپاک و عملش تا ابد غیرقابل توبه است (فقره بیست و هفتم باب‌هشتم‌وندیداد) .

لاطی و ملوط در آئین زرتشت ضمن بدان و دیوان آمده است و چنین مردصانی حق هم صحبتی با یزدان پرستان راندارند،بلکه باید با دیوان همنشین و هم صحبت گردند و از کیش وآئین زرتشت دور می‌باشند . (فقره سی و دوم باب هشتم وندیداد) .

" طبق گفته هرودت " بهترین صفت را ، پس از رشادت ، پارسی در این‌می‌داند که پسران زیاد بدنیا آرد و به اشخاصی که بیش از سایرین زاد و ولد کرده‌اند شاه همه ساله هدیه می‌فرستد " . (از کتاب ایران باستان مرحوم حسن پیرنیا مشیرالدوله) .

اکنون درباره زناشوئی وازدیاد نفوس و تاکیداتی‌که در این باره در سنت‌زرتشی آمده است چند کلمه متذکر می‌گردیم :

زناشوئی وازدیاد نفوس که ثمره آن در حقیقت مبارزه با فحشاء است در آئین ایرانیان قدیم یکی از مقدس‌ترین کارها یا باصطلاح خود آنها از اعمال پاک و مقدس پارسائی بوده و نتیجه آن بود که مردان و زنان پارسا زیادتر شوند ، از آن گذشته به دختران و پسران توصیه گردیده است که در زناشوئی با یکدیگر یکدل و یکزبان باشد .

در قطعات سوم و پنجم گاتها در این باب آمده که خلاصه آنها چنین است :

" ای دختر زرتشت من با منش پاک و راستی از برای توجاماسب را برگزیده‌ام اکنون اگر میل داری با فکر پاک مقدس‌ترین اعمال پارسائی را بجای بیاور " .

" ای دختران شوهرکننده و ای دامادان شما ها که مقدس‌ترین کارهای پارسائی را بجا می‌آورید ، اکنون آگاهتان سازم ، اندرزم را بخاطر بسپارید ، و در زندگی کوشا باشید که در پندار و گفتار و کردار نیک بر دیگری پیشی جوئید و زندگی خود را شاد و خرم سازید " .

اختیارهمسر درآئین زرتشی باپسر و دختر بود . و سن بلوغ‌راپانزده می‌دانستند و هرچه خون همسران مسافت زیادتری داشته باشد باعث صحت اولاد خواهد بود ، به شرط‌آنکه از خون قومی دیگر نباشد ، یعنی ازدواج ایرانی با ایرانی وآن هم از هم مذهب خود باید انجام‌گیرد تا خونها آلوده نگردد و در عقاید اختلاف حاصل ننمایند ،

کما اینکه اکنون نیز این قاعده در میان زرتشتیان مجری است .

قبل از پانزده سالگی پسر و دختر حق زناشوئی نداشتند ،فقط‌اجازه نامزدی به آنان داده می‌شد .

درباره رهبانیت‌و ترک دنیا در آئین زرتشت‌آمده است که این عمل بسیار ناپسند می‌باشد ، وآنکه چنین کاری کند فرشته رحمت به سر وقت او نرود ، برخلاف مردان حق داشتند چند زن اختیار نمایند . طبق نوشته های استرابن " ایرانیان زنان زیاد می‌گیرند و با وجود این زنان غیرعقدی بسیار دارند و منظورشان از این عمل‌داشتن اولاد زیاد است " .

هردوت گوید : " که ایرانیان بیش‌از یک زن نمی‌گرفتند " .

اما بنظر می‌رسد حق داشتن چند زن برای ایرانیان محفوظ‌بوده منتهی یک زن کدبانو و مقدم بر دیگران بوده و زنان‌دیگر چاکران زن مقدم بودند .

ازدواج با اجانب مجاز بوده ،منتهی‌اگر دختر بیگانه برای پسر زرتشتی باشدو نه برعکس و فلسفه آن ازدیاد نسل بوده است و این مسئله در سرنوشت طلاق زن بسیار دخالت داشته، چنانکه در موارد عقیم بودن زن و یا ارتکاب عمل نامشروع از طرف زن و یا پنهان داشتن زن از قاعدگی خود و یا به سحر و جادو پرداختن ، مرد را حق طلاق بوده است .

آنان که فرزندان زیاد داشتند ، اگر پدر از عهده مخارج اولاد بر نمی‌آمد از طرف شاهان و موبدان بدانها کمک می‌گردید ،همچنین اگر مادری سه قلو می‌زائیدازطرف شاه وظیفه برای زن مقرر می‌شد .

حال ببینیم درباره تشویق به زناشوئی‌در کتب مذهبی زرتشتیان‌چه آمده‌است ؟

در فقره بیست و چهارم باب سوم وندیداد آمده است :

" به جهت آنکه زمینی که می‌شود بدست کشتکار کشت شود و مدتی بی کشت افتاده باشد ، چنین زمینی سعید نیست ، مانند زن خوش اندام قشنگی که زن مرد خوبی باشد مدتی بی‌زائیدن پسر بماند " .

ایضا " در وندیداد آمده است ، اگر مرد هم دین یا برادر یا دوست نزد کسی برای خواهش مال یا زن یا تحصیل علم (خرد) بیاید ، اگر خواهش مال کند به او باید داد و اگر خواهش زن کند باید برای او نکاح کند و اگر خواهش خرد کند به شرح ایضا " (فقره چهل و چهارم باب چهارم وندیداد) .

همچنین در آئین زرتشت مرد زن دار بر عزب و مرد خانه دار بر مرد بی خانه و مرد فرزند دار بر بی فرزند ترجیح داده شده است و چنین معتقد بودند مردی که زن و خانواده و فرزند و مال دارد نزد اهورامزدا محبوب است و بهتر می‌تواند بادیوی که شکننده استخوان است مقابله نماید نه آنکه بی زن و فرزند و مال باشد .

همچنین اگر فردی دانسته بی زن و خانواده و فرزندو مال بماند بایداستخوان ــ بندیش با کارد آهنی بریده شود ،یا آنکاستخوان بندیش را با زنجیر آهنی ببندند و یا در گودال صدقد آدمی انداخته شود ، بلکه قابل مرگ است و او اجبارا در گناه بزرگ خواهد ماند و چنین شخصی مثل آن است که به فرشته راستی‌دروغ گفته و به مهر (فرشته عهد) خلف وعده کردهوسزایش ۱۴۰۰ ضربه تازیانه است ، (وندیداد باب چهارم‌فقرات چهل و هفتم تا پنجاه و پنجم) .

در راه مبارزه با فحشاء احکامی دیگر نیز موجود است که همه آنها می‌رسانند عمل ناشایست تا چه اندازه در نظر ایرانیان مذموم بوده است .

در آئین زرتشت احکام مربوط به کیفر زن بدکار شدید بوده و چون به ثبــوت می‌رسید ،کیفر آن خودکشی و اعدام بوده‌است . این امر تا دوران اشکانیان تقریبا "بدون استثناء مجری می‌گردید ، اما در دوران ساسانیان در این باره قائل به تحقیق بودند و برای مرتبه اول زن را مدتی محبوس نموده که در این مدت موبدان وی را نصیحت‌نمایند و وی را به راه راست هدایت کنند ، آنگاه برای مرتبه دوم اگر چنان کاری از او سرمی‌زد بایستی خودکشی کند (نقل از رساله آقای‌دکتر فریدون کابلی‌بهداشت درایران‌باستان) .

پس با ذکر مقدمات بالا امر زناشوئی از امور مهمه و دینی ایرانیان باستان‌بشمار می رفته و برای این مهم تاءکید بلیغ گردیده و بدیهــی است مبارزه با فحشــاء نیــز طبعا" صورت عمل بخود می‌گرفته است و چنانکه در بالا دیدیم داشتن زن و ایجاد خانوادمو آوردن اولاد و تعدد آنها تمام به پارسائی مومنین به آئین زرتشت می‌افزوده وآنان را نزد اهورامزدا محبوب می‌نموده است و یا آنکه به مردم کثیرالاولاد کمک های مادی از طرف موبدان و شاهان به آنان می‌شده است ، همه می‌رساند علاوه بر تشویق افراد به زناشوئی نتیجةً از فحشاء و قاعدةً از بیماریهای آمیزشی جلوگیری بعمل می‌آمده است .

در خاتمه این فصل اضافه می‌نمائیم که مقام زن در ایران باستان بسیار محترم وارجمند بوده و زنان ارج فوق العاده داشتند و کسی کمبه ناموس‌زن‌پارسائی‌بی‌احترامی ویا آنرا لکه دار می‌کرد ، گناه بزرگی را مرتکب می‌گردید که کفاره آن بسیار عظیم بود .

درادبیات آریائیها و داستانهای ایران باستان به حکایات و افسانه هائی برمی‌خوریم که از عشق پاک زنان و مردان پارساحکایت می‌کند(سخنرانی‌شادروان‌بهرام‌ـ گورانگلسار یا سال ۱۳۰۹ شمسی صفحه۳) .

در بندهش آمده است که: " هورمزد به زن فرمود که توآفریده شده‌ای تا مردان پهلوان و پارسا را بوجود آوری، درآغوش پراز مهر و عطوفت مادرانه‌ات بپرورانی تا آنکه توسط آنان ریشه دشمن حقیقت و ناپاکی از دنیا برانداخته شود.

"ای زن هر چند که دشمن ناموس و پرهیزگاری برای گمراهی تو کوشاست، اما من که هورمزد هستم تواناترین توانایانم برای نگهبانی تو پاسدارانی می‌گمارم تا از زائیدن فرزندان پاک تو دنیا از بدان پاک و حقیقت خداوندی من به بهترین وجه آشکار شود".

خلاصه آنکه در ایران باستان و آئین زرتشت توالد و تناسل و تکثیر نفوس یکی از عوامل مهمه در برطرف نمودن قوای اهریمنی شناخت شده است. طبق روایات آنان پیوسته انگره مینو در فکر تباهی آفریدگان اهورامزدا بوده و همیشه سعی داشته است که به وسیله کم شدن نفوس و خرابی نسل بشر جهان را ویران و آفریدگان را پریشان گرداند.

در خاتمه این قسمت مطلبی از گاتها نقل می‌نمائیم که در آن تا چه حد درباره زناشوئی تاءکید گردیده است.

در گاتها درباره عروس پورچیست (پئوروچیسته Pouruchitsa) دختر زرتشت و پندی که به دامادان و عروسان داده شده ذیلا" می‌نگاریم:

" به دختران عروسی کننده و شما دامادان که با آنان وصلت می‌نمائید، سخنی می‌گویم کمبا منش پاک بشنوید... هریک از شما بادیگری طبق قانون اشوئی رفتار کنید و با آن زندگی خود را نیک و سعید نمائید" (گاتها یسنا ۵۳ فقره ۵).

۱۶ ـ پیشگیری بیماریها ـ ضد عفونی ـ حشره کشی ـ موضوع پیشگیری بیماریها و ضد عفونی و گندزدائی و حشره کشی (یا کشتن حیوانات موذیه به طوراعم)ازموضوعات

بسیار مهمه ومعتبره در بهداشت و طب ایران باستان می‌باشد .

چنانکه در فصل یازدهم و چهاردهم درباره انتقال‌بیماریها و ناپاکی آبها و تجزیه بیماران اشارت رفت ،امر تجزیه بیماران در درجه اولی مورد نظر ایرانیان باستان بوده است . دوری از شخص مبتلی به پیس و تکالیفی که برای زن در حال قاعدگی بوده و یا درباره زنی که بچه مرده زائیده است ، اکنون نیزدرمیان‌عده در مدتی (چندین روز و گاهی قریب بیست روز)میان پیروان آئین زرتشت متداول است که جز پرستاران و مواظبین و مراقبین و پزشکان کسی دست به زائو نمی‌زند .

از طرفی منفرد ساختن زنان در دوران قاعدگی (چنانکه قسمتی از این مطلب در مبحث بهداشت و بیماریهای زنان ذکر گردید) از وظائف مومنین به آئین زرتشت می‌باشد و چنانکه قبلا "مذکور افتاد در وندیدادباب شانزدهم‌درباره قاعدگی زنان یعنی دشتان در فقرات اول تا هشتم‌دستور داده شده است که باید زن در موقع حیض و دیدن خون و یا زنی که بچه مرده زائیده و یا افرادی که بادفن و کفن مردگان سرو کار داشتند ، می‌بایست‌ازجمعیت و شهر دور باشند ،یا آنکه افرادی که دست به مرده می‌زدندمی‌بایست خود را تطهیر نمایند و وظائف و تکالیف زن آبستن و امثال آنها تماما " می‌رساند که تجزیه و انفراد بیماران در ایران باستان بسیار معمول بوده و ایرانیان معتقد بودند که بیمار برای نزدیکان واطرافیانش خطر داشته است ، منتهی باید دانست در آن دوران به مانند حال اطلاعات مربوط به خطرات ناشیه از بیماریها مخصوصا " بیماریهای همه گیر بر ایرانیان باستان روشن وواضح نبوده و عوامل انتشار بیماری ها را نمی‌دانستند ،بدین مناسبت نمی‌توان توقع آن داشت که به نحو اصولی (سیستماتیک) این امر یعنی منفرد ساختن و تجزیه بیماران عملی گردیده شده باشد ،فقط باید دانست منفردساختن‌بیماران

مبتلی به تب پس از زایمان اجباری بوده است (در فصل مربوط به بهداشت و بیماریهای زنان ذکر گردید) .

بنابراین نظریه پیشگیری از بیماری در ایران باستان وجود داشته و جلوگیری از آلودگی آب و محیط بیمار و آتش و زمین و از بین بردن آنها تماما "به مانند آن بوده که پیشگیری در برابر بیماریها بعمل می‌آمده است .

از طرفی می‌دانیم که عموما " در ایران باستان جذامی و برصی و زائوی تب دار و یا زن بچه مرده زائیده ویا سقط جنین کرده یا حائض را از سایرین دور نگاه می‌داشتند و این اعمال توجه ایرانیانرا به تقدم به حفظ درباره بیماریها روشن می‌سازد و دستور است آنانرا از راهی ببرند که در آن هیزم و درخت و گیاهی نباشد . چنانکه در فصل بهداشت و بیماریهای زنان تذکر داده شد ، حمل زن در حال قاعدگی باید از خانه مزدا پرستان و آتش و برسم و مرد پرهیزگار و آب هرکدام پانزده قدم و از آنکه خوراک برایش میبرد سه قدم دور باشد .

هنوز در میان زرتشتیان دربعضی از خانواده هادور از اطاقهای معمولی و مسکن عادی آنها محلی به نام"دشتانخانه"موجود است که زن در موقع دشتان در آن محل زندگی می‌کند ، غذا و خوراک مقوی میل می‌کند ، رختخواب مخصوص دارد و دیگران در این دشتانخانه وارد نمی‌شوند مگر آنکه در حال دشتان باشند و پس از آنکه پاک شدند و تطهیر نمودند حق دارند به محل اولی خود برگردند .

در ایران باستان در مواقع بیماریهای واگیر یا باصطلاح آن دوران " بیماری ــ های پرمرگ" طبق آداب و سنن به عمل (برشنوم ــ Barchenume) متوســـل می‌گردیدند که در حقیقت تجزیه ومنفرد ساختن بیماران ازمردمان سالم طبق آئین و سنت

خاصی بوده است .

توضیح آنکه در موقع‌بروز بیماریهای همه‌گیری به مانند طاعون و وبا و آبلـــه اشخاص در محل انزوا می‌زیستند و کمتر با یکدیگر تماس می‌گرفتند . هریک در رختخواب علیحده استراحت می‌نمودند و از طرفی علیحده غذا می‌خوردند وآب می‌آشامیدند و با این عمل در حقیقت بر علیه بیماری قیام می‌کردند و پس از برطرف شدن بیماری خود را شستشــو داده تطهیــــر می‌کردند و با گیاهان و صمغهای خوشبو که در آتش می ریختند خود را بخور می‌دادند .

در مورد ضد عفونی نمودن‌آب و کیفر آنهاکه در آب کثافات بیندازند ، شمه‌ای قبلا" در مبحث آب متذکر گردیدیم که به چه نحو عمل می‌گردیده است . غیر از طرق مذکور آفتاب را پاک کننده آب می‌دانستند وقتی که خورشید بر آب روان بتابد ، آن آب پاک می‌گردید .

از آن گذشته زور (مانند آب تقدیس شده Eau benite) عیسویان کـه مخلوطی از فشرده هوم و شیر و مورد و میخک وآویشن و ساقه انار بوده و در آب می‌ریختند) به عنوان پلشت براستعمال می‌گردیده است و اکنون نیز مورد استعمال می‌باشد .

ایرانیان قدیم‌در مورد عفونت دخمه ها و قبرها معتقدبودند آنچه باعث‌خوشی و لذت دیوان است بوی بد دخمه هاست که درآنها نجاست وگری وتب و ناتوانی رعشه و استخوان زیاد و موی زیاد است . از آن دخمه ها مردمان پس‌از غروب آفتاب در تباه ترین حالت خواهندبود (از ابواب چند از وندیداد) .لذا در خوشبو وضدعفونی کردن این قبیل امکنه کوشا بودند .

اما درباره ضد عفونی کردن ،باید دانست بدین شکل که اکنون در امر بهداشت مرسوم است در آن دوران نبوده، بلکه به نحوی که به نسبت آن دوران شایسته تمجید است مجری می‌گردیده است. اصولا " باید دانست امر ضد عفونی در ازمنه‌قدیمه (چنانکه شمه‌ای از آن در طب مصریها و سایر ملل مذکور افتاد) از قبیل دود دادن و مومیائی کردن و خوشبو داشتن امکنه عمل می‌گردیده ،منتهی در هریک ازکشورها و در میان‌هریک از ملل و اقوام به نحوی مجری بوده است.

در ایران باستان چنانکه مذکور افتاد اراضی آلوده و مساکن و لاشه و امثال‌آنها را تا آنجا که مقدور بوده است ضد عفونی می‌کردند، و کلمه یوژداثر گری که در کتب مذهبی ایران باستان آمده بنظر می‌رسد به معنای پلشت بری باشد.

باب هشتم وندیداد که مشتمل بریکصد و هفت فقره است ،بیشتر در باب دستور ضد عفونی کردن منازل و مرده و دفن مرده انسانی و سگ وامثال ذلک می‌باشد که شمه‌ای از آن در فصول قبلی مذکوز افتاد. اینک در این قسمت موضوعات مربوط به پلشت بری را متذکر می‌گردیم.

" برای ضد عفونی کردن امکنه‌ای که سگ یا انسان در آن بمیرند دستور بخور چوب خوشبو (اورواسنا و وهوگونــه و وهوکرتو و هداپننه) داده شده است (فقرات اول و دوم باب هشتم وندیداد).

"درباره خانه‌ای که سگ و یا انسان درآن مرده باشد، دستوراست که از آب و آتش سی قدم دور باشد و محلی‌را که زمین سخت باشدبه قدر نیم پای معتدل و در زمین نرم به قدریک‌قدآدم‌معتدل‌بکنند و خاکستر یا خاک یا سنگ یا کلوخ بریزند (فقرات سوم تا هشتم باب هشتم وندیداد) ".

من باب مثل متذکر می‌گردیم‌که در وندیداد آمده است: هرکس جوراب و پارچه پشمی و پوستی یا پنبه‌ای و شلوار برسگ و یا انسان مرده اندازد، گناهی مرتکب گردیده که مجازاتش بترتیب هشتصد و هزار و دویست و دو هزار ضربه تازیانه است. (فقرات بیست و سوم و بیست و چهارم و بیست و پنجم باب هشتم وندیداد).

اکنون بپردازیم به عوامل پلشت بر. آنچه که از کتب دینی زرتشتیان و تواریخ مستفاد می‌گردد:

عوامل پلشت بر را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: عوامل فیزیکی و عوامل شیمیائی.

الف) عوامل فیزیکی: به طور خلاصه عبارت بودند از آفتاب و آتش (گرما) و سرما.

درباره آتش که هم از مطهرات و هم از ضد عفونی کننده ها بوده، در اوستا بسیار مفصل و مشروح ازآن صحبت شده است. درباب هشتم وندیداد از فقره هفتاد و سوم تانود و ششم تماما " احکام مربوط به آتش می‌باشد و از خلال این فقرات مقام و ارج آتش در آئین زرتشت چه به عنوان پاک کننده و چه به عنوان ضد عفونی کننده معلوم می‌گردد.

اصطلاحی که دراین باب درباره تطهیر اشیاء به وسیله آتش استعمال گردیده " به جای مشروع برگرداندن آن شیء " است و این تطهیر درباره اثاثه ولوازم و ظروف فلزی و امکنه و امثال آنها نیز می‌باشد.

اما نور آفتاب و گرما و سرما نیز از عوامل فیزیکی بودند که برای تطهیر (وضد عفونی نمودن ؟) البسه و اشیاء آلوده، که پس از شستن در معرض نور آفتاب و گرما وسرما

قرار می‌دادند و پس از مضی مدتی آلودگی و کثافت آن جسم بر طرف می‌گردید .

ب) عوامل شیمیائی : که در طب ایران باستان به عنوان پوژداثرگری استعمال می‌کردند متعدد می‌باشند و مهمترین آنها عبارت بودند از :

سداب (Ruta Gtraveolens) ، اسفند (Rue Sauvage) یا سداب کوهی ، اوروَاسنا ، و هوگئون ، وهوکرته ، هداپنته . اشترک ، مورد ، میخک ، آویشن و شراب .

درباره محلهای آلوده مخلوط یا جوشانده‌ای از سیر و سرکه و شراب می‌ریختند و بدین ترتیب ضد عفونی می‌کردند .

اوروَاسنا (Urvasna) از جمله گیاهان خوشبوئی بوده که در ضد عفونی کردن فضای مساکن و منازل و هوا استفاده می‌کردند ، این گیاه همان صندل (Santal rouge,blanc) معروف است .

وهوگونه (هوگون ، وهوگئن) به ظن قوی کندر است که از ضد عفونی‌کنندگان قدیمی است ، (یاکافور ؟) .

وهوکرتو همان عود یا داربو (Bois d'Aloes) می‌باشد .

هداپنته ، چوب انار می‌باشد که استعمال می‌گردیده است .

کافور نیز ضمن مواد خوشبو جهت بخور و دود دادن استعمال می‌گردیده است .

اشترک (Gomme ammniacale) که برای دود دادن و گندزدائی استعمال می‌گردیده و چون این ماده را بر روی آتش بریزند بخارهای آمونیاکی از آن متصاعد گردیده و برای اعمال بالا بسیار مفید بوده است .

مورد (Myrthe) و میخک (Girofle) به واسطه داشتن اسانسهای معطر

برضدعفونت‌ها و کثافات استعمال‌می‌شده و نزد ایرانیان باستان بسیار محترم‌بوده‌است .

آویش یا آبشن (Origan de Perse-Thym) یا صعترکه چون معطر بود در امر پلشت بری مورد استعمال قرار می‌گرفته است .

درباره گیاههای خوشبوی مذکوردر بالا از نظرآنکه جمیع آنها خوشبو وهمچنین دارای اسانس های قوی بودند و برای منظور یوژداثرگری مفید بوده‌اند ، بدین جهت بسیار مورد استعمال داشتند .

باید دانست‌اصولا "گیاههای خوشبو درین باب نقش مهمی‌را ایفاء می کردنـد ، چنانکه دراوستا مکرر از گیاههای خوشبو ذکر شده است (وندیداد باب هشتم فقره دوم) که تحت عنوان هر چوب خوشبو ذکر گردیده است .

غیر از مواد بالا باید نام پلشت بر دیگر را ذکر کرد یکی زور (که همان آب تقدیس شده است) و در ابتدای این مبحث از آن صحبت شد ، دیگری هوم است که در فصل مخصوص به این گیاه از آن به تفصیل بحث خواهیم کرد .

دراینجا متذکرمی‌گردیم که دود دادن و بخورددادن و سوزاندن‌گیاهان‌ودرختان خوشبو و یا ریختن مواد دیگر جهت یوژداثرگری جهت هوا و زمین و مسکن با عوامل بالا در آن دوران بهترین وسیله بوده که شاید بهتر از آن ممکن نمی‌شده است .از آن گذشته این قبیل وسائل و اقدامات در میان اغلب اقوام و ملل به نحوی مجری بوده و همانطور که در ابتدای کتاب درباره انتقال طب (به مناسبت احتیاج مردم به این علم) از قومی به قوم دیگر بیان شد ،امر ضد عفونی و پلشت بری هم ضمن سایر امور طبی بنظر می‌رسد از اقوام به یکدیگر انتقال داده شده‌است .

حال چند کلمه درباره کشتن حیوانات موذیه و حشره کشی در این مختصر از

نظر خوانندگان بگذرانیم .

امر کشتن حیوانات وحشرات موذیه (یا نابودی خرفستر Kharfastar) در ایران باستان بسیار مرسوم بود ، تا آنجاکه این عمل را جزو ثوابهای بزرگ محسوب می‌داشتند .

کشتن مگس و ملخ و ساس و شپش و زنبور و سوسک و پشه و سن و کژدم و عنکبوت و سوسمار و موش و مار و وزغ و امثال آنها بسیار معمول بوده و ایرانیان علاوه بر پرهیزاز آنان در نابودیشان نیز بسیار می‌کوشیدند .

به همین نحو حیوانات درنده به مانند پلنگ و شیر و گرگ نیز به حشرات بالا اضافه شده که علاوه بر اجتناب از آنها در دفع آنها نیز کوشا بودند .

در وندیداد باب اول فقره پنجم آمده است که : " من که اهورامزدا هستم در بهترین مکانها و شهرهائی که آفریدم ـــــ که پایتختش سغد است ، هرآینه اهریمن قتال برضد آن درآنجا سن (یا ملخ) پیدا کرد که تباه کننده جانوران اهلی و زراعت است " .

ایرانیان باستان درباره حیوانات موذیه معتقد بودند که صاحب زهر می‌باشند . در وندیداد باب پنجم فقره سی و ششم چنین آمده است :

"وزغی که بیش از یک سال مرده زهرش خشکیده و کسی را متاثر نمی‌کند" . کشتن مار و کژدم به‌واسطه سم مهلکشان پیوسته درآئین زرتشت مجاز بوده است . در آئین آنان چنین‌آمده است : کسی که با زن حائض نزدیکی کند یکی از کفاره های عملش آن است که سه هزار مار و سه هزار وزغ و سه هزار موریانه رابکشد (فقره هفتاد و سوم باب هیجدهم وندیداد) . چنانکه قبلا" هم تذکر داده شد عمل به این کفاره اگرچه بسیار

مشکل بلکه محال است ، اما می‌رساند که تا چه حد در نابودی حیوانات موذیه ایرانیان کوشا بودند .

از آن گذشته درباره دفع حشرات که از آن به کندن و خراب کردن سوراخ های اهریمن تعبیر گردیده برای مرد دین دار و پارسا تاءکید بلیغ گردیده است .

درباب سوم وندیداد ضمن خوشترین و بدترین امکنه آمده است : " که چهارم بدترین جای زمین آنجاست که سوراخهای اهریمنی زیاد باشد " . همچنین آمده است : "اشخاصی که بیش از همه در این زمین باعث خوشحالی می‌شوند آنهائی می‌باشند که بیش از همه سوراخ اهریمن راخراب کنند و حشرات را مثل مور و مار بکشند ، چنین فردی سوم شخص زمین را خوشحال سازد " .

بنابرین از سطور بالاچنین مستفاد می‌گردد که اثر سم و زهرحیوانات و حشرات موذیه و آثار شوم آنها بر ایرانیان محرز بوده است .

اما درباره مگس اگرچه مختصری در سابق مذکور افتاد ، باید دانست که این حشره را بسیارکثیف می‌دانستند و اجتناب از آن را واجب . در وندیداد باب پنجم فقره چهارم درباره انتقال بیماری‌به وسیله حیوانات و مگس می‌باشدکه خلاصه آن چنین‌است :

" اگر نجاست (کثافت) به وسیله جانور و یا پرنده و یا باد و یا مگس به انسان سرایت نماید ،باشد که زود تمام گیتی که طالب‌زندگی پارسائی است ،با روح سخت و تن گناهکار خواهند بود ، چونکه بسیار است نجسهائی که با آنها زمین بوی بد دهد " .

به همین نحو در فقرات دوم و سوم و پنجم و ششم و هفتم باب بالا از انتقال بیماری به وسیله این حشره تذکر داده شده است .

درباره مگس و انتقال نجاست و بیماری از این حشره و لزوم کشتن آن در آئین

زرتشت بسیار آمده است. فقرات شانزدهم و هفدهم و هیجدهم و هفتادو یکم باب هشتم وندیداد موید مطلب بالاست.

برای آنکه اهمیت حشره کشی در آئین ایرانیان باستان معلوم گردد مطلبی که از فیثاغورث مورخ وحکیم یونانی در فصل چهارم کتاب سیاحتنامه خود در ایران درباره دخمه میترا از سوگندی که هرمرد و زن یاد می‌کنند و مهر را مخاطب قرار داده می‌گویند:

" برافزایش شماره آفریدگان خردمند که زمین رامعمور و مسکون می‌دارند سوگند یاد می‌کنم، برکشتن هرحیوان زیانکار سوگند یاد می‌کنم، بر شیارکردن و زراعت یک زمین و کاشتن یک درخت میوه سوگند یاد می‌کنم، برجاری کردن آب خنک درخاک خشک و عمارت یک راه سوگند یاد می‌کنم. راضیم پس ازمرگ از جایگاه نیکبختان رانده شوم اگر در آنها وزندگانی این فرائض مقدسه را انجام ندهم".

از طرفی در فصول سابق ضمن حرمت آب و پاک نگاهداشتن آن متذکر گردیدیم که در باب چهاردهم وندیداد درباره مواظبت از سگ آبی که آنرا محافظ آب و برطرف کننده حیوانات موذیه درآب می‌دانستند، چه مکافات وجزا برای زننده وکشنده آن کفاره هائی در آئین زرتشت آمده است.

به همین نحو درباب سیزدهم وندیداد مکافات و کفاره زیادی درباره کم خدمتی و بدغذا دادن وآزار وکشتن به سگ پاسبان و سگ محله آمده است.

کشنده سگ پاسبان و محله با روحی پرخروش به عالم دیگر رفته و چنین فردی از گرگ بیابان هم‌خطرناک تر است (وندیداد باب سیزدهم)، زخم زدن به سگ‌پاسبان و قطع گوش و رگ پای آنان مستلزم پرداخت تاوان بوده است.

برای کشنده موش صحرائی که به زراعت صدمه زنداجری جهت پاکی دل وگفتار

و رفتار به او مژده داده است (فقره هفتم باب سیزدهم وندیداد) . همچنین ضربت به سگ پاسبان گله و سگ پاسبان محله و سگ بی صاحب و توله سگ که منجربه بیهوشی آنان گردیده و بمیرند بترتیب هزار و ششصد و هزار و چهار صد و هزار و دویست و هزار ضربه تازیانه کیفر می‌باشد (فقرات دوازدهم تا پانزدهم باب سیزدهم وندیداد) .

ایضاً" برای سگ هار و غافل گیر که بانسان حمله می‌کند ، مجازاتی برای سگ قائل بودند که از نظر اهمیت صدمه متفاوت بوده است . (فقرات بیست و نهم و سی ام باب پنجم وندیداد) .

برای شخصی که سگ غافل گیر را نبندد وآن حیوان به انسان صدمه و زخم بزند به فردی که سگ را نبسته مجازات و کیفری قائل بودند (فقره سی و یکم باب پنجم وندیداد) .

اگر سگ غافل گیر انسان را گاز گیرد و به انسان صدمه زند باز فردی که، سگ رانبسته مجازات و کیفر برایش قائل می‌گردیدند (فقرات سی و دوم تا سی و چهارم باب پنجم وندیداد) .

اهمیت سگ پاسبان گله و محله آنقدر زیاد است که در وندیداد آمده که نباید در خانه مزداپرست یکي از دو سگ را برانند والاخانه محفوظ نخواهد ماند . (فقرات چنداز وندیداد) .

خلاصه آنکه ازمطالعه کتب دیني زرتشتیان و کتب و تواریخ وتذکره ها جمعا" چنین استنباط می‌گرددکه ایرانیان باستان حیوانات وحشرات موذیه رابرای زندگی‌مزاحم و نابودی آنان را علاوه برآنکه لازم می‌دانستند ثوابی هم برای‌عامل این عمل قائل بودند و برعکس آنان که حیوانات اهلی و مفید را مواظب بوده و محترم‌می‌شماردند ،

مردمانی ثوابکار و پرهیز گار بودند . بنابراین باید تصدیق کرد که نابودی حشرات تاچه حد در پیشگیری و اشاعه بیماریهائی از قبیل تیفوس و مالاریا وامثال آنها موثر بوده است .

۱۷ــ درمان بیماریها ــ قبلا "متذکر می‌گردیم که درمان در تاریخ پزشکی دوران آریائیها و هخامنشیها و همچنین در طب زرتشت را به مانند سایر اطلاعات می‌توان از کتب تواریخ وکتب مذهبی بدست آورد و آنچه دراین فصل آمده است خلاصه وعصاره‌ای از منابع و مآخذ بالاست .

در ایران باستان چند نوع درمان به وسیله پزشکان نی‌عمل می‌آمده است و به طورکلی این درمانها چند قسمت بودند که مهمترین آنهاروان درمانی گیاه درمانی و کارد درمانی (یا جراحی) بوده‌است ، شرح مربوط به طبقات اطباء بعدا " بیاید .

الف روان درمانی ــ تلقین که در راس درمانهای روانی بوده از خیلی قدیم در میان ایرانیان متداول بوده است ، این تلقین عموما " با دعا همراه بوده که آنرا منتره (Mantra) یاکلام خدائی می‌گفتند)و چنانکه بعدا "بیاید در کتب مذهبی زرتشتیان است که بزرگترین وارجمندترین پزشکان آن طبیبی است که با کلام خدائی (منتره) بدرمان بپردازد و عموما " وقتی از درمان گیاهی و جراحی نتیجه گرفته نمی‌شد به درمان روانی می‌پرداختند .

این طریقه درمان یعنی منتره عبارت ازآن بود که کلمات وعباراتی چند به دردمند تلقین می‌گردیده وبه وسیله قدرت وقوتی که در گوینده بوده عموما " بی اثر نبوده است .

در وندیداد درباب بیست و دوم بند دوم وسوم و چهارم و پنجم و ششم به درمان بیماریها و نفوذ دعا و کلام مقدس اشارت رفته است.

در این بندها علاوه بر کلام مقدس و دعا، کلمات دعای قشنگ و دعای عزیز و نیک ازجانب اهورامزدا آفرین خوانده شده است. به همین نحو درباب بیستم دربندهای دهم و یازدهم ودوازدهم صریحا" تذکر داده شده است که: " با تمام دردها و مرگها و تمام جادوگرها و تمام جن های کافر مقابله می‌کنم، بشود که ملائکه ائریامن (ایریمه) پسند کند و برای خوشحالی مردان و زنان زرتشتی و خوشحالی نیت خوب بیایدکه‌دین‌داران را لایق ثواب کند. و بشودکه فرشته بخواهد که بزند تمام‌دردهارا و مرگ هاو تمام جادوگرها را پریها و تمام جن های کافر را".

اصولا "کلام مانتر برای درمانهای روانی در طب ایران باستان بسیار رائج بوده و طبیبی که به چنین درمانی اشتغال داشته منترو بئشه‌زو (Mantru Baechazou) که منتر پزشک باشد می‌نامیدند.

در هرمزدیشت واردیبهشت یشت نیز مانند وندیداد درباره نام و کلام مقدس اهورامزدا که بهبود بخش‌ترین و درمان کننده ترین درمان کنندگان است و همچنین زمزمه کلام منتر واثرآن بر روی درد و مرگ و بیماری هابسیار سخن‌رفته است (هرمزدیشت قسمت ۱ـ۴ واردی بهشت یشت قسمت ۷ـ۹).

به هر حال درمانهای روانی و تلقین مطلبی است که در اغلب مذاهب دیده می‌شود و هنوز هم ساری و جاری است. بدیهی است آئین زرتشت هم نمی‌توانسته است که از این‌اصل کلی مستثنی باشد.

در میان زرتشتیان طریقه درمان به وسیله منتره بسیار رواج داشته، یکی از این

طریقه ها آن بوده که پس از شست و شوی بیمار مواد و گیاهان خوشبو را در آتش ریخته و منتر خوان با طریقه مخصوص دعا را برای بیمار می‌خوانده و بدین شکل در روان بیمار اثر می‌گذارده و عموما " بیمار پس از این عمل رضای خاطر وامیدی درخود احساس می‌نموده است .

فردوسی تندی و عصبی شدن را بسیار مذمت کرده و معتقد بوده که مرد بزرگ و هنرمند نباید تند و عصبی گردد :

" که تندی پشیمانی‌آردت بـار تو در بوستان تخم تندی مکار

" که تیزی نه کارسپهبد بـود سپهبد که تیزی کند بد بـود

" هنر با خرد در دل مرد تند چوتیغی که گردد بزنگار کند "

ب) گیـاه درمانی ـ چنین بنظر می‌رسد که یکی از درمان های ابتدائی و خیلی قدیمی که بشر بدان توسل جسته ، با گیاهان باشد و گیاه درمانی در راس درمانـها بوده است .

درباره گیاهان بـهی بخش آنطور که از تاریخ ایران باستان برمی‌آید تعدادشان بسیار بوده که از خواص آنـها استفادات زیاد بعمل می‌آمده است واین مطلب احتیاج به تذکر و نگارش ندارد ، ما این موضوع یعنی گیاهان داروئی و مفید در پزشکی را بعدا " از نظر خوانندگان کتاب خواهیم گذراند .

کلمه اروراً وبئشه زو (Orvaru Baechazou) به معنای گیاه درمانی آمده است .

در وندیداد آمده است (باب بیستم بند چهارم و پنجم و ششم وهشتم ونـهم)

که اهورامزدا نباتات زیاد صدها و هزارها بلکه ده هزار رویانده که آنها درمان بخش‌برای جان آدمی است و به آن درود فرستاده است که جهت مقابله با درد و مرگ و سوختن و تب و سردرد و تب لرزه و . . . باشد .

فقره هشتم باب بیستم وندیداد چنین است : " از زیاد شدن آنها (یعنی گیاههای داروئی) ما بر دوُ پیروز می‌شویم ، و زیاد شدن دیو را جلو می‌گیریم ، قوت آنها (یعنی گیاههای داروئی) برای امثال ما ای اهورامزدا زورآور است " .این مطلب اهمیت و مقام گیاههای داروئی را بخوبی روشن می‌سازد .

در فقره ششم از باب بیستم وندیداد چنین‌آمده است : " تمام گیاهای داروئی را ستایش می‌کنیم . . . "

پس بدین نحو مقام و ارج گیاهها ونباتات داروئی و مفید در ایران باستان معلوم گردید .

حال ببینیم که ترتیب و روش استفاده از آنها در طب ایران باستان به چه نحو بوده است .

عموما " در گیاه درمانی از عصاره و فشرده و گاهی جوشانده و مطبوخ استفاده می‌نمودند ، چنانکه در فصل هوم خواهیم دید که به چه نحو از فشرده این گیاه استفاده می‌شده و فشرده‌آن چه مقامی داشته و به چه میزان از آن به نیکی یاد شده است .

عده زیادی از گیاهان خام و یا چنانکه گفته شد عصاره و فشرده و یا میوه آنها و یاشراب حاصل ازآنها به عنوان درمان استعمال می‌گردیده است و اصولا "باید دانست که ایرانیان باستان درباره استعمال شراب نظراتی داشتندکه به اندازه ومیزان مخصوصی از این ماده را تجویز می‌نمودند .

گیاه درمانی عموما "به سه صورت خوراکی یابخوری و یا مالیدنی‌انجام‌می‌گرفته است .

آنچه به صورت خوراکی استعمال می‌گردیده است احتیاج به توضیح ندارد ، همانطور که در بالا مذکور افتاد به صورت عصاره و یا مطبوخ و یا جوشانده بوده است . بعلاوه گیاهان خام نیز استعمال می‌گردیده است ، ما شرح تمام گیاهان طبی را در آخر این قسمت و موارد استعمال آنها را منذکر خواهیم گردید .

اما استعمال گیاهان به صورت مالیدنی بدین نحو بوده که فشرده و یا عصاره آنها را با گیاهان دیگر ممزوج نموده ، و به صورت آب درمان بخش استعمال می‌کردند . این آب را از نباتات مفید ، و برگ و تخم گیاهان با آب مخصوصی که از محل خاصی می‌گذشته مخلوط نموده واستعمال می‌کردند و معتقد بودند که این آب مداوا کننده دردها ورنج‌هاوپاک‌کننده نطفه مردان و زهدان زنان است . باز هم درباره این آب بعدا "متذکر خواهیم شد .

طریقه بخور دادن در ایران باستان بسیار متداول بوده است وگیاهان چندی به مانند کندر و صندل واورواسنا .وهوگونه و وهوکرتو و هداپنته را (که شرح آنها در مبحث ضد عفونی آمد) ، برای بخور دادن استعمال می‌کردند ، از آن گذشته کافور نیز مورد استعمال داشته است . در امراض ریوی و هوگونه که مواد بنزوی (بنزوات دوسود و تنطور بنژوان) داشته استعمال می‌کردند .

اما درمان گیاهی از آن درمانهائی بوده ، که در طب ایران باستان و همچنین در طب سایر اقوام نقش بسیار بزرگی را ایفا کرده وازگیاهان بیشتر از معدنیات استفاده طبی بعمل آمده است .

فردوسی شاعر بلند پایه ایرانی درباره گیاه و درمان به وسیله آن اشعار زیادی دارد اینک نمونه‌ای ازآن اشعاررادرکشته شدن سیاوش متذکر می‌گردیم :

"بساعت گیاهی ازآن خون برست | جزایزدکه داندکه آن چون برست
گیا رادهم من کنونت نشان | که خوانی همی خون اسیاوشان "

چنانکه دربالامذکور افتادبا شستشو و مالش آبی مخصوص را که با عصارهٔ گیاهان جهت شستشوی افراد بکار برده می‌شده است، بسیار مهم می‌دانستند. چنین بنظر می‌رسد که این آب مایع مخصوص و یا از محل‌مخصوص باشد که باید آنرا تهیه کرد وبرای مالش و شستشو بکار برود .

درباره این آب چنین قائل بودند که چون این قبیل آبها با ریشه و تخم وبرگ نباتات داروئی آمیخته گردیده، بدین مناسبت آنرا درمان بزرگ می‌خواندند . در آبان یشت بند اول و دوم به آردویسور ناهید (Ardaisuranahita) درود فرستاده شده وآنرا درمان دهنده دردها و پاک کننده نطفه های مردان وزهدان زنان و تصفیه کننده شیر آنان گفته است (شرح آن ها ضمن مبحث داروها بیاید) .

به همین نحوبه وجه کلی درباره گیاهان شفابخش درکتب مذهبی ایران باستان آمده است همانطور که موی از سر مردمان روید ، گیاه از همه جای زمین روید ، ده هزار قسم ، بویژه برای درمان بخشیدن ، ده هزار بیماری است که اهریمن از جهت آفریدگان پدید آورد و این ده هزار نوع گیاه صدوبیست هزار قسم گیاه دیگر از زمین می‌روید از همین گیاهان.

درباره گیاهان و اهمیت آن در درمان (رجوع شود به باب بیستم وندیدادفقره ششم) .

اکنون می‌پردازیم به گیاهان و نباتات وآنچه در طب ایران باستان در کتب مذهبی و تواریخ و تذکره ها از آنها اسم برده شده است ، (تا آنجا که ممکن گردیده) که ضمن نام آنها خواص و موارد استعمال آنها را نیز متذکر خواهیم شد . این صورت شامل گیاهان طبی و غیر طبی و بعضی از میوه ها و حبوب نیز می‌باشد .

آب انار ــ از انار وآب آن در کتب تاریخ بسیار اسم برده شده است .

آبنوس (Ebène) ــ بنظر می‌رسد که این درخت را ایرانیان باستان می‌شناختند و در بخور دادن از آن استفاده می‌نمودند . آقای دکتر سهراب خدابخشی همکار محترم اوروراسنا را آبنوس دانسته‌اند (صفحه ۵۹ کتاب پزشکی در ایران باستان) .

آویش (یا آبشن یا صعتر یاسعتر (Marjolaine) ــ که درسرسفرهاستعمال می‌گردیده است .

ارزن ــ از بقولاتی بوده که از قدیم آنرا می‌شناختند و از روزگاران کهن در ایران کاشت می‌شده است . هردوت و گزنوفرن وبلنیاس از آن در کتابهای خود یاد کرده‌اند .

انقوزه ــ Aesa Fetifda) ــ این ماده درسابق برای دود دادن استعمال می‌گردیده است . از استرابو در کتاب جغرافیای خود نقل گردیده که " در سرزمین ماد انقوزه می‌روید که جهت دود دادن و درمان به قیمت نقره فروخته می‌شود " .

اورواسنا (Urvasna) ــ نام این گیاه مکرر در اوستا آمده است ، ما هم آنرا ضمن فصل پلشت بری متذکر گردیدیم . این گیاه چنانکه سابقا " آمد همان صندل (Santal rouge یا blanc) صندل قرمز وسفید معروف است (رجوع شود به فقرات اول ودوم باب هشتم وندیداد) .

اشترک ـ که گم آمونیاکال (Gomme ammaniacale) است و برای دوددادن و پلشت بری استعمال می‌گردیده است .

بادرنجبویه (بادرنگبویه Melisse) ـ این گیاه که منسوب به فرشته رام است در پهلوی واترنگبوی آمده است . این همان گیاهی است که در مخزن الادویه نام عربی آن مفرح القلب آمده و در ایران باستان استعمال می‌گردیده ، میوه آن بادرنک است .

استاد ابراهیم پورداود درکتاب هرمزدنامه ، صفحه ۷۱ ضمن بادرنک نگاشته‌اند :

" در فصل ۲۷ بندهش یادین آگاسی‌درپاره ۲۳ آمده : "میوه‌های ماتکور (عمده) سی گونه است . ده سرتک (گونه)میوه است که اندرون و بیرون شاید خوردن چون‌انجیر ، سیب ، واترنک ، انگور ، توت ، امرود (کومترا Kumtrâ= گلابی) و جزاینها ، ده سرتک دیگر است بیرون شاید خوردن و اندرون نشاید خوردن ، چون خرما ، شفتالو ، زردآلو ، وجزاینها ، ده سرتک دیگر است که اندرون شاید خوردن و بیرون نشاید خوردن چون بادام ، انار ، نارگیل ، پندک (فندق) ، شاه بلوط ، پسته و جزاینها . " بنابراین در میان میوه ها بادرنک (واترنک Vatrang)) آمده است .

بالنک (Melon Medica,Citronier de Medie,) ـ فارسی آن ترنج (اترج) از این میوه توسط دانشمندان یونانیان نام برده شده است .

"تئوفراست Theofhrastos(دانشمند یونانی سده چهارم قبل از میلاد مسیح (ع)نامی‌ازبادرنک‌برده‌است .طبق‌نگارش استاد پورداور (کتاب هرمزدنامه صفحه ۷۴و ۷۵و۷۷) این میوه قبل از ساسانیان در ایران نام و نشانی داشته و در دوران هخامنشیان در سرزمین ایران بوده است و نزد یونانیان بـه نـام سیـب مـادی

Medikon Melon خوانده می‌شده است وآنرا چنین تعریف کرده است " برگهای آن همانند برگهای یک گونه تمشک است . میوهٔآن خوردنی نیست ، میوه و برگ‌درخت هردوخوشبوست . برگهای آنرا درلای جامه ها گذارند ، برای نگهداری آنها از آسیب بید ،اگر میوه پخته‌آنرا در دهان بگیرند تنفس را آسان گرداند . تخمهای آنرا بزرگان پارتها از برای چاشنی خورش بکار برند ، به امید خوشتر ساختن بوی دهان .بازبلیناس در کتـــابــش از نفــس و بـــــوی‌دهان سخن می‌آورد :

" بویژه بوی دهان پارتها به سبب غذای درهم‌آمیخته‌ای که می‌خورند وافراطی که در نوشیدن شراب می‌کنند ، از همان جوانی ناخوش‌می‌شوند ، بزرگان پارتهاآن علت را با بکار بردن تخمهای بادرنگ چاره کنند وآنها را در خورش خویش درآمیزند تابوی خوشتری از آن برآید " "تمام شد " .

برنج ــ از برنج در نوشته های قدیم پهلوی وپازندنامی آمده است اما در اوستا نامی از آن نیست .

بنفشه ــ گل آن ازخیلی قدیم مورد استعمال داشته و به شکل دم‌کرده‌وجوشانده استعمال می‌گردیده است .

بنگ ــ دراوستابنگه Bangha ودراصطلاح‌گیاه‌شناسی canabis Indica است . این ماده از خیلی قدیم در ایران شناخته شده و مورد استعمال داشته است .

در وندیداد باب پانزدهم در ذکر معاصی بزرگ (فقرات اول تا هشتــم وفقرات نهم تاچهاردهم درباره آبستن شدن دختر جوان و سقط جنین وی و عامل سقط‌جنین ، (که مانیز ضمن فصل مبارزه با فحشاء از آن بحـــث کـردیـم) ، از بنـــک سخــــن

رفته است . به همین نحو درباب نوزدهم وندیداد چهل و یکم از بنک (بنگه) یـــاد گردیده است .

کلمه‌بنک‌درگزارش‌پهلوی‌بمنک‌تبدیل، گردیـده است . این ماده به عنـــوان داروی مسقط و بیهوش کننده آمده وآن را با شراب مخلوط نموده در بیهوشیها استعمال می‌نمودند . باید دانست بنک از شاهدانه است .

بنه (Pistacia acuminata) ـ درخت صمغ که از آن تربانتین استخراج می‌گردیده و در بخور دادن استعمال می‌شده است .

ترنج ـ (رجوع شود به بالنک) .

تره (گندنا = Poireau) ـ که در غذاها و سر سفره استعمال می‌شده است .

خردل سیاه Moutarde noire) ـ در کتاب سیاحتنامه فیثاغورس در ایران ضمن‌مائده شاهان ایران از آن ذکر گردیده است .

درخت خوشبو ـ درباب هشتم فقره هفتاد و نهم چنین آمده است :

" ای سپیتمان زرتشت کسی که با پرهیزگاری هیزم (برای آتش) می‌برد از چوب اورواسن یا وهوکونه‌یا وهوکرتویا هداپنتـه یا از درخت خوشبوی دیگر باشد " از آن‌گذشته در نوشته های تاریخی دیگراز درخت خوشبو (یا درختهای خوشبو) نام برده شده‌است .

روغن اقنطوس کرمان (Achantus) ـ شوکه الیهود و راس الشیخ نیز نوشته‌اند . ظاهرا " از جنس‌کنگرباشد (صفحه ۲۶ ترجمه کتاب‌یک روزاززندگانی‌داریوش) .

روغن بادام شیرین ـ ضمن کتاب سیاحتنامه فیثاغورس در ایران آنجا که سفره شاهان ایران را شرح می‌دهد آمده است .

روغن تربانتیس ــ (صفحه ۲۶ ترجمه کتاب یکروز از زندگانی داریوش) .

روغن میوه جنگلی ــ یا روغن میوه های جنگلی که از آنها نیز در کتب ایران باستان نام برده شده است .

زعفران (Safran) ــ از این ماده که بر روی نان زده می‌شده استفاده می‌کردند (ترجمه کتاب یک روز از زندگانی داریوش، دکتر رضازاده شفق) .

زنبق ــ که مخصوص امشاسپند امرداد بوده است (یشتها ج ۱ ص ۹۶) .

زیتون ــ از درختان ومیوه هائی بوده که در ایران باستان از میوه و روغن آن استفاده می‌کردند .

سپند (اسپند ، اسفند ، Rue Sauvage,)ــ اسپند دربخوردادن‌استعمال می‌گردیده است .

سداب (Rue) ــ این گیاه نیز که با اسپند از یک خانواده می‌باشد ، در بخور دادن استعمال می‌شده است .

سیاه دانه (Poivrette Commune)ــ این دانه درغذاها به عنوان‌ادویه و چاشنی استعمال می‌شده است .

سوسن:ــ در صحراهای مجاور همه جا سوسن خودرو گل کرده و شوش را به نام خویش موسوم داشته (آتنه میگوید کلمه Suse بمعنی سوسن یا گل سوسن است) ، بعضی این اسم‌را به بیخ گیاه شیرین طبی‌که در زمینهای ایران بسیار است وآن را سوس (اصل السوس، شیرین بیان) می‌خوانند نسبت داده‌اند (صفحه ۱۴ ترجمه سیاحتنامه فیثاغورث در ایران شادروان یوسف اعتصام الملک) .

این گیاه مخصوص امشاسپند خورداد بوده (یشتها ج ۱ صفحه ۹۶) .

سوسنبر (یا سیسنبریا آس بویه (Thymus mumularis) ـ از این گیاه خوشبو در اوستا نام برده شده است .

شئته (Shaeta) ـ این نام در وندیداد در فقرات متعدد ضمن داروهای سقط کننده آمده است .

شاه اسپرغم (Basilic romain commun) ـ از این گیاه نیزدر اوستا نام برده شده است .

شبدر ـ در سیاحتنامه فیثاغورس فصل پنجم ضمن مبحث پرس پولیس و توصیف این شهرآمدهاست که: " در عرض راه از دیدن چمنهای وسیع خرم که شبدر زیاد تمام آنها را فرا گرفته بود چشمم محظوظ گشت ، این گیاهی است سودمند که در یک سال سه بار درو میشود . (ترجمه مرحوم اعتصام الملک ص ۷۷ و ۷۸) .

شیره گیاهان ـ در اوستا از شیره گیاهان بسیار نام برده شده است .

عطریات ـ نام عطر در بسیاری از کتب تاریخی ایران باستان آمده است ، مخصوصا " آنجاکه از زندگی داریوش وخشاریارشا صحبت میشود .

عود (Bois d'Aoès یا داربو) ـ همان است که تحت نام وهوکرتو آمد .

غار (یا غار گیلاس L'aurier) ـ ازاین گیاه هم در کتب تواریخ ایران باستان در موقعیکه ایرانیان میخواستند فدیه دهند استعمال میگردیده است .

غنانه (Ghnana) ـ این نام ضمن داروهای مسقط در وندیداد مکرر آمده است.

فرسپات، (Fraspat) ـ این نام نیز ضمن داروهای مسقط در وندیداد مکرر آمده است .

قطران (Larice یا Larix) ـ از اقسام سرو که از آن قطران گیرند .

کرفس ـ (تخم کرفس) در کتاب سیاحتنامه فیثاغورس در ایران ضمن مائده شاهان ایران ذکر گردیده است .

کاسنی (Chicorée) ـ کاسنی نیز از گیاهانی است که در ایران باستان استعمال میشده است .

کندر (Encens) ـ از این ماده نیزچنانکه سابقا " مذکور افتاد در بخور دادن و ضد عفونی استفاده می‌گردیده و در اوستا از آن نام برده شده است .

کنجد (Sésame) ـ روغن آن در غذاها استعمال می‌گردیده است .

گوکرن ـ درباب بیستم وندیداد فقره چهارم آمده است : " من که اهورامزدا هستم گیاهان شفابخش برآوردم ،فراوان چندین صد ،فراوان چندین هزار فراوان‌چندین ده هزاردر اطراف گوکرن " .این کلمه در اوستا به صورت گئوکرن آمده است‌و درنوشته‌های پهلوی و پازند درختی دانسته شده که در فراخکرت روئیده است و در میان دریای فراخکرت (یا فراخکرد دریای مازندران وگرگان)برای اینکه از گزند اهریمن برکنار باشد ماهی کر (Kara) به نگاهداری آن گمارده شده است . در فصل ۱۸ بندهش‌آمده است " درختی که گوکرن خوانده شده است از اعماق گل دریای فراخکرت روئیده شده است‌که در هنگام رستاخیز جهان از آن بیمرگی و جاودانی فراهم سازد " . (ازیشتهای مرحوم پورداود استفاده گردیده که بدین وسیله از آنمرحوم تشکـر می شود (مولف) . برخی کرکرن را به‌معنای کوکنار گرفته‌اند و گفته‌اند هوم سفید ایرانیان قدیم همان تریاک‌بوده است .

کوکنار (خشخاش)ـ شرح آن و تریاک وافیون وتریاق و پادزهر را بعدا "خواهیم دید .

لاله (شقایق) ـ ایرانیان این گل را از خیلی قدیم می‌شناختند . بلیناس حکیم از آن در کتاب خود یاد کرده است . لاله نعمانی نیز اسم دیگر آن است .

مورد (Myrthe) ـ در ضد عفونی کردن استعمال می‌گردیده است .

میخک (Girofle) ـ نیز در ضدعفونی کردن استعمال می‌شده است .

نیشکر ـ آنچه معروف است این گیاه در دوران ساسانیان در خوزستان کشت می‌شده و از آن استفاده خوراکی و داروئی می‌کردند . در جندیشابور نیشکر زیاد بود . شکری که از نیشکر بدست می‌آمد و عسل زنبور (انگبین) هردو در طب استعمال زیاد داشتند .

"وهوکرتو (Vohoukretu) ـ که عودو همان داربو می‌باشد ، چنانکه قبلا " متذکر گردیدیم در پلشت بری مورد استعمال داشته است .

وهوگئون وهوکئن (Vahugaona) ـ کندر است که در ضدعفونی کردن بکار می‌رفته است .

هداپنته (هداپنتا) ـ چوب انار می‌باشد که در ضدعفونی بکار می‌رفته است " (ازوندیداد) .

یونجه ـ (اسپست) از گیاهانی است که از قدیم در ایران شناخته شده و این گیاه از ایران به بابل رفته ، (هرمزدنامه مرحوم پورداود صفحه ۱ تا ۱۸) ومورد استعمال آن برای اسب و چهارپایان بوده است .

در پایان این مبحث بی‌مناسبت نیست اسامی گیاهان و میوه های شناخته شده آن دوران چه طبی و چه غیر طبی (تا آنجا که برای تحقیق در این امر برای نگارنده

مقدور بوده) در چند سطر نگاشته شود .

ترتیزک (که با آن خوراکی خوشمزه تهیه می‌گردیده است) ، انجیر ایران ، (انجیر ایران به امر خشایارشاه از سرسفره شاهان برداشته شد) ، گندم و گندم سیاه ، عدس ، سیر ، پیاز ، زیره (کمون Cumin des prés officinalis) بادام شیرین ، انواع شراب (از میوه ها) ، سرکه ،عسل ، جو (برای‌اسبان و چهارپایان) ،مربای انگور ، شلغم شور (در بعضی تواریخ چغندر نمکی آمده است) ، روغن شیر (که بنظر می‌رسد کره باشد) ،رازیانه (Fenouil) کشمش ،ترب ، خرما ،مربا (به طوراعم) ، انواع سبزیها و روغنها و میوه ها .

در کتاب یک روز از زندگانی داریوش تاٴلیف فردیناند یوستی وترجمه مرحوم دکتر رضازاده شفق ضمن شرح سفره داریوش نامی از هلو و زردآلو و شفتالو و شلیل و به و سیب و نارنج ولیمو و آلوبالو و هنداونه و انجیر و گوجه و بادام و خرما اسم برده‌شده است (صفحه ۲۸ ترجمه کتاب) .

فیثاغورث حکیم در سیاحتنامه خود متذکر گردیده که داریوش پس از تاجگزاری وقبول تحف و هدایاجوائزی به خاصگان و سرآمدان دربار اعطاٴ کرد وآن گیاهی عجیب بود و خاصیت گیاه آن بود که اگر آنرا در میان سپاه دشمن اندازندترس و هراس بر لشکر دشمن چیره شود و پا به فرا نهند . . . " (ترجمه سیاحتنامه توسط مرحوم اعتصام الملک صفحه ۴۳) .

تعدادی از لغات وگیاههای طبی و خوراکیها و رستنیها را از کتاب هرمزدنامه مرحوم پورداود و ترجمه سیاحتنامه فیثاغورث در ایران توسط مرحوم یوسف اعتصامی "اعتصام الملک" و یک روز از زندگانی داریوش تاٴلیف فردیناند یوستی

(Ferdinand Justi) ترجمه مرحوم دکتر رضازاده شفق اقتباس گردیده است .

از آنجا که هوم درطب ایران باستان و همچنین درآئین زرتشت بسیار موردنظر بوده بدین جهت آنرا در ختام این مبحث طی فصل علیحده متذکر میگردیم .

هوم ـ (هئومه = Haoma) ـ گیاه کوچکی است که گلهای زرد دارد . منبت آن در ایران وافغانستان و بلوچستان وهندوستان (شبه قاره هندوستان)میباشد و همان استکههندیان بدان سوم (سوما = Soma) گویند، به موجب نظر دکتر Aitchinson; R.d de Merqunem این گیاه همان Ephédra Vulgaris میباشدکهدارای ماده افدرین است (خلاصه و اقتباس از زیرنویس صفحه ۵۰ مزدیسنا مرحوم دکتر محمد معین) .

ایرانیان باستان باهوم شراب جاودان تهیه میکردند و برای آن خواص زیادی قائل بودند درباره این گیاه و خواص آن در کتب مذهبی زرتشتیان مطالب بسیاری آمده است ، تا آنجا که این گیاه نزد ایرانیان باستان بسیار ستوده شده و قسمتهائی از کتابهای دینی زرتشتیان درباره هوم میباشد که آنرا هوم یشت گویند .

اما کلمه هوم در کتابهای داروئی و قرابادین عموما " آمده است و خواص آن را دراین کتب ذکر کردهاند .

محمد مومن دیلمیصاحب تحفة المومنین (معروف به تحفه حکیممومن) در فصل هاء و واو درباره هوم گوید :

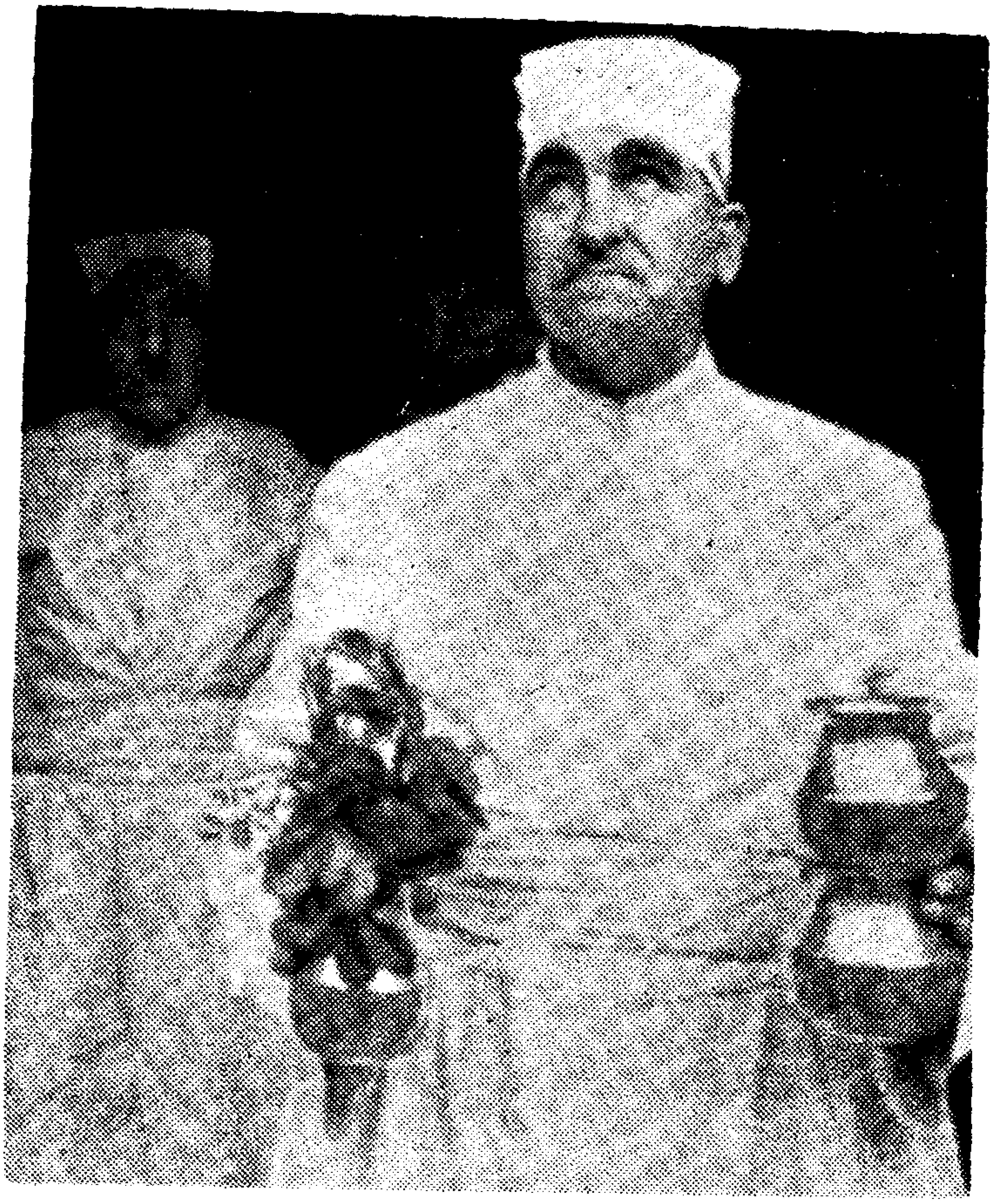
" هوم المجوس ـ گیاهی است ساقش یک عدد و باریک و صلب وگلش زرد و تیره و شبیه به یاسمن و برگش ریزه است و ظاهرا "از جنس ارغوان زرد باشد و نزد بعضی بخور مریم است در اول و سیم گرم و خشک و جالی و مفتح سدد وباحدة و بسیار مجفف و

طبخ‌گل اوجهت حصاه مثانه و احتباس بول بسیار مفید ذرور گل او حابس خون جراحات و قدر شربتش یکمثقال و زیاده از دو مثقال او کشندهٔ به تجفیف قویست ".

میر محمد حسین عقیلی علوی خراسانی صاحب مخزن الادویه گوید :

هوم المجوس ــ بضم ها و سکون واو و میم و الف ولام و فتح میم و ضم جیم و سکون واووسین لغت عربیست وآنرا مراتیانیژ نامند ــ ماهیت‌آن ــ گیاهیست اسفل ساق آن یک عدد و باریک و صلب و گل آن زرد و تیره شبیه به یاسمین‌وبرگ آن ریزه و شکوفه آن شبیه به یاسمین و شکوفه مشکطرامشیع ، و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا " از جنس ارغوان زرد باشد و بعضی بخور مریم دانسته‌اند . حکیم میرعبدالحمید نوشته :آنچه متحقق شده هوم‌المجوس گلی است که آنرا جعفری نامند اقسام می‌باشد : قسمی پنج برک و قسمی مضاعف و جعفری مذکور شد ــ طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی گل آنرا سرد و خشک گفته‌اند ــ افعال وخواص‌آن ــ جالی و حاد و مجفف و مفتح سدد و آشامیدن طبیخ گل آن جهت ادرار فضول و تفتیت سنگ گرده وسنگ‌مثانه نیز گفته اند و برای احتباس بول نیز وذرور گل آن حابس خون جراحات ــ مقدارشربت‌آن ــ یک مثقال وزیاده از دو مثقال کشنده به‌تجفیف قوی و حکیم میرعبدالحمید مقدار شربت آنرا دو توله نوشته و روغن گل آن بادنبه گوسفند ترتیب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و باروغن زیتون جهت‌اوضاع مفاصل بلغمی‌مجرب است (صفحه ۵۷۷ مخزن‌الادیه چاپ سنگی بمبمئی ۱۲۷۳ هجری قمری) .

شیخ داود انطاکی (معروف به ضریر) در کتاب اول تذکره خود ضمن هوم ــ المجوس گوید : "هوم المجوس" المراتیه (ج ۱ صفحه ۳۴۵) ، آنگاه در فصل میم گوید :



(شکل ۱۰۸) موبددر دست راست گیاه هوم و در دست چپ پراهوم دارد
(از کتاب یکتا پرستی در ایران باستان)

مرائیه ـ هی هوم المجوس بالفارسی و هی حشیشه علی ساق واحد دقیقه صلبه بزهرالی الصفره حاره یا بسه فی الثالثه تقطع اللزوجات و تفتح السدد بشده مرارتها ولـهافی تفتیت الحصی وادرار البول فعل عجیب و شربتها الی مثقال (ج۱ صفحه ۳۰۰)

بعضیها هوم و سوم (سومه) را که استعمال شربت آن کیف اندود بوده بـا

تریاک یکی دانسته اند اما بنظر نمی‌رسد این عقیده صحیح باشد .

از طرفی عده‌ای برای هوم و سوم نام گوکرن (به معنای گوش گاو که به جهت شباهت آن به گوش گاو چنان گفته‌اند) وآنرا با کوکنار فارسی تطبیق داده‌اند ، که هردو این نظر صحیح و معتبر نمی‌باشد .

چنانکه از شرح بالا مستفاد گردید گیاه مزبور دارای ساقه‌ای نرم و شیره‌ای سفید می‌باشد و عصاره آنرا می‌جوشاندند که رنگین گردد وآنرا در بسیاری از مراسم استعمال می‌کردند . و همانطور که در شرح آن آمد خیلی کم از آن می‌نوشیدند و چون دارای ماده افدرین (Ephédrine) می‌باشد ، از این نظر حالت شعف و فرحی به آدمی دست داده ونیروئی در وی پیدا می‌شود . بدین مناسبت هوم در میان آریائیان مقامی ارجمند داشته تا آنجاکه آنرا تا سرحد پرستش رسانده بودند .

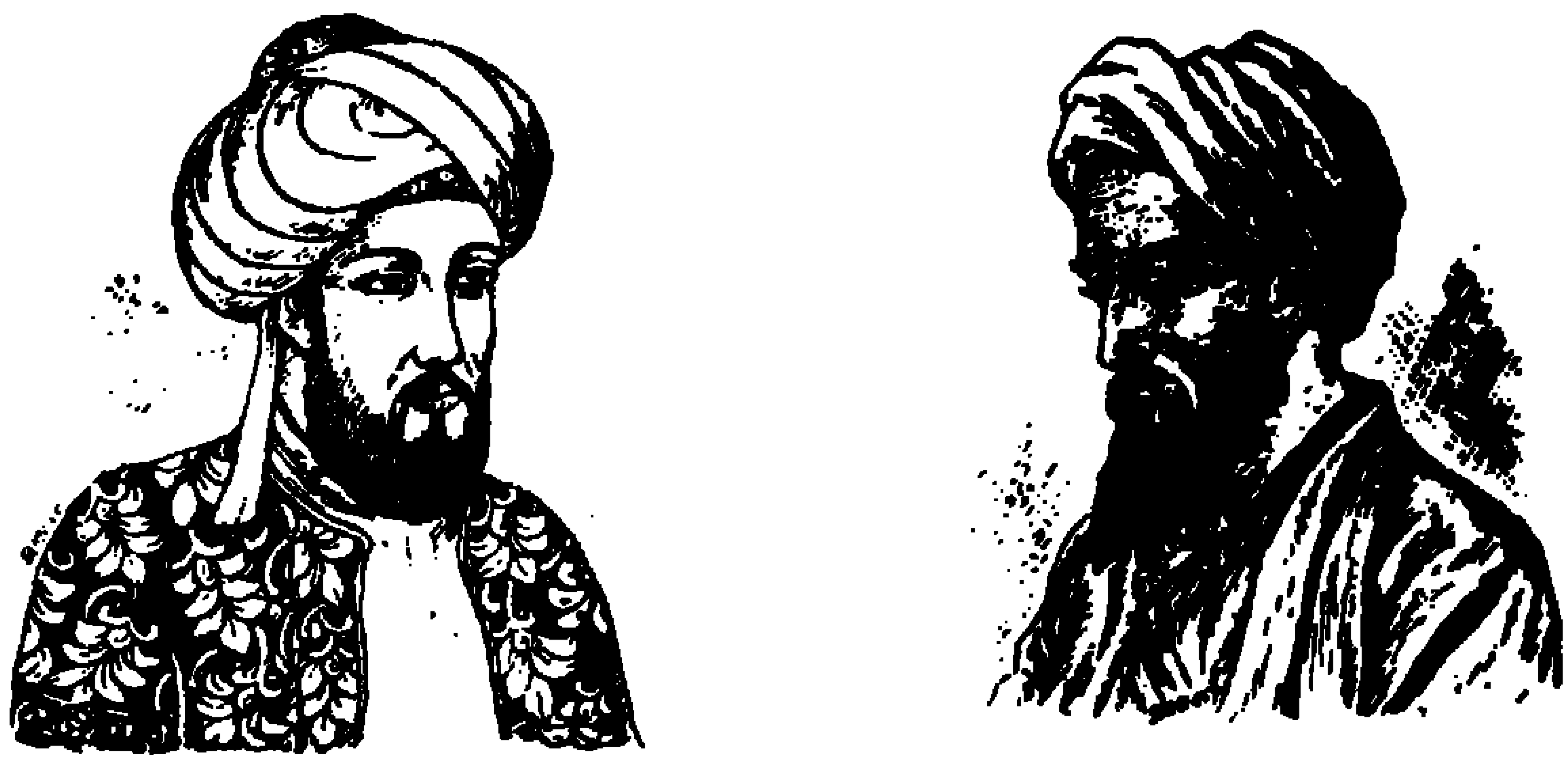
در وندیداد آمده است که باید شیره هوم را از موادی که از بدن انسان بیرون آمده باشد دور داشت و نباید به کثافات آلوده گردد و اگر از آن بر زمین ریخت‌قواعدی داشته که پیروان اهورامزدا چه باید بکنند (باب ششم فقرات ۴۲ و ۴۳ وندیداد) .

اما آنچه که محقق‌است آنکه هوم گیاه مقدس شفابخش‌آریائیان بوده کمنوشیدن آن کمی هم سکر می‌آورده وآدمی را به شعف و فرح سوق می‌داده و طبق نظر ایرانیـــان باستان آشامیدن آن حیات نوی به اجساد بیجان می‌بخشیده است .

از عصاره این گیاه اکنون یا به طور جوشانده یا طبیعی آن در بلوچستان و افغانستان و کشمیر استعمال می‌نمایند .

عصاره گیاه بالا به نام پراهوم (Prahum) که با صفت جاویدان ذکـــــر می‌گردیده است ، تهیه می‌کردند و جهت تهیه آن عده‌ای شش نفری بکار اشتغـــــال

می‌ورزیدند :



(شکل ۱۰۹) دو تصویر خیالی از رازی و ابن سینا .

یکی هوم رادرهاون می‌کوبید به نام هاونان (Havanan) ، دومی مراقب و مواظب آتش بود به نام آتره خش (Atravakch) ، سومی آورنده آب بود که نام وی آبرت (Abert) وچهارمی موظف بود پراهوم را از صافی بگذراند که نامش آسنه تـار (Asnatar) و پنجم شخص پراهوم را ممزوج می‌کرد که بنـام رئتـوویشکـرا (Raetvichekra) و ششمین فرد که در حقیقت بازرس و مراقب و مواظب اعمال بود که نامش سروشاورز (Srouchavarz) نامیده می‌شد .

اینان همگی بابستن بینی و دهان و دماغ (چیزی شبیه به ماسک) که نامـش پنام (Penam)بود بکارتهیه پراهوم می‌پرداختند و بدین شکل پراهوم تهیه می‌شد .

چنانکه در بالا مذکور افتاد مقام هوم (یا سوم هندیها) در آئین ایرانیان و هندیان باندازه‌ای ارجمند بوده که سه فصل از یشتها برای آن اختصاص یافته و حال به

نظر اینجانب رسید که اگر بخواهیم به مقام این گیاه و عصاره آن پی ببریم و از اثر آن درآداب و رسوم و سنن ایران باستان اطلاع حاصل کنیم بهتر آن دیدیم که قسمتی از ترجمه یشتها راکه توسط استاد پور داود تهیه گردیده دراین مختصر بنظرخوانندگان‌گرامی برسانیم .

" از کتاب یشتها (جلد اول) زیر نویس صفحه ۴۷۱ " .

" هوم در اوستا هئوم درویدبرهمنان‌سوم (soma)، اسم‌گیاهی‌است که ازآن آشام‌هوم می‌سازند .این شربت نیز مانند خودگیاه هوم نامیده می‌شود . در نزد برهمنان سوم اسم پروردگاری است چنانکه هوم در مزدیسنا اسم فرشته ایست که بفدیه هوم‌گماشته شده است . هوم نیز اسم یکی از پارسایان است . . . کسی است که افراسیاب را دستگیر کرده بکیخسرو تسلیم نمود . . . درعهد ساسانیان نیز بنابنقوش نگین ها هوم اسم‌معمولی اشخاص بوده ، چنانکه امروز هم این اسم در میان پارسیان معمول است .

در خصوص هوم مستشرقین مشروحا " صحبت داشته‌اند . . . هیچ شکی در این نیست که سوم هندیان و هوم ایرانیان اصلا " یک گیاه بوده است . امروز به طور حتم نمی‌توانیم بگوئیم هومی که مستعمل پارسیان است و سومی که برهمنان در جنوب و مغرب هندوستان بکار می‌برند همان گیاه قدیم باشد .

حالیه برخلاف پارینه گیاه سوم و هوم با همدیگر فرقی دارد .

همچنین گیاهانی که باسم هوم حالیه در بلوچستان و افغانستان و کشمیر ومغرب تبت مثل دوای جوشانده استعمال می‌شود و در آنها اثرات و خواص چندی تصورمی‌گردد ، از یک جنس نیست . . . " .

"ایضاازیشتها جلداول‌تفسیر وتاءلیف‌مرحوم‌پورداود .زیرنویس‌صفحه۴۳۷"آمده‌است :

" این گیاه را از ایران برای مراسم معابد پارسیان به هندوستان می‌آورند . در اوستا غالبا "منبت این گیاه کوه بلند ذکر شده است .بندهش درفصل ۱۴ فقره ۱۸ فشرده هوم را درخواص سرور و بزرگ کلیه گیاههای‌داروئی‌خوانده است .

" استعمال هوم درمراسم مذهبی بسیار قدیم است . اساسا " شربت مسکری بوده پس‌از ظهور حضرت زرتشت کلیه فدیه خونین و استعمال شربت مسکر نزد ایرانیان باز داشته شده است ، هر چند که از هوم در هیچ جای گاتها سخنی نیست ولی بارتولومه نوشته است .که درگاتها یسنا ۳۲ قطعه ۱۴ پیغمبر ایران استعمال شربت مسکررابازداشته است چه قطعه مذکور از صفت دورئوشه سخن رفته است ،یعنی دور دارنده مرگ همین صفت است که غالبا " در اوستا از برای هوم آمده است .هومی که امروز استعمال می‌کنند طوری نیست که احتمال سکر در آن برده شود و در قدیم هم نزد ایرانیان پس از زرتشت شربت مسکری نبوده است . پلوتارک نیز از استعمال این گیاه مثل فدیه در نزد ایرانیان صحبت می‌دارد . ازآنکه مراسم‌هوم پیش‌از زرتشت هم در میان ایرانیان معمول بوده ازخود اوستا بخوبی برمی‌آید .

" در یسنا ۹ آمده است : " در صبحگاهی فرشته هوم خود را به زرتشت ظاهـر ساخت . زرتشت‌از او پرسید نخستین کسی که در جهان مراسم هوم بجای آورد کیست . هوم در پاسخ گفت ویونگهان نخستین بارهوم بفشرد و به او در عوض پسری مثل جمشید داده شد . دومین ستانیده هوم آتبین است . در عوض فریدون به او عنایت شد . سومین اترط می‌باشد ،که در پاداش دو پسر مثل اورواخشیه وگرشاسب به اوبخشیده شد .چهارمین پوروشسب است که در پاداش پسری مثل توزرتشت از او بوجود آمده .

مراسم‌هوم‌یکی‌ازمهم‌ترین‌مراسم‌دینی‌زرتشتیان‌است .باآداب وشستشوی‌مخصوص ،با

سرود اوستا در مقابل مجمر آتش، پنج تا هفت ساقه از هوم با قدری آب زور و شاخه کوچکی‌از اوروام (شاخه انار) در هاون با ترتیب مقرر فشرده می‌شود و به آن اسم پراهوم می‌دهند در واقع پراهوم چند قطره آب است که چندین ساعت برآن اوستا خوانده‌اند ، می‌توان گفت که به منزله (افخارستیا Eukaritia) می‌باشد ، با شرابی که در دین عیسی (ع) روح‌وخون‌مسیح (ع) درآن‌پنداشته‌می‌شود . چنانکه‌درمقاله‌مهرذکرکردیم احتمال دارد که مراسم هوم در جزو آئین مهر به رم رفته در آنجا بعدها بشراب تبدیل یافته افخارسیتا شده است" (زیر نویس تمام شد) " .



(شکل ۱۱۰) مجسمه مهر در قصر واتیکان (Vatican) در رم
(نقل از یشتهاج ۱ــ شادروان پــور داود)

اینک متذکر می‌گردیم قسمتهائی از اوستا یکی یسنا ۹ و دیگری یسنای ۱۰ وسومی یسنای ۱۱ به نام هوم یشت و مخصوص هوم می‌باشد ، اولی شامل ۳۲ فقره و دومی شامل ۲۱ فقره و سومی شامل ۱۹ فقره می‌باشدو این امر می‌رساند که این گیاه و شربت ومشتقات آن تا چه حد در میان زرتشتیان مقدس بوده است .

فقرات آتی الذکر مقتبس از جلد اول یسنا تفسیر وتاءلیف شادروان پورداود را عینا " نقل « ضمنا " اضافه می‌کنیم مطالب بین‌الهلاین که با لفظ یعنی شروع می‌شود خلاصه زیرنویس ها وآن قسمت از مطالب بین الهلاین که ابتدایشان کلمه معنی ندارد متن یسنا می‌باشد .

" فقرهٔ ۱ــ دبرها و نگاه (بامدادان) هوم برآمد بزرتشت که پیرامون آتش پاک می‌کرد و گاتها می‌سرائید از او پرسید زرتشت : " ای مرد که هستی تو که مرا در سراسر خاکی جهان نیکوترین به دیدار می‌آئی ، با جان درخشان و بیمرک (یعنی جاودانی و آسیب نیافتن) خویش.

" فقره ۲ــ آنگاه بمن‌پاسخ گفت ای هوم پاک دور دارنده مرگ : من ای زرتشت ، هوم پاک ، دور دارنده مرگ هستم آن من بخواه (ازآن من بجوی) ، ای سپنتمان ، مرا از برای آشامیدن آماده ساز . بستای مرا بستایش،آنچنان که مرا از این سوشیانتها (یعنی رهنمایان آینده) خواهند ستائید .

" فقره ۳ــ بدو گفت زرتشت : نماز (درود) بهوم ، که ترا نخستین بار ، ای‌هوم در میان مردمانی خاکی‌جهان آماده ساخت ،کدام پاداش به او داده شد ، چه نیک بختی به او رسید ؟

" فقره ۴ــ آنگاه به من پاسخ گفت ،این هوم پاک ،دور دارنده مرگ : ویونگهان

مرا نخستین بار در میان مردمان خاکی جهان آماده ساخت ، این پاداش باو داده شد و این نیک بختی به او رسید که او را پسری زائیده شد و آن جمشید دارنده رمه خوب (به معنای صفت خوب جمشید است) ،فرهمندترین در میان مردمان زائیده شد(و)خورشید- سان نگران (یعنی خورشید نگاه) ، کسی که در شهر یاری خود جانور و مردم را نمردنی ساخت ، آب (و) گیاه را نخشکیدنی ، خوردنی را خورش نکاستنی .

" فقره ۶ــ که ترا دیگر بار ، ای هوم ،در میان مردمان خاکی‌جهان آماده ساخت کدام پاداش به او داده شد ، چه نیک بختی به او رسید ؟

" فقره ۷ــ آنگاه به من پاسخ گفت این هوم پاک دور دارنده مرگ : آتبین مرا دوم بار در میان مردمان خاکی جهان آماده ساخت . این پاداش به او داده شد ، این نیک بختی به او رسید که او را پسری زائیده شد ، فریدون ، از خاندان توانا .

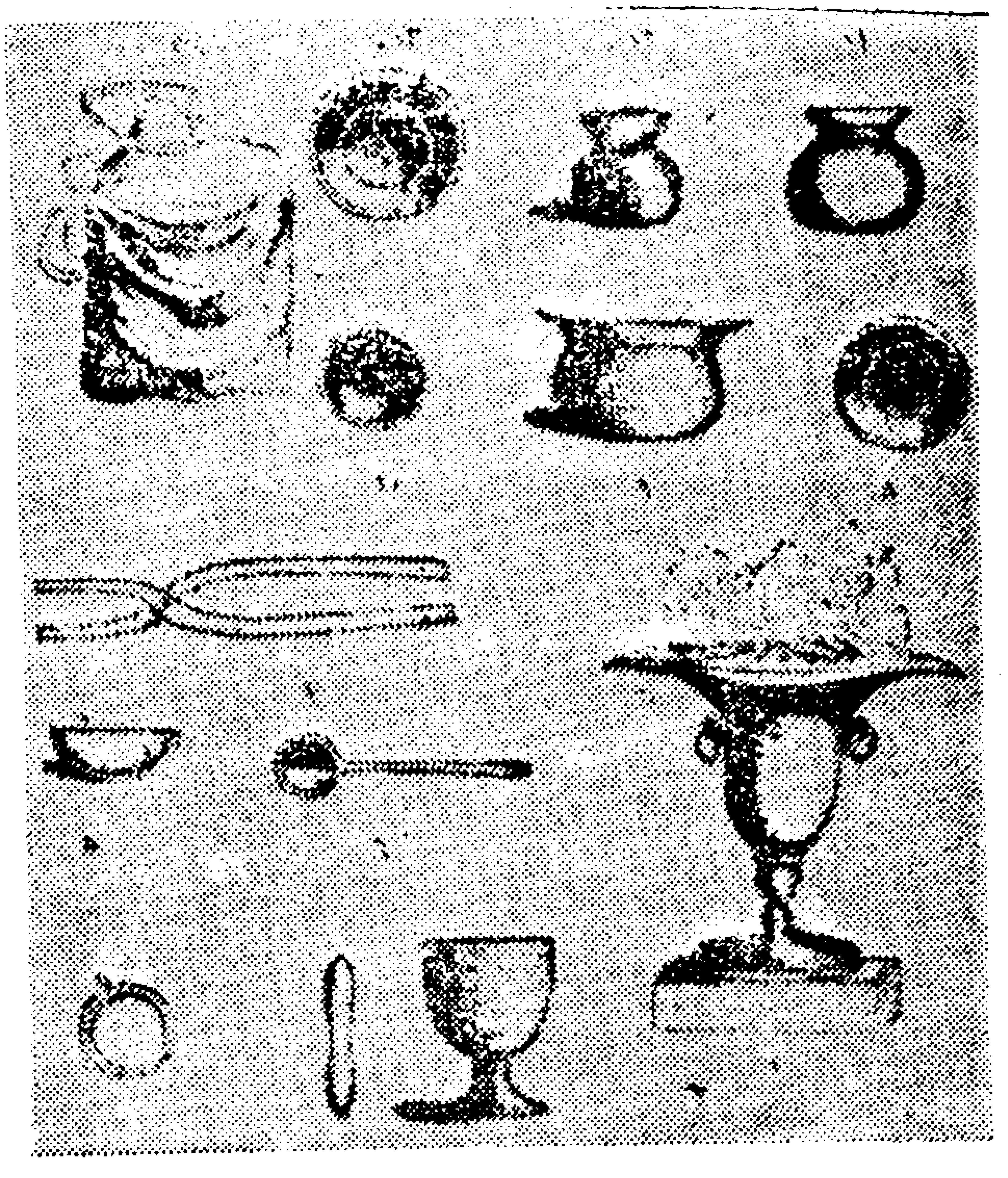
"فقره ۹ ــ که ترا سومین بارای هوم ،در میان مردمان‌خاکی جهان آماده‌ساخت ، کدام پاداش باو داده شد ، چه نیک بختی باو رسید ؟

" فقره ۱۰ ــ آنگاه بمن پاسخ گفت این هوم پاک دور دارنده مرگ : اترط ، سود خواستارترین سام ، سوم بار مرا در میان مردمان خاکی جهان آماده ساخت . این پاداش باو داده شد ، این نیک بختی باو رسید که او را دو پسر زائیده شدند ، او رواخشیه و گرشاسب آن اولی یک داور و قانون آرا . آن دیگری یک زبردست ، جوان کیسور گرزور (یعنی گیس و گرزدارنده که از صفات مخصوص گرشاسب است) .

" فقره ۱۲ ــ که ترا چهارمین بار ،ای هوم ، در میان مردمان خاکی جهان‌آماده ساخت ، کدام پاداش به او داده شد ، چه نیک بختی به او رسید ؟

(شکل ۱۱۱)

لوازم آتشگاه



۱ـ آتشدان

۲ـ هاون

۳ـ دسته هاون

۴ـ انگشترین

۵ـ پیاله

۶ـ چمچه

۷ـ انبر (آتش چین)

۸ـ طشت ته سوراخ

۹ـ آوند

۱۰ـ طشت

۱۱و۱۲ـ مشربه

۱۳ـ سرپوش آوند

(صفحه ۳۰۳ مزدیسنا

مرحوم دکتر محمد معین

نقل از اوستای اشپیگل

ج ۲)

" فقره ۱۳ـ آنگاه بمن پاسخ گفت این هوم پاک، دور دارنده مرگ: پوروشسب (یعنی دارنده اسب پیر که پدر زرتشت است)، مرا چهارمین بار در میان مردمان خاکی

جهان آماده ساخت .این پاداش باو داده شد ،این نیک بختی باو رسید که تو از برای او زائیده شدی ، توای زرتشت پاک از خاندان پوروشسب ضد دیوها ، (و) اهوراکیش.

" فقره ۱۶ــ آنگاه گفت زرتشت : نماز (درود) بهوم ، بهوم نیک ، بهوم خوب آفریده شده ، راست آفریده شده ، نیک درمان دهنده خوب اندام ، خوب کنش پیروزگر ، زردگون نرم‌تاک ، (شاخه) چون خورندش بهترین و از برای روان راه جوی ترین (است) .

" فقره ۱۷ــ فرود (باینجا) خوانم‌ای (هوم) زرین‌نشاة ترا ،اینجا جرات ،اینجا پیروزی ، اینجا درستی ، اینجا درمان ، اینجا افزایش، اینجا بالندگی ، اینجا زور همه تن ، اینجا فرزانگی ازهرگونه (انواع علوم) .

فرود (باینجا) از اینرو(خواستارم) ،تا در جهان (مانند) شهریار کامروا (یعنی مستقل) درآیم ، درهم شکننده ستیزه ، شکست دهنده دروغ باشم .

" فقره ۱۹ــ این نخستین بخشایش را از تو ، ای هوم دور دارندممرگ خواهش می‌کنم : بهترین زندگی (بهشت) پاکان ، (آن بهشت) روشن و همه (گونه) خواری (آسایش) بخشند . این دومین بخشایش را از تو ، ای هوم دور دارنده مرگ خواهش می‌کنم : درستی از برای این تن ،این سومین بخشایش را از تو ، ای هوم دور دارنده مرگ خواهش می‌کنم : زندگی بلند جان .

" فقره ۲۰ــ این چهارمین بخشایش را از تو ، ای هوم دور دارنده مرگ خواهش می‌کنم : کهمن‌کامرواباجرات (و) خرسند به‌روی‌زمین‌درآیم ،درهم شکننده ستیزه ، شکست‌ــ دهنده دروغ (باشم)این پنجمین‌بخشایش‌را از تو ،ای هوم ، دور دارند .مرگ‌خواهش می‌کنم : که من پیروزمند (و)در جنگ شکست دهنده به روی زمین‌درآیم ، درهمشکننده ستیزه ، شکست دهنده دروغ باشم .

" فقره ۲۱ــ این ششمین بخشایش را از تو ، ای هوم دور دارنده مرگ خواهش می‌کنم : که ما نخست از دزد ، نخست از راهزن ، نخست از گرگ بوی بریم که هیچ کس

پیش از مابوی نبرد که ما همیشه از پیش بوی بریم .

" فقره ۲۲– هوم به آن دلیرانی که در پیکار است تا زند ، زور و نیرو بخشد ، هوم بزایندگان (به زنان زاینده) پسران نامور (و) فرزندان پارسا دهد ، هوم بآنانی که بمیل در آموزش نسک (اوستا مقصود است دوره آن بیست و یک نسک یا کتاب است) نشینند تقدس و فرزانگی بخشد .

" فقره ۲۳– هوم بآن کنیزانی (دخترانی) که دیر زمانی شوهر نگرفته نشستند یک شوهر پیمانشناس بخشد ، بمحض اینکه خواهش شود (از آن خردمند) .

" فقره ۲۴–هوم (بود) آن که کرسانی (یعنی‌ترسایا کلیسائی که دشمن دین و دوست ایرانیان شمرده میشد) ، کسی که از حرص سلطنت خود مینالید (و) میگفت ازاین پس‌آتربان در مملکت من از برای منتشر کردن آئین‌نگردد ،آنکه همه ترقی‌را درهمشکند ، همه ترقی را بمیراند .

" فقره ۲۵–خوشا بتوای هوم‌که از نیروی خویش شهریارکامروا هستی ، خوشابتو که بسیار سخنان راست گفته دانی .

خوشابتو که از پرسیدن سخنان راست گفته شده بی نیازی .

" فقره ۲۶– از برای تو فرازآورد مزدا نخست کمربند (کشتی) ستاره نشان مینوی ساخته شد دین نیک مزدیسنی را این چنین کمربمیان بسته همیشه هستی در سر کوه پناه و نگهدار گفتار ایزدی (منتر) .

" فقره ۲۷–ای هوم ، (توای) بزرگ جان و مال ، بزرگ ده ، بزرگ شهر ، بزرگ مملکت ، ای در تقدس دانشمدار ، نیرووپیروزی ترا از برای تنم همی خواهم و گشایش بسیار رهاننده .

" فقره ۳۰ــ برضدآژی زردسهمگین زهرآلودکه پیکرپارسانابود کندای هوم‌زرین و سلاح بر زن .

برضد راهزن تا بکار خونخوار آزار رساننده که پیکر پارسا نابود می‌کند ، ای‌هوم زرین ، سلاح برزن .

" فقره ۳۱ــ برضد کلمه مردم دروغپرست ستمکار که سر برافرازد (مغرور) که پیکر پارسا نابود می‌کند ، ای هوم زرین ، سلاح برزن ، برضد گمراه کننده (اشموغ)ناپاک تباه‌کننده زندگی که گفتار این دین بیاد دارد ، (اما) در کردار نیاورد که پیکر پارسا نابودمی‌کند ، ای هوم زرین ، سلاح برزن .

" فقره ۳۲ــ برضد زن بدعمل (جهیکا) جادوگر شهوت انگیز پناه دهنده (گناهکاران) که منش وی متزلزل است ، مانند ابری که از باد در جنبش باشد ، که پیکر پارسانا بودمی‌کند ، ای هوم زرین ، سلاح برزن .

برضد هرآنکسی که پیکر پارسا نابود می‌کند ، ای هوم زرین سلاح برزن . "

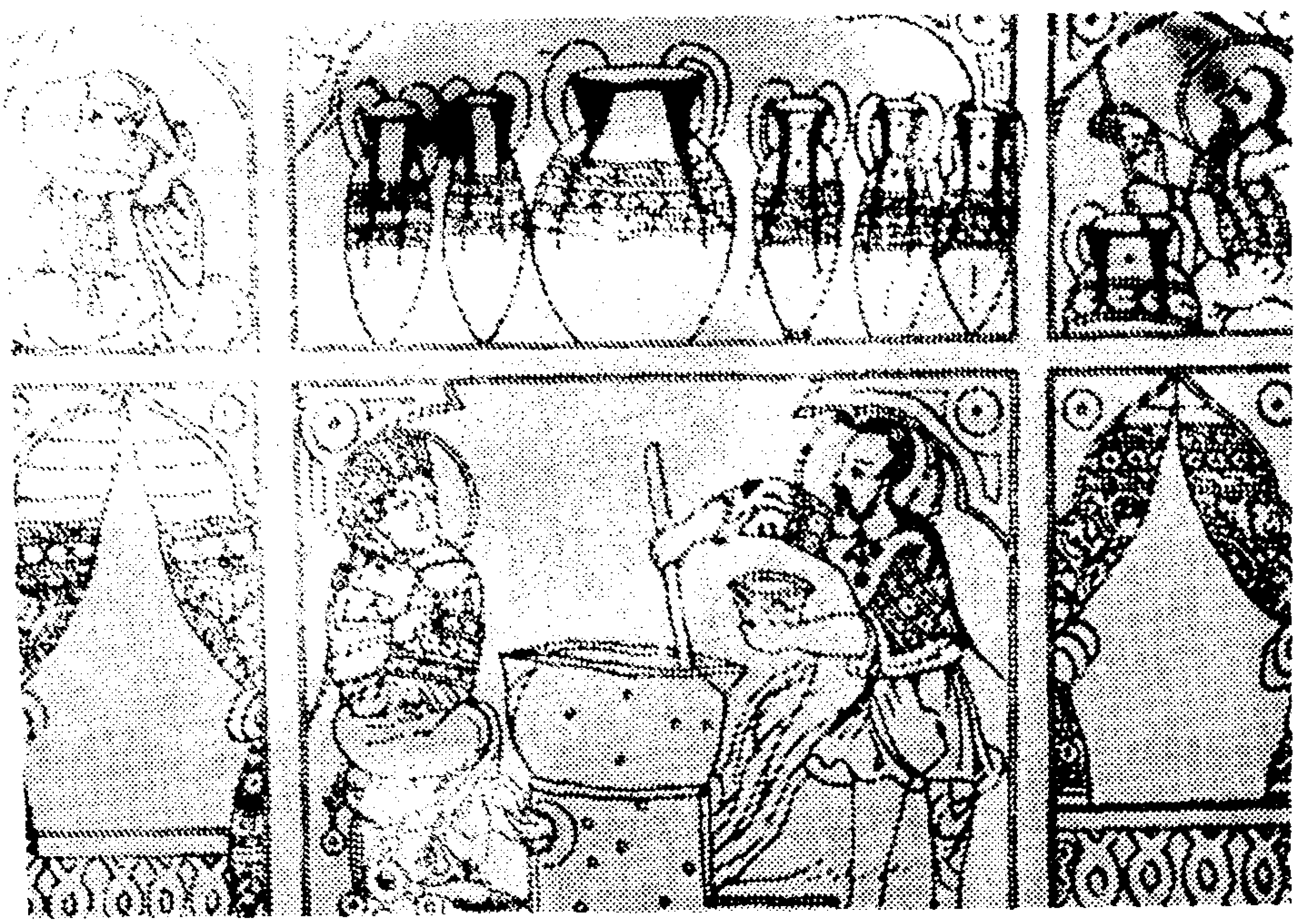
از آن گذشته در مهریشت مخصوصا " در فقرات ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ باز درباره هوم‌و مقام این گیاه و فشرده آن و خواصش بسیار سخن رفته است ، که اگر بخواهیم به ذکر جمیع فقرات بالا بپردازیم مطلب بدرازا کشد .

جراحی ــ کلمه جراحی یا کارد پزشکی یا کارد درمانی یا کرتو پزشکی (کره تویئشه‌زو (Karetubaechazou))در کتب ایران باستان بسیار دیده می‌شود . اما باید دانست جراحی به معنای کنونی نبوده ، بلکه اگر درمانهای طبی یا بهتر بیان داریم غیر جراحی مفید واقع نمی‌گردید ، آنوقت به چاقو (یا باصطلاح دوران اسلامی

به‌آهن)متوسل‌می‌گردند . این مطلب را مخصوصا " در دوران طب پس‌از ایران باستان خواهیم دید که آخرین درمان را داغ کردن با آهن می‌دانستند " آخر الدواالکی " .

بنابراین پیشینیان آنگاه که از درمان با گیاه و دارو و تلقین وامثال آنها عاجزمی‌ماندند به کارد متوسل می‌گردیدند .

درباره جراحی و صفات جراح نزد ایرانیان باستان اصول عقایدی بوده است‌که اینک فهرست وار بدان اشاره می‌شود :



(شکل ۱۱۲) طرز تهیه روغن توسط داروساز (گراور قدیمی ایرانی ـ اقتباس‌ازکاستیلیونی)

اولا "آنکه جراح (مخصوصا " در مکتب مزدیسنا) نمی‌توانسته است به کارجراحی دست بزند ، مگر آنکه اهلیت و استحقاق آنرا داشته باشد . بدین معنی وقتی جراح

می‌توانست مزداپرستان را عمل کند که سه نفر از پیروان غیر مزداپرست را عمل کرده وبه نتیجه رسیده باشد .والا چنین جراحی‌گناهی بزرگ مرتکب گردیده که گناه زخم عمدی می‌باشد .

اکنون برای آنکه مطلب کمی روشن گردد متذکر می‌گردیم که در وندیداد آمده است :

" که زرتشت از اهورامزدا سئوال می‌کند که مزداپرستان جهت آموختن پزشکی چه‌باید بکنند ؟ اهورامزدا جواب‌می‌دهدکه اینان پیش از مزداپرستان باید در دَوِ پرستان آزمایش نمایند ،اول یک دِوَّ پرست را جراحی کننداگر او بمیرد دوپرست دوم واگر اوهم بمیرد ، سومی را جراحی کنند ، اگر اوهم بمیرد ، آنکس که می‌خواهد پزشک شود تا ابد نباید بکار پزشکی پردازد و دیگر نباید به مزداپرستان داروهد و جراحی‌کند و اگر به مزداپرستان دوا دهد و جراحی کند وآنها را (مزداپرستان را) زخم کند ، مجازاتش همان مجازات‌کسی است‌که زخم عمدی وارد آورد (خلاصه فقرات ۳۶و۳۷و۳۸ ازباب‌هفتم وندیداد) .

" کسی که بخواهد پزشک شود باید یک دوپرست را جراحی کند . اگر او(بیمار)خوب شد دو پرست دوم‌را جراحی کند و اگر او هم بهبود یافت ، دوپرست سوم را جراحی کند ، اگر اوهم خوب شد پس چنین کسی آزموده است و پیوسته می‌تواند به کار جراحی اشتغال ورزد . پس‌از آنکه چنین مزداپرستی جراح شد ، می‌تواند به مزداپرستان دارو دهد و جراحی‌آنان را کند" (خلاصه فقرات ۳۹و ۴۰ باب هفتم وندیداد) .

سطور بالا بنظر می‌رسد یکی از قدیمترین سندمدون مربوط به فن جراحی باشد .

درباره جراحی و صفات جراح ایرانیان باستان عقایدی داشته و آن عبارت از این بوده‌است که اگر پزشک در درمان با گیاه نتیجه‌ای نگرفت ، اگر مجرب باشد می‌تواند برای درمان زخمها و غدد و همچنین قطع اعضاء و بند ، از چاقو (کارد) استمداد کند . (دینکرت۴) . بنابراین از مفاد سطور بالا چنین مستفاد می‌گردد که جراح و جراحی پس از طبیب و طبابت (طبابت داخلی) به میان می‌آمده است .

در اینجامتذکر می‌گردیم که به موجب فقرات سی و ششم تا چهلم باب هفتم وندیداد دو نکته بسیار اساسی مستفاد می‌گردد که شایان دقت است ، یکی آئین و سنت پزشکی ،دوم اجازه طبابت که بنظر می‌رسد هر دو این نکته مهم یا ابتدا از ایرانیان‌بوده یا آنکه ایرانیان یکی از اولین بنیان گذاران دو مطب بالا می‌باشند . ما امیدواریم آنرا ضمن حق‌الزحمه اطباء در مبحث جداگانه مورد مطالعه قرار دهیم .

چنانکه ضمن مبحث بیماریها متذکر گردیدیم ایرانیان باستان از شکستگی ها و دررفتگی ها اطلاعاتی داشتند و چنانکه بیان گردید استوویذوتو (یادیو مرگ شکننده استخوان) آدمی را بسته و دیواو را بسته می‌راند ،پس از آن آتش تن و جانش‌رامی‌سوزاند (فقره نهم باب پنجم وندیداد) .

غیر از آن از برداشتن غددوازشکافتن‌دمل ها نیز اطلاع داشتند ، بنابراین از مرهم ها و روغن نیز استفاده می‌کردند .

میتره (مهر ، Mithra) که باید آنرا به مانند آپولون (Apollon) یونانیها آپولون ایران دانست (یا الهه طب ایرانیان) ، در امر درمان بسیار مورد نظر بوده است و این مطلب از مطالعه یشتها باب مهریشت بخوبی مستفاد می‌گردد .

این قسمت از یشتها شامل ۳۵ باب و ۱۴۶ فقره است که از مطالعه آنها مستفاد می‌گردد که مهر تا چه اندازه در بهبود بیماریها دخالت داشته است.

در مهر یشت آمده است: که از مهر برای دلسوزی و چاره و در میدان جنگ برای صحت مرکب و بدن جنگجویان و دور کردن ناخوشی درخواست کمک می‌کردند. همچنین معتقد بودند که مهر قوت از بازوان مردان پیمان شکن بزداید. مهر را پراکنده و پریشان کننده صفوف دشمن و پریشانی و هراس دهنده دشمنان و ایمان به آن را در ضربت فرود آوردن به مغز و سرو ستون فقرات موثر می‌دانستند."

از موضوعاتی که درجراحی‌ایران باستان (نقل از شاهنامه فردوسی) آمده زائیده شدن رستم پهلوان نامی ایران و عمل جراحی که درباره مادر رستم شده‌است، می‌باشد.



(شکل ۱۱۳) زائیده شدن رستم (از ژورنال دومدسین)

عمل رستمی ـ فردوسی طوسی شاعر بزرگ و بلند پایه که سراینده شاهنامه است در تولد رستم اشعاری آبدار سروده که شایان بسیار تحسین و تمجید است. این سراینده برای آنکه پهلوان داستانهائی را که غیر عادی و معمولی بوده است بهتر و خوبتر معرفی کند، تولدش را عادی نمی‌داند بلکه آنرا بسیار عظیم

جلوه می‌دهد . فردوسی بیرون آمدن رستم را از مجرای طبیعی‌و عادی ندانسته بلکه از پهلوی رودابه می‌داند ، از طرفی درد و رنجی که رودابه مادر رستم می‌کشدزیاده بر درد و رنج هر زائو و مادر دانسته که احتیاج‌به آمدن سیمرغ و موبدو جراح می‌داند . و اجبارا " عمل جراحی در شکم مادر رستم قائل می‌گردد . بچه نیز عادی و طبیعی نبوده ، بلکه بسیار بزرک بوده است . آنگاه دوختن و بخیه کردن و مرهم نهادن و سایر اعمال پس‌از عمل جراحی را بیان می‌دارد ، بنابراین طفلی را که مادرش‌از خطر عظیم جسته ورستهٔ است " رستم " نام می‌گذارد .

این بود خلاصهٔ داستان و اینک اشعار شاعر توانا فردوسی طوسی :

بسی برنیامد برین روزگار — که آزاده سرو اندر آمد ببار
بهار دل افروز پژمرده شد — دلش باغم و رنج بسپرده‌شد
زپس‌بار کوداشت دراندرون — همی‌راند رودابه‌ازدیده‌خون
چنان‌شدکه‌یکروززورفت هوش — از ایوان‌دستان‌برآمدخروش
یکایک بدستان رسید آگهی — که پژمرده شدبرک سروسهی
ببالین رودابه شد زال زر — پرازآب رخسار وخسته جگر
شبستان‌همه‌بندگان‌کنده‌موی — برهنه‌سرو موی و ترکرده‌روی
چو از پرسیمرغش آمد بیاد — بخندیدوسیندخت‌رامژده‌داد
یکی موبرآورد وآتش فروخت — وزآن‌پرسیمرغ‌لختی بسوخت
هم‌اندرزمان‌تیره‌گون‌شد هوا — پدیدآمد آن مرغ فرمان روا
چنین‌گفت سیمرغ "کاین‌غم‌چراست ؟ — بچشم هژبر اندرون نم‌چراست ؟

" بیاور یکی خنجر آبگـون | یکی مرد بینا دل پر فسـون
"نخستین بمی ماه را مست کن | زدل بیم و اندیشه را پست کن
"تو بنگر که بینا دل افسون کند | ز پهلوی او بچه بیرون کند
"شکافد تهی گاه سرو سهی | نباشد مر او را ز درد آگهی
"وزو بچه شیر بیرون کشد | همه پهلوی ماه در خون کشد
"وزان پس بدوز دکجا کرد چاک | ز دل دور کن ترس و تیمار و باک
"گیاهی که گویم ابا شیر و مشک | بکوب و بکن هر سه در سایه خشک
"بسای و بیالای برخستگیش | ببینی هم اندر زمان رستگیش
"بر آن بال از آن پس یکی پر من | خجسته بود سایهٔ فـرمــن
"بر این کار دل هیچ غمگین مدار | که شاخ برومندت آمد ببار"
بگفت و یکی پر ز بازو بکند | فکند و بپرواز برشد بلند
بشد زال و آن پر او برگرفت | برفت و بکرد آنچه گفت ای شگفت
بر آن کار نظاره بد یک جهان | همه دیده پر خون که‌ان و مهان
بیامد یکی موبد چیره دست | مر آن ماه رخ را بمی کرد مست
بکافید بی رنج پهلوی مـاه | بتابید مر بچه را سـر زراه
چنان بی گزندش برون آورید | که کس در جهان این شگفتی ندید
یکی بچه‌ای بد چون گوشید فش | ببالا بلند و بدیدار کش
شگفت اندرو ماند مرد و زن | که نشنید کس بچهٔ پیل تن

سام پس از شنیدن گزارش چگونگی زادن رستم به زال می‌گوید :

"بزال آنگهی گفت تاصدنژاد — بپرسی ندارد کس اینرابیاد
که کودک زپهلو برون آورند — بدین‌نیکوئی‌چاره‌چون‌آورند
بسیمرغ بادا هزار آفریـــن — که ایزد ورا ره نموداندرین"

این امر از عجائب موضوعات شاهنامه است. با آنکه فردوسی طبیب نبوده معهذا جمیع اصطلاحات عمل را متذکر گردیده است.

مثلا" در مصراع "بتابیدمر بچه را سرزراه"، همان است که در این عمل به نام (Version) می‌باشد و باید جراح بدان عمل‌نماید تا بچه بیرون آید.

برای بیهوشی مادر رستـم از شراب استمداد گردیده است.

این عمل را چنانکه‌می‌دانیم عمل قیصری و به زبان فرانســـوی (Operation Sesarienne) می‌گویند وآن منسوب به تولد ژول سزار Jule Cesar قیصر روم است که معروف است بر اثر عمـل جراحی از شکم مادر بیرون آمده‌است و در زبـانهـــای آلمـــانـــــی



(شکل۱۱۴) زائیده شدن رستـم

(از تاریخ طب زودهف)

(Kaiser Schnitt) وانگلیسی (Caesarean Section) گوینـــد
بلیناس (Pline) از این عمل درباره ژول سزار اشاره کرده است .

اما حق آن است که در کشور ما این عمل به نام رستم عمل و یا شکاف رستمی باشد چرا که نه فردوسی از زائیده شدن ژول سزار اطلاع داشته و نه طبیب بوده است ، بنابراین اگرما ایرانیان آنرا شکاف و عمل رستمی بخوانیم راه مبالغه واغراق‌نپیموده‌ایم .

در عمل رستمی چنانکه گفته شد جمیع اصطلاحات طبی ذکر گردیده است :

اول آنکه فردوسی مادر رستم را به عنوان زن آبستن بسیار خوب تشریح کرده و ناراحتی های زنی که می‌خواهد بار را به زمین گذارده خوب وصف کرده است .

دوم آنکه استمداد از جراح زبردست (موبد) کرده یعنی کار را بکاردان سپرده است ،

سوم آنکه به سیمرغ برای آوردن یک جراح ماهر ومست کردن مادر رستم وبیرون آوردن بچه از پهلو و شکافتن پهلوی مادر ودوختن آن قسمت‌از بدن مادر که چاک‌داده بود دستور می‌دهد ،

چهارم آنکه شکافتن پهلوی مادر رستم بدون رنج و درد و تابیدن سربچـــــه (Version) و بیرون آوردن بچه را بدون صدمه وآزار مادر متذکر شده است .

پنجم آنکه‌شرح‌بچه‌که‌بمانند هربچه‌ای‌که‌احتیاج‌به‌عمل‌رستمی‌می‌شودبیان‌میدارد . مضافا " به اینکه طفلی که قرار است پهلوان داستان باشد طفل عادی نبوده بلکه بسیار بزرگ و قوی بوده است .

اکنون ببینیم که اصطلاحات فنی که فردوسی در این اشعار بکار برده از نظر عمل به چه نحو است :

فردوسی یک یک اصطلاحات فنی وطبی را در این باره متذکر گردیده مثلا " خنجر آبگون به جای چاقوی تیزوبران ، مرد بینا دل پرفسون به جای جراح دانشمند ، مست کردن ماه مقصود بیهوش کردن مادر رستم ،شکافتن‌به‌جای (Incision) ،تهیگاه ، یعنی پهلوی مادر ،دوختن‌وچاک‌همان دوختن‌وشکاف‌زخم ، تهیه مرهم‌با گیاه و داروهای لازم و دستور گذاردن آن بر روی زخم ، خستگی و رستگی به جای زخم (Plaies) و بهبود و درمان (Guérison) و امثال آنها را آورده است .

اما مطلب مهم آنکه اصولا " آیا چنین عملی در آن دوران با وسائل زمـــــان امکان پذیر بوده یا نه؟ این امر مطلبی بسیار مهم و بسیار مفید بنظر می‌رسد که عمل رستمی یا شکاف رستمی اصولا " اتفاق افتاده باشد؟ بلکه بیشتر غیر ممکن بنظر می‌رسد ، منتهی از نظر آنکه چنین حکایتی در ادب پارسی آمده است به نقل آن مبادرت‌ورزیده شد و چون طبق تاریخ دوران هخامنشی و یا قبل از آن که داستان رستم از آن زمان‌است قبل از امپرا طور روم‌میباشد ،بنظرمی‌رسد عمل‌و یا شکاف رستمی‌استحقاق بیشتر ازاستعمال عمل قیصری را داشته باشد .

بیهوشی ـ درباره بیهوشی باید دانست به صورتی که امروز از آن استفاده می‌گردد نبوده ولی برای اعمال جراحی بیهوشی بعمل می‌آمده است .بسیار طبیعی است وقتی شخص بیهوش و بخواب باشد بهتر می‌توان عمل جراحی کرد .

در افسانه های ایران باستان‌و پس‌از آن ازدارو و گرد بیهوشی بسیار سخن‌رفته است و بنظر می‌رسد از بنگ استفاده می‌کردند .

بنگ که معرب آن بنج است با شراب مخلوط کرده در بیهوشی مورد استفاده

قرار می‌دادند . اما شراب را بهترین خواب آور و عامل بیهوشی می‌دانستند ، چنانکه در عمل رستمی دیدیم از این ماده برای بیهوشی استفاده شده است .

بنـک ــ (Bangha) نامش در اوستا آمده است و در آن دوران و پس از آن‌در دوران ساسانیان از آن استفاده می‌شده است (شرح آن ضمن گیاههای طبی مذکورافتاد) .

داوری خواب آور ــ فیثاغورث در سیاحتنامه خود گوید :

" به دستیاری ابارز به ضم الف میراخور داریوش) داروی خواب آور به اسب داریوش داده می‌شد " .

اما بنگ چنانکه گفته شد از تخم کانابیس اندیکا Canabis Indica گرفته می‌شود ، همان شاهدانه است که سکرآور می‌باشد ، طبق گفته هرودت از دانه های آن در دوران ایران باستان استفاده می‌گردیده است .

صاحب مخزن‌الادویه گوید که " . . . چون از بزرالبنـــج وافیون هردو مساوی حب ساخته به قدر یک باقلا یا نخودی فرو برند خواب طویل آرد . . . " .

ممکن است داروی هوش بر که در شاهنامه آمده است همین ماده باشد .

فردوسی می‌فرماید :

بفرمود تا داروی هوش بـــر در افکند در جام می‌چاره‌گر

بدادند و چون خورد بیهوش گشت

تو گفتی‌که بی جان و بیهوش گشت

اما شرابِ ازمایعاتی بوده که کاملا" برای بیهوشی استعمال می‌گردیده است ، منتهی گاهی برای بیهوشی از گرد بنک داخل شراب نیز استفاده می‌کردند .

کنت دوگوبینو در کتاب تاریخ‌پارسیان (جلداول Comte du Gobineau)
درباره پیدایش شراب و استعمال این مایع برای بهبود مرض در دوران پادشاهی جم صحبت می‌دارد و چنین می‌نگارد: " هر وقت که پادشاه داروئی پیدا می‌کرد که برای درمان بیماران مفید بود، به رعایای خود اثر داروها و درمان بیماران را می‌آموخته".

درباره سایر موادی که برای بیهوشی مورد استفاده قرار گرفته است غیر از دو ماده بالا چیزی پیدا نشد، شاید هم بوده است و اکنون از آنها اطلاعی نیست. فقط مطلبی‌که باید دراینجامتذکر کردیم‌آنکه موادی‌به شراب اضافه می‌کردندکه‌سکر آنرازیادتر کرده که به بیهوشی کمک فراوان تری نماید (مخزن الادویه).

درباب پانزدهم در فقرات نهم الی چهاردهم از وندیداد آمده: " اگر دختر جوانی از مردی حامله گردد و جنین خویش را با استعمال مسقط‌جنین اندازد گناهکار است...".

ایضا " در وندیداد در ابواب مختلفه از بنگ سخن رفته‌است.

درباره داروی هوش بر در شاهنامه مکرر از آن ذکر گردیده است:

فردوسی در داستان منیژه و بیژن فرماید:

"می سالخورده بجـام‌بلـور ‌ ‌ ‌ ‌ بر آورد با بیژن گیـــو زور

منیژه چوبیژن‌دژم روی‌ماند ‌ ‌ ‌ ‌ پرستندگان‌رابرخویش‌خواند

بفرمود تا داروی هوش بـــر ‌ ‌ ‌ ‌ پرستنده آمیخت بانوش بر

بدادندچون‌خوردمی‌گشت مســـت

همان خوردن و سرش بنهاد پست

بگسترد کافور برجای خواب — همی‌ریخت‌برچوب‌صندل‌گلاب
بیاورد روغن مر او را بداد — که تاگشت‌بیداروچشمش‌گشاد
چوبیدارشدبیژن‌وهوش‌یافت — نگار سمن بر در آغوش‌یافت"

اما موبدان چنانکه می‌دانیم در ایران باستان ، علاوه برآنکه روحانی دانشمند بودند ، بسیاری از آنها طبیب و همچنین مشاور یکدل برای بیماران و اطرافیان آنها بودند ، ما امیدواریم ضمن طبقات اطباء دربن‌باره مجددا " سطوری از نظر خوانندگان گرامی بگذرانیم .

در سطور آتی اشعاری چند در این زمینه ماخوذ از شاهنامه فردوسی متذکـــر می‌گردیم .

فردوسی درباب مربوط به مشاوره زال با بزرگان درکار رودابه چنین گوید :

" نخست‌آفرین برجهاندارکرد — دل موبداز خواب بیدارکرد"

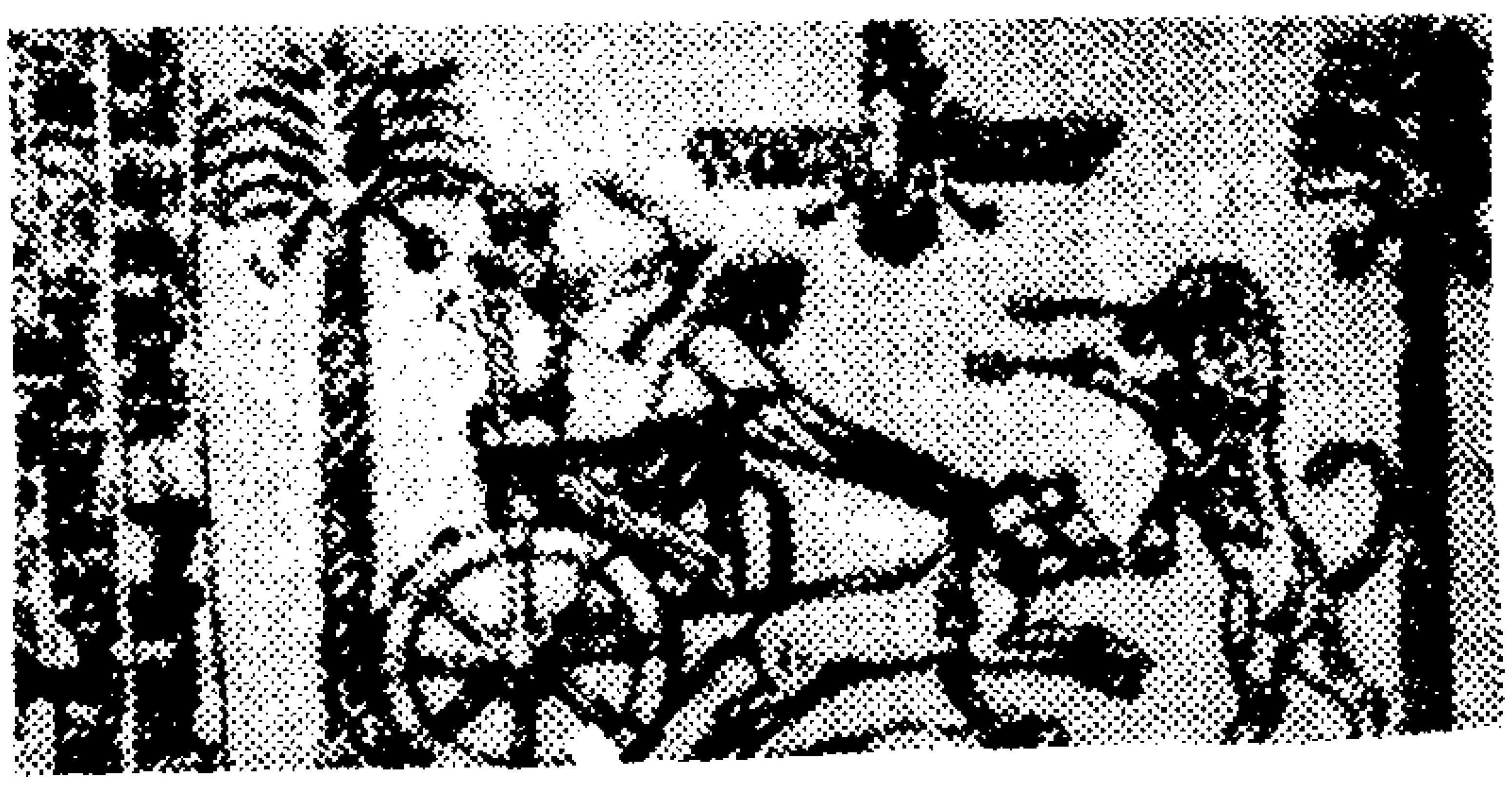
در نامه نوشتن سام به منوچهر درکار زال و رودابه گوید :

"زمانی‌همیداشت‌برخاک روی — بدو داددل شاه‌آزرم جوی
بفرمودتا رویش‌ازخاک خشک — ستردندو بروی پراکند مشک
ازو بستد آن نامه پهلوان — بخندیدوشد شادوروشنروان
بفرمود تا موبـــدان وردان — ستاره شناسان وهم بخردان
شوندانجمن پیش‌تخت بلند — زکار سپهری پژوهــش کند"

حال چند کلمه درباره مستی و شرابخواری در ایران باستان متذکر می‌گردیم و اضافه می‌کنیم که اصولا " شراب ازمشروباتی بوده که از خیلی قدیم آنرا می‌شناختند ودر اغلب کتب متقدم و تاریخی و تذکره نویسان از آن نام برده شده است .

ایرانیان از خوردن شراب امتناع نداشتند و این مشروب را استعمال می‌کردند . معروف است آنان ساقی داشتند و با پر کردن ظروف و فنجانهائی چند به نوشیدن می‌پرداختند . باز معروف‌است اول ساقی خود شراب رامی‌چشیده سپس به اشخاص‌می‌داده ، اما زیاده روی در شرب نمی‌شده است .

درباره شراب و استعمال این ماده باید دانست که در ایران باستان مجاز بوده منتهی نه به صورتی که شرابخواری و میگساری پسندیده باشد ، بلکه تجویز این ماده تا اندازه‌ای ممکن بود و برعکس زیاده‌روی‌درآن‌علاوه برآنکه مستحسن نبوده بسیار قبیح بوده است .



(شکل ۱۱۵)
مهر داریوش (از هشت مقاله تاریخی و ادبی نصرالله فلسفی)

در مینوخرد درباره شراب مطلبی بدین مضمون آمده است : " که می‌خوردن برای بیماران باندازه باشد ، هضم را خوب واشتهای خوردن را زیاد کند ، دُرتن هوشیاری و خرد و خون فزاید ، نوردیده و شنید گوش را زیاد نماید ، خواب را آسانتر وآسوده تر نماید ، اما اگر زیاده روی شود ازنیروی‌خون کاسته شود ، رنگ صورت را بردارد ، خواب را سنگین و گران نماید و خداوند را از خود ناراضی نماید . "

فیثاغورث گوید : " شاه ایران در بابل یا در شوش نیمی‌شراب سفره‌اش از خرما و نیمی‌دیگراز انگور مهیا می‌گردیده است " .

در توریه کتاب ایوب پیغمبر صفحه ۸۸۷ ببعدآمده است : " و روزی واقع شد که پسران و دخترانش در خانه برادر بزرگ خود می‌خوردند و شراب می‌نوشیدند " .

فردوسی در طلبیدن کاوس رستم را برای جنگ سهراب گوید :

بمی‌دست‌بردندومستان‌شدند   زیاد سپهبد بدستان شدند
زمستی همان روز باز ایستاد   دوم روز رفتن نیامدش یاد

سیمرغ ـ درباره سیمرغ در کتابهای مذهبی و تاریخی ایران باستان ، همچنین در کتب مورخین پس‌از ساسانیان مخصوصا "شاهنامه زیادآمده است و به این مرغ لقبهای مختلف داده شده ، مثل مرغ فرمان روا و امثال آن . در شاهنامه در بسیاری از افسانه ها و حکایات استمداد از این مرغ شده و همینکه عده‌ای در کاری باز می‌ماندند کمی ازپراین مرغ را آتش می‌زدند ، آنگاه مرغ حاضر می‌شد و دستورها می‌داد . در زائیده شدن رستم فردوسی بدین نکته بسیار خوب اشاره کرده است که آنرا ضمن‌عمل رستمی آوردیم .

غیر از فردوسی درافسانه ها و حکایات پس از ساسانیان بسیاراز این مرغ صحبت گردیده که ذکر همه آنها باعث تطویل مقال می‌گردد .

اما از نظر تاریخی در اوستا کلمه سئن (Saena) و در پهلوی سئن مرو (Saena Morve) کم کم در فارسی به شکل سیمرغ که گاهی به نام سیمرغ حکیم نامیده شده در آمده است .

در رشن یشت فقره هفدهم‌از سیمرغ و محل وی که بالای‌درختی است ، همچنین در فروردین یشت نیز از سیمرغ نام برده شده است .

در شاهنامه آمده است که سیمرغ بر بالای کوه البرز آشیانه داشت وزال پدر رستم را تربیت و ویرا بزرگ کرده و دستور و تعلیماتی به وی می‌داده که به چه

نحو رستم فرزند زال بر اسفندیار روئین تن غلبه کند . فردوسی می‌فرماید :

یکی‌کوه بدنامش‌البرزکوه	بخورشیدنزدیک‌ودورازگروه
بدانجای‌سیمرغ‌رالانه‌بود	که آنجانه ازخلق بیگانه‌بود

محل سیمرغ در اوستا بالای درخت بزرگی که در وسط دریای فراخکزت‌می‌باشد ، آمده است .

فردوسی بدین نکته (در فصل مربوط به مژده دادن دیده‌بان به ایرانیان از رسیدن یاری) اشاره کرده است .

" بکردار سیمرغ از این دیدگــــاه   برم آگهی ســوی ایـــران سپـــــاه "

حال اضافه می‌نمائیم سیمرغ گاهی هم به عنوان سیمرغ حکیم یا بالاتر از آن به عنوان راهنما و مشاور بزرگ تلقی می‌گردیده که در حقیقت نظر ورای وی بسیار صائب بلکه حتمی الاجرا بوده است و عموما "در مشکلات و معضلات اموراز وی نظر می‌خواستند . در سراسر شاهنامه از این کلمه درباره مشورتها و اجلاسها و انجمن ها و امثال آنها دیده می‌شود .

من باب مثال در چاره جوئی زال از سیمرغ در جنگ رستم و اسفندیار فردوسی چنین گوید :

بدو گفت زال " ای پســـر گوشـدار	سخن چون بپـــای آوری هــوشـــدار
همه کار های جهـــان را دراســـت	مگر مرگ را کـان در دیگـــر اســـت
یکی چاره دانم من اینـــرا گزیـــن	کــه سیمرغ را یـــار خوانـــم بـــریـــن
گراو باشدم‌زیـــن سپـــس راهنمـــای	بماند بمـــا مـــرز و کشـــور بجـــــای
وگرنه شود بـــوم مـــا پـــر گـــزنـــد	از اسفنـدیـــار آن یـــل بدپسنـــــــد "

بمجمر یکــی آتشــی بــر فــروخـــت | برآتش از آن پــرش لختــی بســوخت
چو یکپــاسی از تیــره شب در گذشت | تو گفتی کەروی‌هوا تیــره گشـــت
نگــه کــرد زال آنگهـــی از فـــراز | زسیمــرغ دیــدش هــوا پــر طـــراز
همانگــه چــو مرغ از هــوا بنگریـــد | درخشیـــدن آتـــش تیـــز دیـــد
نشسته بــرش زال بـــا داغ و درد | زافـــراز مــرغ انــدرآمـــد بگـــرد
بــدو گفت سیمــرغ " شاها چــه بود | که آمــد بدینســان نیــازت بدود ؟ "
بدو گفــت سیمــرغ " کــای پهلــوان | مباش انـــدر ایـــن کار خستـــه روان
سزدگـــر نمائـــی بمـــن رخـــش را | همان ســر فــراز جهــان بخــش را "
خبــر چون بنزدیــک رستـم رسیــد | خود و رخــش هــرد دو ببــالا کشیــد
نگــه کــرد مرغ انــدرآن خستگـــی | بجســت انــدر و روی پیـــوستگـــی
بمنقار از آن خستگی خــون کشیـــد | وزو هشــت پیکــان بیـــرون کشیـــد
برآن خستگیهـــا بمـالیـــــد پــر | هــم انــدر زمان گشــت با هوش و فر
برآن همنشان رخش را پیــش خواست | بــدو همچنــان کــرد منقـــار راســت
برون کــرد پیکــان شش از گــردنش | نبود ایـــچ پیکــان دگــر در تنـــش
همانگــه خــروشی بــر آورد رخـــش | بخندیــدو دلشــاد شــد تـــاج بخش
بدو گفت سیمـــرغ " کــای پیلتــن | تـــوئـی نــامـــدار همـــه انجمـــن
چـــرا رزم جستــی ز اسفنــدیـــار | کــه او هست روئیــن تــن و نامــدار"
بــدو گفت رستــم کــه " گراو ز بند | نگفتــی نگشتــی دل مـــن نــژنـــد
مـــرا کشتـــن آسانترآیــد زننــک | اگر بــاز نالـــم بسختــی ز چنـــگ "

* * *

چون بشنید رستم از او شاد گشت — وز اندیشه جنگش‌آزاد گشت

بدو گفت " گز گفت تو نگذرم — اگر تیغ بارد هوا بر سرم "

بدو گفت سیمرغ " کز راه مهر — بگویم همی با تو راز سپهر

" برورخش رخشنبده را برنشین — یکی خنجر آبگون برگزین "

بدان راه سیمرغ بدرهنمای — همی بود بر تارکش بر بپای

همچنین فردوسی در فصل مربوط به اجازه خواستنن زال از سام برای ترویج رودابه فرماید :

امیدم به سیمرغ مانده مدام — دل مستمند و رخ زرد فام

نیازم بدان کو شکار آورد — ابا بچه ام در شمار آورد

بدین‌شکل مقام و ارج سیمرغ در ایران باستان مخصوصا "در امور پزشکی‌وجراحی تا اندازه‌ای معلوم گردید . اما اگر بخواهیم بیش از این درین باب شاهد بیاوریم مطلب به درازا کشد .

برای مزید اطلاع رجوع شود به فصل گفتگوی دوم رستم واسفندیار وزاده شدن زال زر و بسیاری از فصول و مباحث شاهنامه فردوسی .

مطالبی چند درباره درمان و دارو به طورکلی

در خاتمه این فصل لازم دانستیم مطلبی چند در مورد درمان به نحو کلی در ایران باستان از نظر خوانندگان گرامی بگذرانیم .

قبلا" لازم است جهت روشن شدن موضوع بالا چند نکته را به صورت مقدمه متذکر گردیم .

ایرانیان باستان به فرشته‌ای به نام سئوک (Saoka) معتقد بودند که جهت صحت و خوشی و ترقی و پرورش گماشته گردیده بود که می‌توان آنرا فرشته صحت نامید. این فرشته به عقیدهٔ آنان در حفظ صحت و همچنین دور کردن بیماری نقش مهمی‌داشته است.

در مهریشت فقره ۱۰۸ و ۱۱۰ و ۱۱۴ آمده است: که مهر جلال و شرف و صحت بدن بخشد.

در آبان یشت (فقره دوم) درباره نطفه مردان و مشیمه زنان جهت زائیدن و شیردادن به زنان حامله مطالبی آمده است.

در گوش یشت فقره دهم درباره دور کردن گرسنگی وتشنگی و ضعف و پیری‌و مرگ‌جهت مخلوقات مزدا صحبت می‌دارد. در فقره دوم از همین یشت در باره خوش اندامی و درمان بخشی مردان پاک پیشه سالم‌واقامتگاه مهیا برای آنان سخن رفته است.

از آن گذشته موضوع‌مقاومت برضدپریها و جادوهاو شکست‌دادن‌وچیرگی برآنها، در تیریشت (فقره ۵۳) واردی بهشت یشت (فقر ۱۶) دیده می‌شود. در اردی بهشت یشت فقره پنجم پیروز مندترین کلام خدائی را درمان بخش دانسته و متذکر گردیده که ائیریامن جاودان وپریها را براندازد (فقره پنجم اردی بهشت یشت). در اردیبهشت یشت آمده است که دستور به گریختن تب و اژدها نژاد و افترازن وآشوب و غوغا و مرد بدچشم داده شده است. به همین نحو هزار بار ده هزار بار از دیوها بکشد، چنین‌فردی ناخوشیها و مرگ و دیو را واژدها نژادان وگرگ نژادان و تب و دروغ وزن جهی (فاحشه) وزن بدعمل (کخوارذ) را براندازد. و در میان ناخوشیها آنها که ناخوشتر و در میان تب ها آنچه بیشتر تب و در میان بدچشم آنکه بدزننده است ستیز خواهد کرد

(اردی بهشت یشت فقرات هفتم تا پانزدهم) .

در وندیداد باب بیستم فقره ششم از ستایش گیاهان داروئی‌که برضد درد ومرگ و سوختن و تب و سردرد و تب لرز و بسیاری بیماریهای دیگر به مانند بیماریهای پلید و مار گزیدگی و کثافت و گندیدگی اشارت رفته است .

اصولا " از بیماری و پری و جادو و عفونت و کثافت وزن بدعمل و مردم علیل و و کم عقل و مبتلی به صرع و قوزی وناقص الخلقه ،در جمیع کتب مذهبی ایرانیان باستان به بدی یاد شده است (آبان یشت فقرات ۹۲و۹۳) .

یا آنکه فردی که برضد دیوان نام امشاسپندان مخصوصا " خورداد را یاد کند ، گندیدگی‌و کثافت از او زدوده شود و چهاردیو (که مقصود چهار بیماری است) از او دور شوند (خرداد یشت فقره دوم) . در برابر اینهمه نفرت از بدی و بیماری دستور است که با یاری سپندارمذ برضد دیوان بجنگ برخیزید ،گوششان رابدرید ودستهایشان راببندید و اسلحه شان را بشکنید و بزنجیر افکنید .

" در هرمزدیشت آمده است : " هزار درمان ده هزار درمان (برساد) فروهر این مرد پاک را که موسوم به اسموخوانونت (Asmo xvavianat) را می‌ستائیم ، پس از آن من می‌خواهم که مثل مرد معتقدی (فروهرهای) سایر پاکدنینان را بستایم (فروهر) کئوکرنه (Gaokerna) توانا و مزدا آفریده را می‌ستائیم " . (صفحه ۶۵ ــ یشتهاج ا پورداود) . ایرانیان کئوکرنه را هوم سفید تصور می‌کردند . در تفسیر پهلوی به کوکرن تبدیل شد . در بندهش آمده است که این درخت در میان اوقیانوس فراخ کرت روئیده است . برای آنکه مورد صدمه اهریمن واقع نشود ماهی کر (Kara) برای محافظت آن گماشته شده است " . (زیرنویس صفحه ۶۵ یشتهاج ا‌ــ) .

در مهریشت فقره پنجاهم و پنجاه و یکم کلمه ناخوشی‌مهلک و کثافت دیوآفریده شده آمده است. دوری از درد و رنج را برای مزداپرستان و رنجوری دیو را پیوسته آرزو می‌کردند. فردوسی گوید:

زدرد وغم ورنج‌دل دور بود　　　بدی را تن دیو رنجور بـــود

از آن گذشته چون ایرانیان باستان بیماریها را از وجود دیوان می‌دانستند، از این جهت انواع و اقسام دیو در کتب مذهبی آنان دیده می‌شود، به مانند دیو مـــرگ (ونداتو) و دیو خواب (بوشاسب) (یشتها ــ مهریشت) واستویدوتو (شکنند ماستخوان) (وندیدادباب‌چهارم فقره چهل و نهم و باب پنجم فقرات هشتم و نهم).

نگارش سطور بالا از نظر روشن شدن اصول تداوی و درمان لازم بنظر می‌رسید، اکنون می‌پردازیم به مطالبی چند درباره دارو.

درباره دارو در وندیداد آمده است: برای مقابله با درد و برای مقابله با مرگ و سوختن و تب و سردرد و تب لرزه و مرض آژانه واژهوومرض پلید و مارگزیدگی ودرو که و بیماری ساری و نظر بدو گزیدگی و کثافت که اهریمن در تن مردم آورد (فقره بیستم وندیداد).

کلمه دارو که در فرانسه (Drogue) و در آلمانی (Die Droge) است، با لفظ داروک در پهلوی از یک ریشه بنظر می‌رسد.

کلمه تب بر نیز در کتب قدیم و لغتنامه ها آمده است.

کلمه‌ای هم‌در یشتها درفصل رشن یشت آمده به نام "ویسپوبئیش" که به معنای پزشک و دارو و درمان همه چیزاست که درپهلوی این کلمه به نام "هرویسپ تخمک" ضبط گردیده که به معنای درخت کلیه تخمهای گیاه و رستنی است (یشتها جاــرشن یشت ــ

زیرنویس صفحه ۵۷۷ پورداود) .

ایرانیان باستان چنانکه متذکر گردیدیم با داروهای گیاهی‌بسیار آشنا بودند و بسیاری ازآنهارا می‌شناختند . پس از اختلاط وآمد و رفت با هندیان و دیدن سرزمین هند بسیاری از گیاهان آن سرزمین را به ایران آوردند و ما این مطلب را ضمن دوران تسلط‌اسکندر بر ایران و دوران سلطنت ساسانیان خواهیم نگاشت .

فردوسی در شاهنامه از بسیاری از داروهای گیاهی نام برده است :

می وجام وبوبا گل‌و مرغزار نکرده‌است‌بخشش مرا روزگار

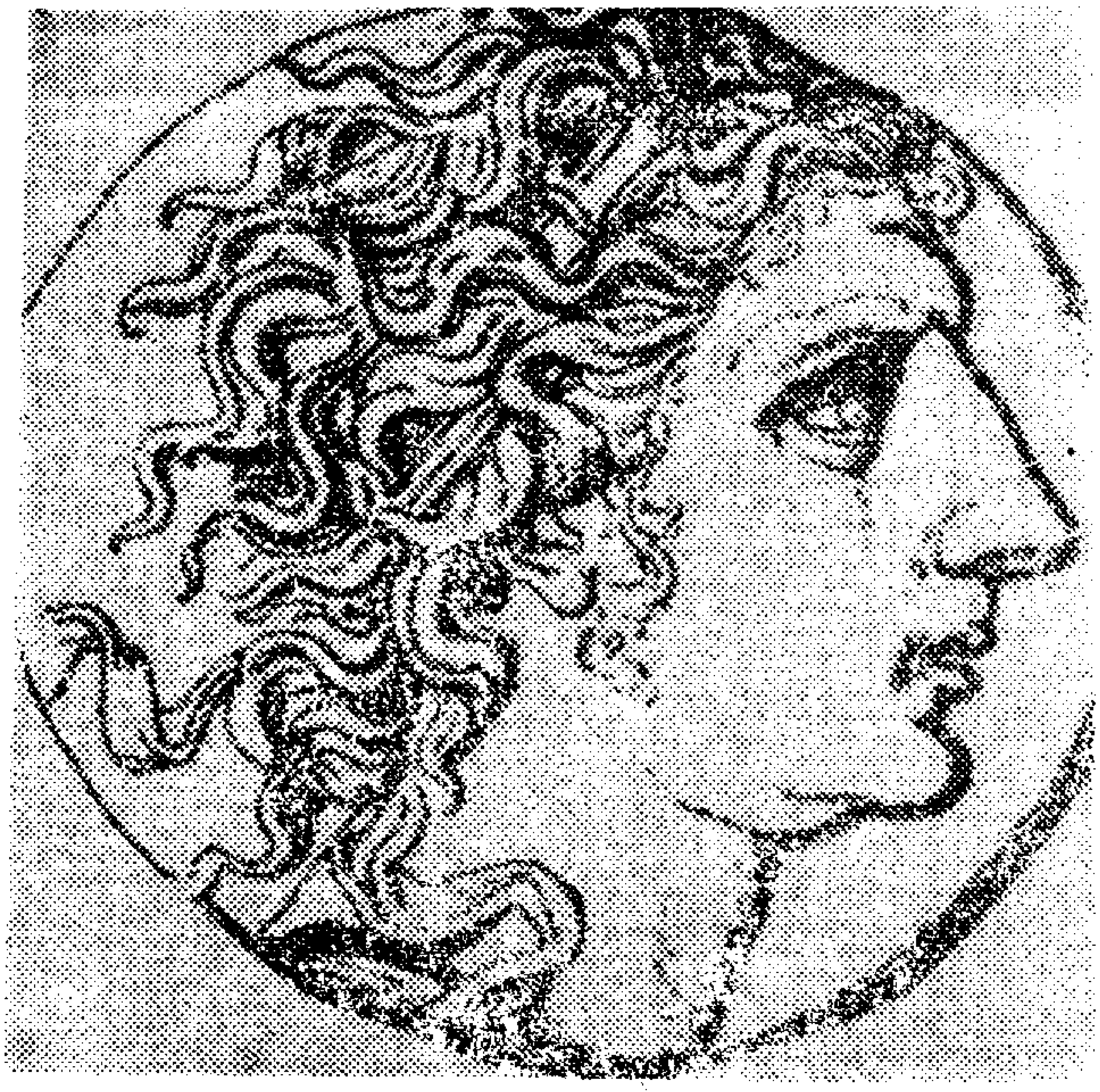
مشک از موادی بوده است که ایرانیان باستان از آن بسیار مطلع بودند .

زهر و سم ــ موضوع زهر و سم یعنی (Venin و Poison) در طب قدیم نقش بسیاربزرگی را ایفاء می‌کرده ،دادن زهر و سم و گیاهان‌سمی و یا آلوده نمودن‌تیرهـا و نیزه ها به زهر در آن‌دوران در میان دو دسته جنگجو بسیار ساری و جاری بوده است‌و همین امر باعث گردیده که دانشمندان در پی ماده ضد زهر و سم (فاد زهر و یا پادزهر که همان (Antidote) و تریاق و امثال آنهاست) بروند .

چون احتیاج عموم مخصوصا " کشور گشایان به تهیه ضد سم و ضد زهر و تریاق بسیار بوده لذا از خیلی قدیم درصدد چاره جوئی برضد سم و زهر برآمدند .

ارسطو طی مراسلات چندی که برای اسکندرنوشته ، اسکندر را متوجه ساخته هدایائی که ازطرف راجه هندی به تو داده‌اند ،د ما ، که در میان آنان دخترزیبائی که بازهر پرورش یافته طبیعت مار پیدا کرده است .

اصولا "در طب هندی به مناسبت فراوانی گیاه ازیکطرف و حشرات موذیه‌ازطرف دیگر در این سرزمین ، فصلی درباره گیاهان سمی و همچنین دفع زهرهاوسموم دیده



(شکل ۱۱۶) مهرداد پادشاه پنتوس اقتباس (از کتاب تاریخ طب مصور آمریکا اتول . بتمان)

می‌شود و بسیاری از اطباء و مردم این سرزمین درباره این امر آشنائی کامل دارند .

درباره دختر زیبائی که از طرف راجه هند به اسکندر هدیه گردید نیز چنین تعبیر شده ، که وی را با سموم پرورش داده و طوری تربیت شده بود که به وسیله بوسه یا نزدیکی جنسی باعث هلاکت عاشق خود می‌گردیده است .

در طب کلمه (Mithridatisme) آن است که افراد زهری را استعمال می‌کردند ، و کم کم میزان آن را بالا می‌بردند تا آنکه بدن و مزاج بدان عادت کند و تا آنجا که هرقدر زهر زیاد باشد به بدن اثر نکند .این لفظ یادگار دوران مهرداد پادشاه سرزمین پنتوس (Pontus) که در سالهای ۶۳ــ۱۲۳ قبل از میلاد مسیح سلطنت می‌کرد ، می‌باشد . معروف است که وی از ترس دشمنانش که مبادا به وی زهر بخورانند

کم کم خود را به خوردن زهر عادت داد تا آنجاکه هیچ زهر و سمی در وجود وی اثـری نداشت. بعدها جالینوس تریاقی ساخت و به نام وی Theriakos Mithridatus نام گزارد.

درباره زهر آمده است " که گرشاسب اژدرشاخدار را که اسبان و مردم‌را می‌درید و زهر زرد رنگی ازاو جاری بود کشت . . . " (یشتها ج۱ـ ۲۰۱ پورداود) .

از موضوعات مهم دیگر که درباره دارو دانستن آن بسیار با ارزش است گیاهان فاد زهری است (که مقصود ضد سم و زهر است) و این کلمه همان است که نزد یونانیان به تریاک Theriaque مشهور است ، منتهی در زبان عربی و پارسی کم کم لفظ بالا به محصول بوته خشخاص (کوکنار) اطلاق گردیده است و این کلمه همان است که سعدی در گلستان از آن یاد کرده است " تاتریاق از عراق آید مار گزیده مرده باشد " مقصودآن است تا ضد سم و زهر بیاید زهر مارکار خود را کرده است .

کلمه فاد زهر یا پادزهر که باید آنرا ضد سم و ضد زهر دانست ، در دوران‌قدیم بسیار مورد نظر و تهیه آن از مواد ماخوذه از حیوانات و نباتات و معادن بوده است و و با این مواد ترکیبی می‌ساختند که برضد سم و زهر بکار آید .

در اسناد ایران باستان در فروردین یشت فقره یکصد سی و یکم ضمن درود بر فریدون‌فرزند آتبین ذکر بیماریهائی چند و مقاومت بر علیه آزار مار گزیدگی صحبت می‌دارد . چنین بنظر می‌رسد که ایرانیان باستان از فادزهر اطلاعاتی داشته اند .

در کتب قدیمه طبی تعدادی پادزهر نام برده‌شده است‌کمفهرست‌وارعبارتنداز : بادزهر حیوانی ، بادزهر قنفذی ، باد زهر معدنی (یا حجرالسم) (صفحات ۱۹۶ تا ۱۹۹ مخزن‌الادویه چاپ بمبئی تحت عنوان کلمه بادزهر) . پادزهر دیگری به نام "پادزهـــــر

مهردادی" است که منسوب به مهرداد است که شرح آن در سطور قبل گذشت .

نوش دارو ـ نوش دارو که در ادبیات ایران زیاد آمده است ، ترکیبی بوده از داروها و مواد متعدده که عموما" در مواقع بسیار سخت به بیمار و یا جنگجوی از پادر ـ رفته و یا محتضر داده می‌شده است . نگارنده بسیار دقت و تفحص کردم که بتوانم مواد آنرا بدانم که چیست ؟ ولی متاء سفانه به طور قطع و یقین نتوانستم برآن مستحضر کردم همین قدر می‌توان به طور حدس گفت در دوران ایران باستان یکی از مواد نوش داروهوم بوده است .

فردوسی درباره نوشدار و خواستنن رستم از کاوس و اینکه" نوشدار و پس از مرگ سهراب " اکنون ضرب المثلی شده گوید :

بدو گفت کاوس " کز پیلتن	کرا بیشترآب نزدیک مـــن
"نخواهم که او را بدآید بروی	که هستش بسی نزد من آبروی
"ولیکن اگر داروی نوش من	دهم زنده ماند یل پیلتن "

o o o o o o o o o o o o o o o

چو بشنید گودرز بر گشت زود	بر رستم آمد بکـردار دود
بدو گفت " خوی بد شهریار	درختیست حنظل همیشه ببار
بتندی بگیتی ورا یار نیست	همان رنج کس را خریدار نیست
" ترا رفت بایدبنزدیک اوی	که روشن کنی جان تاریک اوی "

o o o o o o o o o o o o o o o

"که "سهراب شد زین جهان فراخ	همی از تو تابوت خواهد نه کاخ "
چون بشنید رستم خراشید موی	همیزد بسینه همی کند موی

"چومن‌نیست‌در گردکیهان‌یکی　　بمردی‌بدم پیش او کودکــی

" کدامین پدراینچنین‌کار کرد　　سزاوارم اکنون بگفتــار ســرد "

ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه

"چه‌سازی‌ودرمان‌اینکارچیست ؟　　برین‌رفتمتا چندخواهی‌گریست ؟

ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه

همی‌گفت ومیخست‌ومیکند موی　　همی زد کف دست‌برخوب روی

زبس کوهمی شیون و ناله کرد　　همه خلق را چشم پر ژاله‌کرد

بیفتادبرخاک چون مرده گشت　　توگفتی همی‌خونش‌افسرده‌گشت

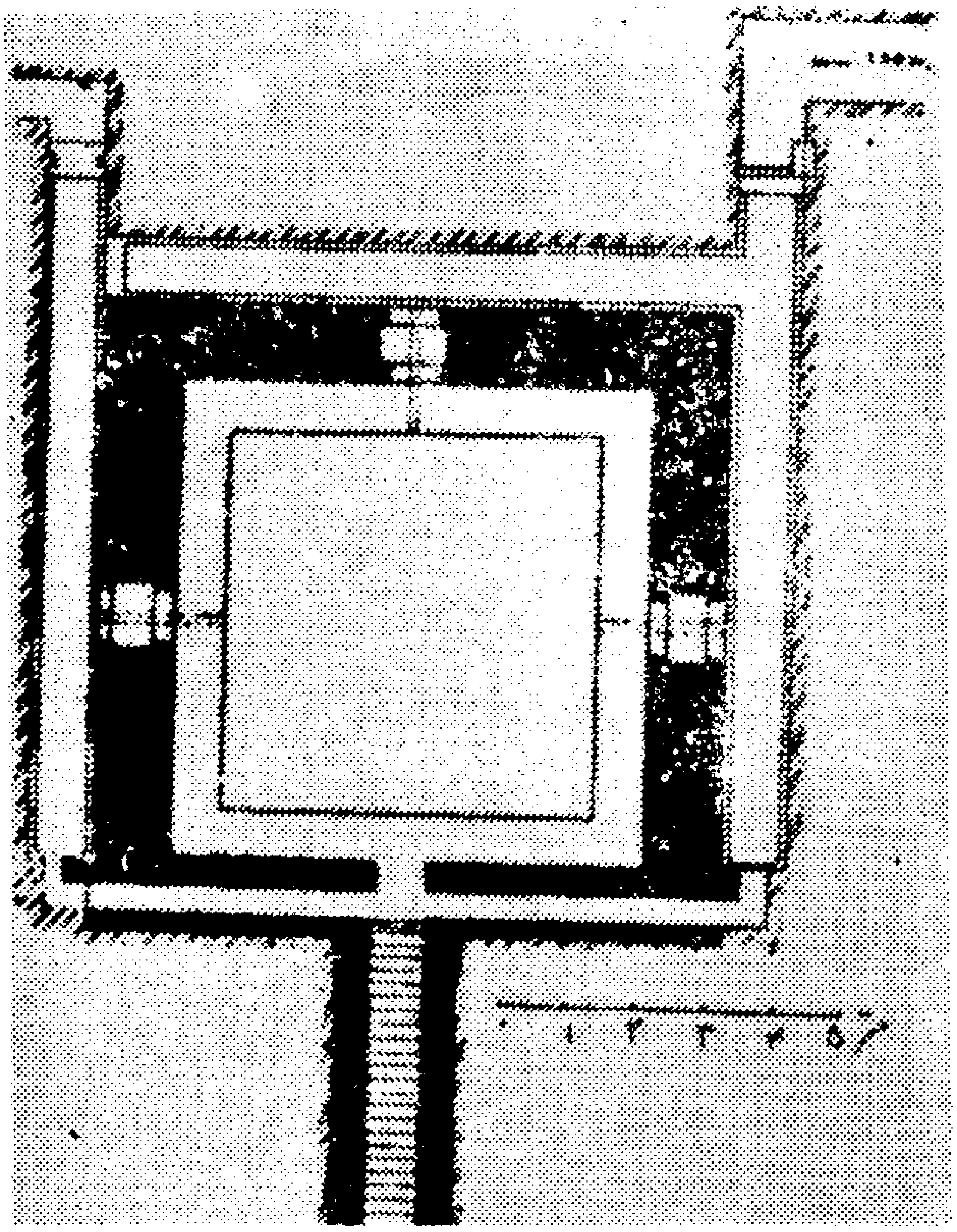
بهوش آمد و باز نالش گرفت　　برآن پورکشته، سگالش گرفــت

زخون او همی کرد لعل آبــرا　　به پیش آورید اسب سهرابــرا

اثاثه و لوازم جراحی ــ امالوازم‌وداروها یا بهتر بیان داریم تجهیزات پزشکان درآن دوران زیاد نبوده و تا آنجا که از خلال صحائف تواریخ برمی‌آید مهمترین آنها هوم می‌باشد که شرح آن گذشت .

غیر از هوم پزشکان روحانی سیار با خود شلاقی داشتند که در موارد تخطی افراد و تجاوزآنان برعلیه بهداشت عمومی‌و رهائی از روح پلید و بیرون انداختن‌دیوان بیماری از آن استفاده می‌کردند .

کارد و میله ها و چاقوها برای جراحی با آنان همراه بود . این پزشکان دستاری به سر می‌پیچیدند که این پارچه برآمدگی بینی آنان را تا پائین چانه می‌پوشانید و با ریسمانی درعقب سر متصل می‌داشتندو با چنین وضعی به درمان و جراحی‌می‌پرداختند . هنوز هم آثار و بقایای این دستار در میان افراد زرتشتی ساکن مرکز وجنوب ایران و



(شکل ۱۱۷) نقشه آتشکده پیشاپور (از کتاب مزدیسنا و ادب پارسی
مرحوم دکتر محمد معین)

همچنین در هندوستان دیده می‌شود .

چند مادهٔ معتبر در طب ایران باستان ــ در کتب مذهبی زرتشتیان از چند ماده داروئی و بهی‌بخشی (مخلوط با آب مخصوص) اسم برده شده است ، که عبارتند ازپراهوم (فشرده هوم که قبلاً مذکور افتاد) وآب هروسپ تخمک (Harvesptokhmak)

یادارنده تخمه ها) وزور که همه آنهاعلاوه برآنکه به عنوان درمان استعمال می‌گردیده‌اند در مراسم مذهبی نیز بکار می‌رفتند .

درباره هوم و فشرده آن و گیاهان داروئی مفصل حق مطلب ادا گردید .

درباره آب هروسپ تخمک باید دانست آنرا با آبهای دیگر که خواص بهبود‌بخشی داشته است به نام ویسپوبئیش (Vispubiche) می‌خواندند . از این آب اکنون اثری نیست و اجزاء آن معلوم نشد چیست ؟

اما چیزی که محقق است آنکه این آب را با هوم وشیر و زور آمیخته کرده و در مراسم مخصوصا "در مراسم برسم (بعدا بیاید) معمول می‌داشتند .در اوستا درود فراوان به اردویسور ناهید (اردوی‌سوراآناهیتا) که از نیروی اهورامزدا آفریده شده گفته شده است و عنوان درمان بخش دردها و پاک کننده نطفه مردان وزهدان زنان و تصفیه کننده شیر آنان و دشمن دیوان ، مطیع کیش اهورائی ، فزاینده گله و رمه و ثروت ،نیرودهنده و شاد کننده ، و قوت و صحت دهنده یلان جنگجو ، و بسیاری نیروهای دیگر برای آن قائل بودند (فقره ششم آبان یشت) .

در فقره هفتم از همین یشت اردویسور ناهید را صاحب بازوان زیبا و سفید و شانه ای به ستبری شانه اسب بازمینهای با شکوه آراسته وآنرا بسیار نازنین و نیرومند معرفی کرده است .

برای اطلاع بیشتر به آبان یشت مراجعه گردد که اغلب فقرات این یشت از اردویسور ناهید و وصف و کمال آن صحبت گردیده است .

طبق فقرات اول و هشتم و نهم و دهم ازآبان یشت اهورامزدا به زرتشت خطاب می‌کند که اردویسور ناهید راستایش کن که به همه جا گسترده شده و درمان بخش ودشمن

دیوها و مقدسی است که جان افزا ، زیاد کننده گله و رمه است ، بعلاوه وی توانسته است که زور را با هوم و شیر و برسم مخلوط کرده که طبق قواعد و مقررات آنرا تصفیه کند ، تا برای بهبود بخشی و تقدس بکار رود (رجوع کنید به یشتها ج ـ ۱ ـ آبان یشت فقرات ۱و ۹و۱۰) .

اما زور (Zaothra ـ در اوستا) ، چنانکه قبلا" متذکر گردیدیم ، این‌آب مانند آب مقدس عیسویان (Eau benite یا Hollywater) بوده و عموما" مخلوط با آب وشیر و هوم درمراسم مذهبی استعمال می‌گردیده است . زور نزد ایرانیان بسیار مقدس بوده و چنانکه در فصل بیماریها متذکر گردیدیم ، خوردن آن برای همه‌کس مجاز نبوده است ، بلکه طبق فقره نود و دوم و نود و سوم و نود و چهارم و نود و پنجم آبان یشت نوشیدن این آب برای مردم ناقص الاعضاء و دارندگان بیماریها و پیسی ها و آنها که گاتها نمی‌سرایند ، همچنین مردم بی شعور و مصروع و قد کوتاه و گوژپشت و گوژسینه و بددندان (دندانهای درهم و برهم) مجاز نبوده است .

زور ترکیبی بوده که باریختن آن در تشریفات مذهبی ایرانیان باستان مجری بوده است ، بعلاوه از مطالعه فقرات چندی از آبان یشت چنین مستفاد می‌گردد که زور برای پلشت بری نیز استعمال می‌گردیده است .

همچنین در مراسم برسم به نام زور و برسم مجری می‌شده ، بعدها در دوران ساسانیان اصولا" زور برطرف‌کننده حشرات و خرفستران به نام " آب زور خرفستران " نامیده شده است .

در خورشید یشت فقره ششم درباره فروغ و فروز و ادای نماز برای زور سخن‌رفته است . به همین نحو در تیریشت از زور و هوم اسم برده شده است (فقرات ۱۵ و ۱۶ و

۱۹ و ۳۳) . همچنین در گوش یشت درفقرات‌سوم و ششم و هشتم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم و نوزدهم و بیست‌سوم وبیست و پنجم و بیســـت‌و هفتم و بیست‌و نهم‌و سی و دوم هم از زور و هم از هوم نام برده شده است . به شرح ایضاء در مهریشت دربسیاری از فقرات و در سروش یشت‌در بعضی فقرات از زور و هوم و برسم سخن رفته است .

به همین نحو کلمــه آبزور یا آپزهر در ادبیــات ایران باستان زیاد دیـــــده می‌شود (رجوع شود به‌یسنای ۶۳ تا ۶۹) .



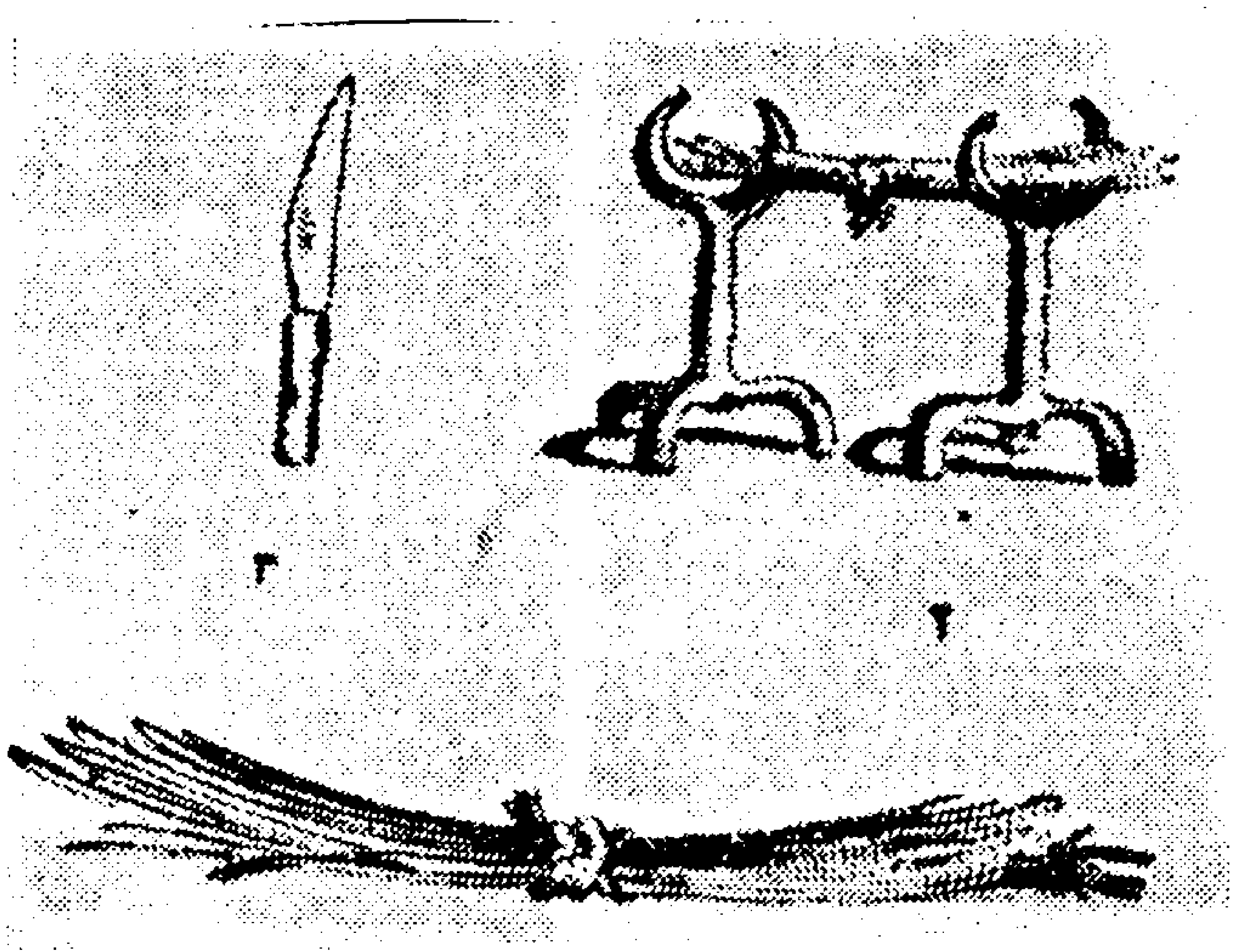
(شکل ۱۱۸) کستی‌و صدره (از کتاب مزدیسنـــا و ادب پارسی مرحوم دکتر محمد معین ـــ اصــــل از اوستای اشپیکــــل)

برسم ـ نظر به اینکه در این فصل از برسم زیاد نام برده شده است ، لازم دانستیم چند سطری درباره این رسم در ایران باستان که با پزشکی نیز بی ارتباط نیست

بنگاریم .

برسم مثل زور و هوم ازموارد مختصه آئین ایرانیان باستان بوده و آن شاخه‌های قطع شده ازدرخت‌مومی‌باشد .ایضا " برسم را از درخت انار می‌چیدند و پس از شستن با چاقوئی که نام آن برسمچین نامیده می‌شد ، بریده در برسمدان می گذاردند . منظور از برسم شکر گزاری به درگاه خداوند است و بیشتر این شکرگزاری برای نباتات و گیاهان که جهت تغذیه انسان و حیوان است بوده .

سه فقره از وندیداد (باب نوزدهم فقرات هفدهم و هیجدهم و نوزدهم) درباره تعظیم به گیاه قشنگ و مقدس برسم سخن رفته است .



(شکل ۱۱۹)
برسم و برسمدان و برسمچین (از کتاب مزدیسنا و ادب پارسی مرحوم دکتر محمد معین اصل آن از اوستای اشپیگل ج ۲)

۱۸ــ طبیب و طبابت در ایران باستان ــ در اوستا کلمه پزشک بئشز (Baechaza) آمده که به معنای چاره بخش و درمان کننده می‌باشد . مشتقات حاصله

از آن نیز در اوستا دیده می‌شود . در هرمزدیشت در میان صفاتی که برای اهورامزداذکر گردیده غیر از آنکه ویرا دانا و توانا وبینا وآمرزیدگار ، ونگهدار و پاسبان و پشتیبان دانسته ، در فقره هشتم درمان بخش و در فقره دوازدهم چاره بخش ترین خوانده شده است . به شرح ایضا بسیاری از ایزدان مزدیسنا چاره بخش و درمان دهنده خوانده شده‌اند .

کلمه‌پزشکی‌درپهلوی‌پزشکی (Bajachki)و کلمه طبابت (چاره‌بخشیدن) بئشزی آمده است . اما کلمه بیمار از ویمار می‌باشد .

الف ــ تقسیم بندی اطباء ــ در وندیداد آمده است که زرتشت از اهورامزدا سئوال کرد ،که اگر پزشکانی چند باشند که یکی با کارد (چاقو و لوازم جراحی) ، دیگری با گیاه و سومی با ادعیه و کلمات خدائی پاک درمان کند ، برتری با کدام است ؟ جواب داده شده است " ای سپنتمان زرتشت برتری با طبیب سومی است که او پزشک پزشکان است " . مقصود از طبیب سوم همان است که امروز به نام پزشکـــان روانـــی یـــا (Psychiatre) آنها را می‌نامیم .از این رومعلوم می‌شود که عقاید دینی و اصول دیانت در طب ایران باستان مقامی ارزنده داشته است .

غیر از این دسته اطباء متخصص یا بهتر بیان گردد اطباء شعب مختلفه پزشکی نیز در ایران باستان‌بوده‌اند . به مانند چشم پزشک (= کحال) و دادپزشک (= طبیب قانونی یا طبیب رسمی و اداری)و ستور پزشک (= بیطار یا دامپزشک که بتداوی حیوانات به مانند اسب و سگ و غیره می‌پرداخت) .

باید دانست که در ایران باستان طبقات به چهار دسته یا صنف منقسم بوده که از یکدیگر مجزی و ممتاز وآنها عبارت بودند از : روحانیون ، سربازان ، کشاورزان و صنعتگران .

طبقه بالاتر از همه همان روحانیون بودند که اطباء بیشتراز میان آنان انتخاب می‌شدند ،اما بعضی اوقات‌از طبقه کشاورز درصورتیکه به خواص گیاهان و داروها ومعلومات پزشکی اطلاع داشتندو هنرخود را نمایان می‌ساختند ،می‌توانستند بکار پزشکی‌بپردازند .

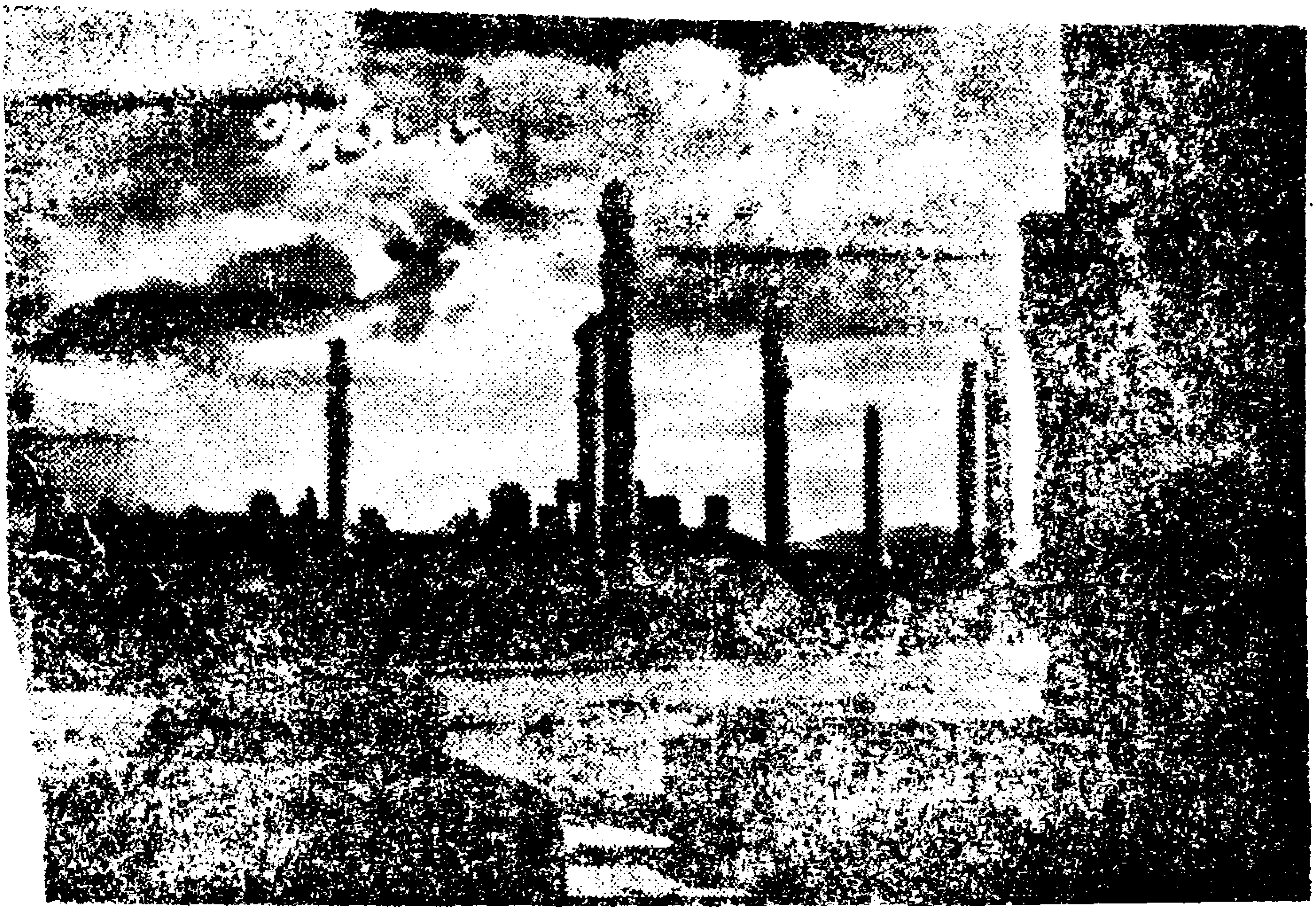
طب با الهیات عموما "همراه بوده و تقریبا "این امر در دوران طب ایران‌باستان و اقوام همزمان با ایرانیان به مانند قوم کلده و آشور و بابل و امثال آن دیده می‌شود ، از این رو می‌توان حدس زد که مبانی طب و طبابت و انتخاب طبیب در آن دوران مانند یکدیگر بوده و چنانکه در ابتدای کتـــاب، صحائفی چند از طب مصر و کلده و آشور و بابل و فلسطین و هند و یونان و روم نگاشتیم، بیشترازآ ن‌نظربودکه‌ارتباط علمی‌بین اقوام و کشورها مطالعه گردد .در ایران باستان نیز به مانند اقوام هم عصر خود طبابت عموما " با روحانیون و افراد مذهبی بوده است .

همانطور که در فوق نگارش رفت ، طبیب بیشتر از میان طبقه روحانی انتخاب می‌گردید ،منتهی پس از اتمام دوره الهیات و پزشکی اگر فردی می‌خواست فقط به اجرای احکام دین بپردازد ،در سلک‌دسته روحانیون (مغان)قرار می‌گرفت والا به درمان‌بیماران و معالجه آنان می‌پرداخت . این موضوع تا ظهور اسلام و پس از آن‌درتاریخ‌طب‌کشورمان دیده‌می‌شود ، که عموما " اطباء عالیقدر علماء حکمت بودند .

در خرداد یشت فقره نهم درباره منتره آمده است که اهورامزدا به زرتشـــت می‌گوید :

" ای زرتشت تو نباید این منتره را بیاموزانی جز به پدر یا به پسر یا به برادر تنی یا باتراوان (پیشوای مذهب زرتشی یاآذربان‌که‌امروز موبد گویند) متعلق به درجه سه گانه کسی که به نیکی مشهور و پیروآئین‌نیک و بهدین و پارساست ، کسی که دلیرانه

در همه‌جا آئین می‌گستراند " (یشتها ــ ج ا ــ پور داود) .



(شکل ۱۲۰) منظره ای از تخت جمشید در حال حاضر

چنین بنظر می‌رسد که تربیت پزشکان در سه مرکز بزرگ ایران باستان یعنی ری و همدان و پرس پلیس انجام می‌گرفته‌است ، و آنطور که از تواریخ بر می‌آید آنکه تربیت پزشکان جزو وظائف فرمانداران بوده که طب نظری و عملی در بیمارستانها تعلیم داده می‌شد .

از این مراکز (بیمارستانها) سه‌نوع طبیب خارج می‌شد بدین ترتیب :

دسته اول آنان که شفا دهندگان الهی‌که روان‌پزشک‌باشندکه‌این‌دسته‌برتراز‌سایر طبقات بوده چنانکه در فوق مذکور افتاد ،

دسته دوم آنان که با گیاه به درمان می‌پرداخته و مستحفظین آتش یا آذربان بودند اینان عموما " بد درمان امراض طبیعی می‌پرداختند ،

دسته سوم پزشکانی بودند که پزشکان قانونی باشند یا پزشکان رسمی کشور که مورد اعتماد دستگاه کشوری بودند . چنین بنظر می‌رسد جراحان تحت نظر پزشک قانونی انجام وظیفه می‌کرده‌اند .

درباره جراحان یاکارد پزشکان امتحانات نسبه مشکل تری در میان بوده وچنین آمده است که اگر یکی از پیروان اهورامزدا بخواهد به درمان بپردازد و مهارت خود را بیازماید روی چه فردی باید اول به ثبوت رساند ؟

برای این کار جراح باید یکی از پیروان غیر اهورمزدا را (غیر مومن) عمل کند .

اما اگر مجبور گردد که پرستندگان اهورامزدا را با کارد مواظبت و درمان کند ، اکر با همان آلت وی را مجروح کرد باید همان جریمه‌ای را که درباره قتل عمدی آمده است ، بپردازد " ، بدین مناسبت قوانین و نظامات جراحی درباره جراحان آمده که باید جراح سه مرتبه بر روی غیرزرتشتی (غیرمومن به اهورامزدا) عمل کند اگر در این سه عمل توفیق نیافت دیگر حق جراحی و درمان ندارد . اما اگر کامیاب گردید ، می‌تواند بدون ترس بر روی پیروان اهورامزدا عمل کند (وندیدادباب ۷ فقرات ۳۶ تا ۴۰) .

چنانکه در قسمت اول کتاب در فصل مربوط به طب کلده و آشور و بابل ضمن قوانین حمورابی متذکر گردیدیم ، ممکن است بعضی از این قوانین و نظامات در طب ایران باستان ماخوذ از قانون حمورابی واجر و مکافاتی که برای اطباء در طب ایران باستان دیده می‌شود ، از آن قانون استفاده شده است ، منتهی نه با آن شدت عمل .



(شکل ۱۲۱) نقشه ایران و نقاط تاریخی (سه مرکز ری و همدان " اکباتان " و پرس‌پلیس)
(اقتباس از کتاب تاریخ طب دکتر هنری ا . سیجریســــت)

چنین بنظر می‌رسد که پزشکان پس از خاتمه تحصیلات در مراکز تعلیمی خودبه طبابت نمی‌پرداختند ، بلکه به شهرهای دیگر می‌رفتند . در اوستا از اطباء روحانی سیار سخن رفته است .

در فقره ششم اردی بهشت یشت از اطباء و جراحان تمجید و تجلیل گردیده و آنان را درمان بخش و درمان بخشندگان معرفی کرده است .

ب) **وظائف طبیب معالج** ـ درباره وظائف طبیب درمان کننده آمده است ، که وی ناگزیر بوده ، از حال بیمار کاملا " بازجوئی کند و تشخیص دقیق بیماری را بدهد و

تشخیص را بر درمان مقدم دارد .

ایرانیان حق داشتند بد درمان غیر زرتشی بپردازند ، ولی عکس آن صحیح نبوده ، بدین معنی که حتی الامکان برای درمان از زرتشتیان استمداد می‌کردند ، مگر آنکه لاعلاج می‌گردیدند . وجود اطباء غیر ایرانی در دستگاه سلاطین هخامنشی ناشی از آن بوده که اجباراً از اطباء خارجی استفاده کرده‌اند .

در اوستا آمده است که طبیب به سه دسته منقسم است : اول آنان که با ایمان و تقدس طبابت می‌کنند ، دوم آنانکه مقدس بوده واجرت می‌گرفتند ، اما جنبه‌تقدسشان بیشتراست ، سوم آنانکه تنهاجهت‌اجرت کار می‌کنند (و یا به پول بیشتر مایل‌می‌باشند) .

طبیب می‌بایست بر بالین بیمار حضور یافته و ساعاتی چند که بر بالین وی است معاینه کامل از وی کند . اگر مرض بعدازظهر به فردی‌عارض شده بودطبیب می‌بایست قبل از شامگاهان نزد وی برود و اگر عصر بر بالین بیمار طلبیده می‌شد همان شب به درمان او اقدام کند . اما اگر بیمار شامگاهان احتیاج به طبیب‌داشت ، چنین بنظرمی‌رسد دیگر پزشک نمی‌بایست تا صبح فردا ملازمت بیمار را داشته باشد .

در وظائف پزشکان آمده است . که اینان در برابر زحماتی که روی زمین متحمل می‌گردند ، در آسمان به‌آنان پاداشی داده شده بود . در وندیداد آمده است که جمیع کائنات از پیشگیری و اشاعه مرض که توسط پزشک انجام می‌گیرد ، شادی می‌کنند ، بدین لحاظ قبول چنین مسئولیت های سنگین موجب زیادی حقوق‌واجب آنها بوده است . لذا وقتی بزرگان و افراد عادی مبتلی به بیماری می‌گردیدند و بهبود حاصل می‌کردند ، موظف بودند حق الزحمه طبیب را بپردازند . (از کتب مذهبی زرتشتیان) .

بقیه این مبحث را در تاریخ طب دوره ساسانیان خواهیم دید .

ج) تعلیم وتربیت پزشکی ـ چنانکه در فوق مذکور افتاد تعلیم پزشکی درایران باستان بنظر می‌رسد درسه مرکز ری و همدان و پرس پلیس انجام می‌گردیده وآموزشگاههای طبی در دوران ایران باستان در این شهرها بوده است . (امانه به مانند دانشکده جندیشاپور در دوران ساسانیان) .



(شکل ۱۲۲) سرنگهبان کاخ تخت جمشید
(از کتاب آرثر آبهام پوپ)

باز چنین به نظر می‌رسد که در شهرهای همدان و ری وپرس پلیس بیمارستان هائی وجود داشته ، چرا که برقرار نمودن بیمارستان ، (یا بهتر بیان داریم پناهگاه بیماران و سربازان بیمار) از وظائف فرمانداران بوده است . فرمانداران در مراکز مهم به تهیه دارو و طبیب می‌پرداختند که این امر جزو امور محوله به آنان بوده است ،

و طبیعی است که تربیت پزشکان در این مراکز (بیمارستان ها) انجام می‌گرفته است .

به همین نحو می‌توان حدس زد ، که مستحفظین و مباشرین بیماران که در حکم پرستاران امروزی بوده‌اند ،در مراکز بالا زیر نظر پزشکان و فرمانداران تربیت می‌یافتند .

در اینجا مقصود از تربیت پرستار و طبیب به آن معنی که امروزه از آن مفهوم می‌گردد نیست ، سهل است که به پای بیمارستان و مدرسه طب جندیشاپور هم نمی‌رسیده ، بلکه طبیعی چنین است ، که هر بیماری که قدرت راه رفتن ونشست و برخاست نداشته قاعده فردی که وی را درمان می‌کرده ، طبیب معالج و افرادی که به مراقبت بیمار می‌پرداختند ، پرستاران یا ملازمان بیمار بودند ، همانطور که در صفحات قبل در فصل مربوط به طب شبه قاره هند از آن صحبت داشتیم .

د) آئین وسنت پزشکی و اجازه طبابت ــ تصور نمی‌رود در هیچ یک از ادیان قبل از اسلام تحصیل علم طب و طبابت و رعایت آئین و سنت پزشکی همانند آئیــن زرتشت باشد .

در ایران باستان بسیار صریح و روشن تکلیف طالب علم طب و طبیب و وظائف او را معین ساخته است .

قسم نامه بقراط و آئین و سنت پزشکی که وی درعالم طب وارد ساخته ، ازاصول مهمه ای است که از ۲۵۰۰ سال قبل تا به حال در آن تغییری داده نشده است . و با آنکه اینهمه تغییرات و تبدلات درعلم طب پیش آمده ،هنوز تقریبا " مطلب یا نکته‌ای ازآئین و سنت پزشکی بقراطی‌تغییر و تبدیل نیافته است .

معهــذا می‌بینیــم که در آئین زرتشت عملا " آئین پزشکی قبل از بقراط به بهترین نحو اجرا می‌گردیده است .

در آئین زرتشت (چنانکه گفته شد) هریکاز پیروان اهورامزدا وقتی حق طبابت داشت ،که‌سه‌نفرازغیرپیروان‌اهورامزدارادرمان‌کرده‌باشد (فقرات ۳۶و۳۷باب ۷وندیداد) .

این‌امر سه نتیجه در برداشته است :

اول آنکه مردمان به خداپرستی وپاکی و دین گروش فوق العاده پیدا می‌کردند ، چرا که پزشک باید مجرب باشد ،

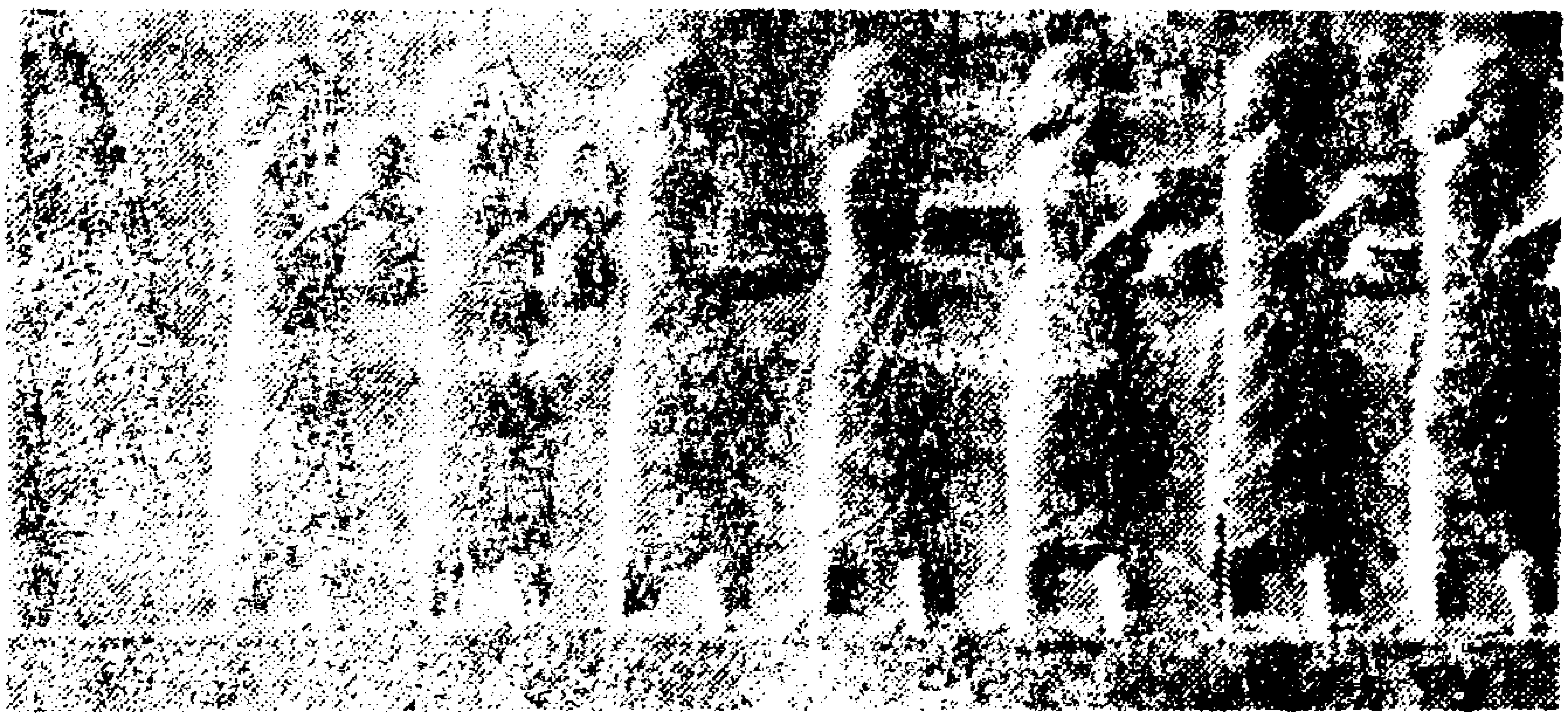
دوم آنکه از نظر آئین و سنت پزشکی وقتی فردی توانست ، خود را برای‌درمان فرد دیگری که درحقیقت دشمن اوست حاضر کند ، بدیهی است در آتیه طبیب کم‌نظیری خواهد بود .

سوم آنکه طبابت سه نفر غیر پیروان اهورامزدا و درمان آنها مرحله آزمایش و تجربه برای طالبین طب بوده و اجازه طبابت مزدا پرستان در حقیقت اجازه نامه طبابت یا لیسانس طبابت " Licence de l'exercice de la médecine " بوده که بعدها در تمدن‌اسلامی عملی گردیده است .

به هر حال و به هر جهت به نظرنگارنده می‌آید که این قسمت از دستورهای مذهبی نزد ایرانیان قدیم در چند هزار سال قبل بی اندازه مهم و معتبر بوده که شاید با موازین کنونی علاوه بر آنکه مباینت ندارد بسیار هم نزدیک می‌باشد .

موضوع بالا و صفاتی‌که باید در طبیب باشد ،عینا " در قسم نامه بقراط یا سوگند بقراطی (چنانکه گذشت) دیده می‌شود و چنین بنظر می‌رسد که اساس و پایه این مطلب و صفاتی که باید در طبیب باشد که امروزه به نام " اخلاق پزشکی " " Déontologie médicale " که عده‌ای از قدما آن رابه نام‌های دیگر گفته اند ، از سوگند نامه بقراط سرچشمه گرفته باشد . بعلاوه در طب هندی چنانکه در فصل مربوط

بد طب این قوم متذکر گردیدیم ، از این مقوله خیلی صحبت شده است ، منتهی اقـوام مختلفه به مقتضای محیط و اوضاع و احوال و عادات و رسوم و مذهب خود نکاتی‌بدان اضافه کرده‌اند .



(شکل ۱۷۳) تقدیم تحف و هدایا به داریوش (کتیبه پرس پلیس)

هـ) حق العلاج وحق الزحمة ـ در وندیداد آمده است که حق العلاج (دستمزد یا پایمزد یا حق القدم و یا ویزیت امروزی) برای طبیب و دامپزشک در ازاء خدمت و معالجتی که برای افراد و طبقات مختلفه می‌کرده است به چه نحو باشد .

" اگر طبیب یک رئیس روحانی (موبد) را درمان می‌کرد ، پاداشش دعای خیر موبد بود . برای درمان فرماندار یک استان (بزرگ ناحیه یارندپت) چهار گاو نر ، برای معالجه حاکم شهر (دهوپت) یک حیوان اهلی درجه اول (به مانند شتر) ، برای بهبود رئیس خانواده (مان پت) یک گاو ارزان قیمت و برای رئیس ده (ویس پت) یک گاومتوسط ، برای پادشاه یک گردونه‌چهار چرخ بوده است (**وندیداد باب هفتم**) .

حق‌العلاج طبیب برای بانوی رئیس یک خانه ،یک الاغ شیرده وبرای‌بانوی‌اربابده یک مادیان و برای بانوی حاکم یک استان شتری ماده ، به همین نحو برای افرادی از خانواده های بزرگ حق‌العلاج گاو بوده است . از آن گذشته حق العلاج برای دامپزشکان (بیطاران) نیز منظور گردیده است ، بدین شکل : حق العلاج گاو بزرگ ، قیمت یک گاو متوسط وجهت گاو متوسط گاو کم‌قیمت و برای گاو کم قیمت یک گوسفند و برای یک گوسفند قیمت یک تکه گوشت پرداخت می‌شده است (باب ۷ وندیداد) .

حق العلاج بیمار با میزان بیماری و سختی آن و مقام طبیب بستگی داشته است (وندیداد باب هفتم) .

چنین بنظر می‌رسد که حق الزحمه اطباء در ایران باستان جزو دیون اولیه افراد بوده که می‌بایست بی درنگ به طبیب بپردازند و این مسئله در هیچ یک از اقوام سابق به مانند ایران باستان معمول و متداول نبوده است .

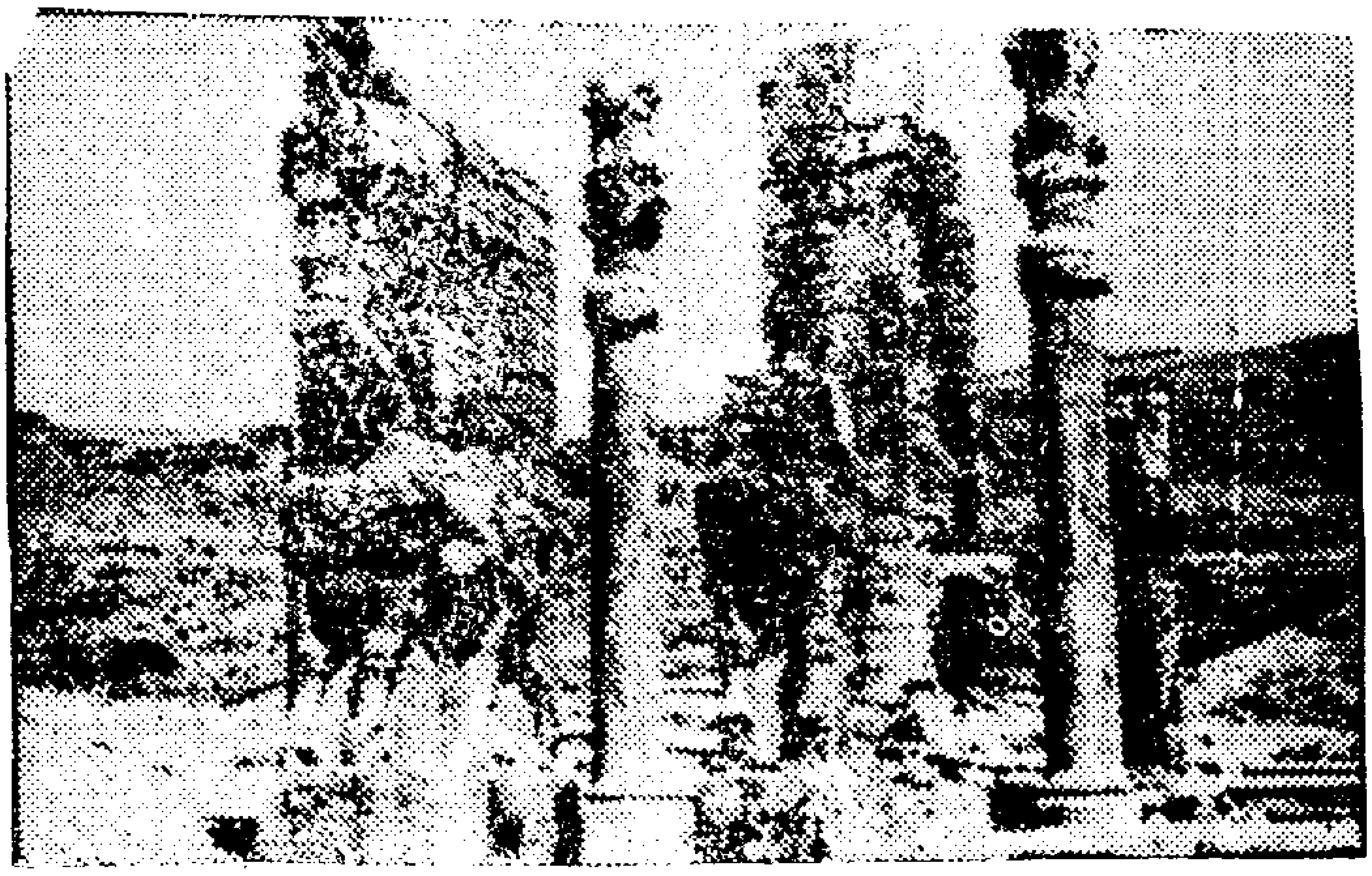
حال ببینیم وضع طبیب درآن زمان چه بوده و تاچه حد وی می‌توانسته ازضیاع و مال دنیوی و لوازم زندگی بهرمنـد باشد؟ . آنچه از صحائف تواریخ و اطلاعات راجع به آن دوران مستفاد می‌گردد ، آنکه طبیب خوب می‌بایست درآمد کافی داشته باشد ، تا بتواند دریک محل ممتازکه مجهز به اثاثه و لوازم زندگی باشد سکونت کند و غذای سالم و لباس کافی و اسبان تیزرو داشته باشد .داشتن یک اسب تندرو برای طبیب از واجبـات بوده ، زیرا بدون استطانت از آن نمی‌توانسته بـه عیادت بیماران برود ، مخصوصا " آنکه محل بیمار دور از خانه طبیب باشد .

طبیب می‌بایست پیوسته مجهز به مقدار کافی دارو و لوازم جراحی باشد .

در اوستا آمده است طبیب باید در مواقع ضروری هر روز بیمار را عیادت کند و

در برابر خدمت از طرف مردم به طبیب غذای خوب و خانه عالی و اسب تندرو داده شود .

طبیب عموما "در پایان بیماری اجرت خود را دریافت می‌کرده و می‌توانست قبل از شروع معالجه آنرا مطالبه کند .



(شکل ۱۲۴) منظره تخت جمشیـــد

معروف است که وقتی همسر کورش اصغر بر روی صورتش برآمدگی (شاید یک غده خوش‌خیم) پیداکرد ،طبیب پدرش قبل از شروع به درمان مطالبه اجرت کرده و چنین تعبیر گردید ، که این طبیب می‌خواسته ادویه ضروری را ابتیاع کند .

با ملاحظه وضع اطباء بنظر می‌رسد ، مقام طبیب در ایران باستان بسیار ارجمند و گرانمایه بوده و اصولا " با وضع اطباء در میان کشورها و اقوام پیشین مانند مصر وکلده و آشور و بابل و فلسطین وبعضی‌کشورهای‌دیگر بسیار اختلاف داشته و از هر نظر طبیب مقامی بالا و والا داشته است ، سهل است با مقایسه وضع امروزی باید اذعان کرد ، کـه

حق طبیب توسط ایرانیان باستان بسیار خوب ادا می‌شده است . (از منابع مختلفه) .

۹۱ــ اطباء خارجی در ایران باستان ــ پادشاهان هخامنشی علاوه بر سازمان نسبةً مرتب پزشکی عده‌ای مشاور در دربار خود داشتند و عموم این مشاورین واطباء (برخلاف رسوم و عادات مذهبی) از خارجیان بودند .

در این مبحث فهرست وار متذکرمی‌گردیم که کورش اول پادشاه بزرگ هخامنشی کحال مخصوص خارجی واطباء زبردست مصری دیگر داشته است .

مشاور پزشکی کوروش (Amasis) نام داشت .

اختلاط اطباء ایرانی با خارجی هااز خیلی قدیم برقرار بوده و ایرانیان ازاطباء کشورها و ملل همجوار اطلاعاتی بدست آورده‌اند ، چون بابلیان ومصریان و ملل آسیای صغیر و بالنتیجه یونانی ها ، که نتیجه این اختلاط آنکه فرهنگ سرزمینها و اقوام مذکور در کشور ما نفوذ یافته است .

سلاطین و فرمانروایان هخامنشی عده‌ای از اطباء یونانی را در دربار وقلمروخود استخدام کرده بودند و از آنان استفاده طبی می‌کردند .

معروف است کمبوجیه از طفولیت به بیماری غشی (یا حمله) مبتلی بود که‌همین امر باعث اختلال فکر او و سرانجام منتج به انتحار گردیده است .

باید دانست پس از فوت کمبوجیه اسمردیس به سلطنت رسید که وی را درتاریخ اسمردیس غاصب نام نهاده‌اند ، که داریـــوش توانست سلطنت را از دست وی خا کند . داریوش از طب مصریان استفاده و بهــره بــرداری کــرده بود ، او توانســـت علاوه بر مطالعات علمی پزشکان روحانی زرتشتی بهره برداری و از مسلــک مــذهبــی مصریها به نفع خودوکشورنیز استفاده‌کند . بعلاوه وی‌توانست مجددا " آموزشگاه‌طبی‌رادر

کشوربرقرارکند وکتب وآثاری که قبلا "وجود داشت جمع آوری کرده دورانی نسبتاً درخشان در طب ایران بوجود آورد ، از آن گذشته لشکر کشی هایش به تراس و مقدونیه (۵۱۳ قبل از میلاد مسیح ع) و نزدیکی با یونان توانست ، طب یونان را در ایران رواج بخشد .

پس از آن سرزمینهای مفتوحه که به تصرف ایرانیان درآمد ، این سرزمینها خراجگذار پادشاه ایران شدند . تفصیل این مطلب در تاریخ ایران باستان ذکر گردیده که در اینجا احتیاج به شرح و بسط ندارد ، فقط نگارش جملات بالا از آن نظر بود که دانسته شود اطباء خارجی در دستگاه پادشاهان ایران به چه ترتیب نقشی مهم و بسزائی انجام دادهاند .

معروف است که داریوش اتفاقا " در موقعی که به تعقیب شکار می‌رفته از اسب به زمین می‌افتد و پایش پیچیده (رک به رک) می‌شود و استخوان قوزک پای وی از جای‌خود بیرون می‌آید .اطباء مصری بسیار خشن و بد به درمان و جا انداختن‌استخوان‌می‌پردازند و موفق به درمان نمی‌شوند . هفت شبانه روز داریوش بر اثر درد شدید‌نتوانست به‌خواب برود . روز هشتم بیماریش اطلاع از وجود دموکدس (Demokedes)از اهالی‌کرتن (Crotone ،) که جزواسرای یونانی بود که به سال ۵۱۵ یا ۵۲۲ قبل‌از میلاد‌مسیح (ع) به دست اوروتیوس حکمران سارد اسیر گردیده و به شوش به خدمت داریوش‌آورده شده بود اطلاع یافت . در پی وی شتافتند . وی را در میان اسراء پیدا کردند در حالی که زنجیر اسارت در پاهای او بصدا درآمده بود و لباسهای پاره در تن داشت .

دموکدس پس از حضور یافتن نزد سلطان ،داریوش وی را خطاب کرد آیا از علم طب بهره داری؟ وی در پاسخ گفت خیر. چرا که بیم داشت مبادا پس از آشکار شدن هویتش فرصتی برای مراجعت به یونان و دیدار کشورش میسر نباشد .

داریوش دستور داد تازیانه و میله آهنی برای مجازات دموکدس حاضر کنند . وقتی طبیب وضع را چنین دید ، اعتراف کرد ، که مختصری از علم پزشکی که نزدطبیبی یونانی آموخته به طور ناقص می‌داند و معلوماتش سطحی است .

داریوش خود را تحت اختیار وی قرار داد و به مواظبت و مراقبت دموکدس و استعمال داروهائی که درمیان یونانیان مرسوم بود با وسائل ملایمتر از مصریان توانست ، از درد پای سلطان کاسته و نتیجةً داریوش کمی خوابید و بعدا " در مدت کمی پای‌سلطان بهبود یافت .

از آن پس دموکدس در سلک ندیمان شاه درآمد . شاه دستور داد تا وی را در حرمسرا برده‌و به همه آنان اطلاع دهند، که این شخص باعث نجات جان پادشاه شده است .

پادشاه دستور داد کاخ بزرگی مجاور قصر سلطنتی بدو ببخشند .

می‌گویند یکی از زنان پادشاه یک نعلبکی (پیمانهٔ از سکه های طلا) داخل در صندوق طلانموده و به پزشک تقدیم‌داشته و غلامی که این خدمت‌رانموده بود ازطلا هائی که از نعلبکی ها بیرون ریخته شده بود برای خود جمع آوری نمود .

وقتی برحسب امر شاه اطباء مصری محکوم به حلق آویز گردیدند ، به توصیه و وساطت دموکدس بخشوده شدند . معلوم می‌شود تا چه حد این طبیب مقام و منزلتی رفیع نزد پادشاه پیدا نموده است .

دموکدس پیوسته در نظر داشت ، که به وطن خود مراجعت کند و با این خیال دائما مشغول بود ولی برایش ممکن نشد . اما از اتفاقات مهمه آنکه همسر داریوش (آتوسا Atossa مبتلی به دمل (غده) برروی پستانش شد .

آتوسا دختر کورش اول به عقد برادر خود کمبوجیه درآمد و چون بردیای مغ به حکومت رسید ،او را به زوجیت خود در آوردو برای سوم بار پس از کنار رفتن بردیا به عقد داریوش درآمد (زیرنویس جلد سوم تاریخ هردت) . مشار الیها دموکدس را نزد خودخواست .دموکدس قول داد ،به شرطی این درمان کند که آتوسا داریوش را به لشکرکشی به یونان ترغیب کند و وی را (دموکدس) به عنوان یکی از دسته های پیش قراول برای جاسوسی آن سرزمین انتخاب کند . وقتی دمل همسر شاه بهبود یافت ، پادشاه دست به حمله زد و دموکدس را بعنوان دسته پیشرو مامور کرد . وی آنچه داشت در سرزمین ایران گذارد و قول داد که مجددا" به ایران برگردد .

دموکدس در شهر تارانت (Tarentum) به مناسبت دوستی که با شاه آنجا داشت ،سکان کشتی های ایرانی راربود و کارکنان کشتی را که برای جاسوسی آمدمبودند ، توقیف کرد .

دموکدس به کروتن که با تارانت بیش از ۱۵۰ میل فاصله نداشت ، فرار کرد ، پس از آنکه سکان کشتی ها به ایرانیان پس داده شده ، آنان نیز به کرتن رفتند و پزشک را در بازار یافته به کشتی جلب کردند ،اما مردم شهر مانع تسلیم پزشک شدند ، ماموران مراجعت کردند ، گزارش امر را به پادشاه ایران دادند .

این نقض عهداز طرف دموکدس باعث گردید ،که پادشاه ایران مجددا" تحریک گردد و به جنگ با یونانیان بپردازد ، که نتیجه آن جنگ بزرگ ماراتن شد . و پس از پنج سال داریوش فوت کرد . (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به بندهای ۱۲۹ الی ۱۳۶ جلد سوم تاریخ هرودت) .

دیگر از اطبای یونانی در خدمت پادشاهان هخامنشی کتزیاس

(Ktezias, Ctesias) است که به سال ۴۱۷ قبل ازمیلاد مسیح (ع) بدست ایرانیان اسیر شده بود و مدت هفده سال در دربار داریوش دوم و اردشیر دوم بوده است .

وی شرحی درباره جنگ بین اردشیر و کورش داده ، بدین‌معنی پس از آنکه کورش به طرف ازدشیر رانده وزره سینه او را سوراخ کرده وی از اسب به زیر آمد ، اطرافیها به خیال آنکه اردشیر فوت کرده وی را ترک کردند . کتزیاس نزد اوماند و وقتی دریافت که نمرده است ، کوشش نمود تا او را به کنار تپه برای استراحت ببرد ، کورش پس از حمله نتوانست جلوی اسب خود را گرفته ، خود از سرش افتاد و توسط یک جوان ایرانی با تیر ضربتی به چشم او وارد کرد ، کورش از اسب درغلطید و بیحس افتاد . مجددا " سپاهیان اردشیر رسیده یکی از آنان که اصولا " نمی‌دانست به چه شخصی ضربت می‌زند ، از عقب ضربتی به گردنش زد ،سپس شریان عقب زانوی وی را قطع نمود و کورش بر اثر این‌ضربت از اسب افتاد و بر اثر خونریزی جان سپرد .

کتزیاس با آنکه می‌خواست یونانیان را واداربه تسلیم نماید اما ممکن نشد ، لذا آنان به یونان مراجعت کردند . کتزیاس توانست فاتحین را ترغیب و وادار کند تا با فرماندهان یونانی بهتر رفتار کند . سربازان یونانی تحت رهبری گزنوفون عقب نشینی کردند .

کتزیاس سه سال دیگر در دربار ایران ماند ، سپس به کنیدو از آنجا به اسپارت مراجعت کرد .

آثاری چند از این طبیب باقی مانده که مهمترین قسمتهائی که برجامانده است "Persica" می‌باشد .

معروف است وی کتابی طبی به نام " Commentarii Medici" تالیف

کرده که متاء سفانه فقط اسمی از آن در تاریخ پزشکی باقی مانده است .

بعلاوه درباره کتزیاس گفته‌اند که‌وی توانست‌اسپارتی ها رااز آسیای صغیر بیرون رانده باعث غلبه اردشیر گردد و تمام شهرهای آسیای صغیر را گرفت .

اردشیر اول هخامنشی (معروف به اردشیر دارز دست) را نیز طبیبی یونانی‌به نام آپولونیدس (Apolonides) بوده است .

می‌گویند غیر از پزشکان بالا اطباء دیگری نیز از یونانیان در دربار سلاطین ایران به خدمت طبابت اشتغال داشته‌اند .

پس از کتزیاس طبیب دیگری به نام پولوکریتوس (Polyckritus) بوده است .

از داستان‌هائی که ذکر آن در اینجابی مناسبت نیست ، آنکه در زمان اردشیر طاعونی در ایران شیوع یافت و به بسیار جاهانیز سرایت کرد (در حدود ۴۳۰ ق.م .) . می‌گویند اردشیر چون وصف بقراط طبیب بزرگ یونانی را شنیده بود ، نامه‌ای به وی نوشت و او را به دربار خود طلبید ، ضمنا " وعده های بسیار به بقراط داد ، اما بقراط اعتنائی به نوشته و وعده های پادشاه ایران نکرد و جواب داد که وظیفه‌ام در درمان هموطنانم می‌باشد نه درمان پارسی ها که دشمنان یونانیها هستند . پادشاه ایران از این جواب درخشم شد و از ساکنین جزیره کوس (جزیره زادگاه بقراط) خواست ، تا بقراط‌را به ایران بفرستند و آنانرا تهدید کرد ، که اگر او را نفرستند شهرشان را خراب کند . با تمام این احوال بقراط به ایران نیامد .

این داستان به مانند سایرداستانها نقل‌گردیده و تابلوئی ازیک نقاش فرانسوی موسوم به ژیرود دوروسی (Girode de Roussy ۱۷۶۷ – ۱۸۲۴میلادی)کشیده

شده ، بدین معنی که فرستادهٔ اردشیر برای بقراط پولی آورده و او آن وجه را رد می‌کند . این تابلو در دانشکده پزشکی پاریس می‌باشد .

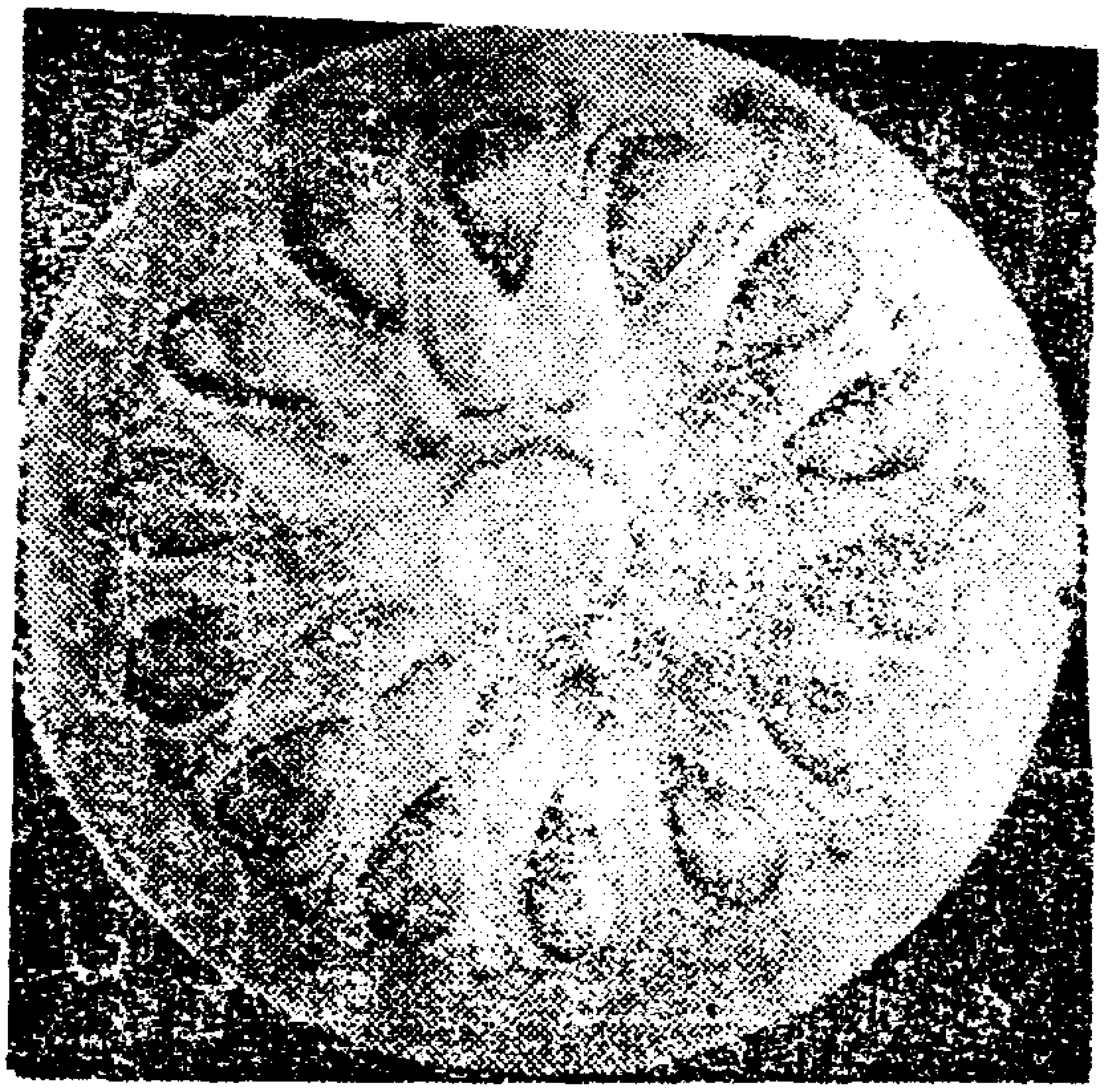
دیگر از اطباء خارجی دوران هخامنشی دینون (Dinon) پزشک یونانی است که طبیب اردشیر دوم (۳۵۸- ۴۰۴ ق.م) بوده است .

هرودت درکتاب خود جلد سوم‌بند اول آنجاکه شرح فتح مصر را بدست‌کمبوجیه می‌دهد چنین گوید : " . . . وقتی که کورش فرستاده‌ای نزد آمازیس روانه کرد و بهترین طبیب مصر را برای چشمان خود خواسته بود . . . . " . (از منابع مختلفه) .

تذکر مطالب بالا از آن نظر است که طب دوران هخامنشی تااندازه‌ای‌روشن‌واگر بعضی تعصبات که در میان است برداشته شود ، بدین معنی که معلوم گردد ، عده‌ای از اطباء خارجی در دستگاه سلاطین ایران خدمت کرده‌اند و آن تصورات که برای بعضیها با تعصب شدید همراه است از بین برود و چنین تصور نکنند که موضوع طب و طبابت فقط در دست یک دسته از اقوام بوده ، بلکه اقوام در طی تاریخ درباره طب با یکدیگر به نحوی از انحاء معاضدت و کمک یا ابصطلاح امروزی همکاری داشته اندو چنانکه درابتداء کتاب متذکر گردیدیم ، آنکه اگر اختلاط و امتزاج بین‌اقوام و تبادل نظرهای علمی نبود ، هیچ گاه علوم (مخصوصا " طب) پیشرفت حاصل نمی‌کرد .

در خاتمه این مبحث اضافه می‌کنیم ، که مشورت طبی یا باصطلاح امروزی "کنسولتاسیون "که در آن دوران به نام " انجمن " نامیده می‌شده است در ایران باستان بسیار متداول بوده که اطباء گردهم جمع می‌شدند ، تا درباره امور طبی و درمانی با یکدیگر شور کنند . از آن گذشته موبدان عموما " در این مجامع مشورتی شرکت داشتند . چنانکه فردوسی مکرر از این مطلب در شاهنامه متذکر گردیده که در مباحث قبل شمه‌ای

از آن نگارش رفت . ما امیدواریم این مبحث را در طب دوران ساسانیان مفصل تر تشریح کنیم .



(شکل ۱۲۵) جام مسی ، با کتیبه اردشیر هخامنشی ۴۶۴–۴۲۴ ق.م)
اقتباس از ترجمه کتاب شاهکارهای هنر ایرانی آرتر آپهام پوب) .

۲۰ـ چند کلمه درباره کیفر و اقسام جرمها در ایران باستان (طب قانونی)ـ

امروزه امرپزشکی قانونی و کیفر مجرمین درعالم پس از چندین هزارسال به صورتی درآمده که طبیب وقاضی در برابر جرم تکلیف خود را می‌دانند .

در قوانین جزای هر کشوری برای اقسام جرم ها کیفرهائی قائل گردیده اند . منتهی آنکه دربسیاری از کشورهادرباره قتل درحقوق جزا صورت بین المللی بدان‌داده و کیفر آنرا اعدام می‌دانند .

اما موضوع کیفر افراد دربرابر ضایعات وارده به بدن دیگری در اوستا ضمن باب چهارم وندیداد دستورهای چندی آمده (از فقره ۱۷ تا ۴۳) و تکلیف افراد را معین‌کرده است .

در طب ایران باستان به این دسته از اطباء که بکار طب قانونی می‌پرداختند " دادپزشک" (دوران ساسانیان) گفته‌اند .

اکنون به طورخلاصه فقراتی چند از باب چهارم وندیداد درباره این امر متذکر می‌گردیم .

فقره هفدهم باب چهارم‌وندیداد درباره تعریف جرم است ، بدین معنی که اگر کسی برکسی سلاح (یعنی شمشیریا نیزه یا خنجر یا جز آنها)بلند کند و وی را بترساند ، نام چنین عمل جرم بلندکردن است و اگر به طرف کسی برود اما زخم نزند نام آن جرم رو به زخم " واگر بانیت سوء و کینه شخص را بزند نام آن جرم " زخم آور" است که پس از پنج مرتبه چنین عملی را شخص مرتکب گردد ، بدن مجرم پر از گناه شود .

فقرات هیجدهم و نوزدهم و بیستم‌و بیست و یکم از باب چهارم وندیداد کیفر فردی است که به شخص جرم اولی (یعنی جرم بلند کردن سلاح) مرتکب شود .خلاصه آنها چنین است که زرتشت از اهورامزدا دراین‌باره سئوال می‌کند . اهورامزدا در پاسخ تکلیف را معین می‌کند بدین شکل :

" برای باراول ده ضربت (با سیخ اسب دوانی یا تازیانه) ،برای بار دوم‌بیست ضربه . برای بار سوم سی ضربه ،برای بار چهارم شصت ضربه ، برای بار پنجم صد ضربه ، برای بار ششم یکصد و چهل ضربه . برای بار هفتم یکصد و هشتاد ضربه . برای بارهشتم (اگر برای بارهای اول حد نخورده باشد) ، آن شخص سراپا مجرم و چهار صد ضربه

باید به او زده شود . اگر شخص جرم را مرتکب شده باشد و از حد گریخته باشد ، سراپا مجرم و باید چهار صد ضربه به او زده شود .

اما درباره جرم رو به زخم در فقرات بیست و دوم تا بیست و پنجم از همان باب کیفر آن چنین آمده است :

" برای بار اول بیست ضربه ، برای بار دوم سی ضربه ، برای بار سوم شصت ضربه، برای بار چهارم صد ضربه ، برای بار پنجم یکصد و چهل ضربه ، برای بار ششم یکصد و هشتاد ضربه باید به مجرم زده شود . اگر بار هفتم‌مجرم همان جرم را مرتکب گردیده و برای دفعات سابق حد نخورده باشد سراپا مجرم و یا از حد خوردن بگریزد چهار صد ضربه کیفر اوست " .

در مورد ضربت زخم آور در فقرات بیست و ششم تا بیست و نهم چنین آمده است) : کیفر ضربت و جرم‌زخم آور برای دفعه اول سی ضربه ، برای بار دوم شصت‌ضربه ، برای بار سوم صد ضربه ، برای بار چهارم یکصد و چهل ضربه ، برای بار پنجم یکصد و هشتاد ضربه . اما اگر بار ششم مجرم مرتکب جرم بالا گردید و دفعات قبل حد نخورده ، یا آنکه از کیفر آن گریخته بود چهار صد ضربه کیفر اوست : "

کیفر زخم خطرناک برای بار اول شصت ضربه ، برای بار دوم صد ضربه ، برای بار سوم یکصد و چهل ضربه ، برای بار چهارم یکصد و هشتاد ضربه است . اما اگر مجرم بار پنجم مرتکب زخم خطرناک شد و برای بارهای قبلی حد نخورده بود آن شخص سراپا مجرم و باید چهار صد ضربه به او زده شود و اگر مرتکب جرم فوق شده باشد و از حد خوردن گریخته باشد سراپا مجرم و باید چهار صد ضربه بخورد (فقرات سی ام و سی و یکم و سی و دوم و سی و سوم باب چهارم وندیداد) .

کیفر زخمهائی‌که از آن خون جاری شود ،برای بار اول صد ضربه ، برای بار دوم یکصد و چهل ضربه ، برای بار سوم یکصد و هشتاد ضربه است ، اما اگر بار چهارم مرتکب جرم بالا شده‌و حد نخورده بودو یا آنکه از حد گریخته باشد ،کیفرش چهارصد ضربه‌است (فقرات سی و چهارم وسی و پنجم و سی و ششم باب چهارم وندیداد) .

اما کیفر زخمهای استخوان شکن برای بار اول یکصد و چهل ضربه ، برای باردوم یکصد و هشتاد ضربه ، برای بار سوم (اگر برای بارهای اول حد نخورده باشد) ، یا آنکه اصولا" از حد گریخته باشد سزایش چهارصد ضربه است . (فقرات سی و هفتم و سی و هشتم و سی و نهم باب چهارم وندیداد) .

کیفر فردی که به شخص زخم بیهوش کننده بزند برای بار اول یکصد و هشتاد ضربه است ،برای بار دوم اگر در دفعه قبل حد نخورده باشد یا از حد گریخته باشدسراپا مجرم و باید چهار صد ضربه به او زده شود . (فقرات چهلم و چهل و یکم و چهل و دوم باب چهارم وندیداد) .

آنگاه که مجرمین به سزای عمل خودشان رسیدند (یعنی حدخوردند) ،می‌توانند در راه و روش و طریقه پارسائی و کلام های الهی ، (مقصود نماز ودعاهای دینی است) با مومنین شرکت کنند (فقره چهل و سوم باب چهارم وندیداد) .

به طور خلاصه اغلب فقرات باب چهارم وندیداد درباره مجازات خلف عهود و طب قانونی وکیفرها است .

غیر از مواد بالا بازهم در کتب دینی زرتشتیان کیفرهائی درباره مجرمین آمده است که اگر بخواهیم به ذکر همه آنها بپردازیم مطلب بدرازا کشد .

۲۱ـ تعلیم و تربیت و ورزش در ایران باستان ـ طبق گفته هردوت اطفال قبل از پنجسالگی نزد پدران خود نمی‌روند ،بلکه با مادران بزرگ می‌شوند ، علت آن است‌که اگر اطفال بمیرند ، پدران غصه نخورند .

گزنوفرن در تاریخ خود متذکرگردیده که تربیت اولاد در دربار ایران بسیارمورد نظر بوده‌است . سابقا " عادتی بوده که اطفال را در محکمه حاضر می‌کردند ، تا محاکمات را بشنوند و با دادگستری از طفولیت آشنا شوند ، اما اکنون این امر منسوخ گردید است .

باز گزنوفون در تاریخ خود متذکر گردیده ، " که سابقا " به اطفال خواص گیاهان را می‌آموختند که از نظر مفید و مضر بودن درباره استعمال و احتراز آنها آشنائی داشته باشد ، اکنون نیز گیاه شناسی معمول است " .

فردوسی درباره تربیت کودک می‌فرماید :

" اگـــر بچـــه شیـــر نــاخورده‌شیر	بپـوشـد کســی در میــان حــریـــر
" دهــد نــوش او را ز شیــر و شکــر	همیشـــه وراپـــرورانـــد ببــــــر
"به گو هر شود باز چون شد بـــزرگ	نترسد ز آهنـــگ پیـــل سترگ "

تعلیم وتربیت و ترویج فرهنگ نزدایرانیان باستان منتهای درجه اهمیت داشته است و از اوان کودکی در اطفال و سپس در جوانان مجری می‌داشتند ، که احساسات نیکی در آنها تولید کنند تا پیوسته به طرف سه دستور بزرگ توجه داشته باشند .

در دربار ایران از عصر مادهاپادشاهـــان‌ایران طرز تعلیم و تربیت آنان به نحوی بوده که در تمام مشرق وجود نداشته است .

هردوت گوید : " ایرانیها اولاد خود را بیشتر درسه‌امر تعلیم می‌دهند نخست راستی دوم سواری سوم تیراندازی " .

غیر از هرودت مورخین دیگر یونانی با آنکه میانه خوبی با ایرانیان نداشتندان تعلیم و تربیت ایرانیان بسیار گفته‌اند .

" گزنوفون در کتاب سیروپدی (کوروش نامه Cyropadie) در این باب مفصل صحبت داشته است و مرکز آنرا پازارگاد گوید ، که شاهزادگان و اشراف زادگان به آموزش و پرورش اشتغال داشتند .

محصلین به چهار طبقه تقسیم می‌گردیدند و هر طبقه تحت نظر اولیاء خود به تحصیل مشغول بودند و تحصیلات آنها عبارت از خواندن و نوشتن بوده که تا شانزده و یا هفده سالگی ادامه داشت ، آنگاه سواری و تیراندازی و نیزه بازی می‌آموختند که برای آتیه مهیا باشند " .

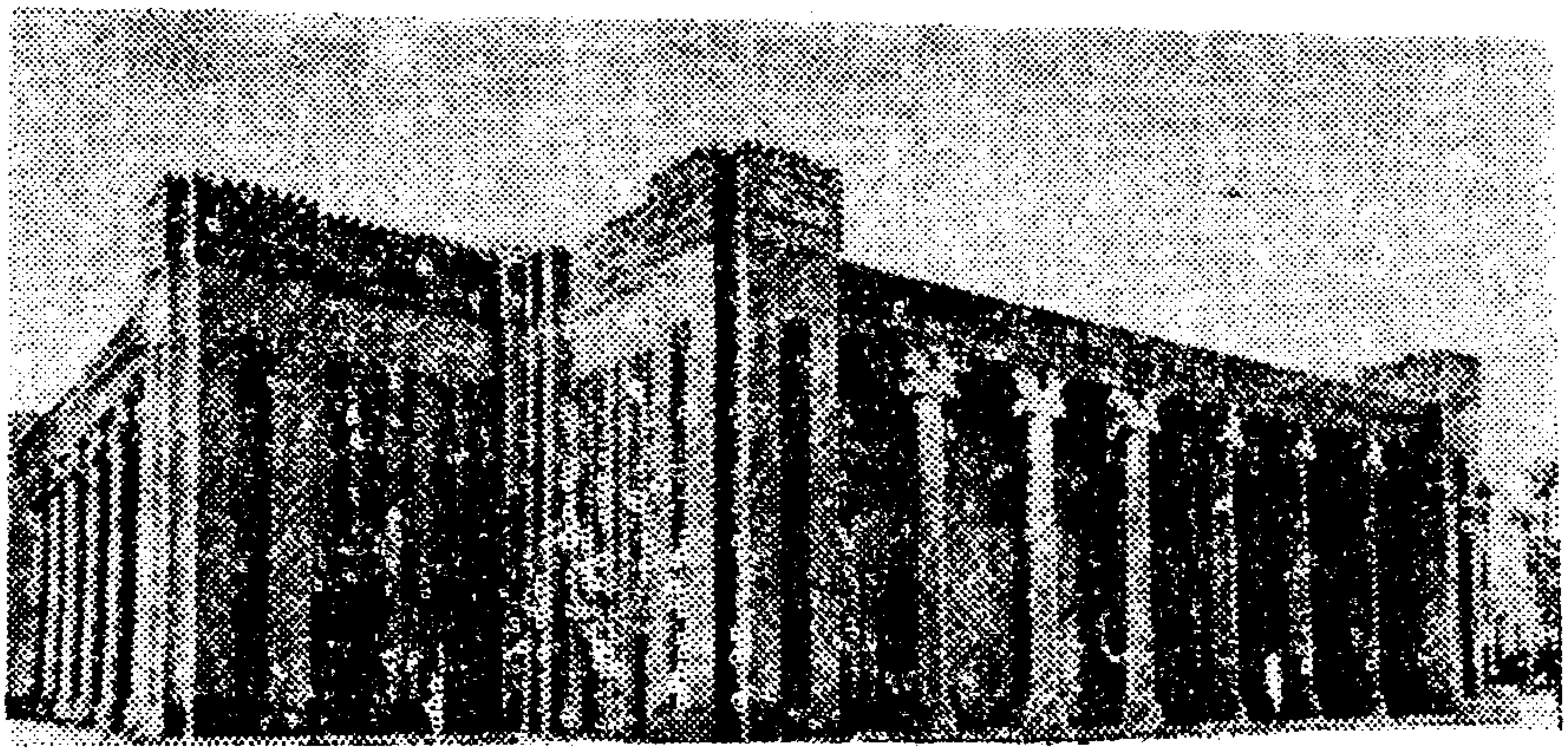
غیر ازگزنوفون دیگران بمانندا سترابون وافلاطون دراین باب‌مفصل نگاشته‌اند ، که ذکر همه آنها باعث تطویل مقال گردد .

مدارس و مکاتب آن دوران اهمیت خاصی‌داشته وچنین بنظرمی‌رسد که به مانند آن ها درآن زمان در هیچ یک از پایتخت های دنیا نبوده است .

باب چهارم وندیداد فقراتی درباره تحصیل علم دارد . فقره چهل و پنجم از باب بالا دستور تحصیل را برای طلاب علم معین داشته است ، که باید روزها به تحصیل پرداخته و درآن استقامت ورزند و شب استراحت کنند .(از منابع مختلفه) .

نگارش سطور بالا از آن نظر بود که اصولا " کمی مطلب درباره تعلیم و تربیت روشن گردد ،که چنین اصولی درآن دوران حکمفرما بوده ونتیجه آن طبیعه" بر روی سایر علوم نیزآشکار گردیده است وچون عموما " سلاطین و شاهزادگان بر روی راستی و درستی پرورش یافته بودند در سایر موضوعات چه کشوری و چه لشگری و چه اجتماعی و

فرهنگی پیشرفت بیشتری نصیبشان گردیده است .



(شکل ۱۲۶) تصویری از تالار آپادانا در تخت جمشید هنگام آبادانی

(از هشت مقاله تاریخی و ادبی نصراله فلسفی)

استرابون در تاریخ خود گوید : " ایرانیان به اطفال خود از سن پنج تا بیست و چهار تعلیم‌انداختن تیروزوبین و سواری می‌آموزند " .

فیثاغورث مورخ یونانی در سیاحتنامه خود در فصل دخمه میترا گوید " که درباریان و زنان نازپرور چهل روز از طعامهای لذیذ باز داشته می‌شدند ، مدت دو روز تازیانه‌بدانها می‌زدند ،بیست‌روزروی‌توده‌های‌برف‌آنان‌رارا‌می‌بردند " . (همان‌منابع‌سابق) .

ورزش.ـ ایرانیان قدیم به ورزش و تربیت بدنی علاقه تام داشتند و داستان ورزش های باستانی و اصول دلیری و پهلوانی آنان در کشور ما هم هنوز زبانزد خاص و عام می‌باشد .پهلوانان و دلیران و گردان زیادی ازمیان آنان برخاسته و نام عده‌زیادی از آنان به مانند رستم و دیگران در کتب تواریخ آمده است .

قسمتی از شاهنامه شرح دلاوری این پهلوانان ایران می‌باشد ، تا آنجا که‌درباره رستم پهلوان بزرگ‌ایران زمین (پهلوان شاعر بزرگ ایرانی فردوسی طوسی) صفحات زیادی ازشاهنامه راگرفته و تاج و تخت کیانی در اثر مجاهدات این پهلوان دلیر محفوظ مانده است .

آنگاه به تقلیدفردوسی دیگران نیز رستم‌نامه بنظم درآورده‌اند و به مانندرستم پهلوان بزرگ پهلوانان دیگری را وصف کرده اند .

- توصیف‌موضوع‌پهلوانی‌ایرانیان‌باستان‌را بهاین‌مختصرنمی‌توان قناعت‌کرد ،بلکه باید حداقل شاهنامه یا آن قسمت‌که مربوط‌به رستم و شجاعت های وی است خوب خواند و شاهکارهای این پهلوان بزرگ و یا به طور کلی پهلوانی ایرانیان را درک کرد .

ایرانیان درباب ورزش منتهای‌جد رامعمول می‌داشتندو اطفال خود را از کوچکی به ورزش وهمچنین تحمل سختیها وا می‌داشتند و در جمیع کتب وافسانه های قدیم تاریخ ایرانیان از دلیری وپهلوانی آنان صحبت‌شده که اگر بخواهیم به شرح آن‌بپردازیم مطلب طولانی شود . بهترین منبع برای درک این مطلب شاهنامه فردوسی است .

در کتب مذهبی ایرانیان آمده است که زرتشت ازپروردگار برای پیروان خود ثبات قدم و شنوائی گوشها ونیروی بازوان و چشمان بینا و صحت مزاج درخواست کرد .

فرشته مظهرقدرت و نیرو و صلح وجنگ بهرام بوده است وایرانیان چنین معتقد بودند ، هرگاه این فرشته از فردی خشنود باشد تن وی سالم و او زورمند است ، یا آنکه هرکس تن زورمند و جسمی سالم داشته باشد بهرام از او راضی است .

در یسنا آمده است که: " فروهر مردان نیک ودلیران و نیرومندان‌و مردم‌چالاک را پیوسته می‌ستوده است " .

در اوستا متذکر است که تن آسانی وعیاشی و تن پروری آدمی را رنجور می‌کند و باید برعلیه تنبلی ستیز کرد، باید سحرخیزبود و آنگاه که بانک خروس آید باید مردم برخیزند و به طرف نیایش خداوند بروند.

گزنوفون گوید: " سابقا " ایرانیان به شکار می‌رفتند که این ورزش کافی بود مرد و اسب را ورزیده و خسته نگاه دارد، ولی از وقتی که اردشیر و همراهانش میگسار شده‌اند، از شکار صرفنظرکرده‌اند و اگر کسی موافق عادت قدیم با سواران خود به شکار برود، مورد بغض همگنان خود می‌شود، زیرا نمی‌خواهند که او از آنان بهتر باشد ": (ایران باستان جلد دوم تالیف مرحوم حسن پیرنیا مشیرالدوله).

" سابقا " یکی ازعادات ملی این بود که پارسیها در راه ها پیاده حرکت نکنند و مقصوداز عادت مزبور این بود که از مردم سواران خوب تربیت شوند. امروز روی اسبان پارسیها عده قالی ها بیش از عده آن روی بسترهای آنهاست و پارسی ها بنشستن بر جامه های نرم بیش از نشستن روی اسب علاقه مندند. " (نقل ازتاریخ ایران باستان مرحوم حسن پیرنیا مشیرالدوله).

۲۲ـ تعالیم زرتشت پیامبر ایران باستان ـ بزرگترین و مهم‌ترین تعالیم زرتشت در سه کلمه بیان گردیده است و آن پندارنیک، گفتار نیک و کردار نیک است که به زبان ایران باستان هومت، هوخت، هورشت می‌باشد و این سه کلمه در مذهب زرتشتیان بی اندازه اهمیت دارد و چنان مهم است که تقریبا " می‌توان گفت اصول مهمه مذهب را تنظیم می‌کند و بدین مناسبت درباره جمیع موضوعات زندگی و همچنین کسب علم ودانش و یا هر امری از امور زندگانی اجتماعی از آنجا که این سه کلمه را نصب العین خود می‌دانستند به پیروی از آن بزرگترین عامل ترقی در علم را در دست داشتند.

از آن گذشته درمینوخرد باب ۵۷ فقره ۱۳ درجات بهشت را هومتگاه ، هوختگاه ، هورشتگاه که ترجمه آن جایگاه اندیشه نیک وجایگاه گفتارنیک و جایگاه کردارنیک‌می‌باشد آمده است . بعلاوه برای جهنم نیز سه مرتبه قائل گردیده است دژمت ، دژهوخت ، دژورشت که ترجمه آن جایگاه اندیشه بد و زشت وجایگاه گفتار زشت و جایگاه کردار زشت می‌باشد . این امر می‌رساند که تا چه حد در آئین زرتشت به نیکی توجه بوده است .

به طورفهرست تعالیم‌زرتشت را مختصرا "متذکر می‌گردیم و اضافه می‌کنیم آنچه از خلال صحائف کتب و تواریخ و کتب مذهبی و دینی زرتشتیان مستفاد می‌گردد آنکه زرتشت :

الف) خدا شناسی را به زرتشیتان آموخت و برای این امر منتهای مجاهدت را کرد و فهماند که بزرگی و عظمت از اهورامزداست ،

ب) از آن گذشته تعالیم زیادی درباره مومنین به آئین خود داده وتکالیف افراد و وظائف آنان را در زندگی به آنان نشان داده است ،

زرتشت پیوسته توجه کرده که انسان باید از روح خبیث (انگره مینو) که در برابر روح ملکوتی (سپنته مینو) قرار دارد ، پرهیز نماید وآدمی که در برابر دو قوه خوبی و بدی قرار دارد ، یا بهتر بیان داریم نور و ظلمت یا آنکه بگوئیم مبارزه خوبی با بدی وبرطرف کردن بدیها می‌باشد ، منتهای سعی وکوشش را کند و توصیه فراوان کرده است .

ج) فردوسی‌در ظهور زرتشت و سرگذشت کشتاسپ گوید :

چنان دیدگوینده یک شب بخواب	یکی جام می داشتی چون گلاب
دقیقی زجائی پدید آمدی	برآن جام می داستانها زدی

بفردوسی آواز دادی که " می — مخور جز به آئین کاوس کی
" که شاهی گزیدی ز گیتی که بخت — بدو نازد و تاج و دیهیم و تخت
" شهنشاه، محمود گیرنده شهر — زگیتی بهر کس رساننده بهر
" برین نامه برچند بشتافتی — کنون هرچه جستی همه یافتی
" از این باره من پیش گفتم سخن — اگر باز یابی بخیلی مکن
" زگشتاسب وارجاسب بیتی هزار — بگفتم سرآمد مرا روزگار
" گر آن مایه نزد شهنشه رسد — روان من از خاک برمه رسد "
خجسته پی و نام او زرد هشت — که اهریمن بدکنش را بکشت
بشاه جهان گفت پیغمبرم — سوی تو خرد رهنمون اندرم
" جهان آفرین گفت بپذیر دین — نگه کن بدین آسمان و زمین

باز فردوسی درباره ظهور زرتشت گوید :

" نگرتا تواند چنین کرد کس — مگر من که هستم جهاندار و بس
" زگوینده بپذیر به دین اوی — بیاموز ازو راه و آئین اوی
پر از نور مینو ببد دخمها — وز آلودگی پاک شد تخمها
پراکندش اندر جهان موبدان — بآئین نهاد آزرین گنبدان
نخست آذر مهر برزین نهاد — بکشور نگر تا چه آئین نهاد

بطور خلاصه آنچه از شرح حال و آثار زرتشت برمی‌آید آنکه تعالیم وی پیوسته با راستی و درستی و خداپرستی و نیکی وخیر رساندن توام می‌باشد .

اینک چند نمونه از تعالیم اوستائی ذیلا نگاشته می‌شود :

۱ـ اهورامزدا تنها خالق جهان است (یسنا ۴۴ـ ۷)،

۲ـ در جهان راه یک است و آن راستی است ،

۳ـ جد و کار من برای راستی و درستی ، و آنچه آرزو دارم‌که مایلم انجام‌پذیرد انتشار راستی ود رستی است (دینکرد باب ۱۰۱) .

زرتشت عقل و رای و خرد را بسیار تجلیل کرده است .

در شاهنامه فردوسی دراین باب سخن بسیار رفته است . اینک یکی دو نمونه را در این مبحث متذکر می‌گردیم :

" چـو کاوس خـود کامد اندر جهان — ندیدم کسـی از کهـان و مهـان
خرد نیست او را نـه دین و نـه رای — نه هوشش بجـای است ونه‌دل‌رأ بجای
" تو گوئی بسرش اندرون مغز نیسـت — یک اندیشـه او همـی نغـز نیسـت
" کس از نامـداران پیشیـن زمـان — نکـردنـد آهنـگ زی آسمـان
" چو دیو انگانست بی هـوش و رای — بـهر باد کایـد بجنبـد زجـای

باز فردوسی در نزاع رستم و کیکاوس فرماید :

" خـرد بایـد انـدر سـر شهریـار — که تیـزی و تنـدی نبایـد بکـار"
" تو دانی که کاوسـرا مغـز نیسـت — به تیـزی سخـن گفتـش نغـز نیست"

باز در داستان کیخسرو بیژن می‌فرماید .

" هر آنکس کـه گـردد ز راه خـرد — سرانجـام پیچـد زکـردار بـد "

۲۳ـ نکاتی چند در اخلاق ایرانیان باستان و اثر آنها بر روی طب دوران

الف) کلیات و کار و کوشش

باید دانست که درآئین زرتشت آمده است که خداوند جمیع نعم را برای‌خوشی

بشر آفریده است ،تاهمه از آن برخوردار گردند .آنانکه با جدوکوشش بکار اشتغال ورزند وراحتی خودو زن و فرزند را آماده‌کنند ، رستگار می‌گردند و اهورامزدا از آنان خشنود می‌شود . انزوا ، ریاضت و بیکاری از مسائلی بوده که در آئین زرتشت بسیار مذموم و ناپسند بوده است .

در وندیداد آمده است ،که زرتشت از اهورامزدا پرسید : " چه کسی بهتراست ، آنکه مردی توانگر است یا مردی فقیر .کسی که با خوردن‌گوشت خودرا نیرومند می‌نماید . آنکس که متاهل وصاحب زن و فرزند است یا آنکه تنهاو مجرد است ،آنکس که بهآبادانی جهانی علاقه مند است یا آنکه به دنیا پشت پازده و منزوی است" . ؟

اهورامزدا در پاسخ فرمود :

" من توانگر را بر فقیر و نیرومندرا برلاغر و ضعیف‌و مرد متاهل‌و صاحب‌خانمان و زن و فرزندرا برمجرد وآنکس را که زمین را با سعی و جد خود آباد گرداند برآن کس که پشت پا بدان زند و از آن نعمتها چشم پوشد ترجیح می‌دهم " .

فقره سی و دوم از باب دوم وندیداد چنین آمده است : " پس جمشید همان‌طور که اهورامزدا خواست کرد . این زمین را با پاشنه ها زیر ورو کرده وبا دستها کند . . . " .

در یسناقطعه‌اول‌زرتشت‌به‌مردمی‌که‌ازخوشی‌های‌گیتی‌و احکام‌برخوردارمی‌گردند ، آتیه خوش بشارت می‌دهد .در کتیبه‌ای ازعهد هخامنشی (کتیبه داریوش درنقش‌رستم) ، پس‌از حمد و ثنای پروردگار وتوحید متذکرگردیده‌که خداوند تمام وسائل را آفریده ، تا مردم از آن بهره مندگردند . در فقرات ۶۰ و ۶۱ باب پنجم وندیداد آمده است که چون اهورامزدا اجازه ضایع کردن قیمت لباس را نمی‌دهد به مقدار یک درهم نه به مقدار یک اوجین (مقیاس وزن یامساحت ؟) . همانطورکه به زن چرخ‌ریس به اندازه یک اوی (مقیاس

اندازه مانند گره‌وذرع) ، اجازه نمی‌دهد آنرا دور اندازد . و چون ضایع کردن پارچـــه حرام‌است اگر مزداپرست روی مرده به اندازه یک اوی پارچه یاریسمان بیندازد کارحرامی است و به مانند آن زن چرخ ریس به اندازه یکاوی از ریسمان را دور بیندازد ، تا زنده است پرهیزگار شمرده نمی‌شود و پس از مرگ بهشت به او بخشیده نمی‌شود .

پرهیز از ریاضت وانزوا در آئین زرتشت تاءکید گردیده است .

در وندیداد آمده است که زرتشت از اهورامزدا سوال می‌کند : " که ریاضت بهتر است یا کار و کوشش، یا آنکه بدن خود را ضعیف می‌کند و از خوردن امتناع می‌ورزد؟ اهورامزدا در پاسخ می‌فرماید :

" کسی را که به کار و کوشش درآبادانی زمین هابکوشد ، برتری می‌دهم و باز برتری می‌دهم آنکه شکم خود را به گوشت انباشته نماید و خود را قوی نگاهدارد " .

در وندیداد فرگرد هیجدهم فقرات ۱۶ و ۲۴ آمده است که : " خروس بانک می‌زند که ای آدمی برخیز و نماز بجای آر و به دیوها نفرین فرست . . . " .

بنابراین ملاحظه می‌گردد که کار و کوشش در آئین ایران باستان چه نقش‌مهمی را داشته است .

ب) مقصود و مفهوم زندگی

زرتشت دستور می‌دهد که باید آدمی قوای خود را صرف خدمت و نیکبختـــی دیگران کند ، تا جهان و جهانیان سعادتمند گردند و وسیله اولی آن کار می‌باشد .دیگر آنکه باید خود را شناخت و معرفت به نفس حاصل کرد و اصولا " آدمی را دراین جهان برای زندگی خوب و خوش و شادی جسمی و روحی تشویق کرده که بهره‌مند و طرفدار سعادت بشر و زندگی اجتماعی خوش می‌باشد و از انزوا و کناره گیری متنفر بوده‌است .

وی معتقد بوده است که آدمی برای زندگی اجتماعی خلق گردیده و زندگی یک جنگ و ستیز دائمی بین بدی و نیکی است که باید همه در تمام عمر حامی و پشتیبان درستی و راستی بود و برعلیه زشتی ستیز نمود (یشتها و یسناء

ج) راستی و درستی

درباره راستی و درستی آنچه مشهور است و در جمیع کتب مورخین آمده آنکه ، ایرانیان به صفت راستی و درستی شهره آفاق بوده‌اند . هرودت گوید : " ایرانیان از خرید و فروش و معاملات تنفر داشتند ، به دلیل آنکه در ضمن معاملات مجبور به اغفال و فریفتن یکدیگر و دروغ گفتن می‌شدند . همچنین برای احتراز از دروغ‌مایل به قرض گرفتن نبودند چرا که مبادا نتوانند در سر موعد از عهده پرداخت طلب برآیند " .

فردوسی گوید :

ز کـــژی گــریــزان شــود راستـــی   پدید آیــد از هــر سوئــی کــاستـــی

چو نیکی کنی نیکــی آیــد بـــرت   بدیر ابــدی باشــد انــدر خـــورت

د) احتراز از دروغ

درباره احتراز از دروغ اغلب مورخین حتی یونانیان که سر دوستی با ایرانیان نداشتند ، متفق القول این صفت ایرانیان راستوده‌اند و به مصداق "الفضل من شهد به الاعداء " مکرر در کتب تاریخ خود بدان اشاره کرده‌اند .

معروف است وقتی‌که کوروش‌بزرگ‌لیدیا را تصرف کرد ،عازم تسخیریونان‌گردید ، یونانیان به وی پیغام دادند که از تسخیر یونان صرفنظر کند. والا برای دفاع از خاک خود به جنگ خواهند پرداخت . کورش در پاسخ گفت : " آنگاه که عازم تصرف یونان گردم از ملتی که روزها در بازار مرتکب هزاران دروغ می‌گردند هیچ گاه ترس و وحشت

نخواهم داشت " .

در کتیبه داریوش‌بزرگ‌وصیتی است که به پادشاهان پس از خود تذکر داده‌است بدین مضمون :

" آنکس که بخواهد سعادت و استقلال ملتش را بر بنیان محکمی استوار سازد ، می‌بایست دروغ‌را از کشور دور نماید و راستی را در سرزمینش برقرار کند " .

فردوسی دراین باره گوید :

بگیتی به از راستی بیش نیست ز کژی بتر هیچ اندیشه نیست

هـ) وفای به عهد

درباره وفای به عهد ایرانیان بسیار متعصب بودند و پیمان شکنی در آئین‌آنان بسیار مذموم بود .

در یشتها آمده است که اهورامزدا به سپنتمان زرتشت گوید : " آنکس که به مهر دروغ بگوید و پیمان شکند ، خراب و ویران کننده و قاتل راستی است " .

در وندیداد درباب چهارم فقرات زیادی درباره افرادی که خلف عهدنموده‌اند دیده می‌شود . فقرات اول تا شانزدهم این باب مکافات کسانی است که تخلف به عهد نموده‌اند .

و) رازداری

موضوع دیگر آنکه در نگاهداری سر ایرانیان جاهد و کوشا بودند .

ز) گریز از سقط و داشتن طفل حلال زاده،

ایرانیان درباره داشتن طفل‌حلال زاده و گریز ازسقط بسیارمعتقد و مومن‌بودند .

فردوسی در داستان سیاوش و سودابه گوید :

یکی کودکی دارم اندر نهان	زپشت تو ای شهریار جهان
" زبس رنج کشتنش نزدیک بود	جهان پیش من تنگ و تاریک بود "
یکی داروئی ساز کین بفکنی	تهی مانی و راز من نشکنی "
چو شب تیره شد داروئی‌خورد زن	بیفتاد از او بچه اهرمن
دو بچه چنان چون بود دیو زاد	چه باشد خود از دیو وجادو نژاد ؟
دو کودک برآنگونه برطشت زر	نهاده بخواری و خسته جگر
بپارید سودابه از دیده آب	همیگفت " روشن ببین آفتاب
همی گفتمت کوچه کرد از بدی	بگفتار او خیره ایمن شدی .
همی گفت کاین را چه درمان کنم	نشاید که این بردل آسان کنم
سرانجام گفتند " کاین کی بود	بجامی که زهر آکنی می بود
" دو کودک زپشت کسی دیگرند	نه از پشت شاهندوزین مادرند "

خلاصه آنکه در ایران باستان طبق گفته هردوت راستی و وفای بعهد و مردانگی به عنوان صفات بارز انسانی بوده است . از آن گذشته مرد باید بسیار عفیف و در حفظ عصمت خود کوشا باشدواگر میل و علاقه جنسی با زنی ناروا بود ، مرد عموما " ازاوپرهیز می‌کرد ، چنانکه رودابه و زال که عاشق یکدیگر بودند ، پس از آنکه به هم‌می‌رسندومی می‌نوشند و از بوس و کنار متمتع می‌شوند ولی جلوتر نمی‌روند .

فرودسی فرماید :

همی بود بوس و کنار و نبیند	مگر شیر کو گور را نشکرید

۲۴ــ چند نکته درباره دامپزشکی ـ درخلال مطالب صفحات کتاب گاهگاهی نام رمه و گله ضمن کارهای جمشید و توجه آیرانیان به تخم اصیل حیوانات متذکر گردیدیم .

اینک دراین مختصر نکاتی چنداز دامپزشکی درایران باستان از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم ، که از جهاتی با طب آن دوران بی ارتباط نمی‌باشد .

در اوستا که تقریبا " تمام موضوعات بهداشتی و طبی ازآن استخراج گردیده ، درباره سگ بسیاراهمیت قائل گردیده است‌و وجود وی در بعضی تشریفات لازم و ضروری بوده است .

سگ را حیوان مفید می‌دانستند و پرستاری و مواظبت آنرا به همان ترتیب که برای فرزندان افراد مرعی می‌داشتند ، عمل می‌کردند ، بدین شکل که مدت شش ماه از سگ توله ها پرستاری بعمل می‌آمده است .

باتمام این احوال سگ ها منشاءآزار و اذیت زیادبرای افراد محسوب می‌شدند .

چنین بنظر می‌رسد که بیماری هاری از اولین امراضی باشد که در طب ایران باستان بدان‌توجه شده است .

دراین باب در وندیداد چنین آمده است : " اگرسگ هار یا سگی که بدون عوعو کردن گاز گیردو در منزل یکی از پیروان اهورامزدا باشد، تکلیفش آن بوده که بایدقلاده چوبی به گردن سگ آویخته و او را به تیر ببندند . اگر از این دستور پیروی نشود و سگ هار گوسفندی را آزار یا انسانی رامجروح سازد ،در آن صورت باید صاحب سگ مانند قتل از عهده غرامت برآید " .

برای گاز اول حیوان یک گوش از حیوان ببرند و در پنجمین مرتبه باید دم وی

را ببرند و عاقبت معلوم نیست چه معامله با حیوان بعمل می‌آمده یعنی وی را میکشتندیا نه؟

هرگاه سگی بیمار می‌شد، به مناسبت آنکه وجودش عزیز بود، صاحب وی از دامپزشک کمک می‌طلبد. (وندیداد باب ۵).

درباره انجمن‌ساختن جهت‌درمان علاوه‌برآنکه برای‌انسان درآن دوران بوده، جهت حیوانات اهلی مفید مخصوصا" اسب نیز عمل می‌شده است. چنانکه‌درسیاحت‌ــ نامه فیثاغورث در ایران بدین امر اشاره شده است: ابار (بضم الف میرآخور داریوش) در پاسخ فیثاغورث گوید: " که اسب آن حیوان زیبای داریوش که اکنون به شهریاری نیک سیرت متعلق است به درد ناشناخت دچار گردیده‌و ما را به مرگ خود تهدید می‌کند، مغان از اقطار مملکت احضارشده‌اند رای‌خود را دربهبود آن اظهار کنند ،محفل عظیم فردا در پایگاه قصر منعقد می‌شود.

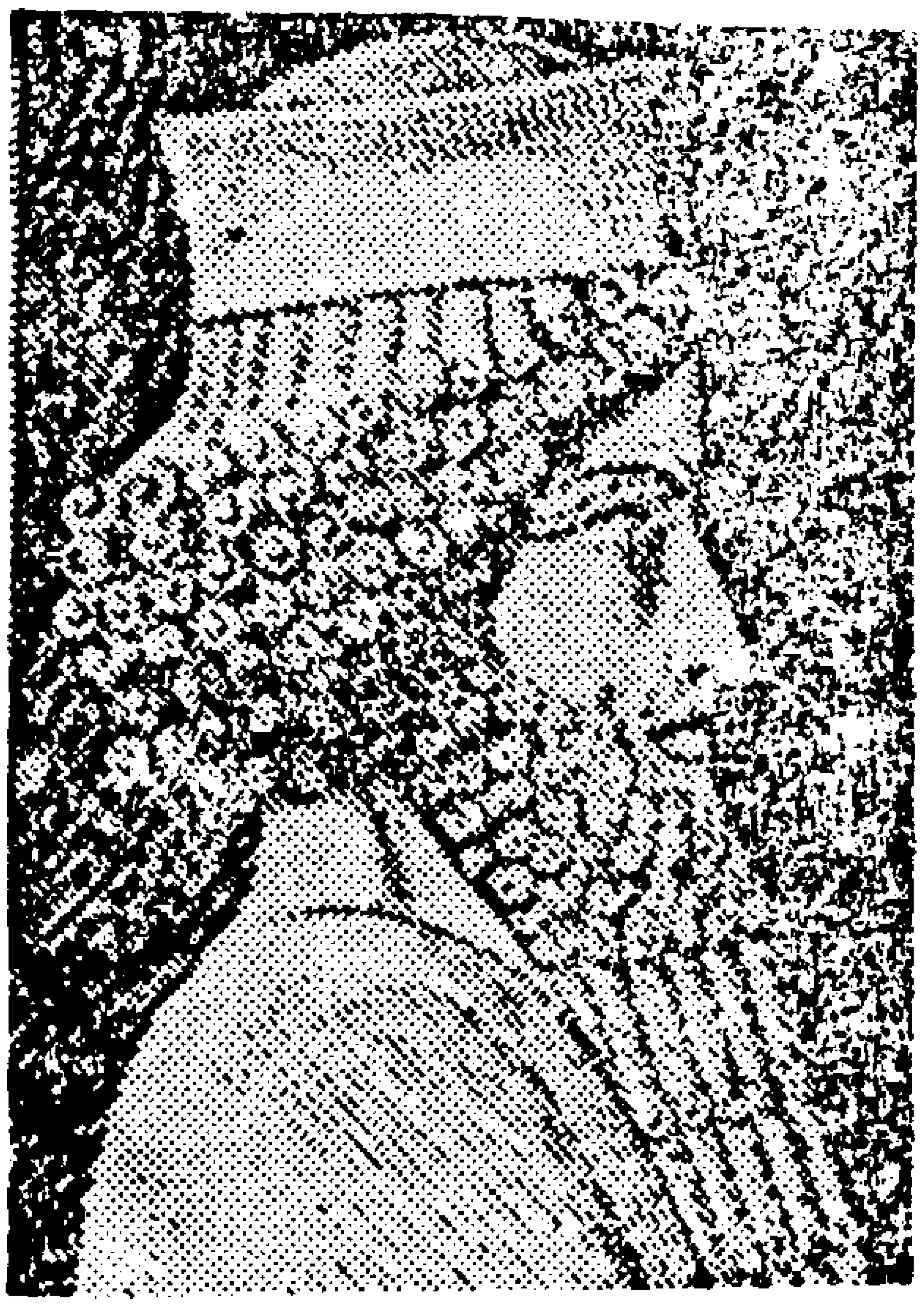
" نخست کسی که در این انجمن بار یافت من بودم، جای اسبان پادشاه ایران چنان نـزه و نیکو بود که اگر ارباب انواع جائی بهتر از آن برای خود خواستندی بسیار رنج بردندی، اسطبلها ازمعابد با شکوهتر بود، درباریان حضور داشتند، شاه بازرتشت آمد، .... ، نه او و نه هیچ یک از روحانیون بیماری حیوان را ندانستند و داروی درد را نشناختند، در برابر اهتمام شاه از ناتوانی خویش سرافکنده و اندوهگین بودند و می‌خواستند از میان جمع بیرون شوند.

در این وقت زرتشت دست بلند کرد و فریاد برآورد و گفت:

" ..... اصلاح مقدس و دشوار که از سالیان دراز به نام خداونــد روشنائی و آتش برعهده‌گرفته‌ام، اگر لازم و سودمند نیست از فرشتگان یاری می‌جویم

امروز در همین جا میان مغان و مصلح آنان فرمان خود را آشکار کنند ، آزمایشی قطعی و مسلم به شهریار ایران تکلیف می‌کنم ،اسب شاه که برای‌خواندن وی براریکه سلطنت پیک آفتاب بوده سخت رنجور است ، مغان در مداوای آن به عجز قصور معترفند و من شایستگی خود را اعلا م می‌دارم ، . . .

" رخصت می خواهم معالجت اسب شاه‌را شرطی‌بگذارم ، اگرمن به بازگشت تندرستی اسب توفیق یافتم ، مغان و معاندین به تقدس‌دعوت‌من گواهی‌دهند ، درحضرت پادشاه و دربار وجمله مردم اقرار کنند ، که زرتشت از آنان تواناترست زیرا براستی



(شکل ۱۲۷) تصویر داریوش (پرس پلیس)

دستور و فرستاده اورمزد است ، شاه علامت موافقت ارزانی فرمود . شما مغان و موبدان این دعوت باابهت را می‌پذیرید ؟ مغ سالخورده به نام همکاران متحیر و سرگردان خود برآنچه می‌گذشت رضا داد .

" آنگاه زرتشت به گوش راست اسب خم شد ، پنداشتی سخن گفت ، اما بسیار

آهسته، کسی چیزی نشنود ، پس سربرآوردو به شاه گفت : " این چارپا که وقف ساحت آفتابست ، به من که فرستاده ویم در دو رنج خود را بیان کرد ، میرآخور معتمد شاه برای اجراء آنچه تقریر می‌کنم حاضر شود .



(شکل ۱۲۸) مستخدم داریوش (پرس پلیس)

" ابار آمد ، زرتشت چونانکه با اسب کرده بود با وی نیز نهانی سخن گفت ، میراخور برفت و با چند ظرف مختلف الشکل برگشت ، زرتشت دو یا سه گونه مایع به دهان اسب ریخت و مفاصل اورا با دوائی خوشبوی بمالید و بخوردانی افروخته زیر سوراخ بینی نهاد ، عطری تند و نافذ از آن متصاعد گردید ، لحظه‌ای سپری شد ، زرتشت گفت : " پادشاه ایرانیان اسب بهبودی یافت ، هم اکنون می‌توانید سوار شوید ، براستی بی آنکه کسی مساعدت کند اسب برخاست و شیهه کرد و چشم بگشود و نزد صاحب خود رفت تا او را بنوازد (از ترجمه سیاحتنامه فیثاغورث) .

" از کارهائی که به داریوش نسبت‌می‌دهند طبق گفته فیثاغورث آنکه پس از

تاجگذاری پولهائی چهارگوش طلا که به فرمان شاه ایران برای یادگار تاجگذاری و نشستن برتخت سلطنت سکه زده بودند بین مردم تقسیم گردید .

فیثاغورث گوید : " یکی از آنها را من بدست آوردم که در یک روی آن تصویر میراخور داریوش که لگام اسب را دردست دارد و روی دیگر حروف و کلمات ایرانی است . سپس شاه دستور داد صورتی سواره برایش ساخته شود و این عبارت برآن منقوش گردد : " داریوش پسر گشتاسب به وسیله اسب خویش پادشاه ایران شد " . (نقل از سیاحتنامه فیثاغورث در ایران ترجمه مرحوم یوسف اعتصامی اعتصام الملک) .

در کرده ۵ (یسنای سی و نهم) فقره یکم آمده است : " کسانی که برای تغذیه آنان (ستوران)آفریده شده‌اند و مردمانی که از برای پرستاری و پروراندن و علوفه دادن این (ستوران) خلقت یافته‌اند مورد ستایش می‌باشند (یسنا ـ جلد ۱ـ پورداود) . در آئین زرتشت علاوه بر توجه به بینوایان و درمان بیماران سفارش اکید شده ، عدول از آنان جزو گناهان شمرده می‌شده ، از آن گذشته ترحم به حیوانات نیز تاکید شده است . یکی از کارهای نیکو و خداپسندانه‌ای که دراحکام وآئین ایران باستان آمده ، که ازاحکام مذهبی بشمار می‌رود ، نوازش حیوانات و خوراک و پوشاک برای آنان و پرورش آنان بوده است .

۲۵ــ شاهان هخامنشی و رابطه آنان با طب دوران ـ در خاتمه طب دوران هخامنشیان وقبل از شروع به دوران اسکندر درایران وجانشینان وی لازم دانستیم ، نکاتی چند از آثار طب زرتشت و پادشاهان هخامنشی متذکر گردیم .

۱ــ چنانکه در فصول سابق آمد ، و از کتب مذهبی و تواریخ برمی‌آید ، یکی از ادوار بسیار روشن و از نظر طبی شایان توجه ، دوران جمشید پادشاه پیشدادی می‌باشد



(شکل ۱۲۹) تصویرخیالی از رازی

(طبق روایات مورخین مشرق زمین) . در سلطنت جمشید آنچه از کتب مذهبی و تاریخی برمی‌آید ، دورانی بوده که در آن دوران نه سرما ونه گرما وجود داشته‌و جهان از مرگ دیوآفریده عاری بود . (یشتها فقره دوم تا پنجم آبان یشت) .

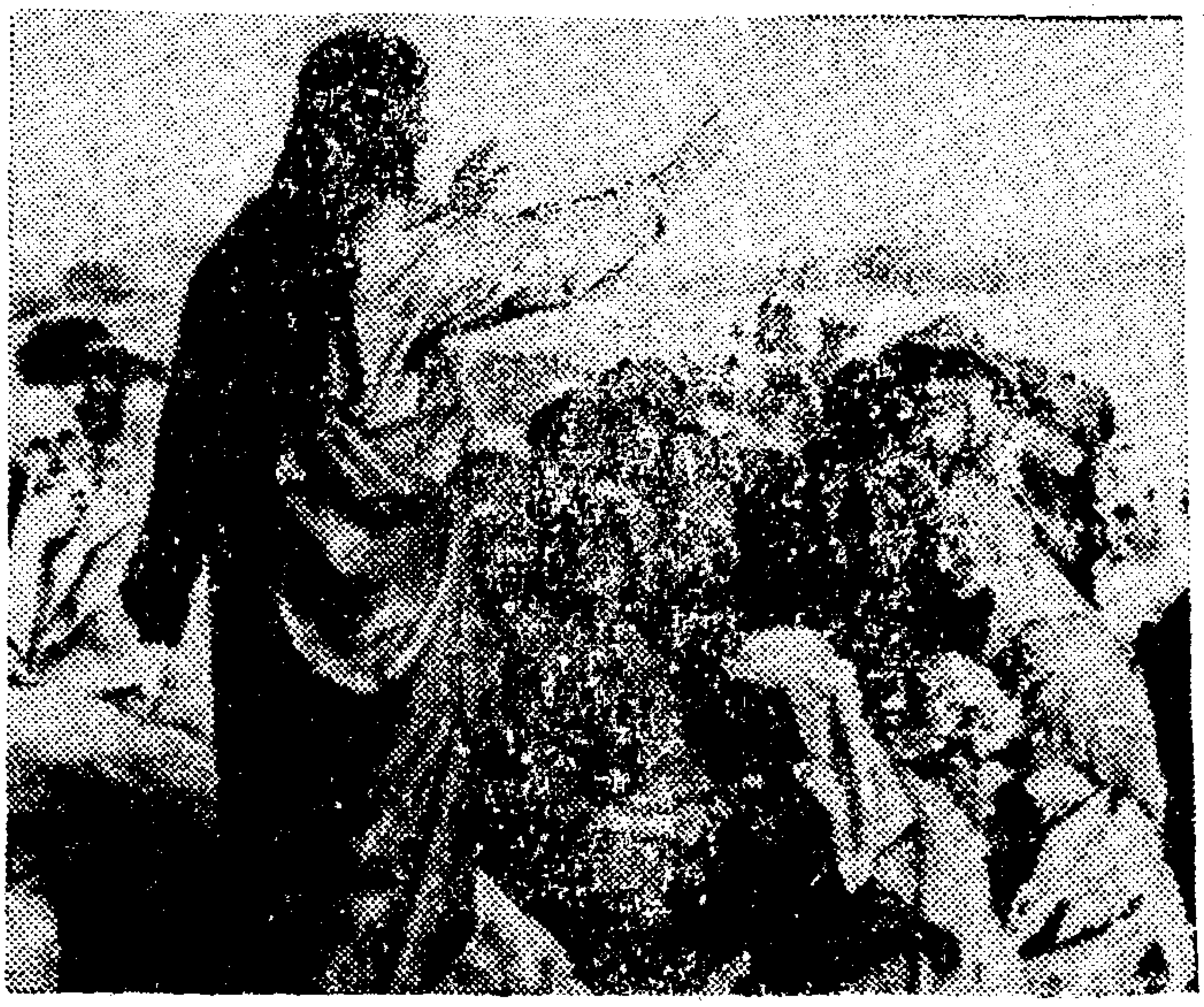
دیگرآنکه در همین یشت درباره خدمات جمشید آمده‌است که وی ماٴموربوده که به امر اهورامزدا دنیائی‌خوب جهت‌مردم تهیه کندو محلی برای پیروان‌دین برگزیند ، جوی آب و چراگاه برای حیوانات و خانه ها و سردابها تعبیه کند و تخمهای جانورانی که خوبتر و قشنگ تر باشند ،و گیاهانی بلند و خوشبو واغذیه لذیذتر تهیه کند ، و نطفه ها و تخم هائی از هر قسمی که ممکن شود یک جفت در آن جاها بیاورد که در تمام مدتی که درآن بسر می‌برندپوسیده و فاسدنگردند . از آن گذشته اشخاص ناقص که صاحب بیماریهاو بدخلقتی ها هستنددرآنجانبرد وآنها کمناخوشیهای اهریمنی دارند ،بدان جایگاهها داخل نگردند ، تا بتواند برای مردم گله و رمه مهیا سازد . وآنان از گرسنگی و تشنگی و پیری و مرگ دوری جویند (یشتها ــ آبان یشت) .

فردوسی در فصل سلطنت جمشید گوید :

چنین سال سیصد همیرفت کار   ندیدند مرگ اندر آن روزگار

ز رنـج و ز بـدشـان نبـود آگهـی　　　　میان بسته دیـوان بسـان رهـی

" درباره جمشید درزامیاد یشت آمده (فقرات ۳۱ تا ۳۸) آنکه در روی هفت کشور ، سلطنت داشت ، مسلط بر دیوان و جادوان و پریها بود و در دورانش خوردنی و نوشیدنی فاسد نمی‌گردید . . . " .



(شکل ۱۳۰) نزد من آئید تا شما را شفا بخشم (گفته حضرت مسیح ع ـ انجیل متـی)

۲ـ گرشاسب طبق کتب مذهبی ایرانیان باستان ، پس از جمشید صاحب جلال و فرگشت ، در زامیادیشت فقرات سی و هشتم تا چهل و چهارم آمده است : "وقتی فراز جمشید روی برگرداند ، به شکل و صورت مرغی بر گرشاسب سایه افکند و آنگاه گرشاسب نیرو گرفت و نامورترین ناموران گشت " .

گرشاسب را القابی مانند آرام دهنده بود .

ذکر مطالب بالا ،گرچه بیشتر به افسانه شبیه است ،اما از نظر آنکه اصول عقاید و تصورات ایرانیان باستان به زمانهای راحتی و سلامت روشن گردد ، نگارش رفت .

اما درباره پادشاهان هخامنشی چنانکه درفصل مربوط به اطباء خارجی درایران دیدیم اثری دیگر در تاریخ طب از خود بیادگار گذاردهاند که انعکاس آن در توریه و انجیل آمده است .

۳ـ توضیح آنکه چون کورش (وفات کوروش ۵۲۹ ق.م .) نجات دهنده اسراء یهود از سرزمین آشور بود ، بدین مناسبت در توریه از وی یاد شد و بعد هم دنبالهاین امر درباره پادشاهان دیگر هخامنشی آمده است . در انجیل به شرح ایضا " نام پادشاهان هخامنشی و زرتشتیان و خدمات آنها بخوبی یاد شده است (فتح بابل به دست کوروش به سال ۵۳۸ ق . م . اتفاق افتاد) .

از آن گذشته چون پادشاهان هخامنشی بسیار مقتدر و فرمانروا بودند ، بدین لحاظ تعدادی از کارهائی که انجام یافته و برای پیروان حضرت موسی(ع)وحضرت عیسی (ع)اصولیبنظرمیرسید ، به پادشاهان هخامنشی منسوب داشتهاند .

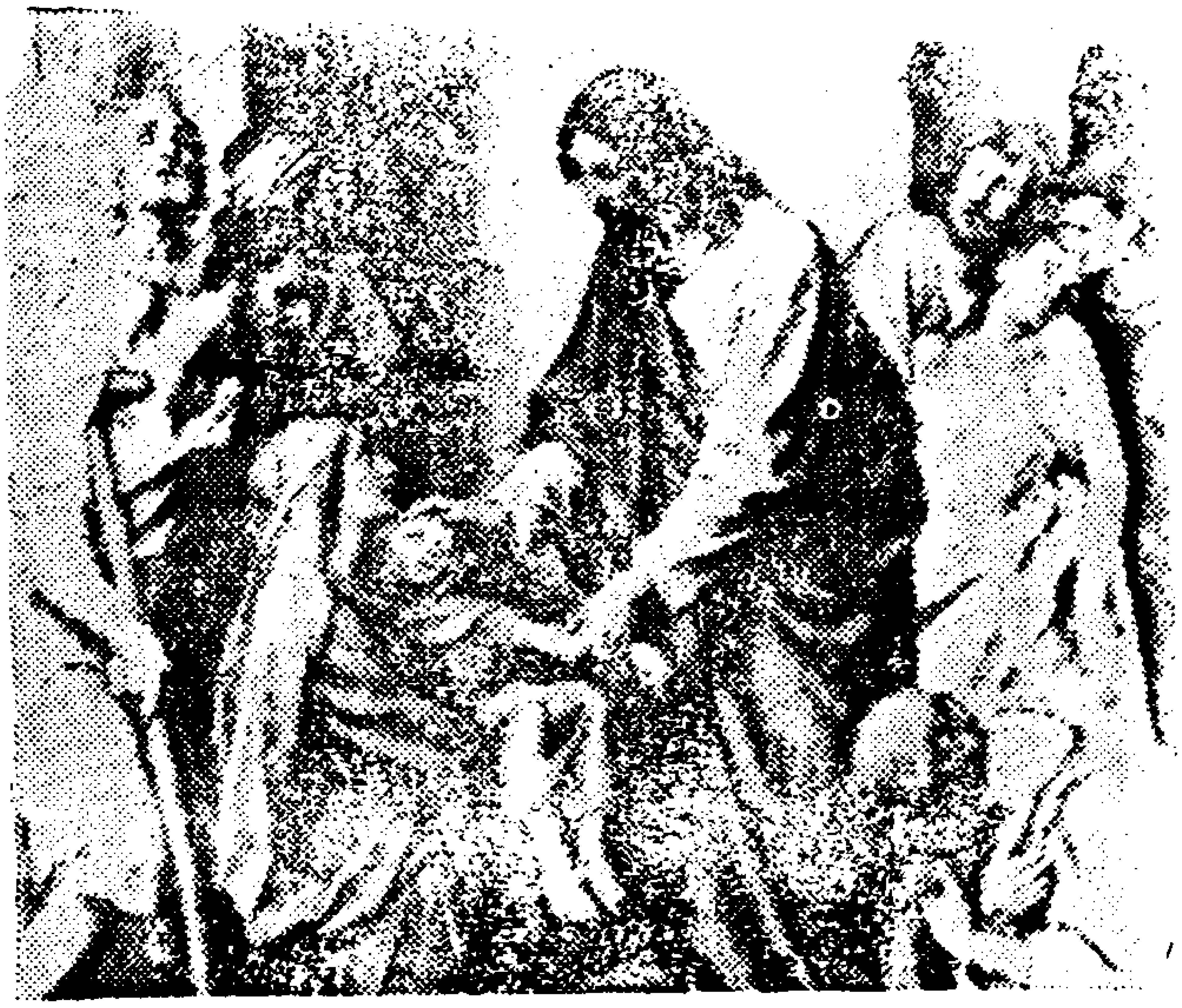
اینک آیاتی چند منتخب از توریه وانجیل را از نظر خوانندگان این کتاب میگذرانیم ، تا این مطلب واضح وآشکار گردد .

۴ـ " و در سال اول کورش، پادشاه فارس تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود ، خداوند روح کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالکخود فرمانی نافذ کرد ، وآنرا نیز مرقوم داشت وگفت . کورش پادشاه فارس چنین میفرماید ، یهوه خدای آسمانها جمیع ممالک را به من داد . و مرا امر فرمودهاست که خانه برای وی در اورشلیم

که در یهودا است بنا نمایم " (از کتاب عزرا باب اول آیه اول و دوم) .

۵ـ در ایام اخشورش(این امور واقع شد) .این همان اخشورش است ، که از هند تا حبش برصد و بیست و هشت ولایت سلطنت می‌کرد . و درآن ایام حینی که اخشورش پادشاه برکرسی سلطنت خویش در دارالسطنه شوش نشسته بود " (از کتاب استرباب اول آیه ۱و۲) .

(باید دانست جلوس خشایار شاه در سال ۴۸۵ و قتل وی در سال ۴۶۶ق.م . و جلوس اردشیر دراز دست به سال ۴۶۵ ق.م . اتفاق افتاد) .



(شکل ۱۳۱) شفا دادن مسیح (ع) بیماران را (انجیل مرقس)

۶ـ " آنگاه داریوش پادشاه فرمان داد ، تا در کتابخانه بابل که خزانه ها در آن موضوع بود تفحص کردند . و در قصر احمتا که در ولایت مادیان است ، طوماری یافت

شد ، و تذکرهٔ درآن بدین مضمون مکتوب بود . در سال اول کورش پادشاه همین کورش پادشاه درباره خانه خدا دراورشلیم فرمان داد ، که آن خانه که قربانیها در آن می‌گذرانیدند ، بناشود ، و بنیادش تعمیر گردد و بلندیش شصت ذراع و عرضش شصت ذراع باشد . با سه صف سنگهای بزرگ و یک صف چوب نو و خرجش از خانه پادشاهداده شود . و نیز ظروف طلاو نقره خانه خدا را که نبودکد نصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته به بابل آورده بود پس بدهند و آنها را به جای خود در هیکل اورشلیم باز برند و آنها را در خانه خدا بگذارند . . . " (از کتاب عزرا باب ششم آیه اول تا پنجم) .

باز درباره داریوش آمده است :

۷ــ " و داریوش مادی در حالی که شصت و دو ساله بود ، سلطنت را یافت . و داریوش مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت نصب نماید ، تا برتمامی‌مملکت باشند . و برآنها سه وزیر که یکی ازایشان دانیال بود ، تا آن والیان به ایشان حساب دهند و هیچ ضرری به پادشاه نرسد .پس این دانیال برسائر وزراء و والیان تفوق جست ، زیرا که روح فاضل در او بود و پادشاه اراده داشت ، که او را بر تمام مملکت نصب نماید" (کتاب دانیال نبی ــ باب ششم از آیه ۱ تا ۴) .

۸ــ پس ازاین آیات در توریه آمده : " چون دانیال امین بود و نمی‌توانستندبر او عیبی بگیرند ، عده‌ای از وزراء و والیان به نزد داریوش رفتند ، وگفتند پادشاه حکمی استوار کند ،هر کسی که تا سی روز از خدائی یا انسانی سوای توای پادشاه مسئلتی‌نماید ، در چاه شیران افکنده شود . وچون دانیال هر روز عبادت می‌نمود و نزد خدای خود مسئلت و تضرع می‌کرد ، وزراء نزد داریوش رفتند و وی را از موضوع آگاه ساختند و شاه دستور داد که او را در چاه شیران انداختند و سنگی بر روی چاه به مهر خود و مهر وزراء

مختوم ساخت ، ولی شاه از این‌امر ناراحت بود . صبح زود برسرچاه‌شیران رفت‌ودانیال‌را خطاب کرد که آیا خدایت که او را پیوسته عبادت می‌کنی از دست شیران برهانیدت دانیال با صدای حزین گفت خدای من فرشته خود را فرستاد ، دهان شیرانرا بست تا به من ضرری نرساند .

" پس داریوش دستور داد دانیال را از چاه بیرون آوردند و آنها که دانیال را از چاه بیرون آوردند و آنها که بردانیال شکایت آورده بودند ، حاضر ساخته و ایشان را با پسران و زنان ایشان در چاه شیران انداختند . هنوز آنان به چاه نرسیده بودند ، که شیران برایشان حمله آورده همه استخوانهای ایشان را خرد کردند " .

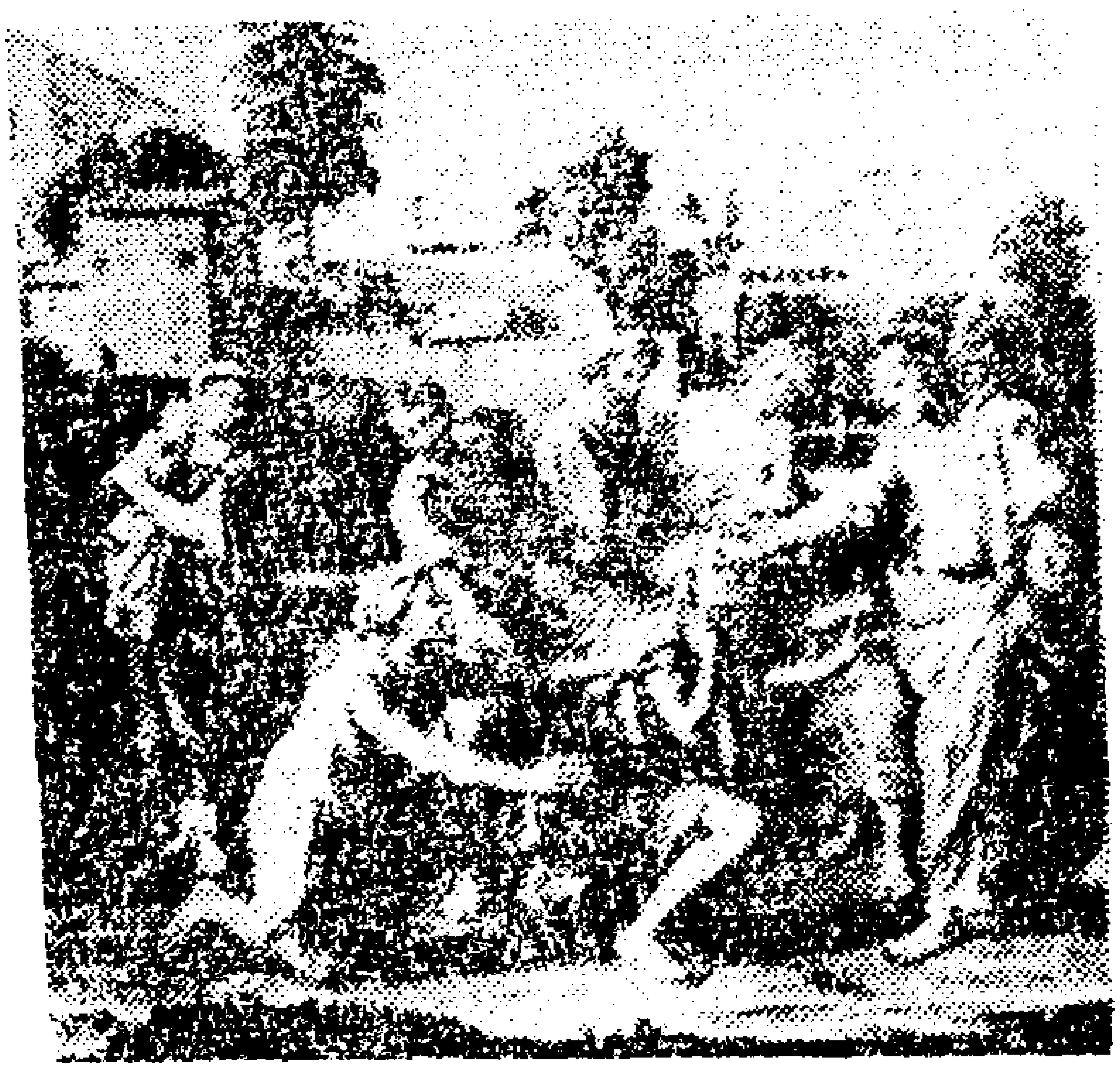
۹ــ در خاتمه این باب (آیه ۲۹) آمده است که :

" پس این دانیال درسلطنت داریوش و در سلطنت کورش فارسی فیروز می‌شود .

" تمام شد "

(باید دانست‌لشگرکشـــی داریوش به هند در سال ۵۱۲ق.م . و وفاتش به سال ۴۸۵ ق.م .بود) .

۱۰ــ اما آنچه که در انجیل آمده است ، پس از آنکه حضرت‌مسیح (ع)تولدیافت ، چندی بعد او را در محضری (اطاقی)نزد مغان زرتشتـی آوردند . (شرح این مطلب در فصل چهاردهم مربوط به بیماریها از آن



(شکل ۱۳۲) شفا دادن‌مسیح (ع) بیماران را (انجیل مرقـــس)

مشروحا " بیان گردیده است) ، از آن گذشته عده‌ای از مورخین و صاحبنظران را عقیده آن است ، که در طب انجیل بسیاری از مطالب ، ماٴخوذ از طب ایران باستان است .

۱۱ـ مصریها داریوش را یکی از شش مقنن بزرگ دنیا شمرده‌اند . آن شش‌مقنن عبارت بودند از: ۱) نی نه‌وس (Nineves) ۲) سسی کس (Sasyches که علم جبر و هیئت به هم میهنان آموخت ، ۳)سسوس تریس (Sesostris) ۴) باکوریس (Bacchoris) ۵) آماسیس (Amasis) ۶) داریوش (Darayavaush)

(صفحه ۲۳۰ کتاب ایران نامه ج ۲ـ گردآورده‌ی عباس پورمحمد علی شوشتری مهرین) .

۱۲ـ معروف است خشایارشا (۴۸۵ـ۴۶۶ق .م .) به هرجا که می‌رفت خوراکش از ایران بود ، آب ممالک خارجه را نمی‌نوشید بدین معنی که آب مخصوص از ایران برای وی برده می‌شد .

۱۳ـ هرودت درباره‌کوروش و داریوش و کمبوجیه (جلوس کمبوجیه ۵۲۹ ق.م . وفات وی ۵۲۱ ق .م .) و خشایارشا در کتاب اول خود شرح صفات و اخلاق آنها همچنین ایرانیان را بسیار مشروح ذکر کرده است . منجمله هرودت گوید : " یک نفر یونانی برای حفظ کشور خود که به دست دشمن نیفتد ، آنقدر به ستیز می‌پرداخت ، تا آنکه بدنش ریش می‌شد . پارسیها این شجاعت را می‌ستودند ، اگر زخمهایش کشنده نبود آنرا شسته و می‌بستند و به مانند یک پهلوان با او رفتار می‌کردند (برای اطلاع زیاد درباره شاهان ایران رجوع شود به کتاب اول هرودت ترجمه دکتر هادی هدایتی) .

۱۴ـ پادشاه حامی مردم بوده و برای وی وظائف‌زیادی برطبق دستور اوستا معین گردیده بود .

مثلا " در دینکرد ضمن وظائف پادشاه نوازش زنان و کودکان و ایجاد موٴسسات

خیریه و بیمارستانها و امکنه عام المنفعه جهت درمان بینوایان و بیماران آمده است .

درا‌ینجا تاریخ طب در دوران آریائی و زرتشت و هخامنشیان تمام گردید . در صفحات آتی تاریخ طب دوران پس از هخامنشیان (اسکندر و خلفای او و اشکانیان) شروع می‌گردد .

قسمت سوم

تاریخ طب پس از انقراض سلسله هخامنشی تا ظهور ساسانیان

این فصل شامل تاریخ طب از حمله اسکندر و اثروی و خلفایش در طب ایران و دوران اشکانیان است

اینک سطوری چندکه درباره اسکندر در این کتاب به رشته تحریر در می‌آید از آن نظر است که:

اولا " اسکندر مقدمات پزشکی را از ارسطو استادش فرا گرفته است ،

ثانیا "باید دانست ،در طب دوران هخامنشی اطباء یونانی در طب ایران دخالت داشته‌اند (چنانکه ملاحظه شد) ،

ثالثا " فتح ایران به دست اسکندر وآمدن عده‌ای از اطباء یونانی بااسکندر به ایران ، باعث گردید که طب یونانی در ایران بیشتر نفوذ کند ، مضافا " بدانکه مورخین درباره مرگ اسکندر و بیماریها وهمچنین علت مرگ وی یادداشتهائی کرده‌اند .

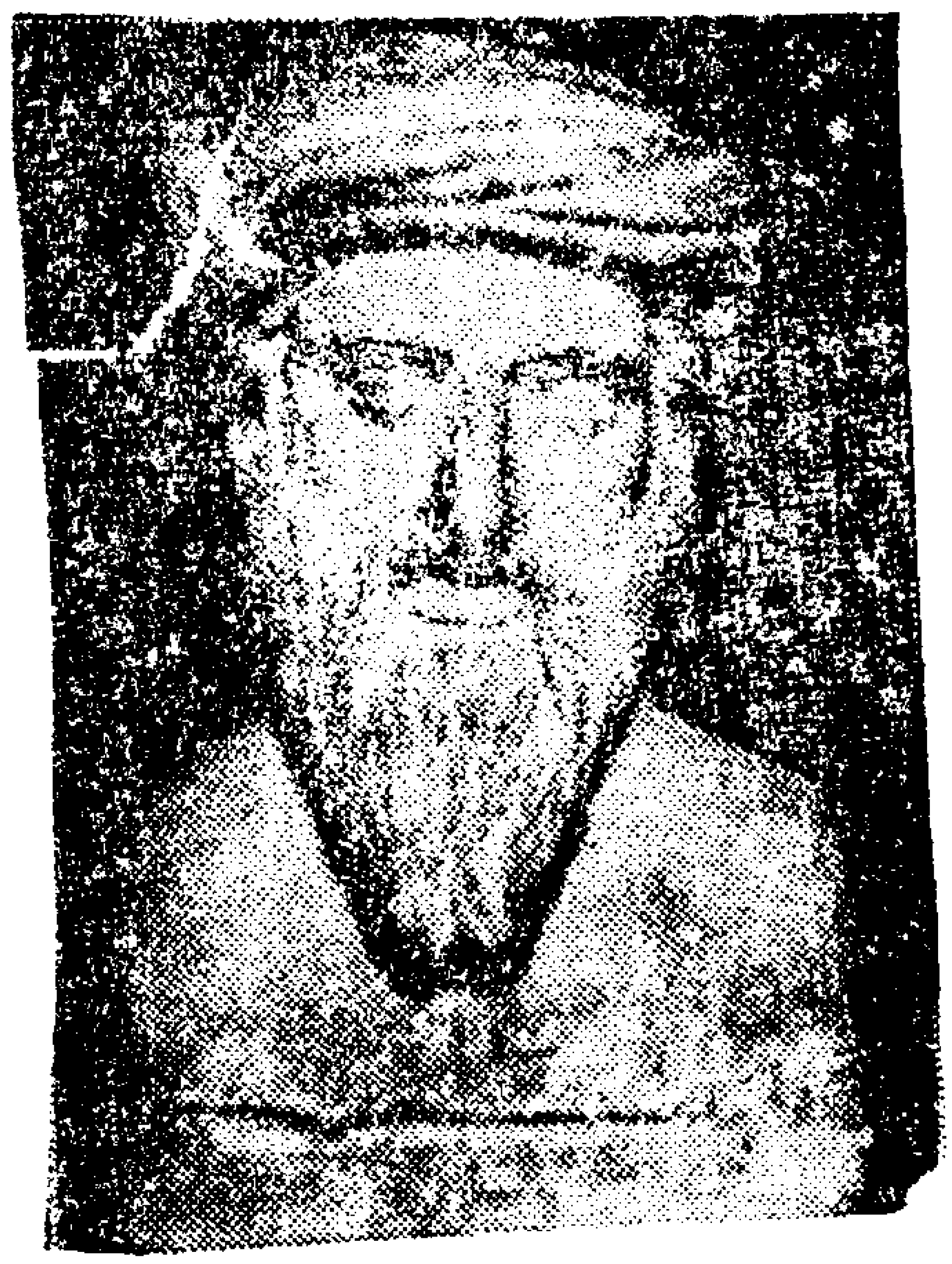
قبلا " لازم است شمه‌ای درباره خواب تاریخی فیثاغورث حکیم و مورخ یونانی (بدون آنکه در صحت و سقم آن وارد شویم) که درباره سرنوشت داریوش و پرسپولیس می‌باشد ، در این مختصر به نظر خوانندگان گرامی برسانیم .

۱ـ خواب تاریخی فیثاغورث ـ آن قسمت از این خواب تاریخی که بسیار مهم

است ذیلا" نقل می‌شود .

فیثاغورث گوید : " همینکه شاه را (مقصود داریوش است) ترک کردم خوابـــی عجیب برمن مستولی گردید و مرا بیازرد ، پس از بیداری گرچه برخلاف احتیاط و حـزم بود ، چنین فکر کردم که شاه و زرتشت را از آن خبردار نمایم .

" . . . . پادشاهزاده بیگانه‌جوان از بلاد مغرب به ایران‌آمده ،سودای جهانگیری به سردارد به تسخیر تمام‌آسیا قیام کرده ، سی هزار مرد جنگی مقصود او را کفایت تواند کرد ، مانند کوروش بابل رامسخرساخته . . . . زنی بدکار که او را بیش‌ازهمه دوست دارد ، در اثناء سرسام باده خواری از جابرخاسته ، دونیمسوز مشتعل بدست‌می‌گیرد ، یکی را به عاشق خودمی‌دهدو می‌گویدپیرو من باش، هر دو به سوختن قصر شروع می‌کننـد ، رفتار شاه و معشوقه‌اش سرمشق میهمانان می‌شود ، هریک مشعلی برمی‌دارند ، در اندک زمان این قصور و ابنیه و اصول و ارکان و همه شهر به اخگر سوزان مبـــدل می‌گردد ،فاتح در روشنائی‌حریق میگساری خود را با رقص بپایان می‌رساند ، آنگاه با غرور ونخوت این سیاهکاری‌به گردونـه نشسته ، برای دریافتـن افتخارات پیروزی خویش به بابل می‌رود ، فریاد و فغان اهل شهر کمناگهان در دل شب به این حادثه



(شکل ۱۳۳) یک تصویر از فیثاغـــورس حکیم و مورخ یونانی (از کتاب تـاریـخ طب دکتر هنری سیجریست)

گرفتار شدند ، مرا بیدار کرد و پس از آن خوابم در ربود ، منظره دیگر مرتکب تخریب پرسپلیس در آغوش تکبر و تفاخر به چنگ بلیتی افتاده ، اضطراب و تشنج مرگ‌ازچهره‌اش نمایان‌است ،شایدبرای محافظت بابل ازغائله ویرانی‌پرسپلیس‌او را مسموم‌کرده‌اند . . . " . (نقل از کتاب سیاحتنامه فیثاغورث در ایران ترجمه مرحوم یوسف اعتصامی اعتصام ـ الملک) .

چنانکه میدانیم‌آن زن بدکار تائیس Thais مشهور و معشوقه اسکندرمقدونی بود .

۲ـ اسکندر و قتل دارا ـ اسکندر در خرابی و ویرانی و سوزاندن پرس پلیس از هیچ چیز مضایقه نکرد ، به دستور وی مردها را از دم تیغ و خنجر گذراندند ، زنها را بی ناموس کردند و جواهر آنان را ربودند و چنان چپاول کردند که اموال غارت شده را یونانیان ازدست یکدیگر می‌ربودند ، و چنان این شهر بزرگ غارت و منهدم گردیدوتنها اثری که امروزه ازآن دیده می‌شود برجای مانده است .

اسکندر سه جنگ با دارا کردو در هر سه جنگ دارا را شکست داد . (جنگ های گرانیک ۳۳۴ ، ایسوس ۳۳۳ ، اربیل ۳۳۱ ق.م.) . وی به سال ۳۳۰ ق.م. اکباتان را تصرف کرد . دو سردار بزرگ دارا جانوسیار و ماهیار دارا را از پای در آوردند (۳۳۶ ق.م.) .

فردوسی گوید :

" دو دستور بودش گرامی دو مرد — که با او بدندی بدشت نبرد
یکی موبدی نام او ماهیار — دگر مرد را نام جانوسیار
یکی دشنه بگرفت جانوسیار — بزد بر سر و سینه شهریار

نگـون شـد سـر نـامبـردار شــاه   وزو بــاز گشتنــد یــک سـر سپــاه

قاآنی گوید :

ناجوانمردی است چون جانوسیار و ماهیار

یار دارا بودن و دل باسکنـدر داشتـــن را

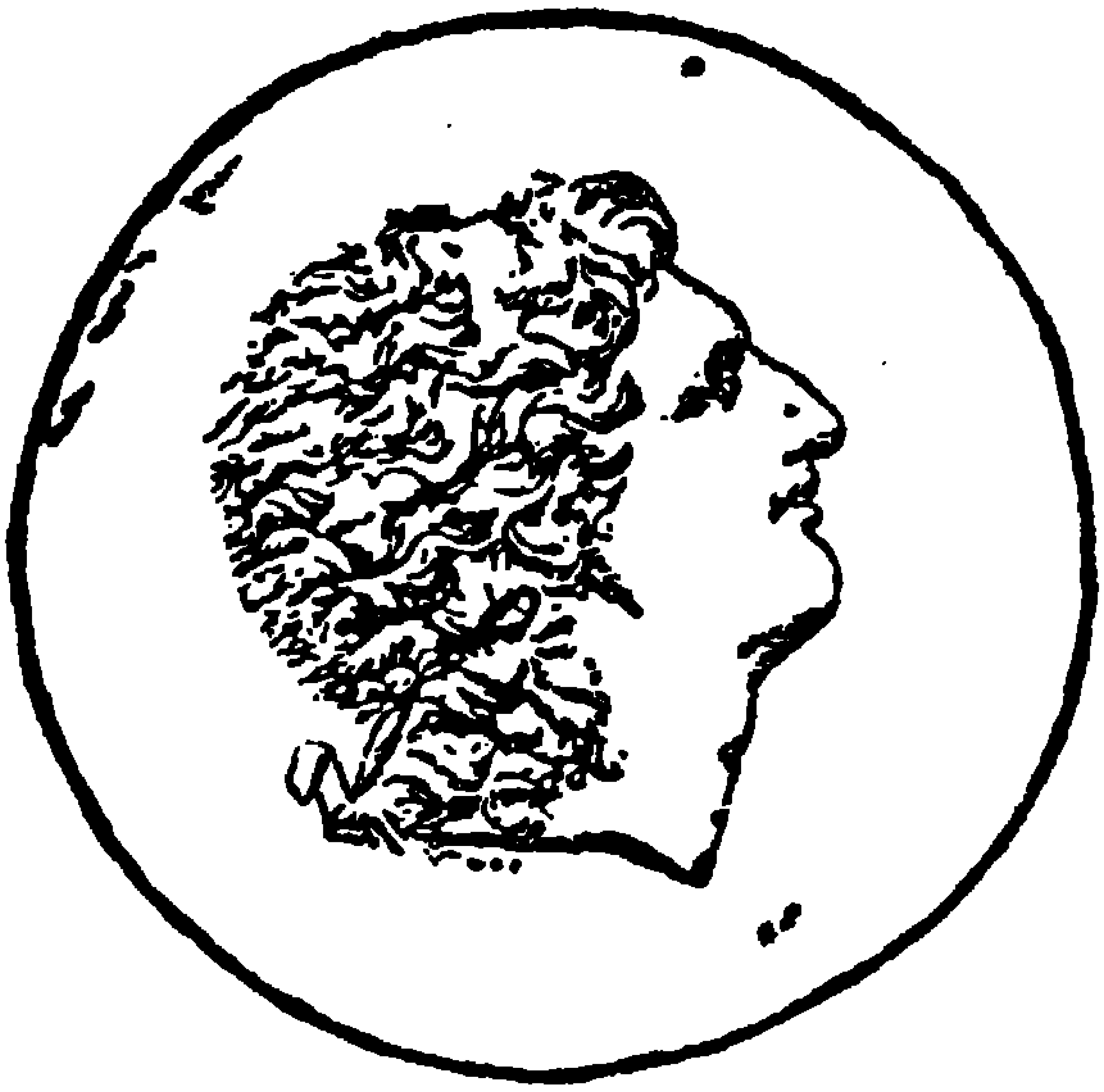
۳ــ ارسطو و اسکندر ــ از موضوعاتی که درباره اسکندر باید دانست آنکه ،ارسطو معلم وی یک سلسله مراسلات درباره بهداشت جهت اسکندر نوشته و به صورت کتابی درآمده است . این کتاب توسط یحیی بن بطریق یا ابن‌البطریق به عربی برگردانده‌شده است .از مراسلات اسکندر به ارسطو چنین مستفاد می‌گردد که تاچه حد ارسطو تعلق‌خاطر به اسکندر داشته است .

خلاصه آنکه اسکندر طی لشکر کشی به ایران تمدن ایرانی وآثار زرتشت را از بین برد و جز ضرر وزیان چیزی در کشور ما ببار نیاورد ، فقط بدون تعصب باید گفت رخنه تمدن غرب‌را به‌آسیای مرکزی و کشور ماو پای اطباء یونانی و بالنتیجه طب یونانی را که قبل از وی به ایران باز شده بود بازتر کرد .

۴ــ اسکندر در ایران ــ اسکندر به سال ۳۳۱ قبل از میلاد مسیح (ع) در کنـار رودخانه فرات در جنگ اربیل پادشاه ایران دارا را شکست داد .

اسکندر طبیبی داشته به نام فیلیپوس(Philipus) که همراه وی بود . وی اهل آکارنانیا (Acarnania) بود و می‌گویند این طبیب بیشتر عادت به تجویزدارو های سخت و سنگین داشته است .

مشهور چنین است ،وقتی اسکندر در اثر استحمام با آب گرم مبتلی به تب شد ،



(شکل ۱۳۴) مدال اسکندر (از کتاب تاریخ ایران سرپرسی سایکس)

فیلیپ می‌خواست جرعه ای برای اعاده سلامتی اسکندر بدهد ، به اسکندر خبر دادند که پادشاه ایران (داریوش) طبیب‌مزبور را برای مسموم کردن‌اسکندرتطمیع‌کرده‌است ، اسکندر چون اعتماد به طبیب داشت ، موقعی که جرعه دارو را سرمی‌کشید ، نامه را بدست فیلیپ داد ، طبیب نامه را خواند و به اسکندر گفت ، در صورت اجراء دستور سالم خواهد گشت .

اسکندر با بسیاری از اطباء یونانی و مصری و کلده‌ای که در آرتش وی خدمت می‌کردند ، آشنائی و توجه داشته ، برعکس به احوال اطباء ایرانی کاملا " آشنائی نداشته است .

معروف است که اسکندر پس از تصرف شهر میلاد به "قنوج" (بلوچستان‌کنونی) لشکر کشید ، در این رزم به دستور دانشمندان ایرانی و رومی و مصری از نفت استفاده کرد و پیلان جنگی پادشاه قنوج (فور) ازمیدان در رفتند و در جنگ تن به تن فور کشته شد .

همچنین درباره ساختمان سدیاجوج و ماجوج توسط اسکندر آنطور که درشاهنامه

آمده است ،برای ایجاد دو دیواربزرگ جهت جلوگیری از هجوم این قوم ، نفت استعمال کرده است .

اسکندر در این سفر سرزمینی دید که مردم آنجا نیمه تنشان مرد و نیمه تنشان زن بود .

فردوسی گوید :

" سوی چـپ بکـردار جوینده مـرد	که جوشـن بپوشـد بـروز نبـرد
سوی راست پستـان بسـان زنـان	بسـان یکـی تـار بـر پـرنیـان "

۵ــ اسکند رو فتح هند وستان ــ اسکندر در سال ۳۲۸ ق.م . از هندوکش گذشت و به طرف هندوستان به لشکرگشائی و فتوحات پرداخت . وقتی در هندوستان سرگرم جنگ بود از یکی از راجگان هندی به نام کید هدایائی دریافت داشت : اول یک دختر ، دوم جامی سحر آمیز وسوم یک طبیب ، چهارم یک فیلسوف .

فردوسی شرح این داستان را چنین میفرماید :

" بیامد فرستـاده از نـزد شـاه	بکـردار آتـش بـه پیمـودراه
چو بشنیـد کیـد آن ز بیگانـه جای	بپـر دخـت و بنشسـت با رهنمـای
وز آن پـس فرستـاده را شـاه گفـت	کـه مـن " دختـری دارم اندر نـهفت
" که گـر بینـدش آفتـاب بلنـد	شـود تیـره از روی آن ارجمنـد
" کمنـد اسـت گیسوش همرنـگ قیر	همـی آیـدش از دو لـب بوی شیـر
" چو خامش بود کـان شرم است بس	چـو او در زمـانـه ندیـده است کس
" یکی جـام دارم کـه پـر می‌کنی	و گـر آب سـرد انـدرو افکنـی
" بـده سـال اگرباندیمـان بـهـم	نشینـی نگـردد مـی از جـام کـم

"همت میدهد جام و هم آب سرد — شگفت آنکه کمّی نگیرد زخورد
" سوم آنکه دارم‌یکی نو پزشک — که علت بگوید چو بیند سرشک
" اگر باشد او سالیان پیش گاه — ز دردی نه پیچد جهاندار شاه
" چهارم نهان دارم از انجمن — یکی فیلسوفست نزدیک من
"همه بودنیها بگوید بشاه — زگردنده خورشید و رخشنده ماه"



GEBER TRAVAILLANT A L'ALCHIMIE
(D'après Zobeïr TURKI)

(شکل ۱۳۵) جابربن حیان و کیمیاگری (از کتاب سلیم‌عمار)

آنچه از افسانه‌ها و روایات شرقی مستفاد می‌گردد ، آنکه دختری که راجه هند به اسکندر هدیه کرده است " دختری زهرآگین " بوده است .

در اینجا شرحی که از کتاب منتخب شاهنامه که به اهتمام شادروانان محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) و حبیب یغمائی بسال ۱۳۲۱ شمسی چاپ شده است و نکاتی چنـد درباره موضوعاتی طبی دارد ذیلا" نقل می‌کنیم:

"چون اسکندر در ایران بشاهی و فرمانروائی مستقر گشت ، به هندوستان لشگر کشید و از هر سو می‌گذشت ، شهرها می‌گشودند و فرمانبری می‌نمودند ، تا به مرز هند به شهری رسید ،که آنرا "میلاد" می‌نامیدند .اسکندر در آنجا فرود آمد و به "کید" پادشاه هندنامه کرد که به لشگر پیوندد و کهتری نماید . کید پیش از آن خوابی دیده بود که خوابگزاران براهمه از آن دریافته بودند ،که شاه با اسکندر نستیزد و فرمانبری کند .چون فرستاده اسکندر به بارگاه درآمد کید او را بنواخت ونامه اسکندر را پاسخ نوشت که: فرمانبری را گردن نهاده‌ام ،واز پادشاهی نامور چون او چیزی دریغ ندارم ، چهار چیز مراست که در جهان کسی را نیست و نخواهد بود ، هرگاه فرمان یابم نخست آن چهار چیز را بفرستم و از آن پس خود ساخته و آماده به درگاه آیم " . اسکندر را خوش‌آمد واز آن چهار چیز شگفت پژوهش نمود . کید پاسخ داد که: " من دختری دارم اندر نهفت ، که در زیبائی و شایستگی همانند ندارد ، و دیگر جامی است که چون از آب یا می‌پرکنی‌تا ده سال هرچند شاه و ندیمان از آن بیاشامند کاستن نپذیرد ، سه دیگر پزشکی است دانشمند که‌چون‌شاه‌به دستور وی کارکند بیماری نبیند ، چهارم فیلسوفی است که رازهای نهان را به چشم دل بیند و بودنی ها را بگوید " . اسکندر نه تن از فرزانگان را بفرستاد تا آن چهار چیز شگفت را به درگاه آوردند ، چون همه را پس از آزمایش چنان یافت ، که شاه هند فرمود ، بدان خشنود گشت و باکید به دوستی پیمان نهاد " .

۶ـ اسکندر و شهر ظلمات و آب حیات ـ موضوع شهر ظلمات و آب حیوان که‌در تاریخ معروف گردیده و اول دفعه مورخین آنرابه خضر و اسکندر نسبت می‌دادند ، ازآنجا سرچشمه گرفته که عموما " کشور گشایان به دو موضوع بیش از هر چیز توجه داشتند اول عمر طولانی دوم زر و سیم .

درباره این دو موضوع افسانه های زیادی است ، که قسمت اول یعنی عمرطولانی طبیعی است بسیار مطمح نظر کشور گشایان بود ، و از قدیم الایام کشور گشایان در پی‌آن بودند که ماده‌ای پیدا کنند ، یعنی معجون یا اکسیری بخورند که عمرشان طولانی شود یا آنکه پیری به جوانی مبدل گردد و کلمات آب حیات و آب حیوان و اکسیر اعظم از آنجا سرچشمه گرفته است . اسکندر نیز که کشور گشائی کم نظیر بود در پی این مطلب قدم برمی‌داشت .

فردوسی گوید : پس از آنکه اسکندر از شهر برهمنان به امکنه دیگر میرفت ، به محلی رسید که بسیار باعث تعجب وی شد ، سپس از عجائب شهر سئوال کرد ، یکی از پیرمردان گفت : " درآن طرف شهر آبگیری است که خورشید در آنجا غروب کند وقتی‌از آن بگذری ، تمام جهان تاریک است ، درآن جا چشمه آبی است که آنرا " آب حیوان " گویند . هرگاه بدن را در آنجا شست و شو دهی ، گناهانت بریزد واگر از آن بنوشی نمیری " .

اسکندر با هزاران اسب باسپاهیانی بردبار و غذای چهل روز به راهنمائی خضر براه افتاد و به تاریکی وارد گردید ، دو شبانه روز مرکب براند . روز سوم خضر به راهی دیگر رفت‌وچشمه حیوان را پیدا کرد ، و از آن آب بیاشامید و سر و بدن را شست و شوداد و مراجعت کرد ، اما اسکندر به راه خود ادامه داد ، تا به روشنائی رسید ، کوهی بلنددید

که در آن مرغانی چند آشیان داشتند ، مرغان به زبان رومی یا یونانی با وی سخن‌گفتند و وی را اندرز دادند . سپس اسکندر پس از دو هفته به طرف غرب رفت‌و این‌همان قسمتی است که مردم شهر از یاءجوج و ماءجوج شکایت نزداسکندر بردند ، و گفتنداینان‌جانورانی هستند با دندانی شبیه به دندان گراز و تن پرموی و صورتی مهیب و دو گوش، که چنان پهن و بزرگ است‌که یک را بستر و دیگری را روپوش نمایندو در موسم بهار بدین جاهجوم می‌آورند و زندگی و خواب وآسایش را برما حرام می‌کنند . اسکندر دیواری به ارتفاع پانصد رش و عرض صدرش ساخت و دستور داد میان آن دو دیوار مخلوطی از گچ و آهن‌و روی و مس و نفت و گوگردو قیر و سنگ بریزندو آتش در آن افروخته و بدین ترتیب‌جلوی هجوم یاءجوج و ماءجوج را گرفت .

این امر بیشتر از هجوم نژاد زرد حکایت می‌کند ، که پیوسته ممالک اطراف را مورد تهاجم قرار می‌دادند .

درباره آب حیوان فردوسی گوید :

سکندر بپرسید از آن سرکشان	که " ایدر که داد از شگفتی نشان "
چنین گفت با او یکی مرد پیر	که " ای شاه نیک اختر شهر گیر
" یکی آبگیر است از آن روی شهر	کز آن آب کس را ندیدیم بهر
" که خورشید تابان چو آنجارسید	بدان ژرف دریا شود ناپدید
" پس چشمه در تیره گرددجهان	شود آشکارای گیتی نهان
" از آنجای تاریک چندان سخن	شنیدم که هرگز نیاید به بن
" چنین گفت روشن دل پر خرد	که هرکاب حیوان خورد کی مرد ؟
" ز فردوس باشد بر آن چشمه راه	بشوئی بدو تن بریزد گناه "

۷ـ اسکندر و طب دوران ـ در اینکه اسکندر طی کشورگشائی ها (حرکت اسکندر به ایران ۳۳۴ ق.م .) از پزشکان هندی و اطلاعات آنها استفادات زیاد نموده، در آن شکی نیست . معروف است اسکندر درمان زهر افعی را از پزشکان هندی آموخته و از آن مطلع بوده است .

چنانکه در صفحات قبل مذکور افتاد، اسکندر پزشکی را نزد ارسطو آموخته و طبق گفته فلوطرخس(پلوتارک plutarque) اسکندر طی آموختن طب به قسمت نظری اکتفا نکرد، بلکه دوستان خود را نیز درمان و دستورهای غذائی و بهداشتی و پرهیزی بدانها توصیه می‌نموده است .

وقتی که در همدان یکی از دوستان اسکندر به نام (Hephaestion) بیمار شد، طبیبی یونانی درمان وی را عهده دار گردید، ولی معالجات موثر واقع نشد و تب وی قطع نگردید و پس از هفت روز بیمار در گذشت . اسکندر بسیار مغموم گردید دستور داد تا پزشک را به دار آویزند و آتش مقدس را در سراسر ایران خاموش کنند و قربانیها به پای رفیقش تحت عنوان یک رب النوع تقدیم دارند .

بسیار احتمال دارد که اطبای یونانی اسکندر و اطرافیهایش درباره جراحات و عفونتها و مسمومیت ها (به وسیله سم و زهر) اطلاعاتی داشتند .

این امر بسیار بدیهی وطبیعی است که کشور گشائی به مانند اسکندر و سرداران وی احتیاج بهچنین داروها و گیاهها داشتند .

فردوسی درباره گیاهان و نباتات هندی در شاهنامه در فصل مربوط به اسکندر گوید :

" وزآنجایگـه لشگـر انـدر کشیـد | دمـان تـا بشهـر برهمـن رسیـد
برهمـن چو آگـه شد از کـار شـاه | که آورد از آن روی لشگـر بـراه
نبشتند پـس نـامـه بخـردان | بنـزد سکنـدر سـر مـوبـدان
چـه داری بدیـن مرز بـی ارز رای | نشسـت پـرستنـدگـان خـدای
بر مـا شکیبـائـی و دانـش است | روانها زدانـش پـر از رامش است
شکیبـائـی از مـا نشایـد ستـد | نه کـس را زدانـش رسـد نیـز بـد
اگـر بـودن ایـدر دراز آیـدت | بتخـم گیـاهـان نیـاز آیـدت

. . . . | . . . .

زبرگ گیـا پوشش از تخـم خـورد | بر آسـوده از بـزم و روز نبـرد
خور و خواب و آرام بر دشـت و کوه | برهنـه بهـر جـای گشتـه گـروه
همـه خوردنـی شـان بـر میـودار | ز تخـم گیـا رستـه بـر کوهسـار
سکنـدر بپرسیـد کـز خواب و خورد | ز آسایـش بـزم و ننـک و نبـرد
زخوشـی بگیتـی چـه داریـد بهر؟ | زگـردون جدا نیسـت تـریـاک و زهر
برهنه چـو زایـد زمـادر کسـی | نبایـد که نـازد به پوشـش بسـی
وزایـدر برهنـه شـود بـاز خـاک | همـه جـای ترس است و تیمار و باک"

معروف است که بطلمیوس مشهور به وسیله نیزه‌ای که آغشته به زهر مار شده‌بود صدمه دیده و تا نزدیک مرگ رفته است ، اسکندر در خواب می‌بیند گیاهی را که در برابر جمیع این اسلحه های زهرآلود تریاق (یانوشدارو) می‌باشد ، بدین جهت از خواب برخاسته و محل آنرابه اطرافیان نشان داده ،و دستور داد تا آنرا جهت بطلمیوس آماده کنند .

درباره اسکندر مقدونی و آثاری که وی از نظر پزشکی در ایران باقی گذارده، مطالب چندی است که اطلاع بدانها خالی از فایده نیست.

توضیح آنکه اسکندر مقدونی طی مدت اقامت در ایران و فتوحاتش در هند و مصر و خلاصه مشرق زمین، از نظر آنکه فاتح و غالب بوده آثار چندی از خود بیادگار گذارده که این موضوع فقط از نظر تاریخ طب شمهای بیان شد، اکنون اضافه می‌کنیم که دوران اسکندر مقدونی حد فاصل بین هخامنشیان واشکانیان میباشد، مبحث جدیدی‌در طب ایران باستان دارد، بدین معنی که باورود وی به ایران با آنکه تمدن یونانی در ایران بخصوص طب رخنه نمودەبود، وی توانست این امر را رونق بیشتر دهد که پس‌از مرگ وی آثار آن باقی مانده که ما این آثار را در دوران اشکانیان و پس‌ازآن بخوبی مشاهده می‌کنیم.

معروف است وقتی اسکندر به چشمه آب حیات رسید، در اینجا آندریاس‌از آب چشمه برای اسکندر غذائی تهیه کرد. سپس به سرزمینی رسید که بدون آفتاب و ماه و ستارگان هوا روشن بود، چنانکه گفته شد در آن وقت سه پرنده به صورت انسان‌ازجلوی او پریده به زبان رومی یایونانی گفتند، که ای اسکندر زمینی که سیاحت می‌کنی، مخصوص خداوند است. اسکندر خواست مراجعه کند، یکی از پرنده ها آواز داد که مشرق زمین ترا می‌طلبد، اسکندر به آنتیوکوس فرمان داد که با لوازم واثاثه حرکت کند، آنگاه از شهر ظلمات خارج و به روشنی رسیدآنها که در وسط راه سنگ برداشته بودند وقتی بەروشنائی رسیدند همه آنها را جواهر و مروارید دیدند.

نظامی گوید:

بخورد آب حیــوان بفـرخنــدگـــی　　　بقــای ابــد یــافــت در زنــدگــی

تمام این‌موضوعات و نفوذ تمدن یونانی باعث آن گردید، که نام اسکندر زبانزد مردم گردد و پس از وی جانشینانش نیز چون طرفدار تمدن یونانی بودند، دست بدست‌هم بدهند و طب یونانی را در ایران رونق دهند و نفوذ کم نظیری از طب یونانی در ایران برقرار کنند و با آنکه در دوران ساسانیان از طب هندی استفادات زیاد بعمل آمده و برزویه طبیب به هند سفر کرد و یادگاریهای طبی نیز باخود آورده است، (شرح آن بعدا" بیاید) باز اثر طب یونانی در ایران بخوبی مشهود می‌گردد، تا آنجا که در دوران تمدن اسلامی باز این نفوذ علاوه برآنکه ظاهر بود در عمق تمدن اسلامی رسوخ داشت.

عده ای از مورخین را عقیده آن است که‌مقداری‌ازفلسفه‌یونانی ماخوذ از ایران بوده است، چنانکه نظامی‌در اسکندر نامه می‌فرماید :

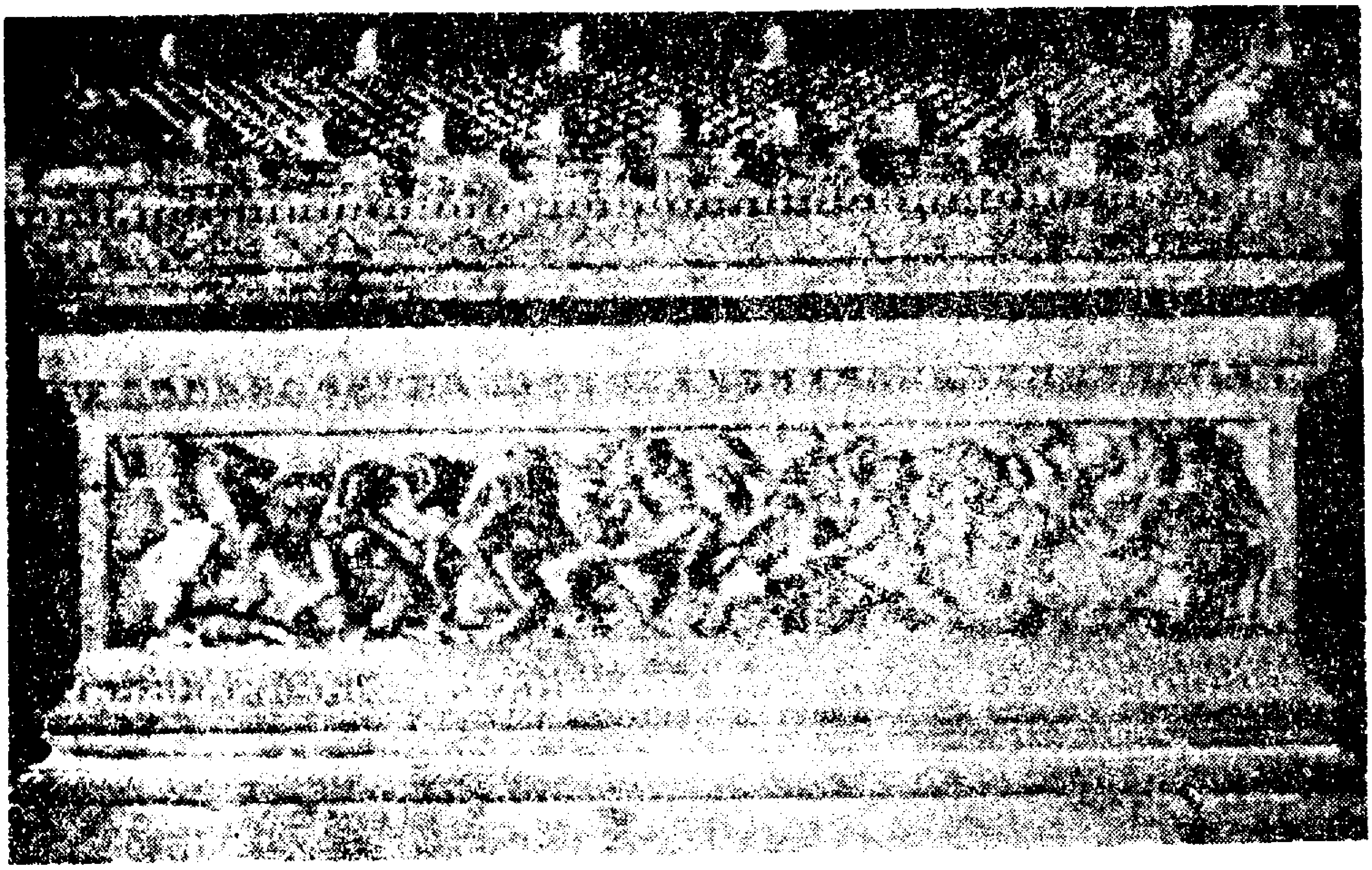
خـرد نـامـه هـا رابلفـــظ دری   به یونان زمین کـرد کسـوت گـــری

باری مقصوداز نگارش سطور بالا روشن شدن و وضع طب در دوران اسکندر و پس از وی (خلفاء اسکندر) و دوران ساسانیان که نتیجه اثر آن بر روی طب و تمدن اسلامی مشهود گردد.

اسکندر مایل بود که مردم او را ستایش کنند و بسیار شهرت طلب بود و همین امر باعث شد، که بسیاری از مورخان و سیاحان به مناسبت آوازه وشهرت واعمال و جنگها و فتوحات وی، راه مبالغه رفته‌اند که کم‌کم با شاخ و برگهای زیادی که پس از مرگ وی‌مخصوصا "ـافسانه نویسان مصری به این امر داده‌اند اضافه شدـ چنان درختی بارو شد که بعدها بصورت افسانه‌ای درآمد.

اسکندر مایل بود تمام ملل و اقوام‌که مطیع وی شده بودند با هم یگانه شوند،

اما ممکن نشد .



(شکل ۱۳۶) تصویر شکار اسکندر (از کتاب تاریخ ایران سرپرسی سایکس)

پس از اسکندر خلفایش بسیار ظلم و جور به مردم ایران روا داشتند ، چرا که نسبت به ایرانیان مردمی ستمگر و خونریز بودند و وجود آنها باعث شد که پس از حمله اسکندر انقلاب بزرگی در زبان و اخلاق ایرانیان پیدا شود ، چنانکه در دوران اشکانیان محب یونان یکی از القاب پادشاهان اشکانی شد .

۸ــ مرگ اسکندر (۳۲۳ ق.م.) ــ به موجب گفته فردوسی اسکندرپس ازفتوحات وجهانگردی زیاد به شهر بابل رسید و دراین فکر بود که بزرگان ایران و شاهزادگان را

بقتل رساند ، مطلب را به ارسطو استاد خود نوشت ، ارسطو جواب داد :

" که اگر چنین کنی ایران خالی ماند و چون ترک و هند و چین به ایران بتازند و کسی در ایران نباشد که‌ازهجوم‌آنان‌جلوگیری‌به‌عمل‌آید ،نتیجةً آن‌گرددکه به روم حمله کنند . بهتر آن است که ایران‌بی پادشاه باشد و هر شهری را به بزرگی بسپاری که هیچ یک بر دیگری برتری نداشته باشد ، تا هم ایران از گزند مصون ماند و هم روم‌آسوده باشد " .

می‌گویند بعلاوه اسکندر مبتلی به تب نائب (مالاریا ؟) و اسهال خونی نیزبوده است .

چنین معروف است که اسکندر بر اثر نه زخم از پای درآمده که چهار زخم از زخمهای اسکندر در جنگهای مشرق زمین قبل از عبور از رودخانه دجله بوی رسیده بود ، اما سایر زخمها را در سرحدات شرقی ایران در موقع جنگ برداشته است .

یکی از این زخمهاکه سخت ترین و بدترین جراحات بوده در جنگ هندوستان توسط یک نیزه خاردار به وی رسیده بود . نیزه خاردار لباسهای ویرا سوراخ کرده و تا نزدیک پستان راست او رسیده و نوک آن بنظر می‌رسد ، در حفره صدری وی وارد شده است (؟) که وی را بسیار رنج داد .

طبیب یونانی به نام کریتوبولوس (Critobolus) از اهالی جزیره کوس آنرا درمان کرد .بنظر می‌رسد زخمی که اسکندر بر اثر فرود آمدن نیزه به بدنش برداشته بود زهرآلود نبود .

اسکندر بر اثر استحمام در آب رودخانه کیدنوس(Cydnus) بیمار گردید ، و سپس بهبود یافت . معروف است که وی تب نائب (مالاریا ؟) داشته پس از بازگشت از

هندوستان اسهال خونی در میان لشگریانش شیوع یافت و بعید نیست که وی هم بدین بیماری مبتلی گردیده باشد. بدین ترتیب با داشتن تب سابق الذکر و اسهال خونی و چرک ذات الجنب همه دست بدست هم دادند که در موقع مراجعت و رسیدن به بابل از مقاومت و نیروی وی کاسته شود.

جادوگران بابل تطیری درباره وی زدند و منجمی گفته بود، که وقتی تخت او از آهن و آسمانش از طلا باشد، بدرود حیات خواهد گفت.

روزی که اسکندر بسیار خسته و فرسوده بود، رعافی به وی دست داد، یکی از سرداران زره خود را باز و پهن کرد، تا اسکندر برآن بنشیند، آنگاه سپر طلائی خود را بر بالای سر اسکندر گذارد تا وی را از آسیب نور و حرارت آفتاب مصون دارد، اسکندر دریافت که وضع و موقع چیست؟ لذا باعجله به منزل روان شد، تب وی بالا رفت و پس از آن غروب آفتاب رخت از جهان بربست واین امر به سال ۳۲۳ قبل ازمیلادمسیح (ع) دربابل اتفاق افتاد. اسکندردرموقع مرگ سی‌وسه‌سالەبود (بەنقل‌ازمنابع مختلف).

فردوسی گوید: که وقتی اسکندر بیمار شد، نامەای به مادرش نوشت و او را از بیماری و فوت خود آگاه ساخت و وی را به شکیبائی و صبر توصیه کرد، پس از مرگ جسد و تابوت وی را به اسکندریه بردند.

در اینجا فردوسی می‌فرماید:

" همان شب سکندر ببابل رسید	مهان را بدیدار خود شاد دید
ببابل همان روز شد دردمند	بدانست کامد به تنگی گزند
بفرمود تا تخت بیرون برند	از ایوان شاهی‌بهامون برند
ز بیماری او غمی شد سپاه	که بیرنگ دیدند رخسارشاه

چنین گفت قیصر بآوای نرم	که " ترسنده باشید و بارای و شرم "
بگفت این و جانش برآمد زتن	شد آن نامور شاه لشگر شکن
زلشگر سراسر برآمد خروش	هوا را بدرید آواز گوش
نهفتند صندوق او را بخاک	ندارد جهان از چنین کار باک
چنین است رسم سرای کهن	سکندر شد و ماند ایدر سخن "

۹ـ تاریخ طب در ایران پس از مرگ اسکندر پس از مرگ اسکندر وضع ایران از نظر سیاسی و علمی به صورت دیگری درآمد و ایران وارد مرحله رکود علمی شد. چنانکه می‌دانیم پس از اسکندر ممالک مفتوحه وی بین سردارانش تقسیم و از نظر فرهنگ کشورش به سه قسمت بزرگ تقسیم شد: اول آسیای صغیر و بین‌النهرین و شام وارمنستان که تحت نفوذ فرهنگ یونان بود. دوم بلوچستان و پنجاب و سغد و سیستان که مدتی زیر سلطه فرهنگ یونانی نژاد بودند، اما کم کم فرهنگ هندوستانی بدان غلبه یافت. سوم ایران که در وسط دو فرهنگ یونان و هند قرار گرفته بود و بدین جهت از دو فرهنگ بالا استفادات کرده است. به سطور بالا باید اضافه کرد که وجود پزشکان یونانی در دربار هخامنشیان (چنانکه گذشت) و آنگاه آمدن اسکندر به ایران و فتوحات وی، باعث گردید که طب ایران از طب یونان استفادات است زیادی کند. از آن گذشته جانشینان اسکندر و سرداران وی نیز به همان رویه اسکندر (بلکه شدیدتر) رفتار کردند و تمدن یونانی را در ایران بسط دادند، تا دنباله این امر به سلسله اشکانی رسید، چنانکه سلوکیدها ابتدا پایتخت خود را به نام سلوکیه یا سلوکیا در برابر مدائن در کنار رود دجله قرار دادند و این همان مرکزی است که نسطوریان پس از رها کردن مرکز علمی خود یعنی رها (ادس ـ ارفا ' Edesse) Orpha و نصیبین (Nissbis) در آنجا مستقر گردیدند و این شهرها را

مراکزبزرگتعلیمفلسفهوطبکردند ، (شرحآن بعدا" بیاید) .آنگاه سلوکیدها پایتخت خود را از شهر سلوکیهبه انطاکیه انتقال دادند ،تا آنکه این شهر هم بدست شاپور اولتسخیر گردید و چون سلوکیان وارث امپراطوری اسکندر در شرقبودند اثر نسبه زیادی در تمدن ایران از خود باقی گذاردند .

چنانکه سابقا "مذکور افتاد طبق روایت انجیل درتولد حضرتمسیح (ع) (یاکمی پس از تولد ؟)سه طبیب روحانی زرتشتی (مغ) حضور داشتند و این امر ارتباط بینآئین زرتشت و مسیح را میرساند . از آن گذشته اکثر پدران روحانی مسیحی قبول دارند ، که ایرانبهصورت کشور بومی و میهنی خودشان است . بنابراین ایرانیان پیش از تاریخ بالا (یعنی تولد حضرت مسیح ع) نقش بزرگی به عنوان آموزگاران و معلمین جهان ایفـــا نمودند ، به همین نحو کلیمیان در همان ایام شروع به تغییر و تکمیل نظرات طبی خود طبق تعالیم ایران نموده بودند .

توضیح آنکه در طب انجیلی موضوعاتیدیده میشود ،که بنظر میرسد ، از طب ایرانی اخذ شده باشد ، که ما قسمتی از آن را در صفحات قبـــل صـــریحـــا " متذکر گردیدیم . اینک اضافه میکنیم مثلا " در طب انجیلی سه عقیده متفاوت نسبت به علل بیماریهاست ، اما آنکه عالیترین این عقاید است آنکه ، عموم ناخوشی ها از جانب خداوندبه صورت کیفر گناه به آدمیمیرسد .نظر دیگر آن است که بیماری مربوط بهحلول روح خبیث و بد در وجود آدمی است . و نظر سوم مربوط به سحر و جادو میباشد . به عنوان شاهد مثال درباره نظر اول در انجیل رجوع شود به صفحه ۲۲۰ ترجمه انجیل و آیه چهاردهم از باب پنجم و آیات ۱و۲و۳ باب نهم انجیل یوحنا . درباره نظر دوم یعنی جا گرفتن روح خبیث رجوع شود به صفحه ۲۲۰ ترجمه انجیل آیه ۲۷ باب هشتم

انجیل لوقا و باب نهم‌انجیل متی آیات ۳۲ و ۳۳و۳۴.

در انجیل لوقا آیه بیست وهشتم و بیست ونهم آمده است ؛ " چون عیسی ع را دید نعره زد و پیش او افتاده به آواز بلند گفت ؛ ای عیسی ع پسر خدایتعالی مرا با تو چه کاراست ؟ از تو التماس دارم‌که مرا عذاب ندهی . زیرا روح خبیث را امر فرموده بود ، که از آن شخص بیرون آید ،چونکه بارها او را گرفته بود ،چنانکه هرچند او را به زنجیرها و کندها بسته نگاه می‌داشتند ، بندها را می‌گسست‌و دیو او را به صحرا می‌راند . اما نظریه سوم که نظریه ساحری است که ساحران با بیماران رفتار می‌کردند (انجیل‌کتاب اعمال رسولان باب پنجم‌آیه پانزدهم . رجوع شود به صفحه ۲۲۱ ترجمه انجیل) .

به هر حال اینهانظرات طب انجیلی درباره بیماریها بود و چنین بنظرمی‌رسد ، از بسیاری جهات از طب ایران باستان اخذ شده باشد .

اما این نظرات با مکتب کلیمیان مؤمن مخالفت دارد و بالنتیجه با مکتب توراتی ،بدینمعنی کلیمیان بیشتر بروز بیماریهارا درآدمی براثر ارتکاب گناه‌می‌دانستند ، که مجازات آن به صورت بیماری در بدن آدمی جلوه‌گری کرده‌است . (توریه کتاب اول پادشاهان باب شانزدهم آیات چهاردهم و شانزدهم) . به همین نحو درباره بیماری ایوب که به علت‌گناهان پسران و دخترانش که بعدا "مورد بخشایش خداوند قرار گرفت . حاکی از نظریه توراتی و کلیمی می‌باشد .

به هر حال ذکر مطالب بالا از نظر روشن شدن‌ارتباط و امتزاج و اثر آراء وعقاید و نظرات طبی ایران بر روی طب آنان و بالعکس لازم بنظر رسید ، اما آنچه بیشتر مورد تایید است ، آنکه نظرات بالا از یونان و روم به ایران‌نیامده است ، بلکه عقیده به سحر و جادو در مصر رواج داشته و ممالک مجاور آن نیز از این امر بی بهره نبودند ، چنانکـه

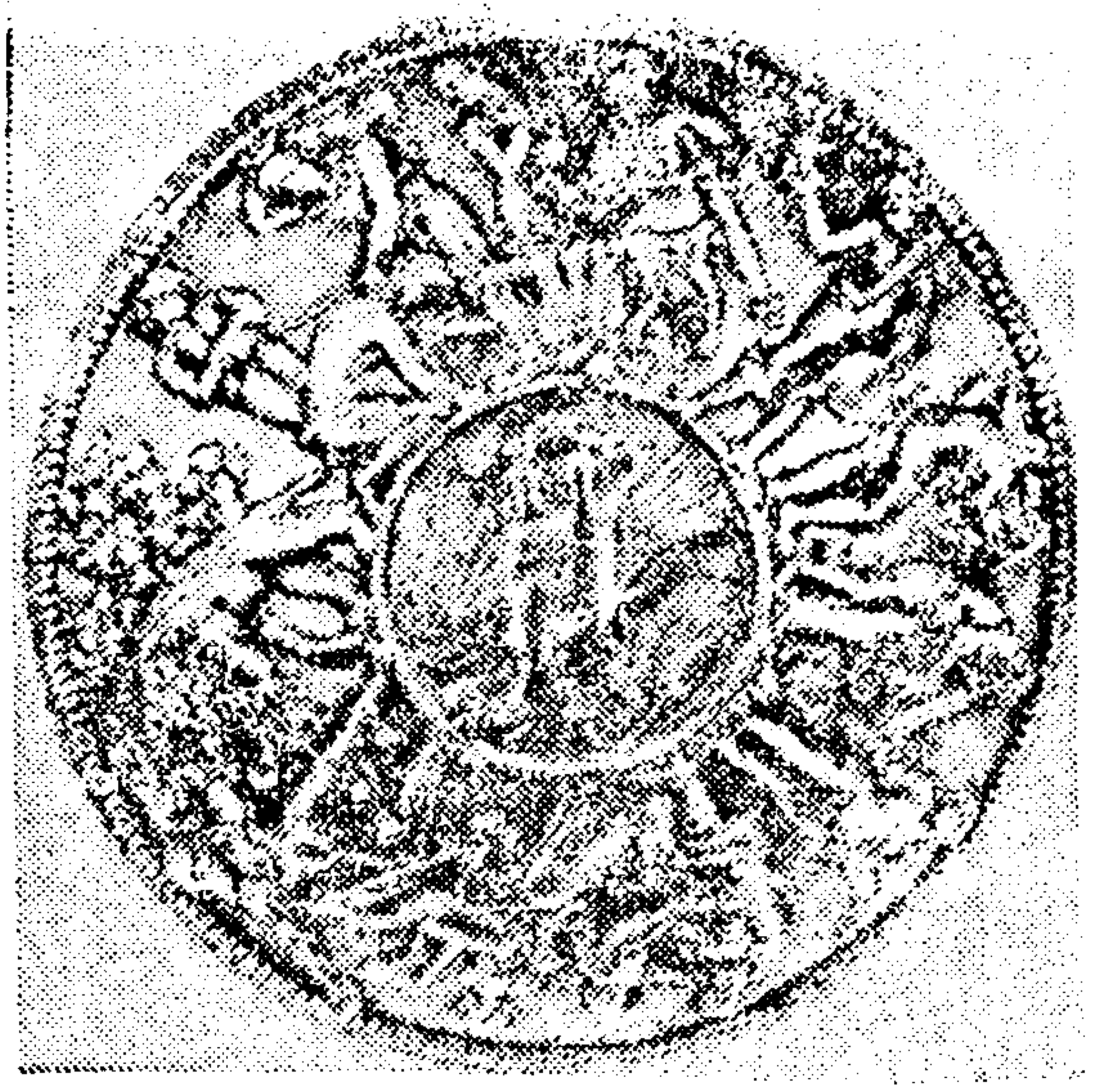
در بین النهرین ازاین بابت شباهت زیادی با مصر دارد و دراین سرزمین است که اغلب بیماریها را به صورت اثر ارواح خبیثه می‌پنداشتند . بسیار احتمال دارد ، که این عقاید از مصر و بین‌النهرین به ایران آمده باشد . از طرفی نمی‌توان گفت تنها منبع عهد عتیق و عهد جدید هردو از ایران بوده است ، بلکه ممکن است عقایدایرانی از راه بین‌النهرین به فلسطین (پس از تغییراتی) رخنه و رسوخ یافته است .

باری درموقع تولد حضرت مسیح (ع) و پس از آن عقاید طبی ایران درسرزمین شام و فلسطین وهمچنین پس از حضرت مسیح (ع)این عقاید (یعنی عقاید طبی‌ایران) ، در آنجا بی تاءثیر نبوده است . منتهی آنکه پس از حمله اسکندر و پس از آن توسط خلفایش به مانند سلوکیدها ، عقاید و نظرات طبی و فلسفی یونانیها در ایران رخنه و نفوذ و بسط یافته است ، مضافا" بدانکه در دوران هخامنشیان ، چنانکه مذکور افتاد ، عده‌ای از اطباء یونانی در دربار شاهان هخامنشی به طبابت اشتغال داشتند ، و این امر نمی‌تواند در طب ایران باستان بی اثر بوده باشد .

اما پس از ظهور حضرت مسیح (ع)که عده‌ای ازمبلغین‌مسیحی‌به اطراف‌مخصوصا" سرزمین ایران سفرهای زیادی کردند ، توانستند مسیحیت را در کشورها رواج دهند (دربعضی قسمتها از خاک ایران مخصوصا درجنوب)واین‌امرمنجربه‌اختلاط بین‌ایرانیان با مسیحیان آن روزی کمک فوق‌العاده کرد .

سلوکیان که وارثان قسمتی از ممالک مفتوحه اسکندر بودند ، در دنبال همان رویه اسکندر ادامه فرمانروائی داده تا آنکه تمدن یونانی به پارتها (اشکانیان) منتقل گردید .

باید دانست که سلوکیان نخست تحت تاءثیر عقاید یونانی بوده بدین معنی



(شکل ۱۳۷) جام می‌نقره (از کتاب شاهکارهای هنر ایران ـ دکتر آرثرآبهام پوپ)

که‌بهزبان یونانی تکلم می‌کردند و از نظر آداب و رسوم و سنن پیرو یونانیها بودند و آنقدر نسبت‌به این امورتقلید وتعصب روا می‌داشتند که آرمانهای خودرا بر روی یونان ویونانیها استوار می‌داشتند .

این امرا در قسمتی از سرزمین ایران بسیار قوی حکومت می‌کردند ،تاآنکه‌پارتها برسلوکیان تسلط یافته‌وقسمت زیادی از حوزه سلطه آنان را فتح کردند و میراث یونانی که در دست سلوکیدها بود ، عینا " به پارتها انتقال یافت ، بدین معنی که فرهنگ سلوکیدها در پارتهای فاتح و خشن موء ثر ماند . و بدین نحوپارتها در برابر چنین فرهنگی قرار گرفتند .



(شکل ۱۳۸)
سکه‌های سلوکوس نیکاتور (ازکتاب تاریخ ایران سرپرسی سایکس)

سلوکیدها قریب ۱۵۰ سال با تاریخ ایران ارتباط داشتند .

سلوکوس نیکاتر لقب پادشاهی برشام‌رادرسال۳۰۵ ق.م . پس‌از مرگ اسکنــدر به عنوان مقر حکومت ، برای خود اختیار کرد .

مقتدرترین سلاطین سلوکیان آنتیوخوس(۲۲۳– ۱۸۶ ق.م.) وآخرین آنـها دمتریوس سوم (۸۸– ۸۵ ق.م.) بود .

به طور خلاصه سلوکیدها مروج تمدن یونانی بودند ، بدین معنی که مقذونیانی بودندکه فرهنگ و زبان یونانی را درایران رواج دادندو عینا "آنرا به اشکانیان‌سپردند ، تا آنکه میراث آنها بر روی طب دوران اشکانیان اثر گذاشت .

۰ ۱ــ اشکانیان ــ اما پارتهامجموعا "اثر یا آثار فوق العاده پزشکی بر روی‌اخلاف خود باقی‌نگذاردند ،بلکه بسیار کم اثر بودند . چنانکه درباره مذهب ابتدا بی اعتناء بودند ،آنگاه به احترام و پرستش موسسین پادشاهان اشکانی (اشکها) ، سپس به فرشتگان زرتشتیان گرویدند ، منتهی آنکه در جمیع این احوال تمدن یونانی مورد احترام کامل آنـها بود . ذکر این مطلب اگرچه از موضوع تاریخ طب کمی دور بنظر می‌رسد ، اما از نظر روشن‌شدن‌تاریخ‌طب‌کشورماضروری‌بنظررسید ،تاآنکه‌مجموعا "بدانیم در مورد عقایدپزشکی و یا طب دوران اشکانیان چه بوده است؟ جواب این سوءال بسیار روشن است وآن اینکه درجائی‌که تمدن یونانی رسوخ‌کامل‌داشته ،نمی‌توانسته‌است ،طب‌آنان (پارتـها)رویه‌مستقل و یا ابتکاری داشته باشد ، بلکه اجبارا " طب هم از اصول کلی تمدن پارتـها ممکن نبود مجزی باشد . با این تفاوت که طب زرتشتیان و بقایای تمدن هخامنشی هم در طـــب اشکانیان (مقصود دوران سلطنت آنان تا ظهور ساسانیان است) بی اثر نبوده است .

نتیجه آن شد که پس از تسلط اشکانیان بر ایران و پیشرفت پارتـها و بیرون‌رفتن

جانشینان اسکندر، نفوذ تمدن یونانیان و بالنتیجه طب آنان در ایران باقی مانده که اثر آن بر روی القاب بعضی ازپادشاهان اشکانی مستقر گردید که خود را " محب یونان" ملقب بدارند و باصطلاح یونانی مآب گردند .



(شکل ۱۳۹) اولین سکه نقره‌ای پارت یا تصویر ارشک اول یا تیرداد اول (از کتاب تاریخ ایران تاءلیف سرپرسی سایکس)

جمعا " آنچه از تواریخ مستفاد می‌گردد آنکه، قوم اشکانی اثری فوق العاده در تمدن ایرانی مخصوصا " طب باقی نگذارده‌اند، تنها اثری که از دوران اشکانیان می‌توان ذکر کرد ،آنکه اشکانیان آنچه ممکن بوده‌از دیگران گرفته‌اند ،و چیزی به دیگران نداده‌اند و چون اشکانیان وارث جانشینان اسکندر بودند بدین مناسبت میراث آنان را داشتند و آنچه می‌توان گفت اینکه در امر رزم رقیب دولت روم بودند و می‌خواستند در سایرشئون نیز مانند آن دولت شوند. دیگر آنکه چون در ابتدا پارتها پرستنده آفتاب و ماه و ستارگان و عناصر بودند و بعدها اهورامزدا را می‌پرستیدند، ضمن عقایدشان پرستیدن بعضی از ارباب انواع یونانیان رسوخ یافته است .

خلاصه آنکه در دوران پارتها با آنکه مذهب زرتشت مذهب رسمی آنان بود . ولی بنظر می‌رسد با بت پرستی آلوده بوده است .

دربار اشکانی نیز از تقلید یونان و مقدونیه مصون نمانده بود و به مرور ایام تا اندازه‌ای آثار دو کشور بالا در آن نمایان شد .

از طرفی باید دانست که پس از انتقال حوزه علمیه ازیونان (آتن) به اسکندریه کم کم نفـــوذ و رخنـــه علوم به خاور میانه بیشتر شد. و دردوران اشکانیان این نفوذ کاملا " هویدا گردید .

در این مبحث مختصرا " متذکر میگردیم ، بیشتر اشتغالات پادشاهان اشکانی زد و خورد با رومیها بود ، کشوری که پیوسته بین این دو امپراطوری رد و بدل میگردید ، ارمنستان بود . پادشاهان و بزرگان ارمنستان گاهی متوجه ایران و زمانی متوجه روم بودند و سرزمین ارمنستان (و یا قسمتی از آن) نیزبه شرح ایضا "بین ایران و روم دست بدست میگشت .

فرمانروایان ارمنستان نسبت به پادشاهان اشکانی زمانی در حال صلح و گاهـــی خراجگذار و مطیع و بعضی اوقات یاغی بودند و نتیجةً با رومیها کنار میآمدند ، یاآنکه مجبور بودند نسبت به رومی ها مطیع باشند ، چنانکه تیکران دوم که با پادشاه اشکانی فرهاد سوم همداستان بود در اواخر عمر دختر خود را به تزویج شاهزاده ایران پارکوس درآورد .

یاآنکه آبگار (ارمنیآن Avag - ayar یعنی مرد بزرگ) که پادشاه ارمنستان شد ، فرزند آرشام برادر تیکران بود ، چون میخواست خود را از تحت نفوذ قیصر روم آزاد سازد ، آماده رزم با قیصر گردید ، سرداری به فلسطین فرستاد تا رفع بدگمانی قیصر را فراهم سازد ، این سردار (آنانه Ananney) وقتی به فلسطین آمد ، از ظهور و تعالیم مسیح (ع) مستحضر گردید و چون به ارمنستان بازگشت به پادشاه آنرابیان داشت .

اصولا " ملت ارمنی در دوران باستان خورشید و ماه و ناهید را میپرستیدند ، پس از آن زرتشتی شده و در اواخر دوران هخامنشی و اوائل اشکانی که فلسفه و علوم و

عقاید یونانی در مللآسیائی نفوذ داشت ، بهآئین زرتشت بودند . بعدها پس از ظهور حضرت مسیح (ع)کیشمسیح درسرزمین ارمنستان رسمیگردید . ولی باز نسبت به ایرانیان وفادار ماندند و این مطلب موضوعی بسیار با اهمیت است که ارامنه چون از نظر کیش تابع مسیحیت گردیدند ،بعدها علائقشان نسبتبه ایرانیان کم شد و بدین سبب عموما " علم مخالفت با ایرانیان میافراشتند .

سطور بالا از آن نظر نگاشته شد که در فصل مربوط به طب دوران ساسانیاننقش ارمنستان روشن گردد . (از منابع مختلف)

۱۱ـ اطباء و دانشمندان دوران سلسله اشکانی ـ با ملاحظه صفحات بالا ، بدیهی است نمیتوان چشمانتظار وجود دانشمندانو یا اطباء متبحر در دوران اشکانیان را داشت ،چرا که طب دوران اشکانیان چندان طب درخشانی نبوده است . در اینمبحث آنچه ازخلال صحائفتواریخ ممکن بوده است ،نکات چندی دراین موردجمعآوری گردیده که ذیلا " از نظر خوانندگانی گرامی کتاب میگذرانیم :



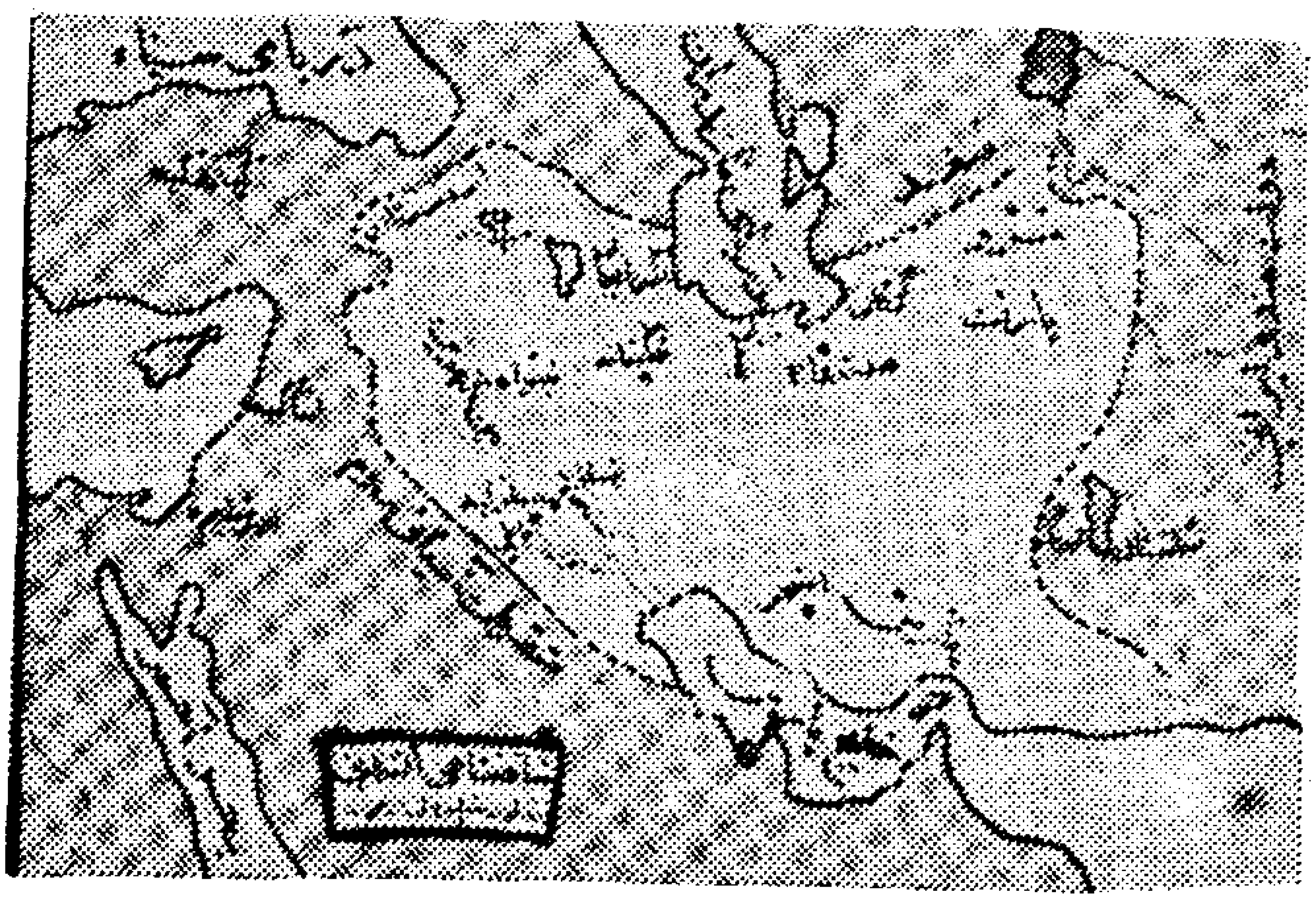
(شکل ۱۴۰)
چهار درخمینقرهایارد اول
(تاریخایرانسرپرسیسایکس)

آزونکس (Azonax)یکی از دانشمندان ایران که در علم طب و شعبده معروف بود .

دیگر فرایتس (Phraites) یافرهاته ـ فرهاد نامچند نفر ازشاهاناشکانی

و نام دانشمندی از ایران که در اواسط قرن چهارم مسیحی معروف بود به دانشمند فارسی که مسیحی شده بود و چندین تاءلیف در آن مذهب داشته صفحات ۵۰۶ و ۵۳۳ جلد دوم بهره اول ایران نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر اشکانیان عباس پور محمد علی شوشتری (مهرین) .

دیگــر مهــرداد ششــم حکمــران پنتــوس می‌باشد که در خوراکش زهر ریختند و او از خطر جست .این پادشاه از رومیها متنفر بود و باید او را یکی از دانشمندان علــم طب دانست که توانست خود را به زهرهای مختلف عادت دهد ، که هیچ زهری به وی کارگر نباشد . می‌گویند تاءلیفی در علم طب داشته که به زبان رومی ترجمه شده و در گیاه شناسی نیز مردی آزموده و مطلع بوده است .



(شکل ۱۴۱) ایران در دوران اشکانیــــان

این پادشاه دائما" در حرکت بود و در پی کمال وعلم می‌رفت و به اغلب السنه دوران خود آشنا وآنقدر از رومیها متنفر بود که رومیها وی را از هانی بال و امثال آن

دشمن بزرگتر برای خود می‌دانستند .

مهرداد مردی محتاط بود و چون ترس آنرا داشت که روزی توسط سردارانش مسموم گردد ، (چنانکه گذشت) خود را به زهر خوردن عادت داده بود و آنقدر این‌امر را ادامه داد ،که به میزان زیاد و مهلک سم در وی اثر نمی‌کرد .اتفاقا " در جنگ‌با رومیان شکست خورد و از این شکست بسیار متغیر گردید و ننگ‌شکست را نتوانست تحمل کند ، لذا درصدد خودکشی برآمدو هرچ زهر خورد در وی موء ثر واقع نشد ، به یکی ازافرادش دستور داد تا او را با ضربت خنجر بکشد ، او نیز چنان کرد و به زندگی مهرداد خاتمه داد .

بنابراین از حکایت بالا چنین مستفاد می‌گردد که طریقه عادت دادن بدن به زهر با مقادیر کم وازدیادآن بتدریج در ایران باستان متداول بوده است . بدین مناسبت در تاریخ طب اولین ایمنی شناس را مهرداد اشکانی می‌دانند و موءلف تاریخ طب مصور آمریکائی اتو ل . بتمان وی را به عنوان بالا در کتاب خود ذکر کرده است .

به هر حال و به هر جهت داستان بالا ولوآنکه افسانه باشد ، تصور و استنباط درباره ایمنی شناسی‌از آن دوران دردنیای طب بوده ،که اکنون به صورت کنونی درآمده است .

باید دانست پس‌از تسلط اسکندر بر ایران و انتشار تمدن یونانی در دوران اشکانیان دربعضی از شهرهای شرقی ایران به مانند بلخ و مرو و سغد مراکزی علمی‌تشکیل گردید ، که درآن دانشمندانی مخصوصا " در نجوم و ریاضیات پیدا شدند .

۱۲ــ چند نکته‌درباره‌موضوعات طبی‌وتاریخ‌طب در دوران اشکانیان

چنانکه در صفحات بالا مذکور افتاد ، اصولا " طب دوران اشکانیان چندان معتبر نبوده



(شکل ۱۴۲) مدال ابن‌سینا درهزارهٔ استاد

کمتر توان مانند طب دوران زرتشت و هخامنشی ها تجزیه و تحلیل علمی نموده بلکه از خلال صحائف تاریخ می‌توان استنباطاتی دراین مورد کرد و این استنباطات ضمن شرح اخلاق و عادات و یا لشگر کشی هاو یا شرح حال پادشاهان اشکانی بدست می‌آید ، لذالازم دانستیم قسمتی از این مبحث را عینا " از کتاب ایران باستان (مرحوم‌حسن‌پیرنیا مشیرالدوله) اقتباس کرده به نظر خوانندگان گرامی برسانیم :

الف) اخلاق و عادات خانواده پارتی ــ " راجع به اخلاق و عادات پارتی این اطلاعات رسیده است (کتاب جمشید جی مانکجی اون والابمبئی ۱۹۲۵ میلادی)

Observations sur la religion des Parthes baseés sur les matériaux histori numismatiques et épigraphipus par Jamshedji Maneckji Unvala Ph. D. Heidelberg Bombay 1925.

" تعدد زوجات در نزد پارتی ها متداول بوده و لیکن بیش از یک زن عقدی نمی‌توانستند داشته باشند (ژوستن کتاب ۴۱ بند ۲۳) . تعدد زنان غیر عقدی در میان آنها وبخصوص در خانواده سلطنتی از زمانی متداول شده بود ، که به ثروت رسیده

بودند ، زیرا زندگانی صحرا گردی مانع از داشتن زنهای متعدد است . شاهان اشکانی‌زن عقدی خودرا از شاهزاده خانمها یا لااقل زنان پارتی انتخاب می‌کردند . زن قبل ازفوت شوهرش نمی‌توانسته است شوهر دیگر اختیار کند ، یعنی طلاق جائز نبود ، و لیکن زن محترمه ، در صورت عدم رضایت از شوهر خود ، به آسانی طلاق می‌گرفته ، مرد فقط در چهار مورد می‌توانسته زن خود را طلاق دهد .

۱ــ وقتی که زن عقیمه بود ،

۲ــ به جادو گری می‌پرداخت ،

۳ــ اخلاقش فاسد بود ،

۴ــ یا قاعده را از شوهر پنهان می‌کرد .

" بعضی از مورخین خارجه ازدواج شاهان اشکانی را با اقوام و خویشان نزدیک با نهایت نفرت ذکر می‌کنند .

" کلیه شاهزاده خانمها را شاهان پارتی خواهر می‌خوانند ، زیرا از یک دودمان و خانواده بودندو دختر عمو و نوه عمو، و غیره هانیز در تحت این عنوان درمی‌آمدند ، ولی چون در تاریخ نویسی باید حقیقت را جستجو کرد و نوشت ، حاق مسئله این است ، که ازدواج بااقرباخیلی نزدیک در ایران قدیم‌موسوم به "خوتک دس" پسنده بود .

ب) مجازاتها ــ از مجازاتهای این دوره اطلاعاتی در دست نیست ، همین قدر معلوم است ، که مجازات خیانت زن به شوهر خیلی سخت بوده و مرد حق کشتن زن را داشته و دیگراینکه اگر کسی مرتکب عمل شنیعی بر ضد طبیعت می‌شد ، بایستی خودکشی کند و دراین باب پارتیها باندازه‌ای سخت بودند ، که هیچ استثنائی روا نمی‌داشتند " .

ج) زندگی ــ راجع به زندگانی پارتــها آنچه معلوم است این است :

" همه قسم گوشت و خرمــا میخوردنــد ، شــراب میآشامیدند ، جنگ و شکار را دوست میداشتند ،انواع بازیـهاو ورزشها در نزد آنـها خیلی معمول بودو در آخر مجالس میهمانی میرقصیدند ، آلات موسیقی آنـهانی و تنبور بود " . (تمام شد)

جسد شاهان در تابوتی گذارده میشد که به رنگ گلی بود و یک طرف آن با پائین دهنه وسیعی داشت ،که جسد را از آن طریق وارد تابوت میکردندو در همینطرف در زیر سوراخی بود که بنظر میرسید رطوبت و عفونت مرده از آن خارج میشد .

از وقایع مهم دوران بلاش سوم یا اشک بیست و ششم آنکه کاسیوس که سردار بزرگ مدیکوس لقب یافته بود (یعنی فاتح ماد) .در سال ۱۶۲ میلادی وقتی به بابل باز گشت در لشگرش طاعون پیدا شد ، که اکثر آنـها مردند وآنانکه باقی ماندند به قحطی مبتلی گردیدندو هرجا پای گذاردندطاعون را انتشاردادندو بدین ترتیب بیشتر از سپاه و نیمی از ساکنین متصرفات روم تلف شدند (جلد سوم ایران نامه مرحوم مهرین صفحه ۱۴۱) .

اشکانیان مانند زرتشتیان احترام زیادی برای آب قائل بودند .

قسمت چهارم

تاریخ طب در دوران ساسانیان

۱ــ مقدمه و توضیحات لازم ــ قبل از آنکه به تاریخ‌طب در دوران سلسله‌ساسانی بپردازیم، لازم دانستیم نکات چندی دربارهٔ‌تاریخ این سلسله از نظر خوانندگان این کتاب بگذارانیم، تا آنکه اثرسلطنت ساسانیان درباره تاریخ طب این دوران روشن‌گردد.

الف) ــ تشکیل سلسله ساسانی ــ آخرین پادشاه اشکانی به نام اردوان چهارم در نبردی که با اردشیر (۲۴۰ــ۲۲۶ میلادی) فرزند بابک نمود. شکست خورد و ایران دردست فاتحی‌به نام اردشیر که سرسلسله پادشاهان ساسانی است‌افتاد (۲۲۶میلادی)، بدین ترتیب وی پادشاه ایران‌زمین وجانشین اشکانیان‌و هخامنشیان شد و سلسله‌ساسانی تشکیل و سلطنت ایران که قریب چهار صد سال درید قدرت اشکانیان بود از آنان منتزع شد.

اردشیر به سال ۲۲۶ میلادی تاجگذاری کرد. در نقش رستم و نقش رجب در فارس آثار آن دیده می‌شود.

اردشیر در ابتدای سلطنت خود در اصلاح مذهب کوشید و چون آئین پارتها با بت پرستی آلوده شده بود. برای ریشه کن کردن این امر، مومنین زرتشتی را از اطراف و اکناف ایران فرا خواند، اینان دعوت وی را قبول کردند و بدین شکل با قدرت مذهب استقرارحکومت اردشیر استوار شد. دراین باب افسانه هائی‌نیز درباره ابتدای کاراردشیر و تسلط‌مردم ایران و تثبیت ایمان آنان در تواریخ آمده، که همه آنها حکایت از آن‌دارد

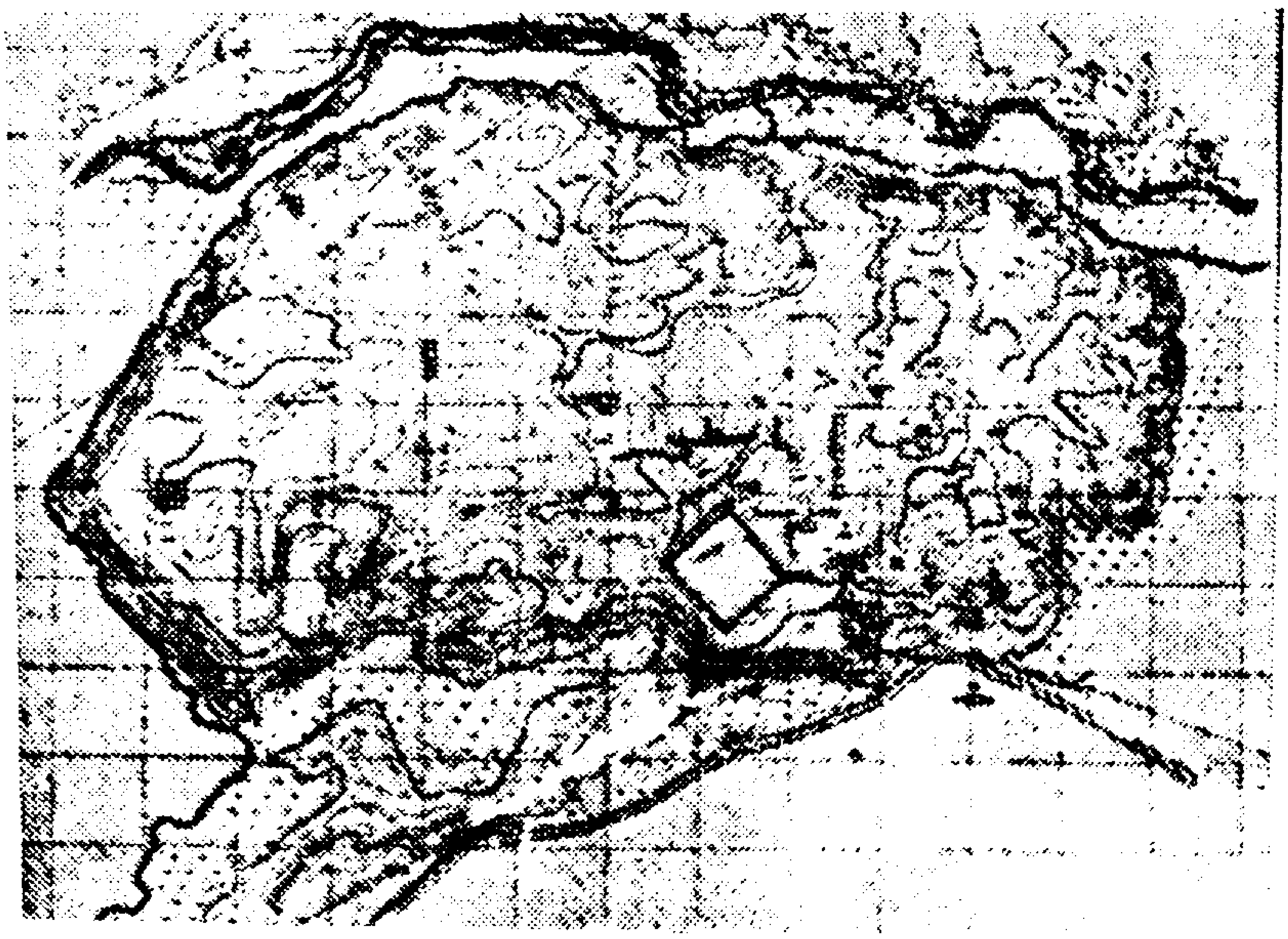
که یکی از علل استحکام کــار وی ، قدم در راه تصفیه دین و تشویق مومنین به آئیـــن زرتشت بوده است . بنابراین بدون شک اداره امور کشــور در دوران این پادشاه بیشتر در دست روحانیون بود واین دسته توانستند ، نقش بزرگی در تمدن ایران‌زمین وسرنوشت سلسله ساسانی ایفاء کنند و تا آنجا که اطلاع داریم آنکــه روحانیون زرتشتی عقایــد و نظرات خود را در تمام کشور گسترده و وفاداری خــود را نسبت به اردشیرابرازداشته‌ــ اند . نتیجه آن شد ، کــه روحانیون بسیار مقتدر شده و در رتق و فتق امور کشـــور دخالت داشتند و بدین نحو اردشیر توانست فر و شکــوه



(شکل ۱۴۳) قدیمیترین نقش برجسته هخامنشی در پاسارگاد کــه بــه نقـش کورش کبیـر معـــروف گردید (نشریه شماره ۳ انتشارات‌کانون دانش‌شیراز)

دوران هخامنشی را تجدید کند . از آن گذشته برحسب توصیه روحانیون ، تعقیب مومنین به سایر ادیان (غیر زرتشتی) در کشور جریان یافت و تقریبا" معتقدین به هرگونه آئین (غیر از آئین مسیح ع) منع گردیدند . کم کم طولی نکشید که کلیمیان و مسیحیان نیز مورد ظلم وجور واقع شدند ، بدین شکل نفوذ فوق العاده روحانیون در اداره امور کشور پدید آمد .

اردشیر پس از آنکه در مقام پادشاهی مستقر گردید و قوت یافت ، به همسایه کشور ایران یعنی امپراطوری روم شرقی حمله کرد .توضیح آنکه ابتدا هیئتی به روم شرقی فرستاد و ادعای فرمانروائی برخاک آسیا (آسیای صغیر) داشت ، این هیئت نزد امپراطور روم شرقی رسیدند و ادعای اردشیر را باوی درمیان گذاردند ، اما امپراطور ادعای پادشاه ایران را رد کرد و نتیجه جنگ بین ایران و روم شروع شد . اردشیر با این روش نزاع بین دو امپراطوری را گشود ، که دنباله آن به جانشینانش کشانده شد .



(شکل ۱۴۴) نقشه ویرانه شهرقدیمی استخر (نشریه شماره ۳ انتشارات کانون دانش شیراز)

نگارش سطور بالا از آن نظر بود، که در طی این قسمت از تاریخ طب اغلب به نزاعهای بین‌ایران و روم برخواهیم خورد و بر اثر دست بدست گشتن شهرها و سرزمینهائی در آسیای صغیر و بین‌النهرین بین دو امپراطوری و غلبه یکی بر دیگری و سایر اختلافات اولا" مراکز علمی در آسیا و مناطق متنازع فیه تشکیل گردیده، ثانیا" به چه نحو این مراکز مورد هجوم دسته‌ای شده، ثالثا" این مراکز در تمدن ساسانی و پس از آن در تمدن اسلامی چه آثاری داشته‌اند. شرح این مقال را در مبحث مربوط به مراکز طبی و علمی در ایران قبل از بغداد به نظر خوانندگان خواهیم رسانید.

در دوران اردشیر نکته جالبی از نظر تاریخ طب دیده نمی‌شود، بلکه هرچه بوده تقریبا" تعالیم دینی و تبلیغ برای آئین زرتشتی است و چنانکه در بالا مذکور افتاد اردشیر در حقیقت نماینده روحانیون زرتشتی بود، چنانکه به امر اینان معابد پارتها منهدم گردید و نفوذی که علوم یونانیان (مخصوصا" فلسفه ارسطو) در میان ایرانیان داشتند کم شد.



(شکل ۱۴۵)
اردشیر اول (تاریخ ایران سرپرسی سایکس ج ۱)



(شکل ۱۴۶)
سکه اردشیر اول سبک جدید
(ایران در زمان ساسانیان پرفسور آرتور کریستنسن)



(شکل ۱۴۷)
آتش‌دان درپشت یکی از سکه‌های اردشیر اول (ایران در زمـــان ساسانیان پرفسورآرتورکریستنسن)

در پیدایش‌سلسله ساسانی روحانیون‌بسیار دخالت داشتند ، مراتب آنان در این دوران بدین ترتیب و طبقات زیر منقسم بود :

موبدان موبد که رئیس تمام روحانیان‌بود .
هیربذان هیربذ که به مانند قاضی القضـاه دوره اسلامی بود . موبدان و هیربذان که در درجـــات پائین تر بودند . عده‌ای نیز در آتشکده ها به کـار مواظبت‌آتش و تهیه هوم و ادا کردن نذور و ماء‌مور خواندن سرودها و نمازهای مذهبی بودند . مغـان نیز عموما " به کار نگاهداری آتش اشتغال داشتند .

اردشیر را نصایح و اندرزهائی است که به شاپور فرزند خود توصیه کرده و به صورت وصیت نامه می‌باشد . این اندرزها و وصایا بسیار جالب بیشتر برای بقاء سلطنت در خاندان ساسانی و توفیق در حکومت است ، که از نکات برجسته این وصیت یکی آن‌که اردشیر گفته " ملک و دین باهم توا‌ءم می‌باشند " .

فردوسی درباره اندرز اردشیر به شاپور در شاهنامه اشعاری سروده که قسمتی از آن را دراین مختصر نقل می‌نمائیم :

" الا ای خـریـدار مغـز سخـــن	دلت برگسل زین سرای کهن
" نگهـدار تـن بـاش و آن خــرد	چو خواهی کـه روزت ببد نگــذرد
" رخ پـادشـا تیـره دارد دروغ	بداندیش هرگـز نگیـرد فـــروغ
" بـدان کوش تا دور باشی زخشـــم	بمـردی بـدار از گنـــه کـار چشـم

" چو خشم آوری زو پشیمـــان شوی	بپوزش نگهبـان درمـان شــوی
" که تن گردد از جنبـــش می گران	نگهداشتند ایــن سخــن مهتـران "

ب) دوران شاپور اول ـ

شاپور اول (۲۷۲ـ ۲۴۱ میلادی) فرزند اردشیر وقتی به سلطنـــت رسید ، برخلاف پدر که لقـــب شاهنشاه داشت ، بدان اکتفـــا نکرد ، خودرا بالاتر از آن خواند . وی به سال ۲۶۰ میلادی پس از جمله بر روم و شکست والریانوس (والریان Valerianos) امپراطور روم و اسیر نمـودن و آوردن وی به پایتخت ایـران ، رونق فراوانی به شاهنشاهی ساسانی داد . هر وقت شاپور می‌خواســت سوار بر اسب شود ، پایش را بــر دوش و پشت والرین می‌گذاشت ، که حجاری آن اکنون موجوداست . شاپور والریان را به جندیشاپــور آورد و امپراطور روم در حـــال



(شکل ۱۴۸) آتشگاه ساسانی درنیاســر کاشان (مزدیسنا و ادب پارسی دکتــر محمد معین)

اسارت در این شهر در گذشت .



(شکل ۱۴۹) شاپور و والریان (تاریخ ایران سرپرسی سایکـس ج ۱)

شهر جندیشاپور پس از فتح انطاکیه و تصرف این شهر در شاهنشاهی ایران بنا گردید . توضیح آنکه شاپور پس از فتح انطاکیه ، عده‌ای از ساکنین آن دیار را (منجملـه یونانیان به داخل ایران کوچ داد ، و در نزدیکی شوشتر حالیه شهری بنا کرد ، به نام واند و شاپوهـر (Ve - Andev - Shapohr) یعنی شاپور بهتر از انطاکیه) ، که همان جندیشاپور است و بعدها یکی از مراکز بزرگ طبی قبل از اسلام گردید (شرح آن مفصلا " بعدا " بیاید) . اما انطاکیه شهری آباد و پر از نعمت بود ، فردوسی درباره فتح انطاکیه گوید :

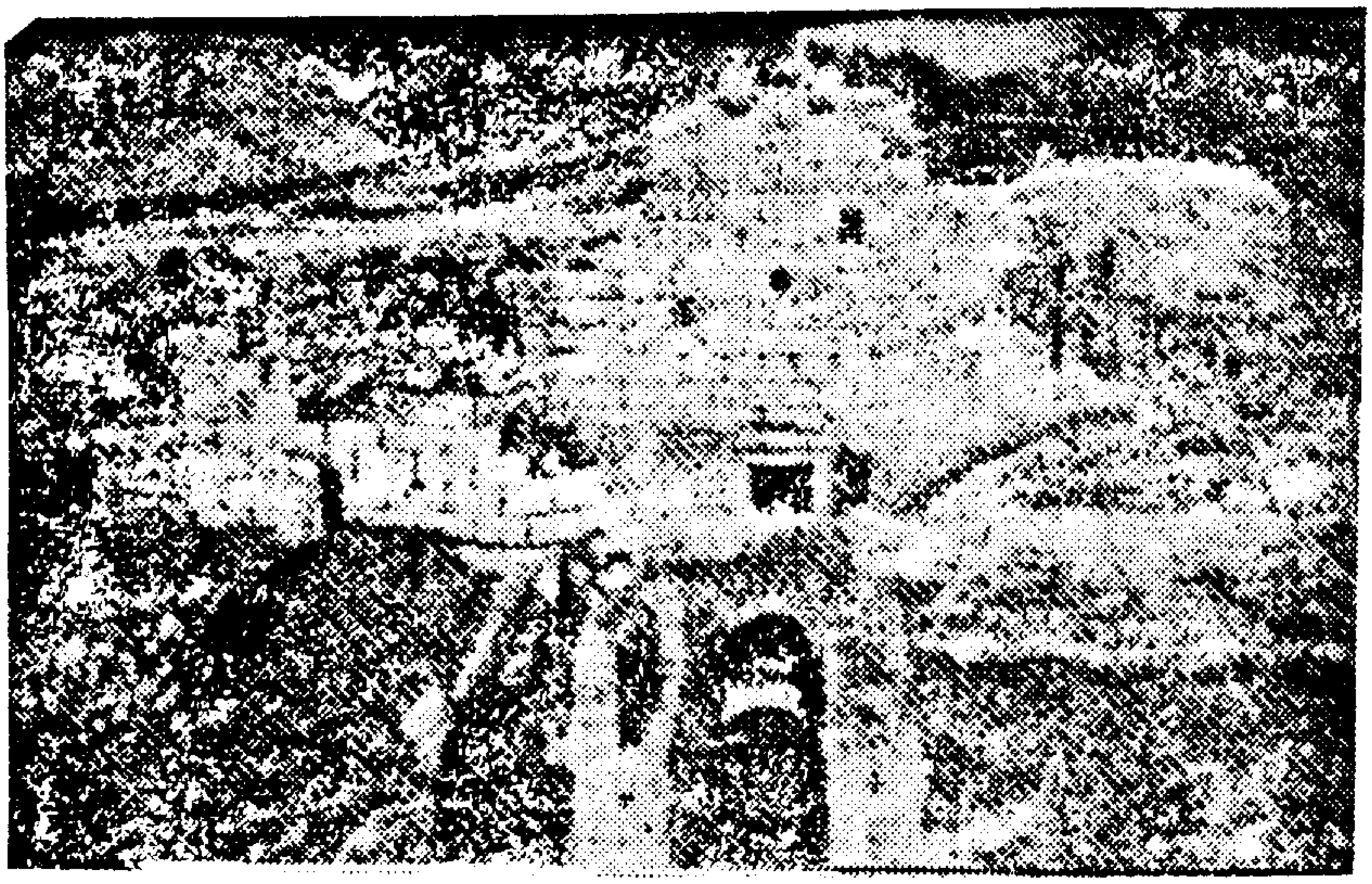


(شکل ۱۵۰) جام نقره شاپور اول (کتاب شاهکارهای هنر ایران پرفسور آرثر آبهام پوپ)

با نطاکیه در خبر شد زشاه | که با پیل و لشگر برآمد ز راه
سپاهی بدان شهر بدبیکران | دلیران رومی و کند آوران
سه روز اندران شاه را شد درنگ | بدان تا نباشد به بیداد جنگ
گشاده شد آن مرز آباد بوم | سواری ندیدند جنگی ز روم
اسیران وآن گنج قیصر ز راه | بسوی مداین فرستاد شاه
زبس باغ و میدان و آب روان | همی تازه شد پیر گشته جوان
چنین گفت با موبدان شهریار | که " انطاکیه است این اگر نو بهار
" کسی کوندید ست خرم بهشت | زمشک اندر و خاک و ز زر خشت "

شاپور درصدد احیاء زبان باستانی و کتب و آئین اوستا برآمد و نتیجهٔ طب و نجوم و جغرافیا و هنر که از ایران به هند و یونان رفته بود ، جمع آوری و منظم‌گردید ، بدیهی است ضمن علوم ، طب نیز مورد نظر پادشاه ایران قرار گرفت .

از وقایع مهمه دوران شاپور اول ظهور مانی بود . وی ادعای پیغمبری کرد وآئین و کیش یا طریقه جدید آورد ، و مدتها به تبلیغ پرداخت . عده‌ای نیز به وی گرویدند . مانی از علم طب بی بهره نبود ، معروف است که شاپور درمان فرزندش‌را که بیمار بود از وی درخواست کرد ، اما طفل در آغوش پدرجان سپرد .



(شکل ۱۵۱) آتشکده شهر شاپور (ایران در زمان ساسانیان پرفسور آرتور کریستنســـن)

ابن الندیم درکتاب معروف خود " الفهرست " گوید : " که نخستین خطبه‌مانی در روز جلوس شاپور بعمل آمد " . در ابتدا شاپور به مانی و مانویان همراهی و مساعدت

زیاد کرد ، وی (مانی) اغلب با پادشاه ساسانی در سفرها همراه بود و کتاب خود را به نام این پادشاه " شاپورگان " نام گذارد ، اما در آخر عمر شاپور با مانی در افتاد و او را از ایران اخراج کرد .



(شکل ۱۵۲) آتشدان در پشت سکه شاپور اول (ایران‌در زمان ساسانیان پرفسور آرتور کریستنسن)

پس از شاپور فرزندش هرمز اول (۲۷۳-۲۷۲میلادی) به جانشینی وی‌رسید . مانی توانست در برابر موبدان ایستادگی‌کند . اما پس‌از فوت هرمز و رسیدن‌سلطنت به بهرام‌اول (وهرام ۲۷۶-۲۸۳ میلادی) ، مانی را به دست روحانیون‌زرتشتی سپردند و مجلس مباحثهای تشکیل دادند ، مانی با موبد موبدان به بحث پرداخت و نتیجه چنان شد که وی به زندان افتاد و چنان وی را عذاب دادند که در زندان فوت کرد (یا آنکه وی را زنده زنده پوست کندند و درآن کاه آکندند ، سپس به یکی از دروازه های گندی شاپور آویختند ــ دروازه مانی) . پس از مانی سیسن (سیسینوس Sisinnios) که از

تلامذه‌اش بود جانشین وی شد . باید دانست مانی رسالت زرتشت و بودا و مسیح ع را قبول کرده بود و مسیح (ع) رامصلوب‌نمی‌دانسته بلکه شخصی که مصلوب گردیده بودیکی از مخالفین‌وی می‌دانسته‌است .



(شکل ۱۵۳) حصار دیار بکر(تاریخ ایران سرپرسی سایکس)

اشاره به مطلب بالا از آن نظر بود که باز موضوع نفوذ روحانیون زرتشتی در دستگاه شاهنشاهی ساسانی روشن گردد ، که چه عامل مهمی دراین سلسله بوده است . با تمام‌این احوال پادشاهان‌ساسانی زمانی پیرو و زمانی دشمن مانی بودند ، بدین‌جهت

و همچنین بعدها ضمن پادشاهی شاهان دیگر ساسانی و ظهور مدعیان پیامبری خواهیم دید ، که به واسطه نفوذ و تعصب شدید روحانیون از یک طرف و اختلاف طبقاتی از طرف دیگر که ظاهرا " نظرات مردم درآن بی‌دخالت نبوده ، در دوران سلطنت ساسانیان ، این امر چه نقش مهمی در تاریخ علوم (البته طب هم ذیل آن بوده) داشته است . فقط چنین بنظر می‌رسد که خسرو انوشیروان از این تعصب و جمود دور بوده . به همین نظر در دوران وی طب در ایران مراتب ومدارج عالی را پیموده است .

پس از شاپور اول از شاهان ساسانی که ذکر نام وی دراین مختصرلازم است هرمز دوم (۳۰۹- ۳۰۱ میلادی) می‌باشد ، که عدالتخانه برای فقرا و بینوایان تاسیس کرد ، به فرهنگ یونانی علاقه داشت ، لذا روحانیون از انتخاب او به سلطنت رضایت نداشتند ، بدین جهت فرزندی که در شکم زنش بود به شاهی انتخاب کردند . این شخص شاپور دوم می‌باشد .

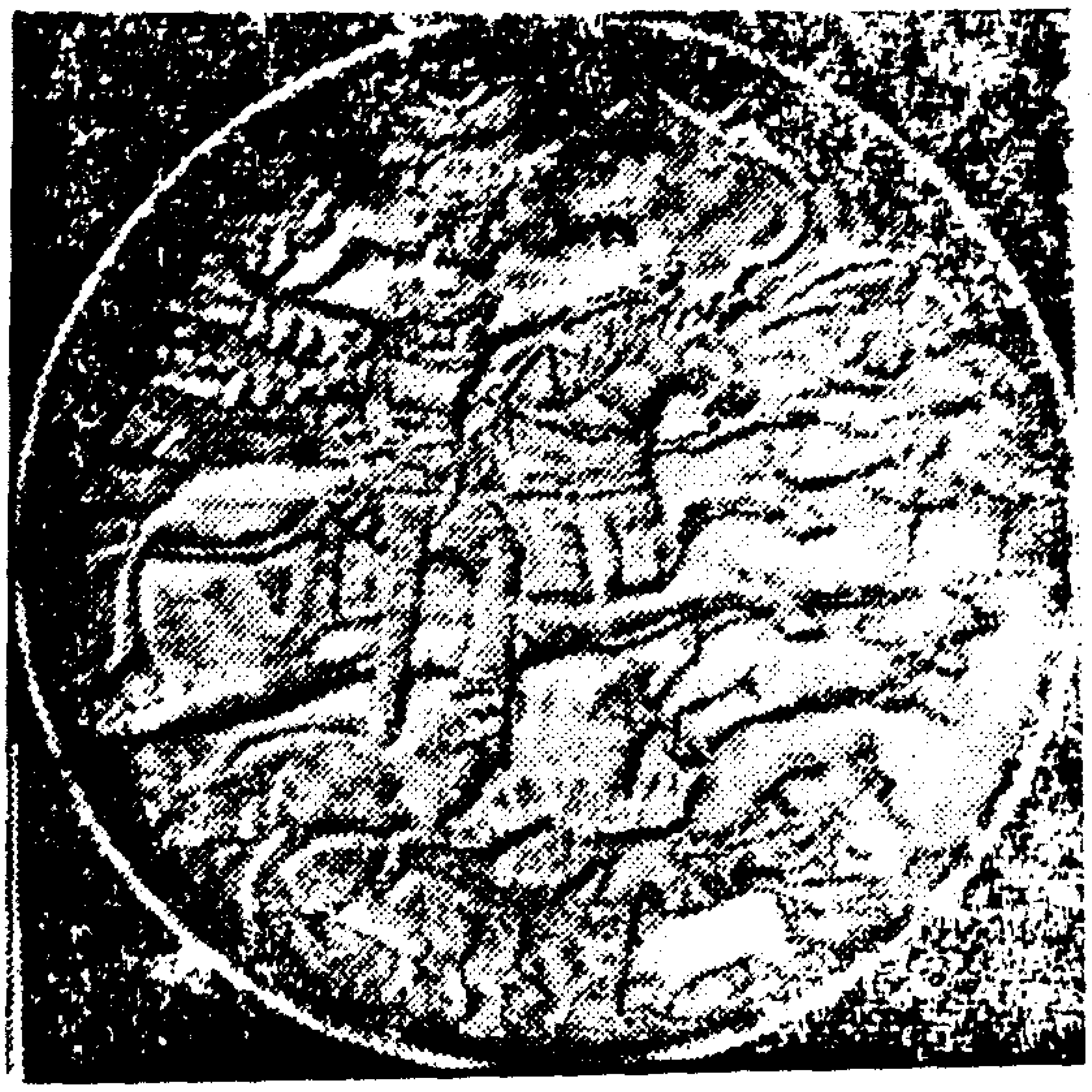


(شکل ۱۵۴) نیم تنه شاپور دوم ریختگی بالعاب گچ و آهک ارتفاع ۴۵ سانتیمتر (موزه تاریخ طبیعی شیکاگو ، کتاب شاهکارهای هنر ایران ــ پرفسور آرتور آپهام پوپ)

ج ـ دوران شاپور دوم و پس از وی ـ شاپور دوم (ذوالاکتاف پادشاه مقتـدر ساسانـــی) که معاصر قسطنطین بزرگ امپراطور روم بود ، بر اثر آنکه فرزندش در جنگ بین ایران روم ، مورد شکنجه و عذاب قرار گرفت (۳۴۸ میلادی) و توسط رومیها اعدام گردید ، این امر و سایر سوابق باعث جنگهای زیاد متمادی بین ایران و روم شد . شاپور حد امپراطوری ایران را تا دجله بسط داد و به سال ۳۵۹ میلادی بین النهرین رامتصرف شد ولی محاصره ممتد دیار بکر باعث شکست ایران گردید . امـــا بعـــدا" (وفـــات قسطنطین ۳۳۷ میلادی است) ، ژولین (Julien)متوجه گردید که با رقیب بزرگ و سرسختی در ایران مواجه است . وی به سال ۳۶۳ میلادی از انطاکیه به طرف ایرانآمد ، بعضی شهرها را تصرف و به جانب تیسفون پیشرفت کرد و هوای اسکندر در سر داشت ، که به داخل ایران برود ، ولیبراثر حیلهی شاپورکه شخصی را برای هدایت وی بهپایتخت تابستانی ساسانیان (ساسانیان زمستان رادر تیسفون و تابستان رادر همدان مقر داشتند) گسیل داشت .این مرد نزد ژولین رفت و پیشرفت به داخل ایران را به وی پیشنهادکرد . ژولین قبول نمودو به پیشروی خود ادامه داد .راهنما ژولین را وسطراه ترک کرد ،ژولین نمیدانست چه کند ، راه را گم کرد و در جوانی مرد (مرگ ژولین در ۳۶۳ میلادی اتفاق افتاد) . خلف وی ژوین (Jovien)عقب نشینی را ترجیح داد و با ایران صلح کرد .



(شکل ۱۵۵)
شاپور بزرگ (تاریخ ایـــران سرپرسی سایکـــس)



(شکل ۱۵۶) شکار گوزن شاپور دوم (تاریخ طب لینل لاواستین)

نتیجه آن شد که شهرهای تسخیر شده وپنج ایالت را به ایران باز گرداند و همین شکست مقدمات انقراض سلطنت روم شرقی را فراهم کرد. شاپور قریب هفتاد سال سلطنت کرد، وی بین گالریوس و والنس سی تن امپراطوران روم بود.

نتیجه این جنگها آن شد که سرزمین های سرحدی در طی ادوار مختلفه بین ایران و روم رد و بدل گشت و نتایجی ببار آورد، منجمله رابطه تجارت و داد و ستد، ولی مهمتر از همه رابطه علمی بین مردم دو امپراطوری بود، که از نظر تاریخ طب بسیار ممتاز می‌باشد و یکی از ثمرات این نتیجه رخنه و نفوذ دانشمندان نسطوری و گسترش دانش روم شرقی به ایران و همکاری نسطوریان با ایرانیان شد. (نسطوریان از نژاد سامی و اکنون فرقه خیلی کوچکی از مسیحیان می‌باشند، ما شرح این مقال را در مبحث جداگانه متذکر خواهیم شد).

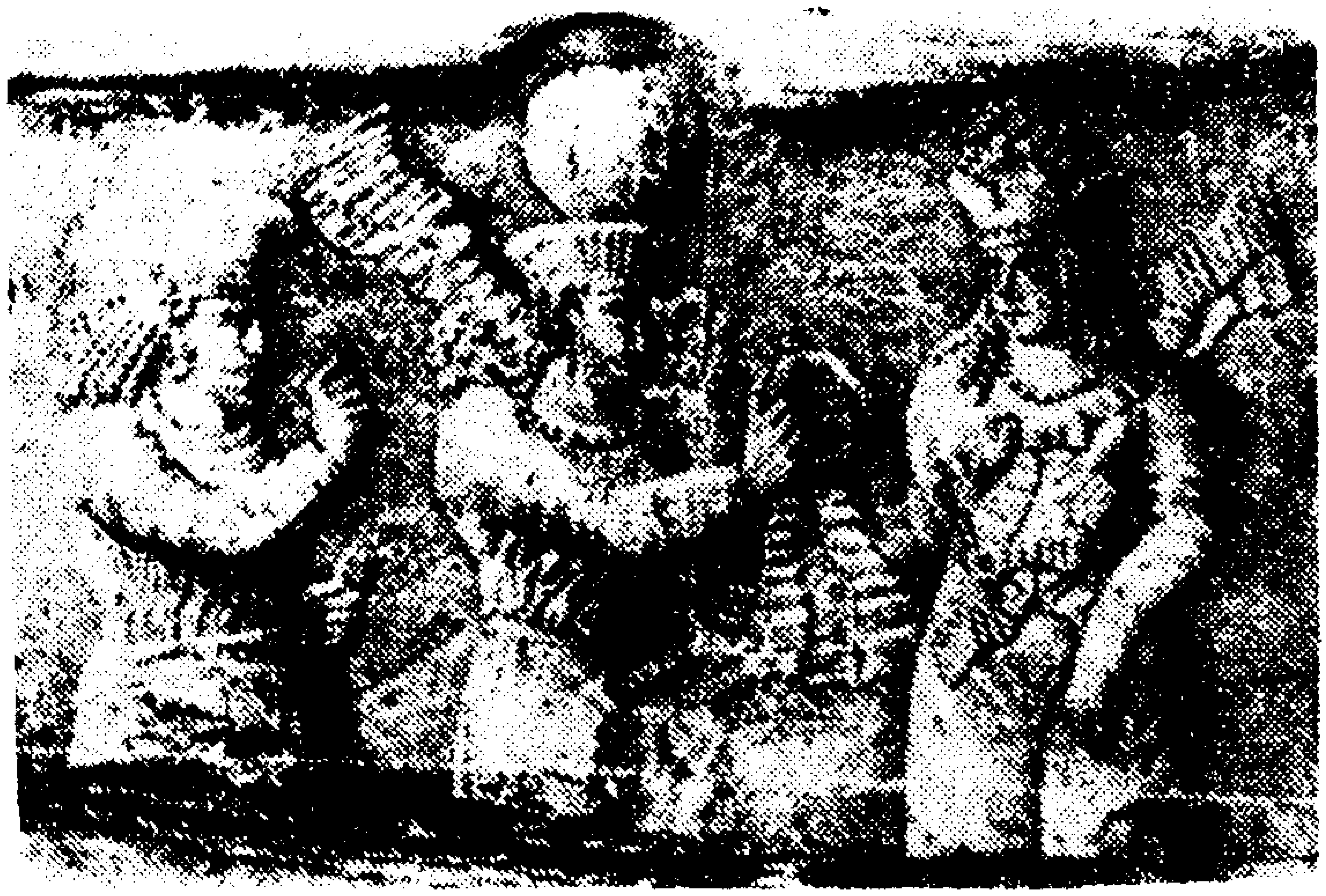


(شکل ۱۵۷) مجسمه شاپور دوم (این مجسمه که بر روی زمین بود چنـدی قبل در غـار شاپور در کازرون فارس با مراسمی خاص برپا گذارده شد)

ازموضوعات دوران شاپورتعقیب وآزار مسیحیان است . بدین شرح پس ازآنکه قسطنطین کیش مسیحی را قبول کرد ، مسیحیان ایران به همین جهت به جانب روم شرقی متمایل گردیدند و این تمایل نیز یکی از موارد اختلاف بین شاهان ساسانی و امپراطوران روم شرقی گردید که زمانی شدید و گاهـی ساکت و بی حرکت بود .

قسطنطین در نامه‌ای که بـــه شاپور نوشته به وی تذکر داده است که " من بسیارخوشحالم که می‌شنوم بعضی از بهترین نقاط ایران از بین این طبقه (یعنی مسیحیان) می‌باشند و این نامه را من به خاطر آنها برای شمـــــا می‌نویسم . . . " (تاریخ ایران سرپرسی سایکس ــ ج ا ــ ساسانیان) . حـــال می‌توان بخوبی پی برد که اقلیت‌های مذهبی ایران در دوران ساسانیان تا چه حد درکار کشور ، همچنین علوم‌مؤثر بودند . چنانکه دردوران یزدگرد اول (یزدگرد گنه کاریا اثیم ۴۲۰/۲۱-۳۹۹) که رفتارش نسبت به مسیحیان خوب بود ، ماروثا اسقف بین النهریـن

بانمایندگان روم به ایران آمدند تا جلوس تئودوسیوس دوم را به یزدگرد اعلام دارنـد . معروف است که اسقف مزبور یزدگرد را از بیماری شفا داد و بالنتیجه نظر شاهنشاه ایران را به مسیحیان جلب کرد که بد سال ۴۰۹ میلادی فرمان آزادی کامل مسیحیان صادر و اجازه ساختن کلیسا به آنها داده شد . و همین عمل یزدگرد باعث گردید که وی موردبی مهری روحانیون زرتشتی قرار گیرد و به لقب اثیم (گنهکار) ملقب گردد .



(شکل ۱۵۸) نقش رستم در فارس طرف دست راست ایستاده ناهید است که نگین اقتدار به شاه ساسانی نرسی می‌دهد (از روی تصویر Texier ـ یشتها ج پورداود)

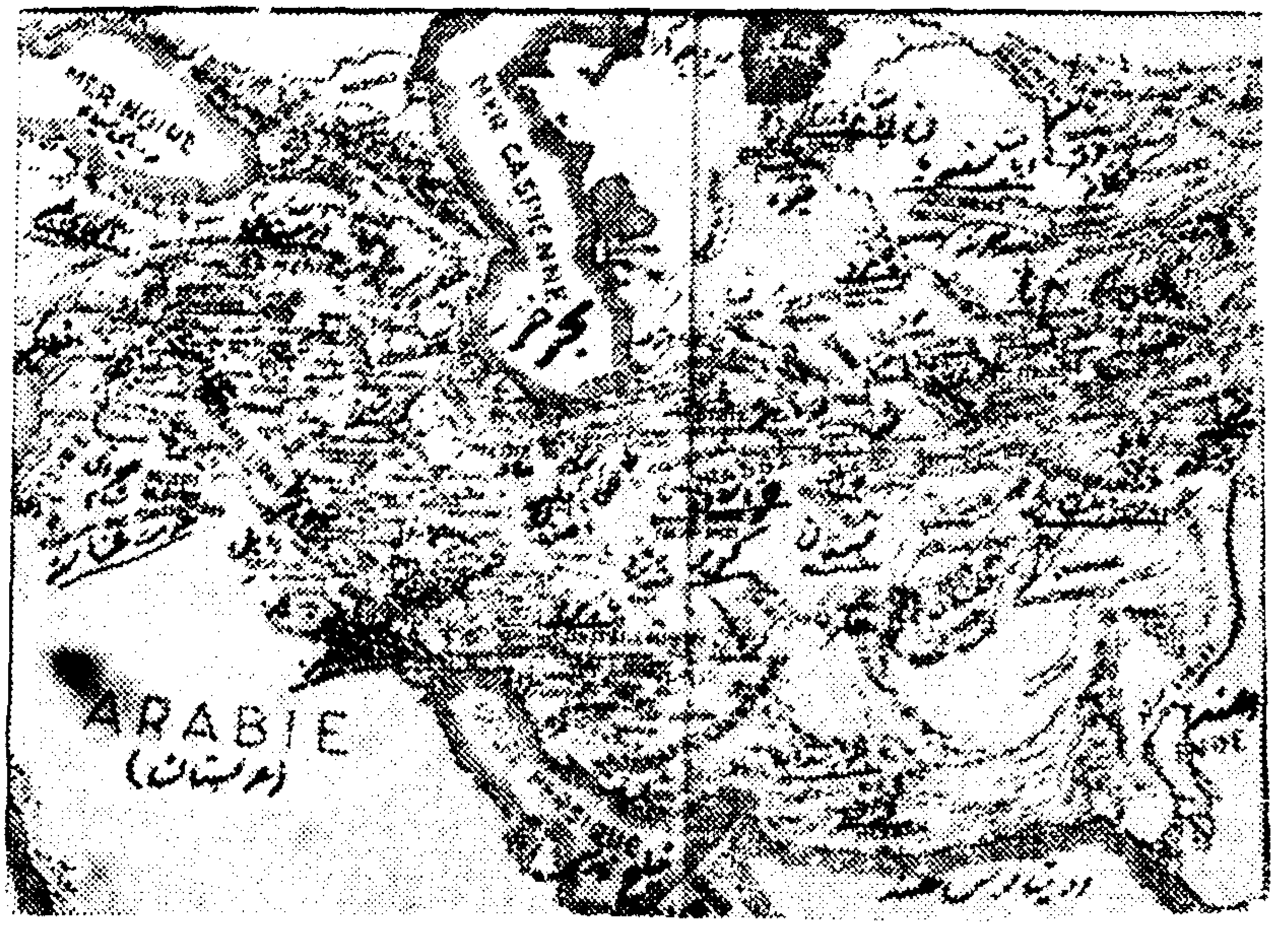
د) رابطـه بیـن ایـران و روم ـ چنانکه مذکور افتاد پس از تأسیس دولت ساسانی به دست اردشیر و نفوذی که روحانیون در دستگاه امپراطوری ساسانی بدست آوردند ،نزاع و کشمکش بین ایران و روم طی قرون متمادیه ادامه داشت .سیاست ساسانیان آن بود که مجد و عظمت دوران هخامنشی تجدید گردد ،بدین لحاظ این کشمکش ها بین دو امپراطوری وجود داشت . زمانی پیروزی از آن ایران و گاهی از آن روم بود .نتیجه‌ای

که ازاین کشمکش هاحاصل شد ، آنکه پیوسته شهرها و سرزمینـهای سرحدی دست بدست می‌گشت وبدیـهی است مراکزعلمی نیزذیل این کشمکشها ازدست کشور مغلوب بدرمی‌رفت . عده زیادی از علماء و دانشمندان این مراکز اغلب‌به ایران پناهنده می‌شدند و پادشاهان ساسانی ازآنـها بسیار خوب پذیرائی می‌کردند ، بعلاوه چون عموما " این علماء کیش مسیحی داشتند ،عده‌ای از شاهان ساسانی برای آنان آزادی‌عمل مذهبی‌قائل گردیدند . از طرفی بر اثر فتح انطاکیهٔ به دست شاپور اول و اسیر شدن‌عده زیادی از ساکنین این شهر و شکست و اسارت والرین امپراطور روم و کوچ دادن شاپور اسرا را به مرکز ایران و بنای شهر جندیشاپور، نتیجه آن شد که این مرکز علمی بزرگ قبل از اسلام در ایران تاءسیس گردد .

دیگر از سرزمینـهائی که باعث اختلاف بین ایران و روم می‌گردید ، ارمنستان بود که دراین امر نقش بزرگی ایفا کرده و چون ارامنه کیش عیسوی داشتند ، بدین جـهت عموما " تمایل به امپراطوران روم شرقی داشتند که با آنان هم کیش بودند ، (پس از آنکه قسطنطین بزرگ کیش عیسوی را قبول کرد)که در جنگ بین ایران و روم کمک زیادی به رومیان می‌کردند که قسمتی از این مقوله را طی تاریخ طب ایران در دوران اشکانیان دیدیم ،اما در دوران ساسانیان تقریبا در زمان‌اغلب شاهان این بسلسله جنگ بین ایران و روم جاری بود ، زمانی فتح و ظفر با ایران و گاهی با رومیان بود .

هـ ـ ادیان غیر زرتشتی ایران ـ چنانکه مذکورافتاد روحانیان‌درحکومت ساسانی اقتدار فوق العاده و در سرنوشت حکومت منتهای اثر را داشتند ، حتی هرگاه در میان طبقات روحانی و جنگیان و دبیران اختلافی پیش می‌آمد موبد موبدان آنرا رفع می‌کرد . پس معلوم شد ، که دخالت روحانیان زرتشتی در امور کشوری به چه میزان بوده است .

این روحانیان در داخل کشور ادعای نجات و رستگاری مردم را می‌کردند و در خارج بـه تبلیغ دین مشغول بودند .



(شکل ۱۵۹) نقشه ایران در دوران ساسانیان (ایران در زمان ساسانیان پرفسور آرتـور کریستنسن) کلمات فارسی به این نقشه از مؤلف است .

عیسویان در ابتدای تأسیس سلسله ساسانی مرکز مهم تبلیغـی در رهـا (Edessa - Orpha) از شهرهای قدیم شمال سوریه و در جنوب آسیای صغیر در کنار فرات بود داشتند ،که در نتیجه جنگهای بین ایران و روم و دست بدست گشتن شهرها ، قسمت اعظم مهاجرین این شهرهای سرحدی که مسیحی بودند کم کم دیانت مسیح ع را به قسمتهای دیگر مانند ارمنستان و کردستان و حلوان و شوش و امثال آنها رواج دادند . شوش نیز یکی ازاسقف نشینهای عیسویان در تحت حمایت پادشاهان ایرانی بود و تا

وقتی که مذهب رسمی امپراطوری روم شرقی مسیحیت نبود ، عیسویان ایران آرامش کامل داشتند ، اما همینکه قسطنطین امپراطور روم شرقی به آئین مسیح (ع) درآمد ، عیسویان ساکن سرحدهای ایران وقتی دیدند ،دولـت مقتدری با آنان هم مذهب شد ، به طـرف امپراطوری روم شرقی گرویدند . این مسئله یکی از موضوعات بسیار مهم دوران حکومت ساسانی بود ،بدین معنی که علل بسیاری ازجنگهای بین ایران و روم وجود این‌عیسویان و ارمنستان بود ،اینان در مواقع جنگ بین دو کشور درموقع غلبه و شکست یک طرف‌نقش مهمی را ایفا می‌کردند .

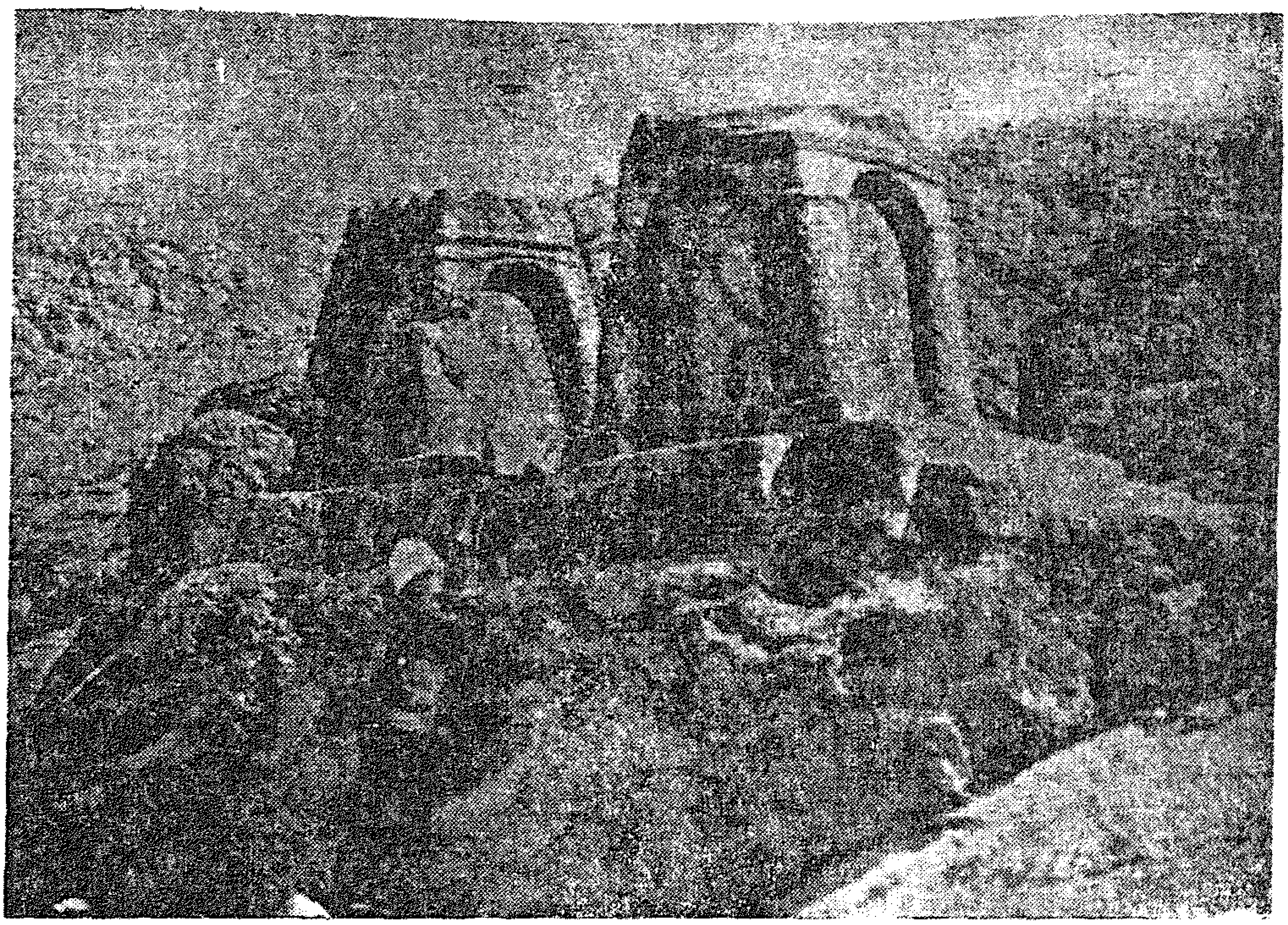
به همین نحو بر اثر اختلافات مذهبی که در روم شرقی بین دانشمندان و امپراطوران پیدا شد ، نتیجه‌ای مستقیم بر روی انتقال و دخول علوم و طب در کشور ما اثر گذارد که از نظر طب مخصوصا " انقلاب عظیمی برپا کرد .

اختلافاتی که بین عیسویان‌وایران بعمل‌آمده شواهد و امثال زیاد دارد . دراین مختصر فقط به ذکر چند واقعه می‌پردازیم . اولین دفعه در دوران شاپور دوم پادشاه ساسانی این امر صورت تحقق یافت ، بدین معنی که شاپور نامه‌ای سخت به شاهزادگان کشور آرامی نوشت ، که رئیس مسیحیان موسوم به سیمون برصباعـــی (Simon Barsabba'e) را دستگیر کنند و تانامه را امضاء نکند و خراج ومالیات عیسویان‌را دو برابر نپردازد . او را از حبس آزاد ننمایند . سیمون حبس را ترجیح داد و از امر شاه ایران سرپیچی کرد . وقتی خبر به شاپور رسید ، شاه فریاد برآورد که سیمون می‌خواهد پیروانش را به شورش وادارد و مملکت را به هم کیش خود قیصر روم تسلیم کند . نتیجه آن شد که عیسویان تعقیب گردیدند و این امر از سال ۳۲۹ میلادی تا سال فوت شاپور ادامه داشت (وفات شاپور ۳۸۰ میلادی است) .

دیگر آنکه در سال ۳۶۲ میلادی اسقف شهر فنک (Phenek) به نام هلیودر (Heliodore) با مردم شهر که تعداد آنها به نه هزار نفر بالغ می‌شد، شورش کرده بودند، به خوزستان تبعید شدند.

در دوران یزد گرد اول (۱ــ ۴۲۰ــ ۳۹۹) مذکور رفت که صلح میان ایران و روم برقرار شد، چنانکه هیئتی ازطرف روم شرقی تحت ریاست ماروثا (Marutha) که اسقف مایفرقط (میفرقط یا میافرقین Martyropolis) بود به دربار ایران آمدند، مقرر گردید کلیساهای خراب شده بنا گردد و زندانیان عیسوی آزاد گردند، اسقف سلوکیه (طیسفون) که جاثلیق (خلیفه اعظم) عیسویان ایران بود، در این شهر مقر داشته باشد و پنج نماینده یا نائب (مطران) در شهرهای ایران در بیت لاپاط Beit Lapat (جندیشاپور) در خوستان ۲ــ در نصیبین ۳ــ دراربل ۴ــ دربیت سلوخ (کرکوک) ۵ ــ در پرات میشان واقع در مسن برقرار گردد و نتیجه آن شد که عیسویان آزادانه به‌اعمال مذهبی خود اشتغال ورزند.

این آرامش موقتی بود، زمانی‌عیسویان‌براثرتشویق‌امپراطوران روم شرقی، زمانی به تحریک روحانیون خود. وقتی برحسب نظر و توقع پادشاهان ساسانی، کشمکش هائی پدید می‌گردید، که گاهی ایرانیان وزمانی رومیان فاتح می‌شدند (یاراضی می‌شدند)، که نتیجةً غلبه ایرانیان برعیسویان تولید زحمت برای دسته مغلوب و آتش زدن کلیسا و آزار و اذیت (حتی قتل عام) و امثال آنها بود. از طرفی اگر رومیان بر ایرانیان غلبه می‌یافتند، نیز به‌همین نحو صدمه و آزار زیاد به ایرانیان می‌رساندند (به مانند نتایجی که از شکست ها برای ایران باقی ماند مثل دوران خسرو پرویز).



(شکل ۱۶۰) تصویر آتشکده در نقش رستم (تاریخ ایران سرپرسی سایکس)

اما بر اثر اختلافی که بین عیسویان ایران پیش آمد ،نتیجه آن شد که عیسویان ایران استقلال یافته و تابع بیزانس نباشند (سال ۴۷۱ میلادی) . غیر از اختلافی که بین عیسویان ایران و زرتشتیان از یک طرف در دوران ساسانیان بود ، عیسویان ایران نیز زمانی با عیسویان خارج اختلاف داشتند ، کما اینکه عیسویان ارمنستان با ایران نیز سرناسازگاری را شروع کردند و با آنکه بظاهر گاهی با خدعه وتزویر به دین غیر عیسویت یعنی زرتشتی می‌گرویدند ، اما در باطن با امپراطوران روم شرقی همراه بودند .

موضوع دیگر اختلافاتی است که بین نسطوریان و یعقوبیان پیش آمده که اولیها

معتقد بودندکه مسیح (ع) دو طبیعت مجزی ازیکدیگر داشته (انسانیو خدائی) و دومیها معتقد بودند که این دو طبیعت در ذات مسیح (ع) یکی است (Monophysistes) و همین اختلاف،همچنین اختلافی که بین نسطوریوس با امپراطور روم شرقی و پیروانش پیش آمد، به سود علوم و طب در کشور ما تمام شد.

در اینجا متذکر میگردیم که اختلاف یعقوبیها و نسطوریان اغلب از موضوعات روز در دوران بعضیاز پادشاهان ساسانی بود و این امر علاوه بر آنکه بر روی اوضاع‌کشور ما بی اثر نبوده، درباره علوم و طب نیز اثر گذارده است. چنانکه در سال ۶۰۵یا۶۰۴ میلادی انجمنی به امر خسروپرویز تشکیل شد و علی الرسم یک نفر به نام جاثلیق (Catholicos) انتخاب شد. این شخص گرگوار (Gregoire) معلم سلوکیه بود. وی به سال ۶۰۸ یا ۶۰۹ فوت کرد و ریاست نصرانینان چند سالی بدون جاثلیق ماند. خسروپرویز اجازه نمیداد که از نسطوریان کسی به مقام جاثلیق انتخاب شود، چرا که گابریل یکی از پزشکان یعقوبی و شیرین زوجه وی نفوذ زیادی بر دستگاه داشتند، لذا دو طایفه یعقوبیهاو نسطوریهامجددا" به منازعه پرداختند و قضیه نزاع بین آنهادرباره یک طبیعت و یا دو طبیعت حضرت مسیح (ع) پیش آمد. نسطوریان مهران گشنسپ را که از خانواده عالی ایرانی بود طرفدار خود کرده به نام گیورگیس را (Giwargis) غسل تعمید دادند، وی در حمایت نسطوریان بسیار جاهد بود. اما گابریل درستبذ (یا درستباذ) که یعقوبی مذهب بود کم کم گیورگیس را متهم به انکاردین زرتشی کرد و چنان نمود که شاه او را محکوم و مصلوب کرد.

متاءسفانه دردوران خسرو پرویز از اختلاف یعقوبیها و نسطوریان علمایزرتشتی نتوانستند استفاده کنند.



(شکل ۱۶۱)تصویری خیالی از ابن سینا (از مطبوعات ترکیه)

پس از گابریل یزدین به خسرو نزدیک شد وی نسطوری بود و تقرب زیاد یافت ، و مایل بود برای نسطوریان جانشینی انتخاب شود ، ولی بر اثر هجوم رومیان در زمان هرقل کار عیسویان در ایران بهتر شد .بدین لحاظ روایت شده است که خسرو قسم خورد که اگر این مرتبه با روم جنگ کند و فتح نصیبش شود نه یک کلیسا خواهد گذاشت و نه بانک ناقوس را کسی خواهد شنید . وی دستور داد یزدین را نیز به دار آویختند و زنش را شکنجه کردند . همین امر باعث شد در شورشی که به خلع و قتل خسروپرویز منتهی شد ، یکی از پیشقدمان شمطا نام از فرزندان یزدین بود .

در دوران خسرو پرویز عیسویان ایران آزادی عمل داشتند ، ولی‌حق دعوت زرتشتیان رابه کیش خود نداشتند ، چرا که هرکس از کیش زرتشتی برمی‌گشت واجب‌القتل بود .

نگارش مطالب بالا گرچه کمی مفصل و شاید بعضی قسمتهای آن خارج از موضوع کتاب بنظر می‌رسد ، اما اطلاع به اوضاع و احوال آن دوران و اختلافات مذهبی و اثر آن بر روی علوم لازم بود .

در خاتمه این مبحث متذکر می‌گردیم که عده‌ای ایرانی قبول دین عیسوی کرده بودند ، به مانند برادر زاده شاپور دوم که نام سریانی مارسابها (MarSabha) برخود نهاده بود . وی شکنجه شد و به هلاکت رسید .

دیگر از ادیان یا طریقه هائی که در ایران منشعب از مسیحیت دوران ساسانیان بود ، مصالیان (Messalliens) که یکنوع روحانیان عیسوی جهانگرد بوده و می‌توانستند داخل منازل عیسویها گردند ، در حقیقت دراویش عیسوی بودند .

غیر از آنها باید فرقه صابئین یا صابئه که عیسویان آنها را سن ژان باپتیست و عربها آنها را مغتسله (به مناسبت آنکه دائما " خود را در آب فرات شست و شو وغسل می‌دادند) می‌نامند ذکر کرد .

غیر از دو فرقه بالا بازشعب دیگری از عیسویان بودند که ذکر همه آنها باعث تطویل مقال گردد (مطالب مربوط به این‌فصل از منابع مختلفه اقتباس شده است) .

غیــر از عیسویان یهودیان نیز درایران میزیستند . چنانکه می دانیم کورش قوم یهود را نجات داد و متذکر گردید هرکه می‌خواهد در ایران و یا مایل نیست به اورشلیم برود . یهودیانی که در ایران ماندند در خوزستان و همدان و اصفهان همچنین به نقاط شرقی ایران به مانند سمرقند و بخارا و افغانستان نیز رفتند .

مرکز یهودیان ایران در کاشان واصفهان بود . در اصفهان آبادیهای یهودیانرا "یهودیه" می‌گفتند . زن یزدگرد اول به نام شیشین دخت دختر یکی از پیشوایان

یهودی بود.

با تمام این احوال متدینین به سایر ادیان نزد روحانیان متعصب زرتشتی ارج و مقامی نداشتند .

ناگفته نماند که یهودیان دردوران ایران باستان (مخصوصا "در دوران اشکانیان) مراکزی در شهرهای سورا (Sura)و پوم بادیثا (Pumbaditha) و سلوکیه و ماهوزه (Mahoze) و یا درپارس و ماد داشتند . اینان از قرون اول میلاد تحت ریاست راءس الجالوت (رش گالوتا Rash galuta) دارای تشکیلاتی بودند .

اما مذهب بودا درقسمت های شرقی ایران و افغانستان و بلخ رواج داشت .معبد معروف بلخ که به نام نوبهار در ادبیات ایران آمده معروف است که معبدی بودائی بوده است .برمکیان که جدشان برمک نام داشت خادم نوبهار بلخ بودند .

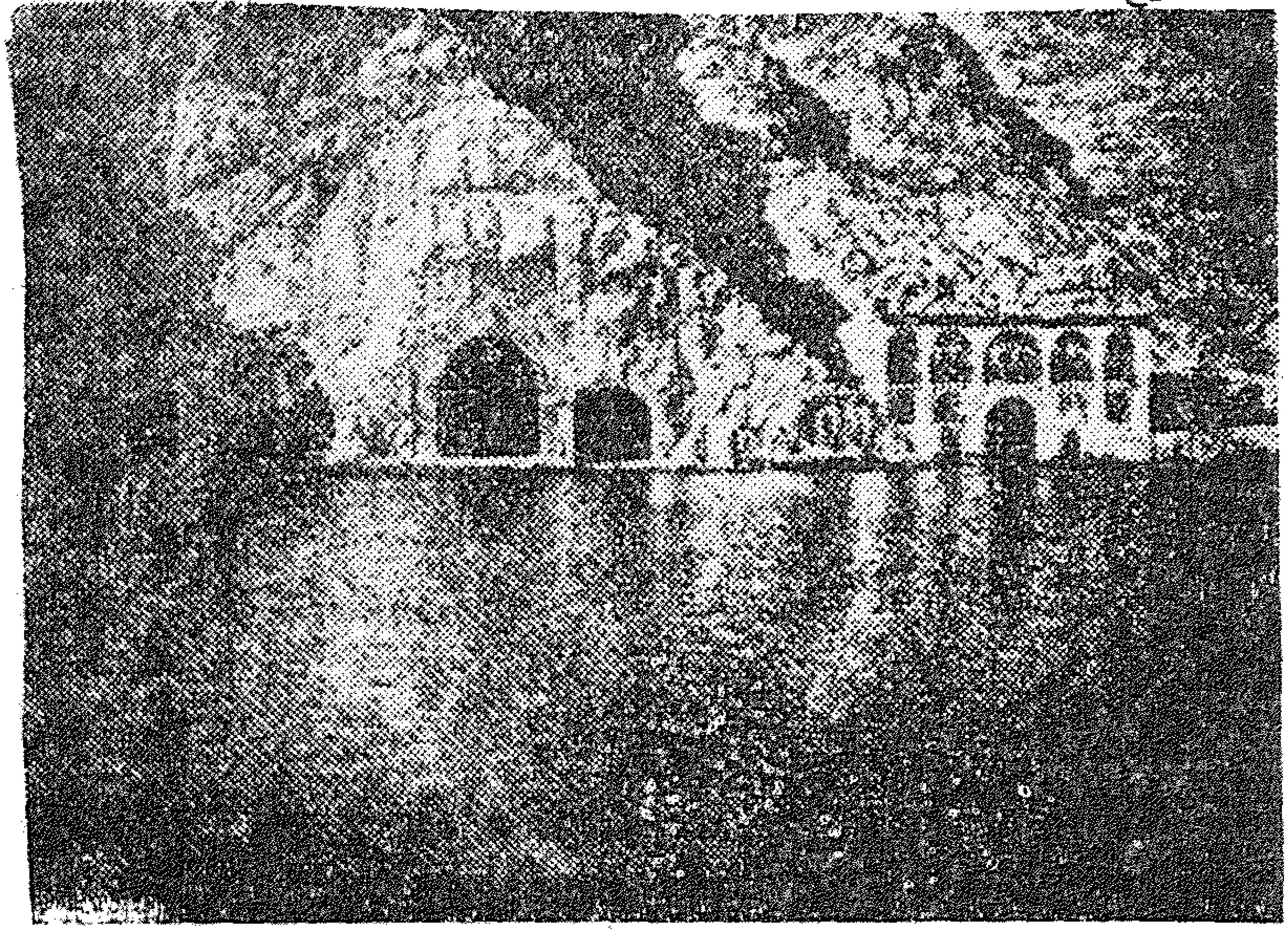
دیگرازمذاهب آن دوره ایران آئین به آفرید بود ،که در زمان ابومسلم خراسانی از به آفرید فرزند ماه فروذین بود .

اینک چند کلمه درباره طریقه مزدک می‌نگاریم که از نظر تاریخ ایران واثر آن بر روی تاریخ طب و علوم بسیار معتبر می‌باشد .

مزدک که در دوران قباد پادشاه ساسانی (جلوس ۴۸۷ـ خلع ۵۰۱ ـ سلطنت ثانوی ۵۰۲ ـ ۵۰۱ ـ وفات ۵۳۱ میلادی) ادعای پیغمبری کرد و طریقه‌ای مذهبـــــی (بادعای خود) به مردم پیشنهاد کرد ، بر اثر گرویدن عده‌ای و پیدا شدن طرفدارانی توانست تا اندازه‌ای قباد رانیز تحت تاءثیر درآورد . وی معتقد بود آنچه که علت اصلی کینه توزیها وناسازگاریهاست عدم تساوی بین مردم‌است و این امر بر اثر دو موضوع یکی مال و دیگری زن پیش می‌آید و باید این دو به مانند آتش و آب در دسترس عموم قرار

گیرد ،بعلاوه وی پرهیزاز غذای حیوانی و احترام به حیوانات رامعتقد بود ، بدین‌لحاظ تهیدستان به وی گرویدند .

به هر حال مزدک و مزدکیان مدتها ازعوامل ناراحت کننده اصلی کشور ساسانی شده و باعث گردیدند که قباد بر اثر فشار روحانیون از سلطنت خلع گردد و به دربار چین فرار کند . مزدک عقایدی خاص وآئین جدیدی داشت که ذکر همه آنها از حوصله این کتاب خارج است .



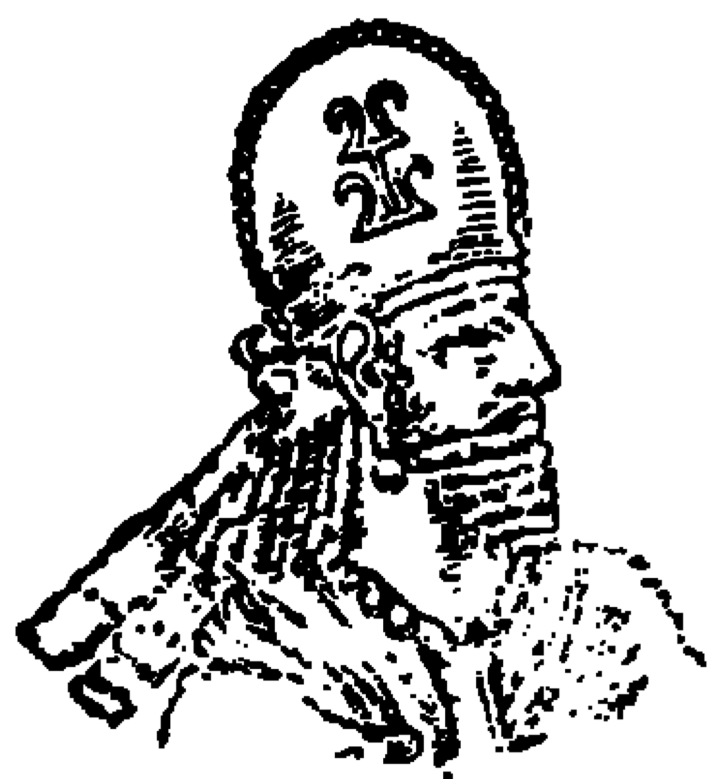
(شکل ۱۶۲) طاق بستان در نزدیکی کرمانشــــاه

در خاتمه این مقال موضوعی که تذکر آن ضروری است آنکه از طرفی در دوران ساسانیان به واسطه تقویت این سلسله از جانب روحانیان ، و از طرف دیگر بر اثر دست بدست شدن شهرها و سرزمین های سرحدی بین ایران و روم و علل دیگر، اولا "تعدادی

روش و طریقه جدید مذهبی در ایران رواج یافت ثانیا " بر اثر تعصب روحانیان زرتشتی دائما " مباحثه بین آنان و روحانیان سایر مذاهب بوده که عموما " با پیروزی زرتشتیان خاتمه یافته است و این مطلب تعصب شدید روحانیون آن دوران را می‌رساند .

جهت مزید اطلاع متذکر می‌گردیم مباحثات زیادی بین روحانیون زرتشتی و غیر زرتشتی در ایران برقرار بوده ، گذشته از آن مجامع و جلساتی برای اثبات حقانیت عقاید مذهبی طرفین و آزادی عمل دینی جهت غیر زرتشتی برقرار می‌گشت ، که اگر در طی یکی از مباحثات و یا مجالس شاه ایران مختصر طرفداری از غیر زرتشتی ها چه به عنوان آزادی عمل و یا در موضوعاتی دیگر می‌کرد ،آن شاه یا از سلطنت خلع و یا تبعید و یا مجبور به اطاعت زرتشتیان می‌گردید .

نمونه و شواهدزیادی در تاریخ سلسله ساسانیان درموضوعات بالادیده‌می‌شود ، که تمام حکایت از نیروی فوق العاده روحانیون آن دوران‌و دخالت‌آنان در کار کشور بود ، که اگر بخواهیم بتفصیل متذکر گردیم ، مطلب طولانی شود و همین طـــرز عمـــل زرتشتیان (جز در دوران انوشیروان و ادواری چند در دوران چند پادشاه ساسانـــی) نتیجه و ثمره‌ای داشت که غلبه علماء زرتشتی بر روی سایر ادیان بود (ازمنابع‌مختلف) .



(شکل ۱۶۳) مهریاقوت رمانی بهرام چهارم
" تاریخ ایران سرپرسی سایکـــــس"

۲ـ مراکز علمی و طبی در ایران قبل از بغداد ـ چنانکه در فصول قبل مذکور افتاد ،در دوران سلاطین هخامنشی ارتباط فرهنگی بین ایران و یونان ، همچنین بااقوام

و ملل مجاور شروع شده بود . عده‌ای از پزشکان یونانی در دربار پادشاهان هخامنشی به طبابت مشغول بودند . مانند دموکدس که در دربار داریوش اول و دینون که طبیب اردشیر دوم (۳۵۸ ــ ۴۰۴ ق.م) و کتزیاس سابق الذکر طبیب و مورخ که قریب هفده سال در دربار داریوش دوم (۴۰۴ــ ۴۲۴ ق.م) می‌زیسته و تاریخی هم راجع به ایران نوشته بودند .

پس از حمله اسکندر به ایران ، نفوذ تمدن یونانی در این سرزمین زیادتر شد و جانشینان این مرد غالب توانستند ، علوم یونانی را در کشورهای مغلوب رواج دهند . در دوران سلوکیان (۲۲۱ــ ۳۱۱ ق‌م) و اشکانیان (۲۲۶ میلادی ــ ۲۴۸ ق.م) این امر یعنی نفوذ و رواج علوم یونانی در ایران بسیار رونق یافت ، اما کم کم پس از ظهور ساسانیان و پیشرفت کیش مسیح (ع) به طرف مشرق ، رخنه و نفوذ تمدن یونان در مشرق و ایران در میان اقوام سامی راه یافت .

در اینجا اضافه می‌نمائیم که پس از سقوط امراء سلوکی بین النهرین ، (در آن موقع یکی ازمراکز مهم آن شهر ادس بود) اولین شهری که شرک را رها کرد ، رها یا ارفه یا ادس بود (۳۲ میلادی) . این شهر از شهرهای سوریه و جنوب آسیای صغیر در کنار فرات و در چهار راه یونان و مصر و از طرفی بین ایران و روم قرار داشت و در حقیقت شاهراه بین شرق و غرب بود .

نتیجه‌ای که از مسیحی شدن آرامیها حاصل شد ، آنکه انجیل یونانی و تورات عبری به آرامی برگردانده شد و به این ترتیب آرامیها کلید علوم دینی را در دست گرفتند . آنگاه بر اثر شکست امپراطور روم ژوین(Jovien) از شاپور دوم و معاهده بین دو امپراطور ادس در سرزمین روم و نصیبین(Nisibis) تحت سلطه ساسانیان

قرار گرفت و طبق معاهده و قرارداد مقرر شد ، عده‌ای از دانشمندان از نصیبین به ادس انتقال یابند و به این جهت مکتب ادس رونق بسزائی یافت در این مکتب استادانی که به زبان یونانی آشنائی کامل داشتند ،نسخ خطی فلسفی و الهی و طبی را که در دسترس و عموما" طب بقراطی (یونانی) بود تدریس نموده و براثر شوق مذهبی‌طب بابلی و مشرکین را از مکتب ادس خارج نمودند و چنین بنظر می‌رسد که تا سده چهارم میلادی دانشگاه ادس سنت طب یونانی را بی‌کم و کاست و بدون تغییر دردنیا ادامه داده‌است . از طرفی پس ازتشکیل مکتب رهانسطوریوس (Nestorius) که رئیس مذهبی ارتدکس قسطنطنیه (بطریرک Partriarche) بود ، به واسطه انحراف اژتثلیث از جرگه مسیحیت (به عقیده اولیها) خارج شد . مردم رها در اعتقادات نسطـــوریــــان (Nestoriens) یا بهتر بیان داریم پیروان نسطوریوس معتقدان آنها نامیده شدند .بدین جهت در دانشگاه رها فرقه جدیدی پیدا شد که علماءآنها از نشرمسحیت ، (به عقیده پاپ وپیروان آنها)از عالم مسیحیت خارج شدند یا آنکه پاپ آنهارا اخراج کرد .

بعدها به امر امپراطور روم زنو (Zeno) درهای دانشگاه رها بسته شد . این امر یعنی بسته شدن درهای دانشگاه رها ستاره آسمان فرهنگ این شهر را افول داد ، لذا الهیون نسطوری به نصیبین برگشته و علمای طب این دسته قسمت اعظمشان به جندیشاپور رفتند . شرح این مطلب را در فصل مربوط به جندیشاپور رامجددا" خواهیم دید .

این بود خلاصه‌ای از دو مرکز مهم علوم الهی و علمی رها و نصیبین ، اکنون به شرح کامل مراکز علمی و طبی در ایران قبل از بغداد و در دنیا و دولت ساسانیان

می‌پردازیم واگر درطی این مبحث مطالبی تکرار شده ، اضطراری بوده است .

باز قبل از آنکه به شرح کامل نفوذ علوم یونانی وایجاد مراکز طبی در کشور ایران بپردازیم ، لازم است سطوری چند درباره این مراکز که قبل از مراکز ایران و بغداد است نوشته شود .

یکی از این مراکزاسکندریه بود که از دوران خیلی قدیم از زمان سلطنت بطلیموس اول (Ptolemec ۲۸۲-۳۲۳ ق.م) تا قرون ششم وهفتم میلادی خدمات بزرگی به علوم کرده و الحق باید گفت این شهر وارث تمدن یونانی بوده است .



(شکل ۱۶۴) یک تصویر از نسطوریوس (کتاب پزشکان بزرگ تاءلیف کاترین ب شیپن ترجمه محمدتقی مایلی)

در مکتب اسکندریه چنانکه در قسمت اول کتاب تذکر داده شد ، عده ای از دانشمندان در شعبه طب به ظهور رسیده و خدمات گرانبهائی به عالم طب کرده‌اند .

درقرون دوم وسوم میلادی درآسیای صغیر وقسطنطنیه نیز مراکز علمی تاسیس یافت مانند بیزانس (بیزنطه Bysance) و ازمیر و انطاکیه که شهرت فوق العاده داشتند . غیر ازاین مراکز درشهر حران (این شهردر قسمت های شمالی عراق عرب بین رها و راء س العین

قرار داشته است و مرکز صابئین بود که اینان درآن شهر خدمات ذیقیمتی کرده انــد) .
دیگر نصیبین درشمال شرقی جزیره که در صفحات قبل از آنها اسم بردیم و یکی دومرکز
دیگر مانندقنسرین (Kennesrin) وسپس شوش و نتیجةً مدرسه‌جندیشاپورمی‌باشند .

نفوذ علـوم یونانی به شهر رها ،از طریق انطاکیه صورت گرفت و کیش مسیح (ع)
در آن رواج کامل و سپس رسمیت یافت . عده‌ای از ایرانیان در سلسله ساسانی به کیش
مسیح (ع) درآمدند و دراین مدرسه از ایرانیانی که قبول آئین مسیح (ع) کرده بودند ،
در کلیساهای بین‌النهرین مشهور می‌باشند و کتابـهائی چند توسط عده‌ای از دانشمندان
ایرانی مسیحی به سریانی تاءلیف گردیده است .

شـهر رها بعدها از حدود قرن چهارم هجری مکتبی جدیدبه نام مکتب ایرانیان
(Ecole des Perses) اشتـهار فوق‌العاده یافت و علت وجه تسمیه آن به مکتب
و مدرسه ایرانیان آن بود که می‌گویند غالب شاگردان این مدرسه ایرانی بوده‌اند . این
مکتب با ظهور نسطوریوس رونق کامل یافت .

چنانکه مذکور افتاد نسطوریوس که بطریرک قسطنطنیه بود به سال ۴۳۱ میلادی
در آن سرزمین تکفیر گردید و پیروانش همچنان نسبت به وی مومن ماندند .نسطوریان
(طرفداران عقیده نسطوریوس) ،به سال ۴۸۳ میلادی به ایران پناهنده شدند و درشـهر
رها مستقر گردیدند و چنانکه می‌دانیم این امر بر اثر اختلاف بین امپراطوران روم‌شرقی
از یک طرف و نسطوریوس و طرفدارانش از طرف دیگر اتفاق افتاد . بدین شکل ایـــــن
پناهندگان عقاید نسطوریان را در بین‌النـهرین انتشار دادند .

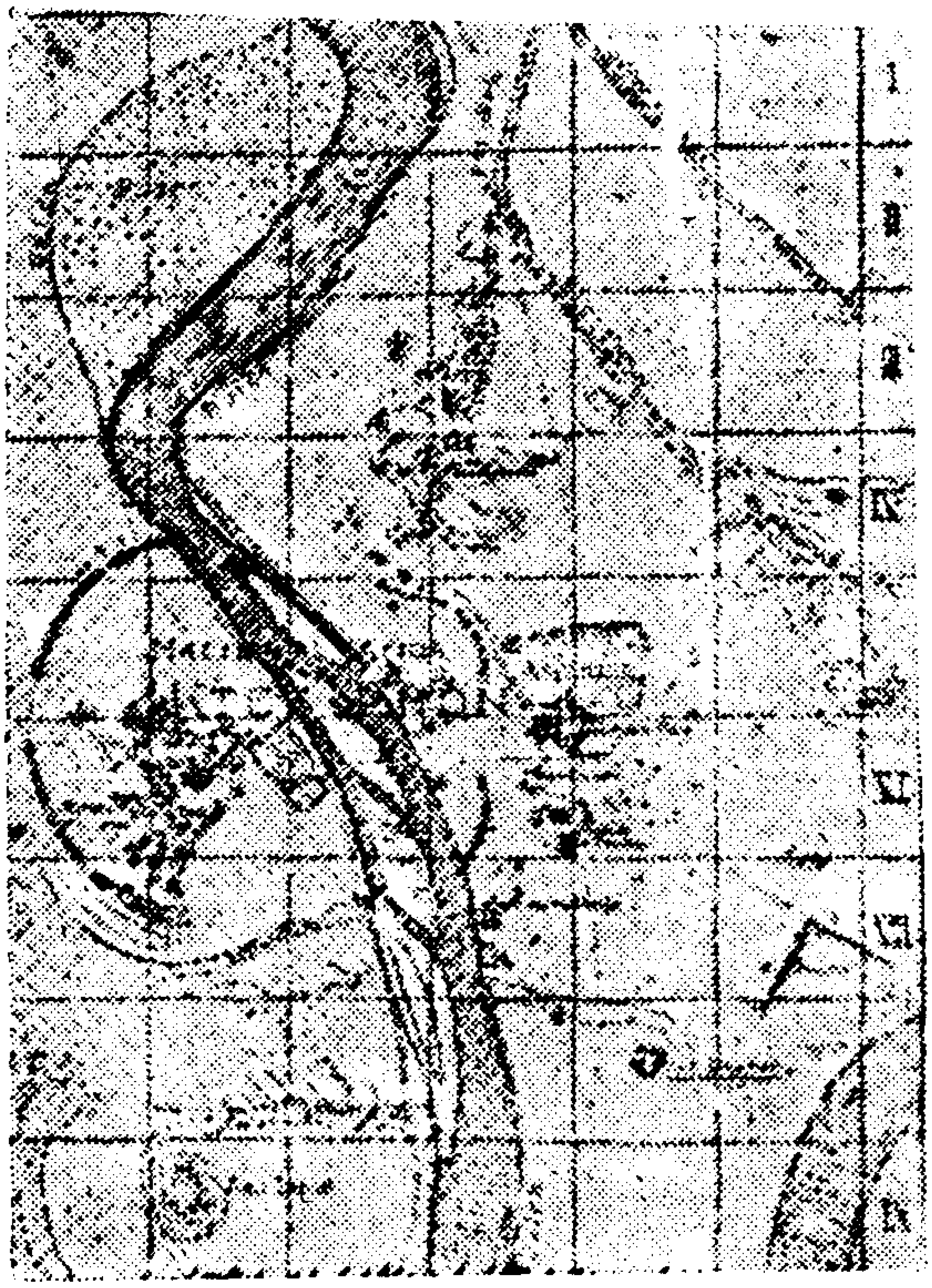
چنانکه نگارش رفت شهر رها در قرن دوم میلادی به آئین مسیح (ع) گروید ،
و کیش عیسوی در آن نفوذ یافت ، مردم آن بالـهجه‌ای که نام آن سریانی و شعبه‌ای از

زبان آرامی است ، صحبت می‌کردند که نتیجةً زبان مسیحیان این ناحیه شد و پس از استقرار علوم یونانی در این شهر این لهجه زبان علمی این مرکز و نتیجه آن شد که تعداد زیادی از کتب یونانی را به سریانی ترجمه کرده‌اند . بعدا " عده‌ای از مترجمان اسلامی کتب یونانی را یا مستقیما " از یونانی به عربی و یا از سریانی به عربی برگرداندند .

این شهر طی سه قرن و نیم پایتخت سلسله‌ای از پادشاهانی که در دوره سلطنت یکی از سلاطین آن به نام آبگارنهم (Abgar IX) نفوذ آئین مسیح (ع) و بالنتیجه به انتشار این کیش رونق بسزائی داشت و از مراکز مهم آئین مسیحیت گردید ، که در دنباله آن کیش مسیح (ع) به داخل ایران نیز سرایت کرد .

چنانکه گفته شد اقوام سامی نژاد (آرامیها) که لهجه سریانی داشتند ، به تالیف و ترجمه کتب علمی و طبی یونانی اقدام کردند ، مضافا " بدانکه از ادبیات ایران نیز استفادات کامل می‌کردند و بدین ترتیب درحقیقت شهر رها وارث تمدن یونان و اسکندریه شد که در آن دانشمندانی به مانند البردیصانی(Bardesane)و فرزندش هارمونیوس (Harmonius) به تدریس اشتغال داشتند .

شهر رها از حدود قرن چهارم میلادی به واسطه ایجاد مکتب ایرانیان اشتهـار زیادی داشت . می‌گویند این مکتب به وسیله ابراهیم رهاوی (Saint Ephrem d'Edessa)و عده‌ای دیگر تشکیل گردیده بود ، ولی چون درسال ۳۶۳ میلادی نصیبین به دست ایرانیان افتاد ، آنجا را ترک و به رها رفته است و در این شهر به تاءسیس مکتب و مدرسه جدید همت گماشت . اما مکتب نصیبین نیز به مانند رها مرکز علوم و حوزه علمی بزرگی شد و در حقیقت برای مرتبه دوم مکتب نصیبین توسط دو نفر اولی به نام برسوما (Barsauma) از اسقفهای ایرانی نژاد که به سال ۴۴۹ به امر فیروز پادشاه ساسانی



(شکل ۱۶۵) نقشه شهر سلوکیه وتیسفون و حوالـی آن (ایران در زمان ساسانیان پرفسور آرتـــور کریستنسن)

مقام مطرانی نصیبین را یافت و دومی نرسی (Narces) از اسقفهای دیگر ایرانی رونق یافت . این دو با کمک و همت نسطوریان مکتب نصیبیـــن‌را رونق فوق العاده بخشیدند.

بعدها این مکتـــب چنانکه متذکر گردیدیم بـــه فرمان امپراطور روم‌زنو به‌سال ۴۸۹بسته شدو مرکزنسطوریان در نصیبین قرار گرفت .آنگاه نسطوریان به طرف مشـــــرق بخصوص خـــاک ایــران روی آوردند و مراکز روحانی آنان به پایتخت ایران (طیسفون‌و سلوکیه) انتقال داده شـــد (۴۹۸ میلادی) .

مکتب قنسرین نیز به سهم خود توانست ، کتب و رسائل فلاسفه و پزشکان یونان و اسکندریه راترجمه کند (این شهر در قسمت بالای فرات در سرزمین سوریه واقع است) .

مکتب دیگری که استحقاق‌آن دارد نامی از آن برده شود ،مکتب سلوکیه دربرابر

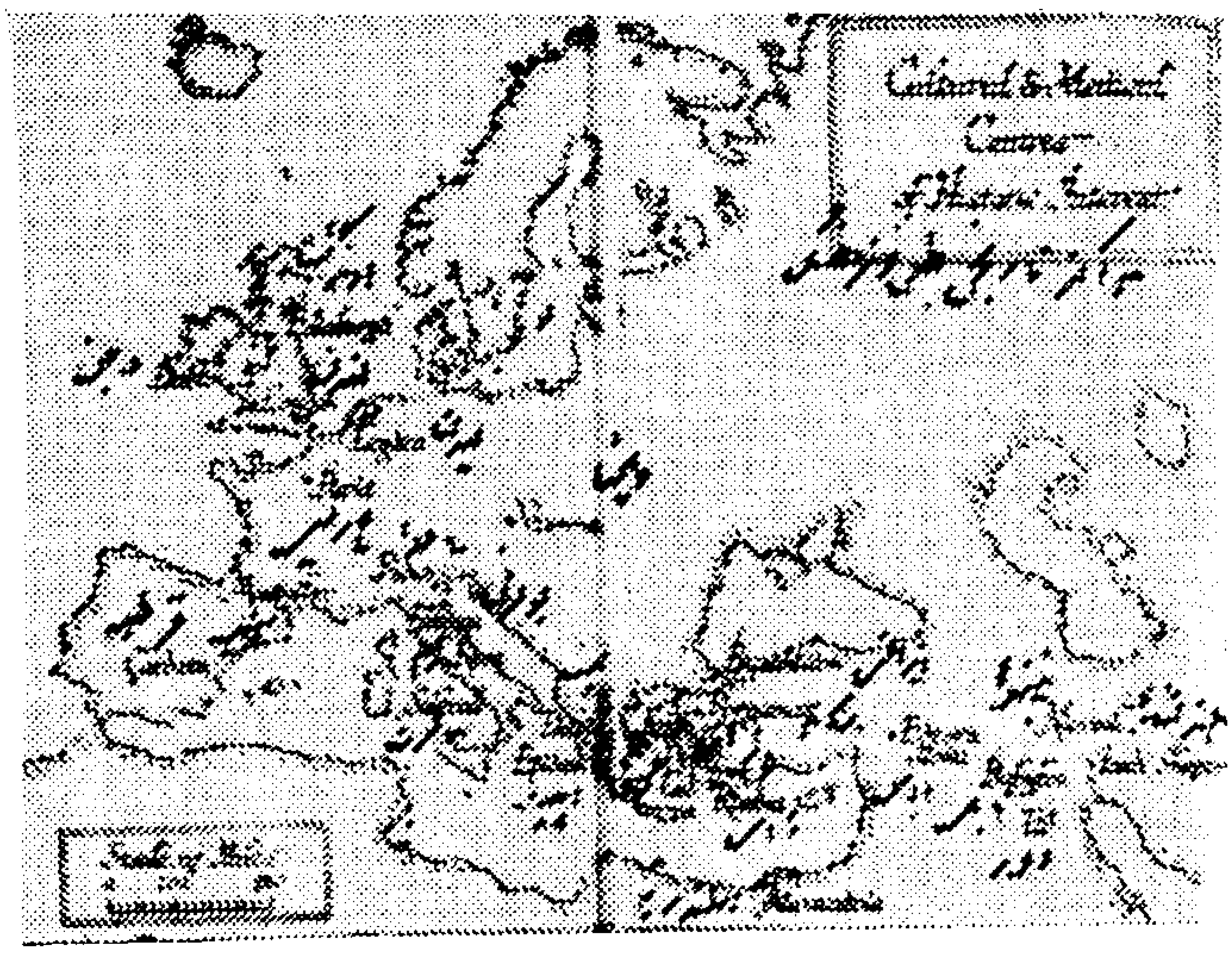
طیسفون ــ پس‌از نصیبین ــ می‌باشد ، که دراین مکتب نیز عده‌ای به تعلیم طب و فلسفه پرداخته‌اند .از دانشمندان‌بنام این مکتب یکی‌آکاسیوس (Acacius) جاثلیق‌سلوکیه (دردوران قباد پدر انوشیروان) و دیگری مارابای جاثلیق‌دوران‌انوشیروان می‌باشند .

مطلب مهمی که ذکر آن دراین مختصر لازم است آنکه ، چون نسطوریان ازکشور روم رانده شده و پس از آنکه مکتب خود را دررهاتشکیل‌دادند ،مجددا "راندەشدندوبه داخل ایران آمدند ،در نظر ایرانیان این مسیحیان بسیار محترم بودند و وجود آنها خطری از هیچ جهت برای ایران نداشت ، مضافا " بدانکه در نظر پیروان مذهب مسیح(ع) که به نام ملکانی و اکنون به ارتودکس (Ortodoxe) معروف می‌باشند ، اهل بدعت شمرده شدند ، به هیچ نظر وجودشان مزاحم ایران و ایرانی بشمار نمی‌رفت و به همین ملاحظه علاوه برآنکه عموما " مورد توجه شاهان و ولاة ایرانی بودند ، در مورد کیش‌آنان نیز کمکهائی می‌شده است ویکی از جهات رونق مدرسه نصیبین همین امربود .

چنانکه گفته شد ، به امر فیروز پادشاه ایران (۴۸۳ ــ ۴۵۹ میلادی) ، بر اثر هدایت برسومای سابق الذکر (اسقف ایرانی نژاد) متوجه گردید که رومیان دشمن بزرگ نسطوریان شده‌اند . از این جهت همین برسوما با لشگری که از فیروز پادشاه ایران گرفته بود ،عیسویان مخالف خودرا در سرزمینهای عیسوی نشین از بین برد و نفوذ نسطوریان را در ایران زیاد کرد و اینان با فراغت بال توانستند در ایران و سرزمین های متصرفی ایران به نشر و تعلیم علوم بپردازند ، که بزرگترین نتیجه این آزادی تاءسیس مکتب جندیشاپور (بیت لاباط) گردید .

نسطوریان که در حقیقت نقش مهمی در تاءسیس مکاتب و مدارس بالا داشتند ، خدمتی بسزا درباره انتقال علوم‌یونانی مخصوصا " طب به ایران‌نمودند .

اینان پس از بسته شدن مراکز علمیشان بـه داخـــل ایران روی‌آورده و در جندیشاپور مستقر گردیدند و مدرسه طب و بیمارستان جندیشاپور راتاء سیس کردند که در آنجا طب ایرانی و یونانی و هندی را با یکدیگر ممزوج کرده ، طب مخلوطی ترتیب دادند ، بدین معنی که طب یونانی را خودشان همراه آوردند ، و طب هندی هم که از مشرق به ایران راه یافته بود ، با طب ایرانی تواما" طبی مخلوط شد که واحد بزرگ و مستقل طب ایران قبل از اسلام و بالنتیجه بعدها مبانی طب اسلام و دنیا گردید .



(شکل ۱۶۶) مراکز تاریخی فرهنگی و طب (تاریخ طب پرفســـــور دوگلاس گوثری) (واژه های فارسی از مولف است).

تعداد زیادی ازکتب بقراط و جالینوس توسط همین نسطوریان یابه لهجه‌سریانی و یا بزبان عربی برگردانده شد و اغلب این ترجمه ها منسوب به سرجیس راس العیـــن

متوفی به سال ۵۳۶ میلادی است . (این شخص منسوب به راء س العین از مراکز صابئــه Sabeens و از علمای سریانی است (معروف به Sergius de Rechaina) یا S. de Theodosiopolis می‌باشد) که تمام آنـها نقش و اثر بزرگی در طب اسلامی دارند . امیدواریم قسمتی از این مقوله را در فصل مربوط به طب ایران پس از اسلام بعدا " مورد مطالعه قرار دهیم .

نقش بزرگی که سریانیان یا بـهتر گفته شود متکلمین به لـهجه سریانی و ترجمه کتب یونانی چه قبل و چه پس از اسلام ایفاء کردند ، بسیار مهم و معتبر می‌باشد . این دانشمندان توانستند تعداد زیادی از کتب طبی و فلسفی و ریاضی یونانی را ، (تقریبا " تمام آنچه که دردست بود) به‌سریانی ترجمه کرده که همین ترجمه هایکی از مبانی‌مهمه طب اسلامی گردید .

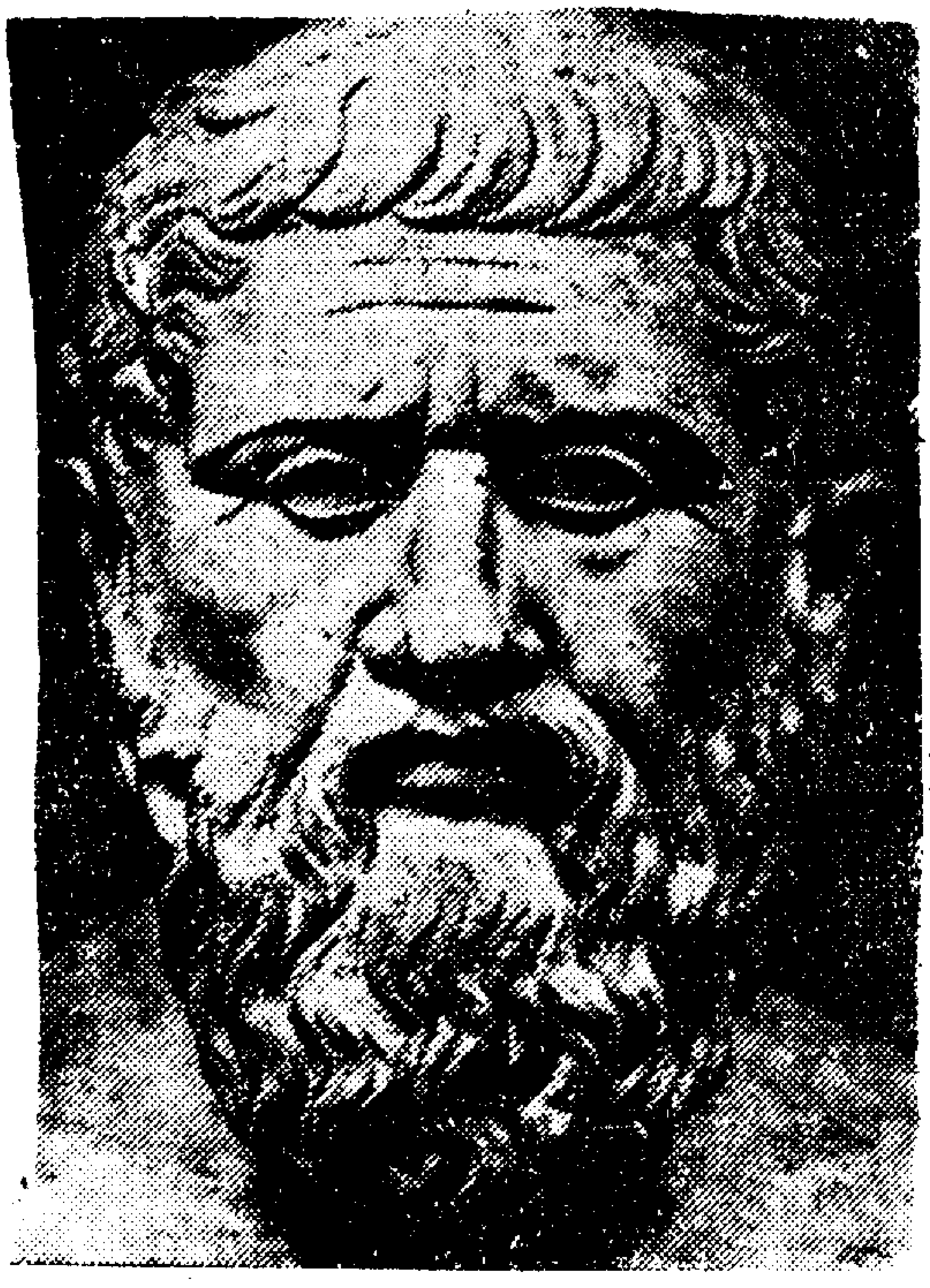
بدین شکل انتقال طب یونانی و اسکندریه و بیزانس و انطاکیه به سرزمینهای کشــــور ایــــران و سپس به داخل ایران صورت تحقق یافت که نتیجه آن تاء سیس مکاتب و مدارس علمی و طبی در بین النهرین و سرزمین سوریه و ایران شد .

غیر از مدارس و مکاتب مذکوره در سطور بالا ، تعداد زیادی کلیسا نیز در عـهد ساسانیان برای این مسیحیان که باید بحق آنانرا مسیحیان ایرانی نام گذارده‌بنا گردید . این کلیساها علاوه برآنکه در شهرهای بین‌النهرین و سرزمینهای سلسله ساسانی بودند ، در سمرقند و هرات و مرو نیز احداث گردیدند .

حال متذکر می‌گردیم کمسریانیـها علاوه بر تاء سیس مدارس و مکاتب مذکوره در بالا در دیرها نیز مکاتبی تاء سیس کردند که این مکاتب را می‌توان مانند حوزه های تدریسی درمدارس دینی‌اسلامی تطبیق کرد که در آنـها تعالیم دینی‌رواج‌داشت ،منتـهی

غیر از آن علوم دیگر مانند طب و فلسفه نیز تدریس می‌گردید ، و این مطلب در تحصیل طب در دوران قدیم ، (حتی‌تایکصدوپنجاه‌سال‌قبل‌درایران طب دیروزی‌بدان‌شکل بوده است) یعنی تحصیل طب (حکمت طبیعی)منضم با تحصیل فلسفه (حکمـت الهــی) انجام می‌گرفته است . تحصیل فلسفه از روی آثار ارسطو و افلاطونیـــان جـــدیـــد (Neoplatoniens) و تحصیل طب از کتب و آثار بقراط و جالینوس بوده‌است .

این دیرها چنانکه‌گفته شد ،در بین النهرین و ایران وجود داشته ،منجمله بیـت اردشیر یا ریواردشیر (ریشهر (Beit Ardachir و بیت گرمائی(B.Garmai) و بین درائی(B. Daraie) و بیت زبدی (B.Zabdé) و بیت آرشام (B.Archam) و بیت لاپاط (B. Lapat) یا چندیشاپور) می‌باشد ، که در آنها عده‌ای از دانشمندان نسطوری به تدریس فلسفه و طب اشتغال داشتند .



(شکل ۱۶۷) افلاطون حکیم بزرگ یونانـــی

چنانکه درصفحات اول طب در ایران (ماقبل اسلام) بدان اشاره شد ،ایرانیان

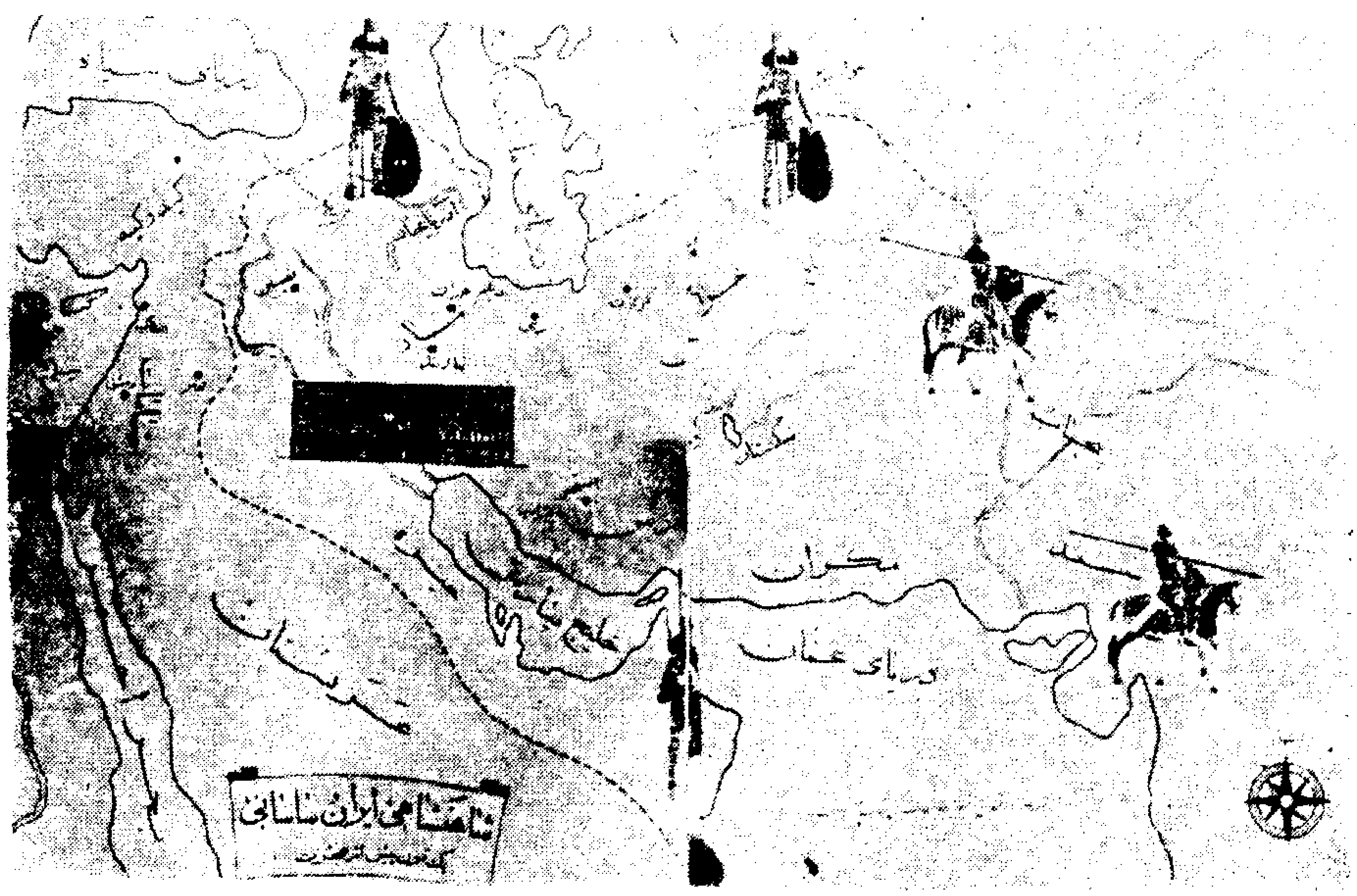
در اقتباس علوم از کشورها و ملل و اقوام مجاور هیچ گونه کوتاهی روا نداشتند . مؤسس سلسله ساسانیان اردشیر بابکان و شاپور اول و دوم و انوشیروان بیش از سایر پادشاهان ساسانی دراین باره کمرهمت بستند . چنین معروف است که اردشیر پادشاه ساسانی جهت جمع آوری کتب علوم مختلفه عده‌ای رابه بلاد روم و هند فرستاد ،تا آن کتب را جمع آوری کنند .پسرش شاپور اول نیز کار پدر را دنبال کرد وجمیع آن کتب را از یونانی به پهلوی برگرداند . این پادشاه عده‌ای از پزشکان یونانی را برای تدریس طب به ایران خواند .

توضیح آنکه پس از جنگ بین ایران و روم چنانکه گذشت ، و غلبه شاپور اول بر والرین امپراطور روم و فتح انطاکیه ، عده‌ای از اسیران رومی را برآن داشت که شهری در محل گندیشاپور (در خوزستان)بسازند . اسم این شهر گندشاه پوهر که صحیح آن " واندوشا پوهر" یعنی "شاپور به از انطاکیه " است که مرکز علمی آن دوران قرار گرفت و به امر شاپور اول کتب طبی از غیر یونانی به پهلوی برگردانده شد که عده‌ای از اطباء یونانی به تدریس دراین مرکز علمی مشغول شدند .

در دوران شاپور دوم (= شاپور ذوالاکتاف) طبیب عیسوی موسوم به تیادورس (Theodurus یا Theodosius) از روم‌به جندیشاپوربرای درمان‌شاه‌خوانده شد ، وی شاه را درمان کرد و شهرت فوق العاده یافت . کناشی به نام وی است که به " کناش تیادوروس" معروف می‌باشد . این طبیب بسیار مورد احترام شاپور دوم بود و از جمله اطباء خارجی است که در دربار پادشاه ساسانی بسیار محتشم می‌زیسته (شرح مفصل جندیشاپور و این طبیب بعدا " خواهد آمد) .

بدین شکل علوم دانشمندان اسکندریه (اسکندرانی) و یونانی در قلمرو ایران راه یافت و این امر دردوران سلطنت ساسانیان صورت تحقق بخود گرفت که سهم بزرگی

در فرهنگ ایران مخصوصا" علم طب داشته وتا آنجا که اطلاع داریم ، آنکه ایرانیان در جمیع شعب علوم (مخصوصا" طب) ، بەنسبت معلومات آن دوران پیشرفتهائی‌حاصل کردند واز اطلاعات کشورهاو ملل و اقوام مجاورمانند هندیان و یونانیان و حتی بابلیان و امثال آنها استفادات زیاد کرده وآن اطلاعات را با معلومات کشور ممزوج داشته که سرمایه بزرگ طب اسلامی گردید . (برای نگارش این مبحث از کتاب ایران در زمان ساسانیان تاءلیف شادروان‌آرتور کریستنسن ،ترجمه مرحوم رشید یاسمی و مولفات ارزنده دوست دانشمندم آقای دکتر ذبیح اله صفا مخصوصا" سخنرانی فاضلانه‌شان دراین باره که در تاریخ بیست و هفتم اسفند ماه ۱۳۴۰ در انجمن ایرانی تاریخ علوم و طب ایراد نموده‌اند استفادات کامل نمودم که بدین وسیله از همه آنان تشکر می‌نمایم) .



(شکل ۱۶۸) یک نقشه از قلمرو ساسانیان (از کتــــاب جغرافیــــای وزارت فرهنــگ)

۳ـ طب و شعب آن در دوره ساسانیان ـ ایرانیان پیوسته از معلومات یونان و روم استفادات کرده و کسانی بوده‌اند که اوقات خود را صرف مطالعات می‌کردند . البته بیشتر این دسته موبدان بودند ، اما نمی‌توان گفت که غیر از این دسته دیگران سهمی از آن نداشتند .

در کتاب بندهش خلاصه‌ای ازعلوم طبیعی ونجوم‌به طریقی که از اوستای دوران ساسانی و تفاسیر آن به دست آمده این مطلب ثبت گردیده است , دیگر آنکه در معجم‌ـ البلدان یاقوت حموی آمده که دردوران سلسله ساسانیان‌در ریشهر (ریواردشیر) ازتوابع ارجان ، عده‌ای از نویسندگان بوده که به کمک خط مرموزی موسوم به گشتک (Gashtagh) علوم طب و نجوم و فلسفه را ثبت کرده‌اند وآنان را گشتک دفتران می‌خوانده‌اند (از ترجمه ایران در زمان ساسانیان تاءلیف پرفسور آرتور کریستنسن دانمارکی) .

اکنون نظرات مختلفه طبی دوران ساسانیان را مورد مطالعه قرار می‌دهیم :

الف) درباره آفرینش و نظریه اخلاطی و مرگ

نقل از کلیله و دمنه بهرامشاهی باب برزویه طبیب

" . . . چون از لذات دنیا با چندان وخامت عاقبت آرام نمی‌باشد ، هرآینه تلخی اندک که شیرینی بسیار ثمرت دهد بعد از شیرینی اندک کز و تلخی بسیار زاید و اگر کسی را گویندصد سال دائم درعذاب روزگار باید گذاشت چنانکه روزی ده بار اعضای تو از هم جدا می‌کنند و به قرار اصل و ترکیب معهود باز می‌برند ، تا نجات ابدیابی ، باید آن رنج اختیار کند و این مدت به امید نعمت جاوید بروی کم از ساعت گذرد پس اگر روزی‌چند صبر باید کرد در رنج عبادت و بند شریعت عاقل از آن چگونه سرباز زند

و آنرا ظفری بزرگ و کاری دشوار شمرد و بباید شناخت که اطراف عالم پربلا و عذابست و آدمی از آن روز که در رحم نطفه گردد تا آخر عمر یک لحظه از آفت نرهد که در کتب طبی چنین یافته می‌شود که آبی که اصل آفرینش فرزند آدم است ،چون به رحم‌بپیوندد و به آب‌زن بیامیزد و تیره و غلیظ شود ، بادی پیدا آید و آنرا در حرکت آرد تا همچون آب پنیر گردد ، پس‌مانند ماست شود آنگاه اعضاء قسمت پذیرد و روی پسر سوی پشت مادر باشد و روی دختر سوی شکم مادر و دستها بر پیشانی و زنخ بر زانو و اطراف چنان فراهم و منقبض که گوئی در صره (به ضم صاد و فتح و تشدید راء کیسه چرمین است) بستستی و نفس به حیلت می‌زند ، زبر آن گرمی و گرانی شکم مادر وزیر او انواع تاریکی و تنگی ، چنانکه به شرح آن حاجت نباشد و چون مدت ورنگ او سپری شود و هنگام وضع حمل و تولد فرزند باشد ، بادی بر رحم مسلط شود و قوت حرکت در فرزند پیدا آید ،تا سرسوی مخرج گرداند واز تنگی مخرج آن رنج بیند ، که در هیچ شکنجه آن صورت‌نتوان کرد و چون به زمین آمد ، اگر دستی نرم بروی نهند یا نسیمی خنک بروی وزد ، درد آن با پوست باز کردن برابر باشد در حق بزرگان و آنگاه به انواع بلا مبتلی گردد ، در حال گرسنگی طعام و در تشنگی آب نتواند خواست واگر به دردی مبتلی شود بیان آن ممکن نگردد و کشاکش نهادن وبرداشتن و بستن و گشادن و تنگی گهواره را خود نهایت نیست و چون ایام رضاع (شیرخوارگی) به آخر نرسید در مشقت تعلم و تادب و محنت دارو پرهیز و مضرت درد و بیماری افتد و پس از بلوغ غم مال و فرزند و اندوه و خطر و شره کسب در میان آید و با این همه چهار دشمن متضاد از طبایع باوی همراه بلکه همخواب و حوادث وآفات و عوارض چون مار و کژدم و سباع و گرما و سرما و باد و باران و هدم (خراب و ویران کردن) و فتک (به فتح اول و سکون دوم ناگاه گرفتن) و صواعق در

کمین و عجز و پیری و ضعف اگر بدان منزلت بتواند رسید خود برهمه راجح و با اینهمه رنج قصد خصمان و بدسگالی دشمنان بر اثر آنها خودگیر که این معانی هیچ نیستی و با او شرایط و عهودرفتستی که به سلامت‌بخواهد زیست ، فکرت آن ساعت که میعاد اجل فراز آید و فرزندان و اهل و نزدیکان را بدرود باید کرد و شربت های تلخ که آن روز تجرع افتد واجب کند که محبت دنیا را بردلها سرد کند و هیچ خردمند تضییع عمر در طلب آن جائز نشمرد چه بزرگ غبنی (زیان و خسارت درخرید و فروش) و عظیم عیبی باشد ،باقی را به فانی و دائم را به زائل فروختی و جان پاک را فدای تن نجس داشتن ، خاصه در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی به تراجع نهاده است و همت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته با آنچه ملک عادل انوشیروان بن قباد را . . " .

باید دانست نظریه اخلاطی آنچه از بقراط به یادگار مانده است ، عینا " به کشورهای مجاور و ملل و اقوام انتقال یافته است واین نظر هنوز هم در میان بسیاری از اقوام و ملل و طب آنان حکمفرما می‌باشد .

معروف است درباره نظریه اخلاطی غیر از بقراط یکی از فلاسفه یونانی به نام Empedocle (متولد در Agri-gent در سیسیل ، صقلیه) به نظر بالامعتقد بوده و آنرابر روی چهار عنصرکه خاک و هوا وآتش وآب باشد استوار داشته ، مخصوصا " نظریه قوای جاذبه متضاد را که به عبارة اخری میل ترکیبی است . وی از مطالعه بیماریها و داروها غفلت نداشته است (صفحه دهم‌کتاب داروشناسی جالینوسی تاءلیف‌آقایان Goris Anre و Allert، و Andre Liot و M.M.Janot چاپ سوم سال ۱۹۴۹ میلادی) .به هر حال نظریه خلطی به نظر می‌رسد که یا عینا "از یونان به کشورهای دیگر انتقال یافته و یا آنکه در ایران و هندوچین و مصر وجود داشته و پس از

انتقال نظریه اخلاطی یونانی تغییراتی در آن داده شده است .

پزشکان در دوره ساسانیان کیفیت احوال خون را مربوط به نیروی حیاتی این ماده می‌دانستند ، اگر فی المثل خون دارای قوه‌حیاتی بود ، طبیب حاذق قادر بود داروهای مفید بدهد و بیمار را بهبود بخشد .

ب ـ درباره بیماریها ـ در کتاب دینکرد (این کتاب درباره مسائل دینی و عادات و رسوم و تاریخ و ادبیات مزدیسنا به زبان پهلوی است و در نه جلدمی‌باشد) ، نکاتی ذکر گردیده که خلاصه آن چنین است : " میان بیماریهای جسمانی و اخلاق ذمیمه ارتباطی قائل گردیده‌اند ،به مانند آنکه نادانی و حیله و خشم و غرور و کبر و شهوت و امثال آنهارا علل‌رنجوری دانسته‌اند .چنانکه علل جسمانی را به مانند سردی و خشگی و تعفن و فساد و گرسنگی و عطش و کهولت و درد را نیز از علل بیماریها دانسته‌اند . دراین کتاب از تعداد زیادی بیماری اسم برده شده (۴۳۳۳ عدد) و برای مثال چند بیماری را که در اوستا بوده ذکر کرده است .

در هوسپارم نسک Hnparam Nask از نسکهای مفقود عهد ساسانی درباره طب مطالبی است .منجمله معتقدبودند که اهورامزدابرای درمان هر بیماری اقلا " یک گیاه خلق کرده است .دیگر آنکه از دو قسم بیماری یکی بیماری واگیر و دیگری بیماری عادی صحبت شده است .قسم اول بیماری است که تلفات زیادی می‌داده ، ولی قسم‌دوم آنکه تلفاتی مانند اولی نداشته است . درباره قسمت اول که بیماری با تلفات زیاد بوده شبیه به امراض مسریه یا بیماری و بلای عام بنظر می‌رسد .

در شاهنامه فردوسی از قول برزویه می‌فرماید :

سر درد منـــدان بـــدو گفت چیست ؟ " که بر درد آنکس که باید گریست "

بدو گفت : " آنکس که افزون خـــورد چو بر خوان نشیند خورش نشمرد "
نباشد فـراوان خورش تنـــد رســـت بزرگ آنکه از تندرستـــی بجســـت .

در دینکرد آمده است که سلامت بر دو قسم است اول سلامت تن و دوم سلامت جان و پزشک را دو نوع قلمداد کرده است پزشک روحانی و پزشک جسمانی .

ج ـ **اصول تداوی** ـ چنانکه در طب دوران هخامنشی مذکور افتاد در وندیداد درباب ششم آمده که درمان یا به وسیله‌کلام مقدس و یا نباتات و یا کارد انجام می‌گرفته است . در دینکرد به پنج وسیله درمان بیماریها را ذکر کرده است :
بدین شکل اول کلام مقدس، دوم آتش، سوم گیاه ، چهارم کارد ، پنجم داغ کردن اما درمان با کلام خدائی و اوراد و ادعیه را از موءثر ترین طرق درمان می‌دانستند .

اصول طب درایران و درمان بیماریهادر دوران ساسانیان گرچه مبتنی برروایات اوستائی است ، اما نفوذ طب یونانی از همه جهات در آن ظاهر است ، چرا که به موجب طب بقراطی درمان بیماریها از سه طریق ممکن‌بود : آنچه به وسیله دارو علاج نمی‌یافت ، باید توسط‌آهن (چاقو و کارد) علاج کرد ، و آنچه به واسطه آهن درمان نمی‌یافت ،باید با آتش شفا داده شود . اما بیماری که از آتش برطرف نگردد غیر قابل علاج است . در طب ایران باستان این مطلب بخوبی هویداست .

ایضا "درکتب مذهبی‌زرتشتیان آمده است‌که طبیب‌خوب‌می‌بایست‌مهارت‌ازاعضاء بدن و اطلاعات کافی از داروها داشته باشد .آنگاه بر روی سه بیمار غیر موءمن درمان کند اگربهبود یافتند می‌تواندبه درمان بر روی مومنین (مومن به مذهب زرتشت)درمان کند والا هیچگاه حق درمان را نخواهد داشت (مانند دوران‌هخامنشی) .

از کتب و رسالات طبی که از دوران ساسانیان باقیمانده است طبابت اصولا " به

دو نوع انجام می‌گرفته است . اول طبابت جسمانی دوم طبابت روحانی . و آنچه که از اسناد مستفاد می‌گردد آنکه طبابت دومی بیش‌از اولی مورد نظر بوده است . چنانکـــه درباره پزشکان و طبقه بندی آنها متذکر شدیم آن طبیبی که با کلمات مقدس و پاک به طبابت می‌پرداخت ارجمندتر بوده است . بسیار احتمال دارد که در طبابت جسمانی هم فصلی دربارمتداوی روحی‌وجود داشته باشد . دراینجا متذکرمی‌گردیم که معالجه بیماریها باآنکه در طب ایران باستان چنانکه ازکتب آن دوران مستفاد می‌گردد و در بالا متذکر گردیدیم به سه یا پنج نوع انجام می‌گردیده است ،اما در طب بقراطی سه نوع بودماست دارو و لوازم جراحی (آهن) وآتش (داغ کردن) واین امر پس از نفوذ و رخنه طب بقراطی درطب ایران درکشور ما بسیار رایج گردیده‌منتهی درمان با اورادواذکار وادعیه و کلمات مقدس نیز بسیار معمول بوده و نفوذ خود را از دست نداده است .

دراوستای عهد ساسانی چنانکه گفته شد چنین آمده است که اهورامزدا برای درمان دردها گیاهی مخصوص خلق کرده است .

آنچه از کتاب دینکرت (سومین کتاب) که قسمتی درباب تداوی است مستفاد می‌گردد آنکه برطبق اصول طب یونانی استعداد هر بدن برحسب طبایع اربعه که عبارت از برودت و حرارت و رطوبت و یبوست است ، مختلف می‌باشد . اما ایرانیان دراین‌باب تحریفها قائل گردیده‌اند تا آنکه آنرا با اصول دیانت زرتشتی تطبیق‌دهند . علت‌جمیع امراض راتاء‌ثیر ارواح‌خبیثه بر روی آدمی‌می‌دانستند .برحسب عقیده اطباء دوران سردی و خشکی که ازعلل بالا پدید می‌آمده ،دو بیماری بوده که باید بدن را از آن نگاهدارند .

فردوسی گوید :

پزشکی و درمـان هـــر دردمنـــــد در تندرستــی و راه گــــزنـــــد

همـــان رازهـا کـــرد نیـز آشکـار　　　جهـان را نیـامـد چو او خواستار

در سومین کتاب دینکرت‌آمده‌است : " کیفیت احوال‌خون را مربوط به قوه‌حیاتی آن می‌دانستند ، اگر خون دارای قوه حیاتی بود ، طبیب حاذق می‌توانست داروهای مفید بدهد و بیمار را بهبود بخشد " .

د) غذاو تغذیه ــ از نظر اصول طبی‌درباب غذا آنچه که از کتب تواریخ مستفاد می‌گردد ،آنکه ترکیب اغذیه شایان توجه بوده است . خوراک می‌بایستی به اندازه کافی رطوبت و به میزان کافی حرارت (آتش) داشته باشد ، تا اولی آثار مضره خشکی و دومی برودت را از بدن دفع‌نماید . به عقیده آنان هوائی‌که در غذاست جذب بدن و قسمت خالی غذا باعنصر خاک که در مزاج است اختلاط حاصل می‌کند .

صحت بدن را از تغذیه می‌دانستند ، که ترکیب آن صحیح باشد ، به شـــرط نگاهداری‌اعتدال .

غذاهای دوران ساسانیان که مصرف می‌گردیده بر چند نوع‌بوده است :

اول‌خورش شامی که از گوشت گرم‌و سرد و برنج و برگ معطر و مرغ بریان و قرقاول و امثال آنها بوده است،

دوم خورش خراسانی که گوشت کباب شده، یا گوشت پخته شده در دیگ ، کره و فشرده های نباتات بوده است،

سوم خورش رومی‌که با شیر و شکر و عسل و برنـج و کـره ساخته می‌شده‌است .

چهارم خورش دهقانی که گوشت‌گوسفند نمک زده ، نارسود (گوشتی که در رب انار می‌خواباندند) و تخم پخته.

غیرازاینهاخوراکهای دیگری نیز بوده ، که درباره بعضی‌از این خوراکها درمورد

خسرو پرویز که با تجمل کم نظیری سلطنت می‌کرد بسیار تعجب آمیز است .

غیر از غذاهای بالا انواع آش ها (شوربا) که با اسفناج و سرکه و مواد چندی می‌ساختند بسیار متداول بوده است .

در جشن بزرگ ملی ایران باستان یعنی نوروز که هنوز هم در سراسر کشور ما ، و بعضی‌کشورها نیز این جشن برقرار می‌باشد ، معروف است که مردم در روز اول ســـال (نوروز) صبح زود از خواب برمی‌خاستند به کنار شهرها می‌رفتند ، و قبل از آنکه سخنی گویند شکر می‌خوردند و یا آنکه سه مرتبه عسل می‌لیسیدند و برای حفظ و حراست بدن از بیماریها روغن به تن می‌مالیدند و خود را با موم دود می‌دادند .

چنانکه می‌دانیم در ایران باستان جشن های زیادی بوده که در این جشن ها شاه و مردم به سرور می‌پرداختند .من باب مثال متذکر می‌گردیم که در جشن مهرگان‌طی مراسم خاصی مدت چند روز گردو و سیر و گوشت چرب و غذاهای گرم می‌خوردند ، شربتهائی برای دفع‌سرما می‌آشامیدند . مردی کوسه که نماینده سرما بود پدیدار می‌شد آب سرد براو می‌ریختند ، ولی او اظهار نفرت نمی‌کرد و باید فریاد زند " گرما گرما " به همین نحو در سایر جشنها نیز مراسمی بود که در آنها انواع واقسام ماءکولات و مشروبات استعمال می‌گردیده، که با مطالعه آن نوع غذای آن دوران بخوبی روشن می‌شود (اقتباس از مآخذ مختلف) .

هـ) گیاه درمانی و گیاهان و مواد داروئی و غذائی ـدر دوران ساسانیان کەطب در آن دوران نسبه درخشان تر از دوران ماقبل بوده ، علاوه براطلاعات پیشین‌اطلاعات زیادی نیز بدان اضافه گردیده است .

چنین بنظر می‌رسد که در دوران ساسانیان تحقیقات زیادتری درباره گیاهان به عمل آمده است و از خلال صحائف تاریخ مستفاد می‌گردد که برای امتحان گیاهان برزویه طبیب که به هندوستان رفته است مطالعات و بررسیهائی ذیقیمتی نموده است.

فردوسی دراین باره می‌گوید:

پزشک سراینده برزوی بود — به پیری رسیده سخن گوی بود
چنان بد که روزی بهنگام بار — بیامد بر نامور شهریار
چنین گفت: " ای شاه دانش پذیر — پژوهنده دانش و یادگیر
من امروز در دفتر هندوان — همی‌بنگریدم بروشن روان
نبشته چنین بد که در کوه هند — گیاهی است رخشان چورومی پرند
که آنرا چو گرد آورد رهنمای — بیامیزد و دانش آرد به جای
چو بر مرده بپراگنی بیگمان — سخنگوی گردد هم اندر زمان "
برفتند هر کس که دانا بدند — به کار پزشکی توانا بدند
چو برزوی بنهاد سرسوی کوه — برفتند با او پزشکان گروه
گیاهان زخشک و زتر برگزید — ز پژمرده و هرچه رخشنده دید
زهر گونه ای سود از آن خشک و تر — همی بر پراکند بر مرده بر
یکی مرده زنده نگشت از گیا — همانا که سست آمد آن کیمیا
همه که سپردند یک یک بپای — پراز رنجشان هم‌نیامد بجای

درطاق بستان نقش درختی‌که شاخه هایش بر ستون پیچیده شده است وبرگهای آن شبیه برگ کنگر و در بالای آن به گل بسیار قشنگی ختم می‌گردد دیده می‌شود، بنظر می‌رسد این گیاه همان گوگرن باشد (یشتها ج۱ پورداود).

و) درمان با نباتات ـ تعداد زیادی از نباتات برای درمان در آن دوران بوده که بعضیها آنها را تا هفتاد عدد ذکر کرده‌اند .

همچنین از نباتات زهردار نیزسخن به میان آمده است ،که مخصوصا "درطبابت از آنها استفادات می‌کردند .

در طاق بستان نقش درختی دیده می‌شود که ممکـــن اســت همـــان درخــت Vun-I.yudh-lesh (ون‌یودیش) که درمان کننده هر بیماری در آن عـهد بشمار می‌رفته باشد (ایران در زمان ساسانیان آرتور کریستنسن) .

از ادویه و مواد خوراکی مورد استعمال در دوران ساسانیان (چه به عنوان دارو و چه در موارد دیگر) بوده ، مخصوصا" در دستگاه‌های شاهانه زیاد مصرف می‌شـده عبارتند از:شکر ، (نی شکر Slucn a canne که در خوزستان این درخت کشت می‌شـده‌اسـت) ، زنجبیـــــــــل Gimgem re زعفـــران (این زعفران از ناحیه قم و بوان بوده است) ، گلاب ، شاهسپرم (Basilie romain) بنفشه ،نیلوفر ،باقلای‌معطر،نرگس،گل‌سرخ،خیری Vesicuria gnaphaloide ترنج ، فلفل ، عود (Bois d'Aloes) ، شراب (انواع و اقسام) ، انار و آب آن ، نمک ، عسل ، شاهدانه ، زیتون ، بادام ، گردو ، جو(برای اسبان و چارپایان) ، اقسام چربی ها،هلو ، نارگیل ، پسته ، عدس ، سرکه ، اسپند ، خرما (ازحیره) خردل ، انقوزه ، گوگرد ، ترنجبین Mannede Heydyaruum Alkagi ، کتیـرا Gomme ، نیل (Indi go) ، زیره ، خرما ، کرچک ، زاج ، صبر زرد ، لاجورد (Azur Bleu Colialt) نوشادر (Sel d'ammonniaque) و مواد معطره مانند عنبر اشهب ومشگ (Knusk) و کافور و صندل (این چهار ماده

آخری عموما " در قصر خسروپرویز سوزانده می‌شد که قصر را خوشبو سازد) ، کندر (Encens) ، دارچین (Cannelle) ، زغال اخته، بلسان (بلسان مکی یا (Baume ou Mecque) لادن (Laudanum) ، مرکی (mnyrrke) که برای التیام‌زخمها بسیار بکارمی‌رفته‌است) ، مورد (nnysthe) تره (گندنا (poariau)) ، کاسنی (هندباء Chi coree) ، موم و سیر.

درخاتمه این مقال اضافه می‌نمائیم‌که با مطالعه وضع‌تجارت ایران باهندوستان در دوران ساسانیان بخوبی معلوم می‌شود ، که امتعه ایران با کشورهای همسایه و دور به چه نحو بوده است اختصارا " بدین شکل جریان داشت :

از ایران وسمه به چین وبا قیمت گزاف فروش می‌رفت . در چین قالیهای بابلی خوب فروخته می‌شد . ایضاء امتعه از قبیل جواهر سوریه و مرجان و مروارید دریای سرخ و پارچه های مصر را از ایران به چین می‌بردند .

پسته و زعفران و ترنجبین و کتیرا و نیل و برنج و شکر وزیره‌و خرما و کرچک و زیتون از ایران به چین می‌رفت. بعلاوه مواد معطر و خوشبو همچنین زاج ، کافور ، صبر زرد ، نوشادر به انضمام پارچه های زری و قالی و فولاد و زمرد و فیروزه و لاجورد و الماس و کهربا به چین می‌رفت .

شادروان پرفسور آرتور کریستنسن نویسنده تاریخ ایران در زمان ساسانیان در کتاب خود نوشته است : " از موادی که ازایران به خارج صادر می‌گردیده مواد مخدره بوده " (صفحه ۱۵۰ ترجمه کتاب توسط مرحوم رشید یاسمی) .

آنچه از تواریخ مستفاد می‌گردد آنکه در دوران ساسانیان در دانشکده پزشکی و بیمارستان جندیشاپور ضمن مطالعات طبی درباره گیاهان نیز مطالعاتی به عمل آمده و

محتمل است مسافرت برزویه طبیب به هندوستان از طرف انوشیروان در پی پیدا کردن گیاههای پادزهری بوده است.

فردوسی دراین باره گوید:

پـزشـک پـژوهنـده آمـد بکـــوه	بیـاورد بـا خـویشتـن آن گـروه
زدانـائـی او را فـــزون بود مهـر	همـی زهـر بشناخـت از پادزهـر
گیـاهـان کـوهـی فـراوان درود	بیفکنـد از آن هـر چه بیکار بـود
از آن پـاک تـریـاق هـا برگزیـــد	بیامیخـت دارو چنـان چون سزید

از داروی هوش بردر شاهنامه در مبحث بیژن و منیژه آمده است که چون منیژه در شکارگاه بیژن را دید، بروی عاشق شد و به حیله او را به خانه خود برد. فردوسی گوید:

" بفرمـود: تـا داروی هـوش بـر	پرستنـده آمیخـت با نـوش بـر "
بدادند چون خـورد می‌گشت مسـت	همان خـوردن و سرش بنهاد پست
عمـاری بسیچید و رفتـن بــراه	مـرآن خفتـه را انـدر آن جایگاه
نـهفتـه بکـاخ انـدر آمـد بشـب	به بیگـانگان هیـچ نگشـاد لـب
در افکنـد داروی هوشـش بگـوش	بدان تا بجـای خود آمـدش هوش
چو بیدار شد بیژن و هوش یافـت	نگار سمن بر در آغـوش یافـت "

می‌گویند دربیماری سخت دختر ملکه چین که پزشکان چینی از درمان آن عاجز ماندند پزشک ایرانی خرداد برزین (در دوران خسروپرویز) به چین رفت و تشخیص بیماری ملکه را داد و تندی ضربان قلب وی را از جهت بیماری که داشت برایش کاسنی‌و آب انار و تره تجویز نمود:

چنین گفت با مهتر آن مرد پیر : " که چون تو سرافراز مردی دبیر
اگر در پزشکیت بهره بدی دگر از در درد شهره بدی
یکی تاج بودی از آن بر سرش بویژه که بیار شد دخترش"
بدو گفت : این دانشم نیز هست چو گوئی بسایم براینکار دست
به نزدیک خاتون شد آنچاره گر تبه دید بیمار او را جگر
بفرمود : "تا آب نار آورند همان تره جویبار آورند
کجا تره کان کاسنی خواندنش طپش خواست کز قلب بنشاندش
بفرمان یزدان چوشد هفت روز شد آن دخت چون ماه گیتی فروز"

باید دانست رابطه بین‌ایران و چین که در دوران قباد پادشاه ساسانی برقرار گردید ، باعث شد ، که از امتعه و داروهای ایرانی به سرزمین خاقان و بالعکس کالاهائی از آن سرزمین به کشور ما آمده و این امر در طب کشور ما در زمان ساسانیان بی اثر نبوده و حکایت بالا نیز نشانه‌ای از این‌ارتباط‌می‌باشد .

ز) کشتن حشرات موذیه ــ اگرچه دراین باره در طب دوران آریائی و هخامنشی مفصلا " متذکر گردیدیم ، اما باید دانست که در دوران ساسانیان جشنی بمنام " جشن هلاکت موجودات مضره "داشته که درآن جشن مردم‌حیوانات و حشرات و خزندگان‌موذیه و مضره را مش‌کشتند (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب ایران در زمان ساسانیان) .

ازآن گذشته جشنی به نام جشن سیر سور (چهاردهم‌دیماه) داشتند ، کمدراین روز اشخاص سیر می‌خوردند و شراب می‌آشامیدند و گوشت و سبزی می‌پختند تا آنکه دفع آفات شیطانی وامراضی که بر اثر دیوان آید برطرف شود .

ح) **در دامپزشکی** ــ در هوسپارم نسک از درمان حیوانات اهلی و سگ هار آمده است. همچنین ستور پزشک (دامپزشک ، بیطار) در دستگاه نظامی ساسانیان مقامی معتبر داشت ، وی به وسیله گیاهان حیوانات را درمان می‌کرد .

بی مناسبت نیست در خاتمه این مبحث مجددا" متذکر شویم که اوستا شامل کتاب های ذیل می‌باشد (رجوع شود به فصول‌قبل) وآن کتب عبارتند از :

۱ــ یسنا با اهمیت ترین قسمتهای اوستا (پرستش و نماز و جشن)است که‌مشتمل بر هفتاد و دوفصل است. گاتها (گاتاها) قسمتی از یسناست که قدیم ترین و مقدس ترین قسمت اوستا وشامل قطعات منظوم و منثور و سرودها می‌باشد .

۲ــ مجموعه‌ای از ملحقات به یسنا که در مواقع و مراسم مذهبی و بدون یسنا سروده نمی‌شود و آنرا بیشتر در اعیاد دینی مخصوص می‌خوانند ، این مجموعه را به نام ویسپرو (Visperatavo) می‌نامند .

۳ــ ویدیوداد (وی دئوداته) یاوندیداد که مجموعه قوانین برضد دیوان است و مشتمل قوانین و آداب و اصول دینی و بهداشتی می‌باشد .

۴ــ یشتها که ستایش خداوند و امشاسپندان‌است و مشتمل بر بیست و یک یشت است که ضمن بسیاری از مباحث و فصول مربوط به این کتاب از آنها استفادات طبی و بهداشتی گردید .

۵ــ خرده اوستا (یا اوستای کوچک) . این کتاب تاءلیف آذربد مهر اسپندموبد موبدان دوران شاهپور دوم (۳۱۰ــ ۳۷۹) است .

اما منابع دینی رسمی در دوران ساسانیان مجموعه‌ای از کتب مقدسه ای است که آنها را اوستای ساسانی گویند و بیست و یک نسک (Nask) بوده است .

غیر از آن زند است که ترجمه متن های اوستائی با تفسیر و شرح به زبان پهلوی دوره ساسانی است .

از بیست و یک نسک اوستا خلاصه‌ای در جلد هشتم و نهم دینکرت که به زبان پهلوی و محفوظ است و در مورد هوسپارم نسک و نیکاذم نسک مطالبی طبی است که از آن ها در این کتاب استفادات شده است .

باید دانست بعضی از تاءلیفات که از روی مطالب اوستای ساسانی و زند اخذ گردیده ، برای تاریخ دوران ساسانی و بالنتیجه تاریخ طب کشورما بسیاربا اهمیت‌می‌باشد که مهمترین آنها دینکرت سابق الذکر است و دیگر بندهش که آن نیز خلاصه‌ای ازاوستای ساسانی و زند می‌باشد (قسمت اعظم اطلاعات پزشکی دوران ساسانیان از کتاب بسیار ذیقیمت شادروان پرفسور آرتور کریستنس دانمارکی که توسط مرحوم رشید یاسمی ترجمه گردیده و منابع دیگر اقتباس شده است) .

۴ــ تعلیم و تربیت و تدریس علم طب در دوران ساسانیان ـ درباره تعلیم و تربیت کودکان و جوانان اطلاعی در دست است ، که نسبتهٔ دقیق می‌باشد . دسته‌ای از نجیب زادگان مانند عهد هخامنشی در دربار با جوانان خاندان سلطنت از تعلیم و تربیت برخوردار بودند . اینان خواندن و نوشتن و حساب و چوگان بازی و سواری وشکار و شطرنج می‌آموختند .

اما تعلیم وتربیت درباره دختران مانند پسران نبوده ، بلکه بیشتربنظر می‌رسد نزد اینان تعالیم اصول خانمداری بوده است .

دردینکرت کتاب نهم فصل شصت و هفتم فقره نهم صریحا " از فن خانه داری

دختران آمده است. با تمام این احوال در خانواده های بالا و ممتاز گاهی تعالیم بسیار عمیق در علوم دیده می‌شود .

در هوسپارم نسک آمده است که یک نوع شهادتنامه یا اجازه نامه به پزشکان می‌دادند ، اما ممکن نمی‌شد فردی دائما " به یک طبیب صاحب اجازه نامه مراجعه کند .

امید است بعدا " درباره بیمارستان و دانشکده جندیشاپور به تفضیل شــرح داده‌شود ،که‌دراین مرکز بزرگ علمی فلسفه و طب تدریس می‌گردیده است ، اما در قرن پنجم میلادی چنانکه می‌دانیم ،نسطوریان (طرفداران نظر و فلسفه نسطوریوس) از کشور روم طرد شدند و به بین‌النهرین و ایران پناه آوردند و نتیجة مدارس مخصوص عیسویان نسطوری در بین النهرین تشکیل گردید ، که تدریس طب هم در آن رواج یافت و دنباله آن به تاءسیس دانشکده پزشکی و بیمارستان بزرگ جندیشاپور کشیده شد . ما نیز بقیه این مبحث را در فصل مربوط به‌جندیشاپور مفصل خواهیم دید .

۵ــ تقسیم بندی ، صفات و حق الزحمه اطباء ــ چنانکه می‌دانیم در دوران ساسانیان اصناف تقسیم بندی شده بودند ، مانند دوران هخامنشیها کهاشارت رفت . طبقات مردم بترتیب عبارت بودنداز روحانیون و لشگریان و عمال کشوری و برزگران پزشکان جزو عمال کشوری بودند . مقام اطباء در سلسه های ایران به دو درجه بود اول درستبذ (یا در وایستوپیت) که اطباء درجه اول ، بالمقایسه با مسئولین طبی کنونی برای جلوگیری از بیماریها و حافظ صحت عمومی بودند . مسئولیت حفظ صحت عمومی جهت شاغلین آن لقب " حافظ الصحه " را که تا صد سال قبل در ایران وجود داشته بخاطر می‌آورد ، یا باصطلاح کنونی مدیرعامل بهداری استانها و شهرستانها بودند که مسئولیت

خطیری داشتند . دسته دوم اطباء عادی و معمولی که در حقیقت پزشکان معالج بودند و از نظر مقام و درجه پائین تر از اولیها قرار داشتند . غیر از دو دسته بالا رئیس کل‌اطباء وجود داشته که نام آن را "ایران درستبذ" گفته‌اند که می‌توان به وی نام رئیس الاطباء داد ،یا در اصطلاح امروزی وزیر بهداری می‌باشد . از طرفی رئیس کل پزشکان جسمانی و روحی را زرتشتر وتوم (Zarathush treotum) می‌خواندند که این عنوان به موبدان موبد اطلاق شده است .

غیر از طبقات بالا در هوسپارم نسک از میان اطباء متخصص نام کحال (چشم پزشک) نیز آمده است .

اما ازنظر درمان اطباء چنانکه در فصل مربوط به تقسیم بندی آنان در دوران هخامنشی ها متذکر گردیدیم به دسته های چند منقسم بودند :

۱ـ دسته اول پزشکان وشفادهندگان الهی بودند که برتر از تمام پزشکان‌بشمار می‌رفتند .

۲ـ دسته دوم آنان که با گیاهان درمان می‌کردند (گیاپزشک) و مستحفظین آتش یا آذربان که عموما " به درمان امراض طبی می‌پرداختند . اینان به دو طبقه تقسیم می‌گردیدند : طبقه اول همان درستبذ یا رئیس بزرگ بهداشت (حافظ‌الصحه) بوده که کارشان برطرف نمودن‌علل‌کلی امراض بود ، طبقه دوم آنها که پس از ظهور بیماری به طبابت می‌پرداختند و به نام تن پزشک بودند .

غیر از دسته های بالا دسته های دیگر طبیب بودند که در در درجه دوم‌اهمیت قرار داشتند که به طبقه صنعتگران کشور اختصاص داشتند .

طبیب عموما " از میان اشراف (شریف ترین خانواده‌ها) و برجستگان کشــور

انتخاب می‌گردیده است . و این امر از آن‌جهت بوده که حیثیت و اعتبار کشور لکه دار نگردد . اینان می‌بایست کمال مطلوب را در نظر داشته باشند .

در مورد تن پزشک اشاراتی در اوستا آمده است که قبل از شروع به طبابت باید بدانها عمل گردد .

درکتاب دینکرت پهلوی درفصل هوسپارم‌درباره‌رفتارطبیب‌با مریض واحتیاطات لازمه تذکرات سودمندی آمده است ، دراین کتاب دستور داده شده است که اگر طبیب به استراحت بپردازد و در عیادت و درمان بیمار تعلل ورزد مرتکب گناه بزرگ و جنایتی گردیده است .

وظیفه یک پزشک با وجدان آن است که اثر داروهائی را که برای بیماران تجویز می‌کند ، روزبروز با دقت کامل مورد بررسی قرارده‍ـــد و آنرا عوض کند و داروهائی که دارای خواص بهتری باشند به جای اولی ها توصیه نماید .

برطبیب بود ه که از ناتوانان روزانه در ساعت معین بازدید کند و در درمان آنان نهایت سعی مبذول دارد و بامرض چنان در مبارزه افتد ، که گوئی با دشمن خود پنجه نرم می‌کند .

درباره صفات طبیب آنچه تا به حال تحقیق گردیده درایران باستان بسیار با اهمیت بوده است و چون طبیب عموما " از طبقه اشراف زادگان ومردمان شریف بوده ، می‌بایست تحصیلاتش عمیق باشد و فردی انتخاب گردد که موضوعات طبی را بخوبی مطالعه نموده و در حرفه خود مجرب و با بیمار با آرامی و حوصله رفتار کند و درباره‌اش سعی وکوشش مبذول داشته وی را از روی وجدان درمان کند . بعلاوه طبیب باید شیرین زبان وملایم و مهربان و به حرفه خود افتخار داشته باشد ، از ادامه بیماری به طمع مال

و اندوختن آن متنفر باشد . طبیب باید خداترس بوده و کمال مطلوبش درمان بیمارباشد و بس. از آن گذشته طبیب می‌بایست به حرفه خود اشتغال ورزد و اگر برای درمان واجر خدمت می‌کند اولی را بردومی ترجیح دهد .

اما آنکس که حریص و بی عاطفه است و نسبت به شغل پزشکی‌احترام قائل نیست پست ترین فرد از نظر میزان و مقام پزشکی می‌باشد .

گذشته از آن درباره صفات طبیب آمده است که باید علاوه بر اطلاع کامل از بیماریها و اعضاء و مفاصل مطالعه فراوان کند ، به بیماران خوبی کند و در برابر آنان متحمل و خوشرفتار باشد. درباره طبیب آمده است که باید با استعداد بوده تا بتواند تشخیص امراض را بدهد .

به همین نحو درباره طبیب‌درمان کننده روح وجسم‌هردو لازم است‌که امتحانات لازمه را باکمال مهارت انجام دهد ،همانطور که در طب دوران هخامنشی متذکرگردیدیم (چنانکه در وندیداد آمده است) ، اگر طبیبی سه نفر از پیروان اهریمن را درمان‌می‌کرد و آنان می‌مردند تا آخر عمر نباید به درمان بپردازد .

دیگر از صفات طبیب آن بود که باید به پاکی واحتیاط و تدبیر در معالجه کوشا باشد ، اگر طبیبی مایل به استراحت بود یا آنکه در دیدن بیماران تعلل می‌ورزید ، اورا جنایتکار می‌شمردند .

مقام طبیب در دوران ساسانیان ارجمند بود . مشهور است‌که سلاطین ساسانی گفته‌اند : " وزیر آن فردی است که مهمات کشور را کفایت کند وی زبان پادشاه است که باید به همه علوم آشنائی و حکایات فراوان در خاطر داشته باشد ، تا هر وقت شاه اراده می‌کرداز او استفاده و شاه راسرگرم‌کند ،بعضی اوقات دراین موارداز طبیب و ستاره‌شناس

نیز استفاده بعمل می‌آمد" .

چنانکه مذکور افتاد دردوران ساسانیان اجازه نامه‌ای به اطباء می‌دادند که مانند شهادتنامه و یا گواهی های امروزی بود ، تا اشخاصی که استحقاق طبابت را دارند ، به درمان اشتغال ورزند و عموما "می‌باید به طبیب ایرانی مراجعه کنند .اگر به طبیب ایرانی دسترسی حاصل نمی‌گردید ، ممکن بود از طبیب خارجی استفاده بعمل آید ، اما عکس آن ممکن نبود . باتمام این احوال اغلب شاهان ساسانی به اطبای عیسوی و یونانی و سریانی مراجعه می‌کردند ، ظاهرا " آنها را به اطباء ایرانی (محلی) ترجیح می‌دادند .

در اینجا اضافه می‌کنیم تریته را باید مانند لقمان حکیم دانست . وی چنان معروف بودکه به نام‌او بر بیماران افسون می‌دمیدندو ایرانیان عقیده داشتند که از برکت نام وی بیمار شفا می‌یابد ، بعدها بزرگمهر نیز به مناسبت اندرز و پندهای حکیمانه‌اش به مانند لقمان حکیم تلقی گردیده است ، که می‌توان وی را لقمان ایران نام نهاد .

حق الزحمه (حق القدم) اطبادر دوران ساسانیان مانند دوران هخامنشی برقرار بوده ، در یکی از قسمتهای مفقوده اوستای عهد ساسانی یعنی هوسپارم نسک (Husprum Nlask) [٣] در مورد حق الزحمه اطباء آمده است ، که طبیب می‌توانسته غذاهای خوب ، جامه های فاخر و خوب ، اسبهای تندرو و به همین نحو پول بابت حق الزحمه مطالبه کند . از آن گذشته طبیب می‌توانسته حتی از مردمان فقیر حق العلاج مطالبه کند و به نسبت درمانی که درباره عضو و یا اعضائی که انجام می‌داده حق گرفتن دستمزد راداشت ،به همین نحو مانند دوران‌هخامنشیان قواعدی بودکه جهت‌حق‌الزحمه و یا تادیه وجه از رئیس خانه و یا رئیس قریه و یا رئیس ولایت و یا رئیس کشور باید به طبیب پرداخته شود .

طبیب معالج مجبور بودهر روز در موقع لزوم به عیادت بیمارش برود و دربرابر صاحبان بیمار باید حق الزحمه او را بدهند و محل و منزلی عالی برای او تهیه کنند .

درآن دوران اطباء از نظر گرفتن‌حق الزحمه به چند دسته تقسیم می‌شدند :

اول آن دسته از اطباء که طبابت را برای ثواب انتخاب کرده بودند ، اینان بهترین طبیب بودند ،

دوم طبیبی که طبابت ز برای ثواب و مال انتخاب نموده بود ،

سوم طبیبی‌که فقط‌به مال دنیا تعلق خاطر داشت و بس، این طبیب پائین‌ترین و پست ترین دسته اطباء بود . (از منابع مختلف) .

۶ــاقسام کیفر در دوران ساسانیان ــ در دوران ساسانیان انواع جرمها مستلزم مکافات بود و برحسب درجات (البته از نظر آنان و درآن دوران) این کیفرها اجراء می‌گردید . اکنون آن قسمت از کیفرها که از نظر طبی دانستن آن ها مفید به نظر می‌رسد ذیلا" می‌نگاریم :

از کیفرهائی که درآن دوران مجری بوده ، کیفر اعدام است وآن در موردفردی بود ، که بدعتی در دین احداث کند و یا آنکه نسبت به برادر دینی ظلمی روا دارد ،که به موجب میزان ظلم از تنبیهات بدنی تا اعدام فرد روا می‌داشتند .

مجازات قتل و زنا و یا تهدید بدان شدید بود .جادوگران را اعدام می‌کردند .

دیگر از کیفرهای معمول آن زمان کور کردن (بامیله سرخ مانند کور کــردن شاهزادگان در دوران صفویه) و ریختن روغن داغ در چشم و کندن پوست وآکندن آن باکاه ،گردن زدن با شمشیر و رجم (سنگسار کردن) و دار زدن و یابه زیر پای پیل‌نهادن ،

آویختن اشخاص به انگشت بنصر ، تازیانه زدن ، روی سرکه و انقوزه گذاردن ، سرب‌مذاب در چشم و گوش ریختن ، زبان کندن ، فرو کردن جوال دوز در چشم ، ریختن سرکه و خردل در دهان و چشم و سوراخهای بینی ، سوراخ کردن گردن و بیرون آوردن زبان از آن سوراخ ،نفت ریختن و آتش زدن ،حبس افراد درامکنه‌ای که در آن موش و یا حیوانات موذیه دیگر انداخته بودند و امثال آنها بوده است .

از همه این مجازاتها بالاتر مجازات "نه مرگ" است که میرغضب به ترتیب ابتدا انگشتان دست و پا ، سپس مچ دست و پا بعد از آن دست را تا آرنج و پا را تا زانو و آنگاه گوش و بینی و سرانجام سر را می‌بریدند . این مجازات از مجازاتهای بسیار وحشتناکو بسیار وحشیانه آن‌دوران‌بوده است . (نقل‌ازکتاب ایران دردوران‌ساسانیان) . بنابر سطور بالا معلوم شدکه برحسب اهمیت موضوع جرم مکافات و کیفر آن مختلف بوده است .

در دوران ساسانیان به نکته‌ای برمی‌خوریم که شایان دقت است وآن اینکه قضاه چون بسیار محترم و شغل قضا بسیار ارجمند بود ، هرگاه فردی از قاضی شکایت داشت که قاضی مطلب مشکوکی رایقین یا بالعکس جلوه داده بود ، شکایت کند اگر نسبت به تقصیر یا بی تقصیری متهمی قاضی شک داشت امتحان بعمل آمد .

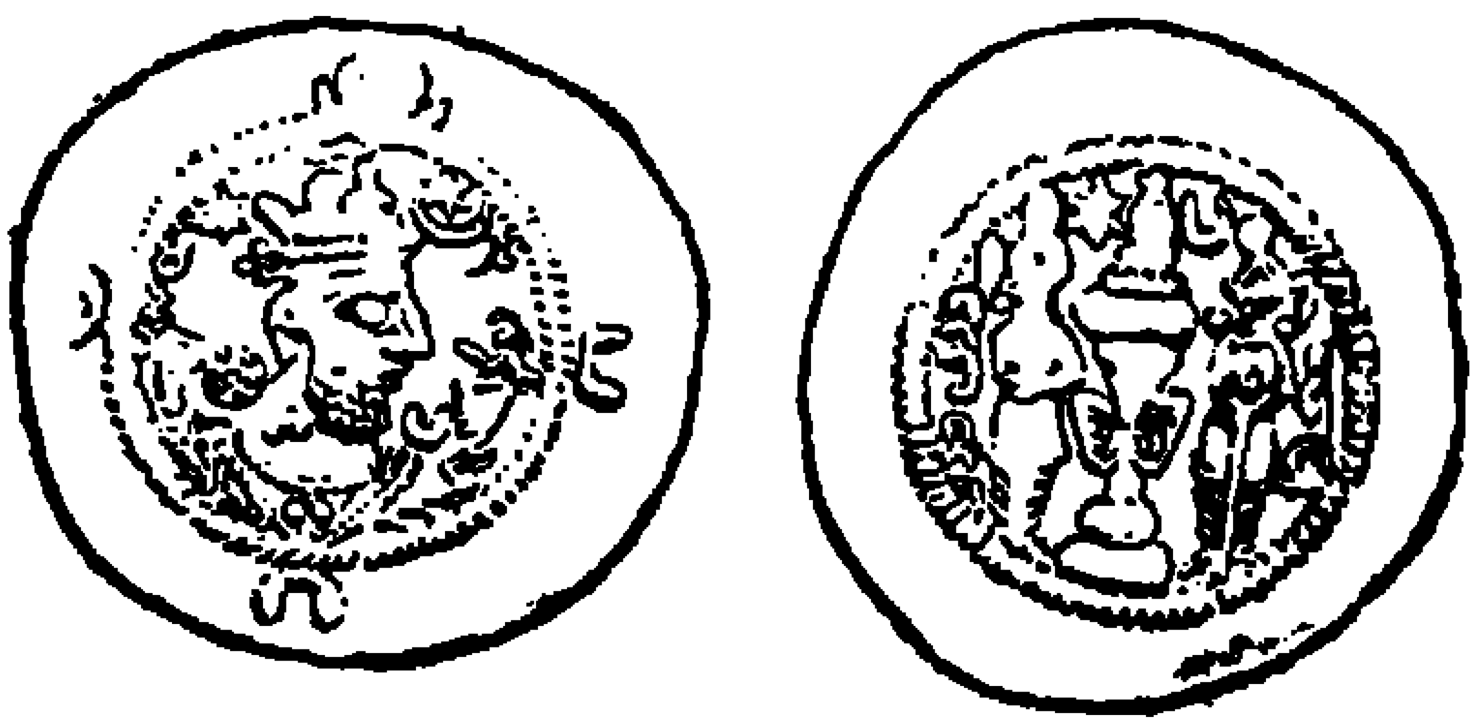
امتحان مزبور دو نوع بود اول امتحان گرم و دوم امتحان سرد . امتحان گرم یاورگرم به قراری بود که شخصی مدعی و یا مورد اتهام از وسط‌آتش که با وضع و ترتیب خاصی باهیزم (چوب برسم) تهیه شده بود می‌گذشت و یا فلز آب شده را برسینه خود می‌ریخت . امتحان سرد یا ورسرد که به وسیله شاخه های چوب مقدس بعمل می‌آمد . یا نوشیدن آب گوگردی (گوگردآلود) بوده است ، اگر متهم بدون آسیب از بوته بیرون

می‌آمد ، تبرئه می‌شد و باصطلاح از امتحان خوب بیرون می‌آمده والا مجرم بود و بایدبه سزای عمل خود برسد .

از موضوعات مهم که در طب دوران ساسانیان دیده می‌شود ، تجربه و آزمایش بر روی انسان بوده است ، بدین معنی که مجرمین و جانیان و آنان که مستحق اعدام بودند ، جهت استفاده طبی زنده نگاه می‌داشتند .

چنین بنظر می‌رسد که امتحان و تجربه بر روی انسان در دوران بطالسه نیز در مصر معمول بوده است (اقتباس از منابع و مآخذ مختلف) .

۷- تاریخ‌طب‌درایران‌دردوران‌خسرواول‌انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱ میلادی) نظربه اینکه دوران سلطنت انوشیروان از نظر علمی و طبی بسیار درخشان و قابل ملاحظه بود ، لذا قسمتی از طب دوران ساسانیان را بزمان سلطنت این پادشاه اختصاص دادیم .



(شکل ۱۶۹)
سکه خسرو انوشیروان
(تاریخ ایران سرپرسی سایکس)

انوشیروان در ابتدای سلطنت خود مزدکیها را مغلوب و منکوب کرد و آثاری که در کشور براثر کارهای مزدکیان پیش‌آمده بود با شدت برانداخت و با کمال اقتدار و سیاست به سلطنت خود ادامه داد .

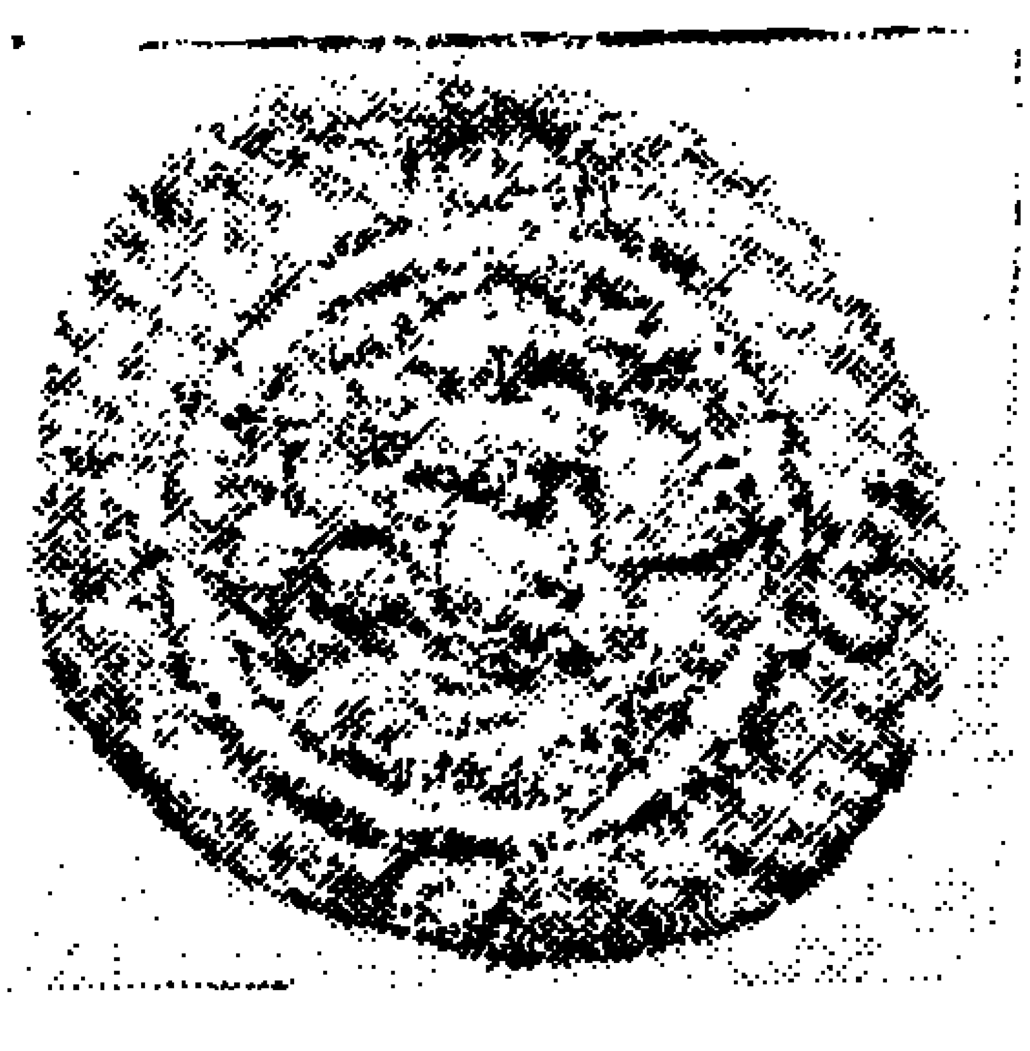
در سال اول پادشاهی خود صلح بابیزانس را برقرار کرد ، اما این صلح پایدار

نبود ، در سال ۵۴۵ میلادی قرار داد متار که جنگ برقرار گردید .

در دوران این پادشاه آزادی تجارت بین ایران و بیزانس، آزادی عیسویان در کیش خود برقرار گشت ، سرحدات ایران از شرق تا جیحون (سرحد بین ایران و سرزمین خاقان ترک) و از جنوب تایمن بسط داده شد ،اما مجددا " روابط ایران و روم تیره‌گردید و ژوستینین (یوستی نیانوس (Justinianos) از خسرو شکست خورد و تیسفون (کـه همـان مدائن است که سلوکیه قدیم از مهمترین شهرهای هفت گانه مداین بود) پایتخت شاه ایران شد .

مرکز عیسویان ایران و جاثلیق آنان شهرویه اردشیر شد .

خسرو یکی‌از شهرهای مداین رابه نام‌شهر انطاکیه جدید (Veh Antiok khuseo) یا شهر رومگان نام نهاد . علاوه بر عیسویان یهودیان هم که در شهر ویه اردشیر فراوان بودند ، در دیانت خود آزادی داشتند . یکی از مراکز یهود یا شهر یا محله ماحوزا (از شهرهای هفت گانه واقع درساحل راست دجله) که مرکز جامعه کلیمیان بابل بود و تجار کلیمی آزادانه به تجارت مشغول بودند . (از منابع مختلف) .



شکل ۱۷۰)
سکه خسرو انوشیـروان
(ایران در زمان ساسانیـــان)

باز فردوسی درباره ساختن شهر زیب خسرو نظیر انطاکیه گوید :

یکی شهر فرمود نوشین روان	بدو اندرون آب های روان
بکردار انطاکیه چون چراغ	پر از گلشن و کاخ و میدان و باغ
بزرگان روشن دل شادکام	ورازیب خسرو نهادند نام
اسیران کزان شهرها بسته بود	به بند گران داشت گر خسته بود
بفرمود تا بند برداشتند	بدین زیب نوشاد بگذاشتند
چنین گفت : "پس" کاین برآورده جای	همه گلشن و بوستان و سرای
" بکردند تا هرکسی را بکام	یکی جای باشد سزاوار نام "

نوشیروان با سیاست بسیار دانشمندانه‌ای توانست آرامش به کشور دهد که در سایه این آرامش عده‌ای از علماء و دانشمندان را از امپراطوری روم شرقی به ایران جلب کرد ، بعلاوه از کشور هند توسط برزویه طبیب تحف علمی و طبی به ایران آورد و چون اصولا" انوشیران آن تعصب وجمود بعضی از شاهان ساسانی را نداشت ، بدین جهت پیوسته درصدد جلب دانشمندان بود و چنانکه می‌دانیم عده زیادی از این دانشمندان غیر ایرانی بودند . از آن گذشته اقدامات دیگری بعمل آورد که به جندیشابور رونقی‌داد که مرکز بزرگ طبی ایران شد (شرح آن بیاید) .

از همه اینها گذشته معروف است که پدر خسرو توسط یک طبیب روم شرقی به نام اصطفان ادسی (Stephan dc Edcssa) درمان‌یافته و خود خسرو در جوانی تحت تربیت همین اصطفان بود .

چند دسته از دانشمندان درمزاج خسرو بسیار نفوذ داشتند . اینان ستاره ــ شناسان و پزشکان درباری بودند ،

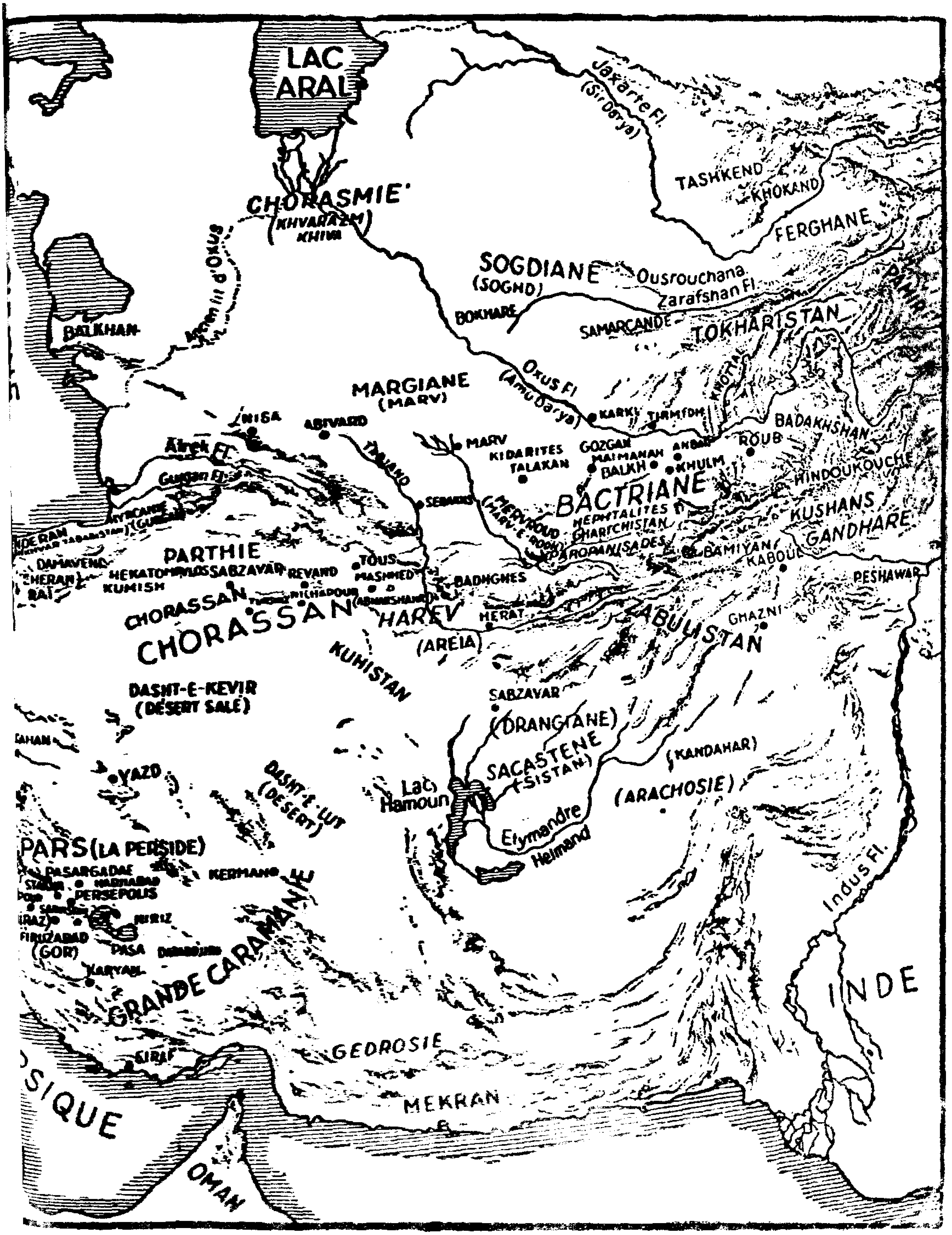


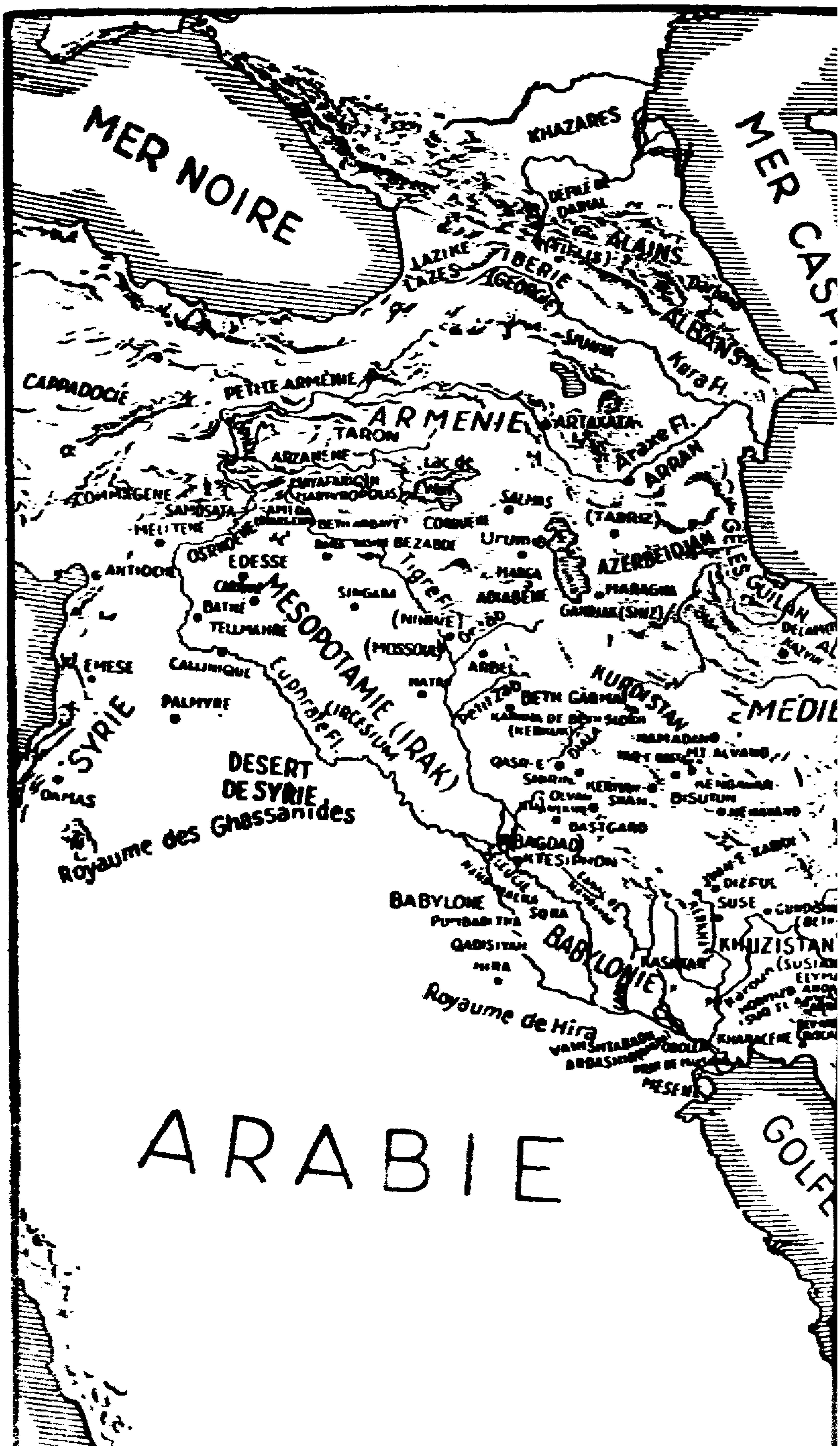
(شکل ۱۷۱) خسرو و دانشمندان رومی پناهنده به ایران (تاریخ ایران ــ وزارت فرهنگ)

معلم انوشیروان در فلسفه اورانیوس سوری بود که خسرو نزد وی تلمذ می‌کرد .

الف ــ توجه انوشیروان به علوم ــ از موضوعاتی که شایان توجه زیاد است آنکه انوشیروان درباره مطالب علمی و تحقیق و تدقیق در مسائل فلسفی و تکوین جهان و جهان نامتناهی وابدی و امثال آنها بسیار کنجکاو بود . لذا امر داد تا موبدان راجمع گردند ، تا دراین باب بحث و فحص گردد . غیر از آنها عده‌ای از فلاسفه یونان که به تیسفون پناه برده بودند ،نیز دراین مجلس حضور یابند . این امر می‌رساند که انوشیروان به آزادی مذهب و عقیده علاقه داشته است . علماء و فلاسفه پناه آورده به ایران از آتن به نامهای :

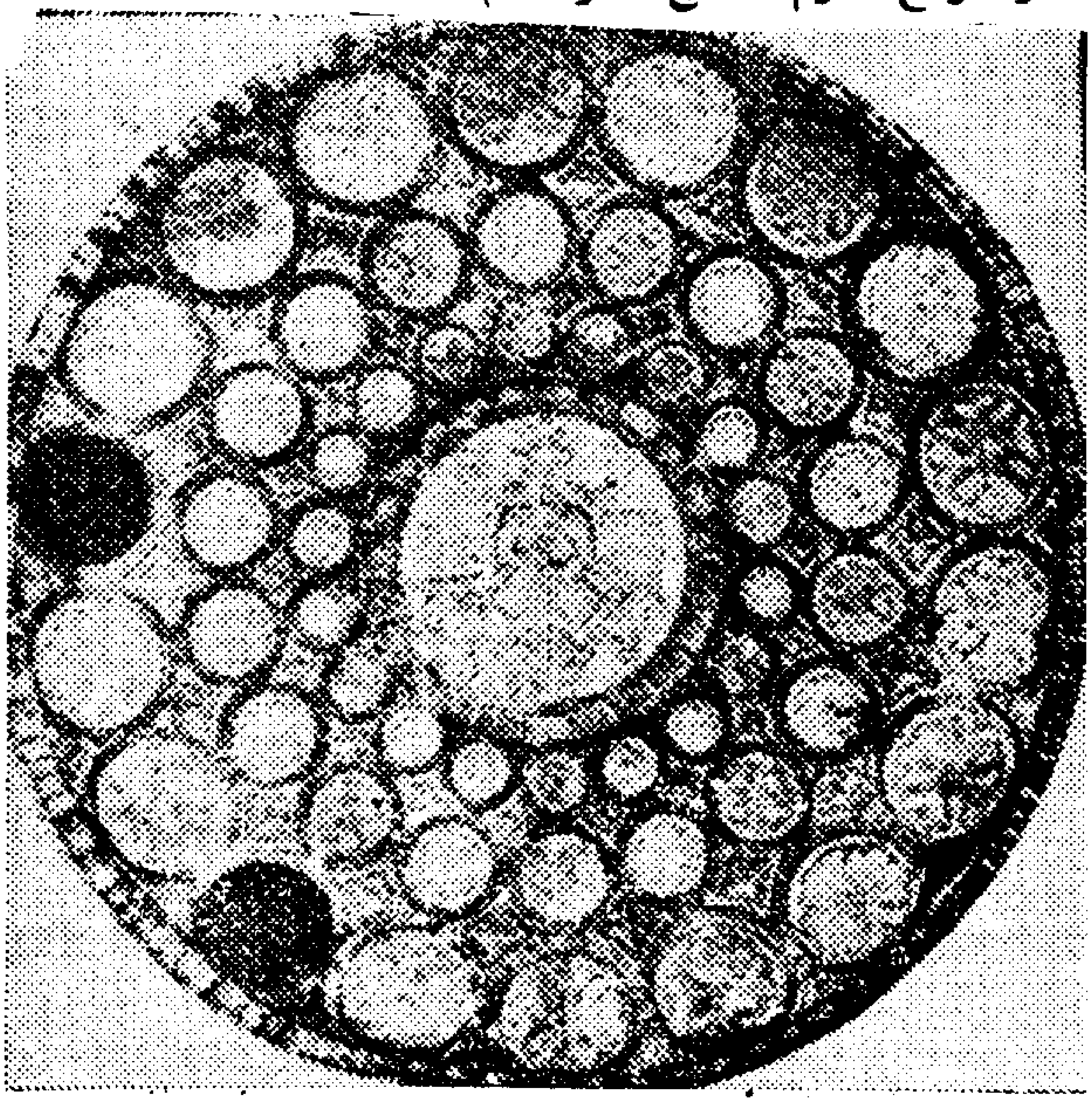
دمسقیوس (Damasckios) ســوری ، سنبلیقیــوس کیلیـائـــی


LAC ARAL
CHORASMIE'
(KHVARAZM)
KHIVA
Jaxarte Fl.
(Sir Darya)
TASHKEND
KHOKAND
FERGHANE
SOGDIANE
(SOGHD)
Ousrouchana
Zarafshan Fl.
BOKHARE
SAMARCANDE
TOKHARISTAN
PAMIR
BALKHAN
MARGIANE
(MARV)
Oxus Fl.
(Amu Darya)
KARKI
BADAKHSHAN
NISA
ABIVARD
Atrek Fl.
Gurgan Fl.
MARV
KIDARITES
TALAKAN
GOZGAN
MAIMANAH
BALKH
KHULM
ROUB
HINDOUKOUCHE
BACTRIANE
HEPHTALITES
KUSHANS
GANDHARE
PARTHIE
DAMAVEND
TEHERAN
RAI
HEKATOMPYLOS
SABZAVAR
KUMISH
REVAND
TOUS
MASHHED
NICHAPOUR
BADGHES
BAMIYAN
KABOUL
PESHAWAR
CHORASSAN
HAREV
(AREIA)
HERAT
ZABULISTAN
GHAZNI
KUHISTAN
DASHT-E-KEVIR
(DESERT SALE)
SABZAVAR
(DRANGIANE)
SACASTENE
(SISTAN)
(KANDAHAR)
(ARACHOSIE)
YAZD
DASHT-E-LUT
(DESERT)
Lac Hamoun
Etymandre
Helmand
PARS (LA PERSIDE)
PASARGADAE
PERSEPOLIS
KERMAN
FIRUZABAD
(GOR)
PASA
KARYAN
GRANDE CARAMANIE
Indus Fl.
INDE
GEDROSIE
MEKRAN
SIRAF
SIQUE
OMAN



(شکل ۱۷۲)
نقشه ایران و کشور های
مجاور (از کتاب ایران
در زمان ساسانیان)

(Simplikios) یولامیوس فروگی (Eulamios)، پریسکیانـــوس لیـــدی (Peris Kianos) ، هرمیاس فنیقی، دیوجانوس فنیقی (Diogène) ، ایسیدوروس (Isiiolorus) مدتی در ایران مانده به بحث در علـوم می پرداختند (از منابع مختلف و تاریخ علـوم عقلی دکترصفا) .



(شکل ۱۷۲) تصویر خسرو در جام (ایران در زمان ساسانیان پرفسور آرتور کریستنسن)

متاء سفانه این فلاسفه براثر ناملایمات ایران را ترک کردند ، منتهی انوشیروان به علت علاقه کامل که به آنها داشت پس از عقد صلح با روم به موجب یکی از موادشرط کرد که دولت روم این دانشمندان را از بازگشت به اوطان خود منع نکند .

دیگر از موضوعاتی که درباره انوشیروان باید دانست آنکه امتیاز وی بر سایـر پادشاهان ساسانی این بود که درباره مسائل مذهبی تعصب و جمود نداشت و نسبت به

عقاید مذهبی و فلسفی علاوه بر عدم تعصب ، آنکه مشربی وسیع نشان داده است . وی عیسویان را در بنگاههای عام‌المنفعه استخدام می‌کرد . درباره وسعت مشرب وی کافی است بگوئیم پس از تاء سیس شهر رومگان ،فرقه یعقوبی را اجازه دادکه برای خود جاثلیق انتخاب کنند . (از منابع مختلف)

چون سخن از علم دوستی و عدم تعصب و جمود خسرو به میان آمد قطعه ای از شاهنامه که پرسش موبد و پاسخ خسرو است ذیلا" می‌نگاریم :

چنین داد پاسخ که :" مـرد جوان	نینـدیشـداز درد و رنـج روان
" هر آنکه که سال اندر آمد بشصـت	بـه پیش مـدارا ببایـد نشسـت "
چنین داد پاسخ که :" بیـم گزنـد	ندارد بـدل مـردم هوشمنـد "
" همان کس که نیکی کنـد بگـذرد	زمـانـه نفـس را همـی بشمـرد
" چه باید همـه نیکـوی را ستـود	چومرگ آمـد ونیک و بدرا درود ؟ "
چنین داد پاسخ که :" کـردار نیـک	بیابد بهـر جـای بـازار نیـک
" نمرد آنکه او نیـک کـردار بـود	بیا سود و جـان را بیـزدان سپرد
" وزآن کس که ماند همی نام بـد	بآغـاز بـد بـود و فرجـام بـد
بپرسیـد :" کاهـو کدامسـت زشـت	که از ارج‌دوراست و دوراز بهشت ؟ "
چنین داد پاسخ که :" زن را که شرم	نباشد بگیتـی نـه آوای نـرم
" زمردان بتـر آنکه نـادان بـود	همـه زندگانیـش زنـدان بـود "

باز فردوسی در پادشاهی انوشیروان گوید :

میاسای ازآموختـن یـک زمـان	زدانـش میفکـن دل اندر گمـان
چوگوئـی که وام خـرد توختـم	همـه هرچـه بایسـتم آموختـم

یکی نغز بازی کند روزگار — که بنشاندت پیش آموزگار
ندانی چو گوئی که دانا شدم — بهر آرزو بر توانا شدم
چنان دان که نادان‌ترین کس توئی — چو گفتار دانندگان نشنوی
کسی کو بود پاک یزدان پرست — نیازد بکردار بد هیچ دست

قسمتی از این موضوع را در مبحث برزویه طبیب و بوزرجمهر خواهیم دید.

ب) اختلاط فرهنگ هندی و ایرانیـ چنانکه می‌دانیم و معروف است بازی شطرنج از هند به ایران آمده است. همچنین از کتب هندی که به پهلوی برگردانده شده است کتاب کلیله و دمنه (کلیلک‌ودمنک) می‌باشد که برزویه طبیب آنرا از سفر هند به ایران آورده‌و به پهلوی ترجمه شده و تقریبا " در همان ایام به سریانی وبعدا " ابن‌مقفع آنرا به زبان عربی برگردانده است. این دو مطلب می‌رساند که انوشیروان چه تحولی در فرهنگ ایران ایجاد کرده است.

اما نتیجه‌ای که از اختلاط افکار و عقاید یونان (افلاطونیان جدید) و ارتباط ایران با هند پیدا شد، آنکه طب ایران مخلوطی از طب ایرانی و هندی و یونانی شد از آن گذشته ادبیات هندی نیز بر روی ادبیات ایران بی تاءثیر نبوده است.

فردوسی درباره دانش طلبی نوشیروان گوید:

انوشیروان پیوسته با موبدان و دستوران به بحث و فحص می‌پرداخت و من باب مثال نکاتی چند از آنها را از شاهنامه اخذ نموده، برای روشن شدن نظرات این پادشاه ذیلا " می‌نگاریم:

* * *

یکی گفت سالار خالیگران — همی نالد از شاه و ز مهتران

که چندانکـه او خـود کنـد آرزوی		بســازم نـهـم کاسه بـر چـار سوی
نبـویـد نیـازد بـرو نیـز دســت		بلـرزد بـد و مـرد خسـرو پرسـت
چنین داد پـاسـخ که از پیش خورد		مـگر آرزو بـاز گـــردد بـــدرد

*　*　*

" چو بیمار زار است و ما چون پزشک		زدارو گریزان و ریـزان سرشـــک "
" یکـی گر بـدارو نگـردد درسـت		روان از پـزشکـی نخواهیم شست "
اسیـران رومـی کـه آورده انـــد		بسی شیـر خوار اندر او برده انـد
بتوقیـع گفـت آنچـه هستنـد خرد		ز دسـت اسیـران نبـایـد شمـرد
" سوی مادرانشـان فرستیـم بـــاز		بـدل شـاد و زخواسته بی نیـاز "
نوشتنـد کـز روم صـد مایـــه ور		همـی باز خـرنـد خویشـان بـزر

*　*　*

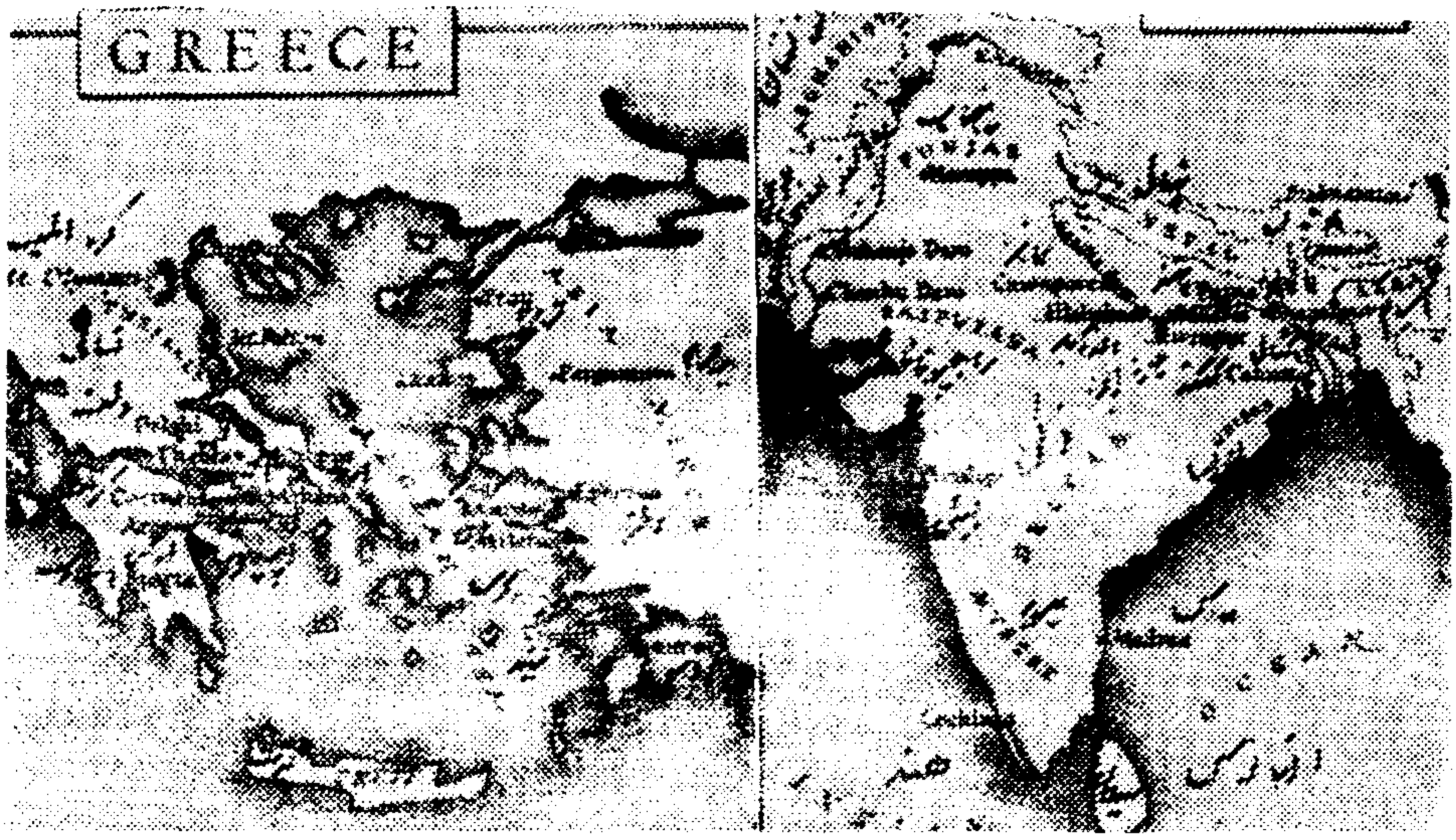
دگر گفـت کـای شهـریـار بلنـــد		که هرگـز بجانـت مبـادا گـزنـد
جهـودان و تـرسـا تـــرا دشمنند		دو روینـد و با کیـش اهـریمنـنـد
" چنین داد پاسـخ کـه شاه سترک		ابا زینهـاری نبـاشـد بـــزرگ"
" چون نیکـی نماینـد پـاداش کن		همـان تا شـود رنـج نیکان کهن"
" تو پاداش این نیکوئـی بد کنـی		چنان دان که بد با تن خود کنی"
" مزن ای برادر تو ایـن رای بـــد		کـزیـــن رای بـد مر ترا بدرسد"

ج) مجلس مساوره یا کنگره پزشکی — در دوران انوشیروان اطباء و فلاسفه‌چندی در دربار به خدمت اشتغال داشتند، منجمله جبرائیل طبیب بزرگ یا بهتر بیان داریم

حکیمباشی پادشاه (طبیب جندیشاپور) و بیادق طبیب صاحب کتاب "الماکول والمشروب" و سرجیس راس العینی فیلسوف بزرگ و برزویه حکیم . هریک از آنان عهده دار قسمتی از شعب علوم بودند .مقام جبرائیل همان رئیس الاطبائی و طبابت در دربار بود . سرجیس به ترجمه کتب فلسفه و حکمت از یونانی به سریانی می‌پرداخت و بیادق حکیم به تالیف کتب طب و برزویه طبیب به ترجمه کتب حکمای هندوستان که بیشتر در اخلاق و سیاست مدن بود اشتغال داشتند .

وقتی در مباحث فلسفه و حکمت و طب اختلافی بین آنان و حکماء و فلاسفه و اطباء سایر کشورها پیش می‌آمد به امر پادشاه مجلس مشاوره و محاوره در دربار تشکیل می‌یافت و چنانکه معروف است نظرات حکماء دربار متین تر و استوارتر می‌گردید .

این مجلس مشاوره رامی‌توان به نام کنگره بزرگ علمی و حکمتی نامید ،که بنیان گزار آن پادشاه ساسانی بوده است .



(شکل ۱۷۳) نقشه شبه قاره هند و مراکز علمی آن (بانضمام) نقشه یونان و آسیای صغیر و مراکز علمی آن ها (دکتر هنری ا .سیجریست)

اماجبرائیل مقام خود رامدیون شیرین زن محبوب وسوگلی خسروپرویزمی‌دانست . وی مسیحی نسطوری و شیرین نیز مسیحی بود . جبرائیل برای نازائی شیرین مورد شور قرار گرفت . وی با کمک سرجیس راء س العینی نازائی شیرین را معالجه کرد و از شیرین طفلی به دنیا آمد .

درباره مشورت عموما " در ایران باستان بسیار آمده و انجمن ساختن از خواص تمدن ایرانی است .

اما درباره انجمن پزشکی یا باصطلاح امروزی کنسولتاسیون طبی نیز در ایران باستان ذکر گردیده است .

در شاهنامه آمده است : آنگاه که کاوس بمازندران رفت و درطی ستیزچشمهایش تارشد پزشکان دور هم جمع شدند و ازتشخیص عاجز ماندند .

فردوسی می‌فرماید :

پزشکـان فـرزانـه گـردآمـــدنـــد	همه یک بیک داستـانـهـا زدنـــد
زهر گونـه نیـرنگهـا ساختنـــد	مرآن درد را بـــاز نشنـاختنـــد

۸ــ برزویه طبیب ــ از اطباء و دانشمندان دوران انوشیروان برزویه طبیب معروف است که در حقیقت رئیس اطبای شاهی بود . وی چنانکه گفته شد به هند رفت و شطرنج و کتاب کلیله و دمنه (کلیلک و دمنک) را از آن دیار به ایران آورد .

می‌دانیم کتاب کلیله و دمنه تاء لیف حکیم هندی بیدپامی‌باشد . دردوران اسلامی عبدالله بن مقفع کاتب منصورخلیفه عباسی آنرابه عربی برگرداند و پس از وی دردوران خلافت مهدی خلیفه عباسی عبدالله بن هلال اهوازی آنرا به فارسی برگردانده است .

سپس در دوران ابوالمظفر بهرامشاه غزنوی ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی مجددا " نسخه عربی کتاب ابن مقفع را به فارسی برگردانده و همین نسخه است که ما شرح حال برزویه طبیب را از آن استنساخ کرده‌ایم .

برزویه طبیب درباب مسافرت خود به هندوستان گوید :

" . . . درجمله کار من بدان درجه رسیدکه به قضای آسمانی رضا دادم و آنقدر که در امکان گنجید از کارهای آخرت راست کردم و بدین‌امید روزگاری می‌گذاشتم که مگر روزی به روزگاری رسم که بدان دلیلی یابم و یاری و معینی بدست آرم ،تا سفرهندوستان پیش آمد ، برفتم و درآن دیار هم شرایط بحث و استقصا (کوشش) هرچه تمامتر بجای آوردم وتقدیم‌نمودم و به وقت باز گشتن کتب آوردم و یکی از آن کلیله و دمنه است . . . " (نقل از کتاب کلیله و دمنه بهرامشاهی) .

اما شرح حال برزویه بدین شکل در کتاب کلیله و دمنه آمده است :

" چنین گوید برزویه طبیب مقدم (رئیس) اطبای پارس: که پدر من ازلشکریان بود و مادر ازخاندان علماء دین زردشت واول نعمتی که خدای تعالی برمن تازه‌گردانید ، دوستی پدر و مادر بود و شفقت ایشان برحال من ،چنانکه از فرزندان دیگر مستثنی‌بودم و بمزیت تربیت و ترشیح (پرورش و شیردادن) مخصوص شدم . چون سال عمر به هفت رسید مرابرخواندن علم طب تحریض(تشویق و تحریک) نمودند و چندانکه اندک مایه وقوف افتادو فضیلت آنرا بشناختم برغبتی صادق و حرصی غالب درتعلم آن‌میکوشیدم ، تا بدان صنعت شهرتی تمام یافتم و در معالجه بیماران مهتدی (راهنمائی شده) شدم ، آنگاه نفس خویش رامیان چهارکار که تکاپوی اهل‌دنیا ازآن نتواندگذشت‌مخیرگردانیدم ، وفور مال و لذات حال و ذکر سائر و ثواب باقی و پوشیده، نماند که علم طب به نزدیک

همه خردمندان و در همهٔ دنیا ستوده است و در کتب طب آورده‌اند که فاضلترین اطباء آنست که بر علاج از جهت ثواب آخرت مواظبت نماید که بملازمت آن سیرت نصیب دنیا هرچه کاملتر بیابد و رستگاری عقبی مدخر گردد ، چنانکه غرض کشاورز در پراکندن تخم دانه باشد که قوت اواست اماکاه که علف ستور است خود بتبع (بنتیجه) حاصل آید . در جمله براین‌کار اقبال تمام‌کردم و هرکجا بیماری نشان یافتم که دروی امید صحت بود معالجه او بروجه حسبت (برای خدا و بدون طمع واجر) کردم و چون یک چندی بگذشت و طایفهٔ از امثال خود را درمال و جاه بر خویشتن سابق دیدم نفس بدان مایل گشت و تمنی مراتب این جهانی برخاطر گذشتن گرفت و نزدیک آمد که پای از جای برود . باخود گفتم که ای نفس میان منافع و مضار خویش فرق نمی‌توانی کردن و اگر در عاقبت کارها و هجرت سوی گور فکرتی شافی واجب داری حرص و شره این عالم فانی برتو بسرآید و قویتر سببی ترک دنیا را مشارکت مشتی دون عاجز است ، که بدان مغرور گشته‌اند . ازاین اندیشه ناصواب درگذر و همت براکتساب ثواب آخرت مقصور گردان که راه مخوفست و رفیقان ناموافق ورحلت نزدیک و هنگام حرکت نامعلوم . زینهارتا در ساختن توشه آخرت تاءخیر جایز نشمری‌که بنیت آدمی‌چون آوندی (ظرف) ضعیف است پراخلاط فاسد از چهار نوع متضاد و زندگانی آنرا بمنزلت عمادی چنانکه بتی زرین که بیک میخ ترکیب پذیرفته باشدو اعضاء بهم پیوسته هرگاه که بیرون کشند در حال از هم باز شود و چندان که‌شایانی قبول حیات از این‌جثه زائل گشت برفور متلاشی گردد و بصحبت دوستان و برادران هم‌مناز وبروصل ایشان حریص مباش که سور (عیش) آن از شیون (ناله وفریاد) قاصر است‌و اندوه آن بر شادی راجح (برتر) و با اینهمه درد فراق بر اثراسوزو هجران منتظر و نیز شاید بود که کسی را برای فراغ اهل و فرزندان و تمهید اسباب معیشت‌ایشان

بجمع مال حاجت افتد و ذات خویش را فدای آن داشته آید و راست آن را ماند که عود برآتش نهند و فوائد نسیم آن بدیگران برسد و جرم آن سوخته شود. بصواب آن لایقتر که بر معالجت مواظبت کنی و بدان التفات ننمایی که مردمان قدر طبیب ندانند لیکن در آن نگر که اگر توفیق باشد و یک نفس را از چنگال مشقت خلاص طلبیده آید آمرزش براطلاق مستحکم شود. آنجا که جهانیان از تمتع (بهره و لذت یافتن) نان وآب و معاشرت جفت و فرزند محروم مانده باشند و بعلتهای مزمن و دردهای مهلک گرفتار گشته اگر در معالجت ایشان برای حسبت سعی پیوسته آید و صحت و خفت ایشان تحری (طلب) افتد اندازه خیرات ومثوبات آن که تواند شناخت واگر دون همتی چنین سعی بسبب حطام دنیا باطل گرداند همچنان باشد کهمردی یک خانه عود داشت اندیشید که اگر کشیده بفروشم و در تعیین قیمت احتیاط کنم روزگار دراز شود بروجه گزاف (بطور تخمین وبرآورد)به نیمه بها بفروخت چون براین سیاقت در مخاصمت نفس مبالغت نمودم بهراه راست باز آمد و برغبتی صادق و حسبتی بی ریا روی بعلاج بیماران آوردم وروزگار دراز درآن مستغرق گردانیدم تا بمیامن آن درهای روزی برمن گشاده گشت و صلات و مواهب پادشاهان برمن متواتر (پیاپی)شد و پیش از سفر هندوستان و پس از آن انواع دوستکامی ونعمت دیدم و بجاه و مال از امثال واقران بگذشتم وآنگاه بدرآثار و نتایج علم طب تاءملی کردم و ثمرات و فوائد آنرا برصحیفه دل بنگاشتم هیچ علاجی دروهم نیامد که موجب صحت اصلی تواند بود و بدان از یک علت مثلا"ایمنی کلی حاصل تواند آمد، چنانکه طریق مراجعت آن بسته ماند وچون مزاج این باشد بچه تاءویل خردمند بدان واثق تواند شد وچگونه آنرا سبب شفا شمرد و باز اعمال خیر و ساختن توشه آخرت از علت گناه از آن گونه شفا می‌دهد که معاودت صورت ببندد و بحکم این مقدمات از علم

طب تبری (دوری و بیزاری) مینمودم وهمت و نـهمت بر طلب علم دیـــن مصـــــروف می‌گردانیدم والحق راه آن را دراز و بی پایان یافتم سراسر مخاوف (جاهای ترسناک) و مضایق و آنگاه راهبری معین و نه شاهراهی پیدا و در کتب طب هم اشارتی دیده‌نیامد که بدان استدلالی دست دادی تا بقوت آن از دست حیرت خلاص ممکن گشتی و خلاف میان اصحاب ملتـها (بمعنای دین و کیش آمده) هرچه ظاهرتر بعضی بطریق ارث دست در شاخی ضعیف زده وطایفهٔ از جهت متابعت پادشاهان و بیم جان پای بررکنی لرزان نـهاده و جماعتی از بـهر حطام دنیا و رفعت منزلت میان مردمان دل در پشتوان پوسیدهٔ بسته و تکیه بر استخوان توده کرده و اختلاف میان ایشان در معرفت خالق و ابتداء خلق و انتـهاء کار بی نـهایت و هرچه ظاهرتر بود و رای هریک براین مقرر که من مصیبم و خصم من مبطل و مخطی. با این فکرت در بیابان تردد و حیرت یک چندی بگشتم و در فراز و نشیب آن لختی پوئیدم البته نه راه سوی مقصد بیرون توانستم برد و نه بر سمت راه‌حق دلیلی نشان یافتم . به ضرورت عزیمت مصمم‌گشت برآن که علماء هر صنف را بینم و از اول و فروع معتقداتشان استکشافی کنم و بکوشم تابینتی صادق دلپذیر بدست آید .این اجتـهاد بجای آوردم و شرایط بحث اندر آن برعایت رسانیدم و هر طایفهٔ که دیدم در ترجیح دین و تفضیل مذهب خویش سختی می‌گفتند و گرد تقبیح (عیب کردن) ملت و نفی حجت مخالفان می‌گشتند به هیچ تاء ویل برپی ایشان نتوانستم رفیق و درد خویش را درمان نیافتم و روشن شد که بنای سخن ایشان برهوی بود و هیچ چیز نگشاد که ضمیر اهل خرد آن را قبول کردی اندیشیدم که اگر از پس چندین اختلاف رای متابعت این طایفه گیرم و قول صاحب غرض باور دارم همچنان نادان باشم که آن دزد . . . " (نقل از کلیله و دمنه به کوشش مرحوم استاد عبدالعظیم قریب) .

از مطالعه سطور بالا علاوه بر شرح حال برزویه نظرات چندی درباره اخلاط و خلقت و درد و علاج آن دیده می‌شود که در حقیقت باید گفت خلاصه‌ای از نظرات طبی و حکمتی آن دوران می‌باشد . (مطالب بین الهلالین در شرح حال برزویه ترجمه لغات از مرحوم قریب است) .

فردوسی درباره برزویه طبیب گوید :

نگه کن که شادان برزین چه گفت — بدانگه که بگشاد راز از نهفت
ز گفتار و کردار نوشین روان — که نامش بماناد تا جاودان
زهر دانشی موبدان خواستی — که درگاه از ایشان بیاراستی
زهر دانشی داشتی بهره‌ء — بهر بهره ای در چنان شهره‌ای
" کنون من بدستوری شهریار — به پیمایم این راه دشوار خوار
" بسی دانشی رهنمای آورم — مگر کاین شگفتی بجای آورم
" تن مرده گر زنده گردد رواست — که نوشین روان برجهان پادشاست "
در گنج بگشاد نوشین روان — زچیزی که بد در خور خسروان
زدینار و دیبا و خز و حریر — زمهر و زافسر زمشک و عبیر
شتروار سیصد بیاراست شاه — فرستاده برداشت و آمد براه
بیامد بر رای و نامه بداد — سربارها پیش او برگشاد
چو برخواند آن نامه شاه رای — بدو گفت " کای مرد پاکیزه رای "
" بدو نیک هندوستان پیش تست — بزرگی مرادر کم و بیش تست "
بزرگان فرزانه را خواند رای — کسی کوبدانش بدی رهنمای
بیامد نیایش کنان پیش رای — که " تا جای باشد تو بادی بجای

"کتابیست ای شاه گسترده کام / که آنرا بهندی کلیله است نام
" که آن هست با درج در گنج شاه / برای و بدانش نماینده راه
بگنجور فرمان دهد تا زگنج / سپارد بمن گر ندارد برنج"
براه اندر آمد دل آباد و شاد / بسی دانشی نو گرفته بیاد
زره چون رسید اندران بارگاه / نیایش کنان رفت نزدیک شاه
بدو گفت شاه" ای پسندیده مرد / کلیله روان مرا زنده کرد
" تو اکنون زگنجور بستان کلید / زچیزی که شاید بیاید گزید "
چو آمد بنزدیک تختش فراز / برو آفرین کرد و بردش نماز
چنین گفت برزوی را شهریار / که " بی بدره و گوهر شاهوار
" چرا رفتی ای رنج دیده ز گنج ؟ / کسی را سزد گنج کودید رنج"
" چنین داد برزوی پاسخ بشاه / که " ای تاج توبرتر از چرخ ماه
" یکی آرزو خواهم ای شهریار / که ماند زمن در جهان یادگار
" که بنویسد این نامه بوزرجمهر / گشاید براین رنج برزوی چهر
" نخستین درازمن کند یادگار / بفرمان پیروزگر شهریار "
ببوزرجمهر آن زمان شاه گفت / که " این آرزو را نباید نهفت"
نویسنده از کلک چون خانه کرد / ز برزوی یک در سر نامه کرد

۹ــ بوزرجمهر (بزرگمهر) ــ نام بوزوجمهر وزیر نوشیروان ،به مانند بعضی‌اسامی دیگرتاریخی چون اسکندر و لقمان و امثال آنها در تاریخ مانده است .افسانه‌هاوحکایات زیادی درباره وی نقل گردیده، که ممکن است بسیاری از آنها از حقیقت دور باشد ، اما

می‌رساند که وی نقش بسیار مهمی در تاریخ فلسفه و طب ایران باستان ایفا کرده است .

شرح حال این وزیر و اثر وی بر روی سلطنت نوشیروان و نتیجه بر روی معارف آن دوران بسیار شایان توجه است . ابتدا بوزرجمهر توجه و عنایت شاه رابخود جلب کرد و برای تعلیم و تربیت فرزند انوشیروان یعنی هرمز گماشته شد . هرمز نسبت به بوزرجمهر خوش رفتاری ننمود واحساسات استاد را جریحه دار کرد ، اما بعد از عمل خود عذر خواست ومقام بوزرجمهر والا گردید ،تا آنکه به منصب وزارت رسید و در جمیع امور کشوری با کیاست و کفایت فوق العاده به شاه خدمت نمود .

از حکایات مشهور منسوب به بوزرجمهر یکی آن است ، که وقتی جلسه‌ای ازعلماء وحکماء با حضور انوشیروان تشکیل گردید و سئوالی بدین شکل مطرح شد ، که بزرگترین بدبختی چیست ؟ فیلسوف یونانی گفت پیری و کودنی که با تنگدستی و فقر توام باشد ، عالم هندی گفت بیماری های جسمی که با دردهای روحی ضمیمه باشد . بزرگمهر گفت چنین تصور می‌کنم که آدمی ببیندکه عمرش در شرف اتمام است و کار نیکی نکرده باشد ، این بدترین مصیبتها و بدبختی هاست . این پاسخ در نظر خسرو بسیار پسندیده آمد و مام و ارج بوزرجمهر در برابر حکما و فلاسفه خارجی نمایان شد .

سیمون انطاکی (Simeon) که در حدود سال ۱۰۷۰ میلادی کتابی از عربی به یونانی ترجمه کرده است و دربارهٔفلسفه یونان می‌باشد ، آنرا به بوزرجمهر نسبت می‌دهند ، ممکن است متعلق به غیر او باشد (تاریخ طب دکتر الگود صفحه ۵۳) .

بوزرجمهر در دوران انوشیروان وهرمز مقامی ارجمند و نفوذی بی مانند داشت ، اما همینکه نوبت سلطنت به خسرو پرویز رسید ،معروف است خسرو وی را به جرم مسیحی بودن به قتل رسانید .

پند نامه بوزرجمهر به خسرو از شاهنامه:

چنین گفت " کـای داور تـــازه روی | که بر تو نیابــد سخــن عیبجـــوی
"بــریــن کـار چون بنگــرد روزگار | از او نـام نیکـو بـود یـادگـــار
" زگیتـــی دو چیز است جاوید و بس | دگــر هرچـه باشـد نمانـد بکـس
" سخن گفتن نغـز و کـردار نیـــک | بماند چنـان تا جهانسـت و ریگ
" زخورشید و از باد و از آب و خاک | نگــردد تبـه نـام و گفتـارپـــاک
" دگر خشم ورشکســت و ننگست‌وکهن | چو نمام و دو روی و ناپاکـدیـن "
" دگــرآنکه از کــس نـدارد سپـاس | به نیکی و هم نیست یزدان شناس"
" گزین بگــذری خســروا دیو رشـک | یکی دردمنــدی بـود بی پزشـــک
اگر در زمـانــه کســی بــی گــزنــد | ببینــد شـود جـان او دردمنـــد
" دگــر دیــو نمام کــو جـــز دورغ | نــدانــد نرانــد سخن بـا فــروغ "
"چنان چون‌تن‌و جان که یارندوجفت | تنومند پیدا و جـان در نـهفـــت "

جواب انــوشیـــروان و تعبیر کردن بوزرجمهر:

نگــر خــواب را بیهــده نشمـــری | یکــی بهــره دانــش ز پیغمبـــری
شبی خفته بد شاه نوشیـــــن روان | خرد پیـرو بیـدار و دولـت جوان
چنان دیـد درخـواب کز پیش تخت | برستــی یکـی خســروانــی درخت
شهنشــاه را دل بیـــــاراستـــی | می و رود و رامشگـــران خواستـــی
فرستاد بــر هــر سـوئـی مـوبـدی | جهــانجوی و بیــدار دل بخــردی
همــی خواندندیـــش بــوزرجمهــر | نـهــاده بــدان دفتــر از مهر چهر
ز موبــد چــو بشنیـــد بوزرجمهــر | بدو داد گوش و برافــروخـت چهر

" نگویــم من این ،گفت ، جز نزدشاه بدانکـه کـه بنشانـدم پیش گـاه "

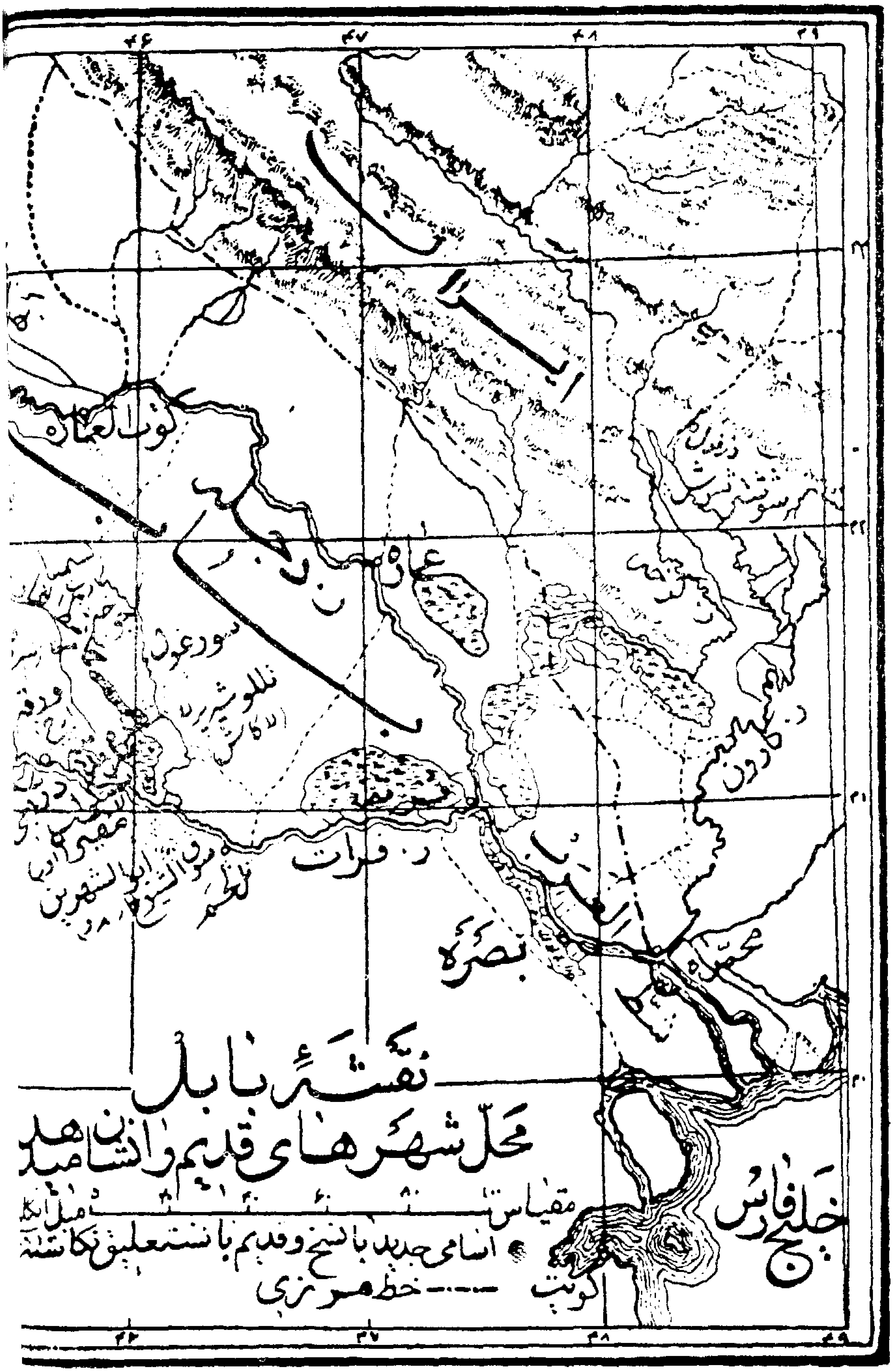
در آخر این مبحث قسمتی از نظرات و عقاید بزرگمهر حکیم که در کتاب کلیله‌و دمنه بابی تحت " کلام بزرجمهر بختگان " آمده که منسوب به وی است نقل می‌کنیم که در سطور آتی اصول عقاید و نظرات وی درباره علم و تحصیل مشهود می‌گردد :

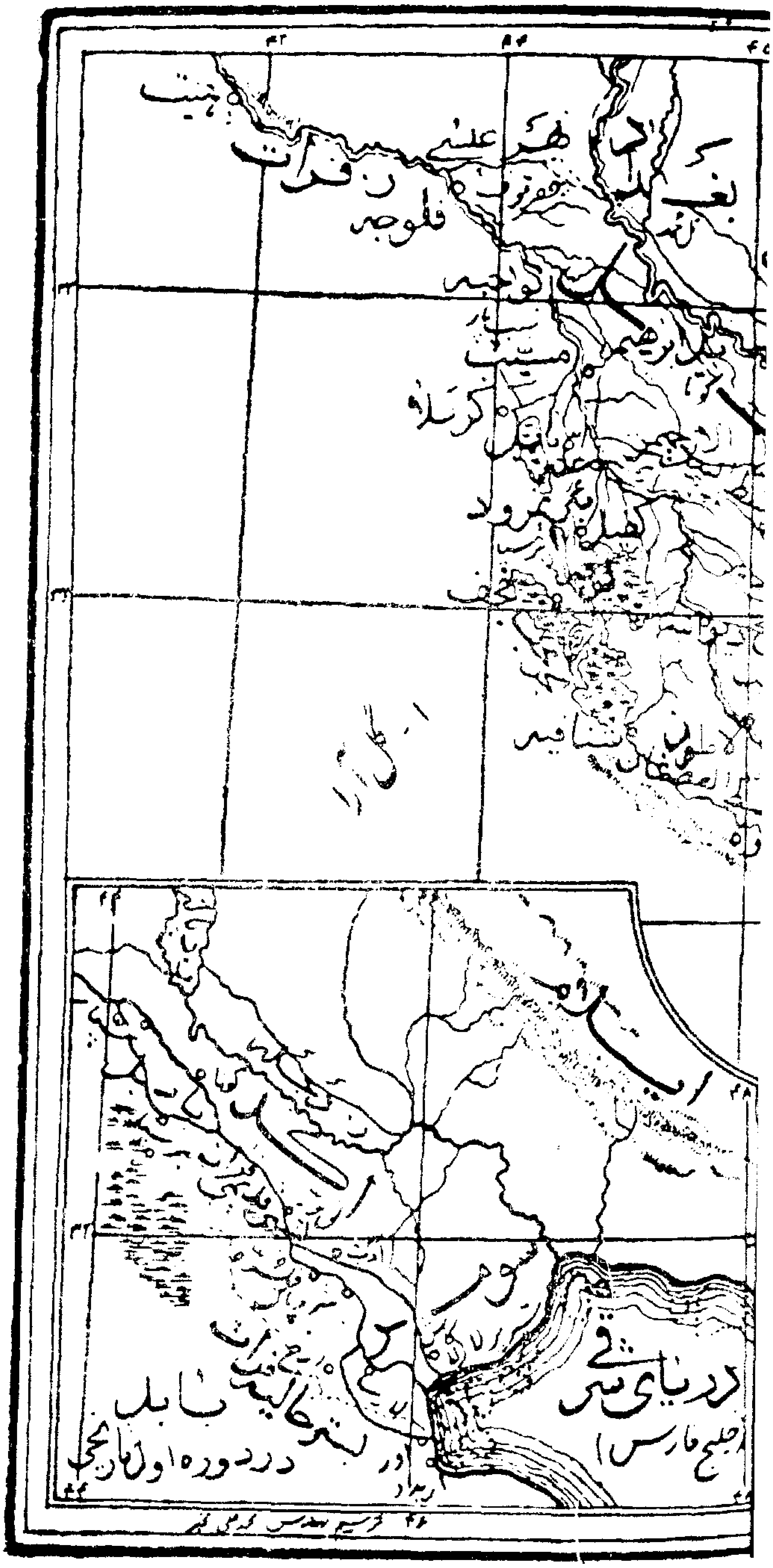
" این کتاب کلیله ودمنه فراهم آورده علماء و براهمه هند است ، درانواع‌مواعظ وابواب حکم و امثال و همیشه حکمای هرصنف از اهل علم می‌کوشیدند و به دقایق حیله گرد آن می‌گشتند که مجموعی سازند قسمتی از مناظم حال و مآل و مصالح معاد و معاش تا آنگاه که ایشانرا این اتفاق خوب روی نمود و براین جمله وضعی دست داد که سخن بلیغ بامعانی بسیار از زبان مرغان و بهائم و وحوش جمع کردند و چند فائده ایشانرا اندر آن حاصل آمد ، اول آنکه در سخن مجال تصرف یافتند تا هرباب که افتتاح کردند به تمامت اشباع برسانیدند و دیگر آنکه پند و حکمت و لهووهزل (شوخی)بهم پیوستند ، تاحکماء آنرا برای استفادات مطالعه کنند و نادانان برای افسانه بخوانند واحداث (جوانان و پیش آمدها دراینجا مقصود جوانان است) متعلمان به طریق تحصیل علم وموعظت‌نگرند وضبط‌آن برایشان سبک خیزد و چون درحد کهولت وموسم عقل و تجربیت رسند ودرآن محفوظ تاملی کنند صحیفه دل را پرفوائد بینند و ناگاه برذخائر نفیس و گنجهای شایگان مظفرشوند و مثال این همچنان است که مردی درحد بلوغ برسرگنجی افتد که پدرازجهت او نهاده باشد ، فرحی بدو راه یابد و درباقی عمر از کسب فارغ آید و خوانند این کتاب باید که وضع و غرض که در جمع و تالیف آن بوده است بشناسد ، چه اگر این معنی بروی پوشیده بماند انتفاع او از آن صورت نبندد وفوائد و ثمرات آن او را مهنا (گوارا)نشود واول شرطی طالبان این کتاب را حسن قرائت است که اگر درخواندن فروماند به تفهم

معنی کی تواند رسید ،زیرا که خط کالبد (قلب و جسد)معنی است و هرگاه درآن‌اشتباهی افتاد ادراک معانی ممکن نگردد و چون برخواندن قادر بود باید که درآن تاءمل واجب دارد و همت درآن نبندد که زودتر به آخر رسد بلکه فوائد آنرا باآهستگی در طبع جای دهد و اگر براین جمله نرود همچنان بود که حکایت مرد نادان و گنج . . . " .

و باز در قسمت اخیر این باب آمده است :

" . . . و برمردمان واجب‌است که در کسب علم‌کوشند وفهم در آن معتبردارند ، که طلب علم و ساختن توشه آخرت از مهمات است و زنده را از دانش و کردار نیک چاره نیست و نیز نور ادب دل را زنده کند و داروی تجربت مردم را از هلاک جهل برهاند چنانکه شعاع خورشید روی زمین را منور گرداند و آب زندگی عمر جاوید دهد و علم به کردار نیک جمال گیرد ، که میوه درخت دانش نیکوکاری و کم آزاری است وهر که را علم باشد و بدان کار نکند به منزلت کسی است که مخافت راهی را می‌شناسد ،اما ارتکاب کند تا به قطع‌و غارت مبتلی گردد ،یا بیماری که مضرت خوردنیها را می‌داندو همچنان برآن اقدام می‌نماید ، تا در معرض تلف افتد و هر آینه آن کسی که زشتی کار بشناسد ، اگر خویشتن در آن افکند نشانهٔ تیر ملامت شود ، چنانکه دو مرد در چاهی افتند یکی بینا و یکی نابینا ، اگرچه هلاک میان هردو مشترک است ، اما عذر نابینا به نزدیک اهل خرد و بصر مقبول ترباشد و او را معذور دارند و فایده در تعلم حرمت ذات وعزت نفس است . پس تعلیم دیگران که اگر به افادت دیگران مشغول شودو در نصیب خویش غفلت ورزد ، همچون چشمهٔ باشد که از آب او همگنانرا منفعت حاصل می‌آید و اواز آن بیخبر و از دو چیز نخست خودرا مستظهر باید گردانید ،پس دیگران را ایثار (برگزیدن و اختیارکردن) کرد علم ومال یعنی چون وجوه تجارب معلوم گشت اول در تهذیب اخلاق خویش باید


نقشهٔ بابل
محل شهرهای قدیم و انشامیدند
مقیاس
اسامی جدید با نسخ و قدیم با نستعلیق نگاشته
خط مرزی
بصره
ر. فرات
خلیج فارس
کویت



(شکل ۱۷۵ نقشه‌بابل)
(اقتباس از کتاب
تاریخ ایران
سرپرسی‌سایکس)

کوشید آنکه دیگران را برآن باعث باید بود و اگر نادانی این اشارت را که باز نمودهشده است برهزل حمل کند مانند کوری بود که احولی (لوچ) را سرزنش کند . . . " .

۱۰ــ اطباء خارجی در دوران ساسانیانــ شاپور دوم طبیب یونانی داشته بـه نام Theodosius یا Thcodorus که نام وی در کتاب الفهرست ابن‌الندیم یاد شده است . کتاب تاءلیفی او از کتب پزشکی بوده که بعدها به عربی ترجمه گردیده و تا قرن دهم میلادی مورد استفاده بوده است . این طبیب یونانی بود و کیش عیسوی داشت . شاپور برای او کلیسائی برپا کرد و طبق درخواست وی عده‌ای از هموطنانش راکه در اسارت بودند آزاد کرد .

معروف است که وی را کناشی (مجموعه ویافورمولر)به نام کناش تیادوروس بوده است .ناگفته نماند یکی از علل رونق دانشکده و بیمارستان جندیشاپور همین محبت های پادشاهان ساسانی به اطباء خارجی بود .شمه‌ای از شرح‌حال این طبیب را در فصل مربوط به مراکز علمی و طبی در ایران قبل از بغداد متذکر گردیدیم .

از اطبای‌خارجی یا بـهنربیان داریم اطباء‌درمان کننده دوران ساسانیان‌ماروثای سابق الذکر را باید نام برد .وی چنانکه می‌دانیم‌اسقف بین‌النهرین بود که با نمایندگان روم به دربار ایران آمد و جلوس امپراطور روم را تبریک گفت . این اسقف یزد گرداثیم (۴۲۰ــ ۳۲۹ میلادی) را از بیماری شفا داد .

از اطبای غیرایرانی که در دوران انوشیروان‌می‌زیسته سرجیس‌راس‌العینی‌سریانی (Sergius) سابق الذکر است که بسیاری از آثار بقراط و جالینوس را به سریانی ترجمه کرده‌است . ترجمه های طب یونانی به عربی در قرون هشتم و نهم میلادی انجام

گرفته بنظر می‌رسد عموما " از همین ترجمه های سریانی باشد .

پس از آنکه برزویه به امر نوشیروان به هندوستان رفت و شطرنج و کلیله و دمنه و کتب طبی را نیز با خود همراه آورد ، محتمل است چند طبیب هندی را نیز به ایران آورده باشد .

از اطباء خارجی که در دوران سلسله ساسانی باید نام‌برد اصطفان ادسی معروف است که وی پدر خسرو را درمان کرده و خود خسرو نیز چنانکه گفته شد تحت تربیت او بوده است (دکتر الگود ــ تاریخ طب ایران صفحه ۵۱) .

طبیب دیگری را نیز انوشیروان به نام تریبونوس (Trilunus) برای طبابت خود انتخاب کرد . این‌همان طبیبی است که خسرو در موقع ترک مخاصمه با امپراطور روم شرط کرد که به خدمت خسرو بماند . تریبونوس برای بار دوم خدمت خسرو رسید و پادشاه ایران از وی بسیار راضی بود و هرچه این پزشک خواست مورد تصویب شاه ایران قرار گرفت ، منجمله به جای مال و منال و مقام خلاصی ۳۰۰۰ اسیر رومی را درخواست نمود و خسروآنرا اجابت کرد . (ایضا " دکتر الگود تاریخ طب) .

دیگر از اطبای غیر ایرانی گابریل است که در حقیقت رئیس پزشکان (درستبذ) خسروپرویز می‌باشد . وی طرفدار یعقوبیان بود و چون شیرین عیال خسروپرویز طالب فرزند بودو معالجات گابریل موءثر واقع‌شد و شیرین صاحب فرزندی شد که وی را مردان شاه لقب دادند ، لذا مقام گابریل محتشم شد . وقتی شیرین تابع عقیده یعقوبیه شد بالنتیجه کار یعقوبیان نیز بالا گرفت (ایران در زمان ساسانیان) .

۱۱ــ مکتب و بیمارستان و مدرسه طب جندیشاپور

الف) ــ ایجاد شهر جندیشاپور و دانشگاه آن ــ چنانکه درمباحث قبل گذشت ، پس ازغلبه شاپوراول‌فرزند اردشیر بابکان‌برامپراطور روم‌والریانوس (Valcrianos) و تصرف شهرآنطاکیه و اسیر نمودن امپراطور روم ، شهری در داخل ایران بناکرد . این شهر که به نام جندیشابور یا جندیسابور (معرب گندی شاپور) نام گذارده شد ، توسط اسرای رومی و یونانی در خوزستان در شرق شوق و جنوب شرقی دزفول و شمال غربی شوشتر که محل کنونی شادآباد است به امر شاپور اول ساخته شد .

اما در باب وجه تسمیهٔ آن چنین آمده است : Vehz Andev-Shapohr یعنی " شاپور بهتر از انطاکیه " . نظیر این کلمه در سلسله ساسانی دیده می‌شود ،مثل شهری که خسرو اول انوشیروان ساخته که به نام " واز اندوخسرو" Veh-aź-Andev-kkosrow وامثال آنها می‌باشد .

چنانکه در بالا نگارش رفته ، جندیشاپور در خوزستان قرار داشت و همان بیت لابط می‌باشد .ایالت خوزستان در سال ۱۹ هجری قمری (۶۴۰ میلادی) به دست اعراب افتاد .

شهر جندیشاپور طبق نوشته جغرافی دانان اسلامی به فراوانی نعمت وخرما و زراعت معروف بوده است .

جمال الدین قفطی صاحب تاریخ الحکماء درباره جندیشاپور چنین گوید :

مردم جندیشاپور از اطباء ، که در فن طبابت بسیار حاذق می‌باشند. وازعهد ساسانیان این علم درآن سرزمین مقامی بلند داشته وایجاد شهر را به فرزند اردشیر

پس از فتح انطاکیه و غلبه بر امپراطور روم که دختر قیصر را خواست و او دخترش را بـه زوجیت شاپور داد منسوب می‌دانند ".

شاپور برای دختر قیصر شهری مانند قسطنطنیه ساخت که جندیسابور است.

باز قفطی گوید: " که در تاریخ ساسانیان چنین آمده است که این شهر قریه ای بود که ملک مردی به نام "جندا" بوده و پس از آنکه شاپور این محل را برای بنای شهر انتخاب کرد، دستور داد پول و مال فراوان به صاحبش بدهند، اما مالک ده آنرا قبول نکرد و گفت شخصا " آنرا خواهم ساخت، شاپور نیز پذیرفت به این شرط که شاپور نیز در ساختن شهر شرکت کند، مردم قریه گفتند که این شهر را جنداوسابور می‌سازند بدین جهت آنرا جندیسابور گفتند ".

همچنین قفطی گوید: " وقتی دختر قیصر بدانجا رفت عده‌ای از اصناف مختلفه که به‌آنان احتیاج داشت و از اهل شهر او بودند با وی همراه گشتند، منجمله اطبائی دانشمند بدان شهر رهسپار گردیده و به تعلیم طب پرداختند " (تاریخ الحکماء قفطی چاپ مصر ۱۳۲۶ هجری قمری).

در کتاب مجمل التواریخ والقصص درباب "گندیشاپور" آمده است: که این شهر از بناهای شاپور می‌باشد و متذکر گردیده که " به ازاندیوشاپور" بدین معنی که اندیو اسم انطاکیه در زبان پهلوی و به از اندیو یعنی بهتر از انطاکیه و آنرا شاپور مانند نطع شطرنج نهاد، هشت راه در هشت راه و در آن دو نطع شطرنج نبود اما شکل شهر مانند شطرنج بود، اکنون خرابست و دهی برجا باقی مانده است (قریب سال ۵۲۰ هجری قمری – خلاصه‌ای از مجمل التواریخ و القصص).

پس از ساخته شدن شهر عده‌ای از قسمتهای مختلف کشور اجبارا بدانجا کوچ

داده شد ، بعلاوه اسرای یونانی و رومی نیز در آنجا مستقر گردیدند که در میان آنها علاوه بر کارگران یونانی عده ای هنرمند و صاحبان صنعت نیز وجود داشتند .



(شکل ۱۷۴) بیمارستان جندیشاپور (از کتاب جغرافیای وزارت فرهنگ)

بعد از شاپور اول شاپور دوم آنرا محل اقامت خود قرارداد ، یعنی اقامتگاه سلطنتی شد . جندیشاپور چنانکه قبلا گفته شد ، همان شهری است که مانی را پوستکنده و پوستش را با کاه آکنده به دروازه شهر آویختند که به دروازه مانی معروف گردیده است .

بعدها بر اثر تعصبات و اختلافات مذهبی که بین امپراطوران روم و نسطوریان (چنانکه مفصلا " گذشت) پیش آمد ، عده زیادی از این دانشمندان به ایران پناهنده

شده و جمعی از آنان به این شهر روی آوردند .

از طرف دیگر شاپور دوم و انوشیروان هردو درباره تمرکزعلمی این شهر منتهای جد را مبذول داشتند .

ب) طب و فلسفه در جندیشاپور ـ طبق نوشته ابن الندیم در کتاب خود بنام "الفهرست" شاپور دوم طبیبی یونانی به نام "تیادوروس" را برای درمان خود به این شهر احضار کرد و به درمان شاه ایـــران پـرداخـــت . وی در خدمت پادشاه ایران بسیار گرامی بود و چنانکه گذشت و معروف است کتابی نیز در علم طب به رشته تحریر درآورده که بعدها به عربی ترجمه گردیده است .

این طبیب یونانی چنان در دل شاپور راه یافت و چنان عزیز و محترم بود که به دستور شاپور کلیسائی در جندیشاپور برای وی بنا کردند و عده‌ای از هم مذهبان وی را کهجزو اسرا بودند آزاد ساخت .

پس از شاپور خسروانوشیروان نیز به مناسبت علاقه شخصی و ذوقی و تعصب و جمود فکری و عشق فوق العاده به آموختن فلسفه و جمع آوری کتب علمی به رونق این مرکز علمی کمک فراوانی کرد .

توضیح آنکه خسرو به تهیه مجالس مباحثه و مناظره و فرستادن برزویه طبیب به هند (بعضیها گفته‌اند که برزویه علاوه بر کتاب کلیله و دمنه و شطرنج و نرد چند طبیب هندی با اطلاعات زیادی درباره گیاهان هندی با خود نزد خسرو آورده است) و آموختن فلسفه نزد فیلسوف سوری به نام "اورانیوس" همه دست به دست هم داده و جندیشاپور را بزرگترین مرکز طبی قبل از اسلام در دنیا قرار داد .

[illegible]

طب می‌پرداختند و این تدریس ابتدا به زبان یونانی و بعداً " پهلوی بود ، فقط اثر زبان پارسی در قسمت داروسازی مشاهده می‌گردد .

بعلاوه در مکتب جندیشاپور دانش یونانی رخنه فوق العاده داشته و بعضی از کتب یونانی توسط علمای سریانی به سریانی و بعداً " به پهلوی برگردانده شده است .

عده‌ای از دانشمندان بنام در خدمت این مکتب فعالیت داشتند مانند سرجیس راس العینی که یکی از مترجمین زبردست آثار بقراط و جالینوس به سریانی بود . متاسفانه اثری از کتب دو حکیم بزرگ از سریانی به پهلوی خیلی کم باقی مانده است .

باید دانست در مکتب جندیشاپور غیر از ترجمه کتب و آثار بقراط و جالینوس طب اوستائی و دانش طبی دوران هخامنشیان نیز بی دخالت نبوده است . نظر به اینکه در جندیشاپور بیشتر نظرات و عقاید بقراط رواج داشته طبق گفتد عده‌ای از مورخین به " شهر بقراط" معروف بوده است .

خاندان بزرگ بختیشوع شش نسل (قریب سه قرن ونیم) در جندیشاپور به تدریس و درمان مشغول بودند .

بختیشوع به معنای نجات یافته مسیح می‌باشد و این خانواده مسیحی در جندیشاپور شهرت فوق العاده داشته که ما ضمن اطباء جندیشاپوری از آنان نام خواهیم برد .

باید دانست جندیشاپور مرکز بزرگ طبی مانند ادس بود ، منتهی آنکه ادس مرکز علمی یونانی ولی جندیشاپور مرکزی بود که السنه مختلفه در آن رواج داشت ، اما تدریس چنانکه گفته شد اول به زبان یونانی و بعداً " به پهلوی بود .

در جندیشاپور طب بقراطی توسط اطباء یونانی تعلیم می‌گردید ، بدین جهت به " شهر بقراط" معروف شده است

براثر مجاهدات شاپور دوم جندیشاپور یکی ازمراکز مهم نساجی و عطرسازی گردید و پادشاهان ساسانی نفوذ و قدرت خود را دراین شهر عمل می‌کردند .

چنانکه قبلا "نیز متذکر گردیدیم طب جندیشاپور بیشتر مخلوطی از طب ایران و هندو یونان بود ، روش های جدید درمان بیماریهاتوام با فن داروشناسی توسعه‌یافت ، بدین معنی که اطباء جندیشاپوری روش های علمی ملل دیگر را اخذو با معلومات و نظرات و اکتشافات خود آنرا تکمیل کردند و روشی اتخاذ گردید ، که روش ایرانی بود ، بطوریکه درمان آنان بریونانیان و هندیان دوران ترجیح داشت .

"باید دانست گرچه تعلیم طب در دانشکده پزشکی جندیشاپور عموما " توسط پزشکان یونانی و سریانی انجام می‌گرفته است ، اما ایرانیان علاوه برآنکه بی دخالت نبودند (چنانکه عده‌ای از اطباء این مرکز بزرگ طبی ایرانی بودند) ، در داروشناسی بسیار صاحب نظر بودند . سیداسمعیل جرجانی در ذخیره‌وزین الـدیـن‌انصاری صاحب اختیارات بدیعی نسخ و داروهائی که در جندیشاپور رواج داشته در مؤلفات خود ذکر کرده‌اند .

" در کتاب تریاق ابن سرابیون حبی به نام " حب حکیم برزویه طبیب " که در ترجمه لاتین آن (Pillulac Barsiati Sapientis) است دیده می‌شود . این مطلب می‌رساند که در جندیشاپور پزشکان در داروسازی بسیار قوی بودند . (نقل از تاریخ طب تالیف دکتر الگود صحفه ۵۳) " .

در اینجا متذکر می‌گردیم که ، بر اثر ورود پناهندگان مکتب ادس نفوذ طب یونان به جندیشاپور غیر قابل انکار است . این امر بر اثر پذیرفتن تبعیدشدگان ازیونان که مکتب‌افلاطونیان جدید (Neoplatoniens) که درسال ۵۲۹ میلادی مکتبشان

بسته شد و به طرف ایران روانه شدند ، نتیجه‌ای آن شدکه‌حکمای یونانی به جانب ایران بیآیند و این حکماء که مایل به دیدار پادشاهی‌بودندکه شنیده بودند ، آرزو وآرمان های جمهوری افلاطون را دارد و بدان معتقد می‌باشد ، سهل است عقاید و نظرات جمهوری افلاطون را به میزانی اجراء می‌کند یعنی خسرو اول انوشیروان پادشاه ساسانی . یکی از نتایج حاصله از این طرز تفکر و نهضت آن بود که وقتی نوشیروان باژوستینین معاهده صلح بست ، یکی از مواد معاهده صلح آن بود که امپراطور روم از آزار و کیفرهای جزائی افلاطونیان جدید صرف نظر کند .

از مزایای بزرگ دانشگاه جندیشاپور آن بود ، که دراین دانشگاه علاوه برتعلیم علوم حکمتی و فلسفی و ریاضی ، علوم طبی رونق زیادی داشت و علاوه بر دانشکده پزشکی بیمارستان تعلیماتی آن نیز ضمیمه دانشگاه بزرگ جندیشاپور بود ،که عده زیادی از طالبان طب ازکشور و خارج بدانجا روی می‌آوردند و نتیجه آن شد ، که سالانه‌تعدادی فارغ التحصیل از دانشکده بنام طبیب خارج می‌شد .

این فارغ التحصیلان‌یا در داخل کشور به طبابت مشغول می‌گردیدند و یا اگر از خارج کشور بودند به اوطان خود مراجعت کرده درآنجا ها طبابت می‌کردند . یکی از این فارغ التحصیلان دانشکده جندیشاپور حارث فرزند کلده است ، که از عربستان به ایران آمد . وی پس از فراغت از تحصیل مجددا " به عربستان رفت و طبق نگارش قفطی صاحب تاریخ الحکماء و ابن ابی اصیبعه مؤلف عیون الانباء فی طبقات الاطباء اولین طبیب عرب می‌باشد که به جمع‌آوری شرح حال پزشکان و حکماء دقیق بوده و حداقل یک بار حضور خسروانوشیروان پادشاه ایران بار یافته است .

ب) پزشکان جندیشاپور ـ دربیمارستان جندیشاپور عـده ای طبیـب بەخدمت

اشتغال داشتند که مهمترین آنها خانــدان بختیشوع یا آل بختیشوع و آل ماسویــه و ابن سرابیون می‌باشند .گرچه عده‌ای از اطباء این‌خاندان ها دوران اسلام را درک‌کرده و به‌خدمت‌خلفاء عباسی نیز بوده اند ، بدین معنی که طبیب مخصوص خلفاء بودند ، اما از آنجا که پدران آنها وچند نفرازآنها منحصرا" در بیمارستان جندیشاپور یا آنکه معلومات آنان از استادان جندیشاپور بوده ولی نسبت به مکتب جندیشاپور بسیار باوفا بودند ،لذا اصولا "به نام جندیشاپوری (منسوب به جندیشاپور) می‌باشدند ، ازاینجهت لازم دانستیم همه آنها را دراین مبحث بیاوریم ، با آنکه بیمارستان جندیشاپور نقش بسیارمهمی در طب اسلامی ایفا نموده و دنباله آن تا اواخر قرن سوم و اوائل قرن‌چهارم هجری نیز کشیده شده است . و مورخین مخصوصا" مورخین اسلامی این بیمارستان را عموما" ضمن بیمارستان های دوره اسلامی متذکر گردیده‌اند ، با تمام این احوال حق آن است که تمام اطباءاین بیمارستان را چه قبل‌از دوران طب اسلامی و چه پس‌از آن دراین بحث بنگاریم .بدین‌جهت دراین مختصر ، اطباء مکتب جندیشاپور را متذکر می‌گردیم :

خاندان بختیشوع ـ خاندان بختیشوع سریانی بودند و یازده طبیب دراین خاندان بوده که عبارتند از :

۱) بختیشوع بزرگ سر سلسله خاندان مزبور .

۲) جورجیس بن بختیشوع جندیشاپوری رئیس بیمارستان جندیشاپور (طبیب منصور خلیفه ۷۶۹ میلادی ۱۵۲ هجری قمری) . این شخص همان طبیبی است که وقتی منصور خلیفه عباسی بیمار شد و اطباء بغداد در معالجه وی عاجز ماندند ، منصور وی را جندیشاپور به بغداد خواست . جورجیس به بغداد رفت و مدت چهار سال در بغداد ماند سپس بیمار شد ، لذا از خلیفه‌اذن خواست که به جندیشاپور مراجعت کند که اگر

احیانا " بمیرد در کنار آباء واجداد و فرزندان خود باشد . خلیفه وی را به دین مقدس اسلام دعوت کرد ، ولی جورجیس در جواب گفت که بهتر آن میدانم که در جهنم یا بهشت همراه پدرانم باشم . خلیفه خندید و گفت : " از وقتی که تو را دیدم از تمام بیماریهائی که با آنها عادت نموده بودم رهائی یافتم " . خلیفه وی را با خادم و ده هزار دینار روانه جندیشاپور کرد تا آنکه مرده یا زنده او را به جندیشاپور برساند . جورجیس قول داد که عیسی بن شهلافا شاگرد خود را به بغداد بفرستدو به همین‌نحو نیز رفتار کرد .

۳) بختیشوع دوم فرزند جورجیس (وفات ۸۰۱ میلادی ۱۸۵ هجری قمری) . وی نیز از اطباء جندیشاپور و طبیب معالج مهدی و هادی و هارون الرشید خلفای عباسی بود . وی هارون خلیفه عباسی را که از سردرد شدیدی که سخت او را درد و رنج میداد رهائی بخشید . وی را دو پسر بود یکی به نام جبرائیل و دیگری جورجیس .

۴) جبرائیل فرزند بختیشوع دوم ــ از اطبای بزرگ جندیشاپور بود که در این بیمارستان به طبابت اشتغال داشت . علاوه برآن طبابت هارون الرشید و امین و مأمون خلفای عباسی را نیز عهده دار بوده است و درخدمت آنان گرامی میزیسته . وی اولین طبیبی است که نخستین کتاب طب را از زبان یونانی به عربی ترجمه کرده است (۸۲۸م . ۲۱۲ هـ) .

۵) جورجیس دوم فرزند بختیشوع دوم .

۶) بختیشوع سوم فرزند جبرائیل (وفات ۸۷۰ میلادی ۲۵۶ هجری قمری) وی نیز از اطباء بسیار مشهور جندیشاپور بود و طبابت معتز خلیفه عباسی را کرده است .

۷) عبیدالله اول فرزند دیگر جبرائیل که طبیب المتقی خلیفه عباسی بود .

۸) یحیی یا یوحنا فرزند بختیشوع سوم .

۹) جبرائیل‌دوم (وفات ۱۰۰۵ میلادی ۳۹۷ هجری قمری) .وی فرزند عبیدالله اول که طبیب عضدالدوله دیلمی بوده است .

۱۰) بختیشوع چهارم فرزند یحیی (یایوحنا) ــ وی طبیبی بسیار حاذق و به خدمت و طبابت المقتدر بالله خلیفه عباسی اشتغال داشته است ، و باسنان بن ثابت‌بن قره الصابی پدرثابت بن سنان معاصر بوده است (وفات ۹۰۴ میلادی ۳۲۹ هجری‌قمری)

۱۱) ابوسعید عبیدالله دوم فرزند جبرائیل دوم (وفات ۱۰۵۸ میلادی ۴۵۰ هجری قمری) .

گرچه عده‌ای از اطباء خاندان بختیشوع طبابت و خدمت خلفای عباسی را کرده‌اند ، اما در تاریخ همه‌آنان به عنوان طبیب جندیشاپوری معروف می‌باشند و منبع دانش آنان جندیشاپور بوده است .

غیر از خاندان بختیشوع پزشکان دیگر نیز با این دستگاه بزرگ علمی سرو کار داشتند .

این امر بسیار طبیعی است چرا که جندیشاپور در آن زمان بزرگترین مرکز طبی جهان بود . ما این دسته از همکاران با جندیشاپور را در ج ۲ تاریخ طـــب خواهیـــم آورد .

دیگر از کارکنان جندیشاپوری ابویوحنا ابن ماسویه معروف است ، که مدت سی سال در بیمارستان جندیشاپور به خدمت اشتغال داشت و در کاردارو و داروشناسی‌مقامی ارجمند داشت ، سپس خود را به فضل بن یحیی برمکی نزدیک کرد و بالنتیجه طبیب

هارون الرشید شد. شرح حال وی و خدمات خانواده‌اش ضمن طب اسلامی مانند آل‌حنین و ابن سرابیون در خلال تاریخ طب اسلامی آمده است.

اطباء دیگر جندیشاپوری عبارتند از:

۱ـ عیسی بن شهلافا شاگرد جورجیس که ذکر آن گذشت.

۲ـ عیسی بن صهاربخت (یا عیسی بن چهاربخت) از شاگردان جورجیس.

۳ـ دهشتک که رئیس بیمارستان جندیشاپور بود.

۴ـ میخائیل فرزندبرادر دهشتک که وی نیزبادهشتک در بیمارستان جندیشاپور به خدمت اشتغال داشته است.

۵ـ سرجیس که وی نیز از شاگردان جورجیس معروف بوده وی در غیبت استاد ریاست بیمارستان را عهده دار بود.

۶ـ شاپور فرزند سهل از اطباء مقیم بیمارستان جندیشاپور، که در کار دارو و داروشناسی بسیار قوی بود، وی طبابت متوکل خلیفه عباسی (۸۶۱ ـ ۸۴۷ میلادی ۲۴۸ ـ ۲۳۲ هجری قمری) را داشت. وفاتش به سال ۲۵۵ هجری قمری اتفاق افتاد.

پزشکان هندی در جندیشاپور ـ دیگر از اطبای جندیشاپوری کنکه یا منکه هندی (Kanga) است. وی از هند به ایران آمد و کتبی اززبان هندی به پهلوی برگردانده، که بعداً " به عربی ترجمه شده است. وی در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم می‌زیسته و معروف است که توسط هارون الرشید خلیفه عباسی به توصیه برمکیان به بغداد خوانده شده است.

کنکه کتابی به نام " کتاب السموم " تاءلیف شاناق طبیب دانشمند و قدیمی هندی را از زبان هندی به پهلوی برگردانده است. این‌کتاب چنانکه از اسم آن مستفاد

می‌گردد درباره سموم و در جندیشاپور جزو کتابهای کلاسیک آن مکتب بوده است .

کتاب سموم در پنج قسمت یا پنج مقاله می‌باشد . این کتاب چنانکه گفته شد توسط کنکه باکمک ابوحاتم‌بلخی به پهلوی جهت یحیی برمکی ترجمه و سپس توسط عباس بن‌سعیدالجوهری در زمان ماءمون به عربی‌برگردانده شده و شامل موضوعات داروشناسی و سم شناسی است .

در سال ۱۹۳۴ میلادی در برلن کتابی تحت عنوان " کتاب الشاناق فی‌السموم والتریاق" با ترجمه آلمانی چاپ شده است ، که در دو قسمت می‌باشد . قسمت‌اول آن همان کتاب شاناق (کتاب السموم)و قسمت دم آن اضافاتی از مآخذ یونانی درباب‌سموم و تریاقها می‌باشد .

کنگه را ترجمه دیگری از کتاب جراح بزرگ هندی به نام سسترد (سوچروتـــه (Susruta) است که آنرا نیز برای خالد برمکی ترجمه کرده و در بیمارستان از آن استفاده بعمل می‌آمده ، این کتاب کناشی‌در طب بوده است .

ترجمه هائی چند در دوران خسرو انوشیروان ، از موءلفین یونانی و هندی مخصوصا " افلاطون و ارسطو و داستان بیدهای هندی است (مقصود کتاب کلیله و دمنه است‌که‌شرح‌آن‌ضمن‌فصل برزویه طبیب‌آمد) (اقتباس‌ازمنابع مختلف و تاریخ‌علوم عقلی)

د ــ **فتح جندیشاپور به دست اعراب** ــ نکته دیگری که دانستن آن بسیار لازم و ضروری است ، آنکه گرچه اعراب پس از فتح ایران و خرابیهای‌زیادی‌کمبه‌عمل‌آوردند . اما جندیشاپور از آفت خرابی محفوظ و از برکت این مرکز بزرگ علمی قسمتهائی ازجنوب کشور از ویرانیها و خرابیها مصون ماند .

اینک شرحی که از کتاب تاریخ ایران بعد از اسلام ترجمه مرحوم عباس خلیلی

تحت عنوان فتح جندیشاپور و تسلیم اهل شهر استخراج شده ذیلا" می‌نگاریم :

" چندیشاپور که دارای دانشگاه و محل علوم بود از طرف " زربن عبدالله" محاصره شده و چون قادر به فتح آن نبود ، ابوسیره فاتح شوش به مدد او رفت ولی شدت محاصره سودی نبخشید .روزی مردم شهردروازه را باز کرده گله را به طور عادی خارج و بازار را مفتوح و کشاورزان و باغبانان در پیرامون شهر متفرق شدند ، مثل اینکه جنگی واقع نشده. مسلمین از آن وضع تعجب کرده علت را پرسیدند . محصورین گفتند شما به ما امان دادید و باز بر تعجب آنها افزوده و منکر شدند .اهالی جندیشاپور تیری آورده ارائه دادند برآن‌تیر که از طرف مسلمین رها شده بودامان به‌مردم آن شهر داده شده بود .

" چون تحقیق کردند معلوم شد ، یکی از اسراء ایران که برده و بنده بوده از میان مسلمین آن تیر را نوشته و خودسرانه انداخته بود ، که مردم‌آنرا وسیله نجات خود دانسته و به‌اطمینان آن تیر دروازه را گشودند و به‌کار خود مشغول شدند . چون از آن غلام علت را پرسیدند گفت : " من خواستم دلسوزی کرده خون آنها ریخته نشود زیرا آنها قوم من هستند .

"امیر گفت : این امان از طرف یک بنده داده شده نه از مسلمین . آنها گفتند مانمی‌توانستیم بنده را از خواجه تشخیص دهیم . پس از مشورت عموم مسلمین گفتند : در اسلام میان بنده و خواجه تفاوتی نیست . همچنین امیر و یک فرد از سپاهیان هر که این‌امان را داده است ،امیر را به اجراء آن ملزم کرده است . ناگزیر امان را تثبیت‌کردند و این نیز یکی از بهترین سیاستهای اسلام بود و با همین اوضاع و احوال سراسر جنوب ایران را تصرف کردند .تاریخ تصرف آن تا سنه هفده و اوائل سنه هیجده هجری طول

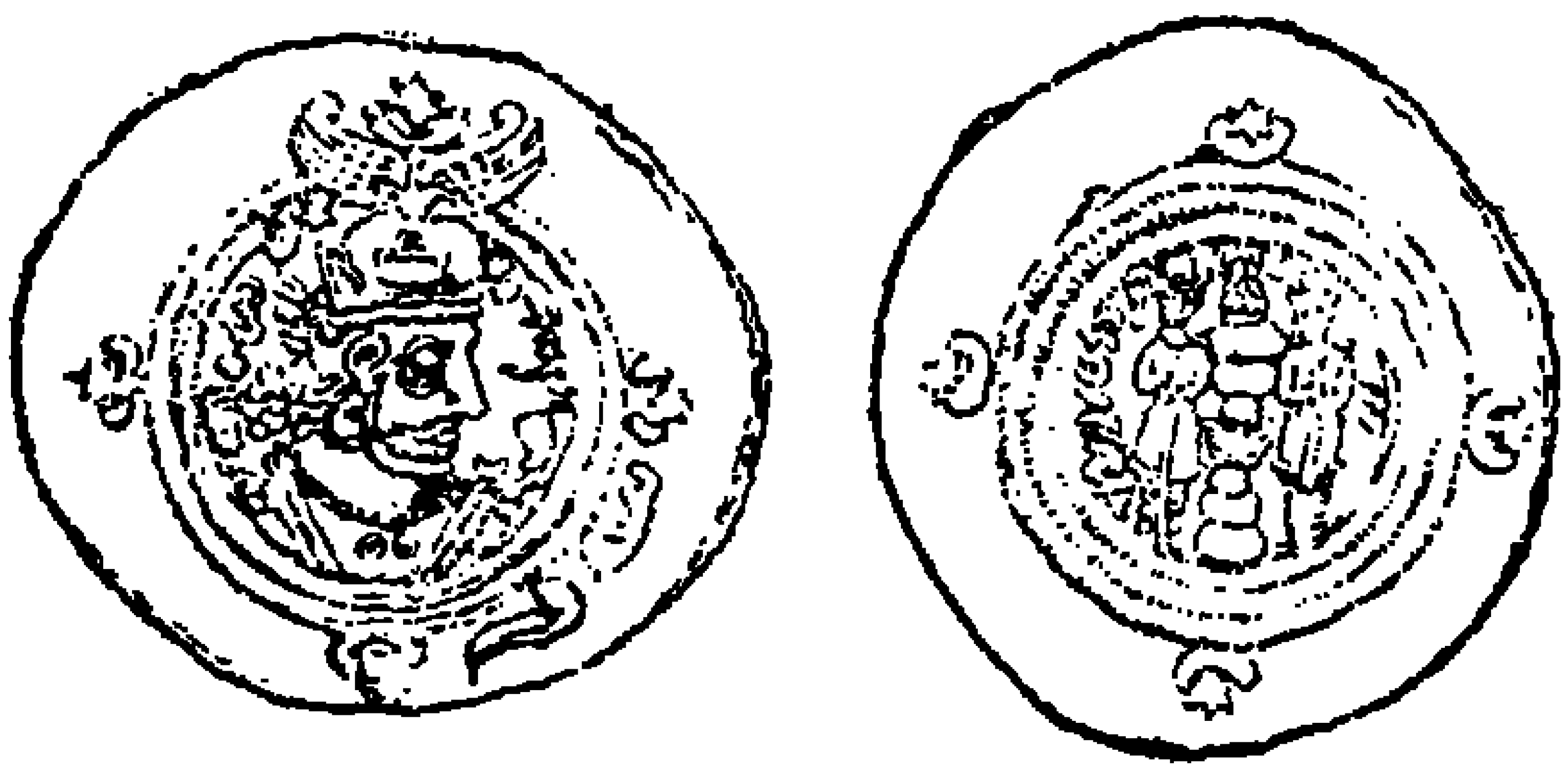
کشید " .

پس ازآنکه جندیشاپور از صورت یک مرکز علمی افتاد باز مرکز تجاری واقتصادی بود .

بدین ترتیب جندیشاپور کم کم از عظمت و اقتدارش کاسته شد و پس از طلوع ستاره اقبال بغداد و تمـرکـز یافتن این شهر برای علوم به وسیله خلفاء عباسی ستاره جندیشاپور افول یافت . و این‌امر بر اثر مجاهدت وزرا و خلفاء عباسی و زمانی خواستن اطباء جندیشاپور به بغداد و علل دیگر به عمل‌آمد .

یاقوت حموی گوید : " که از این شهر گذشتم ، اما در این موقع اثری از عظمت سابقش ندیدم " .غیر از یاقوت طبق گفته قزوینی در نزهت القلوب جندیشاپور شهری متوسط بوده که نیشکر زیاد داشته ولی خرابه است .

۱۲ ـ تاریخ طب در ایران پس از انوشیروان ـ پس‌از فوت انوشیروان سایر شاهان



(شکل ۱۷۶) خسرو پـرویـــز
(سرپرسی سایکـس)

ساسانی مانند هرمز (۵۸۰ ـ ۵۷۹ میلادی)فرزند وی و خسرو دوم یا خسرو پرویز (۶۱۵ـ ۵۸۰ میلادی) و سایر شاهان و جانشینان انوشیروان نتوانستند ، دنبالـه مجاهدتـهای خسرو را بگیرند و متاء سفانه در رونق جندیشاپور توفیق نیافتند ،بلکه پیوسته با مردم در کشمکش بودند .با آنکه خسرو پرویز و سردارانش در ابتدا در برابر امپراطوران و لشگریان

روم شجاعتها بخرج دادند و در جنگ اول توانستند رها و انطاکیه و دمشق و اورشلیم و اسکندریه حتی بعضی شهرهای دیگر را در برابر قسطنطنیه متصرف کردند ، اما بعدا " هرقل (Heraklios) امپراطور روم به ایران تاخت ، آذربایجان و ارمنستان راگرفت تا به پایتخت رسید ، نفائس زیادی به غنیمت برده شد ، از آن جمله تخت طاقدیس (تختی‌که به‌شکل طاق و بسیارنفیس و به‌انواع و اقسام‌جواهر مزین بود که نمونه آن‌اکنون



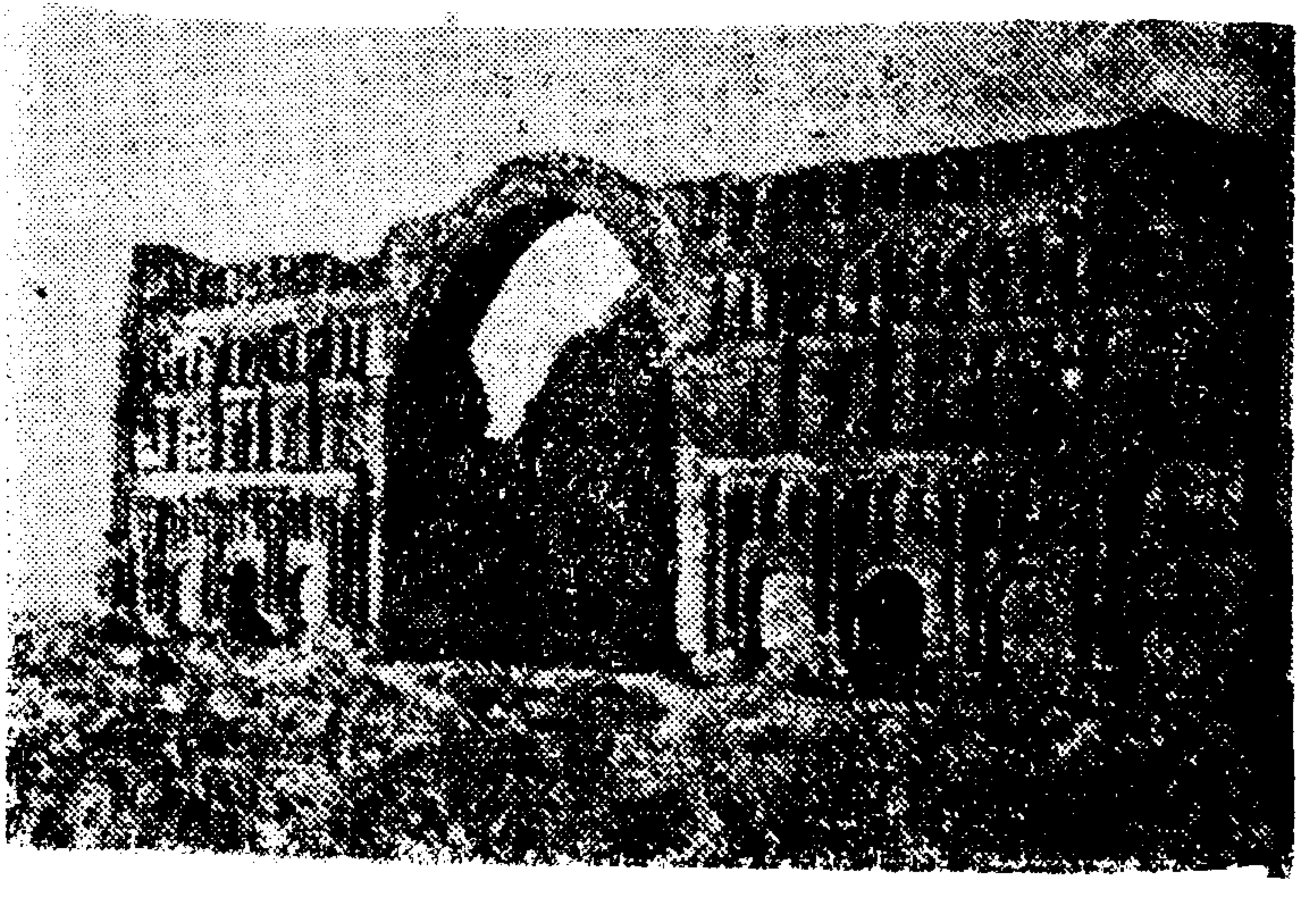
(شکل ۱۷۷)

خسرو دوم (ایران در زمان ساسانیان)

در جام نقره کلیموا در موزه ارمیتاژ لنین گراد می‌باشد) ، بعلاوه شهر دستگرد (اقامتگاه مورد پسند خسرو در وسط راه بغداد به همدان که عربها آنرا "الدسکره یادستکرة الملک " می‌خوانند) ،نیز از هجوم و فتح رومیان بی نصیب نماند ،از آن گذشته قالی های زربفت و ابریشم بافت و بسیاری نفائس دیگر به غارت رفت .

دوران خسرو پرویز به واسطه علل زیاد (یکی از آنهاتجمل پرستی فوق العاده وی بود) ، کشور ما را ازآرامش محروم داشت و در دنباله سلطنت وی جانشینانش نتوانستند ، آرامشی برای کشور برقرار سازند و نتیجه‌آن شد که پس از ظهور اسلام ایران زود مغلوب اعراب گردد و ایرانیان به برکت اسلام مفتخر به شرف اسلام گردیدند .

خسرو پرویز به بیماری اسهال فوت کرد (ایران در زمان ساسانیان صفحه ۵۱۶) .
معروف است که در زمان شیرویه طاعون در ایران بروز و این پادشاه نیز بدین بیماری فوت کرد (صفحه ۵۶ جلد اول ایران بعد از اسلام عباس خلیلی) .



(شکل ۱۷۸) طاق کسری (ایران در زمان ساسانیـــان)

درباره تجمل پرستی شاهان ساسانی مطالب زیادی در کتب تواریخ آمده است که، بعضی از آنها به صورت افسانه است . اینک در این مختصر از نظر آنکه این امر در سقوط سلسله ساسانی چه اثر مهمی داشته است به ذکر یکی دو نکته بسیار مختصر مبادرت می‌ورزیم .

معروف است آنگاه که هرقل امپراطور روم برخسرو پرویز غالب‌گردید ،درباغهای خسرو شترمرغ و گورخر و طاوس و قرقاول و غزال وحتی شیر و ببر دیده شده‌است .نقوش و تصاویری که از شکار خسرو دوم دیده می‌شود نشانه‌ای بارز مطلب بالاست .

" بنابر روایت ثعالبی خوش ارزوریدک (غلام) خسرو که از لطائف مشمومـــات وقوفی کامل داشت ، در جواب خسرو گفت : " بهترین عطر ها شاهسپرم آمیخته باندا ست (مخلوطی از مشک و عود و عنبر اشهب) که برآن گلاب پاشیده باشند ، دیگر بنفشه با بخور عنبر اشهب و نیلوفر با بخور مشک ، و باقلای معطر با بخور کافور . بوی نرگس چون رائحه جوانی است ، و بوی گل سرخ چون رائحه یاران است ، عطر شاهسپرم چون نکهت اولاد است و بوی خیری چون رائحه دوستان صدیق است" . خسرو باز پرسیدکه بوی بهشت چگونه است ؟ریدک جواب داد : " اگر بوی شراب خسروانی و گل فارسی‌وشاهسپرم سمرقندی و ترنج طبری و نرگس مسکی و بنفشه اصفهانی و زعفران قمی و بونی (یوانی) و نیلوفر سیراوانی و (ند) که مخلوطی از سه چیز معطر است (عود هندی و مشک تبتی و عنبر شحری) را فراهم آوردی از بوی بهشت بوئی توانی برد " .

" از غذاهای سرد بسیار مطبوع و لذیذ خورشی است که از گوشت گورخر اهلی که یونجه و جوخردشده‌باشدساخته می‌شد . این گوشت را در ماست می‌خوابانند و انواع ادویه برآن می‌پاشیدند .

" قیمه های مختلف با گوشت خرگوش وسینه اسب و سمور و سرتذر و می‌سازند و بهترین‌نوع‌آنرا ازآهوی ماده ‌معتزون پیه دارمی‌ساختند که منجمدشده باشد .درتابستان ، لوزینه که با بادام و گردو تهیه کنند و انواع شیرینی بسیار مطلوب است ، خاصه آنها که با پیه غزال ماده‌آماده و در روغن گردو پخته شود . اما در زمستان باید نان هائی که بادام وهلو دارد تناول کرد . نیکوترین مربا لیموی خاردار (خاروانرنک) و به وهلیله و گردو و زنجیل چینی است و بهترین میوه ها نارگیل است که باقند می‌خورند و پسته گرگانی که در شورا بک بو داده باشند و عدسی که با آب کامــک (آبکامه خورشی است

که در اصفهان از ماست و شیر تازه و اسپندو خمیر خشک و سرکه می‌سازند) آمیزند ، و خرمای هیرت (حیره) که با گردو انباشته نمایند و هلوی ارمنی و بلوط و شاه بلوط شکر- آلود ، شاهدانه. . . (؟) ، که در پیه بز کوهی سرخ شده باشد ، برای هضم سودمندترین غذاست بهتـرین شـراب ، می هرات ، و می مروالرود ، و شراب بست ، شراب سیب حلوان و شراب آسوری است " .

(نقل از کتـاب ایـران در زمان ساسانیان تاءلیف شادروان پرفسـور آرتـــور کریستنسن دانمارکی ترجمه مرحوم رشید یاسمی است) .

درباره تجمل‌زندگانی و دربارشاهان ساسانی مخصوصا "در اواخر سلطنت‌شاهان این سلسله مطالب بسیارگفته و نوشته شده است ویکی از علل شکست آنان و غلبه تازیان برایران همین موضوع بود . بازمن باب مثال متذکر می‌گردیم که در جنگ قادسیه (۶۳۶ میلادی) که سه روز طول کشید درفش کاویان و خزائن زیاد بدست اعراب افتاد ، ایضا " در سال ۶۴۲ میلادی یعنی جنگ نهاوند ذخائر زیاد نصیب اعراب شد . موضوعی که بسیار معتبر می‌باشد آنکه در سال ۶۴۷ میلادی و یه اردشیر پس از دو ماه محاصره توسط اعراب گرفته شد ، یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی فرار کرد و در موقع فرار هزار آشپز و هزار رامشگر و هزار یوزبان و هزاربازبان و جماعتی زیاد از خدمه داشت . (نقل از کتاب تمدن ساسانی شادروان سعید نفیسی) .

پس ازحمله اعراب‌به ایران و شکست ایرانیان‌درجنگ‌های مختلف مانند قادسیه (۱۴ هجری قمری ۶۳۶ میلادی) وکشته شدن رستم سردار بزرگ ایرانی به دست هلال بن علقمه و تصرف‌مدائن (۱۶هجری قمری ۶۳۷ میلادی) و غارت این شهر بزرگ‌تاریخی و غنائم فراوانی که به دست اعراب افتاد وجنگ جلولا (۱۶ هجری قمری ۶۳۷ میلادی)



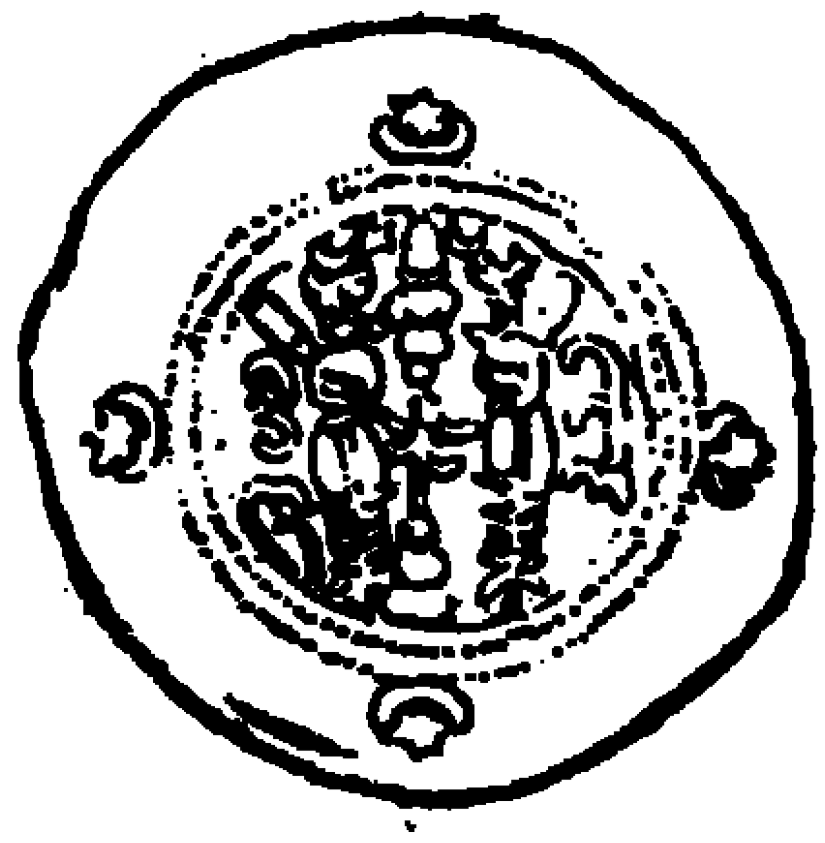
(شکل ۱۷۹) نای زن
(ایران در زمان ساسانیـان)

که توسط سعدوقاص فتح نصیب اعراب شد والحاق بین‌النهرین و تصرف ابله (۱۶ هجری قمری ۶۳۷ میلادی) و فتح خوزستان و تصرف شوشتر (۱۹ هجری قمری ۶۴۰ میلادی) و جنگ نهاوند یا فتح الفتوح (۲۱ هجری قمری ۶۴۲ میلادی) و کشته شدن فیروزان ونعمان و تسخیر ولایات ایران یکی پس از دیگری مانند اصفهان و کرمان (تاجیرفت) وری و آذربایجان و دربند و خراسان (از میان ایالات ایران فقط طبرستان مصون ماند) وقتل یزدگرد سوم (۳۱ هجری قمری ۶۵۲ میلادی) سلطنت ساسانیان منقرض و طومار یک‌تمدن بزرگ قدیمی برچیده شد وتاریخ‌ایران باستان باکشته شدن‌آخرین پادشاه ساسانی خاتمه یافت .

اندرز وپندهای طبی و بهداشتی ــ در خاتمه تاریخ طب دوران ساسانیان اندرز و پندهائی طبی و بهداشتی و فرهنگی که یادگار آن عهد باستانی است از نظر

خوانندگان گرامی می‌گذرانیم :





(شکل ۱۸۰) سکه یزدگرد ســـوم آخرین پادشاه ساسانی (تاریـــخ ایران سرپرسی سایکس)

الف) اقتباس از کتاب ز سددر" (ترجمه از پهلوی به پارسی به کوشش مرحـــوم مراد اورنگ) .

۱ـ سرهمه کارهای نیک بردین استوار بودنست .

۲ـ از غلامبارگی (لواط) و روسپی گری (زنا) باید پرهیز کردن .

۳ـ روش ناخن گرفتن .

۴ـ چون در خانه زن آبستن شود و یا فرزند بزاید آتش باید افروختن .

۵ـ چون برای دندان خلال تراشند باید پوست نداشته باشد .

۶ـ زناشوئی کردن و فرزند آوردن اگر فرزند نباشد فرزند خوانده گمارده شود .

۷ـ پیوسته خوردنی به مستحقین باید دادن .

۸ـ چون کودک از مادر متولد شود پراهوم (فشرده هوم) باید دادن .

۹ـ از سگان نگاهداری کردن .

۱۰ـ از بسیار کشتن گوسفند و دیگر جانداران می‌یابد پرهیز کردن .

۱۱ـ شستن روی هنگام بامداد .

۱۲ـ از کوزه بی دینان آب نباید خوردن .

۱۳ـ در پرهیز اززنان در حال قاعده.

۱۴ـ کشتن جانوران زیانکار.

۱۵ـ گناه پای برهنه راه رفتن.

۱۶ـ چگونه باید ادرار کرد.

۱۷ـ در پرهیز از زناگری.

۱۸ـ درباره وظائف زن حائض.

۱۹ـ طریقه و رسم بردن لاشه به گورستان.

۲۰ـ پلیدی و کثافات را نباید به میان آب انداخت.

۲۱ـ پرهیز از گاو و گوسفند و مرغی که کثافت و پلیدی خورده باشند.

۲۲ـ شستشو و پاک کردن دست و رو پس از خواب برخاستن.

۲۳ـ پلیدی و کثافات را باید از کشتزار بیرون بردن.

۲۴ـ در پرهیز از زنی که تازه زائیده باشد.

۲۵ـ در پرهیز از زنی که بچه انداخته باشد.

۲۶ـ سگ آبی را نباید کشتن.

۲۷ـ اگر کسی پلیدی و کثافت خورد یا برکسی آنها را افکند باید و برابر شنوم (نوعی غسل) نمودن.

۲۸ـ طرز شستن چیزی که به پلیدی و کثافت آلوده شده باشد.

۲۹ـ مردمان بیگناه را نباید رنجانیدن.

ب) چند اندرز از آذرباد مهر اسپندان الوشه روان تاءلیف دین شاه ایرانی سلیستر (از انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی دربمبئی چاپ تهران ۱۳۱۲ خورشیدی)

۱ـ زن وفرزند خودرا ازتحصیل‌علم‌بازمدار تاغم واندوه بتونرسد وپشیمان‌نشوی .

۲ـ بامست همخوراک مشو.

۳ـ حضور دانشمندان را گرامی دار و از ایشان سئوال کن و جواب بشنو.

۴ـ کسی را فریب مده تا دردمند نشوی .

۵ـ بازن فرزانه شرمگین عروسی کن و او را دوست بدار.

۶ـ اگر ترا فرزندی باشد به مدرسه بفرست و به تحصیل علم بگمار زیرا علم و دانش چشم روشن است .

۷ـ زن دیگری را فریب مده که روانت گناهکار نگردد .

۸ـ تند و عصبی مباش زیرا مرد عصبی چون آتش است که اگر در بیشه برافرزود تر و خشک راهم بسوزد .

۹ـ سحرخیز باش تا کار خود را به نیکی به انجام رسانی .

۱۰ـ بهترین بخشش هاتعلیم و تربیت مردم است زیرا مال و مکنت زوال‌پذیرد وچهار پایان بمیرند ولی دانش و تربیت باقی ماند .

۱۱ـ اگرچه افسون مارخوب بدانی‌ولی دست به مار مزن تا تو را نگزد و نمیری .

۱۲ـ مردم‌دارای همان خوئی هستندکه از زمان شیرخوارگی‌خودکسب‌نموده‌اند .

۱۳ـ خوراک زیاد مخور.

۱۴ـ از هرخوراک مخور و زود زود به مجلس عیش‌بزرگان مروکه پسند یده‌نیست .

" پایان جلد اول تاریخ طب در ایران " چاپ دوم ،

فهرست عام

۱- فهرست اعلام

ب

۲ـ فهرست مراکز علمی

۳– فهرست مشاغل طبی

۴– فهرست اقوام وقبایل وسلسله‌ها ومذاهب

۵ـ فهرست بیماریها

۶ـ فهرست داروها و مواد طبی

۷ـ درمانها

۸– فهرست اصطلاحات طبی

۹ـ فهرست اعضاء بدن آدمی

۱۰ ــ فهرست خوراکیها ومیوه‌ها وآشامیدنیها ونباتات

۱۱ـ فهرست حیوانات و حشرات

۱۲– فهرست اماکنی

۱۳ـ متفرقـه

۱۴ـ فهرست اشکال وتصادیر

منابع ومآخذ

آ

۱ـ آئین پزشکی یا پندنامه اهوازی (دکتر محمود نجم‌آبادی) طهران ۱۳۱۹ و ۱۳۳۴ شمسی

۲ـ آئین زرتشت ـ عقیده فیلسوف و شاعر معروف هند را بیندرانات تاگور، بمبئی

۳ـ آئینه آئین مزدیسنی (مرحوم کیخسرو و شاهرخ با یاداشتهای سرگرد اورنگ) چاپ سوم طهران ۱۳۳۷ شمسی

۴ـ آثارالباقیه عن القروق الخالیه (ابوریحان محمد بن احمد بیرونی) با فهرست و مقدمه پرفسور "ادوارساخائو" لیپزیک ۱۹۲۳ میلادی

۵ـ آثار ایران (ازانتشارات اداره کل عتیقات) مجلدات مختلف فارسی و فرانسه طهران ۱۳۱۴ شمسی و ببعد .

۶ـ آثار ملی ایران ـ (کنفرانس پرفسورهرتسفلد) طهران ۱۳۰۳ شمسی

۷ـ آثارومولفات ـ (دستور داراب پشوتن سنجانا) چاپ بمبئی ۱۹۳۲ میلادی
The Collectcd Works of the late Dastur Darab Peshutan Sanjana.

الف

۸ـ اخبار العلماء باخبار الحکماء ـ (جمالدین ابی الحسن علی بن القاضی الاشرف یوسف القفطی) مصر ۱۳۲۶ هجری قمری

۹ـ اختیارات بدیعی ـ (حاجی زین العابدین علی بن حسین انصاری) گانپور، ۱۳۰۵ هجری قمری

۱۰ـ اخلاق ایرانیان باستان ـ (دین شاه ایرانی سلیستر) چاپ سوم طهران ۱۳۳۴ شمسی

۱۱ ــ الفهرست ــ (ابوالفرج محمد بن اسحق الندیم) مصر ۱۳۴۸ هـ.ق
۱۲ ــ امپراطوری ساسانیان ــ (آرتور کریستین) کپنهاک ۱۹۰۷ میلادی.
۱۳ــ انتشارات کانون دانش پارس ــ (شماره ۳) شیراز ۱۳۳۳ شمسی.
۱۴ــ انجیل (ترجمهٔ عهد جدید لندن ۱۹۵۴ میلادی).
۱۵ــ اندرز پوریوتکیشان (گزیده ــ ترجمه دکتر ماهیار نوابی ــ نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره زمستان سال دوازدهم).
۱۶ــ اندرز پیشینیان ــ (ترجمه از پهلوی به فارسی ــ دکتر ماهیار نوابی ــ نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره تابستان سال دوازدهم.
۱۷ــ اندرز خسرو قبادان ــ (جمع آوری دکتر محمد مکری) چاپ دوم طهران ۱۳۲۹ شمسی
۱۸ــ " " ــ (متن پهلوی با ترجمه فارسی) از دکتر ماهیار نوابی ــ نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره بهار سال دوازدهم
۱۹ــ اندرز دانایان به مزدیسنان ــ (متن پهلوی با ترجمه فارسی) از دکتر ماهیار نوابی ــ تبریز ازــ نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره بهار سال دوازدهم
۲۰ــ اندرز دانایان به مزدیسنان واندرز خسروقبادان ــ (متن پهلوی با ترجمه فارسی) دکتر ماهیار نوابی) تبریز.
۲۱ــ اولین کنگره اروپائی تاریخ بیمارستان ــ
Atti del Primo Congresso Europeo di Storia Ospitaliera
ایطالیا ۱۹۶۰ میلادی.
۲۲ــ ایران از آغاز تا اسلام ــ (ر. گیرشمن ترجمه دکتر محمد معین) طهران ۱۳۳۶ شمسی.
۲۳ــ ایران باستان ــ (مرحوم پیرنیا مشیرالدوله) سه جلد طهران ۱۳۱۱ شمسی.
۲۴ــ ایران بعد از اسلام ــ (عباس خلیلی) جلد اول و دوم طهران ۱۳۳۵ و بعد.
۲۵ــ ایران در زمان ساسانیان ــ (آرتور کریستنسن ترجمه رشید یاسمی) چاپ سوم. طهران ۱۳۳۲ شمسی

- ۲۶ـ ایران نامه یا کارنامه ایرانیان درعصر اشکانیان ـ (عباس پورمحمدعلی شوشتری (مهرین) ۱۳۲۱ شمسی (جلد دوم وسوم)
۲۷ـ ایران درگذشته وحال ـ (مادام ا.س. وولفسن ـ ترجمه حسین انصاری) طهران ۱۳۰۹ شمسی،
۲۸ ـ ایران در گذشته وحال ـ

Persia Past and Present

تالیف (Williams- Jackson A.V.) نیویورک ۱۹۰۶ میلادی.

ب

۲۹ـ بررسی لیسنا ـ (م. اورنگ) از هات ۱ تا پایان هات ۸ ـ هات ۹ ـ هات ۱۰ ـ هات ۲۸ طهران ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ شمسی.
۳۰ـ برهان قاطع ـ چاپ سنگی ۱۲۷۸ هجری قمری.
۳۱ـ بندهش ـ (ترجمه فردیناندیوستی) لیپزیک ۱۸۶۸ ـ میلادی.
۳۲ـ بندهش ـ (با مقدمه بهرام گورطهورس انکساریا) بمبئی ۱۹۰۸ میلادی.
۳۳ـ بهداشت ایرانیان باستان ـ (دکتر فریدون کابلی) طهران پایان نامه ۲۲۱ر۱۳۳۱.
۳۴ـ بیست مقاله قزوینی ـ جزء اول و دوم (ابراهیم پورداودو عباس اقبال) بمبئی ۱۳۰۸ شمسی وطهران ۱۳۱۳ شمسی

پ

۳۵ـ پرتو اسلام ـ (احمدامین ـ ترجمه عباس خلیلی) طهران.
۳۶ـ پزشکان بزرگ ـ (هنری ا. سیجریست ـ The great, Doctors, Henry - E. Sigerist نیویورک ۱۹۵۸ میلادی.
۳۷ـ پزشکان بزرگ ـ (کاترین ب شی پن Men of Medicine Katherine B. Shippen ترجمه محمدتقی مایلی) تبریز ۱۳۳۸ شمسی.

۳۸ــ پزشکی درایران‌باستان ــ (دکتر سهراب خدا بخشی)طهران ۱۳۳۲ شمسی.
۳۹ــ پندارها ــ (مجله دوره ، کشتاسب کرمانی و اردشیر موید)طهران.

ت

۴۰ــ تئوریها وفلسفه طب ــ (توسط عده‌ای از دانشمندان)
Theories and Philosophie of Medicine

ازانتشارات انجمن تاریخ و تجسسات‌طبی‌دهلی ۱۹۶۲ میلادی.
۴۱ــ تاریخ ادبیات ایران ــ (ادواربراون) ترجمه مرحوم رشید یاسمی طهران ۱۳۱۶ شمسی.
۴۲ ــ " " " ــ (دکتر رضازاده شفق) طهران ۱۳۲۱ شمسی.
۴۳ــ " " " ــ جلد اول (دکتر ذبیح‌اله صفا) طهران چاپ سوم ۱۳۳۸ شمسی.
۴۴ــ " ادیان ــ (علی اصغرحکمت) شیراز ۱۳۳۹ شمسی.
۴۵ ــ " اسلام وعرب ــ (گوستاولوبون ــ ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی‌طهران ۱۳۱۶ شمسی.
۴۶ ــ تاریخ البیمارستانات فی‌الاسلام ــ (مرحوم دکتر احمدعیسی‌بیک)دمشق ۱۳۳۷ هـ . ق.
۴۷ــ تاریخ ایران ــ (سرپرسی‌سایکس)دوجلد طهران ۱۳۳۵ شمسی
۴۸ــ " " (سرجان ملکم) ــ هند ۱۸۸۶ میلادی.
۴۹ــ " ایران باستان ــ (دوره ، مرحوم حسن‌پیرنیامشیرالدوله)طهران سال ۱۳۱۰ وببعد.
۵۰ ــ " " قدیم ــ (یوستی فردیناند ــ Geschichte des Alten Persiens , Justi Ferdinand) برلین ۱۸۷۹ میلادی.
۵۱ ــ تاریخ بغداد ــ (ابوبکراحمدبن علی‌الخطیب بغدادی)مصر ۱۳۴۹ هجری قمری ۱۹۱۱ میلادی.

۵۲ ــ تاریخ پرستاری ــ (ل . ر. سیمر) ــ A gencral History of Nursing , L R. Seymer) چاپ چهارم لندن ۱۹۵۶ میلادی.

۵۳ ــ تاریخ پزشکی (ژوزف گارلند ــ The History of Medicine, Joseph-Garland) ترجمه دکتر علی اکبر مجتهدی) تبریز ۱۳۴۱ شمسی .

۵۴ ــ تاریخ‌تمدن ــ (جلددوم‌یهودوایران‌وهند ــ تالیف Will-Durant, کتابخانه اقبال تهران

۵۵ــ تاریخ تمدن اسلام ــ (مرحوم جرجی‌زیدان ــ ترجمه علی‌جواهرالکلام) طهران ۱۳۳۶ شمسی .

۵۶ ــ تاریخ تمدن ایران ساسانی ــ (سعید نفیسی) انتشارات، دانشگاه جلداول شماره ۱۴۶ــ ۱۳۳۱ شمسی ــ جلد دوم شماره ۱۹۵ .

۵۷ــ تاریخ دامپزشکی ــ میمندی‌نژاد (دکتر محمد حسین) جلداول (انتشارات دانشگاه طهران‌شماره ۴۸۰ .

۵۸ــ تاریخ‌طب ــ (آکاستیلیونی ترجمه F.Gidon و (J.Bertrand و A.Gastigioni بفرانسه پاریس ۱۹۳۱ میلادی

۵۹ــ تاریخ طب ــ (ت . میراشتینگ و کارل زودهوف ــ Geschichte der Medizin, Meyer Steineg und Karl Sudhoff) ینا ۱۹۲۸ میلادی.

۶۰ــ تاریخ طب ــ (ژان‌فووه (Jean Fauvet) پاریس ۱۹۵۷ میلادی.

۶۱ــ تاریخ طب ــ A chort History of Medicine, (CH-Singer چ‌سینگر اکسفرد ۱۹۳۸ میلادی

۶۲ــ تاریخ طب ــ (دانیل‌لوکلر (Daniel Le Clerc) لاهه ۱۷۲۹ میلادی.

۶۳ ــ " " ــ (دوگلاس گوثری ــ A History of Medicine, Douglas Guthrie) لندن ۱۹۵۷ میلادی.

۶۴ــ تاریخ طب ــ هـ. آکرکنشت A short History of Medicine (E H Ackerknecht نیویورک ۱۹۵۵ میلادی.

۶۵ــ تاریخ طب ــ (و . رابینسون) ــ The History of Meolicine
Hobinson V.) نیویورک ۱۹۴۳ میلادی.

۶۶ــ " " ــ (دکتر ل . مونیه .Dr. L. Meunier) پاریس
۱۹۲۴ میلادی.

۶۷ــ " "ــ(دکترهنری. سیجریست - A History of Medicine
(by Henry Sigerist) ۱۹۶۱ میلادی.

۶۸ــ " " از زمان فراعنه تا قرن هیجدهم ــ (چارلزگرین کمستــــون --
Charles Greene Cumston M.D.
ترجمه مادام دیسپان دوفلوران Mme Dispan de Floran بفرانسه) پاریس
۱۹۳۳ میلادی.

۶۹ ــ تاریخ طب ایران ــ (دکتر سیریل الگود ـ A medical History of
Persia , Dr.Gyril Elgood) کمبریج ۱۹۵۱ میلادی.

۷۰ ــ " " عرب . (لوسین لکرک L. Lerlerc) پاریس ۱۸۷۶
میلادی.

۷۱ــ " "مصور (اتول . بتما ــ A Pietoral History of Medicine
Otto L Bettmann) ایلینوس ۱۹۵۶ میلادی.

۷۲ ــ " " " (رنه دومنیل ، Histoire illustrée de
la Mwdecine, Rene Dumenil) پاریس ۱۹۵۰ میلادی

۷۳ ــ " " و بیمارستانها ــ (ازقدیمترین عهد تاریخی تا اوائل قــــرن پنجم
هجری نیمه تمام ــ دکتر ذبیح اله صفا) طهران ۱۳۳۸ شمسی.

۷۴ ــ " علم ــ (جورج سارتون ــ ترجمه احمد آرام) طهران ۱۳۳۶ شمســــی.
A History of Science by George Sarton

۷۵ ــ " علوم ــ (پی یرروسو ــ ترجمه حسن صفاری) چاپ دوم ۱۳۳۵ شمسی.

۷۶ ــ " " دراسلام ــ (قسمتی از کتاب سید حسن تقی زاده) طهران.

۷۷ــ " اطباء و علماء علوم طبیعی (ووستنفلد) ــ Geschichte der
arabischen Aerzte und Naturforscher, Wustenfeld, Göttingen
1890

۷۸- **تاریخ طب علوم عقلی در تمدن اسلام** (دکتر ذبیح الله صفا) جلد اول تا اواسط قرن پنجم انتشارات دانشگاه تهران (۴۲۷) طهران ۱۳۳۶ شمسی.
۷۹- " **عمومی طب** - (با همکاری عده‌ای از دانشمندان تحت نظر شادروان لینیل لاواستین Laignel Lavastine) سه مجلد پاریس ۱۹۳۶ میلادی.
۸۰- " **فرهنگ ایران** -(دکتر عیسی صدیقی) انتشارات دانشگاه طهران شماره‌های ۴۲۴ و ۵۶۷.
۸۱- **قابلگی** (دکتر هینریش فاسبندر- Geschichte der Geburtshulfe (Dr. Hinrich Fasbender ینا ۱۹۰۶ میلادی.
۸۲- " **کشاورزی ایران** (دکتر تقی بهرامی) طهران ۱۳۳۰ شمسی.
۸۳- **تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران** - (و.م. میلر- ترجمه علی نخستین به مساعدت عباس آرین پور) طهران ۱۹۳۱ میلادی.
۸۴- "**مصر قدیم** - جلد اول و دوم (انتشارات دانشگاه احمد بهمنش طهران شماره‌های ۳۸۷ و ۲۰۱).
۸۵- **تاریخ وتوصیف ملل** - (کلده و آشور و مدی و بابل و بین النهرین و فنیقیه و پالمیر (هوفرم فردیناند- L,univers,Histoire et Description de tous les Peuples Caldée. Assyrie, Medie,Balylonie Mésopotamie,Phénicie,Palmyrene) پاریس ۱۸۵۲ میلادی
۸۶- **تاریخ ورزش باستانی ایران** (حسین پرتو بیضائی) طهران ۱۳۲۷ شمسی.
۸۷- " **هرودت** - (دکتر هادی هدایتی) چهار جلد انتشارات دانشگاه طهران.
۸۸- " **یونان قدیم** - (دکتر احمد بهمنش) طهران ۱۳۳۸ شمسی.
۸۹- **تحفهٔ حکیم مومن** - (تالیف محمد مومن بن محمدزمان حسین تنکابنی طبیب شاه سلیمان صفوی) چاپهای مختلف طهران و اصفهان و هند و چاپهای کتابخانه مصطفوی
۹۰- **تحقیق ماللهند** (ترجمه) تالیف ابوریحان بیرونی بقلم اکبر دانا سرشت طهران ۱۳۳۴ شمسی
۹۱- **تذکره اولی الالباب** - (شیخ داود انطاکی ضریر) مصر ۱۳۰۲ هجری.

۹۲ ـ تشکیلات بیمارستانی
Hospital Organigation and Managment تالیف مالکم ت. وماک ایچرن Malcolm T. Mac Eachern ۱۹۵۷ میلادی.
۹۳ ـ تمدن اسلام وعرب (گوستاولوبرن) ترجمه (سید محمد تقی فخرداعی گیلانی) طهران ۱۳۱۳ شمسی.
۹۴ ـ توریه ـ (ترجمه فارسی عهد عتیق) لندن ۱۹۵۴ میلادی.
۹۵ ـ توقیعات کسری انوشیروان (دستور نامه کسروی، محمد جلال الدین طباطبائی زواری و حاج حسین نخجوائی) تبریز ۱۳۳۴ شمسی.

ج چ ح خ د ر ز

۹۶ ـ جامع المفردات الادویه والاغذیه ـ (عبداله بن احمد ضیاءالدین بیطار مالقی معروف به ابن البیطار) مصر.
۹۷ ـ جشن نامه ابن سینا ـ چهارجلد فارسی وفرانسه طهران ۱۳۳۴ شمسی.
۹۸ ـ جشنهای ایران باستان ـ (م اورنگ) طهران ۱۳۳۵ شمسی.
۹۹ ـ چند متن کوچک پهلوی ـ (دکتر ماهیار نوابی) تبریز.
۱۰۰ ـ چنین گفت زرتشت ـ (تالیف نیچه، ترجمه نیرنوری) طهران.
۱۰۱ ـ چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی ـ (چاپ لیدن ۱۳۲۷ هجری قمری توسط مرحوم علامه قزوینی وطهران چاپ سوم ۱۳۳۳ شمسی توسط مرحوم دکتر محمد معین).
۱۰۲ ـ حماسه سرائی درایران ـ (دکتر ذبیح اله صفا) انتشارات دانشگاه طهران
۱۰۳ ـ خرده اوستا ـ (اوستای کوچک ـ تالیف آذرمهراسپند پخش کننده موبد اردشیرآذرگشسب) طهران ۱۳۳۴ شمسی.
۱۰۴ ـ دائرةالمعارف اسلامی Encyclopedie de l'Islam- پاریس ۱۹۱۳ و۱۹۳۴ میلادی.
۱۰۵ ـ دائره المعارف القرن الرابع عشر (محمد فرید وجدی) مصر ۱۳۳۲ هجری قمری ۱۹۲۴ میلادی.

۱۰۶ـ دائرة‌المعارف بریتانیک Encyclopoedica Britannica

۱۰۷ ـ " " بستانی Encyclopdie arabe- (بطرس بستانـــی) بیروت ۱۸۷۶ میلادی

۱۰۸ـ " " طبی‌وجراحی (دوره) Eneyclopedie Medico-chirurgicale) پاریس

۱۰۹ـ " فرانسه Encyclopedie Francaise پاریس ۱۹۳۸ میـــلادی

۱۱۰ـ داروشناسی جالینوسی ـ (تالیف آلبرت‌وآندرگوریس ـ Albert, Andre Goris وآندرهلیو A. Liot و م‌ژانو M. Janot چاپ سوم ۱۹۴۹ میلادی.

۱۱ـ داریوش یکم ـ (پادشاه پارسها)ـ دکتر داود منشی‌زاده (انتشارات دانشگاه طهران شماره ۲۹۳) .

۱۱۲ـ دانشمندان آذربایجان (مرحوم محمدعلی تربیت) طهران ۱۳۱۴ شمسی.

۱۱۳ـ " وسخن سرایان فارس (رکن زاده آدمیت)دوره طهران ۱۳۴۰ شمسی.

۱۱۴ـ دانشهای یونانی‌درشاهنشاهی ساسانی (دکتر ذبیح‌الله‌صفا) طهران ۱۳۳۰ شمسی

۱۱۵ـ روزنامه طبی ـ (آندره سوبیران وژان دوکرنی ـ Le Journal de la Medecine, Andre Soubiran et Jean de Kearney)پاریس۱۹۶۰ میلادی.

۱۱۶ـ زندگی‌علمای‌مشهورـ(لوئی‌فیکیه) Vies des Savants illustres پاریس۱۸۸۳میلادی.

س

۱۱۷ـ سازمان‌های تمدن امپراطوری اسلام ـ (سیدفخرالدین طباطبائی) طهران ۱۳۳۷ شمسی،

۱۱۸ـ سه‌خطا به درباره آثارملی‌وتاریخی‌ایرانـ مرحوم محمدعلی فروغی وآقایان هرتسفلدوهانی‌بال)طهران ۱۳۰۶ شمسی.

۱۱۹ـ سه سال درآسیا (Trois Ans en Asis ، کنت‌دوگبینو) پاریس ۱۹۲۳ میلادی

۱۲۰ـ سیاحتنامه فیثاغورث‌درایران ـ (ترجمه‌مرحوم‌یوسف ،اعتصامی اعتصام ـ الملک) طهران ۱۳۱۴ شمسی).

ش

۱۲۱ـ شاهزادگان طب ـ (باهمکاری عده از دانشمندان ومقدمه ژرژدوهامـــل)
Princes de la Médecine, Préfac de Georges Dubamcl
پاریس ۱۹۵۹ میلادی

۱۲۲ـ شاهکارهای‌هنرایران ـ (تالیف‌پرفسور آرثورآپهام پوپ اقتباس و نگـــارش دکتر پرویز خانلری) طهران ۱۳۳۸ شمسی.

۱۲۳ ـ شاهنامه فردوسی ـ چاپهای مختلف.

۱۲۴ـ " " ـ (خلاصه ـ بانتخاب مرحوم محمدعلی فروغی ذکاءالملـک) طهران ۱۳۱۳ شمسی.

۱۲۵ ـ شاهنامه (منتخب ـ مرحوم محمدعلی‌فروغی‌وحبیب یغمائی) طهران ۱۳۲۱ شمسی.

۱۲۶ ـ شرح اسماءالعقار ـ (ابوعمران موسی‌بن‌عبیداله الاسرائیلی القرطبـــی) باهتمام دکترماکس‌میرهوف Dr Max Meyerhof) قاهـره ۱۹۴۰ میلادی

۱۲۷ ـ شرح حال عبداله بن المقفع فارسی ـ (مرحوم عباس اقبال آشتیانی) برلین ۱۳۰۵ شمسی.

۱۲۸ ـ " " ومقام محمدزکریای رازی ـ (دکتر محمود نجم‌آبادی) طهران ۱۳۱۸ شمسی.

ط

۱۲۹ ـ طب اسلامی (پرفسور ادواربراون) ـ Arabian Medicine by E.G. Browne ۱۹۲۱ میلادی.

۱۳۰ـ طباسلامی" (تالیف مرحوم پرفسور ادواربروان ، ترجمه مسعود رجب نیا با مقدمه دکتر محمودنجمآبادی)طهران ۱۳۳۸ شمسی

۱۳۱ ـ طب درایران(دکترعباس‌نفیسی La Medecine en Perse)پاریس۱۹۳۴ میلادی.

۱۳۲ ـ طبقات‌الاطباء (سلیمان بن‌حسان معروف به‌ابن‌جلجل)بتحقیق فواد سید مصر ۱۹۵۵ میلادی.

۱۳۳ـ طبقات الامم ـ (صاعدبن احمدبن صاعداندلسی)بیروت ۱۹۱۲ میلادی.

ع

۱۳۴ـ علم‌الاخلاق پزشکی ـ (دکتر محمود نجم‌آبادی) طهران ۱۳۲۶ شمسی.

۱۳۵ ـ عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء (موفق‌الدین‌ابی‌العباس‌احمدبن القاسم‌بن خلیفه یونس الخزرجی معروف به ابن ابی‌اصیبعه)مصر۱۲۹۹ هجری‌قمری۱۸۸۲ میلادی.

غ

۱۳۶ـ غرائب اللغه‌العربیه (الاب‌رفائیل‌نخله‌الیسوعی)چاپ دوم بیروت ۱۹۵۹ میلادی.

ف

۱۳۷ ـ فردوسی نامه مهر ـ طهران ۱۳۱۳ شمسی.

۱۳۸ـ فرهنگ ادهمی ـ (مرحوم دکترمیرزا فتاح‌فخرادهم ،فخرالاطباء)تبریز ۱۳۱۰. شمسی.

۱۳۹ -فرهنگ آناندراج ـ (محمد پادشاه متخلص به شاه) طهران ۱۳۳۵ شمسی و ببعد

۱۴۰ ـ " انجمن آرای ناصری ـ طهران ۱۲۸۸ هجری قمری

۱۴۱ـ " انگلیسی اوستا (English- Avesta Dictionary) تألیف Kanga, Kavasji Edalji) بمبئی ۱۹۰۹ میلادی

۱۴۲ـ فرهنگ ایران زمین ـ (دوره مجله)طهران از ابتدا تا آخر سال ۱۳۳۹ شمسی به‌کوشش ایرج افشار ودیگران .

۱۴۳ ـ " سخنوران ـ (دکتر ع . خیامپور) تبریز ۱۳۴۰ شمسی .

۱۴۴ـ " طبی وجراحی وداروشناسی ودامپزشکی ـ (ا . لیتره E.Littrée) پاریس ۱۸۹۳ میلادی .

۱۴۵ـ " عمید ـ رحسین) دو جلد طهران ۱۳۳۷ شمسی

۱۴۶ـ " عمومی تاریخ وجغرافیا - (M.N. Boaillet)پاریس ۱۸۹۳ میلادی .

۱۴۷ـ " قرن بیستم ـ (لاروس قرن بیستم) پاریس ۱۹۳۲ میلادی وببعد.

۱۴۸ـ " گیاهی ـ (ج اول مرحوم حسینعلی بهرامی) طهران ۱۳۲۹ شمسی.

۱۴۹ ـ فروغ مزدیسنی ـ (مرحوم ارباب کیخسروشاهرخ) چاپ سوم ۱۳۴۰ شمسی.

۱۵۰ ـ فلسفه ایران باستان ـ (دینشاه ایرانی سلیستر) چاپ دوم طهران ۱۳۳۴ شمسی .

۱۵۱ ـ فلور ایران (دوره)ـ دکتر احمد پارسا انتشارات وزارت فرهنگ ودانشگاه طهران.

۱۵۲ ـ فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ـ (اکتائی) پنج جلد مشهد ۱۳۰۵ شمسی وببعد .

۱۵۳ ـ " " دانشکده معقول ومنقول (ابن یوسف شیرازی) ۱۳۱۵ شمسی.

۱۵۴ ـ " " مجلس شورایملی ایران (مرحوم یوسف اعتصامی) ۱۳۱۳ شمسی.

۱۵۵ـ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران ـ بکوشش محمد تقی دانش‌پژوه وایرج افشار انتشارات دانشگاه طهران شماره‌های ۶۶۵، ۶۶۹، ۶۷۸، ۶۹۱، ۶۹۳، ۶۹۹، ۷۲۲ وشماره‌های دیگر از سال ۱۳۳۹ ببعد .

۱۵۶ ـ فهرست‌کتابخانه‌مصر ـ (عربی) در شش جلد مصر ۱۳۴۵ هجری قمری.
۱۵۷ ـ " کتب خطی کتابخانه ایندیاافیس
Catalogue , of Persian Mauscripts of the India office, Herman Ethé (هرماهان‌اته)
۱۵۸ ـ " کتب خطی کتابخانه دانشکده پزشکی طهران (حسن‌ره‌آورد) طهران ۱۳۳۳ شمسی.
۱۵۹ ـ " کتب کتابخانه مرکزی وکتابهای اهدائی استادمشکومبدانشگاه‌طهران ـ بسعی (بسعی‌وکوشش‌علی‌تقی‌منزوی‌ومحمدتقی‌دانش‌پژوه) در ۱۴ مجلد طهران از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۱ شمسی.
۱۶۰ ـ " مختصری از آماروابنیه) تاریخی ایران طهران ۱۳۰۴ شمسی.
۱۶۱ ـ " نسخ خطی انجمن آسیائی بنگاله (ویلادیمیرایوالف ـ Vladimir Ivanov) کلکته ۱۹۲۶ میلادی.
۱۶۲ ـ " نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات طهران ـ (محمد تقی دانش‌پژوه) طهران ۱۳۳۹ شمسی
۱۶۳ ـ " نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه طهران ـ (محمدتقی دانش‌پژوه طهران ۱۳۳۹ شمسی.

ق

۱۶۴ ـ قاموس الاعلام ـ (ش . سامی‌بیک) اسلامبول ۱۳۱۶ هجری قمری
۱۶۵ ـ قانون ابن سینا ـ چاپهای مختلف.
۱۶۶ ـ قرابادین صالحی (یا تحفه‌الصالحین) ـ (محمد صالح بن محمد هروی) طهران ۱۲۷۳ هجری‌قمری.
۱۶۷ ـ قرابادین قادری ـ (حکیم محمد اکبر بن‌حاجی محمدمقیم معروف به شاه ارزانی) بمبئی ۱۲۷۷ قمری.
۱۶۸ ـ قرآن کریم و تفاسیر مختلفه آن.

ک

۱۶۹ ـ کاخ داریوش درشوش ـ م پیلیه ترجمه محمدخان ملک‌ساسانی)طهران ۱۳۳۸شمسی

۱۷۰ ـ کارنامه بزرگان ایران ـ (نشریه اداره کل انتشارات ورادیو طهران) ۱۳۴۰ شمسی.

۱۷۱ ـ کتاب شناسی ایران بزبان فرانسوی
Bibliographic francaisede l' lran(دکتر محسن‌صبا)
پاریس۱۹۳۶میلادی.

۱۷۲ ـ کتابهای ایران ـ (دوره ـ ایرج‌افشار) طهران از سال ۱۳۳۵ تا آخر سال ۱۳۳۹ ش.

۱۷۳ ـ کشف الظنون‌عن اسامی الکتب والفنون ـ(حاجی‌خلیفه ، ملاکاتب چلبی) اسلامبول ۱۳۱۰هجری‌قمری.

۱۷۴ ـ کشف الواح تاریخی تخت جمشید ـ(پرفسورهرتسفلد)طهران ۱۳۱۲ شمسی

۱۷۵ ـ " دولوح " درهمدان ـ (تحقیق پرفسورهرتسفلد ترجمه‌مجتبی‌مینوی) طهران ۱۳۰۵شمسی.

۱۷۶ ـ کلیله‌ودمنه‌بهرامشاهی ـ (منتخب باهتمام مرحوم عبدالعظیم‌قریب)تهران ۳۲۰ شمسی.

۱۷۷ ـ کنزالحکمه ـ (شمس‌الدین‌محمدبن‌محمد شهرزوری ترجمه ضیاءالدین‌دری) طهران ۱۳۱۶ شمسی.

۱۷۸ ـ کنگرهٔ بین‌المللی‌تاریخ طب ـ (خلاصه‌شانزدهمین‌کنگره منعقده درمنپلیه فرانسه ۱۹۵۸و۱۹۵۹میلادی (دوجلد) .

۱۷۹ ـ " " " " ـ (خلاصه هیجدهمین کنگره منعقده در آتن‌وکوس)آتن ۱۹۶۰دردوجلد .

گ

۱۸۰ ـ گرشاسب نامه ـ (ابوالحسن علی‌بن‌احمد اسدی‌طوسی. باهتمام حبیب یغمائی) طهران ۱۳۱۷ شمسی.

۱۸۱ ـ گزارش گاتاها ـ "سرودهای زرتشت، ها "۲۸" (م. اورنگ) طهران ۱۳۴۲ شمسی.

۱۸۲ ـ گنجینه دارو ودرمان ـ (دکترعلی پرتو، حکیم اعظم) طهران ۱۳۱۸ شمسی

۱۸۳ ـ گیا (راهنمای‌گیاهی ـ دکتر حسین‌گل‌گلاب) انتشارات‌دانشگاه (شماره ۷۰۷) ۱۳۴۰ ش.

ل

۱۸۴ ـ لغت‌نامه‌دهخدا ـ دوره کامل از ابتدا تا آخر

۱۸۵ ـ لغت نامه شلیمر ـ (دکتر یوهان شلیمر هلندی) چاپ‌سنگی‌وسربی‌طهران سالهای ۱۸۷۴ میلادی و ۱۳۳۳ شمسی

م

۱۸۶ ـ مجلات تاریخی طب ـ (فرانسوی‌وایطالیائی‌وآمریکائی‌وبلژیکی‌وانجمن‌های تاریخ‌طب‌کشورهای‌بالا وانجمن‌تاریخ‌طب‌بین‌المللی).

۱۸۷ ـ مجله ارمغان ـ (دوره) ـ مرحـــوم وحیـــد دستگــردی‌ووحیدزاده دستگردی.

۱۸۸ ـ مجله دانشکده ادبیات طهران (دوره).

۱۸۹ ـ " " " تبریز و منضمات آن (دوره).

۱۹۰ ـ " " " پزشکی وداروسازی تبریز (دوره).

۱۹۱ ـ " " " طهران (دوره).

۱۹۲ ـ مجلــه دانشــکده پزشکــی مشهــد (دوره)

۱۹۳ ـ مجمل التواریخ والقصص ـ (درحدود ۲۵۰هجری قمری بتصحیح ملکالشعراء بهاروبهمت محمد رمضانی طهران) ۱۳۱۸ شمسی.

۱۹۴ ـ مسیحیت واصلاحات اجتماعی ـ (تالیف جان الدر ـ ترجمه سهیل آذری) طهران ۱۳۳۰ شمسی.

۱۹۵ ـ مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار ـ (دکتر عبدالحسین رکن الحکماء فیلسوف الدوله) تبریز ۱۳۳۴ هجری قمری

۱۹۶ ـ معجم ادباء الاطباء ـ (محمد خلیلی) جزء اول نجف ۱۳۶۵ هجری قمری ۱۹۴۶ میلادی.

۱۹۷ ـ مجمع البلدان ـ (شهاب الدین ابوعبداله یاقوت عبداله حموی) مصر ۱۹۰۶ میلادی ۱۳۲۴ هجری قمری.

۱۹۸ ـ مجمع المطبوعات العربیه ـ (یوسف الیان سرکیس) مصر ۱۹۱۹ میلادی.

۱۹۹ ـ مقام دانش درایران باستان ـ (علی سامی) شیراز ۱۳۳۳ شمسی.

۲۰۰ ـ " زن درایران باستان ـ (سخن رانی شادروان بهرام گورطهمــورس الکلساریا).

۲۰۱ ـ مقدمه ابن خلدون ـ (عبدالرحمن بن خلدون ترجمه محمد پروین گنابادی) جلداول طهران ۱۳۳۶ جلددوم ۱۳۳۷ شمسی

۲۰۲ ـ مکتشفین ایرانی ـ (آلفنس گابریل Die Erforschung Persiens وین.

۲۰۳ ـ منابع طب ایرانی (آدلف فونان fonahn Adolf) لیپزیک ۱۹۱۰ میلادی.

۲۰۴ ـ موزه اسناد تاریخ طب ـ (Il Museo Documentario) رم ۱۹۶۰ م.

۲۰۵ ـ موزه تاریخ طب دانشگاه رم ـ ISTITUTO di Storia della- Uniuersitea di Roma) رم ۱۹۵۸ میلادی.

۲۰۶ ـ مولفات ومصنفات ابن سینا ـ (دکتر یحیی مهدوی) طهران ۱۳۳۳ شمسی.

۲۰۷ ـ " " ابوبکر محمدبن زکریای رازی ـ (دکتر محمود نجم آبادی). انتشارات دانشگاه (شماره ۵۰)طهران ۱۳۳۹ شمسی.

۲۰۸ ـ مولفین کتب‌چاپی ـ (خانبابا افشار) دوره .
۲۰۹ ـ میراث ایران ـ (سیزده تن از خاورشناسان و ترجمهٔ عدهٔ از دانشمندان ایران‌طهران ۱۳۳۶ شمسی.

ن

۲۱۰ ـ نام علمی گیاهان ـ واژه نامه گیاهی ـ (دکتر اسمعیل زاهدی)انتشارات دانشگاه طهران (شماره۵۰۹) .
۲۱۱ ـ نامه دانشوران ـ (دوره‌طهران) .
۲۱۲ ـ " درمان ـ (دوره‌دکتر احمد امامی) .
۲۱۳ ـ نظامی گنجوی (دیوان) انتشارات امیر کبیر طهران ۱۳۴۱ شمسی.
۲۱۴ ـ نشریه هفتگی خراسان ـ (دوره) مشهد .

و

۲۱۵ ـ وضع ملت ودولت ودربار دردورهٔشاهنشاهی‌ساسانیان ـ . (تالیف پرفسور آرتور ،کریستنسن ـ ترجمه‌وتحریر مجتبی‌مینوی) طهران ۱۳۱۴ شمسی.
۲۱۶ ـ وفیات الاعیان‌وانباء ابناء الزمان (ابن خلکان) مصر ۱۲۷۵ هجری قمری.
۲۱۷ ـ وندیداد ـ (ترجمه سید محمدعلی داعی الاسلام)بمبئی ۱۹۴۸ میلادی.
۲۱۸ ـ وندیداد پهلوی ـ (ترجمه‌وتفسیر به‌انگلیسی)توسط بهرام گور طهمورس انکلساریابمبئی ۱۹۴۹ میلادی.
۲۱۹ ـ وندیدادا وستا ـ (باترجمه‌پهلوی‌چاپ‌دستور هوشنگ‌جاماسب) بمبئی ۱۹۰۷ میلادی.

هـ

۲۲۰ ـ هرمزدنامه ـ (ابراهیم پورداود) طهران ۱۳۳۱ شمسی.
۲۲۱ ـ هشت مقاله تاریخی‌وادبی ـ دکتر نصرالـه‌فلسفی (انتشارات دانشگاه تهران شماره۱۰۴) .

۲۲۲ـ همبستگی در اوستا ـ (م اورنگ) طهران ـ ۱۳۴۱ شمسی.
۲۲۳ـ هوخت ـ مجله دوره (طهران).

ی

۲۲۴ـ یادداشتهای قزوینی ـ ج ۱و۲و۳و۴و۵ (بسعی وکوشش ایرج افشار).
۲۲۵ ـ یادگار ـ (مجله دوره ـ مرحوم عباس اقبال آشتیانی).
۲۲۶ ـ یسنا ـ (جلد اول ـ ابراهیم پورداود) از انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و انجمن ایران لیگ بمبئی ۱۹۳۹ میلادی.
۲۲۷ ـ یسنا ـ (بخش دوم ـ ابراهیم پورداود) بکوشش بهرام فره‌وشی انتشارات انجمن ایران شناسی تهران ۱۳۳۷ شمسی.
۲۲۸ ـ یشتها ـ (ادبیات مزدیسنا) جلد اول از ابراهیم پورداد) ازانتشارات انجمن ایران لیگ بمبئی ـ بمبئی ۱۳۰۷ شمسی.
۲۲۹ ـ یغما ـ (مجله، حبیب یغمائی دوره).
۲۳۰ ـ یکتاپرستی در ایران باستان (م. اورنگ) طهران ۱۳۳۴ شمسی.
۲۳۱ ـ یک روز از زندگانی داریوش (تالیف ـ فردیتاند یوستی F.Yusti ترجمه دکتر رضازاده شفق).

Tehran University
Publications
No. 2128

HISTOIRE DE LA MEDECINE EN IRAN

Tome 1
(Avant l' Islam)

PAR

Dr. M. NADJMABADI

Membre de l' Académie
médlicale de l' Iran

2 èm Edition

Têhran 1992